



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

مجموعہ مقالات فارسی

نگرانین المللی و تہ الامت اسلامیہ

جلد پنجم

مباحث فقہیہ

مجموعہ مقالات فارسی نگرانین المللی و تہ الامت اسلامیہ - ۱۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مجموعه مقالات فارسی کنگره بین المللی ثقة الاسلام کلینی

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۲	مجموعه مقالات فارسی کنگره بین المللی ثقۀ الاسلام کلینی جلد ۵
۲۲	مشخصات کتاب
۲۳	اشاره
۲۷	فهرست اجمالی
۲۹	تأملی در باب حجّت اصول «الکافی»
۲۹	اشاره
۲۹	چکیده
۵۴	منابع و مأخذ
۵۵	مسئله نسخ ، در کتاب «الکافی» و دیدگاه کلینی
۵۵	اشاره
۵۵	چکیده
۵۵	مقدمه
۵۵	اشاره
۵۶	الف . معنای نسخ
۵۶	اشاره
۵۸	حقیقت نسخ
۵۹	تفاوت نسخ با تخصیص و بدا
۶۰	ب . ضرورت آگاهی به دانش نسخ
۶۲	ج . اقسام نسخ
۶۲	اشاره
۶۲	۱ . اقسام نسخ به لحاظ ناسخ
۶۲	اشاره
۶۳	یک . نسخ قرآن به قرآن

۶۳	اشاره
۷۰	توقیت حکم
۷۱	دو . نسخ قرآن به سنت
۷۱	سه . نسخ سنت به قرآن
۷۵	چهار . نسخ سنت به سنت
۷۶	۲ . اقسام نسخ به لحاظ منسوخ
۷۶	اشاره
۷۶	یک . نسخ حکم بدون نسخ تلاوت
۸۱	دو . عالمان به نسخ
۸۳	سه - . تأویل ناسخ و منسوخ
۸۳	چند نکته
۹۱	منابع و مأخذ
۹۵	صیانت قرآن از تحریف در احادیث «الکافی»
۹۵	اشاره
۹۵	چکیده
۹۶	مقدمه
۹۶	اشاره
۹۸	یک . کلیات (مفاهیم)
۹۸	الف . معنای لغوی تحریف
۹۸	ب . معنای اصطلاحی تحریف
۹۸	اشاره
۹۹	۱ . تحریف معنوی آیات قرآن کریم
۱۰۰	۲ . تحریف به معنای تغییر در برخی حروف و حرکات
۱۰۱	۳ . تحریف به معنای زیاد شدن چیزی به قرآن اصلی (قرآن نازل)
۱۰۱	۴ . تحریف به معنای کم شدن چیزی از قرآن نازل
۱۰۵	ج . استدلال بر ردّ تحریف قرآن

۱۰۵ اشاره

۱۰۵ ۱. وعده الهی در حفظ قرآن کریم، به عنوان ذکر نازل گشته

۱۰۶ ۲. حدیث ثقلین و حواله دادن پیامبر صلی الله علیه و آله

۱۰۷ ۳. عرضه احادیث به قرآن، به عنوان معیار نقد

۱۰۷ ۴. روایاتی که مضمون آنها کامل بودن قرآن موجود در عصر ائمه علیهم السلام است

۱۱۰ ۵. اتفاق علمای بزرگ شیعه بر عدم تحریف قرآن

۱۱۳ بررسی روایات مورد بحث «الکافی»

۱۱۳ اشاره

۱۱۴ ۱. حدیث اول

۱۱۴ ۲. حدیث دوم

۱۱۵ ۳. حدیث هفتم

۱۱۵ ۴. حدیث دوازدهم

۱۱۵ ۵. حدیث پانزدهم

۱۱۵ ۶. حدیث هجدهم

۱۱۶ ۷. حدیث چهارم

۱۱۶ ۸. حدیث هفتادم

۱۱۶ اصل احادیث

۱۱۶ اشاره

۱۱۷ ۱. حدیث هشتم

۱۱۷ ۲. حدیث بیست و سوم

۱۱۷ ۳. حدیث بیست و پنجم

۱۱۷ ۴. حدیث بیست و ششم

۱۱۷ ۵. حدیث بیست و هفتم

۱۱۸ ۶. حدیث سی و دوم

۱۱۸ ۷. حدیث چهل و سوم

۱۱۸ ۸. حدیث چهل و پنجم

- ۱۱۹ ۹ . حدیث چهل و ہفتم
- ۱۱۹ ۱۰ . حدیث پنجاہ و ہشتم
- ۱۱۹ ۱۱ . حدیث پنجاہ و نہم
- ۱۲۰ ۱۲ . حدیث شصت
- ۱۲۰ ۱۳ . حدیث شصت و چہارم
- ۱۲۰ بررسی و نقد روایات
- ۱۲۰ اشارہ
- ۱۲۱ الف . سند روایات
- ۱۲۱ اشارہ
- ۱۲۳ مباحث رجالی
- ۱۲۳ اشارہ
- ۱۲۳ حدیث اول
- ۱۲۶ حدیث دوم
- ۱۲۶ حدیث سوم
- ۱۲۸ حدیث چہارم و پنجم
- ۱۲۸ حدیث ششم
- ۱۲۸ حدیث ہفتم
- ۱۲۸ اشارہ
- ۱۲۹ ۱ . معلیٰ بن محمّد
- ۱۲۹ ۲ . محمّد بن اورمہ
- ۱۳۰ ۳ . علی بن عبد اللہ
- ۱۳۱ ۴ . علی بن حسان
- ۱۳۲ ۵ . عبد الرحمان بن کثیر
- ۱۳۲ حدیث ہشتم
- ۱۳۳ حدیث نہم
- ۱۳۳ حدیث دہم

۱۳۵	حدیث یازدهم
۱۳۵	حدیث دوازدهم
۱۳۶	حدیث سیزدهم
۱۳۶	نتیجه گیری
۱۳۶	اشاره
۱۴۰	ب. مفهوم روایات
۱۴۰	اشاره
۱۴۱	۱. دوگونه بودن نزول قرآن
۱۴۲	۲. نزول قرآن، همراه تفسیر و تأویل
۱۴۲	اشاره
۱۵۸	یک. دیگر روایاتی که در این باب آمده است
۱۵۸	دو. در تعارض بودن غیر از این معنا، با برخی از مسلمات دین
۱۶۰	سه. فهم مؤلف کتاب «الکافی» از این احادیث
۱۶۲	چهار. فهم علمای بزرگ و شارحان کتاب «الکافی» از این احادیث
۱۶۵	چند یادآوری
۱۷۳	حسن ختام
۱۷۴	منابع و مأخذ
۱۷۹	تأملی در احادیث تحریف‌نمای «الکافی»
۱۷۹	اشاره
۱۷۹	چکیده
۱۸۰	درآمد
۱۸۰	واژه تحریف در لغت و اصطلاح
۱۸۱	سیر اندیشه تحریف‌ناپذیری قرآن
۱۸۳	سلامت قرآن از تحریف در «الکافی»
۱۸۵	بررسی دسته اول روایات
۱۸۵	اشاره

۱. قرآن ، معیار نقد اندیشه ها و روایات ۱۸۶
۲. دشواری ها در سرشت احادیث ۱۸۷
۳. ساختار قرآن و شیوه آموزه های وحی ۱۸۷
۴. سیره صحابه در نگارش شرح تفسیری در متن مصحف ۱۸۹
۵. درک گونه های وحی ۱۹۰
۶. شناخت واژگان کلیدی در احادیث ۱۹۲
۷. جامع نگری در احادیث ۱۹۶
- بررسی دسته دوم روایات ۱۹۹
- منابع و مآخذ ۲۰۷
- نفی برداشت تحریف از صحیح هاشم در «الکافی» ۲۱۵
- اشاره ۲۱۵
- چکیده ۲۱۵
- درآمد ۲۱۶
- اشاره ۲۱۶
- الف . متن و اسناد حدیث ۲۱۷
- ب . پاسخی مبتنی بر پژوهش در نُسخ حدیث ۲۱۹
- ۱ . نُسخی با عبارت «سبعة آلاف آیه» ۲۱۹
- ۲ . نظریه تقریبی بودن عدد ۲۲۰
- ۳ . درنگی بر این نظریه ۲۲۰
- ج . پاسخی مبتنی بر تحقیق در مفاد حدیث ۲۲۲
- اشاره ۲۲۲
- ۱ . حمل بر معنایی اعم از وحی قرآنی و وحی بیانی ۲۲۳
- یک . نمای اجمالی این تأویل ۲۲۳
- دو . نمای تفصیلی تأویل ۲۲۳
- ۲ . تأویل حدیث در گفتار برخی محدثان ۲۲۴
- اشاره ۲۲۴

- ۲۲۵ یک . گفتار شیخ صدوق
- ۲۲۶ دو . گفتار محدث ارموی
- ۲۲۶ سه . گفتار محدث فیض
- ۲۲۷ ۳ . سایر شواهد نزول وحی بیانی
- ۲۲۷ اشاره
- ۲۲۷ یک . شواهد قرآنی
- ۲۲۸ دو . شواهد حدیثی
- ۲۲۹ د . پاسخ مبتنی بر تدقیق در مبانی حجیت حدیث
- ۲۲۹ اشاره
- ۲۳۰ ۱ . عدم حجیت هر حدیثی با ظواهر معنایی اش
- ۲۳۰ ۲ . منع شذوذ حدیث از حجیت آن
- ۲۳۲ ۳ . دلایل بی اعتباری اخبار شاذ
- ۲۳۲ اشاره
- ۲۳۲ یک . عدم جریان أصالة عدم السهو
- ۲۳۲ دو . مرجعیت کتاب و سنت و عقل و وجدان
- ۲۳۴ منابع و مآخذ
- ۲۳۹ بررسی آرای کلامی اختلافی شیخ مفید با نوبختیان
- ۲۳۹ اشاره
- ۲۳۹ چکیده
- ۲۴۰ درآمد
- ۲۴۰ اشاره
- ۲۴۳ الف . استحقاقی یا تفضلی بودن نبوت و امامت
- ۲۴۵ ب . ولایت والیان ائمه علیهم السلام ، به نص است یا اختیار؟
- ۲۴۶ ج . معرفت امامان به همه صناعات و زبان ها
- ۲۴۶ اشاره
- ۲۴۷ ۱ . آگاهی امام از زبانی خاص

۲. آشنایی امام به کتاب های آسمانی پیشین و علوم و سخنان پیامبران ۲۴۷
۳. عمومات دال بر دامنه فراگیر و گسترده دانش امام ۲۴۸
۴. آگاهی امامان از زبان دیگر موجودات زنده ۲۴۸
۵. امامان ، به عنوان حجت خدا و شاهد او بر خلق، جامع تمامی کمالات ۲۴۸
- د . ظهور معجزات و اعلام بر دست ائمه علیهم السلام ۲۵۰
- اشاره ۲۵۰
۱. آگاهی های ائمه علیهم السلام از امور غیبی ۲۵۱
۲. دارا بودن اسم اعظم توسط ائمه علیهم السلام ۲۵۱
۳. مطیع بودن همه چیز برای ائمه علیهم السلام ۲۵۱
۴. وجود آیات پیامبران در نزد امامان علیهم السلام ۲۵۲
۵. نشان دادن معجزه توسط امام برای اثبات امامت خود ۲۵۲
۶. وقوع معجزات از ائمه علیهم السلام ۲۵۳
- ه . ظهور معجزات به دست افراد منصوب ائمه علیهم السلام اعم از خواص ، سفیران و ابواب ۲۵۴
- و . شنیدن سخن فرشتگان ، بدون دیدن خود آنها توسط امامان علیهم السلام ۲۵۶
- ز . احوال پیامبران و امامان ، پس از وفات ۲۵۹
- ح . گردآوری و تدوین قرآن ۲۶۰
- ط . وعد و وعید ۲۶۱
- ی . معرفت و طاعت کفار ۲۶۶
- اشاره ۲۶۶
۱. بسیاری از کفار به خدای متعال شناخت دارند ۲۶۷
۲. کفار ، در بسیاری از افعال ، مطیع خدا هستند ۲۷۱
۳. کفار ، بر این معرفت و طاعت ، در دنیا پاداش می بینند ۲۷۱
- ک . احباط و تکفیر ۲۷۵
- اشاره ۲۷۵
- ۱ . تکفیر ۲۷۷
- ۲ . احباط ۲۸۰

۲۸۲	ل . موافات
۲۹۲	م . گناهان صغیره و کبیره
۲۹۸	ن . اسما و احکام
۳۱۱	دیگر اختلافات
۳۱۲	جمع بندی
۳۱۵	منابع و مأخذ
۳۲۴	حقیقت ایمان و کفر در «شرح أصول الکافی»
۳۲۴	اشاره
۳۲۴	چکیده
۳۲۴	درآمد
۳۲۴	اشاره
۳۲۵	الف . پیشینه تاریخی بحث ، در میان فرقه ها
۳۲۵	اشاره
۳۲۶	۱ . خوارج
۳۲۶	۲ . مرجئه
۳۲۸	۳ . معتزله
۳۲۹	۴ . اشاعره
۳۲۹	ب . تبیین مفهوم ایمان
۳۲۹	۱ . ایمان در لغت
۳۳۰	۲ . ایمان از دیدگاه عالمان شیعی
۳۳۲	۳ . دیدگاه برخی از عالمان اهل سنت
۳۳۳	ج . حقیقت ایمان در روایات ، از منظر مآصالح مازندرانی
۳۳۸	د . ارتباط ایمان و عمل ، از منظر شارح
۳۳۸	اشاره
۳۳۸	۱ . استناد به آیات
۳۳۹	۲ . استناد به روایات

- ۳۴۲ ۳ . تأثیر عمل ، در تکامل ایمان -
- ۳۴۴ ۴ . جمع بندی و داوری
- ۳۴۶ ه- . ارتباط ایمان و گناه
- ۳۴۶ اشاره
- ۳۴۷ ۱ . دیدگاه ملا صالح
- ۳۴۸ ۲ . دسته بندی روایات
- ۳۵۳ ۳ . جمع روایات
- ۳۵۵ و . تبیین مفهوم کفر
- ۳۵۵ ۱ . کفر در لغت
- ۳۵۶ ۲ . کفر در دیدگاه دانشوران
- ۳۵۷ ۳ . مفهوم کفر در روایات ، از نگاه شارح
- ۳۵۷ اشاره
- ۳۵۷ یک . کفر جحود
- ۳۶۰ دو . کفر نعمت
- ۳۶۱ سه . کفر به معنای ترک دستور خداوند
- ۳۶۳ چهار . کفر به معنای برائت جستن
- ۳۶۴ منابع و مأخذ
- ۳۶۸ جلوه مسائل زنان، در «الکافی»
- ۳۶۸ اشاره
- ۳۶۸ چکیده
- ۳۶۹ مقدمه
- ۳۶۹ اشاره
- ۳۷۰ الف. انواع زنان
- ۳۷۰ ۱. زنان باایمان
- ۳۷۲ ۲. زنان مورد اعتماد
- ۳۷۴ ۳. زنان راوی

- ب. سفارش به مردان در رفتار با زنان ۳۷۵
۱. گرمی داشت زنان ۳۷۵
۲. نحوه انتخاب همسر ۳۷۷
۳. مسئله کنیزان ۳۷۹
۴. دوری جستن از زنان ۳۸۰
- ج. عملکرد زنان ۳۸۲
۱. پیشگامی زنان ۳۸۲
۲. حضور در کنار مردان ۳۸۳
۳. تساوی زنان و مردان ۳۸۴
- نتیجه گیری ۳۸۶
- منابع و مأخذ ۳۸۸
- به هنجاری و نابه هنجاری رفتاردر روان شناسی معاصر ۳۹۰
- اشاره ۳۹۰
- چکیده ۳۹۰
- اشاره ۳۹۰
- الف . درآمد ۳۹۰
- ب . ملاک های نابه هنجاری رفتار در روان شناسی ۳۹۱
- ج . آشفتنگی و ناهماهنگی ۳۹۸
- د . در جستجوی علت ها ۴۰۰
- هـ . گذری به آفاق دیگر ۴۰۴
- اشاره ۴۰۴
- ۱ . به هنجاری و نابه هنجاری در اخلاق ۴۰۵
- ۲ . دیدگاه فیلسوفان ۴۰۷
- ۳ . عالمان اخلاق اسلامی و آثار آنها ۴۰۹
- اشاره ۴۰۹
- گروه اول ۴۱۱

- گروه دوم ۴۱۳
- ۴ . اخلاق در جوامع حدیثی ۴۱۵
- و . «الکافی» : مبانی انسان شناسی و طبقه بندی صفات و رفتار ۴۱۷
- منابع و مأخذ ۴۲۵
- الف . فارسی ۴۲۵
- ب . عربی ۴۲۶
- ج . انگلیسی ۴۲۷
- نگاهی به طبیعت در احادیث «الکافی» ۴۲۹
- اشاره ۴۲۹
- چکیده ۴۲۹
- درآمد ۴۳۰
- اشاره ۴۳۰
- الف . اهمیت محیط زیست ۴۳۱
- ب . چیستی طبیعت ۴۳۵
- ج . تأثیر طبیعت بر زندگی انسان ۴۳۷
- د . طبیعت ، وسیله آگاه سازی انسان ۴۴۶
- و . فساد بر روی زمین ۴۵۰
- ز . علل بحران های زیست محیطی ۴۵۲
- اشاره ۴۵۲
- ۱ . تغییر دیدگاه معرفتی آدمیان در برخورد با محیط زیست ۴۵۲
- ۲ . مصرف گرایی ۴۵۳
- ح . رابطه اجرایی نشدن احکام الهی با محیط زیست ۴۵۴
- ط . آمار روایات «الکافی» در باب طبیعت ۴۵۴
- منابع و مأخذ ۴۵۸
- آرمان شهر شیعی از منظر کلینی ۴۶۰
- اشاره ۴۶۰

- ۴۶۰ چکیده
- ۴۶۱ درآمد
- ۴۶۳ تلاش کلینی
- ۴۶۳ اشاره
- ۴۶۳ الف . جهان بینی کلینی
- ۴۶۴ ب . وصف وضع موجود
- ۴۶۵ ج . ویژگی های تکوینی شهروندان در آرمان شهر دینی و پیامدهای آن
- ۴۶۹ د . مسئولیت شهروندان آرمان شهر دینی
- ۴۶۹ ۱ . آموختن علم دینی
- ۴۶۹ اشاره
- ۴۷۰ یک . اثبات حجت
- ۴۷۰ دو . ثبوت تکلیف
- ۴۷۰ سه . کوتاهی عمر
- ۴۷۰ چهار . ناپذیرفته بودن تأخیر در آموزش
- ۴۷۲ ۲ . انجام دادن آگاهانه، باورمندانه و روشن بینانه مسئولیت ها
- ۴۷۲ هـ . تصویر کلینی از جامعه جاهلی
- ۴۷۲ اشاره
- ۴۷۲ یک . فقدان شناخت نسبت به کار خود
- ۴۷۲ دو . فقدان شناخت هدف
- ۴۷۳ سه . فقدان اطمینان به کار و هدف
- ۴۷۳ چهار . فقدان ایمان و تصدیق
- ۴۷۳ اشاره
- ۴۷۳ ۱ . ویژگی های شهروند تردیدگر ، در نگاه کلینی
- ۴۷۳ اشاره
- ۴۷۳ یکم ، فقدان میل و ترس و تسلیم لازم برای اجرای قوانین
- ۴۷۴ دوم ، آینده مبهم کوشش های شهروندان تردیدگر

۴۷۴	سوم ، حرکت در سطح
۴۷۴	چهارم ، پیشروی ها و پسروی های سریع در حوزه های فکری
۴۷۵	پنجم ، مراجعه نکردن به منابع اصیل دین
۴۷۵	۲ . راه برون رفت از شهر جاهلی و حرکت به سوی آرمان شهر دینی
۴۷۶	و . گردآوری و تنظیم مرام نامه آرمان شهر شیعی
۴۷۹	منابع و مأخذ
۴۸۳	ثقة الاسلام کلینی و مسئله مالکیت
۴۸۳	اشاره
۴۸۳	چکیده
۴۸۴	درآمد
۴۸۴	اشاره
۴۸۸	الف . مالکیت حقیقی امام بر همه موجودات
۴۹۰	ب . مالکیت امام بر اراضی موات
۴۹۲	ج . نظریه مالکیت طولی امام
۴۹۴	د . نظریه ولایت تصرف
۴۹۶	ه . نظریه ولایت حاکم
۴۹۹	نظریه مالکیت عام امام
۵۰۳	نقد و بررسی نظریه
۵۱۴	منابع و مأخذ
۵۱۷	نخستین ها در «الکافی»
۵۱۷	اشاره
۵۱۷	چکیده
۵۱۸	مقدمه
۵۱۸	کتاب های در موضوع «نخستین»
۵۲۶	نخستین ها
۵۲۶	شیوه کار

- ۵۲۶ اشاره
- ۵۲۷ یک. نخستین قیاس کننده
- ۵۲۸ دو. نخستین معتقد به بداء
- ۵۲۹ سه. نخستین ایمان آورنده به پروردگار
- ۵۳۰ چهار. نخستین فرشته مؤمن
- ۵۳۱ پنج. نخستین فرشته ولایت مدار
- ۵۳۱ شش. نخستین پیامبر
- ۵۳۱ هفت. نخستین تصدیق کننده راستگو
- ۵۳۲ هشت. نخستین تکذیب کننده دروغگو
- ۵۳۲ نه. نخستین سرکش
- ۵۳۳ ده. نخستین عوامل سرکشی
- ۵۳۴ یازده. نخستین کافر
- ۵۳۴ دوازده. نخستین گرایش به همجنس
- ۵۳۴ سیزده. نخستین واردشونده به بهشت
- ۵۳۵ چهارده. نخستین وحی به حضرت محمد صلی الله علیه و آله
- ۵۳۵ پانزده. نخستین جمله کتب آسمانی
- ۵۳۵ شانزده. نخستین اجابت
- ۵۳۸ هفده. نخستین اجابت کننده دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۵۳۹ هجده. نخستین اجابت کننده دعوت منادی در آخر زمان
- ۵۳۹ نوزده. نخستین بیعت کننده با مهدی علیه السلام
- ۵۴۰ بیست. نخستین حج گزاران
- ۵۴۱ بیست و یک. نخستین تعمیرکننده کعبه
- ۵۴۱ بیست و دو. نخستین ممانعت در اجرای مراسم حج
- ۵۴۱ بیست و سه. نخستین تبویب حرم
- ۵۴۲ بیست و چهار. نخستین تبلیه گو
- ۵۴۲ بیست و پنج. نخستین کسی که حش را غصب کردند؛ ولی صبر کرد

- بیست و شش. نخستین دعوت کننده به خود - ۵۴۳
- بیست و هفت. نخستین ساقی - ۵۴۳
- بیست و هشت. نخستین پوشنده نعلین - ۵۴۴
- بیست و نه. نخستین موی سفید - ۵۴۴
- سی. نخستین تغییردهنده واجبات - ۵۴۴
- سی و یک. نخستین کسی که شهادت برده را نپذیرفت - ۵۴۵
- سی و دو. نخستین جداکننده دو شاهد - ۵۴۷
- سی و سه. نخستین بناکننده آتشکده - ۵۴۷
- سی و چهار. نخستین ظلم کنندگان به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله - ۵۴۷
- سی و پنج. نخستین فراخوان در روز قیامت - ۵۴۸
- سی و شش. نخستین سازنده کشتی - ۵۴۸
- سی و هفت. نخستین بیعت کننده با ابوبکر - ۵۴۸
- سی و هشت. نخستین پی کننده اسب - ۵۵۰
- سی و نه. نخستین تریدکننده - ۵۵۰
- چهل. نخستین پوشنده کفش صاف - ۵۵۱
- چهل و یک. نخستین رنگ ها در لباس - ۵۵۱
- چهل و دو. نخستین خورنده شکر - ۵۵۲
- چهل و سه. نخستین نماز واجب - ۵۵۲
- چهل و چهار. نخستین مسجد - ۵۵۳
- چهل و پنج. نخستین مخلوق - ۵۵۴
- چهل و شش. نخستین هدیه به مؤمن - ۵۵۴
- چهل و هفت. نخستین عمل مورد محاسبه - ۵۵۵
- چهل و هشت. نخستین عمل مورد پاداش - ۵۵۵
- چهل و نه. نخستین خوراک برای گشودن افطار - ۵۵۵
- پنجاه. نخستین نیکی پدر به فرزند - ۵۵۷
- پنجاه و یک. نخستین خوراک برای نفاس - ۵۵۷

۵۵۷	پنجاه و دو. نخستین پرسش خداوند
۵۵۷	پنجاه و سه. نخستین محکومیت در قیامت
۵۵۹	پنجاه و چهار. نخستین پرسش نکیر و منکر
۵۶۰	منابع و مأخذ
۵۶۷	بررسی اشعار کتاب «الکافی»
۵۶۷	اشاره
۵۶۷	چکیده
۵۶۷	مقدمه
۵۶۹	اشعار
۵۸۰	جمع بندی
۵۸۱	منابع و مأخذ
۵۸۶	فهرست ها
۵۸۶	اشاره
۵۸۷	فهرست آیات
۶۲۲	فهرست احادیث
۶۸۷	فهرست اعلام
۸۵۹	فهرست ادیان، فرقه ها و مذاهب
۸۶۵	فهرست جمعیت ها و قبیله ها
۸۹۱	فهرست مکان ها
۹۰۸	فهرست زمان ها
۹۳۲	فهرست شعرها
۹۳۶	فهرست نام کتاب های موجود در متن
۱۰۱۱	فهرست تفصیلی
۱۰۳۵	درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه : کنگره بین المللی بزرگداشت ثقة الاسلام کلینی (ره) (1388 : شهرری)

عنوان و نام پدیدآور : مجموعه مقالات فارسی کنگره بین المللی ثقة الاسلام کلینی / ویراستار حسین پورشریف.

مشخصات نشر : قم: موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث، سازمان چاپ و نشر: سازمان اوقاف و امور خیریه، اداره کل اوقاف و امور خیریه
استان قم، 1387.

مشخصات ظاهری : 5 ج.

فروست : پژوهشکده علوم و معارف حدیث؛ 192.

مجموعه آثار کنگره بین المللی بزرگداشت ثقة الاسلام کلینی؛ 40، 41، 42، 43، 44.

شابک : 64000 ریال

یادداشت : کتابنامه.

مندرجات : ج.1. مباحث کلی. - ج.2. مباحث کلی. - ج.3. مصادر و اسناد کافی. - ج.4. مباحث فقه الحدیثی. - ج.5. مباحث فقه الحدیثی.

موضوع : کلینی، محمد بن یعقوب - 329ق. -- کنگره ها

موضوع : کلینی، محمد بن یعقوب - 329ق. -- نقد و تفسیر

موضوع : کلینی، محمد بن یعقوب - 329ق. . الکافی -- نقد و تفسیر

موضوع : محدثان شیعه -- ایران -- کنگره ها

شناسه افزوده : پورشریف، حسین، 1354 -، ویراستار

رده بندی کنگره : BP129/ک8ک 1388 2057

رده بندی دیویی : 297/212

شماره کتابشناسی ملی : 6 3 5 5 8 8 1

تأملی در باب حجّت اصول «الکافی» 7

محمدعلی سلطانی

مسئله نسخ ، در کتاب «الکافی» و دیدگاه کلینی 33

محمد فاکر میبدی

صیانت قرآن از تحریف در احادیث «الکافی» 73

محمود کریمیان

تأملی در احادیث تحریف نماى «الکافی» 157

فتح الله نجارزادگان

نقی برداشت تحریف از صحیح هاشم در «الکافی» 193

محمد احسانی فر لنگرودی

بررسی آرای کلامی اختلافی شیخ مفید با نوبختیان با تکیه بر احادیث «الکافی» 217

علی نقی خدایاری

حقیقت ایمان و کفر در «شرح اصول الکافی» ، از منظر ملا صالح مازندرانی 301

زهرا بهدانی

جلوه مسائل زنان، در «الکافی» 345

مریم غفّاری جاهد

به هنجاری و نابه هنجاری رفتار در روان شناسی معاصر و مقایسه آن ، با طبقه بندی «الکافی» 367

دکتر محمود گلزاری

نگاهی به طبیعت در احادیث «الکافی» 405

فرّخ رنگرز

آرمان شهر شیعی از منظر کلینی 435

محمد باغستانی کوزه گر

ثقة الاسلام کلینی و مسئله مالکیت 457

محمد سرّوش محلاتی

نخستین ها در «الکافی» 491

محمد رضا زادهوش

بررسی اشعار کتاب «الکافی» 537

باقر قربانی زرّین

فهرست ها 555

ص: 6

تأملی در باب حجّت اصول «الکافی»

محمدعلی سلطانی

چکیده

فضای اختناق بعد از شهادت امام حسین علیه السلام موجب شد که جریان امامت در بین شیعیان، با مقوله اختفا و پنهانکاری آمیخته شود و در نتیجه، گرایش های مختلفی در بین شیعیان شکل گرفتند. در کتاب الکافی، روایاتی آمده است که بیانگر نام بردن از امامان شیعه به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام است. آیا این روایات، درست اند؟ این روایات با موضوع ناآگاهی بسیاری از یاران ائمه علیهم السلام از نام امامان، چگونه قابل جمع هستند؟ در این نوشته، موضوع پیگیری شده در روایات از نظر سند و محتوا، مورد بررسی قرار گرفته است و احتمالاتی برای تبیین مسئله، ارائه شده است.

کلیدواژه ها: امامان دوازده گانه، واقفیه، تحیّر، تئوری امامت، نصّ بر امام.

بعد از شهادت امام حسین علیه السلام، قیام های گوناگون، بویژه از ناحیه علویان، موجب توجّه حاکمان وقت به جریان تشیّع به عنوان کانون قیام ها و شورش ها گشت. این توجّه، پنهانکاری، زندگی سرشار از تقیه و مخفیکاری را بر شیعیان، مستولی ساخت. در این راستا، پیشوایان دینی شیعه، بیش از همه به وسیله حکومت، زیر نظر قرار گرفتند و در سخن گفتن و اعلام موضع، رفتار و کردار، در تنگنای بیشتری قرار گرفتند. از این رو، پس از شهادت امام حسین علیه السلام جریان های گوناگون فکری و

اعتقادی، در بین شیعیان، زمینه رشد پیدا کرد. این اختلاف‌ها و گرایش‌ها، به طور عمده در زمینه رهبری و امامت بود و اختلاف در حوزه مسائل فرعی و بخصوص مباحث فقهی، کمتر زمینه ظهور پیدا می‌کرد. این اختلاف‌ها و گرایش‌های فرقه‌ای در بین شیعیان، باعث می‌شد تا پس از درگذشت هر کدام از امامان علیهم السلام، پیروان امام پیشین

به گروه‌ها و فرقه‌های مختلفی تقسیم می‌شدند. این اوضاع، بعضی وقت‌ها به خاطر عوامل سیاسی و بخصوص سختگیری حاکمیت وقت، بسیار حاد می‌شد و موجب تفرقه و گرایش‌های افزون‌تری می‌گشت.

بدیهی است که مجهول بودن نام و نشان پیشوای بعدی برای توده مردم، نقشی جدی در این سر در گمی داشت و از مطالعه این اختلاف‌ها و گرایش‌ها، می‌توان چنین استنباط کرد که برای توده شیعیان، نام امامان و شمار آنان، مبهم بود و از آن،

آگاهی نداشتند. طبیعت قضیه نیز چنین اقتضایی را داشت؛ اما نکته‌ای که چنین استنباطی را به چالش می‌کشد، وجود روایات بسیاری است که بیانگر مشخص بودن نام و نشان و شمار امامان شیعه، از زمان حیات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و بر زبان آمدن آنها به وسیله ایشان و علی علیه السلام است.

مرحوم کلینی، در کتاب حجّت اصول الکافی، باب مستقلی گشوده و در آن، بیست روایت در این باره، نقل کرده که گواه بر این امر است. مقتضای وجود این روایات در میان شیعه، عدم تفرقه و چندگانگی است؛ اما چنین اتحادی، نه تنها به وجود نیامد؛

بلکه چنان که آمد، پس از درگذشت هر کدام از امامان علیهم السلام گرایش‌های جدیدی به وجود آمد. مرحوم شیخ مفید، گزارش خواندنی و عبرت‌آمیزی از این اختلاف‌ها و تجدید آن پس از درگذشت هر امامی، آورده است. این گزارش مفصل را می‌توان در کتاب وی، دید. (1) شیخ مفید، در این گزارش، تفرقه شیعیان پس از درگذشت هر

ص: 8

امامی را می آورد و آن گاه به باطل بودن این فرقه ها می پردازد و در نهایت ، عقاید شیعه اثنا عشری را اثبات می کند.

این اختلاف های عمیق و گسترده ، خواننده را نسبت به روایات و گزارش هایی که در آنها نام معصومان علیهم السلام به طور کامل آمده و شمار معصومان را مشخص کرده ، با تأمل ، مواجه می کند و این پرسش جدی را فرارو می نهد که : اگر نام و شمار معصومان علیهم السلام معلوم و مشخص بوده و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یا امام علی علیه السلام آن را بیان کرده اند ، چرا این همه اختلاف و تشّت در آرا و عقاید به وجود آمده است؟

این پرسش ، از سویی اقتضا می کند که نگاهی دقیق و با تأمل به روایات این بخش انداخت و درستی و نادرستی این گزارش ها را مورد بررسی قرار داد و از سوی دیگر ، این پرسش را مطرح می کند که : آیا بودن و نبودن نام امامان در سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام ، ضرورت داشته است ، به گونه ای که اگر چنین اتّفاقی ثابت نشود ، برای حقانیت شیعه ، مشکلی پیش می آید؟ از سوی دیگر ، آیا باید همه این روایات ، با همه گستردگی ای که دارند ، درست باشند تا اثبات شود که پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام ، نام جانشینان خود را یادآور شده اند؟ و اگر این روایات ، بدون هر گونه تعصّب بیجا مورد نقد واقع شوند و معلوم گردد که اندکی از این روایات ، درست هستند و بسیاری از آنها هم نادرست و دست کم ، غیر قابل استنادند و همان اندک روایات در این خصوص ، بسنده است ، آیا این امر ، ایرادی به وجود می آورد؟ باید گفت : اگر مشخص شود که فقط اندکی از این روایات درست هستند ، این امر ، پیدایش اختلاف ها و تشّت در بین شیعیان در باره امامان را هم قابل دفاع می سازد .

همچنین در این باره ، این فرضیه نیز قابل طرح است که سلسله امامان ، برای خود آنان مشخص بوده و برای مثال ، امام حسن علیه السلام خود می دانست که امامت در نسل برادرش امام حسین علیه السلام ادامه خواهد یافت و این ، از قبل مقرر شده بوده است ؛ اما هیچ لزومی نبوده که این موضوع ، در خارج از دایره محدود خود آن بزرگواران

این فرضیه را می توان از چند نظر، قابل دفاع دانست؛ زیرا در این فرض، موضوع حفاظت جان امامان بسیار بهتر قابل اجراست. از طرف دیگر، ما می دانیم که برخی از امامان شیعه، در سنین پایین به امامت رسیده اند و بدیهی است که این انتخاب، در صورتی می تواند قابل دفاع باشد که ما، شایستگی های امامت را امری اکتسابی ندانیم؛ زیرا انسان، شایستگی های اکتسابی را در طول زمان به دست می آورد و زمانی که فردی در سنین پایین، شایسته امامت است، مفهوم آن این است که این شایستگی ها، منبعی فراتر از اکتساب داشته است و امری موهوبی است. اگر این شایستگی ها را امر موهوبی بدانیم، که می دانیم، موضوع معین بودن تعداد و حتی شخص امامان قبل از تولد آنان، برای خود آن سلسله، امری کاملاً معقول و درست است؛ اما بیان آن برای دیگران، نه تنها لزومی ندارد، که از نظر تحلیل عقلی نیز چندان قابل دفاع هم نیست؛

زیرا وقتی از قبل برای همه مشخص باشد که فردی جانشین امام پیشین است، برای دشمنان وی - که کم هم نبودند -، بسیار راحت خواهد بود که وی را به گونه ای از بین ببرند.

به ایرادی که برای موضوع مشخص بودن نام و شخص امامان پیش می آید، نمی توان پاسخی جز این داد که امر را مستند به قدرت الهی بکنیم و بگوییم: خداوند، از راه خارق عادت، آنان را نگه داشته است و نگذاشته که پیش از موعد، از دنیا بروند. به نظر می رسد که اگر ما در مورد عدم لزوم اعلان عمومی پیش از موعد نام امامان علیهم السلام، تأمل بیشتری بکنیم و بگوییم این امر با آن که برای خود امامان معلوم بود؛ اما آنان لزومی نمی دیدند که برای دیگران، اعلام کنند و عدم اعلام نام آنان را برای حفاظت از جان جانشینانشان، لازم می دیدند و تنها زمانی به این امر اقدام می کردند که احساس می کردند زمان اعلام آن، فرا رسیده است، فرضی را مطرح کرده ایم که کمترین ایراد را می تواند داشته باشد. در این صورت، آن اندک روایاتی که از نظر سند و متن در

مورد اعلام نام امامان قابل دفاع هستند، به مواردی حمل می شوند که امامی نسبت به فردی، اطمینان کامل داشته و می دانسته که موضوع، همچنان پنهان خواهد ماند و در حقیقت، افشای نام امامان بعدی برای این قبیل افراد اندک برای انتشار موضوع نبود و جنبه تبلیغی نداشت.

در پرتو این تأملات، به روایاتی که مرحوم کلینی در این خصوص، در کتاب حجّۃ الکافی نقل کرده، می پردازیم. پیش از آغاز این بررسی، یادآور می شویم که غیر از مرحوم کلینی، محدّثان دیگر در متون روایی خود، احادیث فراوانی آورده اند که شماری از آنها، قابل دفاع هستند و اگر در بررسی روایات منقول در الکافی به این نتیجه رسیدیم که فقط یکی از این بیست روایت، قابل دفاع است، این امر به این معنا نیست که موضوع، پایان یافته است و دیگر روایت قابل تمسّکی وجود ندارد؛ زیرا در کتب دیگر حدیثی، روایات قابل دفاع، وجود دارد؛ ولی از حوزه تحلیل این نوشته در خصوص روایات موجود در الکافی در باب تعیین نام امامان علیهم السلام، بیرون است و باید در نوشته دیگری به آن پرداخت.

در این بررسی، پس از گزارش محتوای هر کدام از روایات، نکات قابل تأمل در آن، یادآوری می شود:

1. نخستین روایت باب را احمد بن محمد برقی، از ابو هاشم داوود بن قاسم جعفری، از امام جواد علیه السلام نقل می کند. در این گزارش، امام جواد علیه السلام می فرماید که امیر مؤنان علیه السلام به همراه حسن بن علی علیه السلام و سلمان، وارد مسجد می شوند. در مسجد، مردی خوش چهره و خوش پوش، نزد امام علی علیه السلام می آید و به وی، سلام می کند و چندین پرسش را مطرح می کند و یادآور می گردد که اگر به این پرسش ها پاسخ گویی، خواهیم فهمید که تو نسبت به دیگران، برتر بودی و آنان، حقّ تو را از تو گرفته اند، وگرنه، با آنان فرقی نخواهی داشت. پرسش های این شخص - که پس از خروج از مسجد و ناپدید شدن، معلوم می شود که خضر علیه السلام بوده -، عبارت بودند از:

يك . وقتی کسی می میرد ، روحش کجا می رود؟

دو . انسان ، چگونه چیزی را فراموش می کند و یا آن را به یاد می آورد؟

سه . چه طور فردی ، شبیه عموها و یا دایی هایش می شود؟

امام حسن علیه السلام به توصیه امام علی علیه السلام به پرسش های خضر علیه السلام پاسخ می دهد و او ، به ادای شهادت بر وحدانیت خدا و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و اوصیای وی ، با ذکر نام آنان می پردازد. آنچه از این گزارش ، مورد نظر این بحث است ، نام بردن از امامان دوازدهگانه توسط خضر علیه السلام و نقل آن توسط امام جواد علیه السلام است.

در این روایت ، چند نکته قابل تأمل به شرح زیر ، وجود دارد :

روایت را احمد بن خالد برقی ، از ابو هشام نقل می کند. در این نقل ، فردی به نام احمد بن ابی عبد الله وجود دارد . وی ، گرچه از بزرگان حدیث بود ؛ اما گویا در دوران حیرت ، مدتی در تحیّر بود. این احتمال را مرحوم اردبیلی در جامع الرواة ، از قول سیّد جلیل تفرشی در کتاب نقد الرجال ، نقل می کند و سیّد ، آن را از پرسش و پاسخی که بین محمد بن یحیی و استادش محمد بن حسن صفّار ، در ذیل نقل روایت دیگری - که مرحوم کلینی ، آن را به عنوان روایت دوم باب آورده است - ، استنباط می کند.

2 . در ذیل روایت دوم ، آمده است : محمد بن یحیی می گوید: به محمد بن حسن گفتم: ای ابو جعفر! دوست داشتم که این روایت ، از طریق کسی جز احمد بن ابی عبد الله ، نقل می شد و محمد بن حسن صفّار ، در پاسخ می گوید: این روایت را ده سال قبل از دوره حیرت ، برایم نقل کرده است.

مرحوم تفرشی ، معتقد است که در این نکته ، دلالتی بر این است که احمد بن ابی عبد الله ، متحیّر گشته بود. (1)

ص: 12

1- . جامع الرواة، ج 1 ، ص 63 .

اگر این استنباط تفرشی درست باشد، باید گفت: ناقل اصلی روایت از ابو هاشم، خود به مضمون روایت، باور نداشته است؛ وگرنه محتوای روایت، چنان واضح نام امامان را بیان می‌کند که جایی برای تحیر نمی‌ماند. اما می‌توان این نکته را هم در نظر گرفت که سخن صفّار، الزاماً به این معنا نیست که احمد بن ابی عبد الله، به تحیر افتاده بود؛ چون احتمال دارد که در زندگی احمد بن ابی عبد الله، حادثه دیگری پیش آمده بود که موجب پایین آمدن اعتماد راویان به وی گشته بود. صفّار می‌گوید: این نقل، خیلی قبل تر از این بحث‌ها بوده و «ده سال قبل از حیرت»، فقط بیانگر قدمت روایت است، نه این که احمد بن ابی عبد الله به حیرت افتاده باشد.

البته در خصوصیات احمد بن محمد بن خالد، این ویژگی بوده که وی در عین حال که فردی قابل اعتماد بود، از افراد ضعیف، بسیار روایت می‌کرد و به مراسیل، اعتماد داشت. (1) مرحوم ابن غضائری - که طعن قمی‌ها را بر احمد بن محمد بن خالد، نقل می‌کند - می‌گوید:

طعن بر خود وی نیست؛ بلکه طعن بر کسانی است که وی از آنان، نقل می‌کند. (2)

در باره این روایت، این احتمال هم وجود دارد که ابو هاشم احمد بن محمد را ندیده است؛ بلکه آن را از کتاب منسوب به وی، نقل کرده است.

از سند روایت که بگذریم، محتوای روایت نیز از استواری چندانی برخوردار نیست و بیشتر به داستان می‌ماند، نه يك حقیقت. در این داستان، خضر علیه السلام می‌خواسته موضوع امامت را برای چه کسی روشن کند؟ برای علی بن ابی طالب علیه السلام یا امام حسن علیه السلام یا سلمان فارسی؟! هر کدام از اینان، اطلاعات لازم را داشتند و نیازی به حضور و گزارش خضر علیه السلام نبوده است.

ص: 13

1- . الفهرست، ص 62، ح 65.

2- . خلاصة الرجال، ص 63.

روایت دوم باب ، همان روایت اول است که مرحوم کلینی ، آن را از طریق محمد بن یحیی ، نقل می کند و در ذیل این روایت ، سخن مورد استناد سیّد تفرشی وجود دارد .

3 . روایت سوم ، روایت ابو بصیر است که عبد الرحمان بن سالم ، از وی نقل می کند. مضمون روایت ، چنین است که ابو بصیر ، از امام صادق علیه السلام ، از پدرش امام باقر علیه السلام نقل می کند که ایشان ، روزی به جابر بن عبد الله انصاری می گوید: «پرسشی از تو دارم . چه وقت را مناسب می دانی تا نزد تو بیایم و پرسشم را مطرح کنم؟» .

جابر می گوید : هر وقت که دوست داشتی .

امام علیه السلام در یکی از اوقات با وی ، خلوت می کند و از او می خواهد که از جریان لوحی که در دست فاطمه علیها السلام بوده و جابر آن را دیده ، به وی خبر دهد و محتوای آن را گزارش کند.

جابر می گوید: به هنگام تولّد امام حسین علیه السلام ، خدمت مادرش فاطمه زهرا علیها السلام رسیده و تولّد وی را تبریک گفته است. در دست زهرا علیها السلام ، لوحی سبّز رنگ مشاهده کرده که بر آن ، نوشته ای درخشان بود. جابر ، زهرا علیها السلام را سوگند می دهد که جریان این لوح را برایش بیان کند و زهرا علیها السلام می گوید که این لوح را خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله هدیه داده و در آن ، نام پدرش و شوهرش و پسرانش و اوصیای او از ذریه اش آمده است و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن را به ایشان داده تا به وی ، بشارت دهد.

جابر ، از فاطمه علیها السلام می خواهد که به وی اجازه دهد تا از آن لوح ، نسخه برداری کند و فاطمه علیها السلام نیز این اجازه را به او می دهد و جابر ، از مطالب آن لوح ، نسخه برداری می کند.

امام باقر علیه السلام از جابر می خواهد که نسخه خود را به وی نشان دهد . جابر به همراه امام باقر علیه السلام و فرزند بزرگوار ایشان امام صادق علیه السلام به منزل خود می رود و در آن جا ، نسخه را به آنها نشان می دهد. امام باقر علیه السلام از جابر می خواهد تا به نسخه نگاه کند .

سپس مطالب آن را از پیش خود می خواند و جابر ، هیچ گونه اختلافی بین نسخه خود و قرائت امام باقر علیه السلام نمی بیند. آن گاه ، جابر ، متن لوح را - که نامه ای از خداوند به پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله بوده است

- نقل می کند. در این نامه ، نخست تهدیدی بسیار سخت و جدی علیه منکران خداوند متعال ، مطرح می شود و پس از آن ، پیامبر صلی الله علیه و آله مطرح شده و یادآوری می گردد که خداوند ، پس از هر پیامبری ، اوصیایی را می فرستد و وصی پیامبر اسلام را برتر از همه اوصیا قرار داده است. پس از آن ، با نام بردن از هر کدام از امامان علیهم السلام مهم ترین حوادث زندگی و شرایط اجتماعی و برخورد جامعه با آنان را به صورت کلی ، بیان می کند و در نهایت ، از شرایط بسیار سختی که در انتظار یاران امام زمان علیه السلام است ، یاد می کند. در پایان نیز از قول ابو بصیر ، خطاب به عبد الرحمان بن سالم می آورد که : اگر در زندگی ات ، جز همین حدیث را نشنیده بودی ، برایت بسنده بود . سپس توصیه می کند که آن را از نظر نااهلان ، دور بدارد.

در این روایت ، شخصی به نام «عبد الرحمان بن سالم» ، وجود دارد. این شخص ، بنا به نظر ابن داوود و ابن غضائری ، فردی ضعیف است. (1) پدرش سالم بن عبد الرحمان ، فردی موثق بوده که به کتاب فروشی ، اشتغال داشته است ؛ اما فرزندش از اعتبار لازم برخوردار نبوده است .

فرد دیگری که در سند این روایت ، وجود دارد ، «بکر بن صالح رازی» است. این شخص نیز ، بنا به اعتقاد غضائری ، فردی به شدت ضعیف است که همواره ، به نقل چیزهای شگفت و غریب می پردازد . (2)

محتوا و شکل گزارش نیز ، چندان استوار نیست. اگر چنین نامه ای با این وضوح و اهمیت وجود داشته است . چرا زهرا علیها السلام آن را تنها در اختیار جابر ، قرار داده است؟

ص: 15

1- . جامع الرواة ، ج 1 ، ص 450 .

2- . رجال ابن الغضائری ، ص 43 .

آیا شخصیت های بزرگی چون سلمان ، ابو ذر ، مقداد و دیگر اصحاب ، در آن حدّ از اعتبار نبودند که از چنین سند مهمّی آگاهی داشته باشند؟

آیا اعلانِ چنین سند مکتوبی که از سوی خداوند خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله ارسال شده است ، نمی توانست در آغاز دوره پس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ، از بسیاری از اختلاف ها و کشمکش ها جلوگیری کند؟

چرا زهرا علیها السلام در هیچ کدام از احتجاج های خود علیه خلیفه اول ، از چنین سند مهم و روشنی نام نبرده است و بدان ، استدلال نکرده است؟

در پایان این سند ، ابو بصیر ، توصیه می کند که سند را تنها در اختیار افراد اهل قرار بدهد . بنا بر این ، پیداست که موضوع تنها باید در بین شیعیان خالص و قابل اعتماد ، مطرح شود . اگر چنین است ، چه فایده ای بر این سند مترتب است ؛ زیرا برای چنین افرادی ، گفتار امام صادق و امام باقر علیهما السلام ، کافی است و ضرورتی ندارد که امام باقر علیه السلام دانسته خود را با مکتوبی که نزد جابر است ، مستند سازد. آیا برای شیعیان ناب ، نقل جابر ، معتبرتر از سخن امام باقر علیه السلام است که آن امام علیه السلام مجبور می گردد از مقابله کردن محفوظات خود با مکتوب جابر ، برای شیعیان ، اطمینان ایجاد کند؟!

با آن که جابر بن عبد الله انصاری ، از علاقه مندان به اهل بیت علیهم السلام بوده و طبیعی است که نسبت به پیروزی جریان شیعه ، حسّاسیت مثبت داشته باشد ، پس چرا چنین سند ارزشمندی را سالیان سال ، مخفی نگه داشته است؟ و اگر امام باقر علیه السلام آن را افشا نمی کرد ، جابر آن را برای همیشه ، مکتوم نگه نمی داشت؟ و اگر چنین می شد ، خطای بزرگ و غیر قابل بخششی از جابر ، سر نمی زد؟

آیا ابو بصیر ، از اهمّیت این سند ، غافل بوده که آن را تنها در اختیار فرد ضعیفی چون عبد الرحمان بن سالم ، قرار داده است؟ اهمّیت و ارزش این سند ، اقتضا می کرد که افراد و شخصیت های بزرگ شیعی ، از آن اطلاع حاصل کنند.

ارزش و اهمّیت این سند ، با توجه به آن که به طور مستقیم از جانب خداوند به

عنوان هدیه به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله داده شده و در آن، آگاهی های روشنی نسبت به اوصیای پیامبر خدا وجود دارد، به مراتب از حوادثی چون غدیر خم، بیشتر است. پس چرا چنین فراموش شده و بعدها، شخصیت های کم اعتباری چون بکر بن صالح و عبد الرحمان بن سالم، آن را آشکار می کنند؟

از مجموع این نکات، می توان گمانه زنی کرد که روایت، نباید گزارش درستی باشد و بهتر است در انتساب آن به فرد معتبری چون ابو بصیر و از طریق ایشان به امام صادق علیه السلام تأمل کرد.

4. چهارمین روایت در این باب، گزارشی است که از طریق «ابان بن ابی عیاش»، از «سلیم بن قیس»، نقل شده است. در این گزارش، عبد الله بن جعفر طیار می گوید: به همراه امام حسن علیه السلام، امام حسین علیه السلام، عبد الله بن عباس، عمر بن أم سلمه و اسامه بن زید، در نزد معاویه بودیم. بحثی بین ما در گرفت و من گفتم که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «من، بر مؤنان، از خود آنان، اولی هستم و علی بعد از من، بر آنان اولی است و آن گاه، یك يك امامان شیعه را یادآوری کرده، تأکید می کند که آنان، بر مؤنان از خودشان، اولی هستند. آن گاه عبد الله، افراد یاد شده را بر سخن خود، گواه می گیرد و آنان، گواهی می دهند.

سلیم بن قیس می گوید: این روایت را از ابو ذر، سلمان و مقداد هم شنیده است.

نکات قابل توجه در این روایت را می توان به شرح زیر، یادآوری کرد:

ابان بن ابی عیاش که روایت را از سلیم نقل می کند، از راویان غیر معتبر است.⁽¹⁾ وی، از شیعیان نیست و عامی مذهب است و علمای اهل سنت نیز وی را تضعیف کرده اند و حدیث وی را «متروک»، اعلام داشته اند.

ابان می گوید که سلیم بن قیس هلالی - که از یاران علی علیه السلام بود -، به خاطر ترس از

ص: 17

1- . جامع الرواة، ج 1، ص 9.

حَبَّاج، به ایران گریخت و میهمان وی گشت. به هنگام وفات، سلیم، وی را خواست و برای حَقِّ مهمان نوازی که ابان بر عهده سلیم داشت، کتابش را به وی تسلیم کرد. بنا بر این، کتاب یاد شده، تنها در دست ابان، قرار می‌گیرد و ابان، همان گونه که یادآور شدیم، فردی غیر قابل اعتماد است. شماری بر این باور هستند که کتاب سلیم، وجود خارجی نداشته و ابان، آن را ساخته و به سلیم، نسبت داده است. اگر این دیدگاه را هم نپذیریم، در غیر موثَّق بودن ابان، تردیدی نیست.

این کتاب، بعد از ابان، به دست عمر بن اُذَیْنَه، رسیده است و تنها روایت کننده از ابان، عمر بن اذینه است که بنا بر گزارش مقدمه کتاب، ابان، یک ماه قبل از درگذشتش، عمر بن اُذَیْنَه را می‌خواهد و به او می‌گوید: من خوابی دیده‌ام. سپس خواب خود را برایش نقل می‌کند و آن‌گاه، کتاب را به او می‌دهد و می‌گوید که سلیم، آن را برای امام زین العابدین علیه السلام خوانده و وی، آن را تصدیق کرده است. خود عمر بن اُذَیْنَه، فرد معتبری است و در اواخر عمرش، از شَرِّ مهدی عَبَّاسی به سمت یمن گریخت. اگر این گزینه را نپذیریم که ابان، این کتاب را ساخته، این احتمال وجود دارد که دیگران، پس از وی به چنین کاری دست یازیده و آن را به فردی نسبت داده‌اند که از دسترس، دور بوده و امکان تحقیق در مورد صحت و عدم صحت آن وجود نداشته.

در هر صورت، این نقل، از اعتبار چندانی برخوردار نیست؛ اما از نظر محتوا، اگر اسامه بن زید، در این جمع حضور داشت و به گفتار عبد اللّه بن جعفر، گواهی می‌داد، دیگر جایی برای «توقّف» وی باقی نمی‌ماند و نباید خود را از صحنه کنار می‌کشید و لازم بود که علی علیه السلام را همراهی کند. اسامه، کسی نبود که از درگیری، ترسی داشته باشد. وی مرد جنگ بود. بنا بر این، باید موضوع دیگری اسامه جوان را - که بسیاری از تلاش‌های علی بن ابی طالب علیه السلام را ندیده بود - به کنار گیری کشانده باشد که ظاهراً همان ابهامی بود که وی در این باره داشت.

5. روایت بعدی باب ، به نقل از حیان سراج ، از داوود بن سلیمان کسایی ، از ابو طفیل است. در این روایت ، ابوظفیل می گوید که در جریان درگذشت ابوبکر و روز بیعت با عمر ، حضور داشته است و علی علیه السلام هم در گوشه ای نشسته بود که جوانی یهودی از فرزندان هارون آمد و از عمر پرسید : آیا تو آگاه ترین فرد نسبت به کتاب و پیامبر مسلمانان هستی؟

عمر ، با اشاره سر ، آن را نفی کرد. جوان گفت: من نزد تو آمده ام و پرسشی دارم ؛ زیرا در دینم تردید دارم.

عمر ، علی بن ابی طالب علیه السلام را نشان داد. وی نزد علی علیه السلام آمد و گفت: من دو ، سه سؤال و يك ، يك سؤال دارم.

علی علیه السلام فرمود: «چرا نمی گویی هفت سؤال دارم؟!». .

جوان گفت: نخست ، سه پرسش دارم . اگر آنها را پاسخ گویی ، سه پرسش دیگر دارم و آن گاه ، پرسش نهایی را خواهم کرد . پرسش ها به این شرح است: اولین خونی که به زمین ریخته شد ، خون چه کسی بود؟ اولین چشمی که گریست ، کدام چشم بود؟ اولین چیزی که بر روی زمین لرزید ، چه بود؟

وقتی علی علیه السلام به این سه پرسش پاسخ می دهد ، وی سه پرسش دیگر خود را به این ترتیب ، مطرح می کند: محمّد صلی الله علیه و آله ، چند امام عادل دارد؟ محمّد صلی الله علیه و آله ، در کدام بهشت سکونت دارد؟ چه کسانی در بهشت ، با وی ساکن هستند؟

علی علیه السلام در پاسخ به این پرسش ها ، می فرماید:

محمّد صلی الله علیه و آله ، دوازده امام عادل دارد که انسان های استواری هستند و مخالفت و موافقت کسی هم در آنان ، تأثیری ندارد و همان دوازده امام ، در بهشت ، با او ساکن هستند .

جوان یهودی می گوید : درست گفتم . من این موضوع را در نوشته های پدرم هارون علیه السلام دیدم که برادرش موسی علیه السلام به وی املا کرده و هارون ، به خطّ خودش آن

را نوشته است.

آن گاه، مرد یهودی، آخرین سؤل خود را این گونه مطرح می کند که: وصیّ محمد صلی الله علیه و آله، چند سال بعد از وی، زنده می ماند؟ و آیا او را می کُشند یا به مرگ طبیعی می میرد؟

علی علیه السلام می فرماید:

وصیّ محمد صلی الله علیه و آله، به طور دقیق و بدون کم و کاست، سی سال زندگی می کند و آن گاه، فرقه را می شکافند.

جوان یهودی، چنان فریادی می کشد که بند شلوارش پاره می شود و آن گاه، اسلام می آورد و به همراه علی علیه السلام به منزلش می رود تا دستورهای اسلام را از ایشان، یاد بگیرد.

نکات قابل تأمل این گزارش، به شرح زیر است:

حیّان بن سراج، بنا بر روایتی که کسّی نقل می کند، کیسانی مذهب بود و در اعتقاد به امامت محمد بن حنفیه، بسیار متعصب بود و فکر می کرد که ابن حنفیه، همچون عیسی بن مریم علیه السلام، زنده و غایب بوده، نمرده است. وی امام صادق علیه السلام را دشمن محمد بن حنفیه می دانست و امام صادق علیه السلام، وی را مصداق آیه 156 از سوره انعام می دانست. (1)

ابو طفیل - که همان عامر بن أسقع کنانی است -، در سالی که جنگ اُحُد در گرفت، به دنیا آمد و به هنگام درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله، تنها هشت سال داشت و به هنگام مرگ ابو بکر، نُه سال و اندی بیشتر نداشت. بدیهی است که وی با این سن، نمی توانسته چنان گزارشی را - حتی اگر هم واقعیت داشته باشد -، نقل کند. بگذریم که وی نیز از کیسانیه بود و به زنده بودن محمد بن حنفیه، باور داشت و به همراه مختار بن ابی عبیده، قیام کرد.

ص: 20

1- . جامع الرجال، ج 1، ص 288.

متن نقل، بیشتر به داستان شباهت دارد، تا حقیقت. چگونه يك جوان یهودی از این همه مسئله، اطلاع دارد، در حالی که هیچ کدام از صحابه، چنین اطلاعی ندارند و راوی داستان - که در آن روز، بیش از نُه سال و نیم از عمرش نگذشته بود -، جریان های یهودی را چنین خوب می شناسد و می داند که چه کسی از نسل هارون برادر موسی علیه السلام است؟ و آیا نسل هارون، در مدینه بوده اند؟

این یهودی کیست و نام وی، چه بوده است؟ و پس از آن که اسلام آورد و معارف اسلامی را از علی علیه السلام یاد گرفت، کجا رفت؟ چرا در کنار علی علیه السلام نماز آمد؟ چرا ابو طفیل و حیّان که چنین روایتی را نقل می کنند، خود بعداً کیسانی می شوند و به آن دوازده امام عادل، اعتقاد پیدا نمی کنند؟

آیا کتاب های باقی مانده از یهودیان، در بر دارنده حوادث آینده مسلمانان است که هر کسی به خاطر اثبات مدّعی خود، آنها را شاهد بگیرد؟

چرا این داستان پُراهمیت را جز کودکی نه سال و نیمه، کس دیگری نقل نکرده است؟! آیا در پشت این قبیل گزارش ها، نمی توان دستگای تبلیغاتی اُمویان یا عبّاسیان را دید که برای بی اعتبار کردن جریان تشیّع می کوشیدند تا دلایل استوار و محکم علویان برای حقّانیت امامان علیهم السلام را در لابه لای این قبیل افسانه ها از بین ببرند؟

این روایت، به قدری مغشوش است که تلقی آن به عنوان روایتی شیعی، نوعی توهین به تشیّع است.

6. روایت ششم، از طریق ابو سعید عصفوری، از عمرو بن ثابت، از ابو حمزه بطنانی، از امام سجّاد علیه السلام نقل شده است که ایشان فرمود:

خداوند، محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و یازده تن از فرزندان او را از نور عظمت خود، آفریده است و آنان، چون اشباحی در روشنایی نور الهی، پیش از آفرینش، خدا را عبادت می کردند.

نکته ای که در باره سند این روایت، وجود دارد، این که ابوسَمینه محمّد بن علی

کوفی - که از دروغگویان و جاعلان چیره دست بود - (1) در سند این روایت است. گر چه پاره ای ، ابو سعید عصفوری را هم تضعیف کرده اند ، این تضعیف ، چندان قابل اعتنا نیست ؛ ولی وجود ابو سمینه ، کار را مشکل می کند.

از نظر متن ، آفرینش پیش از خلقت و حضور در شکل اشباح و عبادت در آن حال ، از جمله مباحث دشوار و دیرفهمی است که در صورت صحت روایت ، افراد خاص می توانند آن را درک کنند.

7. روایت هفتم ، به نقل از زراره از امام باقر علیه السلام است در این روایت ، امام باقر علیه السلام تأکید می کند که دوازده امام ، از خاندان محمد صلی الله علیه و آله بوده ، همه محدث و از فرزندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هستند . در مجلس ، شخصی به نام علی بن راشد و یا عبد الله بن راشد ، برادر ناتنی امام سجاد علیه السلام ، از این سخن ، تعجب می کند و آن را انکار می کند . امام علیه السلام بر سرش فریاد می زند که : «فرزند مادرت ، یکی از آنان بود» .

این روایت به این شکل ، مغشوش است و احتمالاً در نقل آن ، تا حدودی نقل به معنا و یا تصرفی انجام گرفته که موجب این امر ، شده است . بعید نیست که این روایت با دو روایتی که مرحوم کلینی در باب : «إِنَّ الْأُمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مُحَمَّدُونَ مَفْهُومُونَ» ، به عنوان حدیث اول و دوم آورده ، یکی باشد که بعداً تقطیع شده و به این شکل ، در آمده است . در روایت دوم ، امام باقر علیه السلام فرموده : «برادرت ، این را می دانست» و در آن جا ، به جای «علی بن راشد» ، نام «عبد الله بن زید» آمده است و یادآوری شده که وی ، برادر ناتنی

ص: 22

1- . رجالیان ، ابو سمینه را فردی با اعتقادات فاسد می دانند و بر این باور هستند که وی ، در کوفه به دروغگویی اشتها یافت و از آن جا به قم نزد احمد بن محمد بن عیسی رفت ؛ اما احمد بن عیسی ، پس از چند ماه ، به خاطر دروغگویی و غلو ، وی را از آن شهر ، بیرون نمود . همچنین ، از قول ابن قتیبه نقل شده است که فضل بن شاذان / شاذان ، بارها می خواست وی را در قنوتش لعنت کند . از قول وی آورده اند که ابو سمینه ، در بین دروغگویان مشهور ، از همه مشهورتر بود . تفصیل این مختصر ، در جامع الرواة (ج 2 ، ص 150) در ذیل شرح حال وی با عنوان : «ابو جعفر محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی قرشی» ، آمده است .

در سند این روایت، فردی به نام «ابن سماعه» وجود دارد که از واقفیان متعصب بود و با فرض درستی این روایت، توقّف وی، قابل توجیه نیست، بخصوص که ابن سماعه، فردی مورد وثوق بوده⁽¹⁾ و توقّف وی را نمی توان حمل بر هوای نفس کرد و به احتمال بسیار، زائیده عدم اطلاع و یا عدم اطمینان به امامت امامان بعدی بوده و این عدم اطمینان و یا عدم جهل، با نقل چنان روایتی، هماهنگی ندارد.

8. روایت هشتم این باب، روایتی ابو سعید خُدّری است. مضمون کلی این روایت، همان مضمون روایت پنجم است، گر چه پاره ای از بخش های آن، با هم تفاوت دارند، از جمله آن که در این روایت، سؤال های نخستین مرد یهودی از علی علیه السلام، با پرسش های پیشین، فرق می کند و پرسش کننده نیز جوانی یهودی از خاندان هارون نیست؛ بلکه یکی از بزرگان یهودی است که یهودیان زمانش، او را از عالم ترین افراد می دانسته اند. پرسش های موجود در این روایت، به شرح زیر است: نخستین سنگی که روی زمین قرار گرفت، چه بود؟ اولین درختی که روی زمین کاشته شد، کدام درخت بود؟ نخستین چشمه ای که روی زمین جوشید، چه چشمه ای بود؟

بقیه روایت، همان روایت پنجم است و نکاتی که در آن روایت آمده، در این جا هم مطرح است. عمده اشکال این قبیل روایات، غرابت و شگفتی داستان است که عموماً در آنها، یهودیان، افرادی دانشور و آگاه به امور گذشته و آینده اند که با استناد به آنچه در کتاب های پیشین خوانده اند (!)، به یاری شیعیان می آیند. به نظر می رسد در ساختن این قبیل داستان ها، نباید نقش معاندان تشیع را - که می خواسته اند تا تشیع را جریانی با آبخور یهودی معرفی کنند -، نادیده گرفت.

ص: 23

اگر همین احتمال را در این قبیل روایات بدهیم، از آن جایی که محتمل بسیار قوی ای است، باید برای رفع این توهم، به طور جد به بازنگری روایات موجود در کتب روایی خود و بویژه «کتب اربعه» پردازیم و از پاک کردن این قبیل روایات از منابع خود، هیچ واهمه ای به خود راه ندهیم. امامان ما، از چنان پایگاهی در اندیشه مسلمانان برخوردارند که کسی در عظمت و بزرگی آنان، تردید ندارد و حتی اُمویان و عباسیان - که در روزگار خودشان برای منافع دنیوی، همه چیز را زیر پا می گذاشتند - با همه خباثتی که داشتند، از اعتراف به بزرگی و عظمت امامان شیعه، دریغ نمی کردند. دانش، کرامت، بزرگی، زهد و پاسایی آنان، چنان مورد قبول مسلمانان است که هیچ نیازی به اثبات حَقّانیتشان با این قبیل روایات نداریم.

9. روایت نهم، به نقل از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام است که ایشان، آن را از جابر بن عبد الله انصاری نقل می کند. روایت، تلخیص گزارش گونه ای از مضمون روایت دوم باب است. در این روایت، جابر می گوید: شمار اوصیا از فرزندان فاطمه علیها السلام را شمردم. دوازده نفر بودند که آخرینشان، قائم علیه السلام بود و بین آنان، سه محمد و سه علی وجود داشت.

در این روایت، تعداد امامان علیه السلام سیزده نفر می گردند که احتمال اشتباه یکی از راویان در نقل آن، بعید به نظر نمی آید و از این نظر، چندان جای ایراد به روایت نیست؛ زیرا این قبیل اشتباهات در نقل پیش می آید. همچنین، ایرادهایی که قبلاً در ذیل روایت دوم آوردیم، در این جا هم مطرح است، افزون بر آن که در این جا، روایت از ابو جارود نقل می شود که زیدی مذهب بوده و بنیان گذار فرقه جارودیه است که از زیدیه، منشعب شده است.

مرحوم کشّی، در مذمت وی، روایات بسیاری نقل کرده که پاره ای از آنها بر دروغگویی وی، دلالت دارند. کشّی، وی را کور ظاهری و باطنی می داند. (1) در این

ص: 24

1- . اختیار معرفة الرجال رجال الكشي، ج 2، ص 495، ش 412 - 419 .

باره هم باید یادآور شد که اگر روایت درست می بود، برای توقّف ابو جارود در امام سجّاد علیه السلام و گرایش به زید، دلیل قوی ای وجود نداشت.

10. روایت دهم، روایت محمّد بن فضّیل، از ابو حمزه ثُمّالی است. وی از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود:

خداوند، محمّد صلی الله علیه و آله را به سوی جنّ و انس فرستاد و پس از او، دوازده وصی قرار داد که بعضی در گذشته اند و پاره ای، هنوز باقی هستند. بر اوصیای محمّد صلی الله علیه و آله، سنتی که بر اوصیای عیسی بن مریم علیه السلام جاری شد، جاری خواهد گشت و امیر مؤمنان علیه السلام بر سنت مسیح علیه السلام بود.

محمّد بن فضّیل، در روایات، مشترك است بین محمّد بن فضّیل صیرفی و محمّد بن فضّیل یسار؛ اما بنا بر عقیده علمای رجال، محمّد بن فضّیل در این روایت، همان صیرفی است که ظاهراً فردی ضعیف و مشتبه به غلو بوده و روایات وی، قابل قبول نیست. (1) افزون بر آن، سنت مسیح علیه السلام دست کم در باره علی علیه السلام جاری نگشت؛ زیرا بنا بر گزارش قرآن، وی مصلوب نگشت و موضوع بر مردم، مشتبه شد، در حالی که امیر مؤمنان علیه السلام با شمشیر به شهادت رسید.

11. روایت یازدهم، از حسن بن عباس بن جریش است که از امام جواد علیه السلام نقل می کند که امام علی علیه السلام خطاب به ابن عبّاس فرمود:

لیلة القدر، در هر سال، وجود دارد و در آن شب، امر سنت، فرود می آید و برای هر کدام از سنت ها، متولّیانی بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وجود دارد.

ابن عبّاس، از این متولّیان می پرسد و علی علیه السلام، از خود و یازده تن از امامان علیه السلام از پشت خود، نام می برد.

نکته مهم در این روایت و سه روایت بعد از آن - که همه از کتاب حسن بن عبّاس بن جریش نقل شده -، آن است که: حسن بن عبّاس بن جریش، فردی

ص: 25

1- در باره این موضوع، ر. ک: الرسائل الرجالية، ج 4، ص 140 به بعد.

ضعیف است. به نظر مرحوم نجاشی، وی کتابی در باره سوره «قدر» دارد که «ردئ الحدیث» و با الفاظ مضطرب است و به نظر ابن غضائری، کتاب، فراهم آورده ای با الفاظ فاسد است که محتوای آن، دلالت بر ساختگی بودن آن دارد. این شخص، مورد توجه نیست و حدیثش قابل نوشتن نیست. (1)

12. این روایت، به همان سندی است که در آن، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خطاب به یارانش می فرماید: «به شب قدر، ایمان بیاورید»، که مقصود، علی بن ابی طالب علیه السلام و یازده فرزند بزرگوار ایشان است.

13. در این روایت، با همان سند، از امیر مؤنان علیه السلام نقل شده که ایشان، روزی خطاب به ابو بکر، آیه «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَاتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» (2) را می خواند و به وی می فرماید:

محمد، پیامبر خدا، شهید شده است و به سراغت خواهد آمد. وقتی آمد، یقین بدان که وی، خود پیامبر است؛ زیرا شیطان نمی تواند به شکل ایشان در آید.

آن گاه علی علیه السلام دست ابو بکر را می گیرد و پیامبر صلی الله علیه و آله را به او نشان می دهد. پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به ابو بکر می فرماید:

به علی و یازده فرزندش، ایمان بیاور. آنان، همانند من هستند، جز آن که پیامبر نیستند. از خلافتی که به دست گرفته ای، توبه کن؛ چون تو چنین حقی را نداری.

آن گاه، پیامبر صلی الله علیه و آله از نظر وی، غایب می شود.

نشانه های «وضع» در این نقل، چنان مشهود است که جای هیچ تردیدی باقی نمی گذارد.

ص: 26

1- در باره این شخص و زیان های کتابی که در باره سوره قدر نوشته، مرحوم علامه شوشتری می گوید: اگر مرحوم ابن غضائری، هیچ نکته ای نیاورده بود، جز همین که کتاب ابن جریش را کتابی بی ارزش شمرده است، برای اعتبار وی، کافی بود. ر. ک: قاموس الرجال، ج 12، ص 400.

2- سوره آل عمران، آیه 169.

14. روایت چهاردهم، روایتی به نقل از زُره، از امام باقر علیه السلام است. مضمون این

روایت، آن است که ائمه، دوازده نفر هستند که همه، محدث و از فرزندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب هستند و پیامبر خدا، پدر آنان است. گر چه این روایت، به ظاهر، گویای آن است که همه امامان دوازدهگانه از فرزندان علی علیه السلام هستند و این،

خلاف باور شیعیان است؛ اما این قبیل اشتباهات، در نقل ها به وجود می آید و قابل توجیه است.

نکته ای که در سند این روایت وجود دارد، وجود شخصی به نام حسن بن عبید الله (یا: عبد الله) در آن است که منسوب به غلو بوده و گویا از قم، اخراج شده است. اما در این زمینه، باید یادآوری کنیم که مفهوم غلو در آثار حدیثی، بسیار گسترده است و چه بسا افرادی، روشن ترین مصادیق غلو را توجیه کنند و چه بسا افرادی، جزئی ترین امور غیر عادی را به غلو، تفسیر کنند. بنا بر این، زمینه هایی که به خاطر آن وی به غلو منسوب شده، باید بررسی شوند.

15. روایت پانزدهم، از طریق ابوبصیر، از امام باقر علیه السلام نقل شده است. این روایت می گوید: «از فرزندان حسین بن علی، نه نفرشان امام هستند و نهمین آنان، قائم است».

این روایت، از نظر سند و محتوا، قابل دفاع است و ایرادی که بر ابراهیم بن هاشم - که در سند آن واقع است - گرفته می شود، در حدی نیست که سند روایت را با خدشه جدی رو به رو کند.

16. روایت شانزدهم، از طریق زُره، از امام باقر علیه السلام نقل شده است. در این روایت، امام باقر علیه السلام می فرماید:

ما دوازده امام هستیم که حسن و حسین علیهما السلام، از جمله این دوازده نفر هستند و امامان بعدی، از فرزندان حسین علیه السلام هستند.

در سند این روایت، فردی به نام «معلی بن محمد» وجود دارد. مرحوم کلینی،

روایات بسیاری را از طریق این شخص، نقل می‌کند؛ اما بنا بر نظر برخی دانشوران رجالی، وی فردی «مضطرب الحدیث و المذهب» است و از ضعفها، نقلِ روایت می‌کند. البته این را هم یادآور شده‌اند که حدیث وی، می‌تواند به عنوان «شاهد» تلقی شود. (1)

17. هفدهمین روایت باب، به نقل از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام است. در این روایت، امام باقر علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که خطاب به علی علیه السلام فرمود:

من و دوازده فرزندم و تو، ای علی! کوه‌ها و صخره‌های زمین هستیم که خداوند به وسیله ما، زمین را نگه داشته است و اگر دوازده فرزندم از بین بروند، زمین در هم فرو ریخته خواهد شد.

در این روایت، دو نکته وجود دارد. یک نکته آن که راوی آن، ابو جارود است که در باره وی، در ذیل حدیث نهم، بحث کردیم. نکته دیگر آن که در این روایت، دو بار از قول پیامبر صلی الله علیه و آله تکرار شده است که دوازده نفر از فرزندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امامت می‌رسند. نظیر این مطلب، در چند روایت پیشین هم آمده بود؛ اما در این روایت، این نکته دو بار مطرح شده است و همین امر، موجب دشواری در پذیرش آن می‌شود.

18. روایت هجدهم، با همان سند، ولی به صورت مرفوع، از امام باقر علیه السلام نقل شده است. در این روایت، پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است:

از فرزندان من، دوازده نقیب، نجیب، محدث و مفهم خواهد بود که آخرین آنان، قائم علیه السلام است و زمین را، همان گونه که از ستم پُر شده است، از عدل، پُر خواهد کرد.

در این روایت، همان دو نکته مطرح شده در روایت قبلی، وجود دارد.

19. این روایت را سهل بن زیاد، به نقل از محمد بن حسن بن شمون، از عبد الله بن عبد الرحمان اصم، از کرام نقل می‌کند. مضمون روایت، این است که کرام،

ص: 28

1- ر. ر. ك: قاموس الرجال، ج 10، ص 168، ش 7649، نیز، ر. ر. ك: جامع الرواة، ج 2، ص 251.

سوگند می خورد که تا قیام آل محمد، روزها غذا نخورد. آن گاه نزد امام صادق علیه السلام می رود و سوگند خود را نقل می کند. امام علیه السلام می فرماید:

روزه بگیر و تنها عیدین (عید فطر و قربان) و سه روز ایام تشریق، هنگام سفر و هنگام بیماری را روزه بگیر.

سپس امام صادق علیه السلام می فرماید:

وقتی امام حسین علیه السلام شهید شد، زمین و آسمان و آنچه در آن از فرشتگان و جز آن بود، به ناله در آمدند و گفتند: پروردگارا! به ما اذن بده که همه مردم را نابود کنیم تا دویاره، انسان های جدید، آفریده شوند. خداوند به آسمان ها و زمین و فرشتگان خود، وحی کرد که آرام گیرند. سپس حجاب را کنار زد. پشت حجاب، محمد صلی الله علیه و آله با دوازده تن از اوصیای او بودند. خداوند، دست قائم را گرفت و فرمود: ای فرشتگان و آسمان و زمین! من برای یاری رساندن به این شخص، به کمک او می شتابم.

در این روایت، چند نکته وجود دارد: اول این که محمد بن حسن بن شَمون، یکی از راویان این حدیث، فردی واقفی و غالی است. او ضعیف و از نظر مذهب، فاسد است و علمای رجال، نه به خود وی، و نه به آثار وی، اعتمادی ندارند. وی، فردی بی اعتبار است. (1)

فرد دیگر واقع در این سند، عبد الله بن عبد الرحمان اصم است. وی نیز غالی، خبیث، متهاقب در مذهب و از دروغگویان شاخص بصره است. (2)

همچنین متن این روایت، از استواری لازم، برخوردار نیست. داستان امام حسین علیه السلام بدون ارتباط با قبل و بعد، در روایت مطرح شده است و پایان روایت با نگرش مُشبهه و نیز اهل تجسیم (مجسمه)، هماهنگی دارد.

در مجموع، روایت ساختگی به نظر می رسد.

20. روایت بیستم را عثمان بن عیسی، از سماعة بن مهران نقل می کند که وی

ص: 29

1- رجال النجاشی، ص 335، ش 899.

2- نقد الرجال، ج 3، ص 119، ش 3126.

گفته است: به همراه ابو بصیر، در مکه در خانه محمد بن عمران بودیم. محمد بن عمران گفت که از امام صادق علیه السلام شنیده که فرمود: «ما دوازده محدث هستیم».

ابو بصیر، دو بار وی را سوگند می دهد که: آیا این مطلب را از امام صادق علیه السلام شنیده است؟ وی، سوگند می خورد که از ایشان، شنیده است. ابو بصیر می گوید: اما من، این مطلب را از امام باقر علیه السلام شنیده ام.

این روایت را فردی به نام «عثمان بن عیسی» نقل می کند که از رهبران واقفی بوده است و آمده که اموال امام کاظم علیه السلام را تصرف کرد. گرچه می گویند وی، بعدها توبه کرد؛ اما امام رضا علیه السلام از وی، خشمگین بود و رجالیان، به عمل نکردن به روایت های وی، در صورت منفرد بودن، توصیه می کنند. (1)

از مجموع آنچه نقل شد، می توان نتیجه گرفت روایاتی که مرحوم کلینی، در باره مشخص بودن نام امامان معصوم علیهم السلام در باب «ما جاء فی الإثنی عشر و النصّ علیهم علیهم السلام» آورده، قابل بحث و خدشه هستند. تنها يك روایت از بین آنها - که همان روایت پانزدهم باشد -، قابل اعتماد است.

با قطع نظر از روایاتی که در جاهای دیگر آمده و در این بحث به آنها پرداخته نشده است، به احتمال بسیار قوی، شمار و نام امامان علیهم السلام، دست کم برای عموم شیعیان، مشخص نبوده است. البته این امر با این مطلب که نام و تعداد آنان برای خود امامان علیهم السلام روشن باشد، منافاتی ندارد. به همین جهت بود که وقتی امامی از دنیا می رفت، در صورتی که شرایط به گونه ای نبود که امام پیشین، به روشنی، نام جانشین خود را اعلام کند، افرادی مدّعی جانشینی امام می شدند و شیعیان، به ناچار با معیارهایی که در دست داشتند، به آزمودن افراد مدّعی می پرداختند تا به امام واقعی دست می یافتند. اگر وضوحی در نام امامان معصوم علیهم السلام در بین شیعیان بود، نباید چنین شرایطی پیش می آمد. جریان تحیری که پس از درگذشت امام صادق علیه السلام به خاطر تصمیم جدی منصور دوانقی بر قتل جانشین ایشان به وجود آمد و منجر

ص: 30

به پیدایش «واقفیه» گشت و بسیاری از یاران ارزشمند امام صادق علیه السلام، از جمع شیعیان دوازده امامی به طور کلی خارج شدند و گروه واقفیه را تشکیل دادند و یا فطحی مذهب گشتند و یا دست کم برای مدتی در توقف ماندند تا کم کم، موضوع برایشان روشن شد و از طُرُق گوناگون، به درستی امامت امام موسی کاظم علیه السلام پی بردند، همه گواه بر این است که نام امام معصوم علیهم السلام برای توده شیعیان، معلوم و مشخص نبود و روایاتی که گویای معلوم بودن این نام‌ها هستند، با چالش جدی مواجه‌اند. می‌توان گفت: این امر، از چنان شهرتی هم برخوردار نبوده که حدّ اقل یاران نزدیک امام صادق علیه السلام را پراکنده نسازد.

در پایان، یادآور می‌شویم همان‌گونه که در آغاز بحث گفته شد، این موضوع از چنان اهمیتی برخوردار است که با این قبیل بحث‌ها، پایان نمی‌یابد؛ زیرا گرچه روایات موجود در این باب اصول الکافی در باره آمدن نام امامان علیهم السلام در سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و یا امام علی علیه السلام و یا دیگر امامان، از نظر سند، قابل بحث و بررسی است؛ اما متکلمان شیعه، از دیرباز در این زمینه، بحث‌های قابل توجهی ارائه کرده‌اند و افزون بر اصول الکافی، در دیگر مجامع روایی، روایاتی در این خصوص وجود دارد که چه بسا در بین آنان، روایت‌هایی قابل اعتماد، وجود داشته باشد. هدف این نوشته، فقط بررسی روایات موجود در این باب از کتاب الکافی است.

غرض اصلی از این قبیل نقد و بررسی‌ها، در حقیقت، رسیدن به ایده منسجم و قابل دفاع در نظریه «امامت در اندیشه شیعه» بوده و بدیهی است که مقدمه دستیابی به این ایده، در گرو جداسازی روایات صحیح از غیر صحیح در مجامع روایی شیعی است تا لوازم منفی روایاتی که چه بسا معاندان شیعه و یا دوستان ناآگاه آنها، ساخته و به معصوم نسبت داده‌اند، دامن پاک معصومان را نیالاید و این نظریه ارزشمند شیعه، آماج تهاجم سودجویان فرصت طلب، قرار نگیرد.

- 1 . الفصول المختارة ، محمّد بن محمّد النعمان العكبرى البغدادي (الشيخ المفيد) ، تحقيق: سيّد علي ميرشريفى ، لبنان : دار المفيد ، 1414 ق .
- 2 . جامع الرواة ، محمّد بن علي الأربيلي ، قم : كتاب خانه آية الله مرعشى ، 1403 ق .
- 3 . الفهرست ، محمّد بن الحسن الطوسى (الشيخ الطوسى) ، تحقيق: جواد القيومى ، قم : اسلامى ، 1417 ق .
- 4 . خلاصة الأقوال ، تحقيق: جواد القيومى ، قم : اسلامى ، 1417 ق .
- 5 . قاموس الرجال ، محمّد تقى التستري (الشوشترى) ، قم : اسلامى ، 1425 ق .
- 6 . رجال النجاشى ، أحمد بن علي النجاشى ، قم : اسلامى ، 1416 ق .
- 7 . الرسائل الرجالية ، محمّد بن محمّد ابراهيم الكلباسى ، قم : دار الحديث ، 1381 ش .
- 8 . اختيار معرفة الرجال (رجال الكشّى) ، محمّد بن الحسن الطوسى (الشيخ الطوسى) ، تحقيق: السيّد مهدي الرجائى ، قم : مؤسسة آل البيت عليهم السلام ، 1404 ق .
- 9 . نقد الرجال ، السيّد مصطفى الحسينى التفريشى ، قم : مؤسسة آل البيت عليهم السلام ، 1418 ق .
- 10 . رجال ابن الغضائرى ، أحمد بن حسين الغضائرى ، تحقيق: محمّد رضا جلالى ، قم: دار الحديث ، 1380 ش .

اشاره

مسئله نسخ، در کتاب «الكافی» و دیدگاه کلینی

محمد فاکر میبیدی

چکیده

در این نوشتار، مسئله «نسخ» از منظر شیخ کلینی رحمه الله در کتاب الکافی، مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد و ابعاد و انواع نسخ قرآن از این دریچه، مورد مطالعه واقع می‌شود.

نگارنده، ابتدا به بررسی معنای لغوی و اصطلاحی نسخ می‌پردازد و فرق آن را با «بداء»، «تخصیص» و «توقیت» بیان می‌کند. آن‌گاه اهمیت و ضرورت مسئله نسخ را برای مفسران، مورد تأکید قرار می‌دهد و اقسام نسخ را بیان می‌کند.

در ادامه، نسخ را از دو زاویه ناسخ و منسوخ، مورد مطالعه قرار داده و از زاویه ناسخ، نسخ قرآن به قرآن، نسخ قرآن به سنت متواتره، و نسخ سنت به قرآن را بررسی کرده است. وی با توجه به روایات الکافی، این قبیل از نسخ‌ها را می‌پذیرد و آنها را مورد تجزیه و تحلیل بیشتر قرار می‌دهد. از زاویه منسوخ نیز نسخ حکم بدون نسخ تلاوت را بر اساس روایات الکافی، قبول کرده و نسخ تلاوت را (چه این که با نسخ حکم همراه باشد یا نه) مردود دانسته است. نگارنده، عالمان واقعی به نسخ را ائمه علیهم السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته و با نقل روایتی از الکافی، به تأویل نسخ نیز می‌پردازد.

کلیدواژه‌ها: الکافی، کلینی، قرآن، نسخ.

مقدمه

اشاره

بی شک، مسئله «نسخ»، یکی از مهم‌ترین مباحث در حوزه قرآن، شناخته شده است که از گذشته ایام تا به امروز، با فراز و نشیب بسیار و با گستره‌ای از مرز صفر تا

بیش از پانصد آیه مدّ نظر دانشمندان علوم قرآنی قرار داشته است. علی رغم آن که بزرگانی در این زمینه، قدم هایی برداشته و قلم زده اند، لیکن می طلبد که این مهم، از منظر شیخ المحدثین (کلینی) این سرآمد محدّثان عالم تشیع، و از منظر یکی از مهم ترین منابع حدیثی شیعه یعنی الکافی، مورد بررسی قرار گیرد. باشد تا از سرچشمه زلال احادیث اهل البیت علیهم السلام به این بحث زیربنایی روایی - قرآنی پرداخته شود.

الف . معنای نسخ

اشاره

هرچند در کتاب الکافی، تعریفی از نسخ نیامده، لیکن برای تبیین محدوده بحث، لازم است به بیان معنای لغوی و اصطلاحی این مفهوم پرداخته شود. نسخ در لغت، به معنای ازاله و از بین بردن است. این واژه، به معنای دیگری چون نقل از مکانی به مکان دیگر، باطل کردن چیزی و جایگزین نمودن چیز دیگر به جای آن نیز به کار می رود. (1) ظاهراً استنساخ نیز از همین معنا مشتق می شود؛ زیرا در حقیقت، کتاب دوم، جایگزین کتاب نخست می شود. در قرآن کریم نیز به همین معنای به کار رفته است. از جمله در این آیه شریفه که می فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكُمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾؛ (2)

و پیش از تو [نیز] هیچ رسول و پیامبری را نفرستادیم، جز این که هرگاه چیزی تلاوت می نمود، شیطان در تلاوتش القای [شبهه] می کرد. پس خدا آنچه را شیطان القا می کرد محو می گردانید. سپس خدا آیات خود را استوار می ساخت، و خدا دانای حکیم است.

نیز فرمود:

ص: 34

1- . لسان العرب، ذیل ماده نسخ.

2- . سوره حج، آیه 52 .

«مَا نَسَخَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا»؛ (1)

هر حکمی را نسخ کنیم، یا آن را به [دست] فراموشی بسپاریم، بهتر از آن، یا ماندنش را می آوریم.

چنان که در جای دیگر فرمود:

«هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَسْخِجُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»؛ (2)

این است کتاب ما که علیه شما به حق سخن می گوید. ما از آنچه می کردید، نسخه بر می داشتیم.

برای نسخ در اصطلاح، تعریف های مختلفی صورت گرفته است. برخی از آنها از این قرارند:

يك . تحریم امری که پیش از آن حلال بوده و تحلیل امری که قبلاً حرام بوده است؛ یا مباح کردن امری که قبلاً ممنوع بوده و ممنوع کردن امری که پیش از آن مباح بوده است. (3)

دو . رفع حکم شرعی، به دلیل شرعی متأخر. (4)

سه . برداشتن حکم و تشریح پیشینی که به حسب ظاهر، اقتضای همیشگی بودن را دارد، به وسیله حکم بعدی، به طوری که جمع هر دو ممکن نباشد. (5)

چهار . رفع حکم شرعی به وسیله خطاب دیگر، با این قید رفع، تشریح مستأنف از دایره تعریف بیرون می رود؛ چون رفع و برداشتی در کار نیست و با قید حکم شرعی، برائت اصلی خارج می شود. (6)

ص: 35

1- . سوره بقره، آیه 106 .

2- . سوره جاثیه، آیه 29 .

3- . الناسخ و المنسوخ، ج 1، ص 57.

4- . الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص 95.

5- . التمهید فی علوم القرآن، ج 2، ص 274.

6- . التحریر و التنویر، ج 1، ص 377.

از مجموع این تعاریف، به دست می‌آید که نسخ، تنها در حوزه احکام شرعی و بخش حقوق رخ می‌دهد و در دیگر حوزه‌های معرفتی جایی ندارد. گرچه بعضی گفته‌اند که اخبار و گزارش‌های تاریخی نیز اگر مشتمل بر حکم باشد، ممکن است مشمول نسخ واقع گیرد. (1) لیکن حق این است که نسخ در تاریخ معنا ندارد، مگر به معنای تصحیح گزارش‌های آن. نسخ در عقاید نیز ممکن نیست، مگر به معنای افزایش مصداقی به مصداقی معتقد به، در زمان متأخر؛ مانند اعتقاد به نبوت عیسی علیه السلام افزون بر اعتقاد به نبوت موسی، و اعتقاد به نبوت محمد صلی الله علیه و آله علاوه بر اعتقاد به انبیای گذشته.

حقیقت نسخ

باید توجه داشت که پدیده نسخ در عرف قانون‌گذاری بشر، به معنای پیدایش رأی جدید و تبدل دیدگاهی نوین است و پس از طی مراحل تکاملی رأی پیشین و بازخورد موارد منفی و اشکالات و مشکلات آن است؛ چرا که طبیعت فکر بشر چنین است که با گذر زمان، تغییر دیدگاه به وجود می‌آید. بی شک، این تغییر بر ذات باری تعالی محال است؛ چرا که آن ذات مقدس، عالم علی الاطلاق بوده و زمان و پدیده‌های زمانی و تغییرات حاصله در آن بر وی پوشیده نیست تا پس از خفا آشکار شود. بنا بر این باید پذیرفت که حقیقت نسخ نسبت به خدای متعال، یعنی اعلام توقیت حکمی که از همان آغاز، بنا بر مصالحی، به عنوان حکم موقت، تشریح شده بود، و این توقیت، بر مکلف پوشیده است. برخی از محققان، به این حقیقت اشارت نموده‌اند. (2)

ص: 36

1- . الناسخ و المنسوخ، ج 1، ص 44.

2- . التمهید فی علوم القرآن، ج 2، ص 275.

هر حکمی که از قانون گذار صادر می شود، به اقتضای ظهور طبیعی خود، از سه بُعد از شمول و فراگیری برخوردار است: یکی شمول افرادی یا عموم؛ دوم شمول احوالی یا اطلاق؛ سوم شمول ازمانی یا دوام. محدود شدن هر يك از این سه عنصر نیز نام خاصی به خود می گیرد؛ محدودیت افرادی، به «تخصیص» نام گذاری شده است، محدودیت احوالی، نام «تقیید» به خود گرفته است، و بر محدودیت زمانی در يك حوزه، نام «نسخ» و در حوزه دیگر نام «بدا» نهاده اند. بنا بر این، در نفس محدود شدن همه با هم، اشتراك معنا دارند؛ لیکن از زاویه دیگر با هم متفاوت اند.

در کتاب الکافی، هم به مسئله نسخ اشارت شده است که موضوع این مقاله است، و هم به مسئله بدا، تا بدان حد که بابی با عنوان «البداء» اختصاص داده شده است. از جمله روایات آن هم این است که امام صادق علیه السلام می فرماید:

إِنَّ لِلَّهِ عِلْمَيْنِ: عِلْمٌ مَكْنُونٌ مَخْزُونٌ لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا هُوَ مِنْ ذَلِكَ يَكُونُ الْبَدَاءُ وَعِلْمٌ عَلَمٌ مَلَانِكَتَهُ وَرُسُلَهُ وَأَنْبِيََاءُهُ فَنَحْنُ نَعْلَمُهُ؛⁽¹⁾

خداوند دو علم دارد: یکی علم مکنون و مخزون که جز خودش کسی بدان آگاه نیست و از جمله آن بدا است. دیگری علمی است که خداوند، فرشتگان و پیامبران را بدان آگاه نموده است و ما [انمه] آن را می دانیم.

بسا بتوان گفت که این مسئله، به معنای درست آن، از اختصاصات شیعه است و از این رو، لازم است به تفاوت این دو پرداخته شود.

برخی می نویسند: نسخ نسبت به خداوند، به دلیل عقلی رواست و مستلزم هیچ گونه محالی نبوده و هیچ تغییری نیز در صفات الهی رخ نمی دهد؛ زیرا اوامر، متعلق به اراده نیست تا مستلزم تغییر در اراده شود؛ بلکه [متعلق به علم خداست و] خداوند می داند که در چه زمانی آمد حکم به پایان می رسد؛ اما بدا بر خداوند روا نیست؛

ص: 37

زیرا مستلزم حصول علم جدید یا تغییر در اراده الهی است و این، بر خدا محال است. (1) لیکن همان گونه که در روایت الکافی آمده بود، بدا نیز از مقوله علم است و نمی تواند بر خداوند محال باشد. تنها فرقی که بین نسخ و بدا می تواند مطرح باشد، این است که نسخ در حوزه تشریح بوده و بدا در حوزه تکوین است. (2) همچنین از این روایت استفاده می شود که بدا، مختص ذات باری تعالی است؛ ولی نسخ در حوزه علم انبیا و ائمه علیهم السلام نیز قرار دارد.

اما فرق نسخ با تخصیص در این است که نسخ، خروج بخشی از ازمان از محدوده حکم است و تخصیص، خروج برخی از افراد از آن است. تفاوت نسخ با حکم موقت نیز در این است که در حکم موقت، توقیت از ابتدای تشریح قید شده است و همگان می دانند که زمانی عمل بدان به پایان می رسد، چنان که می فرماید:

«فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». (3)

ب. ضرورت آگاهی به دانش نسخ

بی شک، شناخت ناسخ و منسوخ، یکی از بحث های مهم در حوزه علوم قرآنی است که به کارگیری آن در تفسیر قرآن و رسیدن به مراد الهی، نقش مهمی ایفا می کند و بی تردید برای صاحب آن دانش نیز دارای ارزش است. از این رو، قرآن ناطق، علی بن ابی طالب علیه السلام در روایتی که کلینی در الکافی نقل می کند، تعلیم نبوی نسبت به خویش را از افتخارات خود دانسته، می فرماید:

... فَمَا نَزَلَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آيَةٌ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا أَقْرَأْنِيهَا وَأَمْلَأَهَا عَلَيَّ، فَكَتَبْتُهَا بِخَطِّي، وَعَلَّمَنِي تَأْوِيلَهَا وَتَفْسِيرَهَا وَنَاسِخَهَا وَمَنْسُوخَهَا وَمُحْكَمَهَا وَمُتَشَابِهَهَا

ص: 38

1- الجواهر الحسان في تفسير القرآن، ج 1، ص 95.

2- التمهيد في علوم القرآن، ج 2، ص 276.

3- سورة بقره، آیه 109.

هیچ آیه ای از قرآن نازل نشده است، مگر این که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را بر من قرائت کرده است و آن را بر من املا کرده است و من آن را به خط خود نوشته ام. و پیامبر صلی الله علیه و آله تأویل قرآن و تفسیر آن، و ناسخ قرآن و منسوخ آن، و محکم قرآن و متشابه آن، و عام قرآن و خاص آن را به من تعلیم فرمود.

اگر آگاهی به مسئله نسخ، عاری از ارزش و یا کم ارزش بود، دیگر معنا نداشت که امام علی علیه السلام آن را مایه مباهات و افتخار بدانند! در روایت دیگری که کلینی نقل می کند و در آن، سلیم بن قیس هلالی، از امیر المؤمنین علیه السلام درباره اختلاف تفسیر (صحابه چون سلمان و مقداد و ابوذر) با تفسیر آن حضرت می پرسد، امام می فرماید:

... إِنَّ فِي أَيْدِي النَّاسِ حَقًّا وَبَاطِلًا وَصِدْقًا وَكُذِبًا وَنَاسِخًا وَمَنْسُوخًا وَعَامًّا وَحَاصًّا وَمُحْكَمًا وَمُتَشَابِهًا وَحِفْظًا وَوَهْمًا؛(2)

در بین مردم حق و باطل، و راست و دروغ، و ناسخ و منسوخ، و عام و خاص، و محکم و متشابه، و محفوظ و موهوم وجود دارد.

اینها در باره نسخ در قرآن است و در باره نسخ در روایات نیز در روایتی که کلینی از امام صادق علیه السلام، از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند، آمده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

... مَنْ عَمِلَ بِالْمَقَائِسِ فَقَدْ هَلَكَ وَأَهْلَكَ؛ وَمَنْ أَفْتَى النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ النَّاسِخَ مِنَ الْمَنْسُوحِ وَالْمُحْكَمَ مِنَ الْمُتَشَابِهِ فَقَدْ هَلَكَ وَأَهْلَكَ؛(3)

هرکس به قیاس ها عمل کند، خودش هلاک شده و دیگران را نیز هلاک نموده است؛ و کسی که بدون علم فتوا بدهد و ناسخ از منسوخ و محکم از متشابه را تشخیص ندهد، خودش هلاک و دیگران را نیز هلاک کرده است.

ص: 39

1- . الکافی، ج 1، ص 64.

2- . همان، ص 62.

3- . همان، ج 2، ص 88.

در روایت دیگری که کلینی از امام باقر علیه السلام نقل می کند و راوی در آن ، از وجه اختلاف اوامر و نواهی علی علیه السلام نسبت به خود و فرزندانش با مردم سؤال می کند: کدام محکم است و کدام منسوخ؟ امام باقر علیه السلام وجه اختلاف را کنار زدن علی علیه السلام از خلافت می داند. بدین بیان که مردم با روی گردانی از علی علیه السلام انسانی قرآن شناس را رها کردند و به دنبال کسانی رفتند که آگاه به علوم و رموز قرآن نبودند و در نتیجه ، از حقایق قرآن دور ماندند. امام فرمود:

... وَ لَوْ أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ ثَبَّتَ لَهُ قَدَمَاهُ أَقَامَ كِتَابَ اللَّهِ وَالْحَقَّ كُلَّهُ؛⁽¹⁾

و اگر خلافت علی علیه السلام استوار شده بود ، کتاب خدا و حق ، استوار می شد .

گرچه ممکن است در روایات و اصطلاح قدما ، از تخصیص و تمیید به نسخ تعبیر شود ، اما به دلیل وجود تعابیری چون ناسخ و منسوخ ، و عام و خاص و مغایرت معطوف با معطوف علیه ، به خوبی می توان دریافت که نسخ و تخصیص از دو مقوله اند .

ج . اقسام نسخ

اشاره

نسخ به معنای مطلق آن ، از جهات مختلف و زوایای گوناگون در معرض تقسیم بندی است. برخی از این تقسیم ها عبارت است از: تقسیم نسخ به لحاظ ناسخ ؛ تقسیم نسخ به لحاظ منسوخ .

1 . اقسام نسخ به لحاظ ناسخ

اشاره

حکمی که در شریعت ثابت شده است ، خواه به دلالت آیات قرآن باشد یا به وسیله سنت نبوی، به طور کلی ممکن است به وسیله قرآن یا سنت نسخ شود که به حصر عقلی ، چهار قسم اند : نسخ حکم قرآن به وسیله قرآن؛ نسخ حکم قرآن به

ص: 40

وسيله سنت؛ نسخ حکم سنت به وسيله قرآن؛ نسخ حکم سنت به وسيله سنت .

در روایات الکافی، به سه قسم از آن اشارت شده است.

بک . نسخ قرآن به قرآن

اشاره

همان گونه که پیش از این اشارت شد، در باره نسخ قرآن به قرآن در میان دانشمندان علوم قرآنی و مفسران، سخنی به فراز و نشیب بین صفر تا بیش از پانصد آیه وجود دارد. و بر همین اساس، برخی از دانشمندان علوم قرآنی، جدول ناسخ و منسوخ را بر مبنای ادعای پیشینیان ترسیم کرده اند، هر آیه منسوخ را به ترتیب مصحف، همراه با ناسخ آن ردیف نموده اند و ملاحظات علمی خود را در نوع ارتباط دو آیه و گونه اختلاف و جمع آن دو را با نفي نسخ بیان کرده اند. (1)

پیش از بیان نسخ آیات به آیات، به این نکته باید توجه داشت که نسخ قرآن به قرآن، به دو شکل متصور است: یکی وجود دو آیه که یکی ناظر به نسخ دیگری است، مثل آیه نجوا؛ دوم صرف تنافی دو آیه نسبت به یکدیگر که برای حل تنافی آن دو، از طریق امکان نسخ صورت می گیرد.

در خصوص الکافی و کلینی باید گفت: در باره آیه نجوا «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نَجَّيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِ لِمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ» (2) که بسیاری از مفسران (3) و برخی از محدثان (4) آن را با آیه «ءَأَشَدُّ مَقْتَمًا أَن تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَم تَفْعَلُوا وَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ» (5) منسوخ دانسته و حتی برخی از مفسران (از جمله آقای خوبی)

ص: 41

1- . التهميد في علوم القرآن، ج 2، ص 397 - 412.

2- . سورة مجادله، آيه 12 .

3- . از جمله: طبرسي در مجمع البيان، ج 9، ص 417؛ آية الله خويي در البيان في تفسير القرآن، ص 373؛ علامه طباطبائي در الميزان، ج 19، ص 189.

4- . از جمله: علي بن ابراهيم در تفسير قمي، ج 3، ص 357؛ علامه مجلسي در بحار الأنوار، ج 36، ص 131.

5- . سورة مجادله، آيه 13 .

آن را تنها آیه منسوخه قرآن تلقی می کنند، روایتی دال بر نسخ در این کتاب وجود ندارد؛ لیکن در باره نسخ برخی از آیات به وسیله آیات دیگر، گواهی‌روایی وجود دارد، از جمله:

1. در روایتی که حفص بن غیاث، از امام صادق علیه السلام نقل می کند، آمده است که امام فرمود: مردی از پدرم، امام باقر علیه السلام در باره جنگ های امیرالمؤمنین علیه السلام می پرسد، [آن مرد به حسب ظاهر نسبت به جنگ های امام علی علیه السلام اعتراض داشته است] و ایشان علیه السلام در پاسخ فرمود:

بَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِخَمْسَةِ أَسْذِيَّافٍ: ثَلَاثَةٌ مِنْهَا شَاهِرَةٌ، فَلَا تُغَمَّدُ «حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا» (1) وَلَنْ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا، فَإِذَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا آمَنَ النَّاسُ كُلُّهُمْ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ، فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا وَسَيْفٌ مِنْهَا مَكْفُوفٌ وَسَيْفٌ مِنْهَا مَعْمُودٌ سَلَّهُ إِلَى غَيْرِنَا وَحُكْمُهُ إِلَيْنَا؛ (2)

خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را به پنج نوع شمشیر مبعوث نمود که در سه نوع آن شمشیرها برهنه و از نیام کشیده بود و اسلحه بر زمین گذاشته نمی شود تا هنگامی که خورشید از مغرب طلوع کند. پس هنگامی که خورشید از مغرب طلوع کرد، همه مردم ایمان می آورند، و در آن هنگام اگر کسی از پیش ایمان نیاورده باشد، ایمانش سودی ندارد. و شمشیری که در دست، و شمشیری که در غلاف است.

سپس در باره نوع دوم از سه شمشیر کشیده فرمود:

... وَالسَّيْفُ الثَّانِي عَلَى أَهْلِ الذِّمَّةِ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا»؛ (3) شمشیر دوم آن است که علیه اهل ذمه باشد، [چرا که] خداوند فرمود: و با مردم [به زبان] خوش، سخن بگویند.

ص: 42

1- . سوره محمد، آیه 4 .

2- . الکافی، ج 5، ص 10 .

3- . سوره بقره، آیه 83 .

نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي أَهْلِ الذَّمِّ ثُمَّ نَسَخَهَا قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ : « قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ » (1)؛ (2)

این آیه ، در باره اهل ذمه نازل شده است، سپس آن را به وسیله این آیه ، نسخ نمود که فرمود: با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز بازپسین ایمان نمی آورند، و آنچه را خدا و فرستاده اش حرام گردانیده اند ، حرام نمی دارند و متدین به دین حق نمی گردند، کارزار کنید، تا با [کمال] خواری به دست خود جزیه دهند .

در این روایت صحیحه، به صراحت سخن از نسخ آیه : « وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا » ، به وسیله آیه : « قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ » به میان آمده است.

2. در روایت کلینی، حسن بن جهم می گوید. امام رضا علیه السلام از من پرسید: در باره ازدواج مرد مسلمانی که زن مسلمان دارد، با زن نصرانی چه می گویی؟ گفتم: جایز نیست؛ چراکه خداوند می فرماید: «وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَنَّ» . (3) حضرت فرمود: در باره این آیه چه می گویی که می فرماید: «وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ

مِن قَبْلِكُمْ» (4) عرض کردم: آیه «وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ ...» آیه «وَالْمُحْصَنَاتُ ...» را نسخ کرده است. حضرت تبسم فرمود و سکوت نمود. (5)

شاید بتوان گفت: آیه سابق نمی تواند آیه لاحق را نسخ کند؛ زیرا در نسخ ، شرط است که ناسخ ، متأخر از منسوخ باشد. از مفسران شیعه ، علامه طباطبایی به این نکته

ص: 43

- 1- . سوره توبه ، آیه 29 .
- 2- . الکافی، ج 5 ، ص 10 .
- 3- . سوره بقره ، آیه 221 .
- 4- . سوره مائده ، آیه 5 .
- 5- . الکافی ، ج 5 ، ص 357 .

تصریح دارد. (1) بنا بر این، آیه سوره مائده - که پس از سوره بقره نازل شده است - نمی تواند ناسخ باشد. قرطبی، از مفسران اهل سنت نیز می نویسد: در نسخ قرآن، شرط است که منسوخ، در نزول و تحقق باید مقدم بر ناسخ باشد. (2)

در اصل تأخر ناسخ از منسوخ، سخنی نیست؛ لیکن در تأخر آیه مائده بر آیه بقره، دلیل قطعی وجود ندارد و تقدّم کلی سوره بقره بر مائده، لزوماً مشکلی ندارد؛ زیرا ممکن است در چیش آیات پس از نزول جابه جایی صورت گرفته باشد و این روایت مؤثّق، می تواند قرینه ای بر این امر باشد.

آری! ممکن است ارتباط دو آیه از زاویه خود قرآن را به نحو دیگری مورد توجه قرار داد و گفت: آیه سوره بقره، در خصوص بت پرستان و آیه سوره مائده، در باره اهل کتاب است. از این رو، هیچ منافاتی وجود ندارد تا ناچار شویم به وسیله نسخ یا تخصیص برطرف نماییم. (3) از این روایت که برخی از مفسران می گویند: آیه بقره، نه ناسخ آیه سوره مائده است و نه منسوخ آن. (4) بعضی می گویند: نه منسوخ است و نه مخصوص. (5)

آری، اگر آیه سوره بقره را عام و شامل همه کفار و آیه سوره مائده را خاص بدانیم، آن وقت، تنافی را باید با تخصیص حل نمود، و بسا منظور نسخ در روایت، همین معنای تخصیصی باشد. به این نکته نیز باید توجه داشت که پرسش امام از راوی، به معنای امتحان و شنیدن صرف کلام او نبوده است؛ بلکه برای تبیین حقیقت بوده است، به قرینه این که می فرماید: فَإِنَّ ذَلِكَ يَعْلَمُ بِهِ قَوْلِي .

ص: 44

- 1- . المیزان فی تفسیر القرآن، ج 2، ص 204.
- 2- . الجامع لأحكام القرآن، ج 1، ص 53.
- 3- . تفسیر نمونه، ج 2، ص 133.
- 4- . المیزان فی تفسیر القرآن، ج 2، ص 203 - 204.
- 5- . التبیان فی تفسیر القرآن، ج 2، ص 217.

3. در روایتی که پیش از نیز بدان اشارت شد، کلینی با اسناد خود از معمر بن یحیی نقل می کند، می گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: مردم در باره نکاح از علی علیه السلام چیزهایی نقل می کنند که مردم را به آن امر و نهی نکرده است و تنها خود و فرزندانش را مورد امر و نهی قرار داده است، این امور چگونه است؟ فرمود:

قَدْ أَحَلَّتْهَا آيَةٌ وَ حَرَمَتْهَا آيَةٌ أُخْرَى؛ (1)

آیه ای از آن امر کرده و آیه ای دیگر از آن نهی نموده است.

راوی می پرسد: آیا یکی دیگری را نسخ کرده و یا این که هر دو محکم است، و یا این که باید به هر دو عمل شود؟ حضرت فرمود:

قَدْ بَيَّنَّ لَكُمْ إِذْ نَهَى نَفْسَهُ وَ وُلْدَهُ؛ (2)

[علی علیه السلام] مطلب را بیان کرده است، چراکه خود و فرزندانش را از آن نهی نموده است.

از این سخن، به خوبی معلوم می شود که بعضی از آنچه که در ابتدا مأمور به بوده است، در زمانی دیگر، منهی عنه شده است. راوی می پرسد: پس چرا امام علی علیه السلام به مردم اعلام نکرد؟ امام باقر علیه السلام فرمود:

خَشِيَ أَنْ لَا يَطَاعَ وَ لَوْ أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ تَبَتَّ لَهُ قَدَمَاهُ أَقَامَ كِتَابَ اللَّهِ وَ الْحَقَّ كُلَّهُ؛ (3)

بیم آن می رفت که از وی اطاعت نکنند [و نپذیرند]، و اگر خلافت علی علیه السلام استوار شده بود، کتاب خدا و حق، استوار می شد.

4. کلینی در الکافی با اسناد نقل می کند که: محمد بن سوجه از امام باقر علیه السلام در باره آیه «فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ» (4) می پرسد. امام علیه السلام در پاسخ می فرماید:

ص: 45

1- . الکافی، ج 5، ص 556 .

2- . همان جا .

3- . همان جا .

4- . سوره بقره، آیه 181 .

نَسَخَتْهَا الْآيَةُ الَّتِي بَعْدَهَا قَوْلُهُ: «فَمَنْ خَافَ مِنْ مُوصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ» (1).

سپس می افزاید:

يَعْنِي الْمَوْصَى إِلَيْهِ إِنْ خَافَ جَنَفًا مِنَ الْمَوْصِي فِي مَا أَوْصَى بِهِ إِلَيْهِ مِمَّا لَا يَرْضَى اللَّهُ بِهِ مِنْ خِلَافِ الْحَقِّ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ أَيْ عَلَى الْمَوْصَى إِلَيْهِ أَنْ يَبَدِّلَهُ إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى مَا يَرْضَى اللَّهُ بِهِ مِنْ سَبِيلِ الْخَيْرِ؛ (2)

اگر موصی الیه ، خوف انحراف موصی در وصیتش را داشته باشد، بر او گناهی نیست که وصیت را به سمت حق و به سوی آنچه که رضایت الهی در آن است (از قبیل مسیر خیر) ، تبدیل نماید .

این روایت به لحاظ ارزیابی، صحیح و قابل قبول است و به لحاظ دلالت نیز مشکلی ندارد؛ لیکن ممکن است که دو نکته ، خودنمایی نماید: یکی این که ناسخ و منسوخ متوالی است؛ دوم این که مفسران شیعه ، ارتباط این دو آیه را از نوع استثنا (3) و یا تفریع دانسته اند (4) و سخنی از نسخ به میان نیاورده اند . برخی از اهل سنت نیز هر چند سخن از نسخ نموده اند ، اما به عکس روایت الکافی، آیه دوم را منسوخ دانسته اند . (5)

پاسخ نکته اول این است که آیه نجوا - که مورد اتفاق است - نیز همین گونه است و اشکالی ندارد. اما نکته دوم رأی مفسران شیعه - که برخاسته از خود قرآن است - ، خود گواه بر این است که در لسان روایات ، از استثنا نیز تعبیر به نسخ شده است؛ چنان که گاهی از تخصیص نیز به نسخ تعبیر شده است؛ اما نسخ آیه دوم ، دلیلی ندارد.

ص: 46

1- .سوره بقره ، آیه 182 .

2- .ر.ك: الکافی، ج 7، ص 21 .

3- .ر.ك: تفسیر نمونه، ج 1، ص 667.

4- .ر.ك: مجمع البیان، ج 1، ص 485؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص 439.

5- .ر.ك: مفاتیح الغیب، ج 2، ص 238.

5. طبق روایتی که کلینی از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل می کند، آیه «فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ» (1) به وسیله آیه «وَذَكَرَ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ» (2) نسخ شده است؛ بلکه آیه دوم، بیانگر وقوع بدا در تعذیبی است که بنا بود صورت گیرد.

بر اساس این روایت فرموده اند:

إِنَّ النَّاسَ لَمَّا كَذَّبُوا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَمَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِهَلَاكِ أَهْلِ الْأَرْضِ إِلَّا عَلِيًّا فَمَا سِوَاهُ ثُمَّ بَدَأَ لَهُ فَرَحِمَ الْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ قَالَ لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ...؛ (3)

چون مردم، پیامبر خدا را تکذیب نمودند، خداوند اراده نمود تا همه مردم روی زمین را به جز علی علیه السلام نابود نماید. سپس بدا حاصل شد و خداوند به مردم رحم نموده و به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد تا... .

در این جا دو سخن وجود دارد: یکی در باره نسخ آیه اول است که برخی ادعا کرده اند و دیگری در باره بدائی است که در روایت آمده است. باید توجه داشت که روایت از حیث ارزیابی، صحیح است و به راحتی نمی توان آن را نادیده گرفت، از این رو باید به نحوی توجیه مقبول نمود.

در خصوص نسخ آیه، با توجه به محتوای خود آیه، حقیقت این است که آیه دوم در مقام تسلی پس از تسلی است و به گفته برخی از صاحب نظران علوم قرآنی، موارد دو آیه مختلف است. (4) چنان که در شأن نزول آیه می گویند: هنگامی که آیه نخست نازل شد پیامبر صلی الله علیه و آله بسیار محزون شد و مؤنان گمان کردند وحی، قطع و عذاب الهی قطعی شده است، تا این که آیه دوم نازل شد و موجب آرامششان گردید. (5)

با این سخن بدای در آیه نیز معنا پیدا می کند، یعنی تمام زمینه های تعذیب فراهم

ص: 47

- 1- . سوره ذاریات، آیه 54 .
- 2- . سوره ذاریات، آیه 55 .
- 3- . الکافی، ج 8، ص 103 .
- 4- . التمهید فی علوم القرآن، ج 2، ص 409 .
- 5- . مجمع البیان، ج 9، ص 243؛ تفسیر نمونه، ج 22، ص 382 .

بود و مردم نیز گمان آن را داشتند؛ اما آنچه در خزینه علم الهی بود، آرامش نبی و مؤنان بود. افزون بر این که تعذیب امت، آن هم با استثنای يك نفر، با معارف خود قرآن تنافی دارد؛ چرا که فرمود: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ» (1) علاوه بر این که به غیر از در میان امت، افراد مؤنی بوده اند که مستحق عذاب نبوده اند.

توقیت حکم

در حدیثی طولانی که کلینی به سند خود از محمد بن سالم، از امام باقر علیه السلام نقل می کند، در خصوص آیه «وَالَّذِينَ يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فاسْتَشِدُّوْا عَلَيْنَهُنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلاً» (2) امام باقر علیه السلام در تفسیر سبیلی که در آیه آمده است فرمود:

وَالسَّبِيلُ الَّذِي قَالَ اللَّهُ: «سُورَةُ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاَهَا وَ أَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ مَبِينَاتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ * الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيَشْهَدَ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ» (3). (4)

طبق این حدیث، با نزول سوره نور و آیه «سُورَةُ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاَهَا»، حکم بیان شده در آیه «وَالَّذِينَ يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ...»، به پایان رسید و حکم دوم، مورد اجرا خواهد بود و این، همان حکم موقت است که انتهای توقیت آن به جعل حکم [سبیل] جدید است.

امام در ضمن این حدیث، به يك نکته تاریخ قرآنی نیز اشارت نموده و فرموده

ص: 48

1- . سوره انفال، آیه 33 .

2- . سوره نساء، آیه 15 .

3- . سوره نور، آیه 1 - 2 .

4- . الکافی، ج 2، ص 33 .

است: «وَسُورَةُ النُّورِ أُنزِلَتْ بَعْدَ سُورَةِ النَّسَاءِ» که خود، زمینه سازی تحقق نسخ یا انتهای آمد حکم موقت است. مشکلی که در این جا وجود دارد، این است که این روایت، مرسل و ضعیف است.

دو . نسخ قرآن به سنت

در خصوص نسخ قرآن به سنت، باید گفت طبق دیدگاه دانشمندان شیعه، نسخ آیات به وسیله اخبار آحاد، امکان پذیر نیست (1) و به سنت متواتره، گرچه ممکن است، اما واقع نشده است. (2) آری، اگر مصداقی بر این امر پیدا شود، منافاتی با آیه شریفه «إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ...» (3)، به بهانه پیروی منحصر از وحی ندارد؛ زیرا در واقع، ناسخ حقیقی خداست، هر چند در قالب سنت نبوی صورت پذیرد. این بدان جهت است که وحی الهی، منحصر به قرآن نیست؛ بلکه سنت و سیره پیامبر صلی الله علیه و آله نیز منشأ و حیانی دارد.

سه . نسخ سنت به قرآن

بر اساس روایتی که کلینی در الکافی نقل می کند، روایات نبوی (و بلکه روایات ائمه اطهار علیهم السلام) دارای ناسخ و منسوخ، و عام و خاص و... است. در این روایت، امیر المؤمنین علیه السلام مردم را به چهار گروه تقسیم کرده است و در باره گروه سوم و چهارم از آنها می فرماید:

... وَرَجُلٌ ثَالِثٌ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَيْئاً أَمَرَ بِهِ ثُمَّ نَهَى عَنْهُ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ أَوْ سَمِعَهُ يَنْهَى عَنْ شَيْءٍ ثُمَّ أَمَرَ بِهِ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ، فَحَفِظَ مَنْسُوخَهُ وَ لَمْ يَحْفَظِ النَّاسِخَ وَ لَوْ عَلِمَ أَنَّهُ مَنْسُوخٌ لَرَفَضَهُ وَ لَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ إِذْ سَمِعُوهُ مِنْهُ أَنَّهُ مَنْسُوخٌ لَرَفَضُوهُ؛ (4)

ص: 49

1- . التبيان في تفسير القرآن، ج 2، ص 108.

2- . البيان في تفسير القرآن، ص 286.

3- . سورة احقاف، آیه 9 .

4- . الکافی، ج 1، ص 62 .

شخص سومی وجود دارد که از پیامبر صلی الله علیه و آله امری شنیده است ، ولی نمی داند که بعداً از آن نهی شده است. و یا در امری ، نهی از آن حضرت شنیده است ، لیکن نمی داند که بعداً بدان امر شده است. او منسوخ را حفظ نموده ، ولی ناسخ را حفظ نکرده است ؛ اما اگر بدانند نسخ شده است ، آن را رها می کند و مسلمانان نیز اگر بدانند منسوخ است ، آن را رها می کنند .

و در باره گروه چهارم فرمود:

أَخْرَجَ رَابِعٌ لَمْ يَكْذِبْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمْ يَنْسَهُ بَلْ حَفِظَ مَا سَمِعَ عَلَى وَجْهِهِ ، فَجَاءَ بِهِ كَمَا سَمِعَ لَمْ يَزِدْ فِيهِ وَلَمْ يَنْقُصْ مِنْهُ وَعَلِمَ النَّاسِخَ مِنَ الْمُنْسُوخِ ، فَعَمِلَ بِالنَّاسِخِ وَرَفَضَ الْمُنْسُوخَ؛ (1)

فرد چهارم ، کسی است که دروغ بر پیامبر صلی الله علیه و آله نمی بندد و به خاطر خوف از خدا و تعظیم پیامبر صلی الله علیه و آله از دروغ خوشش نمی آید ؛ آنچه را شنیده است فراموش نمی کند و حفظ می نماید ، و همان گونه و بدون کم و زیاد بیان می کند. ناسخ را از منسوخ تشخیص می دهد و به ناسخ عمل کرده ، منسوخ را رها می کند .

آن گاه حضرت در راز آن می فرماید:

فَإِنَّ أَمْرَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِثْلَ الْقُرْآنِ نَاسِخٌ وَ مُنْسُوخٌ وَ خَاصٌّ وَ عَامٌّ وَ مُحْكَمٌ وَ مُتَشَابِهٌ ، قَدْ كَانَ يَكُونُ مِنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْكَلَامُ لَهُ وَجْهَانِ : كَلَامٌ عَامٌّ وَ كَلَامٌ خَاصٌّ؛ (2)

امر [سخن و فعل] پیامبر صلی الله علیه و آله همانند قرآن است که ناسخ و منسوخ، و عام و خاص، و محکم و متشابه دارد و ممکن است کلامی از پیامبر صلی الله علیه و آله وجود داشته باشد که دارای دو وجه عام یا خاص باشد .

بعضی از دانشمندان نیز (از جمله شیخ طوسی) به روا بودن نسخ سنت به قرآن تصریح دارند. (3)

ص: 50

1- . همان ، ص 63 .

2- . همان جا .

3- . العدة في أصول الفقه، ج 2، ص 553.

کلینی در کتاب الکافی، مواردی از نسخ سنت نبوی به وسیله آیات قرآن را نقل نموده است که از جمله آنها می توان به موارد زیر اشارت نمود:

1. با تشریح نماز، پیامبر صلی الله علیه و آله به مدت سیزده سال در مکه و هفت ماه در مدینه، به سمت بیت المقدس نماز گزارد. در این اواخر، قوم یهود، زبان به نکوهش پیامبر صلی الله علیه و آله گشودند و گفتند که تو تابع قبله ما هستی! آن حضرت، از این سخنان رنجیده شد و با نگاهی معنادار به آسمان، خواستار تغییر قبله شد. (1) قرآن کریم ابتدا تقاضای پیامبر صلی الله علیه و آله را مطرح می نماید و می فرماید: «قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا» (2).

سپس به درخواست آن حضرت پاسخ مثبت می دهد و می فرماید: «فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ». شکی نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله بدون وحی مکتوب در قرآن و تنها بر طبق سیره خود، به مدت بیش از ده سال به سمت بیت المقدس نماز گزارد و سپس قبله وی تغییر کرد. بعضی از ارباب درایه، این مورد را نمونه ای از نسخ سنت به وسیله قرآن می دانند (3) و حق نیز همین است.

در روایتی که کلینی از امام باقر علیه السلام نقل می کند، به نوعی به این حقیقت اشارت دارد. آن حضرت می فرماید:

إِذَا اسْتَقْبَلْتَ الْقِبْلَةَ بِوَجْهِكَ فَلَا تَقْلُبْ وَجْهَكَ عَنِ الْقِبْلَةِ فَتُفْسِدَ صَلَاتَكَ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْفَرِيضَةِ: «فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ» (4). (5)

هنگامی که [برای نماز] رو به قبله ایستادی، از قبله رومگردان که نمازت باطل

ص: 51

1- مجمع البیان، ج 1، ص 419؛ من وحی القرآن، ج 3، ص 84.

2- سوره بقره، آیه 144.

3- تلخیص المقباس، ص 262.

4- سوره بقره، آیه 144.

5- الکافی، ج 3، ص 300.

می شود؛ چرا که خداوند عز و جل به پیامبرش صلی الله علیه و آله فرمود: «پس روی خود را به سوی مسجد الحرام کن و هر جا بودید، روی خود را به سوی آن بگردانید...» .

2. با تشریح صیام در قرآن کریم - که به صورت کلی صورت گرفت -، پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحاب وی با ارشاد آن حضرت، به صورت شبانه روزی روزه می گرفتند، تا این که در جنگ احزاب، به هنگام حفر خندق، برای برخی از صحابه مشقت داشت و حتی به خاطر طول زمان روزه، به حالت اغما در آمدند، و یا پنهانی کاری را انجام می دادند. کلینی از ابو بصیر روایت می کند که امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام در باره آیه «أَجَلٌ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ» (1) فرمود:

نَزَلَتْ فِي خَوَاتِ بْنِ جُبَيْرِ الْأَنْصَارِيِّ وَكَانَ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْخَنْدَقِ وَهُوَ صَائِمٌ، فَأَمَسَى وَهُوَ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ وَكَانُوا قَبْلَ أَنْ تَنْزَلَ هَذِهِ الْآيَةُ إِذَا نَامَ أَحَدُهُمْ حُرِّمَ عَلَيْهِ الطَّعَامُ وَالشَّرَابُ، فَجَاءَ خَوَاتٌ إِلَى أَهْلِهِ حِينَ أَمَسَى، فَقَالَ: هَلْ عِنْدَكُمْ طَعَامٌ؟ فَقَالُوا: لَا، لَا تَنَّمُ حَتَّى نَصَلِّحَ لَكَ طَعَامًا فَاتَّكَأَ فَنَامَ، فَقَالُوا لَهُ: قَدْ فَعَلْتَ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَبَاتَ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ فَأَصَبَحَ ثُمَّ غَدَا إِلَى الْخَنْدَقِ، فَجَعَلَ يَغْشَى عَلَيْهِ، فَمَرَّ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَلَمَّا رَأَى الَّذِي بِهِ أَخْبَرَهُ كَيْفَ كَانَ أَمْرُهُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِ الْآيَةَ: «وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمْ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ» (2)؛ (3).

این آیه در باره خوات بن جبير انصاری نازل شده است که در جنگ خندق با پیامبر صلی الله علیه و آله بود. وی با حالت روزه، روز را به شب رسانید، و برنامه روزه تا قبل از نزول این آیه [أَجَلٌ لَكُمْ] این گونه بود که اگر کسی [به هنگام شب] به خواب می رفت، خوردن و آشامیدن بر وی حرام می شد. با این وصف، خوات شب هنگام، نزد خانواده اش آمد و پرسید: غذا موجود است؟ پاسخ دادند: خیر! تو

ص: 52

1- . سوره بقره، آیه 187 .

2- . سوره بقره، آیه 183 .

3- . الکافی، ج 4، ص 98 .

نخواب تا طعام برایت تهیه شود؛ [ولی] او [به متکا] تکیه داد و به خواب رفت.

[وقتی بیدار شد] به او گفتند: تو چنین کردی؟ گفت: آری، وبه همین حالت، شب را به صبح رساند و فردای آن روز، در حفر خندق حاضر شد و با آن حال، غش نمود. پیامبر صلی الله علیه و آله که از حال وی باخبر شد و او را در آن حال دید، خداوند، این آیه را نازل کرد و فرمود: «بخورید و بیاشامید تا رشته سپید بامداد از رشته سیاه [شب] بر شما نمودار شود».

بر اساس این روایت، آنچه در آغاز تشریح روزه بیان شده، اصل صیام بود که فرموده بود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ ...»؛ (1) لیکن به کمیت و کیفیت صیام اشارتی نشده بود، و ادامه آیه: «كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ»، تنها بیانگر همانندی در وجود و وجوب صیام است، نه بیشتر. از این رو، بر اساس سنت نبوی، مدت زمان روزه، از شب تا شب بوده است که به وسیله آیه «أَحِلَّ لَكُمْ»، حکم قبلی برداشته و حکم جدید جایگزین شد.

چهار. نسخ سنت به سنت

بر اساس برخی از روایاتی که کلینی در الکافی نقل می کند، به دست می آید که سنت و سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام نیز ممکن است نسخ شود، چنان که در روایتی، امام علی علیه السلام می فرماید:

فَإِنَّ أَمْرَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِثْلَ الْقُرْآنِ؛ نَاسِخٌ وَمَنْسُوخٌ وَخَاصٌّ وَعَامٌّ وَمُحَكَّمٌ وَمُتَشَابِهٌ...؛ (2)

امر [سخن و فعل] پیامبر صلی الله علیه و آله همانند قرآن است که ناسخ و منسوخ، و عام خاص، و محکم و متشابه دارد....

در روایتی دیگر، محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که در راز اختلاف برخی از روایات فرمود:

ص: 53

1- . سوره بقره، آیه 183 .

2- . الکافی، ج 1، ص 62 .

... إِنَّ الْحَدِيثَ يَنْسَخُ كَمَا يَنْسَخُ الْقُرْآنُ؛(1)

حدیث نیز به مانند قرآن، نسخ می شود.

این روایت، به لحاظ سند، صحیح است و به لحاظ دلالت، صریح؛ لذا جای خدشه در آن وجود ندارد. سید مرتضی نیز تصریح به جواز نسخ اخبار به اخبار دارد.(2)

آری! ممکن است گفته شود که نسخ سنت به سنت امکان ندارد؛ زیرا سنت، که خود، شارح و مفسر قرآن و بیانگر موارد نسخ آن است، چگونه ممکن است خود، دچار نسخ شود؟ در پاسخ، ممکن است بگوییم که به همان دلیل و مصلحتی که نسخ اصل قرآن و مفسر وجود دارد، پا به پا در شارح و مفسر نیز وجود خواهد داشت.

در نتیجه، به دلیل صحت روایت و صراحت دلالت آن، مفاد و مفهوم روایت، قابل قبول است و باید به آن ملتزم شد؛ لیکن به لحاظ مصداقی باید پذیرفت که به لحاظ مصداق، چنین نسخی، نه تنها در کافی، روایتی وجود ندارد، بلکه در دیگر منابع روایی نیز حدیث معتبر و مسئله قابل توجهی به چشم نمی خورد.(3)

2. اقسام نسخ به لحاظ منسوخ

اشاره

با پذیرش اصل نسخ در آیات تشریحی الهی - که برای بیان احکام خدا نازل می شود -، در مقام تصوّر و تصویر اشکال آن، ممکن است در قالب یکی از این صور باشد: نسخ حکم قرآن بدون نسخ تلاوت آیه، نسخ تلاوت آیه بدون نسخ حکم آن، نسخ حکم قرآن همراه با نسخ تلاوت آیه.

یک . نسخ حکم بدون نسخ تلاوت

آنچه تاکنون در باره نسخ آیات قرآن گفته شد، همگی مربوط به نسخ حکم، بدون

ص: 54

1- همان، ص 64.

2- العدة فی أصول الفقه، ج 2، ص 503.

3- تلخیص المقباس، ص 262.

نسخ تلاوت است و نمونه های بیان شده نیز حکایت از این نوع نسخ داشت و نیازی به تکرار آن نیست .

دو . نسخ تلاوت بدون نسخ حکم

نسخ تلاوت آیه ، بدون نسخ حکم آن، بدین معنا که آیه نازل شده مشتمل بر حکم فقهی، از صفحه وجود محو شود، لیکن عمل بدان باقی بماند. مشهور و مسلم میان مفسران و دانشمندان علوم قرآنی شیعه ، آن است که این نسخ ، امکان پذیر نیست؛ (1) زیرا اولاً دلیل قطعی ای بر این امر وجود ندارد و احادیث منقوله اهل سنت ، تماماً آحاد است . ثانیاً منافات با مصلحت نزول آن دارد؛ چون اگر مصلحت ، اشتغال بر حکم شرعی آن بوده است، پس چرا آیه برود و حکم باقی بماند ، بخصوص این که اگر متن آیه ، سند آن حکم باشد ؛ ثالثاً این که این سخن ، مستلزم آن است که چیزی از قرآن مُنزَل ، کاسته شده باشد.

در این زمینه ، کلینی در الکافی روایتی نقل می کند که ظهور در نسخ تلاوت دارد. در این روایت ، عبد الله بن سنان می گوید: امام صادق علیه السلام از رجم در قرآن سخن گفت و فرمود:

الرَّجْمُ فِي الْقُرْآنِ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : إِذَا زَنَى الشَّيْخُ وَالشَّيْخَةُ فَازْجُمُوهُمَا الْبَيْتَةَ فَإِنَّهُمَا قَضِيَا الشَّهْوَةَ؛ (2)

رجم در قرآن آمده است ؛ زیرا سخن خداوند عز و جل است که هرگاه پیرمرد و پیرزنی زنا کردند، آن دو را سنگسار کنید، برای این که دوران شهوت رانی آنها گذشته است.

صدوق نیز با سند خود ، آن را نقل کرده است و شیخ طوسی نیز با تعبیر : «كَانَتْ آيَةُ الرَّجْمِ فِي الْقُرْآنِ وَالشَّيْخُ وَالشَّيْخَةُ فَازْجُمُوهُمَا الْبَيْتَةَ بِمَا قَضِيَا الشَّهْوَةَ» ، نیز این

ص: 55

1- . التمهيد في علوم القرآن، ج 2، ص 287.

2- . الكافي، ج 7، ص 177 .

روایت را با اسناد خود نقل کرده است (1) که در حقیقت، به دلیل تعبیر «کانت» ظهورش اقوی است.

در این جا چند نکته وجود دارد که پرداختن به آنها برای رسیدن به حقیقت لازم است:

1. در مصحف موجود، آیه رجم (بخصوص رجم شیخ و شیخه) وجود ندارد؛ ولی حکم فقهی رجم در شریعت اسلام موجود است. (2) لیکن روشن است که به صرف وجود احکام در شریعت، بدون استناد به آیات قرآن، نمی تواند دلیلی بر پیشینه قرآنی محو شده آن باشد؛ چراکه بسیاری از احکام فرعی داریم که مستند به روایات اند و آیه ای در باره آن وجود ندارد.

2. هر چند طرق روایت مختلف است و سه راوی مختلف، یعنی: عبد الله بن سنان در کتاب الکافی سلیمان بن خالد در کتاب من لایحضره الفقیه و حلبی در کتاب تهذیب الأحکام آن را از امام صادق علیه السلام نقل کرده اند و سلسله سند هر سه روایت و طرق آن، صحیح و معتبرند؛ اما نمی توان این روایت را از قسم آحاد، خارج کرد و در قسم روایات متواتر قرار داد. تظافر این روایت نیز نمی تواند مشکل گشا باشد.

3. چنان که پیش از این نیز گفتیم، نسخ آیات، آن هم نسخ تلاوت و محو الفاظ، به وسیله خبر واحد، غیر ممکن است. شیخ طوسی نیز به این حقیقت تصریح دارد. (3)

4. مفاد این روایت، خصوصاً نقل شیخ در تهذیب الأحکام که با تعبیر «کانت» آمده است، ارتباط تنگاتنگ با مسئله تحریف قرآن دارد؛ زیرا پذیرش نسخ تلاوت، مستلزم تحریف به نقیصه در قرآن است، (4) که هر چند برخی از محدثان بدان

ص: 56

1- کتاب من لایحضره الفقیه، ج 4، ص 26؛ تهذیب الأحکام، ج 8، ص 195.

2- جواهر الکلام، ج 29، ص 246؛ تحریر الوسيلة، ج 2، ص 440.

3- العدة فی أصول الفقه، ج 2، ص 544.

4- البیان، ص 201.

متمایل اند، اما مشهور بین دانشمندان شیعه (اعم از فقها، متکلمان، مفسران و...) منکر وقوع تحریف شده اند؛ از جمله: رئیس المحدثین (شیخ صدوق)، قائد المجتهدین (شیخ طوسی)، سید المتکلمین (سید مرتضی)، امام المفسرین (امین الإسلام طبرسی) از گذشتگان و امثال: کاشف الغطاء، بلاغی، امین عاملی، علامه امینی، علامه طباطبایی، خویی و معرفت، از متأخران، قائل به نفی تحریف اند(1) و دیگر مفسران و

دانشمندان علوم قرآنی.

5. کلینی، برخی از روایاتی را که شائبه تحریف دارند، نقل می کند، از جمله همین روایت «الشیخ و الشیخة»؛ ولی نمی توان به طور قطع، وی را قائل به تحریف قرآن دانست؛ زیرا نقل روایت، هر چند معتبر، لزوماً به معنای پذیرش متن و محتوای آن نیست، بخصوص این که کلینی، در صدد ردّ و قدح روایات نبوده است و خود کلینی می نویسد:

إنّه لا یسع أحداً تمییز شیئی ممّا اختلف الروایة فیہ عن العلماء علیہم السلام برأیه إلاّ ما اطلقه العالم [الامام کاظم]، بقوله اعرضوهما علی کتاب اللّٰه، فما وافق کتاب اللّٰه، فخذوه و ما خالف کتاب اللّٰه، فردّوه...؛(2)

هیچ کس نمی تواند به رأی خود، روایات اختلافی ائمه علیهم السلام را از یکدیگر تشخیص دهد، مگر با معیاری که امام کاظم علیه السلام آن را بیان نموده است ...

علامه طباطبایی نیز معتقد است که: روایات نسخ تلاوت، مخالف قطعی با قرآن است.(3) نقل اخبار علاجیه نیز مؤد این معناست که همه روایات صحیحیه در الکافی و دیگر منابع معتبر، نمی توانند به لحاظ متن و محتوا درست باشند.

6. مفاد روایت، موافق روایات اهل سنت است که می گویند: عمر، جمله «الشیخ

ص: 57

1- همان، ص 200؛ صیانة القرآن من التحریف، ص 76 - 78.

2- الکافی، ج 1، ص 8.

3- المیزان، ج 12، ص 118.

و الشیخة إذا زنيا فارجموهما البتة» را - که بیان گر رجم پیرمرد و پیرزن زناکار است آورد؛ ولی مسلمین از وی نپذیرفتند! وی گفت: اگر بیم آن نبود که بگویند عمر بر قرآن افزوده است، با دست خود، آن را در قرآن می نوشتیم. (1) بنا بر این، روایت فوق، در تعارض با روایات نافعی تحریف، به دلیل هماهنگی با آرای عامه، کنار زده می شود.

7. نسخ تلاوت عبارت «الشیخ و...»، فرع بر قرآنیّت آن است. همان گونه که نسخ قرآن، به خبر واحد ثابت نمی شود، قرآنیّت آن را نیز نمی توان با خبر واحد اثبات نمود. اگر عمر در ادّعی خود صادق بود، افزون بر این که قرآن موجود چیزی کم دارد، چرا بقیه صحابه، عکس العملی نشان ندادند؟! و اگر صادق نبود، چرا برای توجیه کلام وی، متوسّل به نسخ تلاوت بشویم!؟

8. بی شك، همه آیات قرآن، تجلّی اعجاز فرازمانی است و آیاتی که مشتمل بر تشریح هستند، افزون بر وجه اعجاز، بیانی فراگیر، از وجه اعجاز تشریحی نیز برخوردارند. اگر بنا باشد که الفاظ و قرائت آن برداشته شود و حکم آن باقی بماند، این بدان معناست که اعجاز دائمی آیه ای، از صفحه وجود رخت بریندد، و اعجاز موضعی بماند.

با توجه به آنچه گفته شد، می توان گفت که مقصود کلینی، (بلکه صدوق و طوسی نیز)، از نقل روایت شیخ و شیخه (بر فرض صحّت روایت)، به دلیل اعتبار سند آن و حفظ روایت بوده است، نه به خاطر اعتبار متن و محتوا. و بسا رفتن امثال طوسی به سمت نسخ تلاوت، برای فرار از معضله تحریف باشد! افزون بر آن که انگیزه تقیّه را نیز در صدور روایت نمی توان نادیده گرفت.

سه. نسخ حکم همراه با نسخ تلاوت

نسخ حکم قرآن، همراه با نسخ تلاوت آیه به معنای بطلان حکم و محو الفاظ و

ص: 58

1- ر. ک: صحیح البخاری، ج 6، ص 2503 و 2622؛ صحیح مسلم، ج 2، ص 1075 و 1317؛ أحكام القرآن، ج 5، ص 97؛ الناسخ و المنسوخ، ج 1، ص 61؛ البرهان فی علوم القرآن، ج 2، ص 32 و 35.

خارج شدن از دایره قرائت به عنوان قرآن، مورد قبول شیعه نیست؛ هر چند برخی از محدثان عامه بر آن نقل روایت کرده اند (1) و بعضی از علمای اهل سنت بدان پای بندند. (2)

وضعیت این قسم از نسخ، بدتر از مورد قبلی است؛ زیرا افزون بر موارد پیش گفته از واحد بودن خبر، لزوم تحریف، نفی اعجاز، و... مخالف صریح خود قرآن است که می فرماید: «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ». (3) علاوه بر این که اگر بنا بر مصالحی، حکم فقهی در آیه نسخ شود و اعجاز تشریحی و موضعی آن برداشته شود، معقول نیست و مصلحتی در بین نیست تا اعجاز بلاغی و بیانی فراگیر نیز از بین برود!

دو . عالمان به نسخ

پیش از این اشارت کردیم که در واقع، ناسخ حقیقی، خدای سبحان است؛ چنان که خود نیز فرمود: «مَا نَسَخَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا»، (4) خواه به آیات صورت گرفته باشد یا به وسیله سنت انجام شده باشد.

در این جا سخن دیگری وجود دارد و آن این که ما به خوبی می دانیم که همه موارد نسخ، کاملاً واضح و روشن نیست و گرنه این همه اختلاف و فراز و نشیب از صفر تا پانصد بروز نمی کرد. پس این پرسش رخ می نماید که: عالم واقعی به موارد نسخ کیست؟ در روایتی که کلینی نقل می کند، امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه

ص: 59

-
- 1- . ر. ك: صحيح مسلم، ج 2، ص 1075 و 1317؛ موطأ، ج 2، ص 608.
 - 2- . البرهان في علوم القرآن، ج 2، ص 32 و 35؛ الاتقان في علوم القرآن، ج 2، ص 58؛ مناهل العرفان، ج 1، ص 125 و ج 2، ص 158.
 - 3- . سورة فصلت، آیه 42 .
 - 4- . سورة بقره، آیه 106 .

«وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» (1) می فرماید :

فَرَسُوهُ اللَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَفْضَلُ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ ، قَدْ عَلَّمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ جَمِيعَ مَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ مِنَ التَّنْزِيلِ وَالتَّأْوِيلِ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيَنْزِلَ عَلَيْهِ شَيْئاً لَمْ يَعْلَمْهُ تَأْوِيلَهُ؛ (2)

پیامبر ، افضل راسخان در علم است که خداوند عز و جل همه تنزیل و تأویل را به او تعلیم فرموده است. و [اصلاً] معنا ندارد که خداوند چیزی را بر وی نازل کند ، لیکن تأویل آن را به وی تعلیم نکند.

سپس حضرت در باره الحاق اوصیای پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود :

وَأَوْصِيَائِهِ مِنْ بَعْدِهِ يَعْلَمُونَهُ كُلَّهُ...؛ (3)

اوصیای آن حضرت نیز همه آن [تأویل و تنزیل] را می دانند .

در ادامه روایت حضرت می فرماید:

... وَالْقُرْآنُ خَاصٌّ وَعَامٌّ وَمُحْكَمٌ وَمُتَشَابِهٌ وَنَاسِخٌ وَمَنْسُوخٌ ، فَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَعْلَمُونَهُ؛ (4)

قرآن ، عام و خاص ، محکم و متشابه ، و ناسخ و منسوخ دارد و راسخان در علم آن را می دانند .

این سخن ، در واقع ، بیانگر این حقیقت است که هر کسی نمی تواند ادعای اختیار نسخ آیات و یا ادعای دانش آن را داشته باشد. در این خصوص ، مثالی می آوریم در باره تحریم مُتَعَه توسط عمر بن الخطاب . عمر می گوید :

متعتان كانتا على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله أنا أنهي عنهما وأعاقب عليهما: متعة النساء و متعة الحج؛ (5)

دو متعه در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله وجود داشت ، من از آن دو ، نهی می کنم و بر [انجام

ص: 60

1- . سوره آل عمران ، آیه 7 .

2- . الكافي ، ج 1 ، ص 213 .

3- . همان جا .

4- . همان ، ص 214 .

5- . التمهيد لما في الموطأ ، ج 10 . ص 113 و ج 8 ، ص 355 ؛ مسند أحمد ، ج 1 ، ص 52 و ج 3 ، ص 335 .

دادن [آن دو، معاقبه می نمایم: [یکی [متععه زنان؛ و [دوم] متععه حج .

برخی از اهل سنت، در این خصوص می گویند که برخورد عمر با این حکم شرعی، در حقیقت، بیان نسخی بود که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله رخ داده بود. (1)

سه - . تأویل ناسخ و منسوخ

یکی از بحث هایی که در الکافی بدان اشارت شده است، تأویل ناسخ و منسوخ است . امام صادق علیه السلام در روایت مرفوعه عیسی بن عبدالله می فرماید:

يَا عِيسَى! لَا تَكُونُ مُؤْمِنًا حَتَّى تَعْرِفَ النَّاسِخَ مِنَ الْمُنْسُوخِ؛ (2)

ای عیسی! کسی مؤن نخواهد بود تا این که ناسخ را از منسوخ تشخیص دهد .

راوی می گوید: پرسیدم شناخت ناسخ و منسوخ یعنی چه؟ آن حضرت فرمود:

أَلَيْسَ تَكُونُ مَعَ الْإِمَامِ مُوْطِنًا نَفْسَكَ عَلَى حُسْنِ النِّيَّةِ فِي طَاعَتِهِ، فَيَمْضِي ذَلِكَ الْإِمَامُ وَيَأْتِي إِمَامٌ آخَرَ، فَتُوْطِنُ نَفْسَكَ عَلَى حُسْنِ النِّيَّةِ فِي طَاعَتِهِ؛ (3)

آیا این گونه نیست که با هر امام، چیزی است که قلبت را در پیروی درست از وی آرامش می دهد؟ آن گاه آن امام می رود و امام دیگری جایگزین وی می شود و قلب تو را آرام می کند؟.

گفتم: آری! فرمود:

هَذَا مَعْرِفَةُ النَّاسِخِ مِنَ الْمُنْسُوخِ؛ (4)

شناخت ناسخ و منسوخ، یعنی همین .

چند نکته

1. این روایت، گرچه مرفوع و ضعیف است، لیکن مطابق با اصول مسلمة است و

ص: 61

1- . أحكام القرآن، ج 1، ص 347 و ج 2، ص 101 و ج 5، ص 75.

2- . الکافی، ج 2، ص 86 .

3- . همان جا .

4- . همان، ص 87 .

حکم می کند که باید پس از هر امام، به امام بعدی ایمان آورد. همان طور که در باره نبوت نیز همین است و باید پس از پیامبری، به پیامبر بعدی ایمان آورد.

2. امام علیه السلام، برای آیات تکوینیه الاهیة، مطابق آیات تشریحی خداوند، نسخ قائل شده و آمدن هر امامی در پی امام دیگر را به منزله نسخ آیه قبلی قلمداد کرده است.

3. امام در حقیقت می فرماید: نسخ و منسوخ واقعی شناخت امام است که با معرفت وی نسخ در تشریح حل می شود؛ ولی اگر دنبال بحث و جدال در نسخ تشریحی برویم و خود را بدان مشغول نماییم، از معرفت امام خود، باز می مانیم.

4. همان طور که ایمان به نزول آیات منسوخ لازم است، ایمان به امامان قبلی نیز لازم است.

5. همان طور که نمی توان بر آیات منسوخ توقف نمود، نمی توان بر امام قبلی توقف کرد.

جمع بندی

کلینی، در رابطه با بحث نسخ، با نقل روایات به مباحثی پرداخته است که در قالب چند نکته بیان می شود:

یک. در خصوص اهمیّت مسئله نسخ و ضرورت آگاهی از آن، چهار روایت نقل می کند:

الف. در روایتی از امام علی علیه السلام نقل می کند که:

... فَمَا نَزَلَتْ عَلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ آيَةٍ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا أَقْرَأْتُهَا وَأَمْلَاهَا عَلَيَّ، فَكَتَبْتُهَا بِحَطِّي وَعَلَّمَنِي تَأْوِيلَهَا وَتَفْسِيرَهَا وَنَاسِخَهَا وَمُنْسُوخَهَا وَمُحْكَمَهَا وَمُتَشَابِهَهَا وَخَاصَّهَا وَعَامَّهَا... (1)

ب. در روایت دیگری از امیر المؤمنین علیه السلام نقل می کند که در باره اختلاف تفسیر

ص: 62

می فرماید:

...إِنَّ فِي أَيْدِي النَّاسِ حَقًّا وَبَاطِلًا وَصِدْقًا وَكَذِبًا وَنَاسِخًا وَمَنْسُوخًا وَعَامًّا وَخَاصًّا وَمُحْكَمًا وَمُتَشَابِهًا وَحِفْظًا وَوَهْمًا. (1)

ج. در سومین روایت، کلینی از امام صادق علیه السلام نقل می کند، که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

... مَنْ عَمِلَ بِالْمَقَانِسِ، فَقَدْ هَلَكَ وَ أَهْلَكَ، وَ مَنْ أَقْتَى النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ النَّاسِخَ مِنَ الْمَنْسُوحِ وَ الْمُحْكَمَ مِنَ الْمُتَشَابِهِ فَقَدْ هَلَكَ وَ أَهْلَكَ. (2)

د. در روایت چهارم، کلینی از امام باقر علیه السلام روایت می کند که آن حضرت، راز اختلاف مردم را روی گردانی از علی علیه السلام می داند و می فرماید:

... وَ لَوْ أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ ثَبَّتَ لَهُ قَدَمَاهُ أَقَامَ كِتَابَ اللَّهِ وَ الْحَقَّ كُلَّهُ. (3)

زیرا دیگران آگاه به نسخ نبودند.

دو. با توجه به این که نسخ اقسامی دارد، شیخ کلینی، در باره نسخ آیات، به وسیله آیات دیگر، چند روایت نقل می کند، از جمله:

الف. در روایتی که حفص بن غیاث، از امام صادق علیه السلام نقل می کند، حضرت می فرماید: «بَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله بِخَمْسَةِ أَسْيَافٍ: ... وَ السَّيْفُ الثَّانِي عَلَى أَهْلِ الذِّمَّةِ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا»، (4) که امام در ادامه می افزاید:

نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي أَهْلِ الذِّمَّةِ ثُمَّ نَسَخَهَا قَوْلُهُ: «قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ» (5). (6)

ص: 63

1- . همان، ص 62 .

2- . همان، ص 43 .

3- . همان، ج 5. ص 556 .

4- . سوره بقره، آیه 83 .

5- . سوره توبه، آیه 29 .

6- . الكافي، ج 5، ص 10 .

ب. در روایتی که کلینی، از حسن بن جهم نقل می کند و در آن امام رضا علیه السلام از ابن جهم، در باره ازدواج مرد مسلمانی که زن مسلمان دارد، با زن نصرانی می پرسد، با تأیید پاسخ آن حضرت، منتهی به این می شود که آیه: «وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ»، (1) به وسیله «وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَنَّ»، (2) نسخ شده است.

ج. در روایتی که کلینی، از امام باقر علیه السلام نقل می کند و علی علیه السلام حکمی را آورده که در آن، تنها خود و فرزندان را مورد امر و نهی قرار داده است، حضرت فرمود:

قَدْ أَحَلَّتْهَا آيَةٌ وَ حَرَّمَتْهَا آيَةٌ أُخْرَى. (3)

د. در روایت دیگری که کلینی در الکافی، از امام باقر علیه السلام نقل می کند، در باره آیه «فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ» (4) می فرماید:

نَسَخَتْهَا الْآيَةُ الَّتِي بَعْدَهَا قَوْلُهُ: «فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ». (5)

ه. طبق روایتی که کلینی، از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل می کند، در باره آیه: «فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ» (6) می فرماید: این آیه را آیه «وَذَكَرْنَا فِي الذِّكْرِ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ» (7) نسخ کرده است.

در يك حدیثی طولانی که کلینی، از امام باقر علیه السلام نقل می کند، به حکم موقت نیز اشارت شده است. آن حضرت، در خصوص آیه «وَالْآتِي يَاتِيْنَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِّنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَنْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ

ص: 64

1- . سوره مائده، آیه 5 .

2- . سوره بقره، آیه 221 .

3- . الکافی، ج 5، ص 556 .

4- . سوره بقره، آیه 181 .

5- . سوره بقره، آیه 182 .

6- . سوره ذاریات، آیه 54 .

7- . سوره ذاریات، آیه 55 .

يَجْعَلُ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا» (1) در باره سبیل در آیه می فرماید: وَ السَّبِيلُ الَّذِي قَالَ اللَّهُ: «سُورَةُ أَنْزَلْنَاهَا وَ فَرَضْنَا بِهَا وَ أَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ * الزَّانِيَةُ وَ الزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَ حِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَ لَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ لِيَشْهَدَ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ» (2). (3).

طبق این حدیث، با نزول سوره نور و آیه «سُورَةُ أَنْزَلْنَاهَا وَ فَرَضْنَا بِهَا...»، حکم بیان شده در آیه «وَالَّذِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِّسَائِكُمْ...»، به پایان رسید و حکم دوم، مورد اجرا خواهد بود و این، همان حکم موقت است که انتهای توقیت آن به جعل حکم [سبیل] جدید است.

سه. در خصوص نسخ سنت به سنت، بر اساس روایتی که کلینی در الکافی نقل می کند، روایات پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام دارای ناسخ و منسوخ هستند. کلینی در این زمینه، از علی علیه السلام روایت می کند که:

سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ شَيْئًا أَمَرَ بِهِ ثُمَّ نَهَى عَنْهُ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ أَوْ سَمِعَهُ يَنْهَى عَنْ شَيْءٍ ثُمَّ أَمَرَ بِهِ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ، فَحَفِظَ مَنْسُوخَهُ وَ لَمْ يَحْفَظِ النَّاسِخَ وَ لَوْ عَلِمَ أَنَّهُ مَنْسُوخٌ لَرَفَضَهُ وَ لَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ إِذْ سَمِعُوهُ مِنْهُ أَنَّهُ مَنْسُوخٌ لَرَفَضُوهُ. (4)

و نیز آمده است:

... لَمْ يَكْذِبْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مُبْغِضٌ لِلْكَذِبِ خَوْفًا مِنَ اللَّهِ وَ تَعْظِيمًا لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَمْ يَنْسَهُ بَلْ حَفِظَ مَا سَمِعَ عَلَى وَجْهِهِ، فَجَاءَ بِهِ كَمَا سَمِعَ لَمْ يَزِدْ فِيهِ وَ لَمْ يَنْقُصْ مِنْهُ وَ عَلِمَ النَّاسِخَ مِنَ الْمَنْسُوخِ، فَعَمِلَ بِالنَّاسِخِ وَ رَفَضَ الْمَنْسُوخَ. (5)

ص: 65

1- . سوره نساء، آیه 15 .

2- . سوره نور، آیه 1 - 2 .

3- . الکافی، ج 2، ص 33 .

4- . همان، ج 1، ص 63 .

5- . همان جا .

فَإِنَّ أَمْرَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِثْلَ الْقُرْآنِ نَاسِخٌ وَمَنْسُوخٌ وَخَاصٌّ وَعَامٌّ وَمُحَكَّمٌ... (1)

چنان که در روایت دیگری که کلینی، از امام صادق علیه السلام نقل می کند آمده است:

... إِنَّ الْحَدِيثَ يَنْسَخُ كَمَا يَنْسَخُ الْقُرْآنُ. (2)

چهار. کلینی در کتاب الکافی، مواردی از نسخ سنت نبوی به وسیله آیات قرآن را نقل نموده است؛ از جمله:

الف. نسخ قبله، بر اساس آیه: «قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا» (3) که خداوند به درخواست پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ مثبت داد و فرمود: «فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» (4).

ب. تغییر مدت زمان روزه، که امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام در باره آیه «أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ...» (5) فرمود:

نَزَلَتْ فِي خَوَاتِ بْنِ جُبَيْرِ الْأَنْصَارِيِّ وَكَانَ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْخَنْدَقِ وَهُوَ صَائِمٌ، فَأَمْسَى وَهُوَ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ وَكَانُوا قَبْلَ أَنْ تَنْزِلَ هَذِهِ الْآيَةُ إِذَا نَامَ أَحَدُهُمْ حُرِّمَ عَلَيْهِ الطَّعَامُ وَالشَّرَابُ، فَجَاءَ خَوَاتٌ إِلَى أَهْلِهِ حِينَ أَمْسَى فَقَالَ: هَلْ عِنْدَكُمْ طَعَامٌ؟ فَقَالُوا: لَا، لَا تَنْتُمْ حَتَّى نُصَبَّ لَكَ طَعَامًا فَاتَّكَأَ فَنَامَ، فَقَالُوا لَهُ: قَدْ فَعَلْتَ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَبَاتَ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ فَأَصْبَحَ ثُمَّ غَدَا إِلَى الْخَنْدَقِ فَجَعَلَ يَغْشَى عَلَيْهِ، فَمَرَّ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَلَمَّا رَأَى الَّذِي بِهِ أَخْبَرَهُ كَيْفَ كَانَ أَمْرُهُ... (6)

پس از آن، خداوند، این آیه را نازل کرد و فرمود:

ص: 66

1- همان جا.

2- همان، ص 65.

3- سوره بقره، آیه 144.

4- همان جا.

5- سوره بقره، آیه 187.

6- الکافی، ج 4، ص 99.

«وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ». (1)

پنج . در خصوص نسخ تلاوت، طبق روایتی که کلینی در الکافی از امام صادق علیه السلام نقل می کند، آن حضرت می فرماید:

الرَّجْمُ فِي الْقُرْآنِ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: إِذَا زَنَى الشَّيْخُ وَالشَّيْخَةُ فَارْجُمُوهُمَا الْبَيْتَةَ فَإِنَّهُمَا قَضِيَا الشَّهْوَةَ. (2)

شش . در روایتی که کلینی ، از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام نقل می کند، عالم واقعی به موارد نسخ را مشخص می کند و در تفسیر آیه «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ» ، (3) می فرماید:

فَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَفْضَلُ الرَّاْسِخِينَ فِي الْعِلْمِ قَدْ عَلَّمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ جَمِيعَ مَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ مِنَ التَّنْزِيلِ وَالتَّأْوِيلِ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيَنْزِلَ عَلَيْهِ شَيْئًا لَمْ يَعْلَمْهُ تَأْوِيلَهُ وَأَوْصِيَاؤُهُ مِنْ بَعْدِهِ يَعْلَمُونَهُ كُلَّهُ... (4)

هفت . یکی از بحث هایی که در الکافی بدان اشارت شده است ، تأویل ناسخ و منسوخ است . امام صادق علیه السلام در روایتی می فرماید:

... لَا تَكُونُ مُؤْمِنًا حَتَّى تَعْرِفَ النَّاسِخَ مِنَ الْمَنْسُوحِ. (5)

راوی می پرسد: شناخت ناسخ و منسوخ یعنی چه؟ آن حضرت فرمود:

أَلَيْسَ تَكُونُ مَعَ الْإِمَامِ مُوْطِنًا نَفْسَكَ عَلَى حُسْنِ النِّيَّةِ فِي طَاعَتِهِ، فَيَمْضِي ذَلِكَ الْإِمَامُ وَيَأْتِي إِمَامٌ آخَرُ فِتْوَطَّنُ نَفْسَكَ عَلَى حُسْنِ النِّيَّةِ فِي طَاعَتِهِ. (6)

با پاسخ مثبت راوی، امام فرمود:

ص: 67

1- . سوره بقره ، آیه 187 .

2- . الکافی ، ج 7 . ص 177 .

3- . سوره آل عمران ، آیه 7 .

4- . الکافی ، ج 1 ، ص 213 .

5- . همان ، ج 2 ، ص 86 .

6- . همان جا .

هشت . شیخ کلینی در مجموع ، هفده روایت نقل می کند که بیشتر آنها صحیح و معتبرند ، و برخی از آنها گرچه مطابق بینش اهل سنت اند ، اما در منابع معتبر دیگر شیعه ، به غیر از الکافی نیز آمده اند .

ص: 68

1- . همان ، ص 87 .

- 1 . الإيتقان فى علوم القرآن، عبدالرحمان سيوطى ، بيروت : دار الكتب العربى ، 1421 ق .
- 2 . البرهان فى علوم القرآن، محمّد بن بهادر الزركشى ، تحقيق : محمّد أبو الفضل ابراهيم، بيروت : دار المعرفة، 1391ق .
- 3 . البيان فى تفسير القرآن، السيّد ابو القاسم الخوئى ، بيروت : دار الزهراء، 1395ق .
- 4 . التبيان فى تفسير القرآن، محمّد بن الحسن الطوسى (الشيخ الطوسى) ، بيروت : دار إحياء التراث العربى .
- 5 . التحرير و التنوير، محمّد الطاهر ابن عاشور ، بيروت : مؤسسة التاريخ ، 1420 ق .
- 6 . التمهيد فى علوم القرآن، محمّد هادى معرفت ، قم : مركز مديريت حوزة علميه قم، 1408ق.
- 7 . التمهيد لما فى الموطأ، من المعانى و الأسانيد، يوسف بن عبد الله بن عبد البرّ ، تحقيق : مصطفى بن أحمد العلوى، و محمّد عبد الكبير البكرى، مغرب : وزارت الأوقاف والشئون الإسلامية ، 1387ق .
- 8 . الجامع لأحكام القرآن، محمّد بن أحمد القرطبى ، تحقيق : محمّد عبد الرحمان المرعشلى ، بيروت : دار إحياء التراث العربى ، 1405 ق .
- 9 . الجواهر الحسان فى تفسير القرآن، عبد الرحمان بن محمّد الثعالبى ، بيروت : مؤسسة الأعلمى للمطبوعات .
- 10 . العدة فى أصول الفقه ، محمّد بن الحسن الطوسى (الشيخ الطوسى) ، تحقيق : محمّد رضا انصارى، قم : ستاره ، 1417ق.

- 11 . الكافي ، محمد بن يعقوب الكليني ، تهران : دار الكتب الإسلامية ، 1365ش.
- 12 . الميزان فى تفسير القرآن، سيّد محمد حسين طباطبايى رحمه الله ، قم : جامعه مدرسين .
- 13 . الناسخ و المنسوخ، أحمد بن محمد النحاس ، تحقيق : محمد عبد السلام محمد، كويته : مكتبة فلاح، 1408ق.
- 14 . أحكام القرآن، أحمد بن على الرازى (جصاص) ، تحقيق : محمد الصادق القمخارى، بيروت : دار إحياء التراث العربى ، 1405 ق.
- 15 . بحار الأنوار، محمد باقر بن محمد تقى المجلسى (العلامة المجلسى) ، بيروت : مؤسسه الوفاء، 1404ق .
- 16 . تحرير الوسيله، السيد روح الله الموسوى الخمينى ، قم : مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى، 1421 ق .
- 17 . تفسير قمى، على بن إبراهيم القمى ، قم : مؤسسه دار الكتاب، 1404ق.
- 18 . تفسير نمونه، ناصر مكارم شيرازى ، تهران : دار الكتب الإسلامية ، 1374ش .
- 19 . تلخيص المقباس، تلخيص : على اكبر غفارى، قم : جامعه الإمام الصادق .
- 20 . جواهر الكلام، محمد حسن النجفى ، تحقيق : محمود قوچانى، تهران : دار الكتب الإسلامية .
- 21 . صحيح البخارى، محمد بن اسماعيل البخارى ، تحقيق : مصطفى ديب البغا، بيروت : دار ابن كثير ، 1407 ق .
- 22 . صحيح مسلم، مسلم بن الحجاج القشبرى النيسابورى ، تحقيق : محمد فؤد عبد الباقي، بيروت: دار إحياء التراث العربى .
- 23 . صيانة القرآن من التحريف، محمد هادى معرفت ، قم : مؤسسه النشر الإسلامى، 1413ق .
- 24 . كتاب العين، خليل بن أحمد الفراهيدى ، تحقيق : مهدى المخزومى ، قم : دار الهجرة ، 1409 ق .
- 25 . لسان العرب، محمد بن مكرم (ابن منظور) ، بيروت : دار صادر ، 1388 ق.

- 26 . مجمع البيان، الفضل بن الحسن الطبرسي ، بيروت : مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، 1416ق .
- 27 . مسند أحمد، أحمد بن محمد الشيباني (ابن حنبل)، قاهره : مؤسسة قرطبه .
- 28 . مفاتيح الغيب (تفسير كبير)، فخر الدين رازی ، بيروت : دار إحياء التراث العربی، 1420ق.
- 29 . مناهل العرفان، محمد عبد العظيم الزرقانی ، تحقيق : مكتب البحوث الإسلامیة ، بيروت : دار الفكر، 1996م.
- 30 . من وحی القرآن، السيد محمد حسين فضل الله : بيروت : دار الملاك للطباعة و النشر، 1419 ق.
- 31 . موطأ ، مالك بن أنس أصبحی ، تحقيق : محمد فؤد عبد الباقي، قاهره : دار إحياء التراث العربی .
- 32 . CD دراية النور، قم : مركز تحقيقات كامپيوتر علوم اسلامی.
- 33 . CD معجم 3، قم : مركز معجم فقهي، 1379ش.
- 34 . CD مكتبة الشاملة، إصدار 1.
- 35 . CD نور الأنوار 3 (جامع تفاسير)، قم : مركز تحقيقات كامپيوتر علوم اسلامی.
- 36 . CD نور 2، (جامع الأحاديث)، قم : مركز تحقيقات كامپيوتر علوم اسلامی.

صیانت قرآن از تحریف در احادیث «الکافی»

محمود کریمیان

چکیده

در این مقاله، برخی از روایات مندرج در کتاب الکافی، تحت عنوان «باب فیه نکت و تنف من التنزیل فی الولاية» که از برخی از روایات آن، لزوم تحریف قرآن حاصل می‌شود، مورد کنکاش سندی و متنی قرار گرفته است. از این رو، نگارنده، نخست به بررسی مفهوم تحریف از لحاظ لغوی و اصطلاحی پرداخته و سپس اقسام تحریف (اعم از تحریف لفظی و معنوی) را مورد بررسی قرار می‌دهد. آن‌گاه ضمن بررسی مفهوم و سند روایات باب یاد شده، به این سؤال پاسخ می‌دهد که آیا روایات این باب که در برخی از آنها لفظ «هكذا نزلت» وجود دارد، موجب قول به تحریف قرآن کریم می‌شود یا خیر؟ وی پس از بررسی دوازده روایت در این باب، اسناد آنها را ضعیف و غیر قابل اعتماد دانسته و برخی از روایان در سلسله اسناد این روایات را نیز ضعیف ارزیابی کرده و ادله عقلی و نقلی عدم تحریف قرآن را نیز بیان می‌کند.

در ادامه، وی به مفهوم برخی از این روایات می‌پردازد و به این نتیجه می‌رسد که ظهور این روایات هیچ‌گونه تلازمی با مقوله تحریف قرآن ندارد.

مضمون بسیاری از این روایات، حاکی از آن است که قسمتی از آیات قرآن که در باب ولایت حضرت علی علیه السلام یا سایر امامان بوده، حذف شده است که نگارنده، با مطرح کردن مسئله تأویل در مقابل تفسیر ظاهری و مسئله تحریف معنوی از قرآن، به شبهات وارده در این بخش نیز پاسخ می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: تحریف، کتاب الحجّة، سند روایات، نزول قرآن، الکافی.

«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُو لَحَافِظُونَ» (1).

«وَإِنَّهُوَ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ * لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهَا تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ» (2).

مقدمه

اشاره

قرآن کریم، نزد تمام فرقه های اسلامی و بویژه متفکران و دانشمندان آنها، به عنوان محور اساسی در حوزه معارف دین و رکن اصلی در بیان روح، شعار و برخی کلیات اعتقادی، اخلاقی، فقهی و حقوقی شریعت، از جایگاه ویژه ای برخوردار است. از طرفی نیز به عنوان آخرین پیام الهی - که از سوی آخرین فرستاده خدا برای هدایت بشر به سوی تکامل ابلاغ شده - مطرح است؛ از این رو، هیچ گروهی از فرقه های اسلامی و هیچ یک از دانشمندان متفکر اسلامی، تحریف آن و گرفتار کم و زیاد شدن آن را نمی پذیرد؛ اما متأسفانه، دیده می شود که هر از چند گاهی، برخی از فرقه های اسلامی، بعضی دیگر را متهم می کنند که شما بر اساس مضمون تعدادی از روایت های گزارش شده در کتب حدیثی تان، قائل به تحریف قرآن هستید.

در این میان، شیعه نیز از این اتهام، به دور نبوده و در حالی که هیچ یک از بزرگان شیعه در طول تاریخ تشیع، به تحریف (به معنای خاص مورد بحث) اعتقادی نداشته اند، هر چند گاه یک بار، انگشت اتهام به سوی علمای شیعه و برخی روایات موجود در کتب حدیثی شیعه، اشاره رفته است.

از آن جا که کتاب الکافی به عنوان معتبرترین کتاب حدیثی شیعه مطرح است، احادیث آن، از طرف گروه های دیگر، زیر ذره بین قرار گرفته و در مواردی، درست یا نادرست نقد شده است.

ص: 74

1- .سوره حجر، آیه 9 .

2- .سوره فصلت، آیه 41 - 42 .

هر چند علمای شیعه، خود، از بدو تألیف و انتشار کتاب الکافی تاکنون، هیچ‌گاه بر این کتاب تعصب نداشته‌اند و پیوسته، احادیث آن را از جهت سند و محتوا مورد نقد و بررسی قرار داده‌اند و در مواردی نیز آنها را قبول نکرده‌اند. (1)

به عنوان نمونه، می‌توان به ردّ احادیثی که دلالت بر سنی روز بودن همیشگی ماه مبارک رمضان دارد، (2) از طرف شیخ مفید (3) و سید مرتضی (4) و یا نقد و بررسی های مفصل سندی و متنی که در کتاب شریف مرآة العقول از سوی علامه مجلسی شکل گرفته است و یا مطالب متقن و بسیار معتبر و قوی ای که در دو کتاب گران قدر الوافی اثر فیض کاشانی و شرح اصول الکافی، نوشته محمد صالح مازندرانی، ذیل احادیث الکافی آمده، اشاره کرد.

از جمله احادیث موجود در کتاب الکافی که مورد نقد قرار گرفته، تعدادی از مجموعه احادیثی است که مرحوم کلینی، آنها را در بابی تحت عنوان: «باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولاية» (5) آورده است و چنین ادعا شده که این احادیث، دلالت بر تحریف قرآن دارند و اگر کسی صدور آن احادیث را از معصومان علیهم السلام پذیرفت، باید اعتقاد به این مطلب داشته باشد که قرآن، دچار تحریف شده است.

البته در این باب، 92 حدیث آمده و کسی در مورد تمامی این احادیث، چنین ادعایی ندارد؛ بلکه بیشتر احادیث باب، تفسیری هستند و چنانچه گفته شد، درباره تعدادی از احادیث این باب، بحث از دلالت بر تحریف و عدم آن

ص: 75

1- لازم به یادآوری است که برخی از اخباری های افراطی از جمله سر سلسله ایشان یعنی ملا محمد امین استرآبادی، قائل به پذیرش تمامی احادیث الکافی شده‌اند؛ اما این تفکر، نه تنها به عنوان يك تفکر رایج در علمای شیعه تلقی نمی‌شود، بلکه در اسلوب کلی تفکر شیعی، از جایگاهی برخوردار نیست.

2- الکافی، ج 4، ص 78.

3- ر.ک: جوابات أهل الموصول، ص 20.

4- ر.ک: رسائل المرتضی، ج 2، ص 29.

5- الکافی، ج 1، ص 412.

مطرح است .

ما در این نوشته ، برآنیم تا به یاری پروردگار ، این بحث را بیان کنیم که آیا چنین ادعایی را در مورد این روایات می توان پذیرفت؟

این روایات به لحاظ اعتبار سندی ، در چه جایگاهی قرار دارند و بر فرض مقبول بودن سند آنها ، آیا مفهوم این روایات ، همان تحریف است که ادعا شده و یا چیز دیگری را می خواهد بگوید؟

مؤلف کتاب از این احادیث ، چه مفهومی را برداشت نموده است؟

قبل از وارد شدن به بحث ، ناچاریم به طرح برخی مفاهیم کلی بپردازیم :

یک . کلیات (مفاهیم)

الف . معنای لغوی تحریف

تحریف در لغت ، به معنای منحرف کردن چیزی از مسیر و جهت اصلی خود آمده است .

در معجم مقاییس اللغة ، ذیل ماده «حرف» چنین آمده است :

الحاء والراء والفاء ثلاثة أصول : حدّ الشّيء والعدول وتقدير الشّيء ... والأصل الثاني : الانحراف عن الشّيء . يقال انحرَفَ عنه ، يَنحرفُ انحرافاً . وحرَفْتُهُ أنا عنه ، أي عدَلْتُ به عنه ... وذلك كتحرّيف الكلام وهو عدلُه عن جهته .(1)

در لسان العرب نیز آمده است :

تحرّيف الكَلِمِ عَن مواضِعِهِ : تغييره .(2)

ب . معنای اصطلاحی تحریف

اشاره

تحریف در اصطلاح ، به معانی مختلفی به کار رفته است که البته هیچ يك از آنها ،

ص: 76

1- . معجم مقاییس اللغة ، ج 2 ، ص 42 .

2- . لسان العرب ، ج 9 ، ص 43 .

بی ارتباط با معنای لغوی تحریف نیست. در این جا به برخی از مهم ترین آنها اشاره می کنیم. (1)

1. تحریف معنوی آیات قرآن کریم

بدین معنا که تفسیر و بیانی غیر از آنچه خداوند اراده نموده، به آیه ای نسبت داده شود، بدون آن که در الفاظ و کلمات و تعبیر آن، دست برده شود.

این معنا، یکی از وجوه محتمل در تفسیر آیه: «مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ» (2) است، چنانچه علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، ذیل این آیه فرموده است. (3)

در واقع، این مطلب را نمی توان تحریف نام نهاد؛ بلکه برداشت های نادرستی است که از صدر اسلام تاکنون، در قالب اندیشه های انحرافی وجود داشته و دارد. شاید بتوان از مصادیق بارز آن به برداشت نادرست خوارج از آیه کریمه: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» (4) اشاره کرد که آن را در قالب شعار «لا حکم الا لله» به جامعه آن روز ارائه کردند و امیر مؤمنان علی علیه السلام در برابر آن، با بهترین تعبیر فرمود: «کلمة حق یراد بها باطل». (5)

و نیز آن گاه که ابن عباس را به سوی خوارج فرستاد به وی فرمود:

لا تخصمهم بالقرآن فإنّ القرآن حمّال ذو وجوه تقول و يقولون... و لکن حاججهم

ص: 77

1- غیر از آنچه بیان می شود، موارد دیگری را نیز جزء تحریف اصطلاحی برشمرده اند، مثل جزء بودن و یا نبودن «بسم الله الرحمن الرحيم» برای هر سوره و یا جابه جایی برخی از آیات. برای اطلاع بیشتر در این زمینه ر. ک: مقدمه کتاب تفسیر التبیان تألیف شیخ طوسی رحمه الله و نیز البیان فی تفسیر القرآن تألیف مرحوم سید ابوالقاسم خویی، ابتدای بحث «صیانة القرآن من التحریف» و نیز کتاب تحریف ناپذیری قرآن تألیف مرحوم محمد هادی معرفت، ترجمه آقای علی نصیری، فصل اول، «تحریف در لغت و اصطلاح».

2- سوره نساء، آیه 46.

3- ر. ک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج 4، ص 364.

4- سوره انعام، آیه 57.

5- نهج البلاغة، خطبه 40 و حکمت 198.

بِالسَّنَةِ فَإِنَّهُمْ لَنْ يَجِدُوا عَنْهَا مَحِيصًا. (1) فرمایش امام باقر علیه السلام در نامه اش به سعد الخیر نیز به وقوع همین معنا اشاره دارد، آن جا که می فرماید :

وكان من نبذهم الكتاب أن أقاموا حروفه وحرفوا حدوده فهُمْ يروونه ولا يرونه والجهال يُعجبهم حفظهم للرواية والعلماء يحزنهم تركهم للرعاية. (2)

و نیز در حدیث دیگری، در مقام تقسیم بندی قاریان قرآن به سه گروه می فرماید:

ورجل قرأ القرآن فحفظ حروفه وضيّع حدوده وأقامه إقامة القدح. (3)

تمامی فرقه های مسلمان، اتفاق نظر دارند بر وقوع چنین برداشت هایی از طرف گروه های انحرافی که اجماع بر انحراف آنهاست. روایات بسیاری که در زمینه نهی از تفسیر به رأی در مورد قرآن وارد شده نیز ناظر به همین معناست.

2. تحریف به معنای تغییر در برخی حروف و حرکات

از این گونه تحریف، به «اختلاف قرائت» تعبیر می شود. در این جا به اجمال می پذیریم که قرآن، قرائت های فراوانی دارد، در حالی که آنچه مسلم است و از طرف بزرگان و علمای تمام فرقه های اسلامی پذیرفته شده، این است که قرآن، با يك قرائت نازل شده و این اختلافات جزئی، در برخی موارد، از طرف قاریان (قراء) صورت گرفته است.

به این مطلب در برخی احادیث نیز تصریح شده است، مانند حدیثی از امام باقر علیه السلام که می فرماید :

إنّ القرآن واحد نزل من عند واحد ولكنّ الاختلاف يجي ء من قبيل الرواة. (4)

ص: 78

1- . همان ، نامه 77 .

2- . الكافي ، ج 8 ، ص 53 ، ح 16 .

3- . همان ، ج 2 ، ص 627 ، ح 1 .

4- . همان ، ص 630 ، ح 12 .

حال بحث از این که آیا روایاتی با مضمون «نزول القرآن علی سبعة أحرف»، ناظر به همین اختلاف قرائت هاست یا چیز دیگری را می گوید؟ جای دیگری را برای بحث می طلبد. (1)

3. تحریف به معنای زیاد شدن چیزی به قرآن اصلی (قرآن نازل)

اضافه شدن بخشی از آنچه امروزه آن را به عنوان قرآن می شناسیم، از سوی بشر به آنچه از طرف باری تعالی به عنوان وحی بر آخرین پیامبرش نازل شد، گونه ای از تحریف است.

این معنا از تحریف، با آیات تحدی، منتفی است، علاوه بر این که تمامی فرقه های مسلمان، اتفاق نظر دارند بر نفی چنین تحریفی، چنانچه مرحوم آیه الله خوئی در البیان می فرماید:

والتحریف بهذا المعنى (بالزيادة) باطل بإجماع المسلمین، بل هو ممّا علم بطلانه بالضرورة. (2)

پس عدم وقوع این گونه از تحریف، قطعی است و بجز آنچه گفته شد، استدلال هایی که در بحث بعدی (در نفی تحریف به نقصان) بیان می شود، این جا نیز کارایی دارد؛ یعنی دلالت بر نفی تحریف به زیاد شدن بر قرآن اصلی نیز دارند.

4. تحریف به معنای کم شدن چیزی از قرآن نازل

بدین معنا که آنچه امروزه (و در سده های گذشته) به عنوان قرآن در دست ماست، همه آنچه بر پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان وحی نازل شده، نیست و بخشی از آن، از دست رفته

ص: 79

1- . جهت ملاحظه بحث مفصل در باره اختلاف قرائت، ر. ک: البیان فی تفسیر القرآن، ص 122 - 193 و نیز مقاله «اختلاف قرائت یا تحریف قرآن» از آقای مرتضی کریمی نیا در مجله علوم حدیث شماره 40 مراجعه فرماید.

2- . البیان فی تفسیر القرآن، ص 200.

و به ما نرسیده است .

آنچه مورد دعوا و اختلاف نظر است که آیا واقع شده است یا خیر ، همین معنا از تحریف است.

شاید افراد نادری ، پذیرش آن را مایه مباهات و نتیجه خوش فکری خود دانسته اند و بر اساس آن ، اعتقادات و معارف دین خود را کامل دیده اند ، اما بسیاری از علما ، آن را صریحاً ردّ و انکار کرده اند و قرآن کریم را از هرگونه تحریف (از جمله تحریف به نقصان) مصون دانسته اند .

در این میان ، آنچه شگفت انگیز است ، متّهم شدن علما و بزرگان شیعه است به پذیرش چنین تحریفی از سوی برخی از به اصطلاح دانشمندان عامّه (1) و تنها دلیل و

مدرک برای این اتّهام ، وجود تعداد معدودی از روایات است که اکثر قریب به اتفاق آنها ، از جهت سند و دلالت ، قابل ملاحظه اند و معانی دیگری غیر از تحریف را به راحتی می توان از آنها برداشت نمود . اگر موردی نیز باشد که قابل حمل بر هیچ معنای منطقی و صحیحی نشود ، بزرگان و علمای شیعه ، از پذیرفتن آن امتناع ورزیده اند و به خاطر تعارض آن با ادلّه محکم بر عدم تحریف قرآن ، آن حدیث را کنار گذاشته اند . (2)

در حالی که اگر کسی در مقام پیکار در آید ، در منابع حدیثی اهل سنت ، روایات بسیاری را می تواند بیابد که بر تحریف قرآن (تحریف به نقصان) ، دلالت دارند و

ص: 80

1- . البته جناب آقای معرفت رحمه الله در کتاب صیانة القرآن من التحریف می گوید : وهّابی ها در سال های اخیر ، نسبتِ تحریفِ قرآن را متوجّه شیعه ساخته اند و علمای بزرگ و دانشمندان منصف آنها می دانند که با چند روایت در کتب حدیثی ، نمی توان این تفکّر را به گروهی نسبت داد (ر. ک : تحریف ناپذیری قرآن ، محمّد هادی معرفت ، ترجمه : علی نصیری ، فصل چهارم ، گواهی صاحب نظران اهل سنت به پیراستگی شیعه از قول به تحریف).

2- . مقصود ، شخصیت های اصلی جامعه شیعه هستند که در طول تاریخ تشیّع ، همیشه پرچمدار و ارائه کننده تفکّر اصلی و شاکله اساسی این گروه بوده اند.

این احادیث، به لحاظ سند از دیدگاه خود آنها صحیح تلقی شده و حتی در بهترین کتب از صحاح ایشان نیز آمده و از حیث دلالت نص و صریح در معنای تحریف است.

هدف از این نوشتار، بررسی این نزاع و اتهام های دو طرف و میزان صحّت و سُقم این اتهام ها نیست. لذا به طور مفصّل، وارد این بحث نمی شویم و به اجمال و فقط برای ارائه نمونه، به آوردن چند حدیث از منابع حدیثی اهل سنت در این زمینه، بسنده می کنیم:

در صحیح البخاری در گزارش مفصّلی از سخنرانی عمر - که در آخرین حجّ او صورت گرفته -، آمده است:

إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالْحَقِّ وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ فَكَانَ مِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ آيَةَ الرِّجْمِ فَقَرَأْنَاهَا وَعَقَلْنَاهَا وَوَعَيْنَاهَا فَلَذَا رَجَمَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَرَجَمْنَا بَعْدَهُ فَاخْشَى إِنْ طَالَ بِالنَّاسِ زَمَانٌ أَنْ يَقُولَ قَائِلٌ وَاللَّهِ مَا نَجِدُ آيَةَ الرِّجْمِ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَيُضِلُّوهُ بِتَرْكِ فَرِيضَةِ أَنْزَلَهَا اللَّهُ وَالرِّجْمَ فِي كِتَابِ اللَّهِ حَقٌّ عَلَى مَنْ زَنَى إِذَا أَحْصَنَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ إِذَا قَامَتِ الْبَيْتَةُ أَوْ كَانَ الْحَبْلُ أَوْ الْإِعْتِرَافُ ثُمَّ إِنَّا كُنَّا نَقْرَأُ فِيهَا نَقْرَأُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ أَنْ لَا تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ فَإِنَّهُ كَفَرَ بِكُمْ أَنْ تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ أَوْ أَنْ كَفَرُوا بِكُمْ أَنْ تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ. (1)

در موارد دیگری نیز احادیثی درباره آیه رجم آورده اند. چنانچه مسلم نیز در کتاب صحیح خود از این آیه، گزارش کرده است. (2)

این تعبیر، تصریح دارد به این که قرآن کریم از دیدگاه عمر، دچار تحریف به نقصان گشته است. حال این که آیه رجم، با چه عبارتی بوده، اختلاف نقل دارد. (3)

ص: 81

1- صحیح البخاری، ج 8، ص 25.

2- ر. ك: همان، ص 113؛ صحیح مسلم، ج 5، ص 116.

3- ر. ك: البيان في تفسير القرآن، ص 202.

در صحیح مسلم (معتبرترین کتاب حدیثی اهل سنت بعد از صحیح البخاری)، به نقل از ابوموسی اشعری آمده است:

إِنَّا كُنَّا نَقْرَأُ سُورَةَ كُنَّا نَشْبِهُهَا فِي الطُّوْلِ وَالشَّدَّةِ بِبِرَاءَةِ فَنَسِيْتَهَا غَيْرَ أَنِّي قَدْ حَفِظْتُ مِنْهَا لَوْ كَانَ لابن آدم واديان من مال لا بتغى واديا ثالثا ولا يملا جوف ابن آدم إلا التراب وكُنَّا نَقْرَأُ سُورَةَ كُنَّا نَشْبِهُهَا بِأَحْدَى الْمَسْبُوحَاتِ فَنَسِيْتَهَا غَيْرَ أَنِّي حَفِظْتُ مِنْهَا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَمْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ فَتَكْتَبْ شَهَادَةَ فِي اعْنَاقِكُمْ فَتَسْأَلُونَ عَنْهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (1)

سیوطی نیز در کتاب الدر المنثور می گوید:

قال عمر لعبد الرحمان بن عوف ألم تجد فيما أنزل علينا أن جاهدوا كما جاهدتم أول مرة فإننا لا نجدها قال أسقطت فيما أسقط من القرآن (2).

و در نقل دیگری چنین آورده است :

عن ابن عمر قال : لا يقولن أحدكم قد أخذت القرآن كله ما يدريه ما كله قد ذهب منه قرآن كثير ولكن ليقبل قد أخذت ما ظهر منه. (3)

گزارش هایی از این گونه موارد - که تصریح در تحریف به نقصان قرآن دارند - ، در منابع حدیثی معتبر نزد اهل سنت ، بسیار است و توجیه آنها به این که مراد ، نسخ تلاوت است ، مشکلی را حل نمی کند و همان گونه که مرحوم آیه الله خوئی نیز فرموده ، نسخ تلاوت ، همان تحریف است و در واقع ، دو تعبیر از يك حقیقت اند. (4)

در این جا قصد اطاله کلام و ورود در این بحث جنجال برانگیز را نداریم و چنانچه گفته شد ، فقط خواستیم به عنوان نمونه ، به چند مورد اشاره کرده باشیم.

ص: 82

1- . صحیح مسلم ، ج 3 ، ص 100 .

2- . الدر المنثور ، ج 1 ، ص 106 .

3- . همان جا .

4- . برای اطلاع بیشتر در زمینه قول به نسخ تلاوت ، ر. ک : البيان في تفسير القرآن ، ص 201 - 207 . وی در قسمتی از این بحث می فرماید: «وغير حفي أن القول بنسخ التلاوة هو بعينه القول بالتحريف والإسقاط».

در ردّ نظریه تحریف به نقصان قرآن کریم (بخصوص نزد شیعه) می توان به امور زیر استدلال کرد که در این جا آنها را به اجمال بیان می کنیم :

1 . وعده الهی در حفظ قرآن کریم ، به عنوان ذکر نازل گشته

با این توضیح که خداوند متعال در آیه نهم از سوره حجر با تأکید می فرماید : «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُو لَحَافِظُونَ» ، کسانی که با مباحث ادبیات عرب آشنا هستند ، می دانند که این گفتار ، همراه با چند تأکید ، بیان شده است .

حال اگر گفته شود: با آیه ای از آیات خود قرآن ، نمی توان ثابت کرد که قرآن ، دچار تحریف نشده است ؛ چرا که منجر به دور می شود.

در این بحث ، تحریف به نقصان مطرح است ؛ یعنی شبهه در ناقص بودن قرآن موجود ، نسبت به آنچه نازل شده است وجود دارد ، نه اضافه شدن بر آن . پس در این استدلال ، این مطلب پذیرفته شده است که آیات موجود در قرآن و از جمله همین آیه یاد شده ، همگی جزء آنچه بر پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان قرآن نازل شده هستند .

حال اگر خداوند قادر متعال ، با آن همه تأکید در وعده به حفظ قرآن نازلش ، جلوی از بین رفتن و یا از بین بردن بخشی از قرآن را نگرفته باشد ، دو فرض پدید می آید که یکی از آن دو باید پذیرفته شود :

اول . قدرت نداشتن باری تعالی بر حفظ کلام نازلش ؛ دوم . اضافه شدن این آیه (سوره حجر ، آیه 9) به قرآن کریم ، در حالی که هر دو فرض ، باطل است ؛ اما فرض دوم ، چنانچه گفته شد ، با صورت مسئله و مبحث کنونی ، سازگار نیست ؛ چرا که فرض را بر عدم زیاد شدن به قرآن و شبهه را در طرفِ نقص آن طرح کرده ایم و فرض اول نیز در جای خود در مباحث توحید ، مطرح شده و هر مسلمانی از هر تیره و گروه که باشد ، خداوند را بر آنچه اراده نموده ، توانا می داند . این مطلب را در این جا به

عنوان يك اصل مسلم می پذیریم و بحث مفصل آن را به بحث توحید (از مباحث کلامی) موکول می کنیم .

2. حدیث ثقلین و حواله دادن پیامبر صلی الله علیه و آله

حدیث ثقلین و حواله دادن پیامبر صلی الله علیه و آله امتش را جهت رستگار شدن به آنچه در

این حدیث مطرح شده است

از کمیاب ترین احادیثی که به نحو تواتر لفظی (1) و با تعداد روایت و ناقلین بالا از پیامبر صلی الله علیه و آله گزارش شده ، حدیث ثقلین است .

تمامی گروه ها و فرقه های مختلف اسلامی ، این حدیث را به عنوان یکی از احادیث قطعی الصدور پذیرفته اند و اذعان دارند بر این که از دول مبارک پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله این کلمات صادر شد که : «إني تارك فيكم الثقلین کتاب الله وعترتی» ؛ یعنی احاله امت ، در راه رستگاری و گمراه نشدن تا رسیدن به سرچشمه مقصود و نوشیدن از حوض کمال و رسیدن به فیض الهی ، به دست ساقی آن به قرآن کریم ، به عنوان ثقل اکبر .

و اگر این ثقل اکبر ، در ابتدای تاریخ خود ، قرار بود گرفتار نقصان شود ، چگونه پیامبر امتش را به آن حواله داد؟

آیا با قبول فرض تحریف قرآن به کاسته شدن از آن ، احتمال نمی رود بخش عمده ای از آنچه در راه هدایت بشر و رساندن امت اسلامی به کمال مطلوب در قرآن موجود بوده ، از بین رفته باشد و یا حتی با پذیرش از بین رفتن مقدار کمی از آن ، پیامبر صلی الله علیه و آله با توجه به اتصال آن حضرت به منبع وحی و آگاهی وی نسبت به آنچه بعدها قرار است بر سر وحی نازل بیاید ، می توانست امت خود را جهت گمراه نشدن به آن

ص: 84

1- . حدیث متواتر ، حدیثی است که تعداد روایت آن در تمامی طبقات ، در حدی زیاد باشد که اجتماع آنها بر کذب ، عادات محال باشد و متواتر لفظی ، حدیث متواتری است که کلمات و عبارات در تمامی نقل ها یکی باشد .

حواله دهد، آن هم به عنوان ثقل اکبر؟

پاسخ واضح است و بحث را طول نمی دهیم .

3. عرضه احادیث به قرآن، به عنوان معیار نقد

یکی از معیارهای مهم در نقد احادیث، بلکه اصلی ترین معیار - که در صحّت و سقم و پذیرش یا ردّ يك حدیث مطرح شده -، ارائه آن به قرآن است که اگر موافق قرآن بود، مقبول است و اگر مخالف آن بود، مردود است. این معیار منطقی و قابل پذیرش برای همگان، به نحو متواتر معنوی، در احادیث بسیاری از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام به ما رسیده است. (1)

حال، با فرض پذیرش سه مطلب، یعنی حجّیت کلام ایشان و متواتر بودن گزارش این معنا (معیار نقد بودن عرضه حدیث به قرآن) و یکی بودن مصحف موجود با قرآن منتشر شده در دوران اهل بیت علیهم السلام می توان چنین نتیجه گرفت که این قرآن نمی تواند دچار نقص شده باشد، وگرنه نمی تواند معیار نقد باشد؛ چرا که ممکن است احادیثی به قرآن عرضه شود و مطابق با آنچه از آن کاسته شده باشد.

4. روایاتی که مضمون آنها کامل بودن قرآن موجود در عصر ائمه علیهم السلام است

روایاتی در دست است بدین مضمون که قرآن منتشر شده در زمان ائمه اطهار علیهم السلام قرآنی کامل بوده است، و از طرفی، مسلم است که آنچه به عنوان قرآن به دست ما رسیده است، همان قرآن منتشر شده در دوران ائمه علیهم السلام است و بحث از تحریف، مربوط به دوران قبل از امام باقر و امام صادق علیهما السلام است.

این احادیث، خود، چند دسته هستند. برخی از آنها با مضمون مطابقی بر کامل بودن قرآن منتشر شده در آن زمان، نسبت به وحی منزل بر پیامبر صلی الله علیه و آله دلالت دارند و

ص: 85

برخی دیگر، با مدلول تضمّنی و یا التزامی.

برای دسته اول، می توان این مثال را که امام باقر علیه السلام برای سعد الخیر نوشته است، آورد:

وكان من نبذهم الكتاب أن أقاموا حروفه وحرفوا حدوده فهم يروونه ولا يرعونه والجهال يعجبهم حفظهم للرواية والعلماء يحزنهم تركهم للرعاية. (1)

همان گونه که ملاحظه می شود، تعبیر امام علیه السلام نشانگر این است که الفاظ و تعابیر و کلمات قرآن، تا آن زمان دست نخورده بوده و عبارت - که ظاهراً شامل اکثر مردمان آن زمان است -، حاکی از اهتمام ویژه راویان و ناقلان، در حفظ و نقل کامل الفاظ و عبارات و کلمات قرآن دارد، هر چند محتوای آن را دگرگون می ساختند و به خورد افکار عمومی جامعه می دادند.

چنان که ملاحظه شد، مدلول مطابقی این حدیث، با وجود تعابیری چون «أقاموا حروفه» و «حفظهم للرواية»، کامل بودن قرآن موجود در آن زمان از جهت الفاظ و کلمات است و این که ظاهر قرآن تا آن دوره، گرفتار تحریف نشده بود و این مطلب تا امروز نیز ادامه دارد.

اما برخی روایات، با «دلالت تضمّنی»، بر این مطلب دلالت می کنند، مثل روایاتی که مرحوم کلینی، آنها را در باب «الردّ إلى الكتاب والسنة وأنه ليس شيء من الحلال والحرام وجميع ما يحتاج الناس إليه إلا وقد جاء فيه كتاب أو سنة» (2) آورده است، از جمله، حدیثی که در آن، ابو الجارود از امام باقر علیه السلام نقل می کند که آن حضرت فرمود:

إذا حدّثكم بشيء فاسألوني من كتاب الله، ثمّ قال في بعض حديثه، إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله نهى عن القيل والقال، وفساد المال، و كثرة السؤال، فقيل له: يا ابن رسول الله أين هذا من كتاب الله قال: إنّ الله عز وجل يقول: "لا خير في كثير من نجواهم إلا من

ص: 86

1- . همان، ج 8، ص 53، ح 16 .

2- . همان، ج 1، ص 59 .

أمر بصدقة أو معروف أو إصلاح بين الناس" وقال: "ولا توتوا السفهاء أموالكم التي جعل الله لكم قياما" وقال: "لا تسألوا عن أشياء إن تبد لكم تسؤكم".⁽¹⁾

یا حدیثی از امام صادق علیه السلام که فرمود:

ما من أمر یختلف فیہ اثنان إلا وله أصل فی کتاب الله عز وجل ولكن لا تبلغه عقول الرجال.⁽²⁾

یا در حدیث دیگری که در آن ، با اشاره به آنچه مردم ، آن را به عنوان قرآن می شناختند فرمود:

کتاب الله فیہ نبأ ما قبلکم وخبر ما بعدکم وفصل ما بینکم ونحن نعلمه.⁽³⁾

در حدیث دیگری نیز می فرماید :

إن الله - تبارك وتعالى - أنزل فی القرآن تبیان كل شیء حتی و الله ما ترك الله شیئا یحتاج إليه العباد ، حتی لا یستطیع عبد یقول : لو كان هذا أنزل فی القرآن إلا وقد أنزله الله فیہ .⁽⁴⁾

آنچه در این چند حدیث به عنوان قرآن و کتاب خدا و روایاتی نظیر آنها (از جمله ده حدیث موجود در باب مذکور از کتاب الکافی آمده، ناظر به همان چیزی است که آن زمان ، به عنوان قرآن منتشر شده بود و نزد مردم آن زمان ، به عنوان قرآن شناخته شده بود و گرنه معنا نداشت که به مردم بگویند هر چه من گفتم ، مدرک آن را از قرآن بخواهید و یا اصل همه احکام در قرآن هست و یا بگویند آنچه مردم (در معارف و احکام دین) نیاز داشتند ، خداوند در قرآن بیان داشته ، تا عذر و بهانه ای برای عمل نکردن به احکامش برای کسی باقی نماند و مقصودش قرآنی اختصاصی ، با متنی فراتر از آنچه در دست مردم است باشد.

ص: 87

1- . همان ، ج 1 ، ص 60 ، ح 5 .

2- . همان ، ح 6 .

3- . همان ، ص 61 ، ح 9 .

4- . همان ، ص 59 ، ح 1 .

برخی روایات نیز با «مدلول التزامی»، بر این مطلب دلالت دارند، مثل روایاتی در امر به تبعیت از قرآن و سرلوحه زندگی قرار دادن آن و یا روایاتی در باب ختم قرآن، ثواب ختم آن، ترغیب به ختم آن، ختم آن در زمان ها و مکان های مختلف (مثل ماه مبارك رمضان و مکه، خصوصا بر روی کوه صفا) و یا روایاتی در باب ثواب قرائت سوره های مختلف قرآن. مسلم است که اگر قرآن و یا برخی از سوره های آن ناقص شده بود، این احادیث و ترغیب به این ختم ها و قرائت، جا نداشت.

5. اتفاق علمای بزرگ شیعه بر عدم تحریف قرآن

همان گونه که مکرر گفته شد، دانشمندان و متفکران بزرگ شیعه در طول تاریخ پُربار و استوار اندیشه خود، هیچ گاه به تحریف قرآن به عنوان يك فكر صحيح، نظر نداشته اند؛ بلکه همیشه با آن به مبارزه نیز برخاسته اند و بیان هایی همراه با استدلال در رد آن ایراد داشته اند. در این جا به برخی از این بیان ها به عنوان نمونه اشاره می کنیم.

از جمله کسانی که در این زمینه از وی یادداشت به جا مانده، محدث بزرگ و نامی شیعه، شیخ صدوق رحمه الله است. وی در کتاب الاعتقادات در ضمن بیان اعتقادات شیعه می گوید:

اعتقادنا أن القرآن الذي أنزله الله تعالى على نبيه محمد صلى الله عليه وآله هو ما بين الدفتين، وهو ما في أيدي الناس، ليس بأكثر من ذلك، ومبلغ سورة عند الناس مائة وأربع عشرة سورة... ومن نسب إلينا أننا نقول إنه أكثر من ذلك فهو كاذب. (1)

در این خصوص، شیخ طوسی رحمه الله، عالم بزرگ شیعی در عصر خود، به بیان ادله آن می پردازد و در مقدمه تفسیر التبیان می گوید:

أما الكلام في زیادة ونقصانه فمما لا یلیق به ایضا، لان الزیادة فيه مجمع علی بطلانها والنقصان منه، فالظاهر ایضا من مذهب المسلمین خلافه، وهو الالیق

ص: 88

بالصحيح من مذهبنا وهو الذي نصره المرتضى رحمه الله ، وهو الظاهر في الروايات.(1)

وی نیز در ادامه گفتارش به استدلال بر نفی تحریف نزد علمای شیعه پرداخته است.

مرحوم ابو علی طبرسی، صاحب کتاب تفسیر مجمع البیان نیز در مقدمه کتاب خود می گوید:

ومن ذلك : الكلام في زيادة القرآن ونقصانه فإنه لا يليق بالنفسير . فأما الزيادة فيه : فمجمع على بطلانه . و أما النقصان منه... والصحيح من مذهب أصحابنا خلافه، وهو الذي نصره المرتضى - قدس الله روحه - واستوفى الكلام فيه غاية الاستيفاء في جواب المسائل الطرابلسيات.(2)

مرحوم ملا محمد محسن فیض کاشانی - که به عنوان یکی از استوانه های اساسی شیعه در طول تاریخ تشیع می توان از وی نام برد - نیز در بسیاری از آثار نفیس خود (از جمله کتاب الوافی و تفسیر الصافی) با ردّ صریح نظریه تحریف، احادیثی را که شائبه این نظریه در آنها استشمام می شود، بسیار زیبا و عالمانه، تحلیل و تأویل نموده است و از آن جا که ما در قسمت های آتی این نوشتار، از بیان ایشان استفاده خواهیم کرد، در این جا آن را تکرار نمی کنیم.(3)

عالم والا مقام و رهبر فرزانه انقلاب اسلامی، حضرت امام خمینی رحمه الله نیز در موارد متعددی در ضمن مباحث علمی خود، به ردّ شدید نظریه تحریف قرآن و نسبت دادن آن به شیعه پرداخته است، از جمله در ضمن بحث حجّیت ظواهر قرآن از مباحث اصول می گوید:

إنّ الواقف علی عناية المسلمين علی جمع الكتاب وحفظه وضبطه قراءة وكتابة

ص: 89

1- . التبیان، ج 1 ، ص 3 .

2- . تفسیر مجمع البیان، ج 1 ص 42 .

3- . برای ملاحظه بیان کامل ایشان ر.ک: تفسیر الصافی، ج 1، ص 75؛ الوافی، ج 3، ص 885 و ج 9، ص 1778.

يقف على بطلان تلك المزعمة وإنه لا ينبغي أن يركن إليه ذو مسكة ، وما وردت فيه من الأخبار ، بين ضعيف لا يستدل به ، إلى مجعول يلوح منها امارات الجعل ، إلى غريب يقضى منه العجب . إلى صحيح يدل على ان مضمونه تأويل الكتاب وتفسيره إلى غير ذلك من الأقسام التي يحتاج بيان المراد منها إلى تأليف كتاب حافل ولو لا خوف الخروج عن طور الكتاب لارخينا عنان البيان إلى بيان تاريخ القرآن وما جرى عليه طيلة تلك القرون و اوضحنا عليك إن الكتاب هو عين ما بين الدفتين.(1)

مقصود، نقل نمونه هایی از بیان های علمای بزرگ و صاحب فکر شیعه در قرون مختلف بود و غرض، نقل قول از جمیع ایشان نبود که در این صورت، کلام به درازا خواهد کشید و قصد آن را نداریم. شاید بتوان به فرمایش مرحوم آیه الله خویی در این مورد اکتفا کرد.

ایشان در این مورد، در کتاب البيان فی تفسير القرآن، بعد از بیان معانی مختلف تحریف و ارائه تحریف به نقصان، به عنوان آخرین معنا برای آن می فرماید :

رأى المسلمین فی التحریف المعروف بین المسلمین عدم وقوع التحریف فی القرآن ، وأنّ الموجود بأیدینا هو جمیع القرآن المنزل علی النبیّ الأعظم صلی الله علیه و آله ، وقد صرح بذلك کثیر من الأعلام . منهم رئیس المحدثین الصدوق محمّد بن بابویه ، وقد عد القول بعدم التحریف من معتقدات الإمامیة . ومنهم شیخ الطائفة أبو جعفر محمّد بن الحسن الطوسی، وصرح بذلك فی أوّل تفسیره التبیان ونقل القول بذلك أيضا عن شیخه علم الهدی السّید المرتضی ، واستدلّاه علی ذلك بأنّهم دلیل . ومنهم المفسر الشهیر الطبرسی فی مقدّمة تفسیره مجمع البیان، ومنهم شیخ الفقهاء الشیخ جعفر فی بحث القرآن من کتابه كشف الغطاء وادعی الإجماع علی ذلك ومنهم العلامة الجلیل الشّهشهانى فی بحث القرآن من کتابه العروة الوثقی ونسب القول بعدم التحریف إلى جمهور المجتهدین . ومنه المحدث الشهیر المولی محسن

ص: 90

القاسانی فی کتابیه. و منهم بطل العلم المجاهد الشیخ محمد جواد البلاغی فی مقدّمة تفسیره آلاء الرحمن. وقد نسب جماعة القول بعدم التحریف إلى كثير من الأعاظم. منهم شیخ المشایخ المفید، والمتبحّر الجامع الشیخ البهائی، والمحقّق القاضی نور الله، وأضرابهم. وممن يظهر منه القول بعدم التحریف: کلّ من كتب فی الإمامة من علماء الشيعة وذكر فيه المثالب، ولم يتعرض للتحریف، فلو كان هؤلاء قائلین بالتحریف لكان ذلك أولى بالذكر من إحراق المصحف وغيره. وجملة القول: أنّ المشهور بین علماء الشيعة ومحقّقيهم، بل المتسالم عليه بینهم هو القول بعدم التحریف. (1)

چنانچه گفته شد، این چند دلیل، دلالت بر ردّ تحریف به زیادی نیز دارند. (2)

با توجه به پنج دلیلی که مطرح شد، می توان گفت که محققان و بزرگان شیعه، هیچ گاه قائل به تحریف قرآن نبوده و نیستند و آنچه به سوی این گروه متوجه شده، جز يك افترای کاذب نبوده، هر چند برخی از کسانی که فهمشان سطحی بوده، به این افترا دامن زده اند و یا زمینه آن را با فهم نادرست از برخی روایات ایجاد کرده اند.

بررسی روایات مورد بحث «الکافی»

اشاره

در این میان، تعدادی روایت در بخش «کتاب الحجّة» از کتاب شریف الکافی، ذیل عنوان «باب فيه نکت و تنفی من التنزیل فی الولاية» آمده است که ادعا شده، بر تحریف قرآن به معنای تحریف به نقصان (یعنی کاسته شدن از آن) دلالت دارند.

ص: 91

1- . البیان فی تفسیر القرآن، ص 200 - 201 .

2- . البته ادله دیگری نیز بر ردّ تحریف وجود دارد که در جای خود، در کتبی که مفصّل به این بحث پرداخته اند، مطرح شده است، مثل: کتاب صیانة القرآن من التحریف؛ تألیف آیه الله معرفت که ترجمه فارسی آن از سوی علی نصیری، با نام تحریف ناپذیری قرآن به چاپ رسیده است) و نیز کتاب فصل الخطاب فی عدم تحریف کتاب ربّ الارباب، تألیف علامه حسن زاده آملی (که ترجمه فارسی آن از سوی عبد العلی محمّدی شاهرودی، با نام قرآن هرگز تحریف نشده، به چاپ رسیده است) و نیز سلامة القرآن من التحریف و تقنید الافتراءات علی الشيعة، نوشته فتح الله محمّدی (نجار زادگان) .

در این جا می خواهیم با مشیت و یاری الهی، به بررسی این احادیث در دو مرحله سند و دلالت پردازیم و ببینیم آیا چنین برداشتی از این احادیث، صحیح است یا خیر؟

در کتاب الکافی، ذیل این عنوان، تعداد 92 حدیث آمده که بیشتر آنها مربوط به تفسیر و تأویل آیات و یا بیان مصداقی از مصداقی آن بوده و دلالت آنها بر این مطلب، واضح است؛ بلکه صریح در این معنا هستند. در این جا به عنوان نمونه، می توان به چند حدیث از این باب اشاره کرد: (1)

حدیث اول، دوم، هفتم، دوازدهم، پانزدهم، هجدهم، چهلم و هفتادم از این باب را به عنوان نمونه از جاهای مختلف این باب گزینش کرده و آنها را از نظر می گذرانیم:

1. حدیث اول

عَنْ سَالِمِ الْحَنَّاطِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ قَالَ هِيَ الْوَلَايَةُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

در این حدیث، همان گونه که ملاحظه می شود، ضمیری که در آیه به کار رفته، تفسیر و مراد اصلی و حقیقی آن بیان شده است.

2. حدیث دوم

عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا قَالَ هِيَ وَلايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

در این حدیث نیز مقصود از امانت الهی که به بشر عرضه شده و او آن را پذیرفته و

ص: 92

1- . حدیث های شماره 83 ، 90 ، 91 و 92، در این زمینه، قابل توجه خاص اند و ما به خاطر طولانی بودن، نتوانستیم آنها را در متن مقاله بیاوریم .

بر عهده گرفته، بیان گشته و به ولایت امیر مؤمنان علیه السلام، تفسیر شده است.

3. حدیث هفتم

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَجَلَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى قَالَ هُمُ الْأَيْمَةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ .

چنان که ملاحظه می شود، در این حدیث و حدیث بعدی، مصداق واژه «القربی» و «ذی القربی» مشخص شده و مراد اصلی از این واژه، معین شده است.

4. حدیث دوازدهم

عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَيْمَةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ .

5. حدیث پانزدهم

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَجَلَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً يَعْنَى بِالْمُؤْمِنِينَ الْأَيْمَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ لَمْ يَتَّخِذُوا الْوَلَايَةَ مِنْ دُونِهِمْ .

در این حدیث، «المؤمنین»، بر ائمه اطهار علیهم السلام به عنوان کامل ترین مصداق، تطبیق یافته است.

6. حدیث هجدهم

عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُنْدَبٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَوَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ قَالَ إِمَامٌ إِلَى إِمَامٍ .

این حدیث، با بیان تفسیری جالب از آیه، واژه «قول» را - که به معنای حجت الهی است - بر ائمه اطهار علیهم السلام تطبیق داده و پیوسته بودن آن را - که آن هم در آیه مطرح شده - بر پی بودن ایشان و در واقع، خالی نبودن زمین از آن بزرگواران، به عنوان حجت های الهی و اوصیای پیامبر صلی الله علیه و آله و خالی نبودن هیچ دورانی از ایشان، تفسیر نموده است.

7. حدیث چهلّم

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اسْتَقَامُوا عَلَى الْأَيْمَةِ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ.

این حدیث، با دلالتی آشکار و روشن، در پی تفسیر مورد استقامت مؤمنان است؛ یعنی بیان چیزی که مؤمنان بر آن استقامت ورزیدند.

8. حدیث هفتادم

عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَالِيِّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى فَأَذِّنْ مُؤْنًا بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ قَالَ الْمُؤْنُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

این حدیث نیز فردی را که در روز قیامت، فریاد بر می آورد و دوری ظالمان از رحمت خدا را اعلام می کند، مشخص داشته است.

با اندک تأملی در این احادیث، به تفسیری بودن آنها پی می بریم و چنان که گفته شد، اکثر احادیث این باب، به همین سبک، در پی ارائه تفسیر و مصداق بارز آیه هستند. بالطبع بحث ما درباره این احادیث نیست؛ چرا که این گونه احادیث، دلالتی بر تحریف قرآن ندارند و نهایتاً طرف مقابل، این احادیث را حجت نمی داند و این گونه تفسیرها و برداشت ها را صحیح نمی شمرد.

موضوع اصلی بحث، تعدادی از احادیث این باب است که در آنها ادعای دلالت بر تحریف، به عنوان یکی از جوهی که احتمال دارد این احادیث بر آنها دلالت داشته باشند، مطرح شده است.

اصل احادیث

اشاره

قبل از ورود به بحث درباره این احادیث و نقد و بررسی آنها، ناگزیریم اصل احادیث را به طور کامل (سند و متن) بیاوریم. این احادیث، عبارت اند از:

ص: 94

1 . حديث هشتم

الحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أُسْبَاطٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فِي وِلَايَةِ عَلِيٍّ وَوِلَايَةِ الْأَيْمَةِ مِنْ بَعْدِهِ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا هَكَذَا نَزَلَتْ. (1)

2 . حديث بيست و سوم

الحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى الْقُمِّيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ وَلَقَدْ عَلَّمْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ كَلِمَاتٍ فِي مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَالْأَيْمَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمْ فَسَيِّ هَكَذَا وَاللَّهُ نَزَلَتْ عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. (2)

3 . حديث بيست و پنجم

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ مُنْخَلٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ نَزَلَ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهِذِهِ الْآيَةِ عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَكَذَا بِئْسَ مَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ هُ فِي عَلِيٍّ بَغْيًا. (3)

4 . حديث بيست و ششم

وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ مُنْخَلٍ عَنْ جَابِرٍ قَالَ نَزَلَ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهِذِهِ الْآيَةِ عَلَى مُحَمَّدٍ هَكَذَا وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَى عَبْدِنَا فِي عَلِيٍّ فَأَتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ. (4)

5 . حديث بيست و هفتم

وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ مُنْخَلٍ عَنْ

ص: 95

1- . الكافي، ج 1، ص 414.

2- . همان، ص 416.

3- . همان، ص 417.

4- . همان جا.

أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ نَزَلَ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِهَذِهِ الْآيَةِ هَكَذَا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ

أُوتُوا الْكِتَابَ آمَنُوا بِمَا نَزَّلْنَا فِي عَلِيِّ نُورًا مُبِينًا. (1)

6 . حديث سي و دوم

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ بَوْلَايَةُ عَلِيٍّ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ يَا مُحَمَّدُ مِنْ وِلَايَةِ عَلِيٍّ هَكَذَا فِي الْكِتَابِ مَخْطُوطَةً. (2)

7 . حديث جهل و سوم

وَبِهَذَا الْإِسْمِ نَادَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى إِنَّ الَّذِينَ آذَنُوا عَلَى أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى فَلَانٌ وَفَلَانٌ وَفَلَانٌ آذَنُوا عَنِ الْإِيمَانِ فِي تَرْكِ وِلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قُلْتُ قَوْلُهُ تَعَالَى ذَلِكَ بَأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَلَ اللَّهُ سَطَطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ قَالُوا نَزَلَتْ وَاللَّهُ فِيهِمَا وَفِي أَتْبَاعِهِمَا وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الَّذِي نَزَلَ بِهِ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ذَلِكَ بَأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَلَ اللَّهُ فِي عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَطَطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ قَالَ دَعَوْا بَنِي أُمَيَّةَ إِلَى مِيثَاقِهِمْ أَلَّا يُصَيِّرُوا الْأَمْرَ فِينَا بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَا يُعْطُونَا مِنَ الْخُمْسِ شَيْئًا وَقَالُوا إِنْ أُعْطِينَاهُمْ إِيَّاهُ لَمْ يَحْتَاجُوا إِلَى شَيْءٍ وَلَمْ يُبَالُوا أَنْ يَكُونَ الْأَمْرُ فِيهِمْ فَقَالُوا سَطَطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ الَّذِي دَعَوْتُمُونَا إِلَيْهِ وَهُوَ الْخُمْسُ أَلَّا نُعْطِيَهُمْ مِنْهُ شَيْئًا وَقَوْلُهُ كَرِهُوا مَا نَزَلَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي نَزَلَ اللَّهُ مَا افْتَرَضَ عَلَى خَلْقِهِ مِنْ وِلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَ مَعَهُمْ أَبُو عُبَيْدَةَ وَكَانَ كَاتِبَهُمْ فَانزَلَ اللَّهُ أَمْرًا فإِنَّا مُبْرَمُونَ أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ الْآيَةَ. (3)

8 . حديث جهل و پنجم

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أُسْبَاطٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ

ص: 96

1- . همان جا.

2- . همان، ص 418.

3- . همان، ص 420.

أَبْدَأُ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ثُمَّ قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فِي وَلايَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ وَإِنْ تَكْفُرُوا بِوَلايَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّ اللَّهَ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ. (1)

12 . حدیث شصتم

أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ عَنْ بَكَّارٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ هَكَذَا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ فِي عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ. (2)

13 . حدیث شصت و چهارم

أَحْمَدُ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ يَلِي عَنْ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: نَزَلَ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهَذِهِ الْآيَةِ هَكَذَا فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ بِوَلايَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا كُفُورًا قَالَ وَنَزَلَ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهَذِهِ الْآيَةِ هَكَذَا وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فِي وَلايَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ آلَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَارًا. (3)

بررسی و نقد روایات

اشاره

از آن جا که مؤلف کتاب شریف الکافی، معصوم نبوده و هیچ يك از علمای بزرگ و صاحب فکر شیعه در طول تاریخ تشیع نبوده اند که تمامی احادیث این کتاب را تلقی به قبول کنند و بر آن تعصب به خرج دهند و آن را به طور کامل و صد در صد، عاری از هرگونه لغزش بدانند، پس می توان احادیثی را که در آن شبهه ای مطرح است، به میدان نقد آورد و جوانب مختلف آن را بررسی کرد و در آخر، اگر محملی منطقی برای پذیرش آن بود، پذیرفت، وگرنه علم آن را به اهلش واگذار کرد .

از جمله، همین احادیث مورد بحث را می توان در دو مرحله، یعنی «سند» و «متن»

ص: 98

1- . همان، ص 424.

2- . همان جا.

3- . همان جا.

الف . سند روایات

اشاره

در بین سیزده حدیث یاد شده، حتی يك حدیث دارای سندی که بر اساس دیدگاه متأخران بتوان بر آن اعتماد کرد، وجود ندارد.

در این جا یادآوری این نکته لازم است که حدیث، به لحاظ اعتبار و عدم اعتبار سند از دیدگاه متأخران، به چهار دسته اصلی «صحیح»، «موثق»، «حسن» و «ضعیف» تقسیم می شود .

حدیث صحیح، این گونه تعریف شده است: حدیثی که سلسله سند آن، تا معصوم متصل باشد و افراد آن، امامی و ثقه باشند (امامی، یعنی اعتقاد به امامت ائمه تا زمان خود در بین ائمه اثناعشری داشته باشد و ثقه، یعنی عادل و ضابط باشد و دروغگو و پرخا نباشد).

حدیث موثق را این گونه تعریف کرده اند: حدیثی که سند آن، تا معصوم متصل باشد و همه افراد، غیر امامی، اما ثقه باشند یا برخی از افراد، این گونه باشند، به شرط آن که سایر افراد، شرط خبر صحیح را داشته باشند؛ یعنی امامی ثقه باشند.

حدیث حسن، به حدیثی گفته می شود که سند آن، تا معصوم، متصل باشد و همه افراد، امامی ممدوح باشند و یا برخی از افراد، امامی ممدوح باشند، به شرط آن که سایر افراد، امامی ثقه باشند. البته مدح آنها بایستی در پذیرش خبرشان، قابل اعتنا باشد .

خبر ضعیف نیز این گونه تعریف شده است: خبری که در هیچ يك از دسته های فوق نگنجد، مثل آن که سندش متصل نباشد و یا افرادی که در سند هستند (حتی يك فرد از آنها) دچار ضعف باشد، به این که مورد ذمّ رجالی قرار گرفته باشد و یا حتی اگر مجهول و یا مهمل باشد؛ یعنی اصلاً در کتب رجالی، اسمی از او به میان نیامده باشد و

یا اگر هم آمده، اما در مورد وی چیزی اعمّ از مدح یا ذم، نگفته باشند.

البته هر حدیث ضعیفی، مردود نیست و فرد باتجربه و مجتهدی کارگشته می‌طلبد تا در صورت مطابق بودن مضمون خبر با معارف دین، آن را با ضمیمه کردن قرائن صدق، از ضعف خارج کند و مقبول گرداند.

گفته می‌شود که این دسته بندی خبر به چهار قسم یاد شده، از زمانی پدیدار شد که معیارهای قدما برای پذیرش خبر، از دست رفت؛ اما نزد قدما معیارهایی برای پذیرش يك خبر بود که با داشتن آنها و یا برخی از آن معیارها، حدیث، دارای قرائن صدق و در نتیجه، مقبول می‌شد و اگر هیچ يك از آنها را نداشت، مردود بود.

پس در واقع، حدیث نزد قدما، دوگونه بیش نبوده: صحیح و ضعیف؛ به تعبیر دیگر: مقبول و مردود. برخی از معیارهایی که برای پذیرش خبر، در نظر داشتند نیز عبارت بوده است از: وجود خبر در يك اصل⁽¹⁾ بسیار معتبر و یا تکرار آن در چند اصل، وجود خبر در یکی از کتب مشهور روایی، مثل کتاب الصلاة از حرین بن عبد الله السجستانی (که این کتاب، در زمان خود امام صادق علیه السلام منتشر و مشهور بوده است)، وجود خبر در کتابی که به امام معصوم علیه السلام عرضه و مورد تأیید قرار گرفته بود، مثل کتاب عمل الیوم واللیلة، از یونس بن عبد الرحمان.

با توجه به تألیف و تدوین کتب اربعه، به عنوان جوامع اولی حدیثی شیعه در قرن چهارم و پنجم و تنظیم احادیث در آنها و عدم انگیزه برای استتساخ اصول اربعه و کتب مشهور روایی این نوشته‌ها از بین رفت و همراه آن، معیارهای قبول خبر نزد قدما نیز از بین رفت. پس متأخران برای محک زدن احادیث، به لحاظ اعتبار و عدم اعتبار آن، چاره‌ای جز دسته بندی یاد شده (با معیارهای خاصی که ارائه شد) نداشتند.

ص: 100

1- اصل، به جزوه‌هایی گفته می‌شده که اصحاب ائمه علیهم السلام آنها را تهیه می‌کردند و شامل احادیثی بوده که اصحاب، به طور مستقیم از ائمه علیهم السلام شنیده و نوشته بودند. این اصول، بعدها به «اصول اربعه» معروف شدند. برای آگاهی بیشتر در مورد «اصل»، ر.ک: الذریعة، ج 2، ذیل واژه «اصل».

حال با توجه به این معیارها و این دسته بندی گفته می شود هیچ يك از سیزده حدیث مورد بحث، معیار اعتبار کامل را ندارد تا بتوان در يك بحث مهم کلامی، مثل تحریف قرآن، از جهت سند بر آنها تکیه و اعتماد کرد.

مباحث رجالی

اشاره

چون در این نوشته، بیشتر به بررسی محتوایی این احادیث نظر داریم، مباحث رجالی درباره سند این سیزده حدیث را به اختصار طرح می کنیم:

حدیث اول

سند اولین حدیث - که همان حدیث هشتم باب است - به خاطر وجود «معلی بن محمد» بنا به نظر مشهور، «ضعیف» شمرده شده است. در کتاب رجال النجاشی درباره وی گفته شده: «مضطرب الحدیث و المذهب»⁽¹⁾ و شیخ طوسی در کتاب رجال و فهرست، مطلبی که دلالت بر وثاقت یا عدم وثاقت وی داشته باشد را نیاورده و فقط به نام بردن از کتب وی بسنده کرده است.

این تعبیر نجاشی، هر چند باعث کنار گذاشتن کامل احادیثی که «معلی بن محمد» در سند آنها باشد نمی شود، اما اعتماد به آنها را نیز تا حد زیادی سلب می کند. پس حدیثی را که مضمون آن مشکلی ندارد و مطابق با معارف دینی (از دیدگاه شیعه) است و با روایات دیگر تأیید می شود، می توان پذیرفت. البته فردی مثل آیه الله خویی رحمه الله بر اساس مبنای خود در توثیقات عام،⁽²⁾ به خاطر وجود «معلی بن محمد» در سند احادیث تفسیر القمی، وی را توثیق کرده و احادیثش را تلقی به قبول می نماید و درباره تعبیر مرحوم نجاشی می گوید:

وإما قول النجاشی من اضطرابه فی الحدیث والمذهب فلا یكون مانعا عن

ص: 101

1- رجال النجاشی، ج 2، ص 365، ش 1118.

2- ر.ك: معجم رجال الحدیث، مقدمه.

وثاقتہ ... واما اضطرابہ فی الحدیث فمعناہ انہ قد یروی ما یعرف ، وقد یروی ما ینکر وهذا لا ینافی الوثاقتہ. (1)

این مبنا در توثیقات عام را کسی از آیه الله خویی نپذیرفت و در نتیجه، غیر از خود ایشان، کسی قائل به این نظریه نشد. در ضمن، مشهور است که در اواخر عمر، از این نظریه دست کشید. علاوہ بر این، قصہ اعتماد بہ خود کتاب تفسیر القمی و مرگب بودن این مجموعه از چند کتاب و منسوب بودن کل مجموعه بہ «علی بن ابراهیم قمی» نیز وجود دارد کہ در این جا جای بحث از آن نیست .

به هر حال، اگر کسی مبنای مرحوم آیه الله خویی را پذیرفت و در نتیجه، شخص معلی بن محمد را توثیق کرد و یا قراین دیگری مثل کثرت روایت راوی و نقل اجلاء از وی را ضمیمه کرد تا سند را از ضعف خارج کند و به آن اعتبار ببخشد، می تواند احادیثی را کہ معلی بن محمد در سند آنها قرار گرفته، قبول کند؛ اما در هر دو صورت، زمانی می توان روایت وی را پذیرفت کہ متن آن، مشکلی نداشته باشد، بنا بر فرض دوم کہ واضح است؛ چرا کہ زحمت کشیدن در راستای اعتباربخشی بہ یک سند ضعیف، آن گاه صورت می گیرد کہ از متن مقبولی بهره جوید و فقط مشکل در سند آن باشد؛ اما بنا بر نظر آیه الله خویی نیز بر اساس برداشت خود ایشان از فرمایش نجاشی، برخی احادیث معلی بن محمد، منکر هستند و نمی توان آنها را پذیرفت و ظاهر تعبیر این است کہ در این حد، کلام نجاشی را پذیرفته است و تمامی احادیث معلی بن محمد را مقبول نمی داند .

پس اگر برای این احادیث، معنای قابل قبولی اقامه شد، می توان بر اساس این دو طریق، حدیث «معلی بن محمد» را پذیرفت؛ اما اگر چنین نشد و یا کسی معنای ارائه شده را نپذیرفت و گفت روایت، ظهور در تحریف دارد، قطعاً حدیث وی از جهت

ص: 102

ناگفته نماند که در این سند، «علی بن ابی حمزه بطائی» نیز قرار گرفته است . بحث رجالی درباره وی، مشهورتر از آن است که نیاز به بیان داشته باشد . خلاصه بحث این که وی از اصحاب امام صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام بود و در سازمان وکالتی ای که از طرف امام کاظم علیه السلام برای راحت تر بودن شیعه در برقراری ارتباطشان با امام علیه السلام طراحی شده بود، از طرف آن امام، وکالت عمده ای به دست آورده بود و اموال فراوانی از طریق وی بین شیعیان و امام علیه السلام ردّ و بدل می گشته است . در زمان شهادت امام کاظم علیه السلام نیز اموال بسیاری از آنچه شیعیان به وی داده بودند تا به امام علیه السلام برسد و یا با اجازه و دستور امام علیه السلام به مصرف برسد، نزد وی بوده است؛ اما طمع در چنگ انداختن این اموال، باعث شد که وی، شهادت آن حضرت را انکار کند و قائل به وقف شود و گروه «واقفیه» را تأسیس کند. چنانچه در مورد وی گفته شده: «أحد اعمدة الواقعة بل أصلهم». هر چند گفته شده که احادیث وی قبل از وقف، قابل اعتماد است، اما تعیین زمان برای این که این حدیث، مربوط به قبل از وقف است یا بعد از آن، کاری بس دشوار است و برخی نیز در پی آن بوده اند که ثابت کنند احادیث وی در کتب مشهور و اصلی حدیثی، مربوط به قبل از وقف وی بوده است؛ چرا که بعد از وقف وی، اصحاب، با او قطع رابطه کردند و دیگر از او حدیثی أخذ نکردند .

به نظر می رسد بهترین نظریه در مورد وی، چیزی است که از سوی برخی از شاگردان آیه الله شبیری زنجانی از ایشان نقل می شود و آن این که: اگر کسی که از او روایت می کند، از اجلاء و بزرگان اصحاب حدیث باشد، حدیث وی مورد پذیرش است و به قبل از وقف وی مربوط می شود؛ اما اگر راوی از او چنین نبود، حدیثش پذیرفته نیست و مربوط به بعد از وقف وی است .

در این سند، چنانچه ملاحظه می شود، قبل از وی «علی بن اسباط» است که ثقة، اما فطحی مذهب است . به هر حال، وجود علی بن ابی حمزه در سند، با تمام این

توجهات، ضعف سند را تشدید و نگرش به آن را همراه با تزلزل و بی اعتمادی می کند، خصوصا با توجه به تعبیری که در مورد وی در کتب رجالی آمده است (مثل تعبیر به «کذاب»).

حدیث دوم

دومین حدیث (که همان حدیث بیست و سوم باب است) نیز سندش ضعیف است، آن هم به دلیل وجود «معلی بن محمد» - که در سند قبلی بحث شد - و نیز به خاطر «جعفر بن محمد بن عبید الله» که مجهول است و نیز «محمد بن عیسی القمی» که همان «محمد بن عیسی بن عبد الله بن سعد بن مالک الأشعری القمی» است و در کتب رجالی، توثیقی ندارد، و نیز وجود «محمد بن سلیمان» که مراد، همان «محمد بن سلیمان الدیلمی» است و ضعیف و غالی، شمرده شده است.

نجاشی، در مورد محمد بن سلیمان بن عبد الله الدیلمی می گوید:

ضعیف جدا لا یعول علیه فی شیء (1).

در توصیف پدر وی (یعنی سلیمان بن عبد الله الدیلمی) نیز چنین آورده است:

سلیمان بن عبد الله الدیلمی أبو محمد ... ، قیل کان غالیا کذابا و كذلك ابنه محمد، لا یعمل بما انفردا به من الروایة (2).

شیخ طوسی نیز در کتاب رجالش ذیل نام وی می گوید: «یرمی بالغلو» (3) و ابن غضائری در مورد وی چنین گفته است: «ضعیف فی حدیثه مرتفع فی مذهبه لا یلتفت إلیه» (4).

حدیث سوم

در مورد سومین حدیث (که همان حدیث بیست و پنجم باب است) می توان گفت

ص: 104

1- . رجال النجاشی، ج 2، ص 269، ش 988.

2- . همان، ج 1، ص 412، ش 480.

3- . رجال الطوسی، ص 343، ش 5109.

4- . الرجال، ابن الغضائری، ص 91، ش 127.

که با چشم پوشی از وجود «محمد بن سنان» (الزاهری) در سند و بحث مفصل درباره وی و تعارض توثیق و تضعیف وی در منابع رجالی، (1) وجود فردی به نام «منخل» در سند این حدیث، باعث ضعف آن شده است.

این فرد (که همان «المنخل بن جمیل است»)، مورد تضعیف قرار گرفته است. نجاشی در مورد وی چنین می گوید:

منخل بن جمیل و فاطمه الأسدی بیاع الجواری، ضعیف فاسد الروایة. (2)

ذیل معرفتی «جابر بن یزید جعفی» نیز گفته است:

روی عنه جماعة غمز فيهم وضعفوا منهم ... منخل بن جمیل. (3)

کشی در مورد وی گفته است:

المنخل بن جمیل الکوفی بیاع الجواری، قال محمد بن مسعود: سألت علی بن الحسن (ابن فضال) عن المنخل بن جمیل فقال: هو لا بشیء متهم بالغلو. (4)

ابن غضائری نیز در مورد وی می گوید:

منخل بن جمیل بیاع الجواری، روی عن ابی عبد الله و ابی الحسن علیهما السلام کوفی، ضعیف، فی مذهبه غلو. (5)

با آن که این فرد، در سند احادیث تفسیر القمی واقع شده است و با توجه به مبنای فردی مثل آیه الله خوئی که چنانچه گفته شد، وقوع فرد در سندهای تفسیر القمی را یکی از توثیقات عام می داند، اما وی نیز در مورد «منخل بن جمیل»، قائل به ضعف وی شده است؛ چرا که تضعیف خاص دارد و مقدم است بر توثیق عام. (6)

ص: 105

- 1- . ر.ک: معجم رجال الحدیث، ج 16، ص 151 - 163 .
- 2- . رجال النجاشی، ج 2، ص 372، ش 1128 .
- 3- . رجال النجاشی، ج 1 ص 314 ش 330 .
- 4- . اختیار معرفة الرجال، ج 2، ص 664، ش 686 .
- 5- . الرجال، ابن الغضائری، ص 89، ش 121 .
- 6- . معجم رجال الحدیث، ج 18، ص 330، ش 12639 .

این فرد، در سند برخی روایات دیگر از سیزده روایتِ مورد بحث نیز واقع شده و سند آنها را دچار ضعف نموده است، از جمله، حدیث بیست و ششم و بیست و هفتم باب که چهارمین و پنجمین حدیث از احادیث مورد بحث را تشکیل می دهند و سند این دو حدیث، با سند حدیث بیست و پنجم باب (که ضعف آن مطرح شد)، کاملاً مشترک است .

حدیث چهارم و پنجم

این دو حدیث، همان حدیث بیست و ششم و بیست و هفتم باب هستند و چنانچه گفته شد، سند این دو حدیث، با حدیث سوم از احادیث مورد بحث، کاملاً مشترک و از ناحیه «منخل بن جمیل» و نیز بنا بر نظر مشهور، از ناحیه «محمد بن سنان»، گرفتار ضعف هستند .

حدیث ششم

سند ششمین حدیث از احادیث مورد بحث (که همان حدیث سی و دوم باب است)، علاوه بر ضعف از ناحیه وجود «معلی بن محمد» در سند - که قبلاً مورد بحث قرار گرفت - از ناحیه «عبد الله بن ادریس» هم که در کتب رجالی، فردی مجهول است، تضعیف می شود و نیز از ناحیه «محمد بن سنان» که بنا بر نظریه مشهور، ضعیف و غالی به حساب می آید. (1)

حدیث هفتم

اشاره

هفتمین حدیث از احادیث مورد بحث ، حدیث چهل و سوم باب است. سند این حدیث، با تعبیر «و بهذا الاسناد»، معلق شده است بر حدیث قبل، یعنی حدیث چهل و دوم باب که سندش هر چند تبدیل به دو سند می شود که در هم ادغام شده، اما هر دو

ص: 106

سند، از ناحیه افرادی دچار ضعف هستند. در این جا به بررسی این افراد می پردازیم.

1. معالی بن محمد

بحث در باره این فرد، در سند حدیث اول مطرح شد .

2. محمد بن اورمه

نجاشی در مورد وی می گوید :

محمد بن اورمه (ابو جعفر القمی) ؛ ذكره القمّیون وغمزوا علیه ورموه بالغلو... .

وحكى جماعة من شیوخ القمّیین عن ابن الولید أنّه قال محمد بن اورمه طعن علیه بالغلو وكل ما كان فی كتبه ممّا وجد فی كتب الحسین بن سعید وغيره فقل به وما تفرد به فلا تعتمدہ.

وقال بعض أصحابنا: أنّه رأى توقيعا من أبی الحسن الثالث علیه السلام الى أهل قم، فی معنی محمد بن اورمه و برائته ممّا قذف به، وكتبه صحاح إلا کتابا ينسب إليه: ترجمته تفسیر الباطن فإنه مختلط. (1)

شیخ طوسی در کتاب الفهرست درباره وی می گوید :

محمد بن اورمه له كتب مثل كتب الحسین بن سعید وفي رواياته تخليط أخبرنا بجمعها إلا ما كان فيها تخليط أو غلو ابن ابی جید عن ابن الولید عن الحسین بن الحسن بن أبان عنه ، وقال ابو جعفر بن بابويه محمد بن اورمه طعن علیه بالغلو فكلما كان فی كتبه ممّا يوجد فی كتب الحسین بن سعید وغيره فإنه متعمد علیه و يفتى به و كلما تفرد به لم يجز العمل علیه ولا يعتمد. (2)

از این دو عبارت، نتیجه می گیریم که قداما در نقل نکردن احادیثی از وی که به گونه ای دارای خلط و یا غلوئند، تعمد داشته اند. پس این که مرحوم آیه الله خوئی فرموده : «ما كان من رواياته ليس فيه تخليط أو غلو»، (3) نظر به روایاتی از وی است که

ص: 107

1- . رجال النجاشی، ج 2، ص 211، ش 892.

2- . الفهرست ، طوسی، ص 220، ش 620 .

3- . معجم رجال الحدیث ، ج 15، ص 118 .

به دست ما رسیده و در واقع، از طریق قدما گزینش شده است .

شیخ طوسی در کتاب رجالش در مورد وی می گوید : «محمد بن اورمه ضعیف».(1)

هر چند مرحوم آیه الله خوئی، با استناد به کلام ابن غضائری که در مورد وی گفته : «محمد بن اورمه ابو جعفر القمی ، اتهمه القمیون بالغلو و حدیثه نقی لافساد فيه ولم أر شیئا ینسب إليه تضطرب فی النفس إلا اوراقا فی تفسیر الباطن و ما یلیق بحدیثه وأظنها موضوعة علیه» ،(2) اما خواسته، احادیث وی را تلقی به قبول کند و عمل به آنها را بلا مانع بداند و تضعیف شیخ طوسی در کتاب رجالش را حمل بر آنچه از طعن به غلو، در ذهن شیخ طوسی بوده، نموده و طعن به غلو را از ناحیه برخی قمی ها جلوه داده است(3) و چنانچه گفته شد، عقیده دارد که در احادیث وی، خلط و غلو مشاهده نمی شود .

اما تعبیری که از نجاشی و شیخ صدوق، به نقل از شیخ طوسی و استاد صدوق یعنی ابن ولید و نیز خود شیخ طوسی نقل شد، گویای آن است که احادیث وی دو دسته بود و از سوی این بزرگواران، گزینش می شد و در نتیجه، اکثر آنچه از احادیث وی به ما رسیده، آن دسته از احادیث است که خالی از غلو و خلط بوده است .

پس اگر در احادیث موجود وی که امروزه در دست ماست، باز هم حدیثی یافت شود که معنای قابل قبول و مطابق با معارف دین را نداشته باشد و از طرف روایات دیگر، مورد تأیید قرار نگیرد و به اصطلاح «تقرّد به» باشد، نمی توان به راحتی، آن را

تلقی به قبول کرد و پذیرفت، خصوصا اگر در زمینه يك مسئله مهم کلامی و اعتقادی باشد .

3 . علی بن عبد الله

وی فردی است از دیدگاه رجالی، مجهول ؛ یعنی در کتب رجالی، در مورد وی

ص: 108

1- . رجال الطوسی، ص 448، ش 6362 .

2- . معجم رجال الحدیث، ج 15، ص 118 .

3- . ر.ک : همان ص 116 - 118 .

وصفی نیامده که دلالت بر مدح یا ذمّ وی کند و یا توثیق و تضعیف وی را در برداشته باشد و مجهول بودن راوی نیز ضعف سند را در پی دارد .

4. علی بن حسان

نجاشی در تضعیف وی می گوید :

علی بن حسان بن کثیر الهاشمی مولی عباس بن محمّد بن علی بن عبد الله بن العباس ، ضعیف جدا ، ذکره بعض أصحابنا فی الغلاة ، فاسد الاعتقاد له کتاب تفسیر الباطن تخلیط کله. (1)

شیخ طوسی ، مدح و ذمّ او را وانهاد و فقط گفته : «له کتاب» .

کشی نیز چنین گزارش کرده است :

قال محمّد بن مسعود : سألت علی بن الحسن بن علی بن فضال عن علی بن حسان ، قال عن أيّهما سألت؟ أمّا الواسطی فهو ثقة و أمّا الذی عندنا - یشیر إلى علی بن حسان الهاشمی - فإنه یروی عن عمّه عبدالرحمان بن کثیر فهو کذاب وهو واقفی أيضا. (2)

و ابن غضائری در مورد وی گفته : «غال ضعیف» .

پس وجود «علی بن حسان هاشمی» در سند حدیث ، منجر به ضعف آن می شود ، حتّی مرحوم آیه الله خوئی نیز ضعف آن را پذیرفته است . هر چند وی در اسناد کامل الزیارات هست و آقای خوئی ، وجود در اسناد این کتاب را به عنوان یک توثیق عام ، تلقی می نمود؛ امّا در مواردی که تضعیف خاص با توثیق عام تعارض کند ، تضعیف را مقدّم می شمرد . لذا در مورد وی می گوید :

انّ علی بن حسان الهاشمی وقع فی أسناد کامل الزیارات ... ولکنّه مع ذلك لا یمکن الحکم بوثاقته لمعارضة شهادة ابن قولویه فیهِ بشهادة النجاشی و ابن

ص : 109

1- رجال النجاشی ، ج 2 ، ص 71 ، ش 660 .

2- اختیار معرفة الرجال ، ج 2 ، ص 748 ، ش 851 .

ناگفته نمازند که توصیف وی به «هاشمی»، به خاطر آن است که وی مولای یکی از نواده های ابن عباس است. چنانچه نجاشی گفت: همان گونه که عموی وی «عبدالرحمان بن کثیر» نیز توصیف به «هاشمی» را به همین خاطر یا به خاطر مولای امام باقر علیه السلام بودن دارد (براساس اختلافی که در گزارش درباره وی وجود دارد)، حال «مولی» در این جا به معنای برده آزاد شده است و یا پناهنده ملحق شده، نیاز به تحقیقی دیگر دارد.

5. عبد الرحمان بن کثیر

وی نیز از دیدگاه رجالی، فردی ضعیف به شمار می رود. نجاشی در مورد وی می گوید:

عبدالرحمان بن کثیر الهاشمی مولی عباس بن محمد بن علی بن عبد الله بن العباس، کان ضعیفا غمز أصحابنا علیه وقالوا کان یضع الحدیث... و له کتاب فدک و کتاب الأظلة کتاب فاسد مختلط. (2)

شیخ طوسی در مورد وی نیز مدح و ذم و توثیق و تضعیف ندارد و فقط طریق خود به کتاب وی را ارائه نموده است.

مرحوم آیه الله خوئی نیز در مورد وی چیزی شبیه همان را که درباره «علی بن حسان هاشمی» مطرح کرد، بیان می دارد و تضعیف نجاشی را بر توثیق عام وقوع در اسناد کامل الزیارات، مقدم می دارد.

حدیث هشتم

هشتمین حدیث مورد بحث (که همان حدیث چهل و پنجم باب است) سندش

ص: 110

1- . معجم رجال الحدیث، ج 11، ص 312.

2- . رجال النجاشی، ص 234، ش 621.

کاملاً مشترك است با سند حدیث اول مورد بحث، یعنی حدیث هشتم باب - که بحث آن گذشت - و مطلب جدیدی درباره آن نیست و اجمالاً ضعیف آن ثابت شد .

حدیث نهم

نهمین حدیث مورد بحث (که همان حدیث چهل و هفتم باب است) نیز سندی ضعیف دارد . در سند این حدیث «محمد بن سلیمان» و پدرش «سلیمان بن عبد الله الدیلمی» قرار دارند.

ضعف «محمد بن سلیمان» در بررسی سند حدیث دوم مورد بحث، مطرح شد و گزارش های نجاشی ، شیخ طوسی و ابن غضائری در مورد وی ارائه گشت . همچنین از نجاشی در مورد پدر محمد بن سلیمان، نقل شد که روایاتی که فقط «سلیمان دیلمی» نقل کرده باشد، مورد اعتماد نیست .

کشی نیز در مورد وی چنین گزارش کرده است :

محمد بن مسعود قال : قال علی بن محمد : سلیمان الدیلمی من الغلاة الکبار .(1)

حدیث دهم

دهمین حدیث از احادیث مورد بحث (که حدیث پنجاه و هشتم باب است)، با «احمد بن مهران» شروع می شود . این فرد، هر چند از مشایخ کلینی است، اما در کتب رجالی، در مورد وی مطلب خاصی ارائه نشده و تنها از ابن غضائری در مورد وی

چنین نقل شده که :

أحمد بن مهران روی عنه الكلینی فی کتاب الکافی ، ضعیف .(2)

علامه حلی نیز در خلاصة الأقوال، به نقل همین تضعیف ابن غضائری بسنده نموده است .

ص: 111

1- . اختیار معرفة الرجال، ج 2، ص 673، ش 704.

2- . الرجال، ابن الغضائری، ص 42، ش 15؛ مجمع الرجال، ج 1، ص 169 .

شاید برخی به خاطر استاد شیخ کلینی بودن و کثرت روایت در مورد وی، با تعبیر «إمامی ثقة علی التحقیق» یاد کرده اند؛⁽¹⁾ اما این دو معیار در توصیف «احمد بن مهران»، برای هر کسی پذیرفته نیست.

فرد دیگری که می تواند ضعف سند این حدیث را در پی داشته باشد، «محمّد بن الفضیل» است که مراد از وی در این جا همان «محمّد بن الفضیل بن کثیر الصیرفی الأزدی» است .

گزارش های موجود درباره توثیق و تضعیف این راوی دچار اختلاف و تعارض است. نجاشی، بدون اشاره به توثیق و تضعیف وی فقط روایت او را از امام کاظم و امام رضا علیهما السلام مطرح نموده است . همچنین برقی، فقط وی را در اصحاب امام صادق ، امام کاظم و امام رضا علیهم السلام برشمرده است .

شیخ طوسی نیز در کتاب الفهرست با تعبیر «له کتاب» ، به ارائه سندش به این کتاب می پردازد؛ اما در کتاب رجالش، یک بار از وی در ضمن اصحاب امام صادق علیه السلام یاد می کند، بدون آن که چیزی در توثیق یا تضعیف وی بگوید،⁽²⁾ یک بار، وی را در زمره اصحاب امام کاظم علیه السلام می شمرد، با این تعبیر «محمّد بن الفضیل الکوفی الأزدی ، ضعیف»⁽³⁾ و بار دیگر، او را در میان اصحاب امام رضا علیه السلام می آورد و در مورد او می گوید : «محمّد بن الفضیل ، آزدی ، صیرفی ، یرمی بالغلو ، له کتاب».⁽⁴⁾

مرحوم شیخ مفید، در رساله «الردّ علی أهل العدد والرؤية» معروف به «رساله عددیه» می گوید :

وأما رواة الحديث بأنّ شهر رمضان شهر من شهور السنة يكون تسعة وعشرين

ص: 112

1- . ر.ك : لوح فشرده درایة النور که بر اساس مبانی رجالی برخی از محققان در علم رجال، تنظیم شده است .

2- . رجال الطوسی، ص 292، ش 4259 .

3- . همان، ص 343، ش 5124 .

4- . همان، ص 365، ش 5423 .

یوما و یکون ثلاثین یوما فهم فقهاء أصحاب ... والأعلام الرؤساء المأخوذ عنهم الحلال والحرام والفتيا والأحكام ، الذين لا يطعن عليهم ولا طريق إلى ذمّ واحد منهم فممن روى ... و روى الحسين بن سعيد عن محمد بن الفضيل ... (1).

از این تعبیر، برخی چنین استفاده کرده اند که شیخ مفید، محمد بن فضیل را در زمره فقهای بزرگ امامیه - که صاحب فتوا بوده و احکام الهی در زمینه حلال و حرام از ایشان أخذ می شده و در مورد آنها ذم و طعنی راه ندارد - بر شمرده است.

اما چنانچه مشهور است، توثیقات عام و دسته جمعی شیخ مفید، نمی تواند در مباحث رجالی، مورد استناد قرار گیرد، خصوصاً در این جا که با تضعیف شیخ طوسی، تعارض دارد .

مرحوم آیه الله خویی نیز به خاطر همین تعارض، دست از وجود وی در اسناد کامل الزیارات برداشته و قائل به عدم ثبوت وثاقت وی شده است .

حدیث یازدهم

این حدیث (که پنجاه و نهمین حدیث باب است) سندی کاملاً مشترك با سند حدیث قبلی دارد که بررسی آن انجام شد .

حدیث دوازدهم

دوازدهمین حدیث از احادیث مورد بحث (که حدیث شصتم باب است) نیز ضعیف است. سند این حدیث نیز با «احمد بن مهران» شروع می شود - که قبلاً بحث شد - و در بین سند نیز فردی به نام «بکار» که همان «بکار بن ابی بکر الحضرمی» است قرار دارد .

این شخص، از نظر رجالی، مجهول است؛ یعنی در کتب رجالی، چیزی در مورد

ص: 113

وی گفته نشده است و فقط در کتاب رجال الطوسی، در ضمن اصحاب امام صادق علیه السلام نام وی آمده و گفته شده که وی کوفی است و چنانچه قبلاً گفته شد، مجهول بودن راوی نیز منجر به ضعف سند می شود.

حدیث سیزدهم

آخرین حدیث از احادیث مورد بحث، حدیث شصت و چهارم باب است که سندی کاملاً مشترك با سند دهمین حدیث مورد بحث (یعنی حدیث پنجاه و هشتم باب) دارد و قبلاً بحث و بررسی شد و ضعف آن اجمالاً ثابت گردید.

نتیجه گیری

اشاره

از آنچه تاکنون مطرح شد، معلوم گردید که هیچ يك از سیزده حدیث مورد بحث، دارای سندی که بتوان بر آن اعتماد کرد، نیست.

اما همان گونه که گفته شد، این شیوه طرح بحث درباره اسناد روایات، از دیدگاه متأخران است؛ اما آیا قدما - که مؤلف کتاب الکافی، از اجلائی ایشان به شمار می رود - به احادیث، این گونه نظر داشته اند و سندها را با چنین معیارهایی می سنجیده اند و به آنها اعتبار می بخشیدند و یا از اعتبار ساقط می کرده اند؟ پس اگر چنین بوده، چرا احادیثی را با سندهای ضعیف در کتاب های خود آورده؟ و چرا مرحوم کلینی در کتابی چنین گران قدر، احادیث ضعیف را وارد کرده است، با توجه به این که خود ایشان در مقدمه کتابش آورده که در این تألیف، قصدش ارائه آثار صحیحیه از ائمه صادقین علیهم السلام بوده تا این آثار، مورد مراجعه علمی و عملی قرار گیرد؟

ممکن است گفته شود که نزد قدما، اعتماد به کتب مطرح بوده و اگر به کتابی اعتماد می کردند، هر آنچه را که در آن روایت شده بود، نقل می کردند و در کتاب خود می آوردند؛ اما این مطلب، با آنچه ما از کلینی و کتاب شریفش الکافی می دانیم، سازگار نیست و شأن این تألیف و مؤلف، بالاتر از این نسبت است. روش متفکران از قدما

نیز این گونه نبوده که با اعتماد به يك کتاب، آنچه در آن هست را نقل کنند؛ بلکه با نظر به متن و نقد آن و بررسی سند، حدیث را نقل می کرده اند. آنها راه هایی برای اعتماد به يك حدیث داشته اند، مثل تکرار حدیث در اصول و یا وجود آن در کتب مشهور روایی خصوصاً اگر آن کتاب، در زمان حضور ائمه علیهم السلام شهرت یافته باشد.

این بحث، باید در جای خود منقح شود و قرآنی محکم و شواهدی متقن برای هر فرضیه ای که مطرح می شود، ارائه گردد؛ اما اجمالاً شاید بتوان گفت که اهل دقت و تفکر، از قدما، با ملاحظه سه محور: سند حدیث، مضمون آن و کتابی که حدیث در آن آمده بود، يك حدیث را ارزشیابی و نقل می کردند. (1)

این که سند این روایات، از دیدگاه متأخران، ضعیف است، می تواند دستاویزی باشد برای کسی که بخواهد خود را با نپذیرفتن اصل این احادیث خلاص کند و درگیر این بحث نشود که آیا این روایات، ظهور در تحریف قرآن دارند و یا معنای دیگری را ارائه می دهند؟ و آیا مؤلف، همین معنا را از این احادیث فهمیده و به آن معتقد شده است؟ و این احادیث را با چشم پوشی از ادله قطعی بر عدم تحریف قرآن، مثل حدیث ثقلین و احادیث عرضه حدیث به قرآن - که خود وی یکی از گزارشگران اصلی این احادیث است - ، نقل نموده است؟ باید گفت حتی تضعیف سند این احادیث از دیدگاه متأخران هم چنان محکم و استوار نیست. همان گونه که در بررسی سندها ملاحظه می شود، اکثر افرادی را که تضعیفشان، به ضعف سندها می انجامد، می توان با معیارهایی چون: کثرت روایت و نقل اجلاً و... درست کرد و روایتشان را پذیرفت. تعابیری هم که در تضعیف ایشان به کار رفته بود، غالباً طعن به غلو بود که می تواند از طرف برخی از قمیون مطرح شده باشد، چنانچه در برخی تعابیر، به این تصریح

ص: 115

1- . برای آگاهی بیشتر، ر.ک: اصول علم الرجال بین النظرية والتطبيق، مسلم داوری، بحث اصحاب اجماع؛ نیز، خاتمة المستدرک، فائده هفتم.

شده بود که قمی ها وی را متهم به غلو کرده اند . طعن به غلو از طرف قمی ها در دوره ای که حوزه حدیثی قم، به عنوان يك مکتب حدیثی زنده و قوی مطرح بوده (از اواسط قرن دوم هجری تا اواخر قرن چهارم) آغاز شده است. با توجه به این که ملاحظه و نقد و بررسی متون احادیث از طرف بزرگان این حوزه حدیثی صورت می پذیرفته و معیار پذیرش و ردّ احادیث، غالباً همین نقد و بررسی متن احادیث بوده و احتمال آن می رود که افراد مذکور در سند احادیث مورد بحث، مثل «علی بن حسان هاشمی» «عبدالرحمان بن کثیر هاشمی» و دیگران، به خاطر نقل همین احادیث و مشابه اینها - که از دست رفته و به ما نرسیده است - متهم به غلو شده اند و این اتهام به غلو، از جایگاه قوی ای در تضعیف افراد، برخوردار نیست، چنانچه مرحوم آیه الله خوئی، ذیل معرفی «محمد بن اورمه» و بررسی اتهام غلو به ایشان، با اشاره به این نکته، احادیث وی را تلقی به قبول نمود. (1)

در واقع، در این جا این بحث مطرح است که گاهی منشأ تضعیف، يك فرد راوی و عدم پذیرش روایات وی، اثبات کذب و یا خطای زیاد وی در نقل روایات است. واضح است که دروغگو بودن يك فرد و یا پر خطا بودن وی باید از خارج ثابت شود و گاهی وجود روایاتی در بین روایات گزارش شده از سوی وی است که با مبانی کلامی گروه خاصی، سازگار نیست و یا روایاتی تفسیری را نقل کرده که از طرف افراد خاص، با گرایش خاصی و یا در حوزه حدیثی خاصی، مورد پذیرش نیست و چه بسا راوی از طرف همین گروه - که از نظر فکری، اندیشه وی را قبول ندارند -، مورد تضعیف قرار گرفته و همان تضعیف، به کتب رجالی، راه یافته است و مسلم است که چنین تضعیفی در ردّ روایات يك راوی، اعتباری ندارد.

حال با توجه به این نکته، این سؤال پدید می آید که اصلاً قول رجالی، تا چه حدی

ص: 116

1- . ر.ک : معجم رجال الحديث ، ج 15 ، ص 116 - 118 .

اعتبار دارد؟ و آیا متفکران قدیم هم با چنین تعبیراتی در مورد روایت مواجه بوده اند و یا سعی می کردند ثقه و غیر ثقه بودن افراد را از راه های منطقی و عرفی ای که در اختیار داشتند، ثابت کنند؟

نکته جالب توجه، انتساب کتابی است با نام تفسیر الباطن به برخی از همین افرادی که مورد طعن به غلو و تضعیف قرار گرفته اند، مانند «علی بن حسان» و «محمد بن اورمه». در مورد چنین کتابی، معمولاً گفته شده که احادیث غلوآمیز دارد و یا گرفتار خلط است، پس تألیف همین کتاب یا مشابه آن، می تواند منشأ تضعیف این افراد شده باشد. البته بسیاری از روایاتی را که این افراد نقل کرده اند، با فیلترگذاری قدمای بزرگ (خصوصاً قمیون) که برای نسل های بعدی گزارش نشده، به اصطلاح، پالایش شده اند، همان گونه که در تعبیر نقل شده در کتب رجال، درباره «محمد بن اورمه»، این نکته به چشم می خورد. مرحوم آیه الله خویی نیز بدون در نظر گرفتن این تعبیر و پالایش صورت گرفته از احادیث «محمد بن اورمه»، در معرفی وی، پس از نقل مطالبی از کتب رجالی در مورد وجود غلو و خلط در احادیثی که از سوی وی نقل شده، می گوید: ما در احادیث وی، خلط و غلو ندیدیم.

به هر حال، اگر کسی در پی آن باشد که مطالبی را در راستای تقویت سند این سیزده حدیث جمع آوری کند و قرائن صدقی بر آن بیابد، می تواند؛ اما مطلب مهم و اساسی در این جا این است که بر فرض تقویت سند و جبران ضعف آن، نمی توان در يك بحث مهم کلامی، به این احادیث تکیه کرد. همان گونه که لابه لای بررسی اسناد این احادیث نیز مکرراً گفته شد، اگر مضمون این احادیث، مطابق با معارف دینی باشد و متون قوی دیگری همراه آنها داشته باشیم، می توان با جبران ضعف سند، آنها را پذیرفت و گرنه، در پذیرش آنها توقّف می کنیم و علمش را به اهلش واگذار می نماییم.

اشاره

پس از بررسی سند احادیث، باید بررسی و تحلیل متن این احادیث صورت گیرد تا ببینیم معنای منطقی و مقبول و قابل ارائه ای می توان از متن این احادیث فهمید و ارائه کرد و یا چنانچه برخی گفته اند، ظهور در تحریف قرآن دارد و در مقابل ادله قطعی - که قبلاً بیان شد - طاق معارضه ندارد و مغلوب می شود.

تعبیری که در این سیزده حدیث، تقریباً مشترك است و مضمون آن از دیدگاه منتقد، می تواند ناقص بودن برخی از آیات موجود در قرآن باشد، عبارت «هكذا نزلت» «هكذا والله نزلت علی محمد صلی الله علیه و آله» و «نزل جبرئیل علیه السلام بهذه الآیة علی محمد صلی الله علیه و آله هكذا» است.

به عنوان مقدمه می توان به این نکته اشاره کرد که قرآن کریم، به عنوان يك معجزه الهی برای اثبات نبوت و رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، بلکه مهم ترین معجزه آن حضرت، از متنی بسیار فصیح و بلیغ برخوردار است و اگر جهات دیگر اعجاز قرآن را که برخی از مفسران به آنها پرداخته اند هم در نظر بگیریم، فصاحت و بلاغت قرآن، در حدی بالاست که در طول تاریخ پیدایش خود، مبارز طلبیده و با داشتن مبارزان قوی با انگیزه های قوی تر، در ستیزه با قرآن، حتی از آوردن متنی بسیار کوتاه، به فصاحت و بلاغت و شیوایی شغف انگیز و در عین حال، ساده و همه فهم قرآن در مانده اند و تلاش سختشان همواره با ناکامی رو به رو شده و تیرشان به سنگ خورده است. (1)

این فصاحت و بلاغت بالا برای هر کسی در حدّ خودش قابل درک است، همان گونه که معانی و مفاهیم قرآن نیز دارای مراتب تشکیکی است و برای هر کسی در حدّ خودش، قابل فهم است.

ص: 118

1- ر.ك: قرآن هرگز تحریف نشده (ترجمه فصل الخطاب فی عدم تحریف كتاب رب الأرباب)، حسن حسن زاده آملی، ص 95 -

حال با کم ترین دقت و اولین نظر در احادیث مورد بحث در این گفتار، برای هر کسی کاملاً روشن است که اگر آیه به این گونه که در این احادیث مطرح شده باشد و آن قسمت زیادی، جزء آیه تلقی شود، آیه از فصاحت و بلاغت می افتد و نه تنها اعجاز خود را از دست می دهد، بلکه دیگر، کمترین شیوایی کلامی نیز ندارد.

به عنوان نمونه، متن اولین حدیث مورد بحث را ملاحظه نمایید. در آن جا آمده است: «عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل: "ومن يطع الله ورسوله (في ولاية علي وولاية الأئمة من بعده) فقد فاز فوزا عظيما" هكذا نزلت».

اگر قسمت ضمیمه شده ای که داخل پرانتز قرار دارد، به عنوان جزء آیه تلقی شود، از فصاحت و بلاغت افتادن آن، نیاز به شرح ندارد و برای همگان، قابل درک است و بسیار بعید است کسی بپذیرد که آیه قرآن، با همه فصاحت و بلاغتش این گونه بوده است.

پس این احادیث، با این مضمون که آیه، این گونه نازل شد یا حضرت جبرئیل، آیه را این گونه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل کرد، چه معنایی می تواند داشته باشد؟

در معنای این احادیث، دو احتمال مطرح است:

1. دوگونه بودن نزول قرآن

قرآن کریم، دارای دو نزول بوده است: یکی مخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله و دیگری برای ارائه به مردم. البته آنچه به عنوان خاصّ پیامبر صلی الله علیه و آله نازل می شد، علاوه بر همه آنچه برای ارائه به مردم نازل می شد، مطالب دیگری را نیز دارا بود. آنچه برای عموم مردم نازل شده، همان است که مسلمانان، آن را به عنوان مصحف و قرآن می شناسند، و در احادیث مورد بحث، نزول خاصّ پیامبر صلی الله علیه و آله مطرح شده است که همراه تفسیر و تأویل آیات بوده است.

این احتمال، تا آن جا که جستجو شد، مؤید نقلی ندارد؛ اما به عنوان يك احتمال،

می تواند مطرح باشد و به عنوان تمثیل، می توان برای آن، به نظریه نزول دفعی و تدریجی قرآن - که به عنوان دو نزول مطرح است - اشاره کرد. این بحث در کتب تفسیری، ذیل آیاتی که نزول قرآن را دفعی می داند، مثل: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ» (1) «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ» (2) و «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» (3) و یا تدریجی می داند، مثل: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً» (4) و در برخی از تفاسیر، مثل تفسیر المیزان ذیل آیه: «وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ» (5) به طور مفصل، مطرح شده است.

2. نزول قرآن، همراه تفسیر و تأویل

اشاره

قرآن کریم، با تفسیر و تأویل بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل می شده و یا جبرئیل علیه السلام موظف بوده که جداگانه، تفسیر آیات را نیز نازل کند. بدین بیان که جبرئیل علیه السلام فقط واسطه نزول اصل وحی بر پیامبر صلی الله علیه و آله نبوده است؛ بلکه موظف بوده تا بیان و تفسیر و تأویل آیات را - خصوصاً در مواردی که تأویلات خاص و یا بطون قرآن مطرح است - از طرف باری تعالی، بر آن حضرت نازل کند. البته این احتمال با احتمال اول، در نتیجه، یکی است؛ اما در این جا دیگر دو نزول مطرح نیست که یکی ویژه پیامبر صلی الله علیه و آله و دیگری برای عموم مردم باشد؛ بلکه يك نزول مطرح است که شامل آیات قرآن همراه تفسیر آنها بوده و بیان آن برای افراد مختلف، دارای سعه و ضیق بوده است.

پس پیامبر صلی الله علیه و آله موظف بوده که فقط آیات قرآن را به کاتبان وحی و یا عموم مردم ابلاغ نماید و تفسیر و تأویل و امور دیگر در این راستا را نزد خود نگاه دارد و یا به

ص: 120

1- . سوره دخان، آیه 3.

2- . سوره بقره، آیه 185.

3- . سوره قدر، آیه 1.

4- . سوره فرقان، آیه 32.

5- . سوره طه، آیه 114.

عنوان ودیعه الهی و علم ویژه ای که مخصوص انبیا و اوصیا است، در اختیار امام علی علیه السلام قرار دهد، تا مردم مجبور باشند برای دریافت معارف حقیقی دین، به سراغ ایشان بروند، هر چند، آیات نیز به عنوان کاتب وحی، برایشان تلاوت می شد.

روایات مورد بحث، در واقع، نظر به نزول این تفاسیر و تأویلات دارند و تکیه اصلی قَسَم های یادشده ای که در برخی از این احادیث به چشم می خوردند، بر نزول این تفاسیر از طرف خدا و توسط فرشته خاص وی حضرت جبرئیل است. یعنی می خواهد بگوید که این تفسیر، از طرف باری تعالی صورت گرفته و جبرئیل علیه السلام آن را همراه آیه، بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل کرده است و ما از طرف خودمان چنین تفسیر نمی کنیم و مصداق آیه را مشخص نمی کنیم.

پس این احادیث، هیچ گونه نظری به این که آیه در اصل چنین بوده و از آن کاسته شده و در نتیجه، قرآن، گرفتار تحریف به نقصان شده، ندارد و در پی ارائه تفسیر آیات مطرح شده در این احادیث هستند و فقط تذکر می دهند که این تفسیر، از جایگاه خاص و بالایی برخوردار است؛ یعنی خداوند چنین تفسیر نموده و جبرئیل علیه السلام واسطه آوردن این تفسیر بوده است، همان گونه که جبرئیل علیه السلام واسطه در نزول بسیاری از مطالب دیگر نیز بوده است که در آداب و سنن و فرائض، مطرح است.

احادیث بسیاری نیز در منابع شیعی و سنی وجود دارند با مضمون نزول مطلبی توسط جبرئیل علیه السلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله که اگر به عنوان مثال، واژه «نزل جبرئیل علی رسول الله صلی الله علیه و آله» و یا تعبیر «أتی جبرئیل علیه السلام» در برنامه ها و نرم افزارهای جامع، جستجو شود، موارد فراوانی یافت می شوند که حاکی از آوردن مطلبی است از طرف باری تعالی توسط جبرئیل علیه السلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله؛ لیکن چون هر یک از روایات مورد بحث درباره تفسیر آیه ای از آیات قرآن است و در آن، تعبیر شده که جبرئیل علیه السلام آیه را این گونه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل نمود یا آیه، این گونه بر آن حضرت نازل شد، این شبهه، پدید آمده که مضمون این روایات، کم بودن آیات مصحف موجود نسبت به وحی الهی است، در

صورتی که چنانچه گفته شد، تأکید این روایات، بر این است که این مطالب از طرف خدا بر پیامبرش نازل شده. این مطلب هم که قسمت اضافی طرح شده در حدیث، جزء آیه نیست، امری مسلم بوده، هم در نزد امام علیه السلام و هم در نزد راوی که شنونده آن بوده است. لذا در موردی که شخصی قرآن را به گونه دیگر و همراه با اضافات (که ظاهراً تفاسیری از آیات بوده و شخص قاری، آن را از اهل بیت علیهم السلام شنیده بوده) قرائت کرد، امام صادق علیه السلام وی را از این کار بازداشت و شدیداً با وی برخورد کرد و فرمود:

كفّ عن هذه القراءة ، إقرأ كما يقرأ الناس. (1)

در حدیث دیگری، سفیان بن السمط می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره تنزیل قرآن سؤال کردم. آن حضرت در پاسخ فرمود:

إقرؤوا كما علمتم. (2)

همان گونه که فرا گرفته اید بخوانید.

منظور ایشان این است که قرآن را بر اساس قرائت متداول بین مردم بخوانید .

در حدیث دیگری، احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی می گوید: امام ابوالحسن علیه السلام (ظاهراً امام کاظم علیه السلام مراد است) قرآنی به من داد و فرمود: در آن نگاه نکن؛ اما من آن را از روی کنجکاوی گشودم و در آن نظر افکندم و آیه: «لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا» (3) را خواندم و ذیل آن، نام هفتاد نفر از مردان قریش را که نامشان همراه نام پدرانشان آمده بود مشاهده کردم. سپس امام علیه السلام کسی را فرستاد و دستور داد تا مصحف را به وی برگردانم. (4)

ص: 122

1- . الکافی، ج 2، ص 633، ح 23 .

2- . همان، ص 631، ح 15 .

3- . سوره بینه، آیه 1 .

4- . أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرٍ قَالَ دَفَعَ إِلَيَّ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُصْحَفًا وَ قَالَ لَا تَنْظُرْ فِيهِ فَفَتَحْتُهُ وَقَرَأْتُ فِيهِ لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَجَدْتُ فِيهَا اسْمَ سَبْعِينَ رَجُلًا مِنْ قُرَيْشٍ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ قَالَ فَبَعَثْتُ إِلَيَّ ابْعَثْ إِلَيَّ بِالْمُصْحَفِ الْكَافِي ، ج 2، ص 631، ح 16 .

پس نکته مهم و اساسی در این جا (و به طور کلی در فهم هر حدیثی) آن است که محور اصلی روایت - که تکیه کلام بر آن بوده و گوینده، نسبت به فهماندن آن به مخاطب تأکید دارد - چیست. حتی در نوشته های معمولی و محاورات عادی و روزمره و یا نوشته های ادبی نیز چنین است و شاید این مطلب، به عنوان یکی از ارکان مهم در فهم مراد متکلم، در هر زبانی مطرح باشد.

البته لحن گوینده در این زمینه، نقش به سزایی دارد. حتی می توان گفت که مهم ترین راه جهت شناخت این که گوینده، در کلامش بر چه چیزی، تأکید بیشتری دارد و برای او مهم است و محور اصلی کلامش را تشکیل می دهد و در صدد فهماندن آن است، همان «لحن گفتار» است؛ اما آنچه از احادیث به ما رسیده، نوشته هایی اند که لحن گویشی ندارند و می طلبد که خواننده، در این خصوص، دقت بیشتری به خرج دهد.

ادّعی ما در این گفتار این است که: از طرف خدا بودن مطالبی که در احادیث مورد بحث، به آیات قرآن ضمیمه شده، محور اصلی کلام امام علیه السلام را تشکیل می دهد. آنچه فهماندن آن به مخاطبان برای امام علیه السلام مهم بوده و بر آن تأکید ورزیده و گاهی بر آن قسم نیز خورده، همین نکته بوده و چون جزء قرآن نبودن این مطالب برای گوینده و شنونده معلوم بوده، نیازی به بیان آن نبوده است.

هر دو نیز از این امر، آگاهی داشته اند که اگر این مطالب به عنوان جزء آیات قلمداد شود، این آیات را از فصاحت و بلاغت می اندازد، علاوه بر این که با قطعیتی از معارف دین (مثل وعده حفظ قرآن توسط باری تعالی از آفت تحریف و نیز حدیث ثقلین و عرضه حدیث به قرآن که مهم ترین معیار نقد متنی و محتوایی مطرح شده

توسط اهل بیت علیهم السلام است) در تضاد است و هر دو طرف (امام علیه السلام و مخاطب) علاوه بر آگاهی از این مطلب، به آن اذعان نیز داشته اند و می دانسته اند که در صورت تعارض، آنچه مغلوب خواهد شد، امور غیر قطعی است.

آنچه مسلم است این که امام معصوم علیه السلام - که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله پرچمدار شریعت است - نمی تواند اموری را که در حوزه معارف دین، قطعی به حساب می آیند، نادیده بگیرد و مطلبی بگوید که با این قطعیات، در تضاد و تعارض باشد.

پس در این جا دو مطلب مد نظر است:

اول. تفسیر و تأویل آیات قرآن، خصوصاً در مورد آیاتی که مربوط به ولایت و امامت می شده و در تفسیر آن، قرار بوده که مصداق آن نیز معلوم شود و یا آیاتی که درباره منافقان و تعیین مصداق آن بوده، همراه با آن از طرف خدای متعال و توسط حضرت جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل می گشته و یا در مرحله ای متأخر از نزول آیه، تفسیر آن را جبرئیل علیه السلام از طرف خدا می آورده و در مواردی که پیامبر صلی الله علیه و آله به تفسیر و بیان تأویل آیات پرداخته، از طرف خود، تفسیر ارائه نکرده است و فقط مبلّغ آن بوده است، مانند این آیات: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ * عَلَّمَهُو شَدِيدٌ

الْقَوَىٰ». (1)

دوم. روایات مورد بحث در این گفتار، ناظر به همین مطلب است و نزول تفسیر و تأویل آیات را علاوه بر اصل آیات مطرح می نماید.

برای مطلب اول (نزول بیان آیات از طرف باری تعالی) می توان به این امور استناد کرد:

الف. آیه کریمه «ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ» (2) که بعد از چند آیه ای که درباره نزول قرآن و

ص: 124

1- .سوره نجم، آیه 3 - 5 .

2- .سوره قیامت، آیه 19 .

ابلاغ آن توسط پیامبر صلی الله علیه و آله صحبت کرده، قرار گرفته است .

در آیات قبل این چنین آمده است : «لَا تُحَرِّكُ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ * إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ * فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ» (1).

در تمامی تفاسیر، ضمیر در این آیات، به قرآن کریم - که به صورت وحی بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل می شد و آن حضرت، مأمور در ابلاغ آن بود - برگردانده شده است و در تفسیر «ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ» گفته شده که مراد از این آیه، همان تبیین و روشن ساختن آنچه از آیات اراده شده و یا احکام شریعت است که قالب کلی و روح آن در آیات قرآن طرح شده است .

هر چند برخی افراد، احتمال دیگری نیز در این آیه مطرح کرده اند مبنی بر این که مراد از آیه، همان ابلاغ آیات توسط پیامبر صلی الله علیه و آله است و طبق این احتمال، ربطی به تفسیر و تبیین آیات پیدا نمی کند؛ بلکه معنای آن، چنین می شود که: «جمع آوری آیات قرآن و خواندن آن بر تو که پیام آور مایی، به عهده ماست و در مرحله ابلاغ آنها به مردم نیز، حفظ آن بر عهده ماست تا کم و زیاد نشود و مثلاً جابه جایی در آنها صورت نگیرد»؛ اما این معنا در مورد آیه، احتمالی ضعیف است و خلاف ظهور آیه است و آیه، ظهور اولی و دلالت کامل در همان معنای اول دارد .

هر چند هیچ یک از این دو احتمال از طرف معصوم، به ما نرسیده است و فقط صرف احتمال است؛ اما آیه در معنای عرفی خود، روشن است و مفهوم عرفی و ظهور اولای آن، این است که خداوند متعال در مرحله بعد از نزول اصل آیات و جمع آوری آنها، تبیین و تفسیر آنها را نیز به عهده گرفته است . به تعبیر دیگر، آن را حق خود دانسته و پیامبر صلی الله علیه و آله را به گونه ای لطیف، از آن بازداشته است. به عبارت بهتر، به مردم فهمانده است که تبیین آیات و تفسیر و تأویل و بیان مصادیق آن، از طرف

ص: 125

خود خدا صورت پذیرفته است و بر اساس هوا و هوس و میل شخصی پیامبر صلی الله علیه و آله نبوده است .

این معنا، در آیاتی که مربوط به امر ولایت و تعیین ولی امر مسلمین بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و یا در مورد تعیین مصداق منافقان بوده، جلوه زیباتر و مهم تری پیدا می کند .

در این جا متن دو کتاب تفسیری را به عنوان نمونه، ذیل این آیه یادآور می شویم :

در تفسیر المیزان، ذیل آیه چنین آمده است:

قوله: «ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيِّنَاتَهُ» أى علينا ايضاحه عليك بعد ما كان علينا جمعه وقرآنه، فثُمَّ للتأخير الرتبة لأنّ البيان مترتب على الجمع والقراءة رتبة وقيل المعنى ثمّ إنّ علينا بيانه للناس بلسانك نحفظه في ذهنك عن التغيّر والزوال حتّى تقرأه على الناس. (1)

در تفسیر الطبری آمده است:

«ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيِّنَاتَهُ» يقول تعالى ذكره ثمّ إنّ علينا بيان مافيه من حلاله وحرامه وأحكامه لك مفصّلة . واختلف اهل التأويل في معنى ذلك فقال ... ابن عباس «ثمّ انّ علينا بيانه» يقول : حلاله وحرامه فذلك بيانه ... عن قتاده «ثم انّ علينا بيانه»

بيان حلاله واجتناب حرامه ومعصيته وطاعته. (2)

پس آیه، ظهور دارد در این که تفسیر و بیان آیات قرآن را خداوند، خودش برعهده گرفته است و تفاسیر را یا همراه آیات نازل می نموده و چون از جهت رتبه، متأخر بوده، با تعبیر «ثُمَّ» آورده است (چنانچه علامه طباطبایی فرمودند)، و یا در مرحله ای بعد، تفسیر برخی آیات نازل می شده است .

ب. دومین مستند در مورد اثبات مطلب اول، یعنی این که تفسیر و تأویل آیات، از طرف خدا صورت می گرفته، حدیثی است که شیخ طوسی رحمه الله آن را در مقدمه التبیان، از

ص: 126

1- . المیزان فی تفسیر القرآن ، ج 20، ص 110 .

2- . جامع البيان تفسیر الطبری ، ج 14، جزء 29، ص 190 .

طریق عائشه گزارش کرده است . در آن جا چنین آمده است :

روی عن عائشة أنها قالت : لم يكن النبي صلى الله عليه وآله يفسر القرآن إلا بعد أن يأتي به

جبرائيل عليه السلام .(1)

این حدیث، تصریح در این معنا دارد و نیاز به توضیح ندارد. شیخ طوسی نیز همین معنا را فهمیده و آن را ذیل این بحث که کسی حق ندارد قرآن را با رأی و اندیشه خود تفسیر کند، آورده است .

پس این احتمال که ضمیر در حدیث، به «القرآن» برگردد و مقصود، تفسیر قرآن توسط پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از نزول آیات باشد، بسیار ضعیف و بعید است ؛ چون هیچ عاقلی حدس نمی زد که پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از نزول اصل آیات و ابلاغ آنها به مردم، به تفسیر آنها پرداخته باشد تا این گزارش، در صدد نفی آن برآمده باشد .

علاوه بر این که نقل شیخ طوسی از این گزارش، در واقع، نقل دیگری است از آنچه در منابع حدیثی اهل سنت (مثل: مسند البزاز ، مسند ابی یعلی الموصلی و تفسیر الطبری) آمده است و هیشمی، آن را ذیل باب «کیف یفسر القرآن» در کتاب مجمع الزوائد، از این منابع چنین نقل نموده است:

عن عائشة : أن النبي صلى الله عليه وآله كان لا يفسر شيئاً من القرآن برأيه إلا آیا بعدد ، علمه اياهن جبرئيل عليه السلام .(2)

این نقل، هر چند محدود بودن تفسیر ارائه شده توسط پیامبر صلی الله علیه و آله را نیز مطرح کرده ،(3) اما به صورت موجه جزئی، دلالت دارد بر این که همان مقدار از تفسیر، از طرف باری تعالی و توسط جبرئیل علیه السلام بر پیامبر نازل شده است .

ص: 127

1- . التبيان في تفسير القرآن، ج 1، ص 4.

2- . مجمع الزوائد ، ج 6، ص 303 .

3- . احتمال دیگری نیز در این حدیث و احادیث مشابه آن می رود و آن این که این گونه احادیث، در صدد آن هستند که بگویند تفسیر کل قرآن، يك جا نیامده است؛ بلکه چند آیه چند آیه و به طور تدریجی از طرف خدا و توسط جبرئیل، نازل می شده است.

در این جا نمی خواهیم وارد این بحث شویم که: آیا تفسیری که پیامبر صلی الله علیه و آله از قرآن کریم ارائه نموده، گسترده بوده و تمامی آیات قرآن یا غالب آنها را در بر می گرفته و یا محدود بوده و چند آیه محدود را شامل می شده است؟ این بحث، مجال دیگری می طلبد. اجمالاً در این جا می گوئیم که طبق روایات معتبر شیعه، تفسیر و تأویل و بیان همه معارف درباره تمام آیات قرآنی، همراه اصل آیات را پیامبر صلی الله علیه و آله به امام علی علیه السلام ارائه کرده و آن حضرت، تمامی آن را یادداشت نموده و مجموعه ای عظیم به نام «کتاب علی علیه السلام» را شکل داده است و بعید نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله برای عموم مردم، تفسیر تعداد معدودی از آیات قرآن را ارائه نموده باشد؛ اما مهم، این است که همان مقدار هم از طرف خود آن حضرت نبوده است.

همان گونه که گفته شد، این بحث، گفتاری دیگر می طلبد و آنچه در این جا مد نظر است این که نقل این گزارش عائشه در منابع حدیثی اهل سنت، همسو با نقل شیخ طوسی رحمه الله بر مطلبی دلالت دارد و آن، ارائه تفسیر آیات قرآن توسط جبرئیل علیه السلام از طرف باری تعالی بر پیامبر صلی الله علیه و آله است. این تفسیر نیز می تواند کامل باشد و شامل همه آیات شود و یا فقط درباره برخی از آیات باشد.

در این جا شاید سؤالی پدید آید و آن این که: آیا پیامبر صلی الله علیه و آله نمی توانسته آیات قرآن را تفسیر نماید؟ و یا تفسیر آیات را نمی دانسته، خصوصا در مورد آیاتی که معانی آنها بسیار واضح است؟

با توجه به این که قطعاً فهم پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام نسبت به آیات قرآن، از تمامی افراد بشر فراتر است، به این سؤال می توان چند پاسخ داد:

پاسخ اول: مقصود از تفسیری که از طرف خداوند توسط جبرئیل علیه السلام می آمده، تفسیر باطن آیات و تأویلات غیر ظاهر آن است؛ چون بر اساس روایات بسیاری، قرآن، دارای بطون متعددی از معناست. پس يك تفسیر خاصی بوده که فقط باید از طرف خدا صورت می گرفت.

پاسخ دوم: پیامبر صلی الله علیه و آله در ابلاغ شریعت الهی، واسطه است و در راه انجام دادن کامل این رسالت، باید تمامی امور مربوط به شریعت و معارف خاص و عام را در حوزه این دین الهی از طرف باری تعالی دریافت و آن را ابلاغ نماید.

پاسخ سوم: برای جلوگیری از شبهه افکنی دشمنان و منافقان در جامعه اسلامی، باید تفسیر و تأویل آیات از طرف خدا می آمد تا گفته نشود پیامبر صلی الله علیه و آله این مطالب را از طرف خودش می گوید، نه از طرف خداوند!

این مطلب در خصوص برخی از آیات (مثل آیات مربوط به ولایت و تعیین جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله)، نمود ویژه ای دارد و احتمال بسیار می رفت (چنانچه واقع هم شد) که گفته شود پیامبر صلی الله علیه و آله می خواهد خاندان خود را بر جامعه اسلامی حاکم نماید.

پس می توان گفت که خداوند، تفسیر، آیات را خودش انجام داده است و طبق آیه ای که بحث شد،⁽¹⁾ خداوند، خود بیان آیات را به عهده گرفت تا به اصطلاح، دفع دخل مقدر شود و از این شبهه، پیشگیری گردد.

نتیجه این مطلب، آن است که مراد از روایات بسیاری که مضمون آنها اختصاص داشتن علم به آیات قرآن و تفسیر آنها به پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت گرامی اش علیهم السلام، این است که این علم الهی، از طرف خداوند متعال نزد آنها به ودیعه گذاشته شده است و آنها برای دربرگرفتن این علم و ارائه آن به مردم، از جانب خدای متعال برگزیده شده اند، نه این که خودشان در این زمینه مستقل باشند. این مطلب را می توان در احادیث بسیاری مشاهده کرد، از جمله حدیثی از امام باقر علیه السلام که می فرماید:

انّ من علم ما أوتینا تفسیر القرآن وأحكامه.⁽²⁾

و نیز این که فرمود:

ص: 129

1- .سوره قیامت، آیه 19 .

2- . الکافی، ج 1، ص 229، ح 3.

ما يستطيع أحد أن يدعى أن عنده جميع القرآن كله ظاهره وباطنه غير الأوصياء. (1)

پس در این حدیث، هر چند تعبیر «عنده» می تواند به معنای علم خود امام باشد که به دست آورده، اما به لحاظ این که دو چیز در این حدیث، در حالی که معطوف به یکدیگر هستند، به عنوان دو چیزی که نزد اوصیا هست مطرح شده و اولی یعنی ظاهر قرآن - که همان آیات آن است - معلوم و مسلم است که از طرف خدای متعال نازل شده و نزد اوصیا، به ودیعه گذاشته شده، ظهور دارد در این که باطن آن نیز - که عطف به آن شده - این چنین است؛ یعنی از طرف خدا نزد ایشان به ودیعه گذاشته شده و علم اکتسابی آنها به شمار نمی رود. تعبیری چون: «عیبة علمه» و «وعاء فهمة وحكمته» و «جعل علمه عندنا» نیز که مکرر در مورد ائمه در احادیث به کار رفته، ناظر به همین معناست. گفتنی است که واژه «عیبة» در لغت، به معنای گنجینه و صاحب سر، و «وعاء» به معنای ظرف است.

همین ظرف علم الهی بودن برای فضیلت و برتری ایشان نسبت به جمیع خلائق، کافی است و لزوم مراجعه مردم برای به دست آوردن معارف حقیقی و واقعی دین، به آن بزرگواران را در پی دارد. در طول تاریخ اسلام نیز اگر کسی غیر از این راه، راهی دیگر برگزید و در علوم الهی و از جمله تفسیر قرآن، از روی اندیشه خود سخن گفت، طبق فرمایش امام باقر علیه السلام به «قتاده»، هم خود را به هلاکت انداخته و هم دیگران را. فرمایش الهی، این گونه است:

«أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا». (2)

با توجه به این مطلب، می توان گفت این حدیث امام باقر که فرمود: «ما ادعى أحد»

ص: 130

1- همان، ص 228، ح 2.

2- سوره نساء، آیه 54.

من الناس انه جمع القرآن كله كما أنزل إلا كذاب وما جمعه وحفظه كما نزله الله تعالى إلا على بن أبي طالب عليه السلام والأئمة من بعده عليهم السلام» نیز ناظر به همین معناست و می خواهد بگوید که قرآن، به طور کامل، همراه تفسیر آیاتش از طرف خداوند بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز آن را همراه همان تفسیر و تأویل و معارف پیرامونش بر امام علی علیه السلام املا نموده و ایشان جمع آوری و حفظ کرده است. این مطلب را متون معتبر حدیثی ای که نحوه شکل گیری کتاب امام علی علیه السلام در آنها مطرح شده، مورد تأیید قرار داده اند.

ج. روایاتی که در آنها تفسیر آیه ای از آیات قرآن را پیامبر صلی الله علیه و آله از جبرئیل علیه السلام سؤال کرده و آن فرشته بزرگوار، تفسیر آن را از طرف باری تعالی برای پیامبر صلی الله علیه و آله آورده است. نمونه هایی از این موارد را از نظر می گذرانیم:

کنز جامع الفوائد و تأویل الآيات الظاهرة: عن أبي سعيد الخدري في قول الله عز وجل: «رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا» (1) قال رسول الله صلى الله عليه وآله لجبرئيل: من أزواجنا؟ قال: خديجة، قال: وذرياتنا؟ قال: فاطمة، قال: قرّة أعين قال: الحسن والحسين قال: واجعلنا للمتقين إماما؟ قال: علي بن أبي طالب، صلوات الله عليهم أجمعين (2).

فقه القرآن: روى أنه لما نزل قوله تعالى «مَا آفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ» (3) الآية، قال رسول الله صلى الله عليه وآله لجبرئيل عليه السلام: لمن هذا الفىء؟ فأنزل الله قوله وآت ذا القربى حقه فاستدعى النبي صلى الله عليه وآله فاطمة عليها السلام فأعطها فدكا وسلّمها إليها، فكان وكلاؤها فيها طول حياة النبي من عند نزولها... (4).

ص: 131

- 1- .سوره فرقان، آیه 74 .
- 2- . بحار الأنوار، ج 24، ص 135، ح 9
- 3- .سوره حشر، آیه 7 .
- 4- . فقه القرآن، ج 1، ص 247 - 248.

تفسير الثعلبي: قال عطاء: وأمر بالعرف يعني لا إله إلا الله وأعرض عن الجاهلين أبي جهل وأصحابه نسختها آية السيف . ويقال لما نزلت هذه الآية قال رسول الله صلى الله عليه وآله لجبرئيل: ما هذه؟ قال: لا أدري حتى أسأل، ثم رجع فقال: يا محمد إن ربك يأمرك أن تصل من قطعك، وتعطي من حرمك، وتعفو عمن ظلمك. (1)

بحار الأنوار: عن أصبغ بن نباته، عن علي عليه السلام في قوله تعالى: «وَهُمْ مِّنْ فِرْعَ يَوْمِنِدِءِ آمِنُونَ». (2) قال: فقال لى على: بلى يا أصبغ ما سألتى أحد عن هذه الآية، ولقد سألت النبي صلى الله عليه وآله كما سألتنى فقال لى: سألت جبرئيل عليه السلام عنها فقال: يا محمد إذا كان يوم القيامة حشرك الله وأهل بيتك ومن يتولاك وشيعتك، حتى يقفوا بين يدي الله تعالى... (3)

عوالى اللآلى: روى أنه لما نزل قوله تعالى: «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ» (4) الآية سأل رسول الله صلى الله عليه وآله جبرئيل عن معناها، فقال: لا- أدري حتى أسأل ربك، ثم رجع فقال: يا محمد، إن ربك يأمرك: أن تصل من قطعك، وتعطي من حرمك وتعفو عمن ظلمك. (5)

این گونه احادیث، بسیارند، از جمله، حدیث بسیار طولانی ای که در کتاب الاحتجاج آمده و در آن، حج پیامبر صلى الله عليه وآله و نزول آیه «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» (6) و تفسير و تبیین و بیان مصداق آن از طرف خداوند، توسط جبرئیل علیه السلام آمده است؛ (7) اما غرض، ارائه چند نمونه بود که انجام شد.

ص: 132

- 1- . تفسير الثعلبي، ج 4، ص 318 .
- 2- . سورة نمل، آیه 89 .
- 3- . بحار الأنوار، ج 65، ص 57، ح 104 .
- 4- . سورة اعراف، آیه 199 .
- 5- . عوالى اللآلى، ج 2، ص 137 - 138 .
- 6- . سورة مائده، آیه 4 .
- 7- . رك: الاحتجاج، ج 1، ص 66 - 71 .

در مواردی نیز پیامبر صلی الله علیه و آله از جبرئیل درباره آنچه در آیات مطرح شده و یا تفسیر مفاهیم و واژه هایی که اصل آنها در برخی آیات قرآن آمده، سؤال نموده است، مثل این موارد:

الأمالی للمفید: إن رجلاً سأل رسول الله صلى الله عليه وآله عن أوقات الصلاة، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: أتاني جبرئيل عليه السلام فأراني وقت الصلاة، فصلّى الظهر حين زالت الشمس فكانت على حاجبه الأيمن، ثم أراني وقت العصر... (1).

علل الشرائع: عن أبي جعفر عليه السلام إن رسول الله صلى الله عليه وآله سأل جبرئيل كيف كان مهلك قوم لوط؟ فقال إن قوم لوط كانوا أهل قرية لا ينتظفون من العائط ولا يتطهرون من الجنابة بخلاء أشحاء على الطعام وإن لوطا لبث فيهم ثلاثين سنة وإنما كان نازلاً عليهم ولم يكن منهم ولا عشيرة له ولا قوم وإته دعاهم إلى الله تعالى وإلى الإيمان به واتباعه ونهاهم عن الفواحش، وحثهم على طاعة الله فلم يجيبوه، ولم يطيعوه وإن الله تعالى لما أراد عذابهم بعث إليهم رسلاً منذرين عذرا نذرا فلما عتوا عن أمره بعث إليهم ملائكة ليخرجوا ممن كان في قريتهم من المؤمنين، فما وجدوا فيها غير بيت من المسلمين فأخرجهم منها، وقالوا: للوط أسر بأهلك من هذه... (2).

شرح أصول الكافي: قال ذو المفاخر صاحب العدة رحمه الله: سأل النبي صلى الله عليه وآله جبرئيل عليه السلام عن تفسير الرضا فقال: «الراضي هو الذي لا يسخط على سيده أصاب من الدنيا أو لم يصب، ولا يرضى من نفسه باليسير» (3).

شرح أصول الكافي: قال صاحب العدة إن النبي صلى الله عليه وآله سأل جبرئيل عليه السلام عن تفسير الزهد فقال جبرئيل عليه السلام الزاهد يحب من يحب خالقه ويبغض من يبغض خالقه ويتحرج من حلال الدنيا ويلتفت إلى حرامها فإن حلالها حساب وحرامها عقاب ويرحم جميع

ص: 133

1- . الأمالی ، مفید ، ص 267 .

2- . علل الشرائع، ص 550، ح 5.

3- . شرح أصول الكافي، ج 1، ص 219 - 220.

المسلمين كما يرحم نفسه ويتحرّج من الكلام فيما لا يعينه كما يتحرّج من الحرام ويتحرّج من كثرة الأكل كما يتحرّج من الميتة التي قد اشتدّ ننتها ويتحرّج من حطام الدنيا وزينتها... (1).

شرح أصول الكافي: عن أبي حمزة، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال: إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله سأل جبرئيل عليه السلام كيف كان مهلك قوم صالح عليه السلام؟ فقال: يا محمد إن صالحا بعث إلى قومه وهو ابن ستّ عشرة سنة فلبث فيهم حتى بلغ عشرين ومائة سنة لا يجيبونه إلى خير، قال: وكان لهم سبعون صنما يعبدونها من دون الله عز وجل فلما رأى ذلك منهم قال: ... (2).

معاني الأخبار:

عن أحمد بن أبي عبد الله، عن أبيه في حديث مرفوع إلى النبي صلى الله عليه وآله قال: جاء جبرئيل عليه السلام إلى النبي صلى الله عليه وآله و آله فقال: يا رسول الله إنّ الله تبارك وتعالى أرسلني إليك بهدية لم يعطها أحدا قبلك، قال رسول الله صلى الله عليه وآله: قلت: وما هي؟ قال: الصبر وأحسن منه، قلت: وما هو؟ قال: الرضا وأحسن منه، قلت: وما هو؟ قال: الزهد وأحسن منه، قلت: وما هو؟ قال: الإخلاص وأحسن منه، قلت: وما هو؟ قال: اليقين وأحسن منه، قلت: وما هو يا جبرئيل؟ قال: إنّ مدرجة ذلك التوكّل على الله عز وجل، فقلت: وما التوكّل على الله عز وجل؟ فقال: العلم بأنّ المخلوق لا يضرّ ولا ينفع ولا يعطى ولا يمنع، واستعمال اليأس من الخلق، فإذا كان العبد كذلك لم يعمل لأحد سوى الله ولم يرج ولم يخف سوى الله ولم يطمع في أحد سوى الله فهذا هو التوكّل، قال: قلت: يا جبرئيل فما تفسير الصبر؟ قال: تصبر في الضراء كما تصبر في السراء، وفي الفاقة كما تصبر في الغناء، وفي البلاء كما تصبر في العافية، فلا يشكو حاله عن المخلوق بما يصيبه من البلاء، قلت: وما تفسير القناعة؟ قال: يقنع بما يصيب من الدنيا، يقنع بالقليل ويشكر اليسير.

قلت: فما تفسير الرضا؟ قال: الراضى لا يسخط على سيّده أصاب من الدنيا أو لم

ص: 134

1- . همان، ج 8، ص 372.

2- . همان، ج 12، ص 243.

یصب، ولا یرضی لنفسه بالیسیر من العمل . قلت : یا جبرئیل فما تفسیر الزهد؟ قال : الزاهد یحب من یحب خالقه ویبغض من یبغض خالقه... (1).

بحار الأنوار: روی أن النبی صلی الله علیه و آله سأل جبرئیل عن الایمان فقال : أن تؤمن بالله ورسله ، والیوم الآخر... (2).

د . حدیثی از امام صادق علیه السلام مبنی بر این که آنچه ما می گوئیم، گفته خداست. حدیث در کتاب الکافی چنین است:

عن هشام بن سالم وحماد بن عثمان وغيره قالوا : سمعنا أبا عبد الله عليه السلام يقول : حدیثی حدیثی ابي، و حدیثی ابي حدیثی جدی ، و حدیثی جدی حدیثی الحسين ، و حدیثی الحسين حدیثی الحسن ، و حدیثی الحسن حدیثی أمير المؤمنين عليه السلام و حدیثی أمير المؤمنين حدیثی رسول الله صلی الله علیه و آله و حدیثی رسول الله قول الله عز و جل . (3).

پر واضح است که هیچ کسی احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام را جزء قرآن نازل نمی داند. از طرف دیگر، در بین این احادیث، روایات تفسیری نیز بخش مهمی از احادیث ایشان را شامل می شود و بر اساس این فرمایش امام صادق علیه السلام ، تمامی احادیثشان به گفتار خدا منتهی می شود. در نتیجه، آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام در تفسیر آیات بیان داشته اند، در حقیقت، از طرف خدای متعال به آنها رسیده است و از خودشان، چیزی در زمینه معارف دین و از جمله، تفسیر قرآن کریم نگفته اند؛ بلکه در رساندن آنچه از طرف خداوند به عنوان ودیعه به ایشان سپرده شده، نوعی واسطه اند.

پیش از این گفته شد که در این گفتار، دو مطلب مدّ نظر است. درباره اولین مطلب - که همان نزول تفسیر آیات قرآن از طرف خدا، علاوه بر نزول اصل آیات آن بود - قدری بحث شد؛ اما درباره مطلب دوم - که ناظر بودن روایات مورد بحث به همین

ص: 135

1- . معانی الأخبار، ص 260 - 261، ح 1.

2- . بحار الأنوار، ج 66، ص 139.

3- . الکافی، ج 1، ص 53، ح 14.

نزولِ تفسیر از جانب خداوند توسط جبرئیل علیه السلام است - می توان به این امور استشهاد کرد :

یک . دیگر روایاتی که در این باب آمده است

چنانچه گفته شد، در این باب، تعداد 92 حدیث آمده است که در سیزده حدیث از این تعداد، عبارتی با مضمون «هكذا نزلت» و یا «هكذا نزل بها جبرئیل علیه السلام» و مشابه آن آمده است .

البته از قرار گرفتن این سیزده حدیث، در کنار 79 حدیث دیگر - که همه آنها گونه ای تفسیر از آیات مربوط به ولایت و امامت را مطرح می کنند - ، نمی توان سیاقی برای آنها درست کرد و چیزی شبیه سیاق آیاتی از قرآن را که در کنار هم قرار می گیرند و درباره يك موضوع هستند و به فهم آیه كمك می کند، ادعا کرد؛ اما انسان، اطمینان پیدا می کند که این احادیث، با یکدیگر همسو هستند و جهت صدور آنها نیز ارائه يك مطلب است: تفسیر برخی از آیات قرآن، به امر ولایت و تعیین مصداق آن .

پس این سیزده حدیث نیز مانند دیگر احادیث باب - که تعداد آنها چند برابر است - ، در صدد ارائه تفسیر آیاتی هستند که در ضمن آنها آمده اند و نمی خواهند بگویند که قسمتی از آیه، دچار تحریف به نقصان شده است .

دو . در تعارض بودن غیر از این معنا، با برخی از مسلمات دین

در معنای این احادیث، دو احتمال می رود: یکی همان که طرح شد و مفصل درباره آن صحبت شد؛ یعنی دلالت این احادیث بر این که آیات، همراه تفسیر آنها نازل شده و مطالبی که در این سیزده حدیث آمده، مثل مطالبی است که در دیگر احادیث این باب یا ابواب دیگر و یا کتب دیگر، به طور پراکنده یا يك جا در تفسیر برخی آیات آمده و در این جا فقط به خاطر حساسیت موضوع ولایت تصریح شده به این که این تفسیر، از ناحیه خدا بوده، نه از طرف شخص پیامبر صلی الله علیه و آله یا خود ائمه علیهم السلام و با میل

شخصی. همچنین گفته شد که با توجه به علم و آگاهی و اذعان امام علیه السلام و شنونده، نسبت يك سری مسلمات، این احادیث، ظهور در همین معنا پیدا می کنند .

اما احتمال دومی که در معنای این سیزده حدیث می رود، این است که آیات، گرفتار تحریف به نقصان شده اند. این معنا با چند چیز - که همه آنها از امور مسلم در حوزه معارف دین به شمار می روند - تعارض دارد. پس یا باید این احادیث، کنار گذاشته شوند و جعلی تلقی گردند و یا حمل بر معنای اول شوند، و البته تا جایی که بتوان معنای منطقی و قابل قبولی برای يك حدیث داشت، نمی توان آن را رد کرد و جعلی تلقی نمود.

چون در مباحث پیشین، از این امور قطعی و مسلم - که احتمال معنای دوم، یعنی تحریف قرآن با آنها تعارض دارد - سخن به میان آمد، در این جا اجمالاً به آنها اشاره می شود. این امور، عبارت بودند از :

يك . وعده مؤکد الهی در حفظ قرآن، در آیه نه از سوره حجر. چون تحریف به زیادی را به طور قطع، همه فرقه های اسلامی مردود می دانند و بحث در تحریف به نقصان است، هیچ کس، جزئیت این آیه را نسبت به قرآن، انکار نمی کند. پس این وعده، قطعاً وعده الهی است : «وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ» (1).

دو . صدور حدیث ثقلین از پیامبر صلی الله علیه و آله و ارجاع دادن ایشان مردم را به قرآن کریم، به عنوان ثقل اکبر، در راه رسیدن به کمال و نوشیدن از حوض فلاح و رستگاری و انسانیت . پیامبر صلی الله علیه و آله نمی تواند انسان ها را از زمان بعد از خود تا آخر تاریخ بشر، به طرف يك چیز ناقص سوق داده باشد و چنانچه گفته شد، حدیث ثقلین، يك حدیث متواتر و قطعی الصدور است.

سه . صدور احادیثی در زمینه معیار نقد احادیث، مبنی بر عرضه احادیث به قرآن

ص: 137

کریم، جهت بررسی صحت و سقم آنها. همان طور که پیش از این نیز گفته شد، این احادیث، تواتر معنوی دارند؛ یعنی مضمون آنها قطعاً از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام صادر شده است. معلوم است که آنچه بخواهد معیار نقد احادیث قرار گیرد، خود، باید کامل بوده، دچار تحریف نشده باشد.

چهار. فصاحت و بلاغت اعلای قرآن که باعث معجزه همیشگی و زنده بودن آن شده است و از امور مسلم و قطعی، نزد تمام فرقه های اسلامی به شمار رفته و خود قرآن نیز در این زمینه، تحدی نموده است. حال اگر بپذیریم که آیات آن، گرفتار تحریف به نقصان شده و مطالبی را که در این سیزده حدیث آمده، جزء از دست رفته این آیات تلقی کنیم، با ضمیمه کردن این مطالب به آیات، مشاهده می شود که دیگر فصاحت و بلاغت آنها از دست می رود.

با توجه به تعارض احتمال دوم در معنای احادیث مورد بحث، یعنی تحریف به نقصان با این چهار امر مسلم در حوزه معارف دین، این احتمال، در معنای این احادیث باطل می شود و فقط احتمال اول باقی می ماند و احادیث، حمل بر آن معنا می شود. با تفسیری دانستن مطالبی که در این احادیث آمده، هم این امور مسلم، در جای خود، بلا معارض باقی می مانند و هم این احادیث، سالم مانده، گرفتار يك معنای باطل و مردود - که همان تحریف قرآن است - نمی شوند؛ بلکه در صدد ارائه تفسیری از آیات هستند، البته تفسیری که از طرف باری تعالی نازل شده است.

سه. فهم مؤلف کتاب «الکافی» از این احادیث

قرینه دیگر در اطمینان به تفسیری بودن این احادیث، فهم مرحوم کلینی از این احادیث است. اگر ایشان از این احادیث، تحریف را فهمیده بود، اولاً این احادیث را در بخش «کتاب القرآن» - که در چاپ کنونی، در جلد دوم این کتاب به چاپ می رسد - می آورد؛ چون بحثی است درباره قرآن، نه حجت و امام و ولایت، تا آن را در «کتاب

الحجّة» بیاورد. از امتیازات بسیار خوب الکافی، عنوان بندی های آن و تناسب روایات با عناوین است و همین تنظیم دقیق است که نشان از فهم دقیق مؤلف آن دارد و گرنه، از ایشان کتاب دیگری به دست ما نرسیده تا حاکی از آن باشد.

حال که ایشان در کتاب القرآن، بایی را تحت عنوان تحریف قرآن نیاورده و یا حدیثی را که تصریح در این معنا داشته باشد، نیاورده است، (1) پیداست که اعتقادی به تحریف قرآن نداشته و نظرش این نبوده است و نسبت دادن این نظر به وی، صحیح نیست. از آن جا هم که احادیث مورد بحث را در مباحث درباره قرآن نیاورده، بلکه در مباحث درباره حجّت، آن هم در لابه لای 79 حدیث دیگر - که همگی تفسیری محسوب می شوند - آورده است، معلوم می شود که در نظر ایشان نیز این احادیث، مربوط به تحریف قرآن نبوده اند؛ بلکه آیاتی از قرآن را که در مورد ولایت اهل بیت علیهم السلام نازل شده، تفسیری الهی می کند.

ثانیا اگر تلقی مؤلف از این احادیث، تحریف قرآن بود، باید عنوانی برای باب بر می گزید که گویای این معنا باشد، در حالی که عنوان باب چنین است: «باب فيه نکت و نکت من التنزيل في الولاية». مشخص است که این عنوان، هیچ گونه اشاره ای به تحریف قرآن ندارد و فقط می خواهد نکته های ویژه و گلچین هایی از آیات قرآن و یا تفسیر آنها را - که درباره ولایت اند - بیان نماید. به قول شارح گران قدر کتاب الکافی، مرحوم مولا محمد صالح مازندرانی، در شرح عنوان باب:

النکت جمع النکته والمراد بها هنا الوجوه الخفية المستتعبة من القرآن الدالة على الولاية والتبف كصرد جمع النتفة بالضم والسكون وهي هنا عبارة عن وجوه منتزعة من التنزيل دالة على الولاية.(2)

ص: 139

1- . البته در مورد تعداد بسیار اندك و انگشت شماری از احادیث، احتمال داده شده که دلالت بر تحریف داشته باشند؛ اما همه آنها با توجه به همین معنای طرح شده در این مقاله و یا مطالب دیگری که درباره آن احادیث گفته شده، قابل توجیه اند و هیچ يك از آنها صریح در این معنا نیستند .

2- . شرح أصول الکافی ، ج 7 ، ص 51 .

اکثر علمای بزرگ شیعه و خصوصاً شارحان الکافی، در مواجهه با این احادیث، دلالت آنها را بر معنای یاد شده (نزول تفسیر و تبیین آیات از جانب خدا و توسط جبرئیل علیه السلام) مطرح نموده اند، هر چند برخی از ایشان، آن را به صورت یکی از دو احتمال یاد کرده اند و احتمال دیگر را همان دلالت بر تحریف گرفته اند و چون بطلان این احتمال ثابت شد، دلالت آنها بر همان معنای صحیح، باقی می ماند.

در این جا به برخی از تعبیرات علما، ذیل این احادیث اشاره می کنیم :

مرحوم فیض کاشانی، یگانه عصر خود و یکی از افراد انگشت شمار در فهم دقیق احادیث، ذیل این حدیث از کتاب الکافی که چنین آمده بود: « عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فِي وَلايَةِ عَلِيٍّ وَوَلايَةِ الأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ فَقَدْ فَازَ فَوْزاً عَظِيماً هَكَذَا نَزَلَتْ (1) (اولین حدیث در بحث حاضر) چنین می گوید:

یعنی بهذا المعنى نزلت وكذا الكلام في نظائره مما يأتي كما يأتي تحقيقه في أواخر كتاب الصلاة إن شاء الله. (2)

ظاهراً مقصود ایشان از اواخر کتاب صلاة، همان آخر «ابواب القرآن وفضائله» است که بعد از ابواب مربوط به صلاة آمده است. وی در آن جا ذیل عنوان «باب اختلاف القرائات وعدد الآيات»، بعد از آوردن چند حدیث، از جمله این حدیث از بزنی که گفت: دَفَعَ إِلَيَّ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُصَدِّحاً وَقَالَ لَا تَنْظُرُ فِيهِ فَفَتَحْتُهُ وَقَرَأْتُ فِيهِ لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَجَدْتُ فِيهَا اسْمَ سَبْعِينَ رَجُلًا مِنْ قُرَيْشٍ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ قَالَ فَبَعَثْتُ إِلَيَّ ابْعَثْ إِلَيَّ بِالْمُصْحَفِ، (3) می گوید:

بيان: لعل المراد أنه وجد تلك الأسماء مكتوبة في ذلك تفسيراً للذين كفروا

ص: 140

- 1- . الکافی، ج 1، ص 414، ح 8.
- 2- . الوافی، ج 3، ص 885، ح 1519.
- 3- . الکافی، ج 2، ص 631، ح 16.

والمشركين مأخوذة من الوحي، لا- أنّها كانت من أجزاء القرآن وعليه يحمل ما في الخبرين السابقين أيضاً من استماع الحروف من القرآن على خلاف ما يقرأه الناس، يعني استماع حروفٍ تفسّر ألفاظ القرآن وتبيّن المراد منها علّمت بالوحي وكذلك كلّ ما ورد من هذا القبيل عنهم، وقد مضى في كتاب الحجّة نبذ منه فإنّه كلّه محمول على ما قلناه لأنّه لو كان تطرّق التحريف والتغيير في ألفاظ القرآن لم يبق لنا اعتماد على شيء منه إذ على هذا يحتمل كلّ آية منه أن تكون محرّفة ومغيّرة وتكون على خلاف ما أنزله الله فلا يكون القرآن حجّة لنا وتنتفي فائدته وفائدة الأمر باتّباعه والوصية به وعرض الأخبار المتعارضة عليه. (1)

این عبارت، در عین موجز بودن، بیانی کامل، متقن و شفاف در مطلب مورد بحث است و شاید بتوان آن را خلاصه ای از تمامی این مقاله به شمار آورد. وی در مقدمه تفسیر الصافی نیز بیانی مفصّل در این زمینه دارد. (2) در قسمتی از این بیان، شبیه آنچه در الوافی آورده، می گوید:

ولا یبعد أيضاً أن یقال إنّ بعض المحذوفات كان من قبیل التفسیر والبیان ولم یکن من أجزاء القرآن فیكون التبدیل من حیث المعنی أي حرفوه وغیره فی تفسیره وتأویله أعنی حملوه علی خلاف ما هو به ، فمعنی قولهم علیهم السلام کذا نزلت أنّ المراد به ذلك لا أنّها نزلت مع هذه الزیادة فی لفظها فحذف منها ذلك اللفظ . ومما یدلّ علی هذا ما رواه فی الکافی باسناده عن أبی جعفر علیه السلام : أنّه كتب فی رسالته إلى سعد الخیر وكان من نبذهم الكتاب أن أقاموا حروفه وحرفوا حدوده فهم یروونه ولا یرعونه والجهال یعجبهم حفظهم للروایة والعلماء یحزنهم ترکهم للرعاية، الحدیث. (3)

مرحوم ملا صالح مازندرانی - که معمولاً توضیحات قوی ای ذیل احادیث الکافی

ص: 141

1- . الوافی، ج 9، ص 1778.

2- . برای ملاحظه بیان کامل ایشان، ر.ک: تفسیر الصافی، ج 1، ص 75.

3- . التفسیر الصافی، ج 1، ص 52.

ارائه می کند - نیز در شرح این حدیث می گوید:

قوله (هكذا نزلت)... یحتمل أنّها نزلت هكذا معنی بتفسیر الروح الأمين ، وعلى التقديرين علم ولاية على والأئمة من بعده من هذه الآية بالتنزيل لا بالتأويل، والفرق أنّ الولاية مقصودة من الآية على الأول ومندرجة فيها باعتبار ملاحظة أمر خارج وهو أنّه تعالى ورسوله أمر بها على الثاني إذ لو لم يعلم ثبوتها بدليل آخر لم يعلم اندراجها في هذه الآية. (1)

وی همچنین ذیل حدیث دیگری که با همین تعبیر آمده، می گوید:

قوله (هكذا والله نزلت) لعل المراد هكذا نزلت لفظاً في القرآن أو نزلت معنی بتفسیر جبرئیل علیه السلام بأمر ربه ، وهو على التقديرين تنزیل لا تأویل. (2)

علامه مجلسی رحمه الله نیز در دو کتاب مرآة العقول و بحار الأنوار، در مواردی پراکنده، این مطلب را که مراد از این گونه احادیث، نزول تفسیر آیات است، به عنوان یکی از دو احتمال مطرح می کند. به عنوان نمونه، ذیل همین حدیث در مرآت العقول می گوید:

(هكذا نزلت) ربّما يَأوّل بأنّ معناه ذلك أو هي العمدة في ذلك، إذ الاطاعة لا تتمّ إلّا بذلك. (3)

علامه مجلسی، در بحار الأنوار نیز ذیل حدیثی که از تفسیر العیاشی نقل کرده، چنین

آورده است:

عن أبي جعفر عليه السلام أنه قرأ: ليس لك من الأمر شيء أن تتوب عليهم أو تعذبهم فإنّهم ظالمون .

بیان : ظاهره أنّ الآية هكذا نزلت ، ويحتمل أن يكون الغرض بيان المقصود منها وعلى الوجهين المعنى أنّه تعالى أوحى إليه : أن ليس لك في قبول توبتهم

ص: 142

1- . شرح أصول الكافي، ج 7، ص 56.

2- . همان، ص 65 .

3- . مرآة العقول، ج 5، ص 14.

چند یادآوری

در این جا ذکر چند نکته، شاید خالی از فایده نباشد :

1. با جمع آوری احادیثی که در آنها «کتاب علی علیه السلام»، «مصحف امام علی علیه السلام» و «الجامعة» مطرح شده و نحوه شکل گیری آن و یا متنی از متون آن کتاب گزارش شده است و با نظر دقیق در آنها، اطمینان حاصل می شود که اولاً این سه عنوان، یکی هستند و در واقع، سه نام برای يك مجموعه بوده که پیامبر صلی الله علیه و آله املا می کرده و امام علی علیه السلام می نوشته است و شامل همه آیات قرآن و تمامی امور مربوط به آنها مثل تعیین ناسخ و منسوخ، عام و خاص، مطلق و مقید و... و نیز تفسیر و تأویل آنها و بیان احکام فقهی، امور اعتقادی و اخلاقی و در يك کلمه، جمیع معارف دینی ای که ذیل آیات مطرح بوده، می شده است.

پس بر اساس متون معتبری که در رابطه با تشکیل این مجموعه وجود دارد و یا احادیثی که از آن نقل شده، نتیجه می گیریم که این کتاب (با همان عنوان هایی که ذکر کردیم)، مجموعه ای کامل از معارف دین بوده و در واقع، همان علوم الهی است که پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را به امام علی علیه السلام منتقل کرده است. دستور نوشتن این مجموعه را نیز به طور ویژه، پیامبر صلی الله علیه و آله به امام علی علیه السلام واگذار کرده و فرموده که: برای اوصیای بعد از خودت بنویس، هر چند خودت از آفت فراموشی در امانی و من برای تو از خدا خواسته ام که چیزی را فراموش نکنی. (2)

این مجموعه کامل و عظیم، به عنوان ودیعه الهی، باید در اختیار اوصیای

ص: 143

1- بحار الأنوار، ج 25، ص 339، ح 19.

2- ر.ك: الكافي، ج 1، باب اختلاف الحديث، ح 1؛ نهج البلاغة، خطبه 210.

پیامبر صلی الله علیه و آله - یکی بعد از دیگری - قرار می گرفت تا آن حضرات، علاوه بر ویژگی های شخصی ای که داشتند و آنها را نسبت به افراد دیگر برتری می بخشید و نیز ویژگی های خانوادگی ای که جایگاه خاصی برای ایشان ایجاد کرده بود، باید علم دین به نحو ویژه، نزد آنها می بود تا مردم بتوانند برای دریافت دین حقیقی و معارف آن، به ایشان مراجعه کنند و ادعای خود آن بزرگواران نیز مبنی بر داشتن علم دین و در اختیار داشتن تمامی معارف آن و استخراج همه این معارف از قرآن به جا باشد و بتوان با تکیه بر آن، این افراد خاص را به عنوان اوصیای پیامبر صلی الله علیه و آله به طور معین و

مشخص شده از طرف باری تعالی قلمداد کرد و ایشان را ودیعه دار علم الهی و برگزیده شده خداوند برای این امر دانست .

علاوه بر این که عموم مردم (و خصوصاً مردم آن زمان)، قابلیت درک بسیاری از مفاهیم والا را نداشتند تا پیامبر صلی الله علیه و آله این مطالب را در تفسیر و تأویل آیات برای عموم ایشان بیان نماید، درک و فهم افراد دیگر غیر از اوصیای معصوم پیامبر، در حدی بوده است که امام صادق علیه السلام در این باره فرمود :

ما کَلَّم رسول الله صلی الله علیه و آله العباد بکنه عقله قطّ. (1)

حال چگونه این مردمان می توانند تأویلات آیات و بطون آن را دریابند ؟

آنچه مسلم است این که در آن دوره بی مهری نسبت به امام علی علیه السلام و حریص بودن برخی بر چنگ انداختن به قدرت و فرس گستراندن بر تخت حکومت، آنان را از پذیرش قرآنی کامل همراه تفسیر واقعی آن از طرف باری تعالی و املائی پیامبر صلی الله علیه و آله و دست خط امیر مؤمنان علیه السلام - که در ضمن آن، جایگاه واقعی و حقیقی افراد نیز مشخص شده بود - باز می داشت.

در این جا در نظر نداریم به طور مفصّل، وارد بحث درباره «کتاب علی علیه السلام» و

ص: 144

«مصحف امام على عليه السلام» و «الجامعة» شوييم و اجمالاً طرح يكي بودن آنها در اين جا مدّ نظر بود .

اين حديث، هر چند طولانی است، اما برای اطلاع از چگونگی شکل گیری مصحف امام على عليه السلام - که ظاهراً با كتاب آن حضرت يکی است - با دقت ملاحظه نماييد:

في جملة إحتجاج أمير المؤمنين عليه السلام على جماعة من المهاجرين والأنصار أن طلحة قال له عليه السلام في جملة مسائله عنه: يا أبا الحسن شيئاً اريد أن أسألك عنه ، رأيتك خرجت بثوب مختوم ، فقلت : أيها الناس إني لم أزل مشتغلاً برسول الله بغسله ، وكفنه ، ودفنه ، ثم اشتغلت بكتاب الله حتى جمعته ، فهذا كتاب الله عندي مجموعاً لم يسقط حتى حرف واحد ، ولم أر ذلك الذي كتبت وألّفت ، وقد رأيت عمر بعث إليك أن ابعث به إلي فأبيت أن تفعل فدعا عمر الناس فإذا شهد رجلان على آية كتبها ، وإن لم يشهد عليها غير رجل واحد أرجأها فلم يكتب ، فقال عمر : وأنا أسمع إته قد قتل يوم اليمامة قوم كانوا يقرؤون قرآنا لا يقرأه غيرهم ، فقد ذهب وقد جائت شاة إلى صحيفة وكتاب يكتبون فأكلتها وذهب ما فيها والكاتب يومئذ

عثمان ، وسمعت عمر وأصحابه الذين ألفوا ما كتبوا على عهد عمر وعلى عهد عثمان يقولون : إنّ الأحزاب كانت تعدل سورة البقرة ، وإنّ النور ستون ومائة آية ، والحجر تسعون ومائة آية ، فما هذا وما يمنعك يرحمك الله أن تخرج كتاب الله إلى الناس ، وقد عهد عثمان حين أخذ ما ألف عمر فجمع له الكتاب ، وحمل الناس على قراءة واحدة ، فمزق مصحف أبي بن كعب ، وابن مسعود ، وأحرقهما بالنار فقال له على عليه السلام ، يا طلحة إن كلّ آية أنزلها الله - جلّ وعلا - على محمّد عندي بأملاء رسول الله وخطّ يدي ، وتأويل كلّ آية أنزلها الله على محمّد وكلّ حرام وحلال أو حدّ أو حكم أو شىء تحتاج إليه الأمة إلى يوم القيامة مكتوب بأملاء رسول الله صلى الله عليه وآله وخطّ يدي ، حتى أرش الخدش .

قال طلحة : كل شىء من صغير وكبير أو خاص أو عام كان أو يكون إلى يوم القيامة فهو عندك مكتوب قال : نعم وسوى ذلك ، إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله أسر إلى في مرضه

مفتاح ألف باب من العلم يفتح من كل باب ألف باب ، ولو ان الأمة منذ قبض رسول الله صلى الله عليه وآله اتبعوني وأطاعوني لأكلوا من فوقهم ومن تحت أرجلهم ، يا طلحة أأست قد شهدت رسول الله صلى الله عليه وآله حين دعا بالكتف ليكتب فيه ما لا تضل أمته ، فقال صاحبك إن نبي الله يهجر ، فغضب رسول الله صلى الله عليه وآله وتركها فقال ، بلى قد شهدته .

قال : فإنكم لما خرجتم أخبرني رسول الله صلى الله عليه وآله بالذي أراد يكتب ويشهد عليه العامة ، فأخبره جبرئيل أن الله قد قضى على أمتك الاختلاف والفرقة ثم دعا بصحيفة فأملى عليّ ما أراد أن يكتب في الكتف ، واشهد على ذلك ثلاثة رهط : سلمان ، وأبا ذر ، والمقداد . وسمي من يكون من أئمة الهدى الذين أمر الله بطاعتهم إلى يوم القيامة فسماني أولهم ، ثم ابني هذا وأشار بيده إلى الحسن والحسين . ثم تسعة من ولد ابني الحسين ، كذلك كان يا أبا ذر ويا مقداد فقاما ثم قال : نشهد بذلك على رسول الله صلى الله عليه وآله . فقال طلحة : والله لقد سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول : « ما أقلت الغبراء ولا أظلت الخضراء على ذي لهجة أصدق ولا أبر عند الله من أبي ذر » وأنا اشهد أنّهما لم يشهدا إلا بالحق ، ولأنت عندى أصدق وأبرّ منهما .

ثم أقبل عليّ عليه السلام فقال : اتق الله يا طلحة وأنت يا زبير ، وأنت يا سعد ، وأنت يا بن عوف . اتقوا الله وآثروا رضاه ، واختاروا ما عنده ، ولا تخافوا في الله لومة لائم .

ثم قال طلحة : لا- أراك يا ابا الحسن اجبتي عمّا سألتك عنه من امر القرآن ألاّ تظهره للناس قال : يا طلحة عمدا كفتت عن جوابك ، فاخبرني عما كتب عمر وعثمان أقرآن كلّ أم فيه ما ليس بقرآن قال طلحة : بل قرآن كلّ . قال : إن أخذتم بما فيه نجوت من النار ، ودخلتم الجنة ، فإنّ فيه حجّتنا وبيان حقنا، وفرض طاعتنا . قال طلحة حسبي أما إذا كان قرآن فحسبي .

ثم قال طلحة : فأخبرني عما في يدك من القرآن وتأويله ، وعلم الحلال والحرام ، إلى من تدفعه ومن صاحبه بعدك قال : إنّ الذي أمرني رسول الله صلى الله عليه وآله أن أدفعه إليه وصبي وأولى الناس بعدى بالناس ابني الحسن ، ثم يدفعه ابني الحسن إلى ابني الحسين ، ثم يصير إلى واحد بعد واحد من ولد الحسين حتى يرد آخرهم حوضه ، هم مع القرآن لا يفارقونه والقرآن معهم لا يفارقهم ، اما إنّ معاوية وابنه سيليان

بعد عثمان، ثم يليها سبعة من ولد الحكم بن أبي العاص، واحد بعد واحد، تكملة اثنا عشر امام ضلالة، وهم الذين رأى رسول الله صلى الله عليه وآله منبره: يردون الأمة على أديارهم القهقري عشرة منهم من بنى أمية ورجلان أسسا ذلك لهم وعليهما مثل جميع أوزار هذه الأمة إلى يوم القيامة. (1)

احاديث در اين زمينه، بسيارند و به خاطر پرهيز از طولانی شدن متن، از آوردن آنها پرهيز می کنیم.

حال اگر روایات مورد بحث، همراه معنایی که برای آنها ارائه شد (یعنی نزول آیات همراه تفسیر آنها از طرف خدا)، در کنار احادیث «کتاب علی علیه السلام»، «مصحف امام علی علیه السلام» و «الجامعة» قرار گیرد، می توان به این اطمینان رسید که آن مجموعه کاملی که پیامبر صلی الله علیه و آله بر امام علی علیه السلام املا کرده، در واقع، از طرف خدا و توسط جبرئیل علیه السلام بر پیامبر نازل می شده و آن حضرت صلی الله علیه و آله آن را بر امام علی علیه السلام املا نموده تا به عنوان علم ماندگار الهی، نزد رابطان بین خدا و بشر (یعنی اوصیای بر حق پیامبر صلی الله علیه و آله) باقی بماند.

پس می توان از جمع بین تمامی این چند دسته از روایات، چنین نتیجه گرفت که تعابیر «هكذا نزلت»، «هكذا نزل بها جبرئیل علیه السلام»، «فی کتاب علی علیه السلام»، «وجدنا فی کتاب علی علیه السلام» و «فی مصحف علی علیه السلام»، تعابیر مختلفی از يك حقیقت اند که همان علم خاص و ویژه ای است که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را از طرف باری تعالی دریافت کرد و به وصی خود - که از طرف خدا مشخص شده بود - ابلاغ نمود و آن حضرت نیز آن را برای ائمه بعدی نوشت و در اختیار آنها قرار داد. شاید این فرمایش امام صادق علیه السلام ناظر به همین حقیقت باشد:

حدیثی حدیث أبی، وحدیث أبی حدیث جدی، وحدیث جدی حدیث الحسین، وحدیث الحسین حدیث الحسن، وحدیث الحسن حدیث أمير المؤمنين علیه السلام،

ص: 147

وحدیث امیر المؤمنین حدیث رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و حدیث رسول اللہ قول اللہ عز و جل (1).

احادیثی را که ائمه هدی علیهم السلام از این مجموعه برای ما نقل کرده اند، گاهی فقط مطلبی از معارف دینی را - که ذیل آیه ای از آیات قرآن بوده - در برگرفته است، مثل مواردی که با تعبیر «فی کتاب علی علیه السلام» آمده است و گاهی آن مطلب، همراه آیه ای که آن مطلب مربوط به آن بوده و در ضمن آن یا ذیل آن آمده، در حدیث گزارش شده است، مثل احادیثی که با تعبیر «هكذا نزلت» و شبیه آن آمده است و یا احادیثی که آیه را امام علیه السلام تلاوت کرده و مطلبی ذیل آن بیان کرده است.

2. همان گونه که گفته شد، چون عدم تحریف قرآن، امری مسلم نزد امام علیه السلام و راوی بوده و تحریف آن با اموری که نزد هر دو قطعی بوده، تعارض داشته، نیازی به قرینه برای دلالت بر این نکته نبوده است. در حقیقت، این مطالب به عنوان تفسیر و تأویل آیات نازل شده اند، نه این که جزء آیه باشند و فقط لحن گفتاری در این زمینه کافی بوده است، خصوصاً با توجه به قریب العهد بودن مردم آن زمان، نسبت به ارائه قرآن همراه تفسیر امام علی علیه السلام و یا آگاهی داشتن از وجود قرآن هایی مثل قرآن ابن مسعود (که آن نیز همراه مواردی از تفسیر بوده و برخی به اشتباه، خیال کرده اند که قرآن وی با دیگر مصحف ها تفاوت دارد).

اما می توان این نکته را هم در نظر گرفت که با توجه به گستردگی نقل به معنای احادیث توسط روات، این احتمال، کاملاً منتفی نیست که قرآنی دال بر این که این مطالب، به عنوان تفسیر آیات از طرف خدا نازل شده و تصریح به این مطلب داشته باشد، در کلام معصوم بوده و توسط راوی نقل نشده است و راوی به معلوم بودن آن تکیه کرده باشد!

3. با پذیرش معنایی که درباره احادیث مورد بحث ارائه شد، این معنا در دیگر

ص: 148

1- . الکافی، ج 1، ص 53، ح 14.

روایاتی که با تعبیری چون: «هكذا نزلت» و «والله هكذا نزل بها جبرئیل علیه السلام علی محمد صلی الله علیه و آله» و تعبیری مشابه و هم مضمون این دو تعبیر آمده نیز ساری و قابل ارائه است و اختصاصی به احادیث يك باب از کتاب الكافی و یا حتی اختصاص به کتاب الكافی ندارد؛ بلکه می توان گفت که این مطلب، در اکثر قریب به اتفاق احادیثی که در کتب و منابع حدیثی شیعه آمده و از آنها برداشت نادرست تحریف صورت گرفته، جاری است، هر چند در آنها تعبیری شبیه «هكذا نزلت» نیامده باشد، به عنوان نمونه، این حدیث قابل توجه است:

عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ الْقُرْآنَ الَّذِي جَاءَ بِهِ جِبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَبْعَةَ عَشَرَ
أَلْفَ آيَةٍ (1)

در این حدیث - که در «باب النوادر» از کتاب «فضل القرآن» الكافی، به عنوان آخرین حدیث آمده - با پذیرش اصل مطلب مورد بحث (یعنی نزول تفسیر قرآن علاوه بر آیات آن، از طرف خدا و توسط جبرئیل علیه السلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله) چنین احتمالی دور از ذهن نیست که تفاسیر آیات نیز به صورت منظم و در قالب هایی شبیه خود آیات بوده و بر اساس همین مطلب، این حدیث می گوید: قرآنی که جبرئیل علیه السلام برای پیامبر صلی الله علیه و آله آورد (که در واقع، شامل اصل قرآن همراه تفسیر آن بود)، هفده هزار آیه را در بر داشت، با این توضیح که بیش از ده هزار از آنها، تفسیر آیاتی بوده که باید به عنوان قرآن به مردم ابلاغ می شد و به عنوان معجزه ماندگار و آخرین نسخه هدایت الهی تا آخر عمر بشر بر روی زمین، در اختیار وی قرار می گرفت؛ اما قسمت عمده آن - که همان تفاسیر بود -، به عنوان علوم الهی در حوزه معارف، نزد افراد خاصّی که خداوند آنها را اهل آن می دانست (یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام) قرار می گرفت، تا بر اساس صلاح دید ایشان و ارائه قابلیت از طرف دیگران، به جامعه بشری عرضه شود. اما در تاریخ نه

ص: 149

چندان سفید بشر آمده است که در اولین عرضه این متن والا و گوهر گران بها که توسط امیر مؤمنان امام علی علیه السلام صورت گرفت، بشر برای دریافت آن، از خود قابلیت نشان نداد؛ بلکه آن را پس زد و امام علی علیه السلام نیز فرمود که دیگر هرگز آن را تا اقامه دولت یار نخواهید دید.

شیخ صدوق رحمه الله نیز در بیانی نسبتاً مفصّل، مطلبی شبیه همین را از حدیث فهمیده و این حدیث را ناظر به تمامی مواردی دانسته که به صورت وحی بوده، ولی جزء قرآن محسوب نمی شده و چند حدیثی را هم به عنوان نمونه آورده که مزیت آنها نسبت به دیگر احادیث، نزول آنها از طرف خدا و توسط جبرئیل علیه السلام بوده است. (1)

4. مطلب آخر این که اگر کسی دلالت احادیث مورد بحث را بر معنایی که مطرح شد نپذیرفت از دو حال خارج نیست: یا قائل به مبهم بودن این روایات می شود و علم آن را به اهل خود واگذار می کند و یا می گوید که این احادیث، دلالت بر تحریف قرآن دارند. در صورت دوم، دست برداشتن از این چند حدیث، با توجه به تعارض آنها با برخی از مسلمات در حوزه معارف دین - که قبلاً مطرح شد -، مؤونه چندانی ندارد و هیچ کس بر کتاب شریف الکافی و احادیثی که در آن آمده، تعصّب نابخردانه ندارد تا اگر با مسلمات هم تعارض داشته باشد، دست از آن بردارد.

در جلالت کتاب الکافی، همین بس که اگر اشکالاتی هم در آن دیده می شود، چنان کوچک، انگشت شمار و اندک و غالباً قابل پاسخ هستند که در این مجموعه عظیم از احادیث گردآمده از آثار صادقین علیهم السلام جلوه ای ندارد و به چشم نمی آید و تألیفی با این گستردگی، اگر چنین کم اشکال باشد، در حدّ يك كرامت برای مؤلف تلقی می شود که بدون توجه و نظر خاص الهی، امکان ندارد.

ص: 150

1- ر. ک: الاعتقادات، ص 84. در آن جا چنین آمده است: «بل نقول: إنّهُ قد نزل الوحي الذي ليس بقرآن، ما لو جمع إلى القرآن لكان مبلغه مقدار سبعة عشر ألف آية. وذلك مثل قول جبرئيل للنبي صلى الله عليه وآله: «إنّ الله تعالى يقول لك: يا محمّد، دار خلقي». ومثل قوله: «اتق شحناء الناس وعداوتهم» ومثل قوله...»

«وَإِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا انْتِ بُرءَانٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدَّلْهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَائِهِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبَعِ إِلَّا مَا يُوْحَىٰ إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ * قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُمْ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِّن قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ * فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ» (1)

ص: 151

- 1 . اختيار معرفة الرجال ، محمّد بن الحسن الطوسى (الشيخ الطوسى) ، تحقيق : سيد مهدي رجايى ، قم : مؤسسة آل البيت عليهم السلام 1404 ق .
- 2 . أصول علم الرجال بين النظرية و التطبيق ، مسلم داورى ، قم : مؤلف ، 1416 ق .
- 3 . الاحتجاج ، احمد بن على الطبرسى ، تحقيق : السيّد محمّد باقر الخرسان ، النجف الأشرف : دار النعمان ، 1386 ق .
- 4 . الاعتقادات ، محمّد بن على بن بابويه القمى (الشيخ الصدوق) ، تحقيق : عصام عبد السيّد ، بيروت : دار المفيد ، 1414 ق .
- 5 . الأمالى ، محمّد بن محمّد بن النعمان العكبرى (الشيخ المفيد) ، تحقيق : حسين استاد ولى و على اكبر غفارى ، بيروت : دار المفيد ، 1414 ق .
- 6 . البيان فى تفسير القرآن ، السيّد ابو القاسم الخوئى ، بيروت : دار الزهراء ، 1395 ق .
- 7 . التبيان فى تفسير القرآن ، محمّد بن الحسن الطوسى (الشيخ الطوسى) ، تحقيق : أحمد حبيب قصير العاملى ، مكتب الاعلام الاسلامى ، 1409 ق .
- 8 . الدر المنثور ، جلال الدين بن عبد الرحمان السيوطى ، بيروت : دار المعرفة .
- 9 . الرجال ، احمد بن الحسين بن عبيد الله الغضائرى ، تحقيق : السيّد محمّد رضا الحسينى الجلالى ، قم : دار الحديث ، 1422 ق .
- 10 . الفهرست ، محمّد بن الحسن الطوسى (الشيخ الطوسى) ، تحقيق : جواد القيومى ، مؤسسة نشر الفقاهة ، 1417 ق .

- 11 . الكافي ، محمد بن يعقوب الكليني ، تحقيق : علي ابر غفاري ، تهران : دار الكتب الإسلامية ، 1367 ش .
- 12 . الميزان في تفسير القرآن ، سيد محمد حسين طباطبائي ، قم : اسماعيليان ، 1393 ق .
- 13 . الوافي ، محمد محسن بن شاه مرتضى (الفيض الكاشاني) ، محقق : ضياء الدين الحسيني ، اصفهان : مكتبة الإمام أمير المؤمنين علي عليه السلام 1412 ق .
- 14 . بحار الأنوار ، محمد باقر بن محمد تقي المجلسي (العلامة المجلسي) ، بيروت : مؤسسة الوفاء ، 1403 ق .
- 15 . تأويل الآيات ، السيد شرف الدين الحسيني ، قم : مدرسة الإمام المهدي (عج) ، 1407 ق .
- 16 . تحريف ناپذيري قرآن ، محمد هادي معرفت ، مترجم : علي نصيري ، تهران : سمت ، 1379 ش .
- 17 . تفسير الثعلبي ، الثعلبي ، تحقيق : أبو محمد بن عاشور ، بيروت : دار إحياء التراث العربي ، 1422 ق .
- 18 . تفسير الصافي ، محمد محسن بن شاه مرتضى (الفيض الكاشاني) تهران : دار الكتب الإسلامية ، 1377 ش .
- 19 . تفسير مجمع البيان ، الفضل بن الحسن الطبرسي ، بيروت : مؤسسة الأعلمي ، 1415 ق .
- 20 . تهذيب الأصول ، تقرير درس السيد الخميني ، جعفر سبحاني ، قم : دار الفكر ، 1367 ش .
- 21 . جامع البيان (تفسير الطبري) ، محمد بن جرير الطبري ، تحقيق : خليل الميس ، بيروت : دار الفكر ، 1415 ق .
- 22 . جوابات أهل الموصل ، محمد بن محمد بن النعمان العكبري (الشيخ المفيد) ، تحقيق : الشيخ مهدي نجف ، بيروت : دار المفيد ، 1414 ق .
- 23 . خاتمة المستدرک ، ميرزا حسين نوري ، قم : مؤسسة آل البيت عليهم السلام ، 1415 ق .
- 24 . رجال الطوسي ، محمد بن الحسن الطوسي (الشيخ الطوسي) ، تحقيق : جواد قيومي ، قم : مؤسسة النشر الإسلامي ، 1415 ق .

- 25 . رجال النجاشي ، أحمد بن علي النجاشي ، تحقيق : محمد جواد النائيني ، بيروت : دار الأضواء ، 1408 ق .
- 26 . رسائل المرتضى ، الشريف المرتضى ، تحقيق : سيد مهدي رجائي ، قم : دار القرآن ، 1405 ق .
- 27 . سلامة القرآن من التحريف و تفنيد الافتراءات على الشيعة ، فتح الله محمدي (نجار زادگان) .
- 28 . شرح أصول الكافي ، محمد صالح المازندراني ، تحقيق : ميرزا أبو الحسن الشعراني ، بيروت : دار إحياء التراث العربي ، 1421 ق .
- 29 . صحيح البخاري ، محمد بن اسماعيل بخاري ، بيروت : دار الفكر ، 1401 ق .
- 30 . صحيح مسلم ، مسلم بن الحجاج النيشابوري ، بيروت : دار الفكر .
- 31 . صيانة القرآن من التحريف ، محمد هادي معرفت ، قم : مؤسسة النشر الإسلامي ، 1413 ق .
- 32 . علل الشرائع ، محمد بن علي بن بابويه القمي (الشيخ الصدوق) ، تحقيق : السيد محمد صادق بحر العلوم ، نجف : المكتبة الحيدرية ، 1385 ق .
- 33 . عوالي اللآلي ، ابن أبي جمهور الإحسائي ، تحقيق : مجتبي العراقي ، قم : سيد الشهداء ، 1403 ق .
- 34 . فصل الخطاب في عدم تحريف كتاب ربّ الارباب ، حسن حسن زاده آملی ، قم : قيام ، 1371 ش .
- 35 . فقه القرآن ، سعيد بن هبة الله الراوندي ، تحقيق : السيد أحمد الحسيني ، قم : مكتبة آية الله النجفي المرعشي .
- 36 . قرآن هرگز تحريف نشده ، حسن حسن زاده آملی ، مترجم : عبد العلي محمدي شاهرودي ، قم : قيام ، 1371 ش .
- 37 . لسان العرب ، محمد بن مكرم بن منظور ، بيروت : دار صادر ، 1410 ق .
- 38 . مجمع الرجال ، عنایت الله قهپايی ، قم : مؤسسه اسماعيليان .
- 39 . مجمع الزوائد ، علي بن أبي بكر الهيثمي ، بيروت : دار الكتب العلمية ، 1408 ق .
- 40 . مرآة العقول ، محمد باقر بن محمد تقی المجلسی (العلامة المجلسی) ، تهران : دار الكتب

41 . معانى الأخبار، محمد بن على بن بابويه القمى (الشيخ الصدوق)، تحقيق: على أكبر الغفارى، قم: مؤسسة النشر الإسلامى، 1379 ق .

42 . معجم رجال الحديث، السيّد أبو القاسم الخوئى، قم: منشورات مدينة العلم .

43 . معجم مقاييس اللغة، احمد بن فارس بن زكريا، تحقيق: عبد السلام محمد هارون، مصر: مكتبة مصطفى البابى، 1389 ق .

44 . نهج البلاغه، الشريف الرضى، تحقيق: صبحى صالح، قم: دار الحديث، 1382 ش .

تأملی در احادیث تحریف‌نمای «الکافی»

فتح الله نجارزادگان(1)

چکیده

موضوع بحث، بررسی روایات کتاب الکافی در تحریف لفظی قرآن است که شامل تبدیل و افزایش یا کاهش در آنهاست. کتاب الکافی به لحاظ وثاقت سند و گواهی ضمنی ثقة الاسلام کلینی بر پذیرش محتوای کتاب و نیز ذکر عناوین کتاب‌ها و باب‌هایی که از دیدگاه مؤلف پرده بر می‌دارد، نقطه عطف در این زمینه به شمار می‌آید.

عمده احادیث الکافی که در ظاهر، بر تحریف قرآن دلالت دارند، در باب «فیه نکت و نطف فی الولاية» در کتاب الحجّة آمده‌اند که فارغ از ضعف سند باید در بررسی مفاد آنها (و سایر روایات در این زمینه) به مبانی فهم و نقد آنها توجه ویژه کرد که عبارت‌اند از: «قرآن، معیار اندیشه‌ها و روایات»، «دشواری در سرشت احادیث»، «ساختار قرآن و شیوه آموزه‌های وحی»، «سیره صحابه در نگارش شرح تفسیری آیات در متن مصحف»، «درک گونه‌های وحی»، «شناخت واژگان کلیدی در این گونه روایات»، «جامع‌نگری در احادیث». با درک این مبانی و تطبیق آنها بر این موارد، عمده این روایات را از باب وحی تفسیری یا تحریف معنوی و یا اختلاف قرائات و ... می‌یابیم. این روایت نقل شده در الکافی که: «قرآن هفده هزار آیه دارد»، خبری واحد و از متفردات

ص: 157

کتاب الکافی است. این روایت در برخی از نسخه های الکافی، با عدد هفت هزار آمده که عددی تقریبی با آیات قرآن است. اگر این پاسخ، کافی نباشد، هرگز نمی توانیم به ظاهر این حدیث ملتزم شویم؛ چون حتی کمتر از حدود يك چهلم از یازده هزار آیه ساقط شده، طبق این حدیث در مصادر فریقین به چشم نمی خورد، با آن که داعی بر نقل آنها بوده است؛ بلکه در احادیث شیعی، حتی يك روایات نیز یافت نمی شود که از حذف یا افزایش يك آیه کامل یا آیاتی از قرآن خبر دهد تا مصداقی از این کمیت بزرگ باشد و این، نیرومندترین دلیل بر عدم اعتماد به مفاد حدیث یاد شده است.

کلیدواژه ها: تحریف قرآن، الکافی، کتاب الحجّة، ضعف سند، سیره صحابه.

درآمد

واژه تحریف در لغت و اصطلاح

تحریف، از ریشه «حرف (لبه و کناره)» است (1) و به معنای مایل کردن، به کنار بردن و دگرگون ساختن به کار می رود. (2) بر این پایه، تحریف سخن، یعنی متمایل ساختن معنای کلام از مقصود گوینده، به سمت احتمالی که می توان سخن گوینده را بر آن حمل کرد. (3) سپس نتیجه تحریف، ایجاد نوعی دگرگونی در مقصود گوینده است. این واژه، در قرآن و احادیث نیز به همین معنا به کار رفته است.

تحریف قرآن را می توان به دو نوع معنوی و لفظی تقسیم کرد؛ مقصود از تحریف معنوی، تفسیر و توجیه سخن، بر خلاف مقصود گوینده است. این نوع تحریف، در قرآن رخ داده و امام علی علیه السلام نیز از وقوع آن در زمان خود و آینده خبر می دهد:

إلى الله أشكو من معشَرٍ... ليس فيهم سِلعةٌ أبورُّ من الكتابِ إذا تلى حَقَّ تلاوتهِ ولا سِلعةٌ أنفقَ بيعا ولا أعلى ثَمنا من الكتابِ إذا حُرِّفَ عن مواضعه... (4)

ص: 158

1- . معجم مقاييس اللغة، ج 2، ص 42؛ المفردات، ص 228.

2- . معجم مقاييس اللغة، ج 2، ص 43.

3- . المفردات، ص 228.

4- . نهج البلاغة، خطبه 17؛ الکافی، ج 1، ص 151.

موضوع بحث در روایات کتاب الکافی، در مورد تحریف لفظی قرآن است که شامل تبدیل و افزایش یا کاهش در آنهاست.

سیر اندیشه تحریف ناپذیری قرآن

پیشینه بحث تحریف ناپذیری قرآن را باید هم زمان با نزول قرآن و در متن آیات وحی جستجو کرد. اگر افزون بر آیات دیگر قرآن (1) دلالت آیات نهم سوره حجر و 41 و 42 سوره فصلت را بر اثبات تحریف ناپذیری قرآن کافی بدانیم، (2) باید اذعان کنیم که نقطه آغاز و سنگ بنای عدم امکان راهیابی خلل در الفاظ قرآن را، خود قرآن پی نهاده است.

پس از قرآن، کهن ترین سندی که هم اکنون در دسترس ماست، صحیفه سجّادیه از قرن اول است. فرازهای فراوان از دعاهای صحیفه که در مقام اوصاف و ویژگی های قرآن اند، همسان با اوصاف قرآن موجود است و بر سلامت این کتاب گواهی می دهد؛ (3) مانند این عبارت که می فرماید:

خداوندا!... قرآن را میزان عدالت - در تمام باورها و کردارها - قرار دادی، به گونه ای که لسان آن از حق، منحرف نمی شود... (4).

هرگز قرآن محرف، میزان درست برای سنجش نیست.

در احادیث پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، افزون بر احادیث فراوانی که در باره فضایل قرآن در

ص: 159

1- . سوره فرقان، آیه 30؛ سوره سجده، آیه 32. درباره وجه استدلال برای این آیات به سلامت قرآن از تحریف، به سلامة القرآن من التحریف و تفنید الافتراءات علی الشیعة الإمامیة، ص 21 - 22 مراجعه شود.

2- . درباره دلالت این آیات بر عدم تحریف قرآن، به منابع زیر رجوع شود: التبیان، ج 6، ص 320؛ الجامع لأحكام القرآن، ج 10، ص 5 و ج 15، ص 367؛ مجمع البیان، ج 6، ص 509؛ الکشاف، ج 2، ص 572؛ أنوار التنزیل، ج 1، ص 526.

3- . مانند دعای 42.

4- . صحیفه سجّادیه، دعای 42.

منابع فریقین نقل شده، (1) احادیث عرض اخبار بر کتاب خدا، (2) پناه بردن به قرآن در هنگام هجوم شبهه ها و فتنه ها، (3) و حدیث ثقلین - که به صورت متواتر در منابع فریقین آمده است - (4) نیز، پیشینه بحث را با قدمت نزول قرآن همگام می سازد؛ چون این اوصاف برای قرآن، با تحریف و تبدیل در الفاظ آن، سر سازش نخواهند داشت.

پس از آیات و احادیث نبوی، در خطبه فدکیه زهرای مرضیه علیها السلام که بخش قابل توجهی از آن به ویژگی های قرآن اختصاص یافته (5) و نیز در خطبه ها و نامه های امام علی علیه السلام (در فاصله سال های 35 تا 41 هجری)، قرآن به گونه ای معرفی شده که امکان دستبرد در آن را منتفی می سازد؛ (6) از جمله این اوصاف، جایگاهی است که امام علی علیه السلام برای قرآن، در رفع نزاع ها (به طور مطلق) می شناسد و به مالک اشتر می نویسد: «رد نزاع به خدا (در آیه 59 سوره نساء)، استناد به آیات محکم از کتاب اوست...» (7).

همین طور در بیان دیگر معصومان علیهم السلام و صحابه و تابعان، احادیثی فراوان درباره اوصاف، ویژگی ها و آثار قرآن به چشم می خورند که در دلالت مطابقی و التزامی شان از تحریف ناپذیری قرآن، پرده بر می دارد. این احادیث که به تعدادی از آنها اشاره خواهد شد، در باب های متعدد فقهی و غیر فقهی، گرد آمده اند که گاهی هر کدام از آن باب ها، ده ها روایت را در بر می گیرد (8).

ص: 160

-
- 1- . کنز العمّال، ج 2، ص 284 - 293؛ بحار الأنوار، ج 92، ص 12 - 33 .
 - 2- . الکافی، ج 2، ص 69؛ تفسیر العیاشی، ج 1، ص 8، رقم 2؛ الأمالی، طوسی، ج 2، ص 227، رقم 4 .
 - 3- . الکافی، ج 2، ص 598 - 599 .
 - 4- . کتاب اللّٰه و أهل البيت فی حدیث الثقلین؛ الهوامش التحقیقة ملحق بکتاب المراجعات لشرف الدین، ص 327؛ عبقات الأنوار، ج 1، ص 17 - 327 و ج 2، ص 10 - 392 .
 - 5- . کتاب بلاغات النساء، ص 28؛ کشف الغمّة، ج 2، ص 47 .
 - 6- . نهج البلاغة، خطبه 181 .
 - 7- . همان، نامه 53، رقم 39 .
 - 8- . الکافی، ج 2، ص 596 - 619؛ بحار الأنوار، ج 92، ص 13 - 34؛ فضائل القرآن، ص 43 - 214؛ کنز العمّال، ج 1، ص 510 - 624؛ الجامع لأحكام القرآن، ص 4 به بعد .

نوعی دیگر از این احادیث، گزارش های تاریخی است که از عنایت ویژه مسلمانان به حفظ و نگارش قرآن و حساسیت بیش از حد آنان نسبت به هر نوع تغییری در قرآن خبر می دهد. این احادیث، پیشینه تحریف ناپذیری قرآن را به عصر نزول وحی، پیوند می دهد و مورد اهتمام جدی اهل سنت است. از شیعیان هم، نخستین بار، سید مرتضی (م 438 ق) به آنها عطف توجه کرده است. (1)

بحث تحریف ناپذیری قرآن، به تدریج از شکل روایی، به صورت نقد و نظر و استدلال در آمد؛ شیخ صدوق (م 386 ق) از شیعه، نخستین کسی است که برای تحریف ناپذیری قرآن دلیل اقامه کرد و به نقد و تأویل احادیث تحریف نما پرداخت. (2) در میان اهل سنت نیز، قاسم بن سلام (م 222 ق) نخستین گام را در علاج احادیث تحریف نما برداشت تا بر سلامت قرآن از تحریف تأکید ورزد. (3)

سلامت قرآن از تحریف در «الكافی»

کتاب الکافی ابوجعفر کلینی (م 328 ق) به لحاظ وثاقتِ سند (که با سند قطعی به دست ما رسیده) و گواهی ضمنی ثقة الإسلام کلینی رحمه الله بر پذیرش محتوای روایاتی که در این کتاب آورده (4) و نیز عناوین کتاب ها و باب های آن، که از دیدگاه وی پرده برمی دارد، نقطه عطفی در مدارک و اسناد کهن شیعی در زمینه مورد بحث به شمار می آید.

افرادی، کلینی رحمه الله را با استناد به برخی از عناوین باب های الکافی و پاره ای از احادیث در این کتاب، در زمره قائلان به تحریف، قلمداد کرده اند، (5) لیکن این ادعا به

ص: 161

-
- 1- . الذخيرة في علم الكلام، ص 361؛ مجمع البيان، ج 1، ص 31.
 - 2- . الاعتقادات، ص 85؛ معاني الأخبار، ص 123.
 - 3- . فضائل القرآن، ص 321.
 - 4- . الكافي، ج 1، ص 8.
 - 5- . فصل الخطاب، ص 25 - 26؛ أصول مذهب الشيعة، ج 1، ص 227 - 228؛ الشيعة وتحريف القرآن، ص 31؛ الشيعة والقرآن، ص 34.

دلیل اول : این که شیوه کلینی رحمه الله در الکافی بر نقد و ردّ روایات نیست ؛

دلیل دوم : هرگز ذکر روایات در کتاب حدیثی، بیان گر اعتقاد مؤلف آن به تك تك مضامین آن روایات نیست ، هر چند مؤلف ملتزم به نقل احادیث معتبره باشد ؛ چون اعتبار سند حدیث، علّت تامه برای اعتبار متن آن نیست ، بویژه اگر آن متن (و به طور خاص در خود آن کتاب) با متنی دیگر معارض باشد. بنا بر این ؛ بر فرض، روایاتی در الکافی بر تحریف به معنای مورد نزاع دلالت داشته باشند، این روایات با احادیثی دیگر (از جمله احادیث کتاب «فضل القرآن»⁽¹⁾ الکافی) در تعارض اند ؛ تعداد این روایات بیشتر و با متنی قوی تر و در تحت عناوین روشن درباره اوصاف و آثار قرآن قرار دارند. این دو دسته از احادیث ، بنا به قاعده عرض اخبار بر قرآن - که کلینی نیز در مقدمه کتابش آورده و به آن ملتزم شده است⁽²⁾ - باید به قرآن عرضه شوند و آن دسته که با قرآن موافق است، اخذ گردد. از این رو ، از نظر کلینی رحمه الله ، روایاتی که دلالت بر تحریف قرآن دارند ، در صورت عدم تأویل درست، در تعارض با احادیث دیگر از اعتبار ساقط اند ؛ چون با قرآن در تعارض اند ؛

دلیل سوم : در هیچ يك از عناوین ابواب الکافی - که حکایت از دیدگاه کلینی دارد - بایی تحت عنوان «تحریف قرآن» یا چیزی نزدیک به آن نمی یابیم. آنان که خواسته اند از عناوین باب ها چنین استفاده ای کنند ، تنها به عنوان این باب: «إِنَّهُ لَمْ يَجْمَعْ الْقُرْآنَ كُلَّهُ إِلَّا الْأُمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَإِنَّهُمْ يَعْلَمُونَ عِلْمَهُ كُلَّهُ»⁽³⁾ هیچ کسی جز ائمه علیهم السلام قرآن را گرد نیاورده و آنان تمام دانش قرآن را می دانند» ، تمسک کرده اند، لیکن این عنوان ، ارتباطی با

ص: 162

1- . الکافی ، ج 2، ص 596 - 627 .

2- . همان ، ج 1، ص 8 .

3- . همان ، ص 228 .

مسئله تحریف به معنای مورد نزاع ندارد. شاهد آن هم شش حدیثی است که در ذیل این باب آمده است: حدیث يك و دو به صورت مجمل و چهار حدیث بعدی در حکم شرح و تفصیل آن دو روایت اند؛ عنوان باب نیز از این اجمال و تفصیل خبر می دهد.

مجموع احادیث این باب، در صدد بیان این نکته اند که تنزیل و تأویل، علوم ظاهری و باطنی و تمام دانش های قرآن، نزد ائمه اطهار است و کسی همانند آنان نیست. (1) شاهد آن هم این است که در این عنوان، جمع قرآن را به تمام ائمه علیهم السلام نسبت داده است و تمام ائمه در عصر نزول قرآن نبودند تا الفاظ و تعابیر قرآن را گرد آورند. شاید از همین روست که استوانه های شیعه، همچون: شیخ صدوق، علم الهدی سید مرتضی و شیخ الطائفه ابو جعفر طوسی رحمه الله با آن که کتاب الکافی نزد آنان بوده است، (2) از روایات و نیز عناوین ابواب آن، تحریف قرآن را استنتاج نکرده اند.

احادیثی که در کتاب شریف الکافی در ظاهر بر تحریف قرآن دلالت دارند، به دو دسته کلی تقسیم می شود: دسته ای که همراه با مصادیق در این زمینه نقل شده و مرحوم کلینی عمده آنها را در باب «فیه نکت و نطف من التنزیل فی الولاية» آورده است و دسته دوم که به طور کلی و سر بسته (بدون ذکر مصداق)، حکایت از تحریف قرآن دارد.

بررسی دسته اول روایات

اشاره

این دسته از روایات، با آن که مورد استناد محدث نوری و برخی از سلفیان (برای تحریف قرآن) است، (3) لیکن با ضعف سند و عدم تمامیت دلالت مواجه است. علامه

ص: 163

1- برای توضیح بیشتر، ر. ک: حاشیه علامه محمد حسین طباطبایی بر الکافی، ج 1، ص 228.

2- کتاب من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 51 و 165 باب 115؛ رسائل الشریف المرتضی، ج 1، ص 409؛ الفهرست، ص 161.

3- فصل الخطاب، ص 29؛ أصول مذهب الشیعة، ج 1، ص 228 و 353؛ الشیعة و تحریف القرآن، ص 62 - 63.

مجلسی، از مجموعه احادیث این باب (نکت و نتف من التنزیل فی الولاية)، تنها هشت حدیث را صحیح ارزیابی کرده است. (1) متن این احادیث نیز با مسئله تحریف، به معنای مورد نزاع بیگانه اند؛ چون این روایات (برخلاف روایات دسته دوم)، در دو مقاله دیگری که در این زمینه نگاشته شده، به طور گسترده مورد بررسی سندی و دلالتی قرار گرفته اند، (2) نیازی به بررسی مجدد آنها نیست. بنا بر این، در این جا تنها به ذکر چند نکته که درباره مبانی فهم و نقد این روایات (و به طور کلی، روایات موجود در این زمینه) است، اکتفا خواهیم کرد.

1. قرآن، معیار نقد اندیشه ها و روایات

قرآن به طور مستقل، عهده دار اثبات سلامت از تحریف شده و با آیاتی فراوان (پیش گفته)، هر نوع اندیشه یا حدیثی که در ظاهر سخن از تحریف دارد، به چالش خوانده است. اگر این نوع احادیث، از حجیت سندی و دلالتی برخوردار می بودند، در گام نخست خود قرآن، مضامین آنها را امضا می کرد؛ لیکن قرآن، نه تنها آنها را امضا نکرده، بلکه رویکرد قرآن، بر عکس، به احادیثی است که در تعارض با آنهاست و از نزاهت قرآن از تحریف حکایت دارند.

در سیره معصومان علیهم السلام نیز هر نوع اندیشه ای که بریده از قرآن باشد، مردود و از منش قرآن محوری آنان بیرون است؛ از جمله سنت معصومان علیهم السلام در این زمینه، در احادیث متواتر «عرض أخبار علی کتاب الله» که بر تواتر معنوی آنها تصریح شده، (3) نمایان است. (4)

ص: 164

- 1- . مرآة العقول، ج 5، ص 2-160. ارقام این روایات عبارت اند از: 17، 72، 74، 274، 276، 78، 80 و 83.
- 2- . ر. ک. به: مقاله «صیانة القرآن بین الخفاء والجلاء» و مقاله «تحلیل و بررسی احادیث الکافی که ادعای تحریف قرآن دارد».
- 3- . فرائد الأصول، ص 110-111.
- 4- . الکافی، ج 1، ص 69، ح 1-4؛ تفسیر العیاشی، ج 1، ص 82-84؛ مجد البیان، ص 48. برای توضیح بیشتر درباره مفاد این احادیث، ر. ک. : تنسیم، ج 1، ص 79-86.

2. دشواری‌ها در سرشت احادیث

احتمال جعل، راه یافتن اندیشه‌های غالیان و اسرائیلیات، تقطیع، نقل به معنا و سهو راوی و علل دیگر، با سرشت احادیث پیوند خورده است؛ (1) از این رو نمی‌توان بدون تأمل، در تمام جوانب صدور و مضامین روایات، به آنها استناد کرد. افزون بر آن، طبیعت احادیث درباره الفاظ قرآن، با اهمیت فوق‌العاده اش اقتضا می‌کند که آنها در عین اصالت سند، فراوان (در حد تواتر لفظی) و در دلالت شفاف و نصّ در مراد باشند وگرنه با خبر واحد، چگونگی قرائت الفاظ قرآن را نمی‌توان اثبات کرد، (2) چه رسد بخواهیم از تحریف در الفاظ قرآن سخن برانیم! چون در این صورت، دست ما از قرآن و سنت، هر دو کوتاه می‌شود؛ قرآن از میزان بودن ساقط می‌گردد و دیگر معیاری برای صحّت و سقم روایات - که حکایت‌گر سنت هستند - نخواهد بود. هدایت قرآن نیز بر فرض تحریف، مخدوش می‌شود و انسان را به مقصد نمی‌برد. بنا بر این، احادیث در این زمینه یا تأویلی مناسب در محتوا دارد و یا حکایت از سهو و خطای راوی و یا نقل به معناست.

شیخ جعفر کبیر در این زمینه می‌گوید:

شگفتا از گروهی که گمان می‌برند احادیث که از آنها قرن‌ها گذشته و زبان به زبان گشته و از این کتاب به آن کتاب انتقال یافته، سالم [و بدون کم و کاست] به دست ما رسیده، ... لیکن نقصان قرآن در همه زمان‌ها پنهان مانده و تنها برای آنان هویدا گشته است! (3)

3. ساختار قرآن و شیوه آموزه‌های وحی

عدم شناخت ساختار قرآن و شیوه بیان تعالیم آن، دشواری‌هایی را در فهم

ص: 165

1- برای توضیح بیشتر، ر. ک: تنسیم، ج 1، ص 83 - 86؛ أضواء علی السنّة المحمّدیة، ص 99 - 118.

2- المسائل السرویة، ص 78.

3- کشف الغطاء، ص 92.

احادیث و تردیدهایی را در تحریف ناپذیری قرآن به بار می آورد. برای نمونه، هر کس، اندک آشنایی با بافت قرآن و شیوه بیان آموزه های آن داشته باشد، محال است گمان برد که تناسبی بین دو جمله از آیه شریفه: «... وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَقْسُطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِّنَ النِّسَاءِ»...؛ (1) ... و اگر می ترسید درباره یتیمان عدالت نورزید؛ پس با زنانی پاکیزه که برای شماست ازدواج کنید...»، نیست؛ با این پندار که جمله نخست، درباره عدالت با یتیمان و جمله دوم درباره ازدواج با زنان پاک دامن است و این دو جمله، تناسبی با یکدیگر ندارند!

اگر اندکی تأمل در سیاق آیات و مطالعه ای در سنت های جاهلی در غارت اموال دختران یتیم و ستم به آنان شود، (2) پیوند و تناسب بین این دو جمله از آیه، خود را به خوبی نشان می دهند. قرآن در مقام حمایت از حقوق ایتام، ابتدا در آیه دوم درباره پیمان شدن اموال یتیمان هشدار می دهد و سپس در این آیه، مسئله ازدواج با آنان را مطرح می کند و می فرماید: اگر از خود می ترسید، نسبت به دختران یتیم عدالت نورزید، آنان را فروگذارید و با زنان دیگر ازدواج کنید. شاهد این تناسب، آیه 127 از همین سوره نساء است. با این وصف، برخی به این امر نامعقول، گردن می نهند و بر این باورند که يك سوم الفاظ قرآن، از بین این دو جمله از آیه حذف شده است (3) و سپس برای تثبیت پندار خود، به حدیثی مرسل - که تنها در يك منبع آمده است -، تشبث جسته اند! (4)

نمونه ای دیگر، حدیثی است که با سندهای گوناگون در منابع اهل سنت نقل شده است که می گوید: «أبي بن كعب» در سوره «البینة» چنین قرائت می کرد:

ص: 166

- 1- . سوره نساء، آیه 3 .
- 2- . المیزان، ج 4، ص 166 - 167 .
- 3- . فصل الخطاب، ص 270؛ مذاهب التفسیر الإسلامی، ص 311 .
- 4- . الاحتجاج، ج 1، ص 377 - 378 .

لو أنّ ابن آدم سأل واديا من مالٍ فأعطيه لسأل ثانيا فأعطيه فسأل ثالثا ولا يُملأ جوفُ ابن آدم إلا التراب ويتوب الله على من تاب ذلك الدين القيم عند الله الحنيفية غير المشركة ولا اليهودية ولا النصرانية. (1)

و پس از مدتی، این آیات، نسخ شده اند. هیچ قرآن شناسی به خود اجازه نمی دهد، با پریشانی های این متن، انحطاط عبارات و بیگانگی های آن، با دیگر قالب بندی های قرآن، آنها را آیات بدانند.

این تشبّه ها به دلیل تفکر حاکمیت اخبار بر آیات قرآن و نشناختن ساختار و محتوای قرآن در ارائه تعالیم خود و نیز تعلق خاطر ارزیابی نشده به اصحاب و ارباب کتب حدیث است.

4. سیره صحابه در نگارش شرح تفسیری در متن مصحف

مدارك و شواهد نشان می دهد برخی از صحابه، تفسیر آیاتی را که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم تلقی می کردند، در مصحفشان ثبت می کردند، بدون آن که متن آیات وحی را با شرح و تفسیر آن، خلط کنند. باقلانی (2) و زرقانی (3) و ابن جزری، (4) به این نکته تصریح دارند. بنا بر این، اگر در برخی از روایات، گفته می شود که در مصحف ابن مسعود یا ابی بن کعب و دیگران، اضافه ای در آیه ای آمده (5) که در مصحف موجود نیست، آن اضافه، از باب شرح و تفسیر آیه است. به نظر می رسد قول عمر بن خطاب که در عصر خلافت خود به برخی از صحابه می گوید: «جرّدوا القرآن»، (6) ناظر به حذف اضافات

ص: 167

-
- 1- فضائل القرآن، ص 192؛ المستدرک، ج 2، ص 531.
 - 2- البرهان، ج 1، ص 235.
 - 3- شرح علی الموطأ، ج 1، ص 255.
 - 4- النشر فی القراءات العشر، ج 1، ص 22.
 - 5- الدر المنثور، ج 2، ص 131.
 - 6- تاریخ الأمم والملوک تاریخ طبری، ج 4، ص 204، طبع مصر و ج 1، ص 2741 طبع اروپا؛ تذکرة الحفاظ، ج 1، ص 7.

5. درك گونه های وحی

از آیه نوزدهم سوره قیامت (بنا به يك معنا)⁽¹⁾ و به طور روشن تر، از اطلاق آیات شریفه: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»⁽²⁾؛ «وی [پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم] از روی هوا سخن نمی گوید * آن نیست جز وحی ای که [از سوی خدا] وحی شده است» ،

استفاده می شود که شرح و تفسیر قرآن، به عهده خدا و نازل از جانب اوست و در برخی از اخبار هم به این معنا تصریح شده است؛ مانند خطبه غدیریه پیامبر صلی الله علیه و آله که می فرماید:

اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْزَلْتَ عِنْدَ تَبْيِينِ ذَلِكَ فِي عَلِيٍّ: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» ،⁽³⁾ یا امامته...⁽⁴⁾.

«دارمی» نیز با سند خود از «حسن بن ثابت» چنین نقل می کند:

جبرئیل، سنت را بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم نازل می کرد، همان طور که قرآن را نازل می کرد.⁽⁵⁾

بنا بر این، هر آن چیزی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم درباره تفسیر و تبیین آیات قرآن می فرمود، تنزیل از جانب خداست؛ پس اگر در مورد آیه ای گفته شود: «هكذا تنزیلها؛ تنزیل آیه چنین است»، با توجه به قراین و شواهد، به معنای تبیین و تفسیر آیه است، مانند این حدیث از امام صادق علیه السلام که می فرماید:

«وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا - بِمُحَمَّدٍ -»⁽⁶⁾ قال: هكذا و

ص: 168

- 1- . أنوار التنزیل، ج 2، ص 548 - 549؛ الکشاف، ج 4، ص 661؛ المیزان، ج 20، ص 110 - 111 .
- 2- . سوره نجم، آیه 3 - 4 .
- 3- . سوره مائده، آیه 3 .
- 4- . الغدير، ج 1، ص 214 - 215 .
- 5- . سنن الدارمی، ج 1، ص 145 .
- 6- . سوره آل عمران، آیه 103 .

امام، تعبیر «بمحمد» را در قرائت آیه افزوده اند و در پی آن عبارت: «هكذا...» را آورده اند. مشابه این حدیث، احادیثی دیگر نیز هست (2). محتوا و سبک این احادیث، با توجه به شرح واژه های «تنزیل» و «تأویل» (که خواهد آمد) به خوبی نشان می دهد که مراد از این زیاده ها، شرح و تفسیر آیه، به عنوان تأویل و یا تنزیل از جانب خداست. در واقع، امام معصوم علیه السلام با تعبیر «هكذا نزل جبرائیل؛ جبرئیل آیه را این چنین نازل کرد»، بر این مطلب تأکید می ورزند که اگر آیه را با این معنایی که گفتیم، درک شود، به مقصود خدا به همان گونه که جبرئیل نازل کرده، راه یافته اید، در غیر این صورت، از واقعیت آیه دور شده اید و این نازل از جانب خدا نخواهد بود. بر فرض هم که تعبیر «هكذا نزل»، ظهور در معنای آیه نداشته باشد، به قرینه ادله سلامت قرآن از تحریف به آن ظهور می بخشد.

محققان امامیه نیز همین معنا را از این احادیث برداشت کرده اند؛ از جمله: علامه مجلسی (3) و سید علی بن طاووس (م 644 ق) که در شرح حدیثی از این دست در مناقب ابن مغازلی شافعی می گوید:

پاره ای از الفاظ مذکور که بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم نازل شده، آیات قرآن و پاره ای دیگر تأویل آنهاست (4).

شاهد بر این که این نوع تعبیر برای شرح و تفسیر آیه است، از مقایسه بین چند حدیث که در آنها تعبیر گوناگون برای افاده يك معنا به کار رفته است، به دست می آید. برای نمونه در تفسیر آیه شریفه: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ»؛ (5) همه چیز از بین

ص: 169

1- . الکافی، ج 8، ص رقم 208.

2- . همان، ج 1، ص 421 و ص 425 و ج 8، ص 204 - 205 .

3- . مرآة العقول، ج 5، ص 57.

4- . به نقل از: همان، ص 58 .

5- . سوره قصص، آیه 28.

می رود، جز چهره او...»، این تعابیر، به کار رفته اند: «إِنَّمَا عُنِيَ بِذَلِكَ...» (1) «مَعْنَاهُ كُلُّ شَيْءٍ...» (2) «وَإِنَّمَا عُنِيَ ذَلِكَ...» (3) و «فَإِنَّمَا أَنْزَلْتُ كُلَّ شَيْءٍ...» (4) با مقایسه این تعابیر، به خوبی روشن می شود که مراد از اصطلاح «فَإِنَّمَا أَنْزَلْتُ...»، تفسیر و معنای آیه است.

شاهد دیگر این که خود پیشوایان معصوم علیهم السلام، آیات کریمه قرآن را در هر باب، موافق و عین آنچه در این قرآن موجود در عصر ماست، قرائت و به آنها استناد کرده اند، حتی در آن آیاتی که اخباری چند، آیه را تحریف شده معرفی می کند. این نیز شاهدی است بر این که در این اخبار که می گوید آیه ای فلان طور نازل شده، تفسیر بر حسب تنزیل آن است.

6. شناخت واژگان کلیدی در احادیث

بررسی اصطلاحی تعابیری مانند: «كُنَّا نَقْرَأُ كَذَا؛ ما چنین اقراء می کردیم»، «تَنْزِيلُهُ كَذَا؛ تنزیل آیه به این صورت است»، «هَكَذَا نَزَّلَتْ الْآيَةَ؛ آیه چنین نازل شده است»، «حَرَّفُوا كِتَابَ اللَّهِ؛ کتاب خدا را تحریف کردند»، برای درک درست روایاتی که این تعابیر در آنها به کار رفته، ضروری است.

قرائت: یکی از معانی مشهور قرائت، «خواندن» است، هر چند این کلمه، بیشتر درباره خواندن الفاظ قرآن به کار می رود، لیکن در لسان احادیث، اختصاصی به این مورد ندارد و برای خواندن تأویل و تفسیر قرآن نیز به کار رفته است. (5)

شیخ مفید رحمه الله می گوید:

... گاهی به تأویل قرآن، قرآن گفته می شود و در این مطلب، خلافتی بین مفسران

ص: 170

1- . الكافي، ج 1، ص 142.

2- . التوحيد، ص 149.

3- . بصائر الدرجات، ص 19.

4- . الاحتجاج، ج 1، ص 598.

5- . الناسخ و المنسوخ، ص 11؛ الجامع لأحكام القرآن، ج 1، ص 86.

«إقراء» نیز - که مصدر ثلاثی مزید از همان کلمه است - به معنای به سخن آوردن است و هنگامی که گفته می شود: «اقرأ القرآن» یعنی: او را قرائت آموخت. (2) این اصطلاح نیز اختصاص به الفاظ قرآن ندارد.

سید مرتضی عسکری رحمه الله درباره معانی اصطلاحی این تعبیر در روایات، بحثی دراز دامن گشوده و همراه با سیر تحوّل تاریخی و شواهد و قرائن استوار، ثابت کرده که «اقراء» در عصر نزول وحی تا اواسط عصر تابعین، تعلیم و تلاوت الفاظ قرآن همراه با تعلیم معانی و معارف آن بوده است. (3) بنا بر این، اگر در برخی روایات می گوید: «در قرائت اهل بیت و ابن مسعود (م 33 ق) در آیه: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ»، (4) تعبیر آل محمد، پس از کلمه آل عمران به کار رفته است»، (5) مراد از قرائت، تفسیر و تأویل آل ابراهیم است، که به طور قطع، تنها معصومان از آل محمد خواهند بود که شایسته گزینش از ناحیه خدایند؛ شاهد آن هم احادیثی دیگر است که با صراحت، آل ابراهیم را به عترت طاهره تفسیر می کند. (6) روایتی دیگر نیز درباره آیه 67 سوره مائده از ابن مسعود آمده که می گوید:

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ - إِنَّ عَلِيًّا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ - وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ...» هكذا كُنَّا نُقْرَأُ الْآيَةَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ. (7)

در این جا مراد عبد الله بن مسعود، این نیست که تعبیر «إِنَّ عَلِيًّا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ» در

ص: 171

- 1- . أوائل المقالات ، ص 81.
- 2- . المعجم الوسيط ، ص 722 ماده «ق. ر. ا».
- 3- . القرآن وروایات المدرستین ، ج 1، ص 291.
- 4- . سوره آل عمران ، آیه 31 .
- 5- . مجمع البيان ، ج 17، ص 75؛ شواهد التنزيل ، ج 1، ص 152؛ أهل البيت فی تفسیر الثعلبی ، ص 46 .
- 6- . عیون أخبار الرضا ، ج 1، باب 45، ص 448؛ الأمالی ، صدوق ، ص 221 - 222، رقم 1 .
- 7- . الدرّ المنثور ، ج 2، ص 131؛ كشف الغمّة ، ج 1، ص 219 .

ضمن آیات وحی قرآنی است (تا اگر در قرآن موجود این تعبیر به کار نمی رود، موجب پندار تحریف قرآن شود)؛ بلکه مرادش این است که این آیه شریفه را در مقام تعلیم الفاظ و معانی چنین می خواندیم تا قاری قرآن آنچه را که در فهم درست آیه دخالت دارد، بیاموزد.

و باز برای نمونه، روایتی که می گوید: «أَبِي أَقْرَأْنَا؛ ابي بن كعب در قرائت، برتر از دیگران است»، (1) به همین معناست؛ یعنی ابي بن كعب، در آشنایی با الفاظ وحی قرآنی، درك معانی آنها، و شناخت تفسیر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از قرآن و ناسخ و منسوخ آیات، از دیگران کارآمدتر بوده است و إلا تمام اصحاب پیامبر، عرب زبان بودند و در خواندن الفاظ آیات (پس از فراگیری) نباید مشکلی داشته باشند. بنا بر این، شأن مُقری قرآن همین بوده که الفاظ آیات وحی را همراه با معارف آن تعلیم دهد.

تنزیل: از ماده «ن. ز. ل» مصدر ثلاثی مزید، به معنای فرود آوردن است (2) و در اصطلاح روایات نیز به همین معنای لغوی است که شامل فرود آوردن وحی قرآنی و وحی غیر قرآنی (که به آن وحی تفسیری می گویند) می شود. این واژه، در اصطلاح روایات، با توجه به شواهد و قرائن، بیشتر برای فرود آوردن معنا و تفسیر قرآن به کار رفته است.

تحریف: تعبیر تحریف در نوع احادیث - که تعدادشان حدود بیست عدد است - (3) یا به معنای تغییر در قرائت آیات و یا به معنای تحریف در معنای آیات و مساوق با تفسیر به رأی است. (4) بدیهی است این دو معنا، با تحریف به معنای کاستن و افزودن الفاظ قرآن و یا تغییر در جوهره آنها - که مورد نزاع است - ارتباطی ندارد و خللی به

ص: 172

1- . الاستیعاب، ج 1، ص 131؛ سنن الترمذی، ج 5، ص 666.

2- . المعجم الوسیط، ص 914، ماده «ن. ز. ل».

3- . البیان، ص 226.

4- . اختیار معرفة الرجال، ص 4.

امام حسین علیه السلام، به نقل از ابن شهر آشوب، خطاب به یزیدیان در روز عاشورا چنین فرموده است: «... شما امتی سرکش و گروهی گناه کار و تحریف کنندگان کتاب خدا هستید» (1). حدیث دیگری از قول امام صادق علیه السلام چنین نقل شده است:

أصحاب العربية يحرفون كلام الله عز وجل عن مواضعه (2).

این حدیث، به معنای تغییر در ادای کلمات و چگونگی قرائت آنهاست که اساساً بر پایه اجتهاد شخصی است؛ هر چند این عمل، نوعی تحریف در کلام است، ولی ربطی به تحریف به معنای اسقاط یا تبدیل و تغییر در جوهر کلام ندارد و از موضع بحث، بیرون است.

دشمنان اهل بیت علیهم السلام با تحریف در معنای آیات، توانستند فضایل اهل بیت را انکار کنند و به جنگ و دشمنی با آنان برخیزند. گواه بر این مطلب، خطبه امام حسین علیه السلام است که در سال 61 هجری خطاب به کسانی ایراد شده که در لجنه عثمان نبودند؛ چون قرآن در آن زمان، در سراسر گیتی منتشر شده بود و امکان افزایش یا کاهش چیزی در متن آیات منتفی بوده است. حدیث امام باقر علیه السلام با سند صحیح که می فرماید: «... وکان من نبذهم الكتاب أنهم أقاموا حروفه و حرفوا حدوده...» (3)، این معنا را تأیید می کند. در واقع، پیام این روایات، همسان با آیه شریفه «وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا» (4) است. شکوه پیامبر اکرم از قوم خود، به خاطر تغییر و تحریف در جوهره الفاظ آیات وحی نیست؛ بلکه به خاطر دوری گزیدن از تعالیم واقعی قرآن، با تحریف در مفهوم آیات و تفسیر نادرست از

ص: 173

1- مناقب آل ابی طالب، ج 4، ص 119.

2- الخصال، ص 174.

3- الکافی، ج 8، ص 54.

4- سوره فرقان، آیه 30.

آنهاست که مصداق بارزی از هجران از قرآن به شمار می رود .

محققان امامیه ، مانند: شیخ محمدجواد بلاغی، (1) عبد الحسین امینی، (2) آیه الله خویی، (3) استاد محمد هادی معرفت (4) نیز همین معنا را از این روایات استنباط کرده اند. (5) در همین جا به احادیثی که در صدد بیان کامل ترین مصداق آیه اند، اشاره می کنیم، مانند این حدیث از کلینی رحمه الله با سند مقطوع:

قرأ رجل عند أبي عبد الله عليه السلام: « وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ » (6) فقال: ليس هكذا هي، إنما هي: والمؤمنون، فنحن المؤمنون. (7)

در این حدیث، تعبیر: «لیس هکذا هی؛ چنین نیست»، یعنی: عموم مؤمنان از این آیه، مدنظر نیست؛ بلکه مراد، تنها مؤمنان کاملی هستند که در مقام امن جای گرفته اند و آنان جز معصومان، کسی دیگر نیست. مجلسی رحمه الله نیز در این زمینه همین معنا را استفاده کرده است. (8)

7. جامع نگری در احادیث

با جامع نگری در احادیث، معنای درست روایات درک می شود و پاره ای از شباهات از میان می رود؛ از جمله درک معنای احادیثی که از وجود نام ائمه در قرآن خبر می دهند، مانند این حدیث: «ولایت علی بن ابی طالب، در تمام کتاب های انبیا نوشته شده و خداوند، هیچ پیامبری را مبعوث نکرد، جز آن که [جزو رسالتش]

ص: 174

-
- 1- . آلاء الرحمن، ج 1، ص 26.
 - 2- . الغدير، ج 3، ص 101.
 - 3- . البيان، ص 226 - 227.
 - 4- . صيانة القرآن عن التحريف، ص 259.
 - 5- . از جمله شواهد آن نیز سخن «لیث بن مظفر» - هم عصر خلیل بن احمد فراهیدی، قرن دوم - است که می گوید: «تحریف در قرآن، تغییر در معنای کلمه است». ر.ک: تهذیب اللغة، ج 5، ص 14.
 - 6- . سوره توبه، آیه 40.
 - 7- . الکافی، ج 1، ص 424.
 - 8- . مرآة العقول، ج 5، ص 79.

نبوت محمد و جانشینی وی را خبر داد». (1).

مضمون این حدیث از اهل سنت مانند: حسکانی، (2) حاکم نیشابوری، (3) ابن عساکر، (4) و خطیب خوارزمی (5) نقل شده است. حدیث دیگر در این زمینه از امام صادق علیه السلام بدین شرح است:

اگر قرآن، همان طور که نازل شده، خوانده شود، ما را با نام در آن می یافتی! (6)

مضمون این حدیث از امام باقر علیه السلام نیز نقل شده است، (7) در این روایات نمی گوید:

اگر قرآن تحریف نشده بود، ما را با نام در آن می یافتید و یا نام ما در قرآن بوده، لیکن با تحریف اسقاط شده است.

روایتی دیگر از امام باقر علیه السلام می گوید:

قرآن، بر چهار بخش نازل شده، یک چهارم درباره [فضایل و مناقب] ماست... (8).

مضمون این حدیث، با سندهای فراوان از امام علی (9) و ابن عباس نیز نقل شده است. (10) قُندوزی حنفی، (11) حاکم حسکانی (12) و ابن مردویه (13) نیز این حدیث را آورده اند.

ص: 175

- 1- . الکافی، ج 1، ص 437.
- 2- . شواهد التنزیل، ج 2، ص 222.
- 3- . معرفة علوم الحديث، النوع 24، ص 92.
- 4- . ترجمة الامام علی من تاریخ دمشق، ج 2، ص 79، رقم 602.
- 5- . المناقب للخوارزمی، ص 221.
- 6- . تفسیر العیاشی، ج 1، ص 13، رقم 4.
- 7- . همان، رقم 5.
- 8- . الکافی، ج 2، ص 627، رقم 4؛ تفسیر العیاشی، ج 1، ص 9، رقم 1.
- 9- . تفسیر فرات کوفی، ص 46، رقم 1 و 2.
- 10- . کنز الفوائد، ج 1، ص 280؛ مناقب ابن المغازلی، ص 328، رقم 375.
- 11- . ینابیع المودّة، ص 148.
- 12- . شواهد التنزیل، ج 1، ص 44، 45، 47.
- 13- . مناقب علی بن ابی طالب، ص 218، رقم 302.

اگر به مفاهیم «تنزیل» و «اقرء» توجه کنیم و شأن نزول آیات و تطبیق و مصداق کامل آیات را در نظر آوریم، به روشنی در می یابیم که مراد از این احادیث، بیان نشانه های ویژه و صفات روشن اهل بیت علیهم السلام در قرآن و احیاناً کتاب های گذشتگان است و اگر تصریحی از نام آنان بوده، از باب تفسیری است که انبیای گذشته، برای امت هایشان داشته اند؛ چون در روایات فریقین، شأن نزول و تأویل بسیاری از آیات درباره عترت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بویژه امام علی علیه السلام است. (1)

از همین رو، جامع نگری در احادیث، اقتضا می کند روایاتی که تصریح دارند نام ائمه اطهار، به صورت مشخص در قرآن به کار نرفته است، در نظر آوریم؛ از جمله حدیث کلینی (با سند صحیح) از ابا بصیر که می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره [معنای] آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ ...» پرسیدم امام فرمود: «این آیه، درباره علی و حسن و حسین [علیهم السلام] نازل شده است». گفتم: مردم می گویند که چرا نام علی و اهل بیتش در کتاب خدا نیامده است؟ حضرت فرمود:

به آنان بگو، بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم نماز نازل شد، ولی نامی از سه رکعت و چهار رکعت آن در قرآن نیست، تا آن که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم آنها [تعداد رکعات و احکام نماز را] برای مردم تفسیر کردند؛ [درباره اولی الامر نیز همین طور، شرح و تفسیر آن به عهده پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم است]. (2)

آیه الله خوبی در پی این حدیث می نویسد:

این حدیث صحیح، بر تمام آن روایات حاکم است [یا لا اقل نص در مراد، و آن روایات ظاهر در مرادند] و مراد آنها را روشن می کند، به این که نام ائمه علیهم السلام در

ص: 176

1- در شواهد التنزیل، آیاتی که درباره اهل بیت علیهم السلام نازل شده، آورده شده است. نیز ر.ک: ترجمة الإمام علی من تاریخ دمشق، ج 2، ص 428، رقم 935 - 940؛ المعجم الكبير، ج 11، رقم 11687؛ المناقب للخوارزمی، ص 179؛ حلیة الأولیاء، ج 1، ص 64.

2- الکافی، ج 1، ص 286.

قرآن، با صفات و ویژگی هایشان و نه با ذکر نام متعارف آنها آمده است. (1)

امام خمینی رحمه الله نیز سخن نغزی دارند که باید قول فصل در این زمینه به حساب آید. ایشان می گوید:

اگر کتاب الهی، پر از نام اهل بیت و نام امیر مؤمنان و اثبات وصایت و امامت ایشان، با اسم بوده است [و سپس با تحریف ساقط شده]، چرا خود امام علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام و نیز سلمان، ابوذر، مقداد، عمار و دیگر یاران امام علی علیه السلام، که دائم بر خلافت امام علی علیه السلام احتجاج می کردند، هرگز به آن آیات احتجاج نکردند؟! چرا آنان به احادیث نبوی [در تفسیر آیات] استدلال می کردند، با آن که قرآن در میان آنان بوده است؟! (2)

بررسی دسته دوم روایات

دسته دوم از این روایات که به طور کلی و بدون ذکر مصداق نقل شده و در ظاهر، دلالت بر تحریف قرآن دارد، تنها يك مورد است که در آن، کلینی رحمه الله چنین نقل می کند:

علی بن الحکم عن هشام بن سالم عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «إنَّ القرآن الذي جاء به جبرائيل عليه السلام إلى محمد صلى الله عليه وآله وسلم سبعة عشر ألف آية». (3)

سند این روایت، صحیح و بنابه يك احتمال، موثق است. (4) این روایت، با آن که در نوك پیکان حمله به ثقة الاسلام کلینی و کتاب الکافی به طور خاص و شیعه به طور عام قرار دارد، (5) در يك مقاله (از دو مقاله یاد شده که درباره روایات تحریف در کتاب

ص: 177

1- . البيان، ص 23.

2- . أنوار الهداية، ص 243 - 247.

3- . الکافی، ج 2، ص 634، ح 28.

4- . مرآة العقول، ج 12، ص 525. بنا به احتمال که به جای «هشام بن سالم» در سند حدیث «هارون بن مسلم» باشد، حدیث موثق خواهد بود.

5- . أصول مذهب الشيعة، ج 1، ص 246؛ الشيعة والقرآن، ص 31؛ الشيعة وتحريف القرآن، ص 686.

الكافی است) مغفول مانده و در مقاله دیگر، تنها حدود يك صفحه به بررسی آن اختصاص داده شده است. درباره درك جایگاه و مفاد این حدیث، ذکر چند نکته ضروری است:

1. مضمون این حدیث در برخی از مصادر اهل سنت نیز نقل شده است. (1) در مصادر شیعی نیز جز در کتاب الکافی در هیچ مصدری یافت نمی شود و از متفردات کتاب الکافی است. تنها شیخ صدوق، در رساله اعتقادات خود، در مقام علاج روایات تحریف نما، به مضمون این حدیث اشاره کرده، گفته است:

اعتقادنا أنّ القرآن الذي أنزله الله تعالى على نبيه محمد صلى الله عليه وآله وسلم هو ما بين الدفتين وهو ما في أيدي الناس، ليس بأكثر من ذلك... ومن نسب إلينا أنّا نقول إنّ أكثر من ذلك، فهو كاذب... بل نقول إنّ قد نزل من الوحي الذي ليس بقرآن ما لو جمع إلى القرآن لكان مبلغه مقدار سبعة عشر ألف آية... (2)

2. تعداد آیات قرآن در این حدیث، در برخی از نسخه های معتبر کتاب الکافی، با عدد هفت هزار نقل شده (3) که عددی تقریبی است و با تعداد آیات قرآن، انطباق دارد. پس مسئله اختلاف نسخه، مطرح و احتمال سهو قلم از ناسخ بوده است.

3. اگر بر عدد هفده هزار تأکید کنیم، باید مقدار زاید بر آیات موجود، حمل بر حدیث قدسی و یا وحی تفسیری شود. این راه حل، ابتدا مورد توجه شیخ ابوجعفر صدوق، در رساله اعتقادات قرار گرفته (4) و سپس شیخ مفید، با عدم تعلیق بر آن،

ص: 178

1- . كنز العمّال، ج 1، ص 460، ح 2309 و ص 481، ح 2427. وی به نقل از عمر بن الخطاب چنین نقل می کند: «القرآن ألف ألف حرف وسبعة وعشرون ألف حرف»؛ یعنی بیش از دو سوم قرآن، ساقط شده است؛ چون قرآن ثلاثمئة ألف حرف وأربعون ألفا وسبعمئة وأربعون حرفا است. ر. ك: البرهان، ج 1، ص 249.

2- . الاعتقادات، ص 84 - 85.

3- . الوافی، ج 2، ص 264.

4- . الاعتقادات، ص 86.

بر پذیرش آن خبر داده است(1) و برخی دیگر از دانشمندان نیز آن را پذیرفته اند. (2) شیخ صدوق ، بنابه ادله سلامت قرآن از تحریف و دیگر قرائن و شواهد ، پس از آن که مقدار زاید را وحی غیر قرآن می داند و مثال های متعددی برای آن می آورد، با صراحت چنین اعلان می دارد:

ولو كان [الزائد] قرآنا لكان مقرونا به و موصلاً إليه غير مفصول عنه. (3)

4. امکان دارد آیات قرآن را با قطعه های کوچک تری شمار کنیم تا به این عدد برسیم، این پاسخ نیز مدّ نظر برخی از بزرگان است. (4)

به نظر ما اگر این پاسخ ها را کافی ندانیم ، هرگز نمی توانیم به ظاهر این حدیث ملتزم شویم ؛ چون براساس این حدیث ، حدود یازده هزار آیه از قرآن ساقط شده است . این عددی ناچیز نیست که بتوان به سادگی از آن گذشت ، با آن که در مصادر فریقین ، اعم از معتبر و غیر معتبر ، نمی توان حتی يك چهلم و کمتر از آن، از این آیات مفقوده ، نشانی به دست داد ، با وجودی که دعاوی بر نقل و نشر آنها از جانب دوست و دشمن فراوان بوده است . انگیزه دشمنان برای ضربه زدن به قرآن و برای آن که تحریف کتاب خدا را بر ملا کنند و انگیزه دوستان برای آن که از اهل بیت علیهم السلام حمایت کنند (چون به طور طبیعی داعی تحریف کنندگان قرآن، بر حذف آیات مربوط به اهل بیت و ولایت آنها بوده است) و نسبت به جمع آورندگان قرآن ، خرده گیرند ، با این وصف ، کمیّتی قابل ملاحظه از این آیات ساقط شده در مصادر فریقین ، نقل نشده است : بلکه هرگز از احادیث شیعی ، روایتی به چشم نمی خورد که از حذف یا افزایش يك آیه کامل یا آیاتی از قرآن خبر دهد .

ص: 179

- 1- . تصحيح الاعتقادات ، 124 .
- 2- . رسالة في إثبات تواتر القرآن ، ص 96 .
- 3- . الاعتقادات ، ص 86 .
- 4- . رسالة في إثبات تواتر القرآن ، ص 96 .

روایات تحریف نما در منابع شیعی، تنها از حذف، تبدیل و یا تغییر کلمه یا کلماتی، در ضمن آیه ای از آیات حکایت می کنند که بنابه مبانی فهم و نقد روایات، امکان حمل آنها بر تفسیر، تأویل و... هست. هر چند در نخستین نگاه، دو مورد از این قاعده کلی استثنا می شود که با تأمل و دقت، از موارد استثنایی نخواهند بود.

مورد اول، حدیث [آیه] رجم است که در منابع اهل سنت (1) و در برخی از کتاب های روایی شیعه آمده (2) و شیخ طوسی (3) و طبرسی (4) - رحمهما الله - آن را پذیرفته اند. این حدیث، افزون بر آن که در منابع اهل سنت و شیعه، به صورت خبر واحد است و با اسلوب های قرآن نیز ناسازگار است، با حدیثی دیگر، متعارض است که آن نیز در منابع شیعه و اهل سنت آمده است؛ حدیثی که می گوید: امام علی علیه السلام شخصی به نام «شراحة الهمدانیة» را روز پنج شنبه شلاق زد و در روز جمعه رجم کرد و فرمود: «حَدَدْتُهَا بِكِتَابِ اللَّهِ وَرَجَمْتُهَا بِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ». (5) اگر امام علی علیه السلام حکم رجم را از کتاب خدا می دانست، نمی فرمود که وی را به حکم سنت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم رجم کردم! این مورد از موارد حذف کامل يك آیه در مصادر شیعی است، آن هم با این ابهاماتی که دارد.

مورد دوم، سوره «ولایة» در هفت بند و «نورین» در 41 بند است. این دو سوره، در گزارش ها و پژوهش های خاورشناسان و دیگران، جایگاهی ویژه دارد. آنان بدون انصاف و شأن تقوای پژوهش، چنین ادعا می کنند: این دو سوره، در مجامع شیعی رواج دارند. شیعه می گوید اینها دو سوره قرآنی اند (6) و دست اندرکاران تدوین

ص: 180

1- . موطأ، ج 2، ص 124؛ صحیح البخاری، ج 8، ص 308؛ صحیح مسلم، ج 4، ص 167 و ج 5، ص 116 .

2- . الکافی، ج 7، ص 177، رقم 3.

3- . التبیان، ج 1، ص 13؛ العدة فی الأصول، ج 2، ص 516.

4- . مجمع البیان، ج 1، ص 180.

5- . کنز العمال، ج 5، ص 421، رقم 13491؛ عوالی اللالی، ج 2، ص 153.

6- . ر. ک: مذاهب التفسیر الإسلامی، ص 294 - 295؛ Garcinde Tassy, journal Asiatique, (1842, P. 431 - 36).

Tisdall, CLair, The Moslem wordd (111,231 - 4) Geschichte des Qorans, Theodor, Noldeke; world, P. 100 -

مصحف عثمانی (قرآن موجود) آنها را به خاطر اشتغال بر فضایل امام علی، از قرآن برانداختند. (1) برخی از سلفیان نیز با استناد به این دو سوره، از مصحفی پنهانی نزد شیعه خبر می دهند! (2)

حاصل بررسی های راقم این سطور، درباره این دو سوره که با بررسی های نسبتاً گسترده انجام گرفته، در چند بند، بدین شرح است: اولاً: اینها دو سوره اند - نه آن طوری که عده ای پنداشته اند آنها سه سوره هستند - (3) که با متنی سست و پریشان و با معجونی ناشیانه از آیات چندی از قرآن، با عباراتی مغلوط و سخیف بافته شده اند؛ ثانیاً: هیچ اثری از این دو سوره در منابع فریقین، تا پیش از قرن یازدهم قمری نیست! این دو سوره، در این قرن در هندوستان قدیم، از سوی عده ای ناشناخته جعل شده و سپس نشر و گسترش یافته است؛ ثالثاً: نخستین منبع سوره نورین (همان گونه که محدث نوری نیز اذعان می کند)، (4) کتاب دبستان مذاهب است و پیش از آن، هیچ منبعی دیگر ندارد.

ظاهر عبارت مؤلف این کتاب - که طبق تفحص پژوهشگر این کتاب (رضازاده ملک) مؤلف آن، کسی جز موبد کیخسرو اسفندیار، فرزند آذر کیوان نیست - (5) نشان می دهد که وی آن را به طور شفاهی، از قول عده ای مجهول که آنان را شیعه معرفی می کند (اگر راست بگوید) شنیده است. (6)

ص: 181

1- ر. ر. ك: تاریخ قرآن، ص 28.

2- ر. ر. ك: الخطوط العریضة، ص 12؛ أصول مذهب الشیعة، ج 1، ص 255.

3- تاریخ شیعه، ص 155.

4- ر. ر. ك: فصل الخطاب، ص 180.

5- ر. ر. ك: دبستان مذاهب، ج 2، ص 58 - 46.

6- همان، ج 1، ص 244 و 146.

وی از منبع قول آنان سخنی به میان نیاورده است. محدّث نوری نیز به نقل از وی آن را در کتاب فصل الخطاب نقل کرده (1) و دیگران از شیخ نوری گرفته اند؛ (2) رابعاً: محدّث نوری می گوید: «من هیچ اثری از این سوره در کتاب های شیعه نیافتم، جز بنا به آنچه که از محمّد بن شهر آشوب مازندرانی نقل می کنند که وی در کتاب المثالب گفته است مخالفان، سوره ولایت را از قرآن برانداختند و شاید منظور وی همین سوره باشد». (3)

بخش اول این کلام درست است، ولی بخش دوم آن (یعنی نسبتی که به ابن شهر آشوب داده اند)، کاملاً بی اساس و بدون مطالعه است؛ چون در کتاب المثالب، هیچ اثری از برانداختن سوره ولایت نیست؛ افزون بر آن، ابن شهر آشوب، به طور روشن دیدگاهش را درباره سلامت قرآن از تحریف بیان کرده و همسان با دیدگاه سید مرتضی (م 438 ق) بر این باور است که قرآن، در عصر رسول صلی الله علیه و آله وسلم به همین صورت کنونی جمع و بین دو جلد تدوین شده است. (4) کسی که به ابن شهر آشوب این اتهام را می زند و محدّث نوری نیز به قول او استناد کرده، جز «محمود آلوسی» (م 1270 ق)، مؤلف کتاب تفسیر روح المعانی نیست.

وی در مقدمه تفسیرش با صراحت می گوید: «ابن شهر آشوب، در کتاب مثالب گفته: سوره ولایت از قرآن ساقط شده است». (5) محدّث نوری نیز که از تفسیر آلوسی، در فصل الخطاب استفاده کرده، به قول آلوسی در این باره، اعتماد کرده است؛ (6) سادساً: سوره ولایت (در هفت بند) نیز بنا به ادعای برخی از خاورشناسان، در نسخه ای

ص: 182

- 1- . فصل الخطاب، ص 180.
- 2- . مع الشيعة الاثني عشرية في الأصول والفروع، ص 151؛ الشيعة والقرآن، ص 12؛ الوشيعة، ص 104 .
- 3- . فصل الخطاب، ص 180.
- 4- . مثالب النواصب، مخطوط، نسخه کتاب خانه سپهسالار، ورقه 471 و نسخه لکنهو، ورقه 468؛ متشابه القرآن ومختلفه، ج 2، ص 77.
- 5- . روح المعانی، ج 1، ص 44.
- 6- . ر. ك: فصل الخطاب، ص 162 .

خطی از قرآن، نگاشته قرن شانزدهم یا هفدهم میلادی است که در بانکپور هند یافت شده است. نسخه ای که هیچ نام و نشانی از آن نیست و گفته شده در سال 1912 میلادی در بانکپور هند یافت شده است، (1) سوره نورین در این نسخه از قرآن نیز به احتمال زیاد و با توجه به تاریخ کتابت این نسخه، از کتاب دبستان مذاهب گرفته شده است. تنها مدرک این دو سوره در منابع شیعی، کتاب تذکرة الأئمة از محمد باقر بن محمد تقی لاهیجی، در سلك صوفیان (2) و همعصر علامه مجلسی رحمه الله است.

وی که حدود یک قرن پس از جعل آن دو سوره می زیسته، این دو سوره را بدون آن که از منبع و مدرک خود، سخنی به میان آورده باشد، نقل کرده است. (3) لاهیجی به احتمال زیاد، از همان نسخه قرآن مجهول گرفته است. عده ای به خاطر مشابهت در نام لاهیجی و نام پدرش، وی را با علامه مجلسی اشتباه می گیرند و کتاب تذکرة الأئمة را به مجلسی نسبت می دهند. (4) این انتساب، نزد همه شرح حال نگاران و کاوشگران در احوال علامه مجلسی، خطا و بی مورد است. (5)

به هر روی، در مصادر شیعی، هیچ مصداقی از این یازده هزار آیه ساقط شده، به چشم نمی خورد و این، خود، نیرومندترین دلیل بر عدم اعتماد به مفاد حدیث مذکور است و ناگزیر باید این حدیث را که مخالف با ادله سلامت قرآن از تحریف است، ساقط بدانیم و یا به یکی از علاج های یاد شده، گردن نهیم، بویژه آن که اگر در ساختار این حدیث تأمل کنیم، چنین به نظر می آید که این حدیث، قطعه ای از یک حدیث

ص: 183

1-1. The Moslem world, 111. July 1913, pp.231 - 34.

2- . أعيان الشيعة، ج 9، ص 182 - 184؛ روضات الجنات، ج 1، ص 114 - 118؛ الذريعة، ج 3، ص 319.

3- . تذکرة الأئمة، ص 19 - 20.

4- . الخطوط العريضة، ص 12.

5- . رساله بیان عدد تألیف مجلسی؛ الفیض القدسی مطبوع در بحار الأنوار، ج 105، ص 53 - 54؛ الذريعة، ج 4، ص 26؛ ريحانة الأدب، ج 5، ص 195. برای توضیح بیشتر درباره این دو سوره، ر. ک: مقالات و بررسی ها، دفتر 73، ص 9 - 26.

بزرگ تر بوده که اگر با صدر و ذیل آن ملاحظه می شد، امکان یکی از این معانی یاد شده (غیر از آنچه از ظاهر آن دریافت می شود)، قوت می گرفت.

حاصل آن که چون در پیشینه اندیشه تحریف ناپذیری قرآن درنگ کنیم و مبانی نقد و فهم روایات تحریف قرآن را درباره دو دسته روایات تحریف نما در کتاب الکافی به کار بندیم، نتیجه می گیریم که این روایات - که با ذکر مصادیق نقل شده اند -، از باب وحی تفسیری یا تحریف معنوی و یا اختلاف قرائات اند و روایتی که به صورت سربسته نقل شده، چون هیچ مصداقی از آن یافت نمی شود، یا باید توجیه گردد و یا ساقط شود. بنا بر این، باز باید بر دیدگاه آیه الله خویی در این زمینه، صحّه گذاریم که پس از طرح ادله «صيانة القرآن عن التحريف والدراسة والتثبت في روایات التحريف» می گوید:

ومما ذكرنا قد تبين للقارئ أنّ حديث تحريف القرآن حديث خرافة وخیال ولا يقول به إلا من ضعف عقله أو من لم يتأمل في أطرافه حق التأمل، أو من ألجأه إليه حب القول به والحب يعمى ويصمّ وأما العاقل المنصف المتدبّر، فلا يشكّ في بطلانه وخرافته. (1)

ص: 184

- 1 . آلاء الرحمن فى تفسير القرآن، محمد جواد البلاغى النجفى، قم: مكتبة الوجدانى.
- 2 . اختيار معرفة الرجال (رجال الكششى)، محمد بن الحسن الطوسى (الشيخ الطوسى)، تصحيح وتعليق : ميرداماد الاسترآبادى، تحقيق : مهدي الرجائى ، قم : مؤسسه آل البيت ، 1404 ق .
- 3 . أصول مذهب الشيعة الإمامية الاثنى عشرية، ناصر بن عبد الله بن على القفارى ، جيزه : دار الرضا، 1415 ق .
- 4 . الاحتجاج على أهل اللجاج، أحمد بن على بن أبى طالب الطبرسى، تحقيق : ابراهيم البهادرى، قم: اسوه ، 1413 ق.
- 5 . الاستيعاب فى معرفة الأصحاب، يوسف بن عبد الله بن عبد البر، تحقيق : على بن محمد البجاوى ، قاهره : دار النهضة .
- 6 . الاعتقادات، محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى (الشيخ الصدوق)، تصحيح : عصام عبد السيد، قم : المؤتمر العالمى لألفية الشيخ المفيد، 1413 ق .
- 7 . الأمالى، محمد بن الحسن الطوسى (الشيخ الطوسى)، تحقيق : مؤسسة البعثة، قم: مؤسسه البعثة، 1414 ق .
- 8 . الأمالى، محمد بن على بن بابويه القمى (الشيخ الصدوق) ، تحقيق : قسم الدراسات الاسلاميه و مؤسسه البعثة، قم : مؤسسه البعثة ، 1417 ق .
- 9 . البيان فى تفسير القرآن، السيد أبو القاسم الموسوى الخونى، تهران: كعبه ، 1364 ش .
- 10 . التوحيد، محمد بن على بن بابويه القمى (الشيخ الصدوق)، تصحيح : السيد هاشم الطهرانى، قم : منشورات جامعة المدرسين.

- 11 . الجامع الصحيح (سنن الترمذى)، محمّد بن عيسى بن سوره، تحقيق : أحمد محمد شاكر، بيروت: دار احياء التراث العربى ، 1375 ق .
- 12 . الجامع لأحكام القرآن، أبو عبد الله محمّد بن أحمد الأنصارى القرطبي، بيروت : دار الكتاب العربى، 1387 ق .
- 13 . الخصال (كتاب الخصال)، محمّد بن على بن بابويه القمى (الشيخ الصدوق)، تصحيح : على أكبر الغفارى ، قم: منشورات جماعة المدرسين، 1403 ق .
- 14 . الخطوط العريضة، محبّ الدين الخطيب، رياض : دار طيبة.
- 15 . الدر المنثور فى التفسير بالمأثور، جلال الدين عبد الرحمان السيوطى، بيروت : دار الفكر، 1403 ق .
- 16 . الذخيرة فى علم الكلام، على بن حسين علم الهدى (الشريف المرتضى)، تحقيق : السيّد أحمد الحسينى، قم : مؤسسة النشر الإسلامى، 1411 ق .
- 17 . الذريعة إلى تصانيف الشيعة، آغا بزرك الطهرانى، تهران، المكتبة الإسلامية، 1354 ش.
- 18 . الشيعة والقرآن، احسان الهى ظهير، لاهور : باكستان، ادارة ترجمان السنّة، 1403 ق .
- 19 . الشيعة وتحريف القرآن، محمد مال الله، مكتبة ابن تيمية، 1409 ق .
- 20 . العدة فى الأصول، محمّد بن الحسن الطوسى (الشيخ الطوسى)، تحقيق : محمّد رضا الأنصارى القمى، قم: مؤسسة البعثة، 1376 ش .
- 21 . الغدير فى الكتاب والسنة والأدب، عبد الحسين أحمد الأمينى النجفى، تهران: دارالكتب الإسلامية، 1366 ق .
- 22 . الفهرست، محمّد بن الحسن الطوسى، (الشيخ الطوسى)، بيروت: نشر الفقاهة 1403 ق .
- 23 . القرآن الكريم وروايات المدرستين، السيّد مرتضى العسكري، قم: دانشكده اصول الدين، 1416 ق .
- 24 . الكافى، محمّد بن يعقوب الكلينى، تصحيح : على أكبر الغفارى، قم : دار الكتب الاسلامية، 1388 ق .

- 25 . الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل وعيون الأقاويل في وجوه التأويل، جار الله محمود بن عمر الزمخشري، قم: نشر أدب الحوزة.
- 26 . المسائل السروية، محمد بن محمد بن النعمان العكبرى (الشيخ المفيد)، تحقيق: صائب عبد الحميد، قم: المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المفيد، 1413 ق .
- 27 . المستدرک علی الصحیحین، أبو عبد الله الحاكم النيسابوري، تحقيق: يوسف عبد الرحمان المرعشلي، بيروت: دار المعرفة.
- 28 . المعجم الأوسط، سليمان بن أحمد الطبراني، تحقيق: محمد الطحان، رياض: مكتبة المعارف، 1407 ق .
- 29 . المعجم الكبير، أبو القاسم سليمان بن أحمد الطبراني، تحقيق: حمدى عبد المجيد السلفي، بيروت: دار إحياء التراث العربي، 1406 ق .
- 30 . المعجم الوسيط، إبراهيم أنيس وغيره، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامي، 1412 ق .
- 31 . المناقب، الموفق بن أحمد الخوارزمي، تحقيق: مالك المحمودي، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، 1411 ق .
- 32 . الموطأ، مالك بن أنس، تصحيح وتعليق: محمد فؤاد عبد الباقي، بيروت: دار إحياء التراث العربي، 1406 ق .
- 33 . الميزان في تفسير القرآن، السيد محمد حسين الطباطبائي، قم: منشورات جماعة المدرسين في الحوزة العلمية.
- 34 . الناسخ والمنسوخ، هبة الله بن سلامة بن علي البغدادي، تحقيق: موسى بنای علوان، بيروت: المدار العربية للموسوعات، 1989 م.
- 35 . الوافي، محمد محسن بن شاه مرتضى (الفيض الكاشاني)، تحقيق: ضياء الدين الحسيني، اصفهان: مكتبة أمير المؤمنين .
- 36 . الوافي، محمد محسن بن شاه مرتضى (الفيض الكاشاني)، قم: منشورات مكتبة آية الله المرعشي النجفي، 1404 ق .

- 37 . الوشيعة في نقد عقائد الشيعة، موسى جار الله، مطبعة الكيلاني، 1982 م .
- 38 . أضواء على السنة المحمدية، محمود أبو رية، قم: دار الكتاب الإسلامي، 1416 ق .
- 39 . أعيان الشيعة، السيّد محسن الأمين، تحقيق وإخراج: حسن الأمين، بيروت: دار التعارف، 1403 ق .
- 40 . أنوار التنزيل وأسرار التأويل (تفسير البيضاوي)، عبد الله بن عمر البيضاوي، بيروت: دار الكتب العلمية، 1408 ق .
- 41 . أنوار الهداية، روح الله الموسوي الخميني، قم: مؤسسة التنظيم والنشر الآثار الإمام الخميني .
- 42 . أوائل المقالات ومذاهب المختارات، محمد بن محمد بن النعمان العكبري (الشيخ المفيد)، تعليق: فضل الله الزنجاني، قم: المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المفيد، 1423 ق .
- 43 . أهل البيت في تفسير الثعلبي، عادل الكعبي، بيروت: مركز البحوث والدراسات، 1423 ق .
- 44 . بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، محمد باقر بن محمد تقي المجلسي (العلامة المجلسي)، تهران: المكتبة الإسلامية، 1397 ق .
- 45 . بصائر الدرجات في فضائل آل محمد، محمد بن الحسين الصفار القمي، تصحيح: محسن كوچه باغي، قم: كتاب خانه آية الله مرعشي نجفي، 1404 ق .
- 46 . تاريخ الأمم والملوك (تاريخ الطبري)، محمد بن جرير الطبري، تحقيق: محمد أبو الفضل إبراهيم، بيروت: دار سويدان .
- 47 . تاريخ القرآن (Geschichte des Qrans) تئودور نولدكه (Theodor Noldeke)، نيويورك: دار نشر جورج المزه .
- 48 . تاريخ شيعة وفرقه های اسلامي تا قرن چهارم، محمد جواد مشكور، تهران: اشراق، 1368 ش .
- 49 . تذكرة الأئمة، محمد باقر بن محمد تقي اللاهيجي، تهران: مطبعة آقاميرزا علي اصغر باسمجي، 1392 ق .
- 50 . تذكرة الحفاظ، شمس الدين الذهبي، بيروت: دار احياء التراث العربي .

- 51 . ترجمة الإمام على عليه السلام من تاريخ دمشق، ابن عساكر، تحقيق : محمدباقر المحمودى، بيروت: مؤسسة المحمودى للطباعة والنشر، 1400 ق .
- 52 . تسنيم تفسير قرآن كريم، آية الله جوادى آملی، قم: مركز نشر اسراء، 1378 ش.
- 53 . تصحيح الاعتقادات (شرح اعتقادات الصدوق)، محمد بن محمد بن النعمان العكبرى (الشيخ المفيد)، تحقيق : حسين درگاهى و ديگران ، بيروت : دار المفيد ، 1414 ق .
- 54 . تفسير فرات كوفى، فرات بن إبراهيم الكوفى، تحقيق : محمد الكاظم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، 1410 ق.
- 55 . تهذيب اللغة، محمد بن أحمد الأزهرى، تحقيق : عبد الله درويش، قاهره : دار المصرية.
- 56 . حلية الأولياء وطبقات الأصفياء، أبو نعيم أحمد بن عبد الله الاصبهاني، الخامسة، بيروت، 1407 ه .
- 57 . دبستان مذاهب، موبد كيخسرو اسفنديار، به اهتمام : رحيم رضازاده ملك، تهران : كتابخانه طهورى، 1362 ش .
- 58 . رسائل الشريف المرتضى، اعداد : السيد مهدي الرجائى، قم : دار القرآن الكريم، 1405 ق .
- 59 . رسالة بيان عدد تأليفات علامه مجلسى، سيد محمد حسين خاتون آبادى، تحقيق : سيد مهدي رجائى، قم : كتاب خانه آية الله مرعشى نجفى، 1412 ق .
- 60 . رسالة فى إثبات تواتر القرآن، محمد بن الحسن الحرّ العاملى، تحقيق : فتح الله نجارزادگان، ضمن مجموعة تراث الشيعة القرآنى، ج 4، قم: مكتبة علوم القرآن المختصة، 1429 ق .
- 61 . روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم والسبع المثانى، شهاب الدين محمود الأوسى، تصحيح : محمد حسين العرب، بيروت : دار الفكر، 1417 ق .
- 62 . ريحانة الأدب، محمد على مدرس، تهران : نشر خيام، 1369 ش .
- 63 . سلامة القرآن من التحريف وتقنيد الافتراءات على الشيعة الامامية، فتح الله نجارزادگان (محمدى)، تهران: مشعر، 1382 ش.
- 64 . سنن الدارمى، عبد الله بهرام الدارمى، بيروت : دار إحياء السنّة النبوية .

- 65 . شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، عبيد الله بن عبد الله بن أحمد الحاكم الحسكاني، تحقيق : محمّد باقر المحمودي، قم: مجمع إحياء الثقافة الإسلامية، 1411 ق .
- 66 . صحيفه سجادية، به قلم فيض الاسلام، 1375 ق.
- 67 . صيانة القرآن عن التحريف، محمّد هادي معرفت، تحقيق : مؤسسة النشر الإسلامي، قم: مؤسّسة النشر الإسلامي 1418 ق .
- 68 . عبقات الأنوار في إمامة الأئمة الأطهار، حامد حسين الكنهوي، تحقيق : غلام رضا مولانا، قم: مؤسّسة النشر الإسلامي، 1404 ق.
- 69 . عدّة الداعي ونجاح الساعي: أحمد بن محمّد بن فهد الحلّي، قم : مؤسّسة المعارف الإسلامية، 1420 ق .
- 70 . عوالي اللآلي العزيزية، محمّد بن علي بن إبراهيم الاحسائي (ابن أبي جمهور)، تحقيق : مجتبي عراقى، قم: سيّد الشهداء، 1403 ق.
- 71 . عيون أخبار الرضا عليه السلام، محمّد بن علي بن بابويه القمي (الشيخ الصدوق)، تحقيق : مؤسّسة الإمام الخميني، مشهد : المؤتمر العالمي للإمام الرضا عليه السلام، 1413 ق .
- 72 . فرائد الأصول (الرسائل)، مرتضى الأنصاري، تحقيق : عبد الله النوراني، قم : مؤسّسة النشر الإسلامي.
- 73 . فصل الخطاب في إثبات تحريف كتاب ربّ الأرباب، حسين بن محمّد تقى النوري، چاپ سنگى، 1298 ق .
- 74 . فضائل القرآن، أبو عبيد القاسم بن سلام، تحقيق وتعليق : وهبي سليمان خارجي، بيروت: مكتبة العصرية، 1411 ق .
- 75 . كتاب التفسير (تفسير العياشي)، محمّد بن مسعود بن عيّاش السمرقندي، تصحيح : السيّد هاشم الرسولي المحلاتي، تهران: المكتبة العلمية الإسلامية .
- 76 . كتاب الله وأهل البيت في حديث الثقلين من مصادر أهل السنّة، لجنة التحقيق في مسألة الإمامة، قم: مدرسة الإمام باقر العلوم، 1422 ق .

- 77 . كتاب بلاغات النساء، (بلاغات النساء) ابن أبي طاهر طيفور، قم: الشريف الرضى.
- 78 . كتاب من لا يحضره الفقيه، محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي (الشيخ الصدوق)، تعليق: حسن الموسوي الخرسان، تهران: دارالكتب الإسلامية، 1390 ق .
- 79 . كشف الغطاء، جعفر الكبير النجفي، نجف: دار طباعة مرتضى، 1317 ق .
- 80 . كشف الغمة في معرفة الأئمة، علي بن عيسى الإربلي، تصحيح: السيد إبراهيم الميانجي، قم: نشر أدب الحوزة.
- 81 . كنز العمال في سنن الأقوال والأفعال، علاء الدين علي المتقي الهندي، تصحيح: صفوة السقا، بيروت: مؤسسة الرسالة، 1405 ق .
- 82 . كنز الفوائد، محمد بن علي الكراجكي، تحقيق: عبد الله النعمة، بيروت: دارالأضواء، 1405 ق .
- 83 . متشابه القرآن ومختلفه، محمد بن علي بن شهر آشوب المازندراني، قم: بيدار، 1410 ق .
- 84 . مثالب النواصب، محمد بن علي بن شهر آشوب المازندراني، مخطوط، رقم 1841، مكتبة مدرسة سبهار ورقم 952، مكتبة الناصرية لكهنو.
- 85 . مجد البيان في تفسير القرآن، محمد حسين الإصفهاني، قم: مؤسسة البعثة، 1366 ش .
- 86 . مجمع البيان لعلوم القرآن، فضل بن حسن الطبرسي، تحقيق: السيد هاشم الرسولي المحلاتي و السيد فضل الله اليزدي الطباطبائي، بيروت: دار المعرفة، 1406 ق .
- 87 . مذاهب التفسير الإسلامي، ايگناتس گلدزيهر، قاهره: مكتب الخانجي، 1374 ق .
- 88 . مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، محمد باقر بن محمد تقى المجلسي (العلامة المجلسي)، تهران: دارالكتب الإسلامية، 1363 ش .
- 89 . مع الشيعة الاثني عشرية في الأصول والفروع، أحمد السالوس، قطر: دار الثقافة، 1417 ق .
- 90 . معاني الأخبار، محمد بن علي بن بابويه القمي (الشيخ الصدوق)، تصحيح: علي أكبر الغفاري، قم: دفتر انتشارات اسلامي، 1361 ق .
- 91 . معجم مقاييس اللغة، أحمد بن فارس، تحقيق: عبد السلام محمد هارون، قم: مكتب الإعلام

92 . معرفة علوم الحديث، محمد بن عبد الله الحاكم النيسابوري، تصحيح : السيد المعظم حسين، المدينة المنورة: مكتبة العلمية، 1397 ق .

93 . مفردات ألفاظ القرآن، الراغب الإصفهاني، تحقيق : عدنان داوودي، بيروت: دار الشامية، 1416 ق .

94 . مقالات وبررسی ها، دانشکده الهيات ومعارف اسلامي (دانشگاه تهران)، دفتر 68، 1379 ش و دفتر 73، 1382 ش.

95 . مناقب آل أبي طالب، محمد بن علي بن شهر آشوب المازندراني، تحقيق : يوسف البقاعي، بيروت : دار الأضواء، 1412 ق .

96 . نهج البلاغة، جمع : شريف رضى، ضبط : صبحي صالح، بيروت: 1387 ق .

97 . ينابيع المودة، سليمان بن إبراهيم القندوزي الحنفي، تحقيق : السيد علي جمال أشرف الحسيني ، قم : أسوة .

.Journal Asiaticoue Tome XIII May 1842 – 98

.The Moslem world III, joly, 1913 – 99

نفی برداشت تحریف از صحیح هاشم در «الکافی»

محمد احسانی فر لنگرودی

چکیده

در این نوشتار، به تجزیه و تحلیل اسناد و متن صحیح هاشم بن سالم در کتاب شریف الکافی، پرداخته شده است. نگارنده ابتدا به بررسی متن و سند این صحیح - که از ظاهر آن، تحریف قرآن کریم استخراج می شود - پرداخته است. سپس وجوهی را برای حل مشکل سند و مفاد آن ارائه می نماید و این صحیح را به تأویل می برد. نگارنده، ضمن بررسی مفاد حدیث، به این نکته مهم اشاره می کند که اگر چه سند قطعی الصدور، حجّت شرعی است، ولی نباید به معانی ظاهر همه احادیث توجه نمود و هر حدیث صحیحی، ظاهر آن حجّت نیست و شاید برخی از قرائن، مفقود شده باشند.

نگارنده همچنین به نسخه شناسی و تحلیل متن صحیح هاشم، مبنی بر این که قرآن نازل شده بر پیامبر، دارای آیاتی به مراتب بیشتر از آیات کنونی قرآن بوده است پرداخته و آرای برخی از فقها و محدّثان بزرگ شیعه را در این باره بررسی می نماید.

در قسمتی دیگر از مقاله، نگارنده، نگرشی تأویلی به صحیح هاشم نموده و تأویل بردن این صحیح توسط برخی از محدّثان بزرگ مانند شیخ صدوق را مطرح می کند و شواهدی قرآنی و حدیثی، مبنی بر صحت این تأویل و عدم تحریف قرآن ارائه می نماید و صحیح هاشم را در حکم خبر شاذ، تلقی کرده که حجّت وافی در مراد را ندارد.

کلیدواژه ها: صحیح هاشم، قطعی الصدور، حجّت، الکافی، خبر شاذ.

روایت صحیح هاشم بن سالم در الکافی شریف، در ظاهر بدوی اش دلالت دارد که قرآن، دارای هفده هزار آیه است. این خبر، از مصادیق «مشکل الحدیث» است و معضلاتی را در پی داشته است، از جمله:

1. برخی دشمنان مکتب اهل بیت علیهم السلام را وا داشت که با غفلت از انبوه موارد مشکل الحدیث موجود در جوامع روایی خود، در صدد فتنه انگیزی و تهاجم به شیعه به اتهام قول به تحریف بر آیند.

2. برخی اخباریان متحجر و ظاهر بین نیز دچار پندار تحریف شدند؛ پنداری که کاش تنها دامن ناپالوده آنان را می گرفت؛ ولی متأسفانه، چهره پاک و بی آرایش مکتب تشیع و پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام را نیز در انظار دیگران مشوه ساخت.

این مقاله، در پی آن است که به دور از فضای غوغایی ساخته معاندان و سطحی نگری متحجران، طی پژوهشی علمی و منصفانه، به تحقیق در این باره پردازد.

لیکن لازم است که پیش تر، با یادآوری دو نکته، بستر سخن در محور مورد بحث فراهم آید:

يك. به رغم اهمیت جایگاه سنت در دین پژوهی، بر کسی پوشیده نیست که معانی ظاهری همه احادیث مقصود نیست؛ به علاوه، هر حدیث و خبر منقولی، صحیح و معتبر نیست؛ زیرا اولاً، برخی قراین مؤثر در ظهور و دلالت احادیث، مفقود شده اند؛ ثانیاً، در مسیر نقل احادیث، عوارض مختلفی پیدا شده که منجر به ناپالودگی احادیث گردید. (1)

ص: 194

1- تا جایی که پیامبر صلی الله علیه و آله خود، از این معضل غیر قابل چشم پوشی، سخت گلایه نمود. ر. ک: الکافی، ج 1، ص 62، ح 10؛ نهج البلاغه، ج 2، ص 188، ح 210؛ تحف العقول، ص 192؛ مسند أحمد، ج 1، ص 78؛ سنن الدارمی، ج 1، ص 76؛ صحیح البخاری، ج 1، ص 35، و ج 2، ص 81، و ج 4، ص 145؛ سنن ابن ماجه، ج 1، ص 13، ح 30 - 33.

دو. با این توجه، طبیعی بود که انبوهی از احادیث نامعتبر و یا نیازمند به تأویل، بر جای ماندند. این بخش نامعتبر نیز، ممکن است که از مصادر حدیثی نامعتبر آمده باشند، و یا در کتب حدیثی معتبر باشند؛ ولی خود احادیث، دارای اسانیدی ضعیف یا متونی شاذ و مخالف کتاب و سنت و عقل و مشاهدات باشند، خواه قابل تأویل، و خواه تأویل ناپذیر و ساقط از درجه اعتبار.

با عنایت به آنچه اشاره شد، این پژوهش در چهار بخش، سامان می یابد:

الف. متن و اسناد حدیث؛ ب. پاسخی مبتنی بر پژوهش در نسخ حدیث؛ ج. پاسخی مبتنی بر تحقیق در مفاد حدیث؛ د. پاسخی مبتنی بر تدقیق در مبانی حجیت حدیث.

الف. متن و اسناد حدیث

کلینی به اسنادش از «علی بن الحکم، عن هشام بن سالم، عن أبي عبد الله عليه السلام، می گوید: «إنَّ القرآن إذا جاء به جبرئیل علیه السلام إلى محمد صلی الله علیه و آله، سبعة عشر ألف آية» (1).

در برخی نسخ الکافی: «سبعة آلاف آية» آمده است.

حدیث از نظر سندی، صحیح محسوب می شود؛ زیرا «علی بن الحکم» از ثقات و اجلائی، (2) اصحاب امام رضا و امام جواد علیهما السلام است.

ص: 195

1- الکافی، ج 2، ص 634، ح 28.

2- شیخ طوسی می گوید: «علی بن الحکم الکوفی، ثقة جلیل القدر، له کتاب أخبرنا به جماعة عن محمد بن علی بن الحسین بن بابویه، عن أبيه عن محمد بن أحمد بن هشام، عن محمد بن أحمد بن السندی عنه؛ ورواه محمد بن علی عن أبيه، عن محمد بن الحسن عن سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن محمد عنه؛ وأخبرنا به ابن أبي جید عن ابن الوليد عن الصقار وأحمد بن إدريس و الحمیری و محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد عنه» الفهرست، ص 151، ش 376.

مرحوم آية الله خويي، طیّ بحثی اثبات می کند که عناوین متعدّد: علیّ بن الحکم، علیّ بن الحکم الکوفی و علیّ بن الحکم بن الزبیر و علیّ بن الحکم الأنباری، همگی، مربوط به یک نفرند. (1)

«هشام بن سالم» نیز از ثقات و اجلاً و از خواصّ اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام است. نجاشی در باره اش می گوید: «هشام بن سالم الجوالیقی، مولی بشر بن مروان، أبو الحکم... ثقة، ثقة». (2) دیگر رجالیان نیز با سیاق یا الفاظ دالّ بر پذیرش، به نقل گفتار نجاشی پرداخته اند. (3) به هر حال، رجالیان شیعه، بر توثیق او اتفاق نظر دارند، تا جایی که ابن الغضائری هم در باره اش می گوید: «هشام بن سالم الجوالیقی، ثقة، ثقة». (4)

إسناد کلینی به علیّ بن الحکم نیز صحیح است؛ زیرا مبتنی بر تعلیق معروف از کلینی بر إسناد قبل است، یعنی «محمّد بن یحیی عن أحمد بن محمّد عن علی بن الحکم». (5) وثاقت هر یک از محمّد بن یحیی العطار و احمد بن محمّد بن عیسی اشعری نیز چون خورشید روشن است.

نکته: البتّه تا این جا صحّت سندی حدیث اثبات می شود؛ لیکن در مقام تحقیق، اگر تصدیق متن و مفاد حدیث - هر چند با تأویل - ممکن بود، حدیث، مورد تصدیق قرار می گیرد؛ و گر نه از احادیث شاذ محسوب می شود که وجه عدم حجّیت آن در مباحث آینده، بیان خواهد شد.

ص: 196

- 1- . ر. ک: معجم رجال الحديث، ج 11، ص 381 - 395، ح 8076 - 8089.
- 2- . رجال النجاشی، ص 434، ش 1165.
- 3- . ر. ک: خلاصة الأقوال فی معرفة الرجال، ص 289؛ رجال ابن داوود، ص 211.
- 4- . الرجال لابن الغضائری، ص 117، ش 185.
- 5- . ر. ک: الکافی، ج 2، ص 634، ح 27.

1 . نُسَخی با عبارت «سبعة آلاف آية»

این حدیث ، در برخی نسخ الکافی و در بعضی منابع دیگر، با عبارت «سبعة آلاف آية» آمده است ، از جمله در منابع ذیل:

یک . در کتاب الوافی، به نقل از الکافی ، به صورت «سبعة آلاف آية» است . (1) ظاهر از متن الوافی این است که عبارت مزبور در نسخه محدث فیض از الکافی «سبعة آلاف آية» بود .

دو . در نسخه ای معتبر از الکافی، به صورت: «سبعة آلاف آية» آمده است . (2) این نسخه ، از بهترین نسخ خطی و صحیح الکافی به شمار می آید .

سه . نیز در نسخه منقح و ممتاز دیگری (3) از الکافی، به صورت: «سبعة آلاف آية» آمده

ص: 197

1- . الوافی ، ج 9 ، ص 1780 ، ح 9089 .

2- . ر . ك : صفحه 784 از نسخه الکافی، شماره 279 از نسخ خطی مسجد گوهرشاد، ج 1 ، ص 239 ، از فهرست کتاب خانه مسجد ، یا نسخه کپی آن به شماره 46 با رمز نسخه «بر» ، در پژوهشکده دار الحدیث . توضیح: این نسخه را از آغاز کتاب تا پایان کتاب الدعاء ، ص 763 ، ملا محمد امین استرآبادی قرن 11 ، با همکاری مولانا عیسی الذرماری تبریزی، تصحیح و مقابله کرده و گواهی اجازه به وی به خط مرحوم استرآبادی در پایان کتاب ایمان و الکفر و پایان کتاب الدعاء چنین آمده است: «الفاضل المحقق و الكامل المدقق أعنی مولانا عیسی الذرماری قابل معی کتاب ایمان و الکفر من أوله إلى آخره، مقابله کشف و تحقیق و معارضة إقتان و تدقیق، و قد أجزت له أن یروی عنی كما أجاز لی الشیوخ العظام... و ذلك فی سنی مجاورتی بمکة المشرفة عام 1032» . کاتب نسخه: جلال الدین محمد بن احمد، تاریخ کتابت: 981 - 982 . در این نسخه ، موارد شرح غرایب و مشکل الحدیث، مکرراً با امضای «م ن سلمه الله» و «أمیر محمد مؤمن دام ظلّه» و «ملاً محمد صالح» دیده می شود .

3- . ر . ك : صفحه 460 از نسخه الکافی، به شماره 177 ب ، از نسخ خطی کتاب خانه دانشکده ادبیات تهران، ص 633 از فهرست کتابخانه دانشکده، یا نسخه کپی آن به شماره 66 با رمز نسخه «جس» ، در پژوهشکده دار الحدیث . تاریخ کتابت: 854 - 855 . این نسخه ، دارای گواهی قرائت و سماع در محضر بعضی علما است .

است.

علاوه بر روایات منقول از اصحابِ اعداد، که همگی، تعداد آیات قرآن را 6204 تا 236 آیه می‌شمارند، طبق روایتی که یعقوبی در باره مصحف امیر المؤمنین علیه السلام نقل می‌کند، مجموع آیات آن شش هزار و دویست و اندی آیه است. (1)

لیکن در دیگر نسخه‌های کافی، تماماً، عبارت «سبعة عشر ألف آية» آمده است.

2. نظریه تقریبی بودن عدد

محقق جلیل، علامه شعرانی در ذیل این حدیث می‌گوید:

أقول: أمّا كلمة سبعة عشر ألف آية، في هذا الخبر، فكلمة عشر زیدت قطعاً من بعض النسخ أو الرواة؛ و «سبعة آلاف» تقریب، كما هو معروف في إحصاء الأمور لغرض آخر غير إحصاء العدد؛ كما يقال: أحاديث الكافي ستة عشر ألف، و المقصود بيان الكثرة و التقريب، لا تحقيق العدد؛ فإن عدد آي القرآن الستة و السبعة آلاف. (2)

توضیح: مقصود علامه شعرانی از عبارت «عدد آي القرآن الستة و السبعة آلاف» این است که تعداد آیات قرآن، شش - هفت هزار آیه (حدود شش هزار و اندی آیه) است.

بیان محدث فیض در وجه تفاوت رقم هفت هزار با رقم تعداد واقعی آیات قرآن نیز به زودی می‌آید.

3. درنگی بر این نظریه

با تأمل در این نظریه، ملاحظاتی به نظر می‌آید، از جمله:

يك . وجه معمول و متعارف در تقریب (گرد نمودن) اعداد، این است که اعداد ریز سمت راست را به نزدیک ترین رقم کلان می‌رسانند . پس لازم بود گفته شود: «إنّ

ص: 198

1- . تاريخ اليعقوبی ، ج 2 ، ص 136 .

2- . ر. ك : شرح أصول الكافي ، ج 11 ، ص 87 .

القرآن إذا جاء به جبرئيل عليه السلام إلى محمد صلى الله عليه وآله ، سبعة آلاف آية».

دو . جز چند نسخه مورد اشاره، بقیه نسخه ها - که این سه، در قوت و کثرت قابل سنجش با آنها نیستند - ، عبارت «سبعة عشر ألف آية» را آورده اند.

سه . تعداد تقریبی آیات قرآن ، از امور روشن و معارف بدیهی در امت اسلامی بود و نیاز به گفتن نداشت و اگر هم قرار بود به موضوع تعداد آیات قرآن پرداخته شود، مناسب این بود که تعداد دقیق آن بیان گردد؛ بویژه آن که به رغم اجماع و اتفاق نظر در کمیت و حجم آیات قرآن ، «اصحاب الاعداد» در شمارگان و تعیین موارد وقف و رئوس آیات، از 6204 تا 6236 آیه در اختلاف هستند.

چهار . قید «إذا جاء به جبرئيل عليه السلام إلى محمد صلى الله عليه وآله» چنین وجهی را بعیدتر می سازد؛ و گر نه - با صرف نظر از اشکالات بالا - سزاوار بود که گفته شود: «إن القرآن سبعة آلاف آية». والله العالم!

پنج . عبارت حدیث نزد محدث فیض «سبعة آلاف آية» است؛ ولی او در پاسخ از تفاوت میان هفت هزار با تعداد واقعی آیات (6236 آیه) ، به سراغ تأویلات دیگری می رود . این بی توجهی به وجه تقریبی بودن عدد هفت هزار ، مؤید دور بودن این وجه از افق تحقیق و تأویل دارد.

شش . تنظیر حدیث به روایت سلیم: با صرف نظر از ضعف سندی کتاب سلیم، این حدیث را می توان نظیر حدیثی دانست که از کتاب سلیم بن قیس هلالی نقل شده:

إن أمير المؤمنين عليه السلام بعد وفات رسول الله صلى الله عليه وآله لزم بيته، وأقبل على القرآن، يجمعه ويؤلفه فلم يخرج من بيته حتى جمعه كله وكتب على تنزيله: الناسخ والمنسوخ منه والمحكم والمتشابه والوعد والوعيد، و كان ثمانية عشر ألف آية. (1)

در این حدیث ، پس از بیان این که امیر المؤمنین علیه السلام قرآن را جمع و تألیف، و در

ص: 199

حقیقت، تنظیم نمود، به بیان ضمائم آن قرآن پرداخته، می گوید: «و کتب علی تنزیله:

الناسخ و المنسوخ منه و المحکم و المتشابه و الوعد و الوعد؛ سپس می گوید: «و کان ثمانية عشر ألف آية».

تفاوت عدد این حدیث و حدیث الکافی به هفده هزار و هجده هزار نیز با حمل بر تقریب حل می گردد، به این معنا که هفده هزار و اندی باشد.

هفت. علاوه بر کلینی، مرحوم صدوق نیز اشاره روشنی به اصل حدیث، با عبارت «سبعة عشر ألف آية» دارد، و این، نشان می دهد که حدیث با لفظ «سبعة عشر ألف آية» برای صدوق، نقل و احراز شده است:

إنه قد نزل الوحي الذي ليس بقرآن، ما لو جمع إلى القرآن لكان مبلغه مقدار سبعة عشر ألف آية. (1)

بر این اساس، ما وجه پاسخ بالا را در درجه اعتبار، متأخر از وجه بعدی می شماریم و مقتضای تحقیق را وجه تأویلی می دانیم که ذیلاً بیان می گردد:

ج. پاسخی مبتنی بر تحقیق در مفاد حدیث

اشاره

اگر نسخه «سبعة عشر ألف آية» را مقدم نمودیم، (2) حدیث از دو صورت بیرون نمی رود:

وجهی که تحت عنوان «حمل بر معنایی اعم از وحی قرآنی و وحی بیانی» است و تأویل حدیث و حمل آن بر این که مراد از قرآن، وحی قدسی اعم از وحی قرآنی و وحی بیانی است؛ و دیگر این که اگر کسی در این وجه نیز مناقشه نمود، تنها راه موجود طرح حدیث و کنار نهادن آن است.

ص: 200

1- . الاعتقادات، ص 84.

2- . همین طور اگر نسخه «سبعة آلاف آية» را برگزیدیم، ولی دیدگاه علامه شعرانی را در حمل بر تقریبی دانستن رقم هفت هزار نپذیرفتیم.

1. حمل بر معنایی اعمّ از وحی قرآنی و وحی بیانی

یک. نمای اجمالی این تأویل

روشن ترین تأویل برای حدیث مورد بحث، این است که بگوییم: مقصود از «القرآن» مجموعه وحی قدسی مشتمل بر وحی قرآنی و وحی بیانی است که خدای متعال توسط جبرئیل، بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل کرده است.

دو. نمای تفصیلی تأویل

این پاسخ و وجه تأویل حدیث، در چهار بند تبیین می گردد:

اول. مراد از «القرآن» در حدیث «إِنَّ الْقُرْآنَ إِذَا جَاءَ بِهِ جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، سَبْعَةَ عَشَرَ أَلْفَ آيَةٍ»، وحی قدسی اعمّ از وحی قرآنی و وحی بیانی است.

تأویل حدیث و حمل آن بر این که مراد از قرآن، وحی قدسی اعمّ از وحی قرآنی و وحی بیانی است و تعبیر از چنین معنایی به «القرآن»، مبتنی بر مجاز تغلیب است. (1) در نتیجه، شش هزار و دویست و اندی از آن، وحی مُعْجَزِ قرآنی است و بقیه اش وحی بیانی متکفّل تبیین و تأویل وحی قرآنی. وحی قرآنی آن - با پشتوانه نقلی فوق تواتر -

به صورت مصحف شریف گرد آمد و میان مسلمین انتشار یافت؛ بقیّه اش همراه نسخه ای از مجموعه وحی قرآنی، پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله، نزد امیر المؤمنین علیه السلام و سپس نزد سایر اوصیا علیهم السلام، محفوظ مانده است.

دوم. این مصحف شریف، همان قرآنی است که امام علی علیه السلام با خطّ خود و املائی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نوشت و پس از رحلت آن حضرت صلی الله علیه و آله نیز چند ماه، کار ترتیب و تنظیم

ص: 201

1- . جهت ترجیح جانب وحی قرآنی بر وحی بیانی در این تغلیب، شرافت وحی قرآنی بر وحی بیانی است؛ زیرا در وحی قرآنی، هم عبارات و الفاظ، و هم معانی، از سوی خدای متعال است، بر خلاف وحی بیانی که عباراتش متعلّق به فرشته وحی است.

و دیگر شئون مربوط به تبیین آن را تکمیل فرمود ، و بر صحابه عرضه نمود. لیکن ، به دلیل قدرشناسی برخی صحابه از آن مصحف شریف، عموم مردم از دسترسی به آن محروم ماندند. (1)

سوم . گرچه عدم امکان دستیابی مستقیم امت به آن، حرمانی است، که بدان مبتلا هستیم ، لیکن ، گنجینه های حدیثی مأثور از رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام - حدّ اقلّ، در حدّی که مبادی تکلیف و دین شناسی را کامل و استوار سازند - این نقیصه را جبران نمودند. و با وجود وحی قرآنی و سنّت ، چنانچه امت در مبادی تکلیف و شناخت دین، بدان نیاز مستقیم و مبرم می داشت، بی شک ، از دسترسی عموم مردم به دور نگه داشته نمی شد : «قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ» . (2)

چهارم . عبارت «سبعة آلاف آية» ظهور دارد که بخش وحی بیانی آن مصحف شریف نیز به صورت آیه آیه است. حال ، آیا این تعبیر ، به لحاظ آن است که آیات وحی بیانی آن نیز همانند وحی قرآنی ، دارای رئوس آیات (فواصل و مواقف) است ؟ یا این که ذکر شماره برای آیات وحی بیانی ، از باب مشاکلت در تعبیر است ؟ یعنی نسبت حجم بخش وحی بیانی به وحی قرآنی ، در حدود دو سوم است؛ به گونه ای که اگر آن نیز دارای فواصلی چون آیات وحی قرآنی می بود، حجم مجموع آن مصحف شریف، به حدود هفده هزار آیه می رسید. به هر حال ، در پرسش یاد شده، هر دو احتمال وجود دارد ؛ ولی ما راهی به تحقیق و کشف حقیقت در این زمینه نداریم!

2. تأویل حدیث در گفتار برخی محدثان

اشاره

رئیس المحدثین ، شیخ صدوق و فضل بن شاذان، این وجه را با باوری استوار ، به

ص: 202

1- . ر. ک: بحار الأنوار، ج 92 ، ص 48 و 52 ؛ المناقب لابن شهر آشوب ، ج 2 ، ص 40 ؛ الفهرست لابن الندیم ، ص 47 - 48 ؛ الإیتقان ، ج 1 ، ص 57 ؛ الاحتجاج ، ج 1 ، ص 383 ؛ التفسیر الصافی ، ج 1 ، ص 47 ؛ نور الثقلین ، ج 1 ، ص 421 ، ح 478 ؛ تفسیر البرهان ، ج 1 ، ص 16 .

2- . سوره انعام ، آیه 149 .

عنوان تنها وجه تأویل، ذکر می نمایند؛ ولی محدّث فیض، پس از ذکر آن به عنوان نخستین احتمال، به دو احتمال دیگر نیز توجّه می دهد. اینک نقل گفتارشان:

یک . گفتار شیخ صدوق

او می گوید:

اعتقادنا أنّ القرآن الذى أنزله الله تعالى على نبيّه صلى الله عليه وآله هو ما بين الدفتين، وهو ما فى أيدى الناس؛ ليس بأكثر من ذلك ...
ومن نسب إلينا أنّنا نقول إنّ أكثر من ذلك فهو كاذب. (1)

سپس برای اثبات مصونیت قرآن از هرگونه تحریف، دلایل و شواهد متعدّد و متقنی می آورد و در ادامه، با اشاره به حدیث بالا و در تأویل آن می گوید:

بل نقول: إنّ قد نزل الوحي الذى ليس بقرآن، ما لو جمع إلى القرآن لكان مبلغه مقدار سبعة عشر ألف آية.

وذلك مثل قول جبرئيل للنبيّ صلى الله عليه وآله: «إنّ الله تعالى يقول لك: يا محمّد، دار خلقى». ومثل قوله: «اتق شحنا الناس وعداوتهم». ومثل قوله: «عش ما شئت فإنّك ميّت، وأحب ما شئت فإنّك مفارقة، واعمل ما شئت فإنّك ملاقيه. وشرف المؤمن صلّاته بالليل، وعزّه كفّ الأذى عن الناس». ومثل قول النبيّ صلى الله عليه وآله: «ما زال جبرئيل يوصيني بالسواك حتّى خفت أن أدرى وأحفر، وما زال يوصيني بالجار حتّى ظننت أنّه سيورثه، وما زال يوصيني بالمرأة حتّى ظننت أنّه لا ينبغي طلاقها، وما زال يوصيني بالمملوك حتّى ظننت أنّه سيضرب له أجلا يعتق به». ومثل قول جبرئيل عليه السلام للنبيّ صلى الله عليه وآله حين فرغ من غزوة الخندق: «يا محمّد إنّ الله يأمرك أن لا تصلّى العصر إلاّ بنى قريظة». ومثل قوله صلى الله عليه وآله: «أمرنى ربّى بمدارة الناس كما أمرنى بأداء الفرائض». ومثل قوله صلى الله عليه وآله: «إنّ معاشر الأنبياء أمرنا أن لا نكلّم الناس إلاّ بمقدار عقولهم». ومثل قوله صلى الله عليه وآله: «إنّ جبرئيل أتانى من قبل ربّى بأمر قرّرت به عيني، وفرح به صدرى وقلبى، يقول: إنّ عليّاً أمير المؤمنين، وقائد الغرّ المحجّلين».

ص: 203

و مثل قوله صلى الله عليه و آله : «نزل على جبرئيل فقال: يا محمد إن الله تعالى قد زوج فاطمة علياً من فوق عرشه، وأشهد على ذلك خيار ملائكته، فزوجها منه في الأرض، وأشهد على ذلك خيار أمتك».

و مثل هذا كثير، كله وحى ليس بقرآن، ولو كان قرآناً لكان مقروناً به، و موصولاً إليه غير مفصول عنه... (1).

روشنی بیان صدوق در وجه تأویل حدیث، ما را از توضیح گفتارش بی نیاز می سازد.

نکته: مواردی را که صدوق با عبارت «مثل قوله: . . .» آورده، همگی از قبیل همان مواردی اند که عالمان و محدثان اهل سنت، نوعاً از آنها به «نسخ التلاوة» یاد می کنند.

دو . گفتار محدث ارموی

او که از خواص اصحاب امام رضا علیه السلام و عسکریین علیهما السلام است، در موردی مشابه می گوید:

و يجوز أن يكون أنزله وحياً إليه كما كان تنزل عليه أشياء من أمور الدين ولا يكون ذلك قرآناً، كتحريم نكاح العمّة علي بنت أخيها، و الخالة علي بنت أختها؛ و القطع في ربع دينار؛ و لا قود على والد و لا على السيّد، و لا ميراث لقاتل؛ و كقوله صلى الله عليه و آله : يقول الله تعالى: "إني خلقت عبادي جميعاً حنفاء"؛ و كقوله صلى الله عليه و آله : يقول الله - عزّ وجلّ - : "من تقرب إليّ بشبر تقربت منه ذراعاً" و أشباه هذا. و قد قال عليه السلام : "ألا إني قد أوتيت الكتاب و مثله معه". يريد ما كان جبرئيل يأتيه به من السنن؛ و قد رجم رسول الله صلى الله عليه و آله و رجم الناس بعده، و أخذ بذلك الفقهاء. (2)

چنان که ملاحظه می کنید، مفاد گفتار محدث ارموی، همان سخن صدوق است.

سه . گفتار محدث فیض

او پس از اشاره به رقم 6236 آیه - که امین الدین طبرسی در حدیثی از

ص: 204

1- . همان جا .

2- . الإيضاح، ص 216 (تعليقه محدث ارموی بر كتاب الإيضاح تأليف فضل بن شاذان).

رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند - ، در وجه تفاوت این رقم ، با رقم هفت هزار - که در حدیث الکافی آمده - می گوید:

فلعلّ البواقی تكون مخزونة عند أهل البيت عليهم السلام و تكون فيما جمعه أمير المؤمنين عليه السلام ؛ أو جاء الاختلاف من قبل تحديد الآيات و حسابها؛ أو تكون ممّا نسخ تلاوته .(1)

مرحوم فیض ، در ضرورت تأویل حدیث تردیدی ندارد و برای تأویل آن ، سه احتمال می آورد:

احتمال نخست، به همان تأویل صدوق بر می گردد.

احتمال دوم ، ما به التفاوت 6236 آیه از هفت هزار را مربوط به تفاوت در شمارش و تحدید رئوس آیات می داند.

احتمال سوم ، وقوع نسخ تلاوت است ، که مورد پذیرش قاطبه عالمان اهل سنت است. چون نظریه نسخ تلاوت در میان شیعه ، به شدت کم طرفدار است، به عنوان احتمال سوم می آورد؛ همچنان که حمل بر وحی بیانی را به عنوان احتمال اول ذکر می نماید.

3 . سایر شواهد نزول وحی بیانی

اشاره

آیات قرآن و احادیث معتبر در تأیید مفاد این تأویل بیش از آن است که در این مجال بگنجد و تنها به ذکر نمونه هایی از آنها بسنده می شود:

یک . شواهد قرآنی

در این زمینه ، به ذکر آیات ذیل بسنده می کنیم:

اول . «إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُمْ وَقُرْءَانَهُمْ * فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْءَانَهُ» .(2)

ص: 205

1- . الوافی ، ج 9 ، ص 1781 .

2- . سوره قیامت ، آیه 17 - 19 .

علاوه بر وحی قرآنی، گونه های دیگری از وحی نیز بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل می شد، از جمله: وحی بیانی است که نزد اوصیایش علیهم السلام وجود داشته و دارد.

دوم . «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» . (1)

علاوه بر نزول الفاظ قرآن، بیان حدود و دقایق معانی قرآن نیز لازم بود از سوی خدای متعال نازل گردد.

سوم . «وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» . (2)

امیر المؤمنین علیه السلام و دیگر اوصیای پیامبر صلی الله علیه و آله ، همانند او معصوم و عالم و گنجینه دار علوم آن حضرت صلی الله علیه و آله هستند. به همین دلیل ، باب مدینه علم اویند و به مفاد حدیث ثقلین و دیگر احادیث عدل قرآن اند که واجب است بدان ها تمسک جوئیم؛ از این رو ، پیامبر ، هر آنچه را که بر او صلی الله علیه و آله نازل شده، برای اوصیایش تبیین کرده است. (3)

چهارم . «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا* وَادْكُرْنَ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا» . (4)

دو . شواهد حدیثی

احادیث فراوانی ، ناظر به وجود و دیگر شئون وحی بیانی نقل شده است ؛ از جمله:

اول . حدیث مقدم بن معدیکرب : قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله : «ألا إني قد أوتيت

ص: 206

1- . سوره نحل ، آیه 44.

2- . سوره بقره ، آیه 230؛ نیز ر. ك سوره بقره ، آیه 187 و 219 و 221 و 242 و 266 ؛ سوره آل عمران ، آیه 103 .

3- . البتة سنت پیامبر صلی الله علیه و آله در وحی بیانی منحصر نمی شود؛ بلکه جز آن نیز، هر آنچه که در امور غیر عادی می فرمود، برگرفته از وحی الهی بود : «ما ينطق عن الهوى، إن هو الا وحى يوحى» سوره نجم ، آیه 3 - 4.

4- . سوره احزاب ، آیه 33 - 34.

الكتاب و مثله معه؛ ألا إني قد أوتيت القرآن و مثله معه».(1)

دوم . نیز از مقدم از رسول الله صلى الله عليه و آله : «ألا إني قد أوتيت الكتاب و مثله معه».(2)

شوکانی ، در مطلبی با استدلال به این حدیث می گوید: «... لحدیث "ألا إني قد أوتيت القرآن و مثله معه" وهو حدیث صحیح».(3)

سوم . علاوه بر این دو - که نمونه هایی از احادیث اهل سنت هستند - ، شواهد فراوانی از احادیث شیعه، بر وحی بیانی نظر دارد ؛ ولی نیازی به ذکر آنها نمی بینیم.(4)

نتیجه: گر چه «پاسخ مبتنی بر کاوش در نسخ الکافی» را پیش تر ذکر نمودیم ، لیکن با توجه به آنچه تبیین شد، پاسخ دوم - که مبتنی بر تأویل حدیث است - ، به مراتب ، قوی تر و اطمینان بخش تر است . والله العالم!

د . پاسخ مبتنی بر تدقیق در مبانی حجیت حدیث

اشاره

اگر کسی در مورد حدیث مورد بحث ، دو پاسخ «مبتنی بر کاوش در نسخ» و «تأویل

ص: 207

1- . مسند أحمد ، ج 4 ، ص 131؛ سنن أبي داود ، ج 2 ، ص 392 ، ح 4604 ؛ مسند الشاميين ، ج 2 ، ص 137 ، ح 1061 ؛ تأویل مختلف الحدیث ، ص 155 و 182 و 292 ؛ كنز العمّال ، ج 1 ، ص 174 ، ح 880 . نیز ر. ك: مكاتیب الرسول ، ج 1 ، ص 510 ؛ الرواشح السماویة ، ص 39 و 203 ؛ الإيضاح ، ص 216 .

2- . سنن الدار قطنی ، ج 4 ، ص 191 ؛ السنن الكبرى ، ج 9 ، ص 332 ؛ صحیح ابن حبان ، ج 1 ، ص 189 ؛ المعجم الكبير ، ج 20 ، ص 283 ؛ مسند الشاميين ، ج 3 ، ص 103 ؛ الرواشح السماویة ، ص 39 و 202 .

3- . نیل الأوطار ، ج 8 ، ص 278 .

4- . به عنوان نمونه ر. ك: الكافی ، ج 4 ، ص 336 ، ح 5 و ج 8 ، ص 364 - 365 ؛ الاستبصار ، ج 1 ، ص 258 ، ح 925 ؛ معانی الأخبار ، ص 260 - 261 ؛ علل الشرائع ، ج 2 ، ص 550 ؛ الأمالی للمفید ، ص 267 ؛ بصائر الدرجات ، ص 311 ؛ الاحتجاج ، ج 1 ، ص 66 - 73 ؛ تفسیر فرات ، ص 294 - 295 ؛ روضة الواعظین ، ص 53 ؛ الطرائف فی معرفة الطوائف ، 97 - 98 . عوالی اللآلی ، ج 2 ، ص 137 - 138 ؛ نور الثقلین ، ج 1 ، ص 725 ؛ فقه القرآن ، ص 247 - 248 ؛ بحار الأنوار ، ج 24 ، ص 135 ، ح 9 و ج 56 ، ص 248 و ص 198 ، ح 66 و ج 65 ، ص 57 ، ح 104 و ج 66 ، ص 139 و ج 67 ، ص 173 ، ح 27 ؛ شرح أصول الكافی ، ج 1 ، ص 219 - 220 و ج 8 ، ص 372 و ج 12 ، ص 243 ؛ مناقب آل أبي طالب علیه السلام ، ج 1 ، ص 47 - 48 ؛ السنن الكبرى ، ج 6 ، ص 213 ؛ تفسیر الثعلبی ، ج 4 ، ص 318 .

متن» را نپذیرفت، به ناچار باید حدیث را به دلیل شذوذ و مخالفتش با کتاب و سنت و عقل، از اعتبار ساقط بشمارد. اینک توضیح مطلب:

1. عدم حجّیت هر حدیثی با ظواهر معنایی اش

چنان که در درآمد بحث اشاره نمودیم، نه معانی ظاهری هر حدیثی مراد است و نه هر حدیث و خبر منقولی، صحیح و معتبر است؛ زیرا از یک سو، احتمال می رود که برخی قراین مؤثر در ظهور و دلالت احادیث، مفقود شده باشند و از سوی دیگر، بسا در مسیر نقل احادیث، عوارض مختلفی پیدا شده باشند که منجر به ناپالودگی احادیث شوند.

بنا بر این، طبیعی است که انبوهی از احادیث نامعتبر و یا نیازمند به تأویل، بر جای مانده باشد. بخش نامعتبر نیز، ممکن است در کتاب های حدیثی نامعتبر آمده باشند و یا در کتاب های معتبر، با اسانید ضعیف. روایاتی هم که احیانا با اسانید معتبر و از مصادر معتبر نقل می شوند، بسا دارای شذوذ متنی باشند و بدین لحاظ، از مقام اعتبار ساقط باشند.

2. منع شذوذ حدیث از حجّیت آن

بی شك، مخالفت حدیث با هر يك از: کتاب و سنت و عقل و وجدان، از بارزترین و قطعی ترین مصادیق شذوذ متنی مانع از حجّیت حدیث است. روایاتی هم که برخی برای اثبات شبهه تحریف بدان تمسک می جویند، از مصادیق قطعی اخبار مخالف کتاب (1) و سنت و عقل است و از دایره حجّیت و اعتبار، بیرون است.

روایاتی که ممکن است مستمسک پندار تحریف قرار گیرند، از چند حال بیرون

ص: 208

1- از جمله آیات مخالف ظاهر حدیث، عبارت اند از: سوره حجر، آیه 6 - 9؛ سوره فصلت، آیه 41 - 42؛ سوره قیامت، آیه 16 - 19؛ سوره جن، آیه 25 - 28؛ سوره نساء، آیه 59؛ سوره آل عمران، آیه 103.

يك . اكثریت قریب به اتفاق آنها، یا دارای ضعف مصدری هستند و یا ضعف سندی.

دو . بیشتر روایات مانده نیز قابل تأویل اند.

سه . تعداد کمی از روایات می مانند که احیاناً نه قابل تضعیف اند و نه قابل تأویل.

لیکن مشروط بودن اعتبار این روایات به موافقت با قرآن و عدم مخالفت با آن، ایجاب می کند که این روایات را نیز بر دو دسته ذیل تقسیم کنیم:

چهار . دسته ای نیز وجود دارند که ثبوتاً یا به گواهی شواهد اثباتی، قابل حمل اند بر محاملی چون: لغزش راویان در نقل به معنا یا در سماع و کتابت و استتساخ و دیگر عوارض مربوط به مراحل تحدیث . این دسته، اگر واجد شواهد اثباتی لازم برای حمل و تأویل مورد اشاره باشد، در مقام اثبات حمل بر آن می گردد و حجّیت خواهد داشت. چنانچه فاقد شواهد اثباتی یاد شده باشد، در مقام اثبات، از درجه اعتبار ساقط خواهد بود؛ گرچه در مقام ثبوت، با عنایت به قابلیت حمل مزبور، حدیث می تواند بر وجهی تبرّعی، حمل و تأویل گردد؛ زیرا احتمال صدور حدیث منتهی نخواهد بود.

اشتباه نشود که این قابلیت تأویل و حمل تبرّعی حدیث در مقام ثبوت، با سقوط آن از درجه اعتبار منافاتی ندارد. (1)

پنج . دسته ای هم هستند که چنین قابلیت ندارند. چنانچه حدیثی قابل حمل بر هیچ يك از وجوه بالا نباشد، به دلیل شذوذ و مخالفتش با کتاب یا سنت یا عقل یا مشاهدات بالوجدان، از درجه اعتبار ساقط خواهد بود.

ص: 209

1- ر. ك: أسباب اختلاف الحدیث، محمد احسانی فر، مقدّمه الأمر التاسع: مبانی علاج الاختلاف ص 38 - 47؛ و نیز مقاله «دو رویکرد ثبوتی و اثباتی در نقد حدیث»، محمد احسانی فر، مجله علوم حدیث، زمستان 1384، ش 37 - 38، ص 123 - 146.

اشاره

در استدلال بر سقوط احادیث شاذ از مقام حجّیت و اعتبار، به ذکر اجمالی دو دلیل بسنده می کنیم:

یک . عدم جریان أصالة عدم السهو

وجه اعتبار عقلایی و شرعی خبر ثقه، اصل نبود سهو در نقل ثقه است. تعارض مفاد خبر، با دلایل عقلی یا نقلی قطعی، اصل یاد شده را از اعتبار می اندازد و دیگر جایی برای اعتبار عقلایی یا تعبّدی این دسته از روایات باقی نمی گذارد، حتی اگر راویان آنها ثقه باشند، نظیر تعارض گزاره های عرفی با عقل و مشاهدات عینی.

دو . مرجعیت کتاب و سنّت و عقل و وجدان

حجّیت کتاب و سنّت قطعی و عقل و وجدان قطعی است و اینها مرجع حلّ اختلاف و رفع تردید در هر امر مورد تردید و اختلاف هستند . به عبارت دیگر، مراجع یاد شده، عیارهای نقد و سنجه های اعتبار دیگر دلایل و حجج خواهند بود؛ بنا بر این، حجّیت آنها مشروط به عدم تنافی با این حجج قطعی و منوط به گنجیدن در ظرف دلایل چهارگانه فوق خواهند بود.

برای تأیید و تقویت این استدلال، به يك آیه و اشاره به بابی از احادیث، توجّه می دهیم:

أَوَّلُ . «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» . (1)

همه مؤمنان، اعمّ از حاضران در زمان نزول وحی و پسینیان، مأمورند که در هر چه

ص: 210

که دچار اختلاف و نزاع شدند، آن مورد را به خدای متعال و رسول خدا صلی الله علیه و آله ارجاع دهند، همچنان که مراد از رجوع به رسول صلی الله علیه و آله، در زمان های متأخر از ظهور و حضور، رجوع به سنت است. همین طور، مراد از رجوع به خدای متعال، رجوع به کتاب خداست. لازمه عقلی این تکلیف نیز تضمین بقا و سلامت کتاب خدا، از هر چیز مغایر با حجیت و مرجعیت آن، در هر امر خرد و کلان است. با چنین تضمینی از جاودانگی کتاب و سنت، در مرجعیت احراز اعتبار برای امور دیگر، احادیثی که مفادشان با قرآن یا سنت مورد اطمینان، در تنافی باشند، از حیث اعتبار، ساقط خواهند بود؛ زیرا تعارض میان کتاب و سنت با چنین احادیثی، از موارد تعارض «لاحجة» با حجّت قطعی شمرده خواهد شد.

دوم. انبوه احادیثی که موافقت یا عدم مخالفت با قرآن را از شروط اعتبار حدیث، می شمارند. وضوح و اشتها این احادیث، ما را از ذکر متون آنها بی نیاز می گرداند. (1)

ص: 211

1- ر. ک: وسائل الشیعة، ج 27، ص 106، ب 9.

- 1 . الإيتقان فى علوم القرآن ، جلال الدين عبد الرحمان السيوطى ، تحقيق : محمد أبو الفضل إبراهيم ، قم : منشورات زاهدى ، 1411 ق.
- 2 . الاحتجاج ، أبو منصور أحمد بن على بن أبى طالب الطبرسى ، تحقيق : إبراهيم بهادرى و محمد هادى به ، قم : اسوه ، 1413 ق .
- 3 . الاستبصار فيما اختلف من الأخبار ، أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسى ، تحقيق : السيد حسن الموسوى الخرسان ، تهران : دار الكتب الإسلامية ، 1390 ق .
- 4 . الأمالى ، أبو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان العكبرى (الشيخ المفيد) (ت 413 هـ ق) ، تحقيق : حسين استاد ولى و على أكبر الغفارى ، قم ، مؤسسه النشر الإسلامى التابعة لجماعة المدرسين ، 1414 ق .
- 5 . الإيضاح ، فضل بن شاذان الأزدي
- النيسابورى ، تحقيق : سيد جلال الدين الحسينى الأرموى ، تهران : دانشگاه تهران ، 1363 ش .
- 6 . الرجال لابن الغضائرى ، أحمد بن الحسين الغضائرى الواسطى ، قم : دار الحديث ، 1422 ق .
- 7 . الرواشح السماوية فى شرح الأحاديث الإمامية ، السيد محمد باقر الحسينى المرعشى (المحقق الداماد) قم : مكتبة آية الله المرعشى ، 1405 ق .
- 8 . السنن الكبرى ، أبو بكر أحمد بن الحسين بن على بن موسى البيهقى ، تحقيق : محمد عبد القادر عطا ، بيروت : دار الكتب العلمية ، 1414 ق .
- 9 . الصافى فى تفسير القرآن (تفسير الصافى) ، محمد محسن بن شاه مرتضى (الفيض الكاشانى) ، تحقيق : الشيخ حسين الأعلمى ، تهران : دار المرتضى للنشر ، 1400 .

- 10 . الطرائف فى معرفة مذاهب الطوائف ، على بن موسى الحلّى (السيد ابن طاووس) ، قم : مطبعة الخيام ، 1400 ق .
- 11 . الفهرست ، محمد بن إسحاق النديم البغدادي (أبي يعقوب الوراق) ، تحقيق : محمد رضا تجدد ، تهران : امير كبير ، 1366 ش .
- 12 . الفهرست ، محمد بن الحسن الطوسى (الشيخ الطوسى) ، تصحيح : محمد صادق آل بحر العلوم ، نجف : المكتبة المرتضوية .
- 13 . الكافى ، أبو جعفر محمد بن يعقوب بن إسحاق الكليني الرازى ، تصحيح وتعليق : على أكبر الغفارى ، تهران : دار الكتب الإسلامية ، 1388 ق .
- 14 . المعجم الكبير ، سليمان بن أحمد اللخمي الطبراني ، بيروت : دار إحياء التراث العربى ، 1404 ق .
- 15 . الوافى ، محمد محسن بن شاه مرتضى (الفيض الكاشانى) ، تحقيق : ضياء الدين الحسينى الإصفهانى ، اصفهان : مكتبة الإمام أمير المؤمنين عليه السلام ، 1406 ق .
- 16 . أسباب اختلاف الحديث ، محمد احسانى فر اللنگرودى ، قم : دار الحديث ، 1427 ق .
- 17 . بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام ، محمد باقر بن محمد تقى المجلسى (العلامة المجلسى) ، تهران : المكتبة الإسلامية ، 1405 ق .
- 18 . بصائر الدرجات ، أبو جعفر محمد بن الحسن الصفّار القمى (ابن فروخ) ، قم : مكتبة آية الله المرعشى ، 1404 ق .
- 19 . تاريخ اليعقوبى ، أحمد بن أبى يعقوب بن جعفر الكاتب العباسى ، بيروت : دار صادر .
- 20 . تأويل مختلف الحديث ، أبو محمد عبد الله بن مسلم بن قتيبة الدينورى ، بيروت : دار الكتب العلمية .
- 21 . تحف العقول عن آل الرسول صلى الله عليه وآله ، الحسن بن شعبة الحرّانى ، تصحيح : على أكبر الغفارى ، تهران : إسلامية ، 1402 ق .
- 22 . تصحيح الاعتقادات ، أبو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان العكبرى (الشيخ المفيد) ،

تحقيق: عاصم عبد السيد، قم: المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المفيد، 1413 ق .

23 . تفسير البرهان، السيد هاشم الحسيني البحراني، قم: اسماعيليان .

24 . تفسير الثعلبي، محمد بن ابراهيم الثعلبي النيسابوري، نسخه عكسي .

25 . تفسير القمي، أبو الحسن علي بن ابراهيم بن هاشم القمي، تصحيح: السيد الطيب الموسوي الجزائري، نجف: مطبعة النجف الأشرف، 1404 ق .

26 . تفسير فرات الكوفي، ابراهيم

بن فرات الكوفي، تحقيق: محمد كاظم المحمودي، تهران: وزارة الثقافة والإرشاد الإسلامي، 1410 ه ق .

27 . تفسير نور الثقلين، الشيخ عبد علي بن جمعة العروسي الحويزي، تحقيق: السيد هاشم الرسولي المحلاتي، قم: مؤسسة إسماعيليان، 1412 ق .

28 . خلاصة الأقوال في معرفة الرجال، الحسن بن يوسف بن المطهر الحلّي، تصحيح: السيد محمد صادق بحر العلوم، قم: منشورات الرضي، 1381 ق .

29 . «دورويكرد ثبوتي و اثباتي در نقد حديث»، محمد احساني فر، فصل نامه علوم حديث، زمستان 1384، ش 37 - 38 .

30 . رجال ابن داوود، الحسن بن علي بن داوود الحلّي، تصحيح: السيد كاظم الموسوي الميامي، تهران: مطبعة جامعة طهران، 1342 ش .

31 . رجال النجاشي، الشيخ أبو العباس أحمد بن علي بن العباس النجاشي، قم: مكتبة الداوري، 1397 ق .

32 . روضة الواعظين، محمد بن الحسن

بن علي القتال النيسابوري، تحقيق: حسين الأعلمي، بيروت: مؤسسة الأعلمي، 1406 ق .

33 . سنن ابن ماجه، أبو عبد الله محمد

بن يزيد القزويني (ابن ماجه)، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، بيروت: دار إحياء التراث العربي، 1395 ق .

34 . سنن الدارقطني، علي بن عمر البغدادي (الدارقطني)، تحقيق: أبو الطيب محمد آبادي، بيروت: عالم الكتب، 1406 ق .

35 . سنن الدارمي ، عبد الله بن الرحمان

بن الفضل بن بهرام الدارمي ، تحقيق : مصطفى ديب البقا ، دمشق : دار القلم ، 1412 ق .

36 . سنن أبي داوود ، أبو داوود سليمان

بن أشعث السجستاني الأزدي ، تحقيق : محمد محيي الدين عبد الحميد ، دار إحياء السنّة النبوية .

37 . شرح أصول الكافي ، محمد صالح المازندراني ، شرح و تعليق : الميرزا أبو الحسن الشعراني .

38 . صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان ، أبو حاتم محمد بن حبان بن أحمد التميمي البستي ، تحقيق : مصطفى ديب البغا ، بيروت : دار ابن كثير ، 1414 ق .

39 . صحيح البخاري ، أبو عبد الله محمد

بن إسماعيل البخاري ، تحقيق : مصطفى ديب البغا ، بيروت : دار ابن كثير ، 1410 ق .

40 . علل الشرائع ، محمد بن علي بن بابويه القمي (الشيخ الصدوق) ، دار البلاغة .

41 . عوالي اللآلي العزيزية في الأحاديث الدينية ، محمد بن علي بن الأحساني (ابن أبي جمهور) ، تحقيق : الشيخ مجتبي العراقي ، قم : مطبعة سيّد الشهداء عليه السلام ، 1403 ق .

42 . فقه القرآن ، سعيد بن هبة الله الراوندي (تحقيق: السيّد احمد الحسيني ، قم : مكتبة آية الله المرعشي ، 1397 ق .

43 . كنز العمال في سنن الأقوال والأفعال ، علي المتقي

بن حسام الهندي ، بيروت : مكتبة التراث الاسلامي ، 1397 ق .

44 . مسند الشاميين ، سليمان بن أحمد الطبراني ، تحقيق : حمدي عبد المجيد السلفي ، بيروت : مؤسسة الرسالة .

45 . مسند أحمد ، أحمد بن محمد الشيباني (ابن حنبل) بيروت: دار صادر، 1389 ق .

46 . معاني الأخبار ، محمد بن علي بن بابويه القمي (الشيخ الصدوق) ، تصحيح وتعليق : علي أكبر الغفاري ، قم : مؤسّسة النشر الإسلامي ، 1361 ش .

47 . معجم رجال الحديث ، السيّد أبو القاسم الموسوي الخوئي ، تهران : مركز نشر الثقافة الإسلاميّة ، 1413 ق .

48 . مكاتيب الرسول صلى الله عليه وآله ، عليّ الأحمدي الميانجي ، بيروت: دار صعب .

49 . مناقب آل أبي طالب (المناقب لابن شهر آشوب) ، محمّد بن عليّ المازندراني ، تحقيق : جماعة من أساتذة النجف الأشرف ، نجف : مطبعة محمّد كاظم الحيدري و المطبعة الحيدرية ، 1376 ق .

50 . نور الثقلين ، عبد عليّ بن جمعة العروسي الحويزي ، تحقيق : السيّد هاشم الرسولي المحلّاتي ، قم : مؤسّسة إسماعيليان ، 1412 ق .

51 . نهج البلاغة من كلام أمير المؤمنين عليه السلام ، جمع و تدوين : محمّد بن الحسين الموسوي (الشريف الرضوي) ، تحقيق : صبحي الصالح ، قم : دار الهجرة .

52 . نيل الأوطار من أحاديث سيّد الأخيار ، عليّ بن محمّد الشوكاني ، بيروت : دار الجيل ، 1397 ق .

53 . وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة ، محمّد بن الحسن الحرّ العاملي ، قم : مؤسّسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث ، 1416 ق .

ص: 216

بررسی آرای کلامی اختلافی شیخ مفید با نوبختیان

با تکیه بر احادیث «الکافی»

علی نقی خدایاری

چکیده

نوشتار پیش رو، شامل گزارشی از آموزه های کلامی اختلافی شیخ مفید با متکلمان آل نوبخت، بر پایه کتاب أوائل المقالات شیخ مفید است. در مجموع، آموزه های اختلافی شیخ مفید با نوبختیان، حدود هفده مسئله است که می توان آنها را با رده بندی موضوعی، شامل برخی مسائل فرعی نبوت و امامت، زیرشاخه های وعد و وعید، برخی مسائل آموزه اسما و احکام، و دو بحث از امور عامه کلام دانست. در هر آموزه اختلافی، پس از گزارش اختلاف، با استناد به احادیث الکافی، بررسی و ارزیابی اجمالی ای صورت گرفته است تا هم میزان هماهنگی هر يك از آنها با متون حدیثی در حد این نوشتار دانسته شود و هم از رهگذر آن، مواضع شیخ کلینی، تا حدودی بازنموده گردد.

نویسنده، کوشش کرده است تا در روند بررسی، با ملاحظه آرای عالمان و متکلمان بزرگ امامیه پس از شیخ مفید، گزارشی از سیر تحولات آموزه های اختلافی در منابع کلامی نیز ارائه دهد.

کلیدواژه ها: شیخ مفید، نوبختیان، الکافی، کلام امامیه، متکلمان، آموزه های اختلافی، علم امام، معجزه، وعد و وعید، زوال ناپذیری ایمان، گناهان کبیره، اسما و احکام.

کتاب *أوائل المقالات*، مهم ترین اثر کلامی برجای مانده از شیخ مفید، متکلم، فقیه و حدیث پژوه برجسته امامیه در سده چهارم و پنجم هجری است. وجهه همّت شیخ مفید در این کتاب، بیان تفاوت های اعتقادی امامیه با گروه های مختلف معتزله است که در ضمن آن، توانسته است موافقان و مخالفان آموزه های اعتقادی امامیه را از دیگر گروه های کلامی، مانند: مرجئه، خوارج، اصحاب حدیث و زیدیه، بازشناسد. یکی از اهداف وی - چنان که در مقدمه کتاب هم تصریح کرده -، بیان مواضع اشتراك و اختلاف وی با متکلمان آل نوبخت است. (1) وی در سراسر متن کتاب نیز به این موضوع، اهتمام ورزیده است. این امر، از يك سو نشانگر اهمیت کلامی نوبختیان در آن روزگار و از دیگر سو، بیانگر اختلافات در خور توجه شیخ مفید با آنان است.

آل نوبخت، خاندانی نژاده از تباری ایرانی بوده اند که نیای ایشان «نوبخت»، به روزگار منصور عباسی به اسلام گروید. (2) از این خاندان شیعی مقیم بغداد، شخصیت های علمی و دینی و سیاسی مهمی برخاسته اند. در فهرست ابن ندیم، نجاشی و طوسی، رجال نامدار این خاندان معرفی شده اند. (3)

ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی، سومین نائب خاص حضرت حجت علیه السلام نیز از این خاندان بوده است. ابن طاووس، رجال آل نوبخت را از اعیان امامیه دانسته و از شماری از اخترشناسان ایشان یاد کرده است. (4) چنان که از گزارش های شیخ مفید آشکار است، متکلمان آل نوبخت، در آرای کلامی خود، پیروانی هم داشته اند. (5)

ص: 218

-
- 1- . *أوائل المقالات*، ص 33.
 - 2- . فرج المهموم، ص 210.
 - 3- . برای مطالعه تفصیلی درباره رجال این خاندان، ر. ک: خاندان نوبختی، عباس اقبال آشتیانی.
 - 4- . ر. ک. همان، ص 40، 125، 131، 132.
 - 5- . *أوائل المقالات*، ص 96، گفتار 87.

از رجال نامدار این خاندان می توان از ابوسهل اسماعیل بن علی بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت یاد کرد که از برجسته ترین متکلمان این خاندان بوده است. نجاشی، وی را پیشوای متکلمان و صاحب شوکت دینی و دنیوی دانسته است. وی آثار بسیاری در موضوعات گوناگون کلامی نگاشته بوده است. نجاشی، آورده است که کتاب التنبیه فی الإمامة وی را نزد شیخ مفید خوانده است. (1)

دیگر عالم بزرگ این خاندان، ابو محمد حسن بن موسی نوبختی، خواهرزاده ابوسهل پیش گفته است که متکلم برجسته امامیه در پایان سده سوم هجری و سال های آغازین سده چهارم بوده است. نجاشی، کتاب الآراء و الدیانات وی را کتابی نیکو و حاوی دانش های بسیار یاد کرده که آن را نزد شیخ مفید، فراگرفته است. از دیگر آثار پرشمار وی، می توان از این عناوین نام برد: فرق الشیعة، الجامع فی الإمامة، الردّ علی الواقفة، الردّ علی اهل المنطق، الردّ اصحاب المنزلة بین المنزلتین و الردّ علی الغلاة. (2)

از دیگر افراد این خاندان، ابواسحاق ابراهیم بن نوبخت، نویسنده الیاقوت است که در منابع رجالی و کتاب شناختی متقدم، از او یاد نشده است و ظاهراً پس از شیخ مفید می زیسته و بر این پایه، ارجاعات و اشارات مفید به نوبختیان وی را شامل نمی شود. (3)

ص: 219

-
- 1- الفهرست، نجاشی، ص 31، ش 68. نیز، ر. ک: الفهرست، طوسی، ص 48، ش 36؛ الفهرست، ابن ندیم، ص 330.
 - 2- الفهرست، نجاشی، ص 63، ش 148. نیز، ر. ک: الفهرست، طوسی، ص 96، ش 161؛ الفهرست، ابن ندیم، ص 331.
 - 3- درباره نویسنده الیاقوت، گفتنی است که اقبال آشتیانی، با استناد به شواهدی، روزگار وی را نیمه اول سده چهارم هجری دانسته است. ر. ک: خاندان نوبختی، ص 166 و 167. از سوی دیگر، مادلونگ احتمال داده که این اثر، یک یا دو قرن پس از تاریخی که اقبال ذکر می کند، نوشته شده است. استدلال وی، ناهماهنگی دیدگاه های وی با آرای خاص نوبختیان است که مفید، گزارش کرده است (مکتب ها و فرقه های اسلامی در سده های میانه، مادلونگ، ص 122. نگارنده به این موارد در متن مقاله، به صورت مستند اشاره کرده است). محقق کتاب الیاقوت نیز بر این باور است که وی در دوره مابین نیمه دوم سده پنجم تا نیمه نخست سده هفتم می زیسته است (ر. ک: الیاقوت فی علم الکلام، ابواسحاق ابراهیم بن نوبخت، تحقیق: علی اکبر ضیائی، ص 17).

این نوشتار، بر آن است تا ابتدا تصویر دقیقی را از موضوعات و مسائل اختلافی نوبختیان، با شیخ مفید نشان دهد. سپس با استناد به احادیث الکافی به بررسی آنها پردازد(1) تا از رهگذر آن، افزون بر روشن شدن میزان هماهنگی و انطباق هر یک از آموزه های اختلافی با متون حدیثی (البته در چارچوب این مجال و مکتوب)، مواضع کلامی ثقة الاسلام کلینی هم - آن گونه که در متن الکافی بازتاب یافته - دانسته شود.(2)

چنان که یاد شد، مستند آرای نوبختیان، گزارش های شیخ مفید از ایشان است.(3) ترتیب طرح مسائل، به ترتیب عرضه آنها در اوائل المقالات است.

ص: 220

1- . با توجه به این که شیخ مفید، بنا به تصریح خود در گزینش آرا و مواضع کلامی، به احادیث اهل بیت علیهم السلام عنایت داشته است، مطالعه حاضر را می توان استنادیابی آرای مفید نیز به شمار آورد. عنوان باب چهارم کتاب اوائل المقالات این است: «وصف ما أجتبته أنا من الأصول نظرا وفاقا لما جاءت به الآثار عن أئمة الهدى من آل محمد صلى الله عليه وآله و ذكر من وافق ذلك مذهبه من أصحاب المقالات» همان، ص 51. یاد آور می شود که این باب، شامل گفتار هجدهم به بعد اوائل المقالات است.

2- . فرضیه مشهوری در برخی آثار خاورپژوهان مطرح است که نوبختیان، در مباحث کلامی، گرایشی اعتزالی داشته اند (ر. ک: مکتب ها و فرقه های اسلامی در سده های میانه، ص 122؛ اندیشه های کلامی شیخ مفید، مکدرموت، ص 30). امید است نوشتار حاضر، به محک خوردن این فرضیه نیز مدد رساند.

3- . درباره شیوه گزارش مفید باید یادآور شد که وی در اغلب موارد - طبعاً به دلیل رواج آرا و در دسترس بودن آثار متکلمان آل نوبخت - دیدگاه مشخصی را به آنان نسبت می دهد. در بحث گردآوری قرآن کریم، دیدگاه آنان را به قرار مسموع گزارش کرده است اوائل المقالات، ص 80، گفتار 59. در باب احوال پیامبران و امامان، پس از وفات می گوید: «بلغنی عن بنی نوبخت خلاف فیه» (همان، ص 72، گفتار 49). در باب مسئله احکام ائمه نیز می گوید که برای نوبختیان در این زمینه، دیدگاهی که به طور قطع به ایشان قابل انتساب باشد، نمی شناسد: «لم أر لبنی نوبخت رحمهم الله فیه ما أقطع علی إضافة إلیهم علی یقین بغیر اریاب» (همان، ص 66، گفتار 39). این تنوع تعبیر در گزارش ها نشانه دقت مفید در نقل آرای نوبختیان است.

شیخ مفید، دیدگاه خود در این زمینه را در دو گفتار از گفتارهای أوائل المقالات، تبیین کرده است که با توجّه به یکسان بودن دیدگاه وی در باب نبوّت و امامت، يك جا به نقل دیدگاه وی می پردازیم. از منظر وی، نبوّت و امامت، تفصّل خدا بر انسانی است که خداوند متعال او را به دلیل علم خود به عاقبت پسندیده او و گردآمدن صفاتی که بنا به حکمت، موجب نبوّت است، به کرامت خود، ویژه ساخته است. بنا بر این، اصل نبوّت و امامت، تفصّل خداست؛ امّا تعظیم و بزرگ داشت شخص نبی یا امام، به دلیل تحمّل بار نبوّت یا امامت و مفروض الطاعة بودن آنان، استحقاقی است. بنا به گزارش شیخ مفید، این مطلب، دیدگاه جمهور امامیه و تمامی فقیهان و محدّثان ایشان است و جمهور معتزله و تمامی اصحاب حدیث، بر این نظرند؛ امّا اصحاب تناسخ و نوبختیان و پیروان آنان، مخالف این دیدگاه هستند. (1)

ص: 221

1- عبارت شیخ مفید این است: «و أقول: إن تعليق النبوة تفصّل من الله تعالى على من اختصه بكرامته لعلمه بحميد عاقبته واجتماع الخلال الموجبة في الحكمة بنبوته في التفضيل على من سواه فأما التعظيم على القيام بالنبوة والتبجيل وفرض الطاعة فذلك يستحق بعلمه الذي ذكرناه وهذا مذهب الجمهور من أهل الإمامة وجميع فقهاءنا وأهل النقل منها وإنما خالف فيه أصحاب التناسخ المعتزلة إلى الإمامية وغيرهم وافقهم على ذلك من متكلمي الإمامية بنو نوبخت ومن اتبعهم بأسره من المنتمين إلى الكلام وجمهور المعتزلة على القول بالتفصّل فيها وأصحاب الحديث بأسرهم على مثل هذا المقال أوائل المقالات، ص 63، گفتار 35. ر. ك: ص 64، گفتار 36. فضل الله زنجانی در تعلیقات خود بر أوائل المقالات، ضمن گزارش دیدگاه های فیلسوفان مسلمان، یادآور شده است که فلاسفه اسلامی، نبوّت را استحقاقی می دانند و آل نوبخت، به دلیل اشتغال به علوم أوائل و مطالعه کتب فلسفی، گاه به برخی آرای مخالف آرای جمهور امامیه گراییده اند (ر. ك: همان، تعلیقات، ص 170). گفتنی است که این دیدگاه، در میان برخی معتزله نیز رایج بوده است. ابوالحسن اشعری، در گزارشی با موضوع ابتدایی یا ثواب بودن نبوّت، به عباد (بن سلیمان) نسبت داده که نبوّت را جزای اعمال انبیا می دانسته است و جبایی (ظاهرا ابوعلی) را قائل به جواز ابتدایی بودن نبوّت شمرده است (مقالات الاسلامیین، ابو الحسن اشعری، جزء 2، ص 13). در شرح الأصول الخمسة (ص 511) نیز از قول عباد درباره طریق نبوّت آمده: «ان طریقها الجزاء على الأعمال». بنا بر این، درباره خاستگاه دیدگاه نوبختیان، نمی توان نظر قطعی داد.

به نظر می رسد که با توجه به احادیث کافی (و دیگر متون دینی) در درستی دیدگاه شیخ مفید و جمهور امامیه در این مسئله نباید تردید کرد. در این متون، با تعبیری مانند: جعل، اختیار، اصطفا، اختصاص، ارتضاء، انتجاب و اتخاذ، بر موهوبی بودن و تفصّلی بودن مقام خلافت و حجّیت الهی (اعم از نبوت و امامت) تصریح شده است. با توجه به کثرت روایات کافی در این زمینه، به ذکر چند نمونه بسنده می کنیم.

امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر آیه «فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا» (1) فرمود:

جَعَلَ مِنْهُمْ الرُّسُلَ وَالْأَنْبِيَاءَ وَالْأئِمَّةَ فَكَيْفَ يُقْرُونَ فِي آلِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيُنَكِّرُونَهُ فِي آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ قُلْتُ «وَأَتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا» قَالَ: الْمَلِكُ الْعَظِيمُ أَنْ جَعَلَ فِيهِمْ أئِمَّةً مَنْ أَطَاعَهُمْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ عَصَاهُمْ عَصَى اللَّهَ. (2)

آن حضرت در حدیثی دیگر می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيًّا وَاتَّخَذَهُ نَبِيًّا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ رَسُولًا وَاتَّخَذَهُ رَسُولًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ خَلِيلًا وَاتَّخَذَهُ خَلِيلًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ إِمَامًا فَلَمَّا جَمَعَ لَهُ هَذِهِ الْأَشْيَاءَ وَقَبِضَ يَدَهُ قَالَ لَهُ: يَا إِبْرَاهِيمَ «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» (3).

از امام صادق علیه السلام روایت شده است:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَوْضَحَ بِأئِمَّةِ الْهُدَى مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّنَا عَنْ دِينِهِ ... لِأَنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - نَصَبَ الْإِمَامَ عِلْمًا لِخَلْقِهِ وَجَعَلَهُ حُجَّةً عَلَى أَهْلِ مَوَادِّهِ وَعَالَمِهِ ... فَلَمْ يَزَلِ اللَّهُ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - يَخْتَارُهُمْ لِخَلْقِهِ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ عَقِبِ كُلِّ إِمَامٍ يَصْطَفِيهِمْ لِذَلِكَ وَيَجْتَبِيهِمْ وَيَرْضَى بِهِمْ لِخَلْقِهِ وَيَرْضِيهِمْ كُلَّ مَا مَضَى مِنْهُمْ إِمَامٌ نَصَبَ لِخَلْقِهِ مِنْ عَقِبِهِ إِمَامًا عِلْمًا ... جَرَتْ بِذَلِكَ فِيهِمْ مَقَادِيرُ اللَّهِ عَلَى مَحْتَوِمْهَا فَالْإِمَامُ هُوَ الْمُتَّجِبُ الْمُرْتَضَى وَالْمُهَادَى الْمُتَّجِبُ وَالْقَائِمُ الْمُرْتَجَى اصْطِفَاءً لِلَّهِ

ص: 222

1- .سوره نساء، آیه 54 .

2- .الكافی، ج 1، ص 206، ح 5 .

3- .سوره بقره، آیه 124 .

بِذَلِكَ وَاصْطَنَعَهُ عَلَى عَيْنِهِ فِي الذَّرِّ حِينَ ذَرَأَهُ وَفِي الْبَرِيَّةِ حِينَ بَرَأَهُ ظِلًّا قَبْلَ خَلْقِ نَسَمَةٍ عَنْ يَمِينِ عَرْشِهِ مَحْبُورًا بِالْحِكْمَةِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَهُ
اخْتَارَهُ بِعِلْمِهِ وَانْتَجَبَهُ لِطَهْرِهِ ... (1).

در حدیث جامعی که امام رضا علیه السلام درباره جایگاه بلند امامت بیان فرموده، این امر، صریح تر، مورد تأکید قرار گرفته است که بخش هایی از آن را در این جا می آوریم:

إِنَّ الْإِمَامَةَ خَصَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهَا إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ النَّبِيِّ وَالْحُلَّةِ مَرْتَبَةً ثَالِثَةً وَفَضِيلَةً شَدِيدَةً بِهَا وَأَشَادَ بِهَا ذِكْرُهُ فَقَالَ: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» فَقَالَ الْخَلِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ سُورًا بِهَا وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ اللَّهُ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - : «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» فَأَبْطَلْتَ هَذِهِ الْآيَةَ إِمَامَةً كُلِّ ظَالِمٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَصَارَتْ فِي الصَّفْوَةِ ثُمَّ أَكْرَمَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِأَنْ جَعَلَهَا فِي ذُرِّيَّتِهِ أَهْلَ الصَّفْوَةِ وَالطَّهَارَةِ... الْإِمَامُ وَاحِدٌ دَهْرِهِ لَا يُدَانِيهِ أَحَدٌ وَلَا يُعَادِلُهُ عَالِمٌ وَلَا يُوجَدُ مِنْهُ بَدَلٌ وَلَا لَهُ مِثْلٌ وَلَا نَظِيرٌ مَخْصُوصٌ بِالْفَضْلِ كُلِّهِ مِنْ غَيْرِ طَلَبٍ مِنْهُ لَهُ وَلَا اِكْتِسَابٍ بَلْ اِخْتِصَاصٌ مِنَ الْمُفْضِلِ الْوَهَّابِ... رَغِبُوا عَنِ اخْتِيَارِ اللَّهِ وَاخْتِيَارِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ إِلَى اخْتِيَارِهِمْ ... (2).

ب . ولایت والیان ائمه عليهم السلام ، به نص است یا اختیار؟

شیخ مفید، دیدگاه خود را در این باره، این گونه گزارش کرده است:

می گویم: عصمت والیان ائمه، واجب نیست؛ ولی دانش ایشان به تمامی آنچه سرپرستی آن را برعهده می گیرند، و برتری ایشان بر رعایایشان در آن (علم) واجب است؛ زیرا ریاست مفضول بر فاضل، در امری که ریاست وی را در آن برعهده دارد، محال است. در ولایت والیان، نص بر اعیان آنان واجب نیست و جایز است خدای متعال، گزینش (اختیار) آنها را به ائمه واگذارند. (3).

ص: 223

1- ر. ک: همان، ص 203، ح 2.

2- برای ملاحظه تمام حدیث، ر. ک: همان، ص 198، ح 1. برای احادیث دیگر، ر. ک: همان، ص 278، باب «أَنَّ الْإِمَامَةَ عَهْدٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَعَهُودٌ مِنْ وَاحِدٍ إِلَى وَاحِدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ».

3- . أوائل المقالات، ص 65، گفتار 38.

شیخ مفید، تصریح کرده که این، دیدگاه جمهور امامیه است؛ اما آل نوبخت، همانند نص بر ائمه علیهم السلام نص بر اعیان و اشخاص والیان ائمه علیهم السلام را نیز واجب می‌شمارند. (1)

درباره وجوب یا عدم وجوب نص بر اشخاص والیان امامان در الکافی و دیگر منابع روایی، حدیثی یافت نشد. به نظر می‌رسد با توجه به این که صفات و شروطی مانند عصمت - که وجود آنها در امامان لازم بوده و مستلزم ضرورت نص الهی بر آنهاست - (2) در والیان (آن گونه که شیخ مفید نیز یادآور شده) لازم نیست. از این روی، نمی‌توان قائل به وجوب نص بر ایشان شد. (3)

ج. معرفت امامان به همه صناعات و زبان‌ها

اشاره

از دیدگاه شیخ مفید و گروهی از امامیان، شناخت امامان به همه صنایع و زبان‌ها، امتناع عقلی ندارد. البته وجوب عقلی نیز ندارد. شیخ مفید، معتقد است که احادیثی به دستمان رسیده که نشان می‌دهند ائمه علیهم السلام به این امور، علم داشته‌اند که در صورت ثبوت از طریق احادیث به این مطلب، قطع حاصل می‌شود. اما وی در قطع به این امر از طریق احادیث، تأمل دارد. بر پایه گزارش مفید، نوبختیان، به همراه تمامی مفضونه (4) و دیگر غالیان، علم امامان به امور یاد شده را عقلاً واجب می‌دانند. (5)

احادیث موجود در الکافی در باب دانش امامان به زبان‌ها را می‌توان به اقسامی تقسیم کرد (6):

ص: 224

- 1- همان جا.
- 2- سید مرتضی در این باره می‌گوید: «فاذا وجبت عصمته وجب النص علیه من الله سبحانه» شرح جمل العلم والعمل، ص 199.
- 3- درباره عدم وجوب عصمت در والیان امامان، ر. ک: الیاقوت، ص 79؛ أنوار الملکوت فی شرح الیاقوت، ص 209 متن و 210 - 213 شرح.
- 4- درباره مفضونه، ر. ک: تصحیح الاعتقاد، ص 133 - 134.
- 5- أوائل المقالات، ص 67، گفتار 40.
- 6- درباره آگاهی امامان از زبان‌ها در بصائر الدرجات نیز احادیث فراوانی آمده است. ر. ک: همان، ص 333، باب 11 (باب فی الأئمة علیهم السلام أنهم يتكلمون الألسن كلها). در این باب، پانزده حدیث آمده است. نیز، ر. ک: همان، ص 337، باب 12 (باب فی الأئمة علیهم السلام أنهم يعرفون الألسن كلها). این باب، شامل هفت حدیث است. و نیز باب سیزده که شامل سه حدیث است.

1. آگاهی امام از زبانی خاص

مانند امیرمؤمنان علیه السلام که با مردی، به زبان فارسی، سخن گفته اند. (1)

2. آشنایی امام به کتاب های آسمانی پیشین و سخنان پیامبران

این آگاهی امام، طبعاً نشان می دهد که به زبان های مختلف نیز آشنا بوده اند. (2)

شیخ کلینی در الکافی، بابی گشوده است زیر عنوان «بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عِنْدَهُمْ جَمِيعُ الْكُتُبِ الَّتِي نَزَلَتْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأَنَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا عَلَى اخْتِلَافِ أَلْسِنَتِهَا». در این باب، دو روایت آمده است. در روایت نخست، بریه (یا بریهه) شخصی از اهل کتاب، پس از شنیدن تلاوت انجیل توسط امام کاظم علیه السلام به امام صادق علیه السلام گفت:

فَقَالَ بُرِيَّةُ أَنِّي لَكُمْ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلُ وَكُتُبُ الْأَنْبِيَاءِ قَالَ: هِيَ عِنْدَنَا وَرِأْدَةٌ مِنْ عِنْدِهِمْ تَقْرُؤُهَا كَمَا قَرَأُوهَا وَنُقُولُهَا كَمَا قَالُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يَجْعَلُ حُجَّةً فِي أَرْضِهِ يُسْأَلُ عَنْ شَيْءٍ فَيَقُولُ لَا أَدْرِي. (3)

حدیث دوم باب - که از امام صادق علیه السلام روایت شده -، متضمن قرائت ذکر سجود الیاس نبی، به زبان سریانی توسط آن حضرت است. (4)

ص: 225

1- ر.ك. الکافی، ج 1، ص 456، ح 7.

2- ر.ك. همان، ص 227، باب «أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عِنْدَهُمْ جَمِيعُ الْكُتُبِ الَّتِي نَزَلَتْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأَنَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا عَلَى اخْتِلَافِ أَلْسِنَتِهَا» و ص 223، باب «أَنَّ الْأَئِمَّةَ وَرِثُوا عِلْمَ النَّبِيِّ وَ جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» و ص 265، باب «فِي الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنَّهُمْ يَقْرَءُونَ الْكُتُبَ الَّتِي نَزَلَتْ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ بِاخْتِلَافِ أَلْسِنَتِهِمُ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَغَيْرَ ذَلِكَ».

3- ر.ك. همان، ص 227، ح 1.

4- ر.ك. همان جا.

3. عمومات دال بر دامنه فراگیر و گسترده دانش امام

3. عمومات دال بر دامنه فراگیر و گسترده دانش امام (1)

4. آگاهی امامان از زبان دیگر موجودات زنده

از این موارد، می توان به سخن گفتن امام محمد باقر علیه السلام با يك جفت كبوتر (2) و سخن گفتن امير مؤمنان با جنی به صورت اژدها، اشاره کرد. (3)

5. امامان، به عنوان حجت خدا و شاهد او بر خلق، جامع تمامی کمالات

در حدیثی که در باب «الأمر التي توجب حجة الإمام» آمده، ابو بصیر، به امام کاظم علیه السلام درباره ویژگی ها و نشانه های امام پرسید:

جُعِلَتْ فِدَاكَ بِمَ يُعْرِفُ الْإِمَامُ؟ قَالَ: بِخِصَالٍ أَمَّا أَوَّلُهَا فَإِنَّهُ بِشَيْءٍ قَدْ تَقَدَّمَ مِنْ أَبِيهِ فِيهِ بِإِشَارَةٍ إِلَيْهِ لِيَتَكُونَ عَلَيْهِمْ حُجَّةٌ وَيُسْأَلُ فَيُجِيبُ وَ إِنْ سَبَكَتْ عَنْهُ ابْتَدَأَ وَيُخْبِرُ بِمَا فِي غَدِي وَيُكَلِّمُ النَّاسَ بِكُلِّ لِسَانٍ ثُمَّ قَالَ لِي يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أَعْطَيْكَ عَلَامَةً قَبْلَ أَنْ تَقُومَ فَلَمْ أَلْبَثْ أَنْ دَخَلَ عَلَيْنَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ خُرَاسَانَ فَكَلَّمَهُ الْخُرَاسَانِيُّ بِالْعَرَبِيَّةِ فَأَجَابَهُ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْفَارِسِيَّةِ فَقَالَ لَهُ الْخُرَاسَانِيُّ وَاللَّهِ جُعِلَتْ فِدَاكَ مَا مَنَعَنِي أَنْ أَكَلِّمَكَ بِالْخُرَاسَانِيَّةِ غَيْرَ أَنِّي ظَنَنْتُ أَنَّكَ لَا تُحْسِنُ نَهْجًا فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ إِذَا كُنْتَ لَا أَحْسِنُ أَجِيئُكَ فَمَا فَضَلِي عَلَيْكَ ثُمَّ قَالَ لِي: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّ الْإِمَامَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ كَلَامٌ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ وَلَا طَيْرٍ وَلَا بَهِيمَةٍ وَلَا شَيْءٍ فِيهِ الرُّوحُ فَمَنْ لَمْ يَكُنْ هَذِهِ الْخِصَالَ فِيهِ فَلَيْسَ هُوَ بِإِمَامٍ. (4)

بر اساس روایت بالا، دانستن زبان موجودات زنده، فضیلت لازم برای امام شمرده شده است. امام کاظم علیه السلام در کلامی دیگر می فرماید:

...إِنَّ سُلَيْمَانَ بْنَ دَاوُدَ قَالَ لِلْهُدُودِ حِينَ فَقَدَهُ وَشَكَ فِي أَمْرِهِ فَقَالَ: «مَا لِي لَا أَرَى

ص: 226

1- . ر. ك : همان ، ص 261 (بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ لَوْ سَتَرَ عَلَيْهِمْ لِأَخْبَرُوا كُلَّ أَمْرٍ بِمَا لَهُ وَعَلَيْهِ) وَص 260 (بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامَ يَعْلَمُونَ عِلْمَ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ وَأَنَّهُ لَا يَخْفَى عَلَيْهِمُ الشَّيْءُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمُ).

2- . ر. ك : همان، ص 470.

3- . ر. ك : همان، ص 396، ح 6.

4- . همان، ص 285، ح 7.

الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ» (1) حِينَ فَقَدَهُ فَغَضِبَ عَلَيْهِ فَقَالَ : «لَأَعَذِّبَنَّكَ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لِيَأْتِنِي بِسِّمِّ لُطَّانٍ مُبِينٍ» (2) وَإِنَّمَا غَضِبَ لِأَنَّهُ كَانَ يَدُّهُ عَلَى الْمَاءِ فَهَذَا وَهُوَ طَائِرٌ قَدْ أُعْطِيَ مَا لَمْ يُعْطِ سِمْ لَيْمَانَ وَقَدْ كَانَتْ الرِّيحُ وَالنَّمْلُ وَالْإِنْسُ وَالْجِنُّ وَالشَّيَاطِينُ وَالْمَرَدَّةُ لَهُ طَائِعِينَ وَ لَمْ يَكُنْ يَعْرِفُ الْمَاءَ تَحْتَ الْهَوَاءِ وَكَانَ الطَّيْرُ يَعْرِفُهُ وَإِنَّ اللَّهَ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ : «وَلَوْ أَنَّ قُرْءَانًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلِمَ بِهِ الْمَوْتَى» (3) وَقَدْ وَرَّثْنَا نَحْنُ هَذَا الْقُرْآنَ الَّذِي فِيهِ مَا تُسَيِّرُ بِهِ الْجِبَالَ وَتُقَطِّعُ بِهِ الْبُلْدَانَ وَتُحْيَا بِهِ الْمَوْتَى وَنَحْنُ نَعْرِفُ الْمَاءَ تَحْتَ الْهَوَاءِ وَإِنَّ فِي كِتَابِ اللَّهِ لآيَاتٍ مَا يُرَادُ بِهَا أَمْرٌ إِلَّا أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ بِهِ مَعَ مَا قَدْ يَأْذَنُ اللَّهُ مِمَّا كَتَبَهُ الْمَاضُونَ جَعَلَهُ اللَّهُ لَنَا فِي أَمِّ الْكِتَابِ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ : «وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (4) ثُمَّ قَالَ : «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» (5) فَنَحْنُ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَأَوْرَثْنَا هَذَا الَّذِي فِيهِ تَبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ (6).

جمع بندی بحث را به تدوینگر دانشور بحار الأنوار می سپاریم. علامه مجلسی در پایان باب «أنهم عليهم السلام يعلمون جميع الألسن و اللغات و يتكلمون بها» ذیل عنوان «تبیین» پس از نقل کلام شیخ مفید در أوائل المقالات (7) درباره آن می گوید :

اخبار درباره آگاه بودن انمه به زبان ها، نزدیک به تواتر است و به انضمام اخبار عام (دال بر علم امام) در این زمینه، شکی برجا نمی گذارد ؛ اما درباره دانش آنان به صناعات، عمومات احادیث، دلالت بر آن دارد احادیثی که در آنها رسیده که

ص: 227

1- . سوره نمل ، آیه 20 .

2- . سوره نمل ، آیه 21 .

3- . سوره رعد ، آیه 31 .

4- . سوره نمل ، آیه 75 .

5- . سوره فاطر ، آیه 32 .

6- . همان، ص 226 ، باب «أَنَّ الْأَيْمَةَ وَرِثُوا عِلْمَ النَّبِيِّ وَ جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَوْصِيَاءِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ.»

7- . علامه مجلسی در مواردی - از جمله در همین جا - از أوائل المقالات با عنوان المسائل ، یاد کرده است.

حجت خدا را نمی‌سزد که درباره امری جاهل باشد و لادری بر زبان آورد. به ضمیمه احادیثی که وارد شده که علم ماکان و مایکون، نزد امامان هست و تمامی دانش‌های پیامبران به ایشان رسیده است. افزون بر آن که بیشتر صناعات به انبیا منسوب است و تعلیم اسماء به آدم علیه السلام به گونه‌ای تفسیر شده که همه صناعات را شامل است. (1) و بالجمله برای متبّع، تردید در آن نیز شایسته نیست و اما حکم عقل به لزوم آن دو، محلّ توقّف است، گو این که اعتقاد به آن دور نیست. می‌گوییم: بسیاری از احادیث این باب، به خواست خدای متعال در تضاعیف معجزات ائمه علیهم السلام خواهد آمد. (2)

د. ظهور معجزات و اعلام بر دست ائمه علیهم السلام

اشاره

بنا به گزارش شیخ مفید درباره ظهور معجزات بر دست ائمه، در میان امامیان، سه دیدگاه وجود دارد. دیدگاه شیخ مفید، آن است که ظهور معجزات بر دست امامان، عقلاً واجب نبوده و قیاساً ممتنع نیست. درباره وقوع معجزات از ایشان نیز اخبار و گزارش‌های متظاهر و منتشر، نقل شده است و او از جهت سماع و آثار صحیح بر این مسئله، قطع دارد. جمهور اهل امامت (امامیه) با شیخ مفید، هم عقیده اند. بسیاری از منسوبان به امامیه، صدور معجزه از سوی امامان را به سان پیامبران، عقلاً واجب می‌دانند. آل نوبخت، مخالف وقوع معجزه به دست ائمه علیهم السلام هستند. (3)

احادیث دلالت‌کننده کافی بر صدور معجزه از امامان را می‌توان شامل دسته‌های زیر دانست:

ص: 228

- 1- . برای نمونه، طبرسی می‌گوید: «و معنی تعلیمه أسماء المسمیات أنه أراه الأجناس التي خلقها و علّمه أن هذا اسمه فرس و هذا اسمه كذا و علّمه احوالها و ما يتعلق بها من المنافع الدينية و الدنيوية» جوامع الجامع، ج 1 ص 37.
- 2- . بحار الأنوار، ج 26، ص 193.
- 3- . أوائل المقالات، ص 68، گفتار 42.

1. آگاهی های ائمه عليهم السلام از امور غیبی

1. آگاهی های ائمه عليهم السلام از امور غیبی (1)

2. دارا بودن اسم اعظم توسط ائمه عليهم السلام

از امام محمد باقر عليه السلام روایت شده است :

إِنَّ اسْمَ اللَّهِ الْأَعْظَمَ عَلَى ثَلَاثَةِ وَسَبْعِينَ حَرْفًا وَإِنَّمَا كَانَ عِنْدَ آصَفَ مِنْهَا حَرْفٌ وَاحِدٌ فَتَكَلَّمَ بِهِ فَخَسِفَ بِالْأَرْضِ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ سَرِيرِ بَلْقَيْسَ حَتَّى تَنَاقَلَ السَّرِيرَ بِيَدِهِ ثُمَّ عَادَتِ الْأَرْضُ كَمَا كَانَتْ أَسْرَعَ مِنْ طَرْفَةِ عَيْنٍ وَنَحْنُ عِنْدَنَا مِنَ الْإِسْمِ الْأَعْظَمِ اثْنَانِ وَسَبْعُونَ حَرْفًا. (2)

3. مطیع بودن همه چیز برای ائمه عليهم السلام

امام باقر عليه السلام به محمد بن مسلم می فرماید :

يَا ابْنَ مُسْلِمٍ كُلُّ شَيْءٍ خَلَقَهُ اللَّهُ مِنْ طَيْرٍ أَوْ بَهِيمَةٍ أَوْ شَيْءٍ فِيهِ رُوحٌ فَهُوَ أَسْمَعُ لَنَا وَأَطُوعٌ مِنْ ابْنِ آدَمَ. (3)

بر اساس حدیث دیگر ، آن گاه که سدید صیرفی ، از دریافت سریع نامه امام باقر عليه السلام از فاصله دور ، اظهار شگفتی کرد ، آن حضرت فرمود :

يَا سَدِيدُ إِنَّ لَنَا خَدَمًا مِنَ الْجِنِّ فَإِذَا أَرَدْنَا السَّرْعَةَ بَعَثْنَاهُمْ. (4)

در حدیث دیگر می خوانیم :

مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ قَالَ : كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرِ الثَّانِي عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَجْرَيْتُ اخْتِلَافَ الشَّيْعَةِ فَقَالَ :

يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَزَلْ مُتَفَرِّدًا بِوَحْدَانِيَّتِهِ ثُمَّ خَلَقَ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَفَاطِمَةَ فَمَكَّنُوهُمَا أَلْفَ ذَهْرٍ ثُمَّ خَلَقَ جَمِيعَ الْأَشْيَاءِ فَأَشْهَدَهُمْ خَلْقَهَا وَأَجْرَى طَاعَتَهُمْ

ص: 229

1- ر.ك: الكافي، ج 1، ص 261 (بَابُ أَنَّ الْأَيْمَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ لَوْ سُبِّرَ عَلَيْهِمْ لَأُخْبِرُوا كُلَّ امْرِئٍ بِمَا لَهُ وَعَلَيْهِ) و ص 260 (بَابُ أَنَّ الْأَيْمَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ يَعْلَمُونَ عِلْمَ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ وَ أَنَّهُ لَا يَخْفَى عَلَيْهِمُ الشَّيْءُ صَ لَمَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِمُ) و ص 256 (بَابُ نَادِرٍ فِيهِ ذِكْرُ الْغَيْبِ) و ص 253 (بَابُ فِي أَنَّ الْأَيْمَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ يَزِدَادُونَ فِي لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ) و ص 253 (بَابُ لَوْ لَا أَنَّ الْأَيْمَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ يَزِدَادُونَ لِنَفْدِ مَا عِنْدَهُمْ).

2- ر.ك: همان جا (بَابُ مَا أُعْطِيَ الْأَيْمَةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مِنْ اسْمِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ).

3- همان، ص 470.

4- همان، ص 395.

4. وجود آیات پیامبران در نزد امامان علیهم السلام

4. وجود آیات پیامبران در نزد امامان علیهم السلام (2)

در احادیث الکافی، آمده است که آیات و نشانه های معجزه گر پیامبران، مانند: عصای موسی، انگشتر سلیمان و پیراهن یوسف، به عنوان موارث امامت نزد امامان موجود است. (3)

امام محمد باقر علیه السلام می فرماید:

كَانَتْ عَصَا مُوسَى لَأَدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَصَارَتْ إِلَى شُعَيْبٍ ثُمَّ صَارَتْ إِلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ وَإِنَّهَا لَعِنْدَنَا وَإِنَّ عَهْدِي بِهَا أَنْفَاءً وَهِيَ خَضْرَاءُ كَهَيْئَتِهَا حِينَ انْتَرَعَتْ مِنْ شَجَرَتِهَا وَإِنَّهَا لَتَنْطِقُ إِذَا اسْتَنْطِقَتْ ... (4)

همو در کلامی دیگر، فرموده است:

خَرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَاتَ لَيْلَةٍ بَعْدَ عَتَمَةٍ وَهُوَ يَقُولُ هَمَّهْمَةٌ هَمَّهْمَةٌ وَلَيْلَةٌ مُظْلِمَةٌ خَرَجَ عَلَيْكُمْ الْإِمَامُ عَلَيْهِ قَمِيصُ آدَمَ وَفِي يَدِهِ خَاتَمُ سُلَيْمَانَ وَعَصَا مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ. (5)

5. نشان دادن معجزه توسط امام برای اثبات امامت خود

امام برای اثبات امامت خود و گاه در برابر مدعیان دروغین امامت - به عنوان نشانه صدق - معجزه نشان می دهد.

مرحوم کلینی، بابتی گشوده است زیر عنوان «بَابُ مَا يُفْصَلُ بِهِ بَيْنَ دَعْوَى الْمُحَقِّقِ وَالْمُبْطِلِ فِي أَمْرِ الْإِمَامَةِ». در این باب، نوزده حدیث نقل شده است، از جمله، گواهی

ص: 230

1- همان، ص 441.

2- ر. ک: همان جا (بَابُ مَا عِنْدَ الْأَيْمَّةِ مِنْ آيَاتِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ). در این باره، شیخ مفید نیز در الإرشاد (ج 2، ص 186 - 187) احادیثی نقل کرده است.

3- چنان که می دانیم، بر پایه احادیث، موارث علمی و نشانه ای انبیا و اوصیای گذشته، به پیامبر خاتم و توسط آن حضرت، به امیر مؤمنان علیه السلام و به همین ترتیب، به امامان بعدی رسیده است.

4- الکافی، ج 1، ص 231.

5- همان، ص 231.

دادن حجر الأسود به امامت امام سجاد علیه السلام در مقابل ادعای محمد بن حنفیه (1) و گواهی دادن عصای امام محمد تقی علیه السلام در پی درخواست نشانه امامت از سوی یحیی بن اکثم:

فَقُلْتُ عَلَامَةٌ فَكَانَ فِي يَدِهِ عَصَا فَنَطَقْتُ وَقَالَتْ إِنَّ مَوْلَايَ إِمَامٌ هَذَا الزَّمَانِ وَهُوَ الْحُجَّةُ .

شاید با نظر به این گونه احادیث است که شیخ مفید در گفتار سوم أوائل المقالات، دیدگاه امامیه را درباره صدور معجزه از امام، این گونه گزارش کرده است:

و اتَّفَقَتْ الإِمَامِيَّةُ عَلَى أَنَّ الإِمَامَةَ لَا تَثْبِتُ مَعَ عَدَمِ الْمُعْجَزِ لِصَاحِبِهَا إِلَّا بِالنَّصِّ عَلَى عَيْنِهِ وَ التَّوْقِيفِ . (2)

بسیاری از متکلمان، مانند سید مرتضی، ابو الصلاح حلبی، ابن نوبخت، راوندی، محقق حلّی و علامه حلّی، نص الهی بر زبان پیامبر و اظهار معجزه را دوره شناخت امام معصوم دانسته اند. (3) برخی نیز اساساً اختصاص امام به آیات و کرامات را به عنوان یکی از صفات امام، واجب شمرده اند. (4)

6. وقوع معجزات از ائمه علیهم السلام

6. وقوع معجزات از ائمه علیهم السلام (5)

در الکافی، احادیث بسیاری که متضمن معجزات امامان هستند، فرادست خوانندگان نهاده شده است که در این جا به ذکر دو نمونه بسنده می کنیم. ابوبصیر

ص: 231

1- ر. ک: همان، ص 348.

2- أوائل المقالات، ص 39.

3- شرح جمل العلم والعمل، ص 199؛ تقریب المعارف، ص 174؛ الیاقوت، ص 77؛ عجالة المعرفة، ص 38؛ المسلك فی أصول الدین، ص 210؛ نهج الحق و كشف الصدق، ص 168.

4- قواعد المرام، ص 182.

5- شیخ مفید نیز در الإرشاد، نمونه های فراوانی از معجزات و اخبارهای غیبی امامان را گزارش کرده است. برای نمونه، پس از نقل مواردی از پیشگویی های راستین امیر مؤمنان می گوید: «و الذی کان من أمير المؤمنين عليه السلام من هذا الجنس ما لا يستطاع إنكاره إلا مع الغباوة و الجهل و البهت و العناد» الإرشاد، ج 1، ص 332. نیز ر. ک: همان، ج 2، ص 186.

دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ لَهُ: أَنْتُمْ وَرِثَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟ قَالَ: نَعَمْ قُلْتُ: رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَارِثُ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمْ كُلٌّ مَا عَلِمُوا قَالَ لِي نَعَمْ قُلْتُ فَأَنْتُمْ تَقْدِرُونَ عَلَيَّ أَنْ تُحْيُوا الْمَوْتَى وَتُبْرِءُوا الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ قَالَ: نَعَمْ يَا ذَا اللَّهِ ثُمَّ قَالَ لِي: ادْنُ مِنِّي يَا أَبَا مُحَمَّدٍ فَدَنَوْتُ مِنْهُ فَمَسَحَ عَلَيَّ وَجْهِي وَعَلَى عَيْنَيَّ فَأَبْصَرْتُ الشَّمْسَ وَالسَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَالْبَيْوتَ وَكُلَّ شَيْءٍ فِي الْبَلَدِ ثُمَّ قَالَ لِي أَتُحِبُّ أَنْ تَكُونَ هَكَذَا وَلكَ مَا لِلنَّاسِ وَعَلَيْكَ مَا عَلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَوْ تَعُودَ كَمَا كُنْتَ وَلكَ الْجَنَّةُ خَالِصًا قُلْتُ أَعُودُ كَمَا كُنْتُ فَمَسَحَ عَلَيَّ عَيْنَيَّ فَعُدْتُ كَمَا كُنْتُ قَالَ فَحَدَّثْتُ ابْنَ أَبِي عَمِيرٍ بِهِذَا فَقَالَ أَشْهَدُ أَنَّ هَذَا حَقٌّ كَمَا أَنَّ النَّهَارَ حَقٌّ. (1)

در حدیث دیگری آمده است:

عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَنْصُورٍ عَنْ أَخِيهِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي بَيْتٍ دَاخِلٍ فِي جَوْفِ بَيْتٍ لَيْلًا فَرَفَعَ يَدَهُ فَكَانَتْ كَأَنَّ فِي الْبَيْتِ عَشْرَةَ مَصَابِيحَ وَاسْتَأْذَنَ عَلَيْهِ رَجُلٌ فَخَلَّى يَدَهُ ثُمَّ أَدْنَى لَهُ. (2)

ه . ظهور معجزات به دست افراد منصوب ائمه عليهم السلام اعم از خواص ، سفیران و ابواب

از نظر شیخ مفید ، این امر ، جایز است و عقل و سنت و قرآن ، از آن منع نمی کنند. این ، مذهب گروهی از مشایخ امامیه است. ابن اخشید (از معتزله) و اصحاب حدیث نیز در باب صالحان و نیکان ، همین نظر را دارند. نوبختیان ، معتزله ، زیدیه و خوارج ، این امر را ممنوع می دانند. (3)

در این باره ، تنها حدیث زیر در الکافی به نظر رسید که متضمن صدور امور خارق العاده از مؤمنان ، به شرط وارستگی کامل و پیوستگی یاد خدا و بیم از اوست. امام

ص: 232

1- . الکافی ، ج ص 470 ، ح 3.

2- . همان ، ص 487 .

3- . أوائل المقالات ، ص 69 ، گفتار 43.

باقر علیه السلام خطاب به حمزان بن أعین - که از دگرگونی احوال قلب خود شکوه کرد - ، فرمود:

أَمَا إِنَّ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ نَخَافُ عَلَيْنَا التَّفَاقُ قَالَ فَقَالَ: وَ لِمَ تَخَافُونَ ذَلِكَ؟ قَالُوا: إِذَا كُنَّا عِنْدَكَ فَذَكَرْتَنَا وَرَعَبْتَنَا وَجَلْنَا وَنَسِينَا الدُّنْيَا وَزَهَدْنَا حَتَّى كَأَنَّ نَعَايِنُ الْآخِرَةَ وَالْجَنَّةَ وَالنَّارَ وَنَحْنُ عِنْدَكَ فَإِذَا خَرَجْنَا مِنْ عِنْدِكَ وَدَخَلْنَا هَذِهِ الْبُيُوتَ وَشَمِمْنَا الْأَوْلَادَ وَرَأَيْنَا الْعِيَالَ وَالْأَهْلَ يَكَادُ أَنْ نُحَوَّلَ عَنِ الْحَالِ الَّتِي كُنَّا عَلَيْهَا عِنْدَكَ وَحَتَّى كَأَنَّ لَمْ نَكُنْ عَلَى شَيْءٍ أَفْتَحَافُ عَلَيْنَا أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ نِفَاقًا فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: كَلَّا إِنَّ هَذِهِ خُطُوتُ الشَّيْطَانِ فَيَرِغِبُكُمْ فِي الدُّنْيَا وَاللَّهِ لَوْ تَدُومُونَ عَلَى الْحَالَةِ الَّتِي وَصَفْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِهَا لَصَافَحْتَكُمْ الْمَلَائِكَةُ وَمَشَيْتُمْ عَلَى الْمَاءِ. (1)

شایان ذکر است که متکلمان امامیه ، در این مسئله ، با شیخ مفید هم عقیده اند. شریف مرتضی ، ظهور معجزه به دست صالحان و افاضل مؤمنان را جایز شمرده است. (2) ابو الصلاح حلبی نیز این امر را برای غیر نبی و امام ، روا دانسته است. (3) علامه حلی ، ظهور کرامت به دست حضرت مریم و اصحاب کهف را دلیل بر جواز آن دانسته است. (4) نویسنده الیاقوت نیز ظهور معجزه به دست اولیا و ائمه علیهم السلام را روا شمرده و ظهور معجزه به دست آصف و مریم و جز اینها را شاهد آورده است. (5)

علامه حلی در شرح آن ، نوشته است که امامیه و گروهی از اشاعره (6) - بر خلاف

ص: 233

1- . الکافی ، ج 2 ، ص 423 ، ح 1. این حدیث ، در تفسیر العیاشی ج 1 ، ص 109 نیز آمده است.

2- . الذخیره ، ص 332.

3- . تقریب المعارف ، ص 178 ؛ الکافی ، ج 1 ، ص 101.

4- . مناهج الیقین ، ص 430.

5- . الیاقوت ، ص 68 ؛ انوار الملکوت ، ص 186. دیدگاه نویسنده الیاقوت در این جا ، مغایر با دیدگاهی است که مفید از نوبختیان گزارش می کند. این اختلاف موضع - که در ادامه ، به برخی دیگر نیز اشاره خواهیم کرد - ، می تواند قرینه ای بر تأخر زمان نگارش الیاقوت از دوره شیخ مفید باشد .

6- . از جمله ابوالحسن اشعری مقالات الاسلامیین ، ج 1 ، ص 349 ، جوینی (الارشاد ، ص 316) و شهرستانی (نهاية الاقدام ، ص 498).

معتزله - ، بر جواز کرامات و اظهار معجزه به دست امامان و صالحان اتفاق دارند. (1) از نظر علامه مجلسی ، حق آن است که معجزات جاری بر دست اصحاب و تواب امامان، در حقیقت ، معجزات امامان است که برای بیان صدق ایشان بر دست آن سفیران ظاهر می شود (2) و کلام شیخ مفید نیز تاب این معنا را دارد. دیدگاه نوبختیان در این جا در نهایت سخافت و غرابت است. (3)

و . شنیدن سخن فرشتگان ، بدون دیدن خود آنها توسط امامان علیهم السلام

از نظر شیخ مفید ، شنیدن سخن فرشتگان ، بدون دیدن اعیان آنها توسط امامان ، عقلاً رواست و برای وقوع آن ، در مورد امامان و شیعیان نیک و درستکار و درست آیین ، حجت و برهان روشن وجود دارد. این ، رأی فقیهان و محدثان امامیه است. آل نوبخت و گروهی از امامیان - که شناختی به احادیث ندارند و امعان نظر نمی کنند و طریق صواب نمی پیماند - ، از پذیرش این مسئله ، تن زده اند. (4)

با توجه به مجموع احادیثی که در ابواب متعلق به مسئله ارتباط امامان علیهم السلام با فرشتگان آمده و احادیثی که در فحای دیگر ابواب اصول و فروع الکافی ذکر شده است ، درباره ارتباط ائمه علیهم السلام با ملائکه و هم سخنی با آنان - که موضع شیخ مفید و فقیهان و حدیث پژوهان امامیه است - نباید تردید کرد. در این جا برخی مواضع مناسب را نشان می دهیم و نمونه هایی از احادیث را می آوریم.

ص: 234

-
- 1- . أنوار الملکوت، ص 186 .
 - 2- . این کلام علامه مجلسی ، یادآور سخن شهرستانی است که کرامات اولیا را مؤید، دلیل و منبعث از معجزات پیامبران دانسته و تصریح کرده است که کرامت هر ولی ، به عینه ، معجزه نبی است نهیة الاقدام، ص 498 .
 - 3- . بحار الأنوار، ج 27 ، ص 31 .
 - 4- . أوائل المقالات ، ص 60، گفتار 44.

شیخ کلینی در یکی از آغازین ابواب کتاب الحجة الکافی (1)، بابی فرانهاده با عنوان «بَابُ الْفَرْقِ بَيْنَ الرَّسُولِ وَالنَّبِيِّ وَالْمُحَدَّثِ». در این باب، چهار حدیث آمده که بر این مضمون تصریح دارند که منزلت امام در سنجش با نبی، آن است که صدای ملک را می شنود و خود او را نمی بیند و از همین رو، محدث نامیده می شود:

وَ الْإِمَامُ هُوَ الَّذِي يَسْمَعُ الْكَلَامَ وَلَا يَرَى الشَّخْصَ. (2)

وَ أَمَّا الْمُحَدَّثُ فَهُوَ الَّذِي يُحَدِّثُ فَيَسْمَعُ وَلَا يُعَايِنُ وَلَا يَرَى فِي مَنْامِهِ. (3)

در بابی مستقل درباره محدث بودن ائمه علیهم السلام با عنوان «بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مُحَدَّثُونَ مُفَهَّمُونَ»، پنج روایت آمده است، مانند:

عُبَيْدُ بْنُ زُرَّارَةَ قَالَ: أَرْسَلَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى زُرَّارَةَ أَنْ يُعَلِّمَ الْحَكَمَ بْنَ عَتِيْبَةَ أَنَّ أَوْصِيَاءَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ مُحَدَّثُونَ. (4)

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: ذَكَرَ الْمُحَدَّثُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: إِنَّهُ يَسْمَعُ الصَّوْتَ وَلَا يَرَى الشَّخْصَ فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ كَيْفَ يَعْلَمُ أَنَّهُ كَلَامُ الْمَلِكِ قَالَ: إِنَّهُ يُعْطَى السَّكِينَةَ وَالْوَقَارَ حَتَّى يَعْلَمَ أَنَّهُ كَلَامُ مَلِكٍ. (5)

افزون بر این باب، احادیث فراوانی که درباره چگونگی پدید آمدن «مصحف فاطمه» رسیده، بر شنیدن سخن فرشته توسط حضرت فاطمه علیها السلام و امیر مؤمنان علیه السلام دلالت دارند. (6)

در برخی ابواب متعلق به علم امام، احادیثی دال بر «نکت در آذان» و «نقر در

ص: 235

1- . الکافی، ج 1، ص 176، ح 1.

2- . همان، ح 2.

3- . همان جا.

4- . همان، ص 270.

5- . همان، ص 271، ح 4. درباره محدث بودن امامان علیهم السلام در «بَابُ مَا جَاءَ فِي الْإِثْنَيْ عَشَرَ وَالنَّصِّ عَلَيْهِمُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ» نیز احادیثی آمده است.

6- . ر. ک: همان، ج 1، ص 239 (بَابُ فِيهِ ذِكْرُ الصَّحِيفَةِ وَالْجُفْرِ وَالْجَامِعَةِ وَ مَصِّحَفِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَ ص 457 (بَابُ مَوْلِدِ الرَّهْرَاءِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ)).

اسماع» آمده است ، از جمله در «بَابُ جِهَاتِ عُلُومِ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ» . حدیث زیر از امام کاظم علیه السلام نقل شده است:

مَبْلَغُ عِلْمِنَا عَلَى ثَلَاثَةِ وُجُوهِ مَاضٍ وَغَابِرٍ وَحَادِثٍ فَأَمَّا الْمَاضِي فَمُفَسَّرٌ وَأَمَّا الْغَابِرُ فَمَرْبُورٌ وَأَمَّا الْحَادِثُ فَقَدْ ذَفَّ فِي الْقُلُوبِ وَتَقَرَّرَ فِي الْأَسْمَاعِ وَهُوَ أَفْضَلُ عِلْمِنَا وَلَا نَبِيَّ بَعْدَ نَبِيِّنَا. (1)

نیز احادیث مربوط به شب قدر ، بیانگر فرود آمدن فرشتگان بر ولی عصر علیه السلام است. (2) احادیث «بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ تَدْخُلُ الْمَلَائِكَةُ بُيُوتَهُمْ وَتَطَأُ بُسْطَهُمْ وَتَأْتِيهِمْ بِالْأَخْبَارِ» - شامل چهار حدیث - و «بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مَعْدِنُ الْعِلْمِ وَشَجَرَةُ النَّبُوَّةِ وَمُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ» (3) - شامل هفت حدیث - ، نشانگر ارتباط مستمر فرشتگان با امامان است. دو نمونه از این احادیث را از نظر می گذرانیم.

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ شَجَرَةُ النَّبُوَّةِ وَ مَوْضِعُ الرَّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ وَ بَيْتُ الرَّحْمَةِ وَ مَعْدِنُ الْعِلْمِ. (4)

امام صادق علیه السلام به مسمع کردین بصری فرمود :

يَا أَبَا سَيِّدٍ إِنَّكَ تَأْكُلُ طَعَامَ قَوْمٍ صَالِحِينَ تُصَافِحُهُمُ الْمَلَائِكَةُ عَلَى فُرُشِهِمْ قَالَ قُلْتُ : وَ يَظْهَرُونَ لَكُمْ قَالَ : فَمَسَحَ يَدَهُ عَلَى بَعْضِ صَبِيَانِهِ فَقَالَ : هُمْ الْأَطْفُفُ بِصَبِيَانِنَا مِنَّا بِهِمْ. (5)

در احادیث ابواب دیگر کافی نیز به این امر ، تصریحات و اشاراتی وجود دارد. (6)

در پایان این بحث ، یادآوری این نکته ، بایسته است که ارتباط با ملائکه و شنیدن

ص: 236

-
- 1- . همان، ص 264.
 - 2- . در این باره ، ر . ک : همان ، ص 242 (بَابُ فِي شَأْنِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَ تَفْسِيرِهَا) .
 - 3- . همان ، ص 221 .
 - 4- . همان ، ص 221 .
 - 5- . همان ، ص 393 ، ح 1 .
 - 6- . گفتنی است که طبق برخی روایات منابع دیگر ، از سلمان نیز به عنوان محدث یاد شده است بصائر الدرجات ، ص 322 ؛ الأمالی ، طوسی ، 407 .

کلام آنان ، مستلزم نبوت نیست ، همان گونه که در قرآن نیز از وحی به امّ موسی و حواریون حضرت عیسی علیه السلام و سخن گفتن فرشته با حضرت مریم علیها السلام سخن رفته است. این امر ، در احادیث فراوان الکافی نیز مورد تأکید قرار گرفته است.(1)

ز . احوال پیامبران و امامان ، پس از وفات

شیخ مفید در این زمینه ، بر آن است که انبیا و ائمه ، پس از وفات ، با اجسام و ارواح خود به بهشت خدای متعال منتقل می شوند و در آن جا زنده اند و تا روز قیامت منتعم اند. آنها به افراد صالح از امت و پیروان خود ، شادمان هستند و با کرامت ، به دیدار ایشان می روند و منتظر دینداران دیگر هستند که بر ایشان وارد می شوند. احوال شیعیان در دنیا - با اخبار مستمر خدای تعالی - بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام پوشیده نیست و سخن هر کس را که در مشاهد مشرفه آنان با ایشان نجوا کند ، به لطف ویژه خدا می شنوند. همچنان که در روایت آمده ، سخنان از دور نیز به آنان می رسد.

این ، مذهب تمامی فقیهان و محدثان امامیه است. درباره دیدگاه متکلمان امامیه ، شیخ مفید آورده است که برای ایشان در این باب ، گفتار و دیدگاهی نمی شناسد و از آل نوبخت در این باره ، خلاقی به او رسیده است. وی افزوده که به گروهی از منسوبان به امامیه برخورد کرده است که این مسئله را نمی پذیرفته اند. شیخ مفید برای اثبات دیدگاه خود و فقها و محدثان امامیه ، به آیات «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ...»(2) و «قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ * بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ»(3) ، استناد جسته است.(4)

ص: 237

- 1- . در این باره ، ر . ک : الکافی ، ج 1 ، ص 268 (بَابُ فِي أَنَّ الْأئِمَّةَ بِمَنْ يُشَدُّ بِهِنَّ مِمَّنْ مَضَى وَ كَرَاهِيَّةِ الْقَوْلِ فِيهِمْ بِالنُّبُوَّةِ) . نمونه احادیث: «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّمَا الْوُقُوفُ عَلَيْنَا فِي الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ فَأَمَّا النُّبُوَّةُ فَلَا» .
- 2- . سوره آل عمران ، آیه 169 - 171 .
- 3- . سوره یس ، آیه 26 - 27 .
- 4- . أوائل المقالات ، ص 72 ، گفتار 49 .

در تأیید دیدگاه شیخ مفید - افزون بر آیاتی که خود وی به برخی از آنها استدلال کرده - ، می توان به احادیث فراوانی استناد کرد که در ابواب الکافی ، به صورت پراکنده آمده است. احادیث با مضامین حیات برزخی انسان ها ، شامل ابوابی مانند : «بَابُ زِيَارَةِ الْقُبُورِ» ، (1) «بَابُ أَنَّ الْمَيِّتَ يَزُورُ أَهْلَهُ» ، (2) «بَابُ الْمَسْأَلَةِ فِي الْقَبْرِ وَمَنْ يُسْأَلُ وَمَنْ لَا يُسْأَلُ» ، (3) «بَابُ فِي أَرْوَاحِ الْمُؤْمِنِينَ» ، (4) و «بَابُ آخِرٍ فِي أَرْوَاحِ الْمُؤْمِنِينَ» . (5)

باب دیگر در ارتباط با بحث ، «بَابُ عَرْضِ الْأَعْمَالِ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ» است که شامل شش حدیث است. (6) حدیث دیگر در این زمینه ، روایتی با مضمون گفتگوی امیر مؤمنان علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله پس از دفن حضرت فاطمه علیها السلام است. (7) سرانجام باید به متون زیارات فراوانی اشاره کرد که خواندن آنها در مشاهد مشرفه ، وارد شده و شامل سلام و سخنانی خطاب به معصوم مورد زیارت است.

ح . گردآوری و تدوین قرآن

شیخ مفید ، هم رأی با جماعتی از امامیان ، بر آن است که واژه و آیه و سوره ای از

ص : 238

1- . الکافی ، ج 3 ، ص 228. نمونه حدیث: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي زِيَارَةِ الْقُبُورِ قَالَ : إِنَّهُمْ يَأْتُسُونَ بِكُمْ فَإِذَا غَبَّتُمْ عَنْهُمْ اسْتَوْحَشُوا» .

2- . همان، ص 230. نمونه حدیث: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَزُورُ أَهْلَهُ فَيَرَى مَا يُحِبُّ وَ يُسْتَرُّ عَنْهُ مَا يَكْرَهُ وَإِنَّ الْكَافِرَ لَيَزُورُ أَهْلَهُ فَيَرَى مَا يَكْرَهُ وَ يُسْتَرُّ عَنْهُ مَا يُحِبُّ قَالَ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَزُورُ كُلَّ جُمُعَةٍ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَزُورُ عَلَى قَدْرِ عَمَلِهِ» .

3- . همان، ص 235.

4- . همان، ص 243.

5- . همان، ص 244.

6- . همان، ج 1 ، ص 219. نمونه احادیث: «عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ : مَا لَكُمْ تَسْؤُونَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ : أَمَا تَعْلَمُونَ أَنَّ أَعْمَالَكُمْ تُعْرَضُ عَلَيْهِ فَإِذَا رَأَى فِيهَا مَعْصِيَةً سَاءَةً ذَلِكَ فَلَا تَسْؤُوا رَسُولَ اللَّهِ وَ سُرُوءَهُ» .

7- . ر . ك : همان، ص 458 ، ح 3.

قرآن، کم نشده است؛ بلکه تأویل و تفسیر معانی قرآن، مطابق با حقیقت تنزیل آن که در مصحف امیر مؤمنان علیه السلام ثبت بوده، حذف شده است. شیخ مفید، افزوده شدن بر قرآن را نیز نمی پذیرد و معتقد به سلامت قرآن موجود، از زیادت است. وی تصریح می کند که در این باره، حدیثی از امام صادق علیه السلام مؤید دیدگاه وی است. (1)

نوبختیان - بنا بر مسموع شیخ مفید - قائل به کاسته شدن و افزوده شدن در قرآن موجود بوده اند. (2)

چنان که می دانیم، دیدگاه مشهور و غالب امامیه، همان است که در کلام مفید آمده است. از جمله مرحوم آیه الله خویی، پس از گزارش دیدگاه بسیاری از بزرگان شیعه در باب عدم وقوع تحریف در قرآن، چنین نتیجه گیری کرده است:

کوتاه سخن آن که مشهور میان عالمان و محققان شیعه، بل متسالم میان آنان، قول به عدم تحریف قرآن است. (3)

ط. وعد و وعید

آموزه وعد و وعید، (4) از مباحث مهم کلامی و فرقه شناختی است که معتزله، بنا به

ص: 239

1- . احتمالاً مقصود شیخ مفید، این حدیث است: «عن أبي بصير قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»، فقال: نزلت في علي بن أبي طالب والحسين والحسين عليهم السلام فقلت له: إن الناس يقولون فما له لم يُسمَّ علياً وأهل بيته عليهم السلام في كتاب الله عز وجل قال فقال قولوا لهم إن رسول الله صلى الله عليه وآله نزلت عليه الصلاة ولم يُسمَّ الله لهم ثلاثاً ولا أربعا حتى كان رسول الله صلى الله عليه وآله هو الذي فسّر ذلك لهم ونزلت عليه الزكاة ولم يُسمَّ لهم من كل أربعين درهماً حتى كان رسول الله صلى الله عليه وآله هو الذي فسّر ذلك لهم ونزل الحج فلم يقل لهم طوفوا أسبوعاً حتى كان رسول الله صلى الله عليه وآله هو الذي فسّر ذلك لهم ونزلت في علي والحسين والحسين فقال رسول الله صلى الله عليه وآله في علي من كنت مولاه فعلي مولاه...» الكافي، ج 1، ص 286، ح 1. آية الله خویی، سند حدیث را صحیح دانسته است (البیان، ص 251).

2- . أوائل المقالات، ص 80، گفتار 59.

3- . البیان، ص 219.

4- . از نظر کلامی، وعد، عبارت است از اخبار به رسیدن نفع به دیگری یا دفع ضرر از او در آینده توسط خبر دهنده خدای متعال. وعید، عبارت است از اخبار به رسیدن ضرر به دیگری یا فوت نفع از او در آینده توسط خبر دهنده (قواعد المرام، ص 157 - 158).

دیدگاه متفاوتی که درباره وعید مطرح کرده اند، آموزه یاد شده را به عنوان یکی از اصول اعتقادی خود برگزیده اند. شیخ مفید، در دو گفتار از کتاب ارجمند خود به این بحث پرداخته است. نخست در گفتار یازدهم (گفتار در وعید) دیدگاه اتّفاقی امامیان را درباره آن، این گونه گزارش کرده است:

امامیه، اتفاق دارند که تهدید (وعید) به خلود در آتش جهنّم، تنها متوجّه کافران است، نه گناهکاران از اهل معرفت به خدای متعال و اقرار به فرائض از اهل نماز. در این دیدگاه، تمام مرجئه - جز محمّد بن شیب - و همه اصحاب حدیث، موافق امامیه هستند. معتزله، بر خلاف آن اجماع دارند و می پندارند که وعید به خلود در آتش، کافران و تمامی فاسقان از اهل نماز را در بر می گیرد.

امامیه، اتفاق دارند که هر کس از اهل اقرار و معرفت و نماز که به سبب گناهش عذاب گردد، در عذاب جاودانه نخواهد بود و از آتش، بیرون و به بهشت در خواهد آمد و جاودانه در آن متنعم خواهد بود. گروه هایی که یاد کردیم، با امامیه هم رأی اند و معتزله، بر خلاف آن اجماع دارند و پنداشته اند که هر کس برای عذاب به آتش درآید، از آن بیرون نخواهد آمد. (1)

شیخ مفید پس از گزارش فوق در گفتاری دیگر (گفتار در ابواب وعید) به بخش دیگری از مباحث وعد و وعید پرداخته و دیدگاه اختصاصی خود و گروهی از امامیان را تبیین کرده است. وی تصریح کرده است که از نظر وی و گروهی از امامیه و بیشتر مرجئه، هر کس برای خدا عملی و طاعتی انجام دهد، خداوند با نعمت پایدار، در بهشت جاودان به او پاداش می دهد. نوبختیان بر آن اند که بسیاری از طاعت کنندگان از خدا در سرای دنیا پاداش طاعت خود را دریافت می کنند و در آخرت، بهره ای نخواهند داشت. (2)

ص: 240

1- . أوائل المقالات، ص 46، گفتار 11.

2- . همان، ص 82، گفتار 60.

برای تکمیل دیدگاه مفید باید به سخن وی در گفتاری دیگر از اوائل المقالات نیز توجه کرد. وی زیر عنوان « گفتار در ثواب و عقاب دنیا و تعجیل مجازات در آن » می نویسد:

خدای متعال ، برخی از بندگان خود را بر طاعتشان در دنیا با بخشی از ثوابی که استحقاق دارند، پاداش می دهد و جایز نیست که در دنیا تمام پاداش های ایشان را بدهد؛ زیرا ادامه جزای اطاعت کنندگان (در آخرت) واجب است. و برخی از بندگان را بر گناهانشان در دنیا با بخشی یا تمام کیفری که با مخالفت های خود استحقاق دارند، عقاب می کند ؛ زیرا هر گناهی موجب استحقاق عذاب دائم نمی گردد. آن گونه که در طاعات گفتیم (که مستوجب ثواب دائم می گردد). (1)

شیخ مفید برای اثبات دیدگاه خود به آیاتی مانند: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» (2) ، «فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا * يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا * وَيَمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَيْنَ وَبَيْنٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا» (3) و «لِنُدِّيقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَى» (4) و دو حدیث نبوی «حمی یوم کفارة ذنوب سنة» (5) و «صلة الرحم منسنة فی الأجل» (6) استناد کرده است. (7)

به نظر می رسد که با توجه به مجموع سخنان شیخ مفید در دو گفتار بالا ، اختلاف وی با متکلمان آل نوبخت ، در آن است که از نظر شیخ مفید ، مکلف ، در مقابل طاعت ، استحقاق ثواب دائم دارد. (8) از این روی ، گو این که می تواند بخشی از ثواب

ص: 241

- 1- . همان ، ص 112 ، گفتار 116.
- 2- . سوره طلاق، آیه 2 - 3.
- 3- . سوره نوح، آیه 10 - 12.
- 4- . سوره فصلت، آیه 16.
- 5- . التمحیص، ص 42 ؛ علل الشرائع، ج 1 ، ص 279.
- 6- . الکافی، ج 2 ، ص 151 ، ح 9.
- 7- . همان جا.
- 8- . شیخ مفید در اثر دیگر خود ، به استحقاقی بودن ثواب مؤمن و دوام آن ، این گونه تصریح کرده است: «إنَّ العارف الموحّد يستحق بالعقول علی طاعته وقریبه ثواب دائما» المسائل السرویة ، ص 98 ؛ اما مؤمن گناهکار در صورتی که به عقاب الهی گرفتار شود، ناگزیر ، عقاب وی منقطع خواهد بود و از عذاب به بهشت منتقل خواهد شد تا ثواب طاعات خود را دریافت کند؛ زیرا عادلانه نیست که بنده ای طاعت و معصیت انجام دهد و به سبب گناه ، در جهنم جاودانه بماند و ثواب طاعت خود را دریافت نکند (همان، ص 97) . شریف مرتضی (در شرح جمل العلم والعمل ، ص 143) تصریح کرده که درباره دائم بودن استحقاق ثواب - از جهت سمع - در میان امت ، خلافی نیست ؛ اما عقاب فسق (گناه کمتر از کفر) از نظر وی دائم نیست. محقق حلّی نیز دوام استحقاق ثواب را اجماعی و استحقاق عقاب را منقطع دانسته است (المسلك فی أصول الدین، ص 142). خواجه نصیر الدین طوسی - صریحا - و علامه حلّی - ظاهرا - و فاضل مقداد ، بر دائم بودن هر دو استحقاق رفته اند. معتزله نیز چنین دیدگاهی دارند (کشف المراد، ص 270؛ مناهج الیقین، ص 507 - 508 ؛ النافع یوم الحشر، ص 90). از نظر اشاعره ، انسان در قبال طاعت و معصیت ، استحقاق عقلی واجب ثواب و عقاب را ندارد (تفسیر رازی، ج 2 ، ص 128؛ شرح المواقف، ج 8 ، ص 155 ، مناهج الیقین، ص 505 - 506). گفتنی است که راوندی ، بر این باور است که

طاعت (یعنی فعلی که بنده را در معرض ثواب قرار می دهد) بر دو گونه است: طاعت علمی و طاعت عملی. طاعت علمی، مانند شناخت خدا و پیامبر و امام و شرائع، دائم است و ثواب دائم دارد. طاعت عملی، مانند نماز گزاردن و صدقه دادن منقطع، دارای ثواب منقطع است. معصیت (فعلی که بنده را به عقاب می کشاند) نیز بر دو گونه است: معصیت اعتقادی و عملی. عقاب معصیت اعتقادی، مانند شرك به خداوند، دائم، و عقاب معصیت عملی، مانند ترك نماز و ریا، منقطع است عجاله المعرفة، ص 42 - 44.

استحقاقی خود را در این دنیا دریافت کند؛ اما تمام پاداش خود را در این دنیا دریافت نمی کند و بخشی از آن را در بهشت جاوید خواهد گرفت. در حالی که از نظر متکلمان آل نوبخت، ممکن است فردی تمام ثواب طاعت خود را در همین دنیا دریافت دارد.

یادکرد این نکته، بایسته است که با توجه به موضع نوبختیان در اعتقاد به ثبوت طاعت برای کافران و دریافت پاداش در سرای دنیا برای آنان (آن گونه که در بند بعد خواهد آمد)، در این جا دانسته نیست که مرادشان از اطاعت کنندگان، چه کسانی هستند. اگر مقصود ایشان مؤمنان باشد، معلوم می گردد که آنان بر خلاف متکلمان امامیه (از جمله شیخ مفید) و معتزله، ثواب طاعت را دائم نمی دانند؛ اما اگر مقصود

ص: 242

کفار باشد، باید گفت که مفید برای آنان معرفت و طاعتی را ثابت نمی‌داند و بنا بر این، کلام وی در گفتار 116 اوائل المقالات که در آن، از پاداش دنیوی برخی بندگان مطیع خدا سخن گفته، باید به مؤمنان حمل شود. بررسی روایی این مطلب، در بند بعد آمده است.

ی. معرفت و طاعت کفار

اشاره

شیخ مفید و جمهور امامیان، بر آن اند که هر کس به خدا شناخت دارد، به او کفر نمی‌ورزد و هر کس منکر نعمت خداست، از او فرمان نمی‌برد؛ یعنی این که کفار، معرفت به خداوند ندارند و اطاعت او را به جا نمی‌آورند. در حالی که نوبختیان، در موضعی مخالف، بر آن اند که بسیاری از کفار، به خدای متعال شناخت دارند و در افعال بسیاری، مطیع او هستند و بر این معرفت و طاعت در دنیا پاداش می‌بینند. (1)

شیخ مفید در برخی دیگر از آثار خود نیز دیدگاه خود را باز گفته است. در تصحیح الاعتقاد می‌گوید:

جایز نیست کسی که به خدا کافر است، او را بشناسد. و کسی که به او ایمان دارد، نسبت به او جاهل باشد. و هر کافری بر طبق اصول ما جاهل به خداست. (2)

وی در الفصول المختارة نیز درباره منع صدور طاعت از کافر می‌نویسد:

من معتقدم که کافر، طاعتی ندارد؛ زیرا خدای خود را نمی‌شناسد و چون نمی‌شناسد، طاعتی از او درست نمی‌آید؛ زیرا فعل، تنها در صورتی طاعت خواهد بود که فاعل آن، قصد مطاع کند و هرگاه به مطاع جاهل باشد، آهنگ فعل توسط او به سوی مطاع، ممکن نیست. (3)

ص: 243

1- . اوائل المقالات، ص 83، گفتار 62.

2- . تصحیح الاعتقاد، ص 119 .

3- . الفصول المختارة، ص 66. سید مرتضی نیز بر آن است که عمل بدون اعتقاد، نه ثوابی دارد و نه فائده‌ای؛ زیرا کسی که نماز می‌گزارد، در حالی که به وجوب نماز و نزدیکی جستن با آن، به آستان الهی باور ندارد، نمازی ندارد و خیری در عمل او نیست رسائل المرتضی، ج 1، ص 302. ردّ پای بحث عاری بودن کافر از معرفت و طاعت را می‌توان در منابع فقهی، از جمله در مسئله یمین کافر، جستجو کرد. علامه حلی پس از نقل دیدگاه ابن براج و ابن ادریس، معتقد است که کافر، طاعتی ندارد؛ زیرا استحقاق ثواب، مشروط به ایمان است (مختلف الشیعة، ج 8، ص 151).

برای بررسی اختلافات مفید با نوبختیان در این موضوع، لازم است که آموزه های اختلافی را از هم تفکیک کنیم و هر يك را جداگانه بررسییم. چنان که یاد شد، نوبختیان، برخلاف دیدگاه شیخ مفید، به سه گزاره کلامی زیر اعتقاد دارند:

1. بسیاری از کفار به خدای متعال شناخت دارند

به نظر می رسد که درباره شناخت خدای متعال در متون دینی، با دو دسته نصوص، رو به رو هستیم. در بسیاری از آیات قرآن کریم (1) و احادیث الکافی (و منابع دیگر) «معرفت الله» امری فطری و موهوبی شمرده شده است. بر پایه آموزه معرفت فطری می توان گفت که کفار نیز به خدا شناخت دارند؛ زیرا اصولاً ایمان یا کفر به خداوند، متأخر از شناخت اوست. (2) خدای متعال، با اعطای معرفت فطری به انسان ها ایشان را از کسب و تحصیل آن بی نیاز کرده و تنها ایمان به خود را موضوع تکلیف قرار داده است. به دیگر سخن، از منظر متون دینی، تعریف خدا (= هدایت) فعل و صنع خداست و پذیرش و التزام به آن (= اهتداء / ایمان) یا نپذیرفتن آن (= کفر)، فعل اختیاری انسان است. (3)

ص: 244

1- . مانند: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ» (سوره روم، آیه 30)؛ «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (سوره انسان، آیه 3).

2- . در این باره، در بحث احکام و اسما، سخنی از علامه طباطبایی خواهد آمد.

3- . ایمان، به معنای تصدیق و التزام، و کفر، به معنای انکار يك شیء پس از حصول شناخت به آن صورت می پذیرد. از همین رو، ممکن است انکار يك حقیقت، پس از یقین به حقانیت آن باشد. آن گونه که در قرآن کریم آمده است: «فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ * وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ» سوره نمل، آیه 13 - 14. در حدیثی نیز به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است: «لَوْ أَنَّ الْعِبَادَ إِذَا جَهِلُوا وَقَفُوا وَلَمْ يَجْحَدُوا لَمْ يَكْفُرُوا لَهُ» (الکافی، ج 2، ص 399، ح 3). در حدیث دیگری نیز کفر، به انکار مشروط شده است (همان، ج 2، ص 388، ح 19 نیز، ر. ک: وسائل الشیعة، ج 28، ص 356، «باب جملة مما يثبت به الكفر والایمان»). حدیث زیر، درباره معنانشناسی مفاهیم: ایمان، کفر، شرك، ضلال، معرفت و جهل - که به حوزه معنایی ایمان تعلق دارند -، قابل توجه است: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ نَصَبَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامَ عِلْمًا بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ فَمَنْ عَرَفَهُ كَانَ مُؤْمِنًا وَمَنْ أَنْكَرَهُ كَانَ كَافِرًا وَمَنْ جَهِلَهُ كَانَ ضَالًّا وَمَنْ نَصَبَ مَعَهُ شَيْئًا كَانَ مُشْرِكًا وَمَنْ جَاءَ بِوَلَايَتِهِ دَخَلَ الْجَنَّةَ وَمَنْ جَاءَ بِعَدَاوَتِهِ دَخَلَ النَّارَ» (الکافی، ج 2، ص 388، ح 20).

با توجه به فراوانی احادیث کافی در این زمینه، ابواب مربوط به موضوع را با نمونه هایی از احادیث نشان می دهیم.

«بَابُ أَنَّهُ لَا يُعْرَفُ إِلَّا بِهِ» راه خداشناسی را به معرفت خدا با خدا منحصر کرده است. (1) «بَابُ الْهَدَايَةِ أَنَّهَا مِنَ اللَّهِ عِزٌّ وَجَلٌّ» و «بَابُ الْبَيَانِ وَالتَّعْرِيفِ وَ لُزُومِ الْحُجَّةِ» ، خداشناسی را فعل و صنع خدا دانسته است. (2) امام صادق علیه السلام در حدیثی می فرماید :

إِنَّ اللَّهَ احْتَجَّ عَلَى النَّاسِ بِمَا آتَاهُمْ وَعَرَّفَهُمْ. (3)

از آن حضرت رسیده است:

لَيْسَ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ أَنْ يَعْرِفُوا وَلِلْخَلْقِ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُعْرِفَهُمْ وَلِلَّهِ عَلَى الْخَلْقِ إِذَا عَرَّفَهُمْ أَنْ يَقْبَلُوا. (4)

میرزا رفیعا قزوینی در ذیل حدیث بالا نوشته است:

یعنی معرفت بر ایشان واجب نیست؛ زیرا معرفت ، صنع خداست ، نه کار آنان. (5)

ص: 245

1- . ر.ك : همان ، ج 1 ، ص 85.

2- . ر.ك : همان ، ص 162 و 165.

3- . همان ، ص 163 ، ح 1.

4- . همان ، ص 164 ، ح 1.

5- . الحاشية على أصول الكافي، ص 515.

شیخ انصاری نیز شناخت خدا پیش از تعریف الهی را غیر ممکن دانسته است. (1)

احادیثی که در ابواب مربوط به عوالم پیشین، مانند «بَابُ فِطْرَةِ الْخَلْقِ عَلَى التَّوْحِيدِ»، «بَابُ كَيْفَ أَجَابُوا وَ هُمْ ذُرٌّ»، «بَابُ طِينَةِ الْمُؤْمِنِ وَ الْكَافِرِ» و «بَابُ فِي أَنَّ الصَّبْغَةَ هِيَ الْأَسْلَامُ» که در کتاب ایمان و کفر الکافی آمده اند نیز بیانگر فطری بودن خداشناسی و توحیدند. (2)

عن عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «فِطَرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» (3) مَا تِلْكَ الْفِطْرَةُ قَالَ: هِيَ الْأَسْلَامُ فَطَرَهُمُ اللَّهُ حِينَ أَخَذَ مِيثَاقَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ «أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» (4) وَ فِيهِ الْمُؤْمِنُ وَ الْكَافِرُ. (5)

زراره می گوید از امام صادق علیه السلام درباره آیه «فِطَرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»

پرسیدم فرمود:

فَطَرَهُمْ جَمِيعًا عَلَى التَّوْحِيدِ. (6)

در ابواب و مواضع دیگری از کتاب توحید الکافی نیز در این باره، احادیثی به چشم می خورد. ابوهاشم جعفری می گوید: از امام جواد علیه السلام درباره معنای واحد پرسیدم، فرمود:

إِجْمَاعُ الْأَلْسُنِ عَلَيْهِ بِالْوَحْدَانِيَّةِ كَقَوْلِهِ تَعَالَى: «وَلَيْن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ». (7)

هم او در حدیث دیگری می فرماید:

ص: 246

- 1- «ان نفس المعرفة باللَّه غير مقدور قبل تعريف الله سبحانه» فرائد الأصول، ج 2، ص 22.
- 2- دیدگاه شیخ مفید درباره معنای فطرت توحید را در تصحیح اعتقادات الإمامیه ص 60 و المسائل السروية (ص 47) و درباره احادیث عوالم پیشین، در المسائل السروية (ص 37 و 52) ملاحظه کنید.
- 3- سوره روم، آیه 30.
- 4- سوره اعراف، آیه 172.
- 5- الکافی، ج 2، ص 12، ح 2.
- 6- همان، ج 2، ص 12، ح 3.
- 7- همان، ج 1، ص 118.

ملا صالح مازندرانی، ذیل حدیثی که معرفت را صُنْعِ خدا می داند، (2) نوشته است:

احادیث بسیاری در این معنا روایت شده که از کثرت، به تواتر معنوی رسیده اند. بخشی از آنها در التوحید صدوق رحمه الله و بخشی در المحاسن برقی رضی الله عنه و برخی در دیگر کتاب های معتبر، مذکور است و بر اساس منطوق و مفهوم، دلالت دارند که شناخت خداوند متعال، توفیقی است و بندگان، به تحصیل آن با نظر و استدلال، مکلف نیستند و بیان و تعریف به عهده خداست. (3)

بنا بر این، اگر این دسته از ادله را لحاظ کنیم، با توجه به همگانی و فراگیر بودن معرفت فطری (یعنی معرفتی که بر پایه آیه میثاق، عرضه آن به انسان ها، به منظور اتمام حجت الهی بر ایشان بوده است)، (4) می توان گفت که کفار نیز حامل درجه ای از خداشناسی هستند. (5)

از سوی دیگر، در برخی از احادیث الکافی، معرفت خداوند، به ترکیبی از شناخت و تصدیق و تسلیم نسبت به مجموعه ای از معارف ایمانی (خدای سبحان، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام) اطلاق شده است. نمونه این متون، حدیث زیر است:

عَنْ أَبِي حَمْرَةَ قَالَ قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّمَا يَعْبُدُ اللَّهَ مَنْ يَعْرِفُ اللَّهَ فَأَمَّا مَنْ لَا يَعْرِفُ اللَّهَ فَإِنَّمَا يَعْبُدُهُ هَكَذَا ضَلَالًا قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ؟ قَالَ : تَصَدِيقُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ تَصَدِيقُ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَ مَوَالَاةُ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ الْإِنْتِمَاءُ بِهِ وَ بِأُمَّةٍ

ص: 247

- 1- همان، ص 91، ح 2.
- 2- ذیل حدیث «عن مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْمَعْرِفَةُ مِنْ صُنْعٍ مَنْ هِيَ؟ قَالَ : مَنْ صُنِعَ اللَّهُ لَيْسَ لِلْعِبَادِ فِيهَا صُنْعٌ» همان، ص 163.
- 3- شرح أصول الکافی، ملا صالح، ج 5، ص 48. وی بر این پایه، دیدگاه نظری بودن معرفت الله را باطل دانسته است.
- 4- «أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ» ر. ك: سورة اعراف، آیه 172.
- 5- برای مطالعه درباره معرفت فطری خدا، ر. ك: توحید الإمامیه، محمدباقر ملکی میانجی؛ معرفت فطری خدا، رضا برنجکار.

الْهُدَى عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَالْبِرَاءَةُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ عَدُوِّهِمْ هَكَذَا يُعَرَّفُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ. (1)

طبعاً اگر این دسته احادیث را در نظر بگیریم، نمی توان از خدانشناسی کافران سخن گفت؛ اما به نظر می رسد که مراد از معرفت در این احادیث، شناخت و آگاهی صرف نسبت به خداوند، موضوع معرفت فطری نیست؛ بلکه معرفت همراه با اعتراف و شناخت، با التزام به لوازم آن مقصود است. یعنی تصدیق خدا و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و امامت امامان علیهم السلام (به عنوان بخشی از ما جاء به النبی). این تبیین از خدانشناسی، همان انگاره حدیثی ایمان است. شاهد این مطلب، حدیث دیگر همان باب است که در آن، لوازم معرفت الله، به عنوان مؤلفه های ایمان مطرح شده است:

لَا يَكُونُ الْعَبْدُ مُؤْمِنًا حَتَّى يَعْرِفَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْأُمَّةَ كُلَّهُمْ وَإِمَامَ زَمَانِهِ وَيُرَدَّ إِلَيْهِ وَيَسَلَّمَ لَهُ ثُمَّ قَالَ: كَيْفَ يَعْرِفُ الْآخِرَ وَهُوَ يَجْهَلُ الْأَوَّلَ. (2)

از این روی، میان دو دسته از احادیث یاد شده، ناسازگاری وجود ندارد.

2. کفار، در بسیاری از افعال، مطیع خدا هستند

3. کفار، بر این معرفت و طاعت، در دنیا پاداش می بینند

بررسی این دو آموزه اختلافی بر پایه احادیث، دشوار می نماید؛ زیرا از يك سو در الكافی، احادیث متعددی داریم که ثبوت ثواب را بر ایمان به معنای خاص آن (و نه حتی اسلام) وابسته شمرده اند. مانند این حدیث:

الْإِسْلَامُ يُحَقِّنُ بِهِ الدَّمَ وَتُؤَدَّى بِهِ الْأَمَانَةُ وَتُسْتَحَلُّ بِهِ الْفُرُوجُ وَالثَّوَابُ عَلَى الْإِيمَانِ. (3)

ص: 248

1- الكافی، ج 1، ص 180، ح 1. برای موارد دیگر، ر. ک: همان جا باب معرفة الإمام و الرد إليه.

2- همان، ح 2. در این زمینه، به ادله تمایز اسلام و ایمان نیز می توان استناد کرد. بحث اسلام و ایمان، در ادامه نوشتار خواهد آمد.

3- همان، ج 2، ص 24، ح 1. برای احادیث دیگر، ر. ک: همان جا (باب أن الإسلام يحقن به الدم وتؤدى به الأمانة وأن الثواب على الإيمان).

یا احادیثی که قبولی اعمال را مشروط به معرفت کامل، ایمان، تقوا و اخلاص نموده اند. مانند دو حدیث زیر :

إِنَّكُمْ لَا تَكُونُونَ صَالِحِينَ حَتَّى تَعْرِفُوا وَلَا تَعْرِفُوا حَتَّى تُصَدِّقُوا وَلَا تُصَدِّقُوا حَتَّى تُسَلِّمُوا أَبْوَاباً أَرْبَعَةً لَا يَصْلُحُ أَوْلُهَا إِلَّا بِأَخْرِهَا ضَلَّ أَصْحَابُ الثَّلَاثَةِ وَ تَاهُوا تَيْهًا بَعِيدًا إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَا يَقْبَلُ إِلَّا الْعَمَلَ الصَّالِحَ وَ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ إِلَّا الْوَفَاءَ بِالشُّرُوطِ وَ الْعُهُودِ فَمَنْ وَفَى لِلَّهِ عِزٌّ وَ جَلٌّ بِشَرِّهِ وَ اسْتَعْمَلَ مَا وَصَفَ فِي عَهْدِهِ نَالَ مَا عِنْدَهُ وَ اسْتَكْمَلَ مَا وَعَدَهُ... إِنَّهُ مَنْ أَتَى الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا اهْتَدَى وَ مَنْ أَخَذَ فِي غَيْرِهَا سَلَكَ طَرِيقَ الرَّدَى وَصَلَّ اللَّهُ طَاعَةَ وَ لِيَّ أَمْرِهِ بِطَاعَةِ رَسُولِهِ وَ طَاعَةَ رَسُولِهِ بِطَاعَتِهِ فَمَنْ تَرَكَ طَاعَةَ وَ لَاءَةَ الْأَمْرِ لَمْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ لَا رَسُولَهُ وَ هُوَ الْأَعْقَرُ بِمَا أُنزِلَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ. (1)

تَزَوَّدُوا مِنْهَا الَّذِي أَكْرَمَكُمْ اللَّهُ بِهِ مِنَ التَّقْوَى وَ الْعَمَلِ الصَّالِحِ فَإِنَّهُ لَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ مِنْ أَعْمَالِ الْعِبَادِ إِلَّا مَا خَلَصَ مِنْهَا وَ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ إِلَّا مِنَ الْمُتَّقِينَ وَ قَدْ أَخْبَرَكُمُ اللَّهُ عَنْ مَنَازِلِ مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا وَ عَنْ مَنَازِلِ مَنْ كَفَرَ وَ عَمِلَ فِي غَيْرِ سَبِيلِهِ. (2)

از سوی دیگر ، احادیث فراوانی در ابواب مختلف الکافی می توان یافت که برخی اعمال نیک غیر مؤمنان را دارای اثر و نتیجه دنیوی دانسته اند.

دو حدیث زیر ، درباره اعمال گونه های ناهمگون حج گزاران ، وارد شده است :

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : سَأَلَ رَجُلٌ أَبِي بَعْدَ مُنْصَرَفِهِ مِنَ الْمَوْقِفِ فَقَالَ : أَتَرَى يُخَيِّبُ اللَّهُ هَذَا الْخَلْقَ كُلَّهُ فَقَالَ أَبِي مَا وَقَفَ بِهَذَا الْمَوْقِفِ أَحَدٌ إِلَّا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مُؤْنًا كَانَ أَوْ كَافِرًا إِلَّا أَنَّهُمْ فِي مَغْفِرَتِهِمْ عَلَى ثَلَاثِ مَنَازِلٍ مُؤْنٌ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ أَعْتَقَهُ مِنَ النَّارِ... وَ كَافِرٌ وَقَفَ هَذَا الْمَوْقِفَ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ إِنْ تَابَ مِنَ الشَّرِّ فِيمَا بَقِيَ مِنْ عُمْرِهِ وَ إِنْ لَمْ يَتُبْ وَفَاهُ أَجْرُهُ وَ لَمْ يَحْرِمْهُ أَجْرَ هَذَا الْمَوْقِفِ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عِزُّ وَ جَلُّ : «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا

ص: 249

1- . همان، ج 1 ، ص 181 ، ح 6 باب معرفة الإمام و الرد إليه .

2- . همان، ج 3 ، ص 422. احادیث دیگری در این باره در بحث احباط خواهد آمد.

وَزَيَّنَتْهَا نُوفٌ إِلَيْهِمْ أَعَمَّ اللَّهُمَّ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْحَسُونَ * أَوْلَيْكَ الدِّينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْأَخْرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَدَّ نَعْوَاهُ فِيهَا وَبَاطِلٌ مَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ (1). (2)

مَا وَقَفَ أَحَدٌ فِي تِلْكَ الْجِبَالِ إِلَّا اسْتَجِيبَ لَهُ فَأَمَّا الْمُؤْمِنُونَ فَيُسْتَجَابُ لَهُمْ فِي آخِرَتِهِمْ وَأَمَّا الْكُفَّارُ فَيُسْتَجَابُ لَهُمْ فِي دُنْيَاهُمْ. (3)

دو حدیث زیر هم در این باره ، قابل توجه اند :

عن أبي جعفر عليه السلام قال: في كتاب علي عليه السلام ثلاث خصال لا يموت صاحبهن أبداً حتى يرى وبالهن البغي وقطيعة الرجم واليمين الكاذبة يبارز الله بها وإن أعجل الطاعة ثواباً لصلة الرجم وإن القوم ليكونون فجراً فيتواصه لمون فتتمى أموالهم ويثرون وإن اليمين الكاذبة وقطيعة الرجم لتدران الديار بلاقع من أهلها وتنقل الرجم وإن نقل الرجم انقطاع النسل. (4)

قال أمير المؤمنين عليه السلام في خطبته: أعوذ بالله من الذنوب التي تعجل الفناء فقام إليه عبد الله بن الكواء يشكرني فقال: يا أمير المؤمنين أو تكون ذنوب تعجل الفناء فقال نعم وبذلك قطيعة الرجم إن أهل البيت ليجتمعون ويتواسون وهم فجرة فيرزقهم الله وإن أهل البيت لينفرون ويقطع بعضهم بعضاً فيحرمهم الله وهم أتقياء. (5)

از اطلاق برخی احادیث - که ثبوت اثر برخی اعمال صالح ، مانند صلۀ ارحام را به صورت مطلق آورده و آن را به مؤمن مقید نکرده اند - نیز می توان در این بحث استفاده کرد :

مَا أَحْسَنَ عَبْدُ الصَّدَقَةِ فِي الدُّنْيَا إِلَّا أَحْسَنَ اللَّهُ الْخِلَافَةَ عَلَى وُلْدِهِ مِنْ بَعْدِهِ وَقَالَ حُسْنُ الصَّدَقَةِ يَقْضِي الدِّينَ وَيَخْلِفُ عَلَى الْبَرَكََةِ. (6)

ص: 250

- 1- . سورة هود ، آیه 15 .
- 2- . همان ، ج 4 ، ص 521 .
- 3- . همان ، ص 256 ، ح 19 .
- 4- . همان ، ج 2 ، ص 347 ، ح 4 .
- 5- . همان ، ح 5 .
- 6- . همان ، ج 4 ، ص 10 .

حُسْنُ الْجَوَارِ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ (1).

صِلَّةُ الرَّحِمِ وَحُسْنُ الْجَوَارِ يَعْمُرَانِ الدِّيَارَ وَيَزِيدَانِ فِي الْأَعْمَارِ (2).

إِنَّ أَعْجَلَ الْخَيْرِ ثَوَاباً صِلَةُ الرَّحِمِ (3).

در مجموع، به نظر می‌رسد با توجه به شروطی که در متون دینی و منابع کلامی (4) و فقهی (5) برای ثبوت ثواب برای طاعت تعیین شده - که مهم‌ترین آن ایمان است که کافران را شامل نمی‌گردد -، می‌توان گفت آنچه باور نوبختیان بوده و در برخی احادیث نیز از آن سخن رفته است، ثواب به معنای خاص کلامی (یعنی نفع استحقاقی همراه با تکریم و بزرگ داشت) نیست که این امر، مختص مؤمنان است؛ بلکه آن را می‌توان چیزی از گونه عوض دانست که عبارت است از نفع استحقاقی عاری از تکریم و بزرگ داشت (6) از همین روست که سیّد رضی در تفسیر آیه «وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ» (7) می‌گوید:

مراد از ثواب دنیا در این جا، منافع و لذات دنیاست که مجازاً و از باب تشبیه، ثواب نامیده شده است (8).

ص: 251

-
- 1- همان، ج 2، ص 666.
 - 2- همان، ص 152.
 - 3- همان جا.
 - 4- ر. ر. ك: شروط استحقاق ثواب در منابع کلامی - که پیش‌تر یاد کردیم -.
 - 5- مانند این تعبیر علامه حلی: «لا طاعة من الكافر لان استحقاق الثواب مشروط بالایمان» مختلف الشیعة، ج 8، ص 151.
 - 6- تعریف کلامی ثواب و عوض در منابع متعددی آمده است، از جمله، ر. ر. ك: شرح جمل العلم والعمل، ص 132؛ الاقتصاد، طوسی، ص 108 - 109؛ كشف المراد، ص 264. در برخی منابع مانند: التبیان، ج 3 ص 13؛ قواعد المرام، ص 158 خالص بودن (از شوائب) را هم از قیود ثواب ذکر کرده‌اند.
 - 7- سوره آل عمران، آیه 145.
 - 8- «انما سمیت ثواباً علی طریق المجاز و تشبیهاً بالثواب لما كانت فی حکم المستحق عند أمور جعلت أسباباً لذلك» حقائق التأویل، ص 258؛ نیز ر. ك: التبیان، ج 3 ص 13.

از آیات دیگری که در این زمینه، مورد توجه اند، می توان به این موارد اشاره کرد:

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا* وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا» (1).

چنان که برخی مفسران گفته اند، بر پایه آیات یاد شده، شروط متعددی برای درخور سپاس بودن عمل انسان لازم است: اراده آخرت، سعی در انجام دادن تکالیف (اعم از فعل و ترك فعل) و ایمان صحیح (2) سپاس گزاری خدا نسبت به کوشش انسان، همانا ثواب در برابر طاعت است (3).

ملا صالح مازندرانی نیز اختصاصی بودن ثواب اخروی نسبت به مؤمنان را اتفاقاً امامیه دانسته است. وی در ذیل «بَابُ أَنَّ الْأَسْلَامَ يُحَقِّنُ بِهِ الدَّمَ وَتُوَدَّى بِهِ الْأَمَانَةُ وَأَنَّ الثَّوَابَ عَلَى الْإِيمَانِ» - که پیش تر یاد شد -، نوشته است:

احادیث این باب، از اثر اختصاصی ایمان، ثواب بر آن را ذکر کرده است و این، دلالت دارد که به غیر مؤمن در آخرت، ثواب داده نمی شود و به بهشت داخل نمی گردد؛ آن گونه که آیات و روایات معتبر و اتفاق فرقه ناجیه، بر آن دلالت دارد (4).

ک. اجابت و تکفیر

اشاره

شیخ مفید، همسو با گروهی از امامیه و مرجئه، بر آن است که میان معاصی و طاعات و ثواب و عقاب، تحابط وجود ندارد؛ اما آل نوبخت، همسو با معتزله، قائل به تحابط

ص: 252

- 1- .سوره اسراء، آیه 20. دنباله آیات این است: «كُلًّا نُمِدُّ هُوْلَاءَ وَهُوْلَاءَ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا» .
- 2- .الكشاف، ج 2، ص 442؛ جوامع الجامع، ج 2، ص 322.
- 3- . همان جا.
- 4- . شرح أصول الكافي، ملا صالح، ج 8، ص 72.

مقصود از تحابط، احباط و تکفیر است. احباط در اصطلاح کلامی، عبارت است از: ابطال طاعت، توسط معصیت یا ابطال ثواب طاعت، توسط عقاب معصیت. تکفیر، عبارت است از: ابطال معصیت، توسط طاعت یا ابطال عقاب معصیت، توسط ثواب طاعت. (2) دیدگاه شیخ مفید، مبنی بر نفی احباط و تکفیر (تحابط) دیدگاه مشهور متکلمان امامیه است. (3)

ص: 253

- 1- . أوائل المقالات، ص 82، گفتار 61.
- 2- . المنقذ من التقليد، ج 2، ص 42؛ شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج 13، ص 131 المتكلمون يسمون إبطال الثواب إحباطاً و إبطال العقاب تكفيراً.
- 3- . شرح جمل العلم والعمل، ص 146؛ الاقتصاد، ص 117؛ المنقذ من التقليد، ج 2، ص 70؛ قواعد المرام، 164؛ كشف المراد، ص 276؛ بحار الأنوار، ج 5، ص 331. گفتنی است که نویسنده الیاقوت نیز قائل به بطلان تحابط است الیاقوت، ص 63؛ انوار الملکوت، ص 172. ادله قائلان به بطلان تحابط را در منابع یاد شده و نیز در المسائل السروية (ص 98) ببینید. از نظر منابع کلامی، آیات، با مضمون حبط اعمال به معنای عدم ثبوت استحقاق است، نه سقوط استحقاق پس از ثبوت (المسلك فى أصول الدين، ص 121). گفتنی است بسیاری از متکلمانى که احباط و تکفیر را نپذیرفته اند، استحقاق ثواب و عقاب را مشروط به موافات دانسته اند. بیان علامه مجلسی درباره مفهوم موافات، گویاست: «اعلم أن المشهور بين متكلمي الإمامية بطلان الإحباط والتكفير. بل قالوا باشتراط الثواب والعقاب بالموافاة بمعنى أن الثواب على الإيمان مشروط بأن يعلم الله منه أنه يموت على الإيمان والعقاب على الكفر والفسوق مشروط بأن يعلم الله أنه لا يسلم ولا يتوب وبذلك أولوا الآيات الدالة على الإحباط والتكفير». (بحار الأنوار، ج 5، ص 331). از عالمان قائل به موافات، می توان از خواجه نصیر الدین طوسی (كشف المراد، ص 274 که شارح در آن آورده که قول به اشتراط موافات در ثواب و عقاب، آموزه معتزله بغداد است و دیگر معتزله، اعتقاد به آن ندارند) و فاضل مقداد (اللوامع الإلهية، ص 436) یاد کرد. از بیان علامه حلی در مناہج الیقین، چنین بر می آید که از نظر وی، موافات شرط نیست؛ بلکه استمرار بر طاعت، شرط استحقاق ثواب است و موافات، دلیل بر آن استمرار است. حمصی رازی، موافات را وجه و شرطی در استحقاق ثواب و عقاب نمی داند؛ زیرا از نظر وی، وجوه و شروط افعال، به هیچ روی روا نیست که متأخر از زمان وقوع آنها باشد المنقذ من التقليد، ج 2، ص 78. تفاوت معنای موافات در این بحث با موافات به معنای زوال ناپذیری ایمان حقیقی به خدا را - که در ادامه نوشتار خواهد آمد -، نباید از نظر دور داشت.

اکثر معتزله، تحابط را می پذیرند، البته در تفسیر آن، اختلاف نظر دارند. (1)

در باب احباط و تکفیر، احادیث فراوانی در ابواب مختلف اصول و فروع الکافی وجود دارد که به نظر می رسد ظهور غیرقابل چشم پوشی در اثبات آن دو (یا دست کم تکفیر) دارند. در مجموع چنین می نماید که مفهوم حدیثی آن دو، ظاهراً گسترده تر و فراگیرتر از اصطلاح کلامی است. در این احادیث، ضمن یادکرد اعمال موجب حبط حسنات و تکفیر سیئات، شرایط وقوع آن دو نیز بیان شده و به این دو آموزه، عمدتاً از منظر تربیتی و اخلاقی - در کنار نگاه کلامی - نگریسته شده است. با توجه به فراوانی روایات، چند نمونه را از نظر می گذرانیم:

1. تکفیر

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ» (2) می فرماید:

صَلَاةُ الْمُؤْمِنِ بِاللَّيْلِ تَذْهَبُ بِمَا عَمِلَ مِنْ ذَنْبٍ بِالنَّهَارِ. (3)

قال رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْحَجَّةُ تُؤَبِّهَا الْجَنَّةُ وَالْعُمْرَةُ كَفَّارَةٌ لِكُلِّ ذَنْبٍ. (4)

قال أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْحُجَّاجُ يَصْدُرُونَ عَلَى ثَلَاثَةِ أَصْنَافٍ صَدَقَ نَفْسٌ يُعْتَقُ مِنَ النَّارِ وَصَدَقَ نَفْسٌ يَخْرُجُ مِنْ ذُنُوبِهِ كَهَيْئَةِ يَوْمٍ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ وَصِنْفٌ يُحْفَظُ فِي أَهْلِهِ وَمَالِهِ فِدَاكَ

ص: 254

1- در میان معتزله، نظر ابوعلی جبایی، با دیدگاه ابوهاشم جبایی، متفاوت است. ابوعلی، بر آن است که احباط و تکفیر، در طاعت و معصیت واقع می شود که می توانند در هم مؤثر باشند، نه ثواب و عقاب که با هم یافت نمی شوند تا تأثیرگذاری یکی بر دیگری صحیح باشد. از نظر ابوهاشم، احباط و تکفیر، در ثواب و عقاب واقع می شود. از سوی دیگر، ابوعلی، منکر موازنه است و ابوهاشم، قائل به موازنه است. موازنه، بدین معناست که هرگاه مکلف با طاعتی مستحق مثلاً ده جزء ثواب و با معصیتی مستحق بیست جزء عقاب باشد، ده جزء از عقاب، برابر ده جزء ثواب کسر می شود و فرد، مستحق ده جزء عقاب می گردد. از نظر ابوعلی، متأخر اعم از طاعت یا معصیت، متقدم را اسقاط می کند و بر حال خود می ماند (ر. ک: شرح الأصول الخمسة، ص 424 - 425؛ کشف المراد، ص 276).

2- سوره هود، آیه 114.

3- الکافی، ج 3، ص 266، ح 10.

4- همان، ج 4، ص 253، ح 4.

أَدْنَى مَا يَرْجِعُ بِهِ الْحَاجُّ. (1)

عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ أَصَابَ مَالاً مِنْ عَمَلِ بَنِي أُمَيَّةَ وَهُوَ يَتَصَدَّقُ مِنْهُ وَ يَصِلُ مِنْهُ قَرَابَتَهُ وَ يَحُجُّ لِيُغْفَرَ لَهُ مَا اكْتَسَبَ وَ هُوَ يَقُولُ : «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ» فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ الْخَطِيئَةَ لَا تُكْفِّرُ الْخَطِيئَةَ وَ لَكِنَّ الْحَسَنَةَ تَحُطُّ الْخَطِيئَةَ ثُمَّ قَالَ إِنْ كَانَ خَلَطَ الْحَلَالَ بِالْحَرَامِ فَاخْتَلَطَا جَمِيعاً فَلَا يَعْرِفُ الْحَلَالَ مِنَ الْحَرَامِ فَلَا بَأْسَ. (2)

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ : مَشَى الرَّجُلُ فِي حَاجَةِ أَخِيهِ الْمُؤْنِ يُكْتَبُ لَهُ عَشْرُ حَسَنَاتٍ وَ يُمْحَى عَنْهُ عَشْرُ سَيِّئَاتٍ وَ يُرْفَعُ لَهُ عَشْرُ دَرَجَاتٍ. (3)

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : ... وَ قَالَ مَنْ نَظَرَ إِلَى الْكَعْبَةِ كُتِبَتْ لَهُ حَسَنَةٌ وَ مُحِيَتْ عَنْهُ عَشْرُ سَيِّئَاتٍ. (4)

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ : أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ لَمْ يَهْلِكْ عَلَى اللَّهِ بَعْدَهُنَّ إِلَّا هَالِكٌ يَهُمُّ الْعَبْدُ بِالْحَسَنَةِ فَيَعْمَلُهَا فَإِنْ هُوَ لَمْ يَعْمَلْهَا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ حَسَنَةً بِحَسَنِ نِيَّتِهِ وَ إِنْ هُوَ عَمِلَهَا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ عَشْرًا وَ يَهُمُّ بِالسَّيِّئَةِ أَنْ يَعْمَلَهَا فَإِنْ لَمْ يَعْمَلْهَا لَمْ يُكْتَبْ عَلَيْهِ شَيْءٌ وَ إِنْ هُوَ عَمِلَهَا أَجَلَ سَبْعِ سَاعَاتٍ وَ قَالَ صَاحِبُ الْحَسَنَاتِ لِصَاحِبِ السَّيِّئَاتِ وَ هُوَ صَاحِبُ الشَّمَالِ لَا تَعْجَلْ عَسَى أَنْ يُتْبِعَهَا بِحَسَنَةٍ تَمْحُوهَا فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ : «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ». (5)

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اَعْلَمُوا أَنَّ صُحْبَةَ الْعَالِمِ وَ اتِّبَاعَهُ دِينٌ يُدَانُ اللَّهُ بِهِ وَ طَاعَتُهُ مَكْسَبَةٌ لِلْحَسَنَاتِ مَمْحَاةٌ لِلْسَيِّئَاتِ. (6)

مَنْ رَبَطَ فَرْسًا عَتِيقًا مُحِيَّتَ عَنْهُ ثَلَاثُ سَيِّئَاتٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ كُتِبَ لَهُ إِحْدَى عَشْرَةَ حَسَنَةً وَ مَنْ ارْتَبَطَ هَجِينًا مُحِيَّتَ عَنْهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَيِّئَاتٍ وَ كُتِبَ لَهُ سَبْعُ حَسَنَاتٍ وَ

ص: 255

1- . ر . ك : همان، ج 4 ، ص 254 .

2- . همان، ج 5 ، ص 126 .

3- . همان، ج 2 ، ص 196 .

4- . همان، ج 4 ، ص 240 .

5- . همان، ج 2 ، ص 429 .

6- . همان، ج 1 ، ص 188 .

مَنْ ارْتَبَطَ بِرَدُونًا يُرِيدُ بِهِ جَمَالًا أَوْ قَضَاءَ حَوَائِجٍ أَوْ دَفْعَ عَدُوِّ عَنْهُ مُحِيتَ عَنْهُ كُلُّ يَوْمٍ سَيِّئَةٍ وَاحِدَةٍ وَكُتِبَ لَهُ سِتُّ حَسَنَاتٍ. (1)

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَا مِنْ عَبْدٍ يُصَابُ بِمُصِيبَةٍ فَيَسْتَرْجِعُ عِنْدَ ذِكْرِهِ الْمُصِيبَةَ وَيَصْبِرُ حِينَ تَفْجَأُهُ إِلَّا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَكُلَّمَا ذَكَرَ مُصِيبَتَهُ فَاسْتَرْجِعَ عِنْدَ ذِكْرِ الْمُصِيبَةِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ كُلَّ ذَنْبٍ اِكْتَسَبَ فِيهَا بَيْنَهُمَا. (2)

در احادیث دیگر، خواندن و گوش دادن و آموختن قرآن، (3) و آگاه کردن دیگران

توسط بیمار از بیماری خود تا به عیادت بیاید و از حسنه برخوردار شوند، از اسباب محو سیئات یاد شده است. (4)

در برخی روایات الکافی، از تبدیل شدن سیئات، به حسنات، سخن به میان آمده است:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَكَانَ مِنْ قَرْنِهِ إِلَى قَدَمِهِ ذُنُوبًا بَدَّلَهَا اللَّهُ حَسَنَاتٍ الصَّدْقُ وَالْحَيَاءُ وَحُسْنُ الْخُلُقِ وَالشُّكْرُ. (5)

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: ... إِنَّ رَبِّي وَعَدَنِي فِي شِيَعَةِ عَلِيٍّ خَصَلَةً قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا هِيَ قَالَ: الْمَغْفِرَةُ لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ وَأَنْ لَا يُعَادِرَ مِنْهُمْ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَهُمْ تُبَدَّلُ السَّيِّئَاتُ حَسَنَاتٍ. (6)

امام باقر علیه السلام در دعای سجده می فرماید:

أَسْأَلُكَ بِحَقِّ حَبِيبِكَ مُحَمَّدٍ إِلَّا بَدَّلْتَ سَيِّئَاتِي حَسَنَاتٍ وَحَاسِبَتِي حِسَابًا يَسِيرًا. (7)

ص: 256

1- . همان، ج 5، ص 48.

2- . همان، ج 3، ص 224، ح 5.

3- . همان، ج 2، ص 611 - 612.

4- . ر. ر. ك: همان، ج 3، ص 117. از این حدیث بر می آید که صرفاً کسب طاعات، موجب تکفیر گناهان نمی شود؛ بلکه برخی بلایا نیز می توانند در شرایطی، سبب ساز این امر گردند.

5- . همان، ج 2، ص 107.

6- . همان، ج 1، ص 443.

7- . همان، ج 3، ص 322.

حتی مفاد حدیثی، تبادل حسنات و سیئات افراد، در روز رستاخیز است. (1)

2. احباط

از برخی احادیث بر می آید که مقصود از حبط در مواردی، عدم ثبوت یا تعلق ثواب برای عمل یا وضعیت کنونی است، نه سقوط ثواب عمل گذشته:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: ضَرَبَ الْمُسْلِمُ يَدَهُ عَلَى فَخِذِهِ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ إِحْبَاطٌ لِأَجْرِهِ. (2)

از حدیث بالا- می توان استفاده کرد که اظهار جَزَع، هنگام مصیبت، موجب از بین رفتن پاداش آن می شود، به این معنا که پاداش، مشروط به صبر است و با فقدان شرط، مشروط نیز تحقق نمی یابد. همین گونه است در دو حدیث زیر:

مَنْ عَرَفَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَ مَنْ رَضِيَ بِالْقَضَاءِ أَتَى عَلَيْهِ الْقَضَاءُ وَعَظَّمَ اللَّهُ أَجْرَهُ وَ مَنْ سَخِطَ الْقَضَاءَ مَضَى عَلَيْهِ الْقَضَاءُ وَأَحْبَطَ اللَّهُ أَجْرَهُ. (3)

سیف بن لیث گوید:

... كَتَبْتُ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَسْأَلُهُ الدُّعَاءَ لِابْنِي الْعَلِيلِ فَكَتَبَ إِلَيَّ قَدْ عُوْفِيَ ابْنُكَ الْمُعْتَلُّ وَ مَاتَ الْكَبِيرُ وَصِيَّتُكَ وَ قِيَمَتُكَ فَاحْمَدِ اللَّهَ وَ لَا تَجَزَعْ فَيَحْبَطَ أَجْرُكَ. (4)

ظاهراً در روایات زیر، احباط به معنای عدم قبولی اعمال است.

امام باقر علیه السلام خطاب به گروهی از شیعیان می فرماید:

وَ اللَّهُ لَوْ لَا مَا فِي الْأَرْضِ مِنْكُمْ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى أَهْلِ خِلَافِكُمْ وَ لَا أَصَابُوا الطَّيِّبَاتِ مَا لَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ لَا لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيْبٍ كُلُّ نَاصِبٍ وَ إِنْ تَعَبَدَ وَ اجْتَهَدَ مَنْسُوبٌ إِلَى هَذِهِ الْآيَةِ عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ تَصَلِي نَاراً حَامِيَةً فَكُلُّ نَاصِبٍ مُجْتَهِدٍ فَعَمَلُهُ هَبَاءٌ. (5)

ص: 257

- 1- ر.ك. همان، ج 8، ص 104.
- 2- همان، ج 3، ص 224، ح 4.
- 3- همان، ج 2، ص 62.
- 4- همان، ج 1، ص 511، ح 18.
- 5- همان، ج 8، ص 212، ح 259.

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا» (1)

فرمود:

أَمَّا وَاللَّهِ إِنْ كَانَتْ أَعْمَالُهُمْ أَشَدَّ بَيَاضاً مِنَ الْقَبَاطِيِّ وَلَكِنْ كَانُوا إِذَا عَرَضَ لَهُمُ الْحَرَامُ لَمْ يَدْعُوهُ. (2)

ایشان در کلامی دیگر می فرماید:

لَا يُبَالِي النَّاصِبُ صَلَّىٰ أُمَّ زَنَىٰ وَ هَذِهِ الْآيَةُ نَزَلَتْ فِيهِمْ عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ تَصَلِّي نَاراً حَامِيَةً. (3)

سمعتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَنْ شَكَّ أَوْ ظَنَّ وَأَقَامَ عَلَىٰ أَحَدِهِمَا أَحْبَطَ اللَّهُ عَمَلَهُ إِنَّ حُجَّةَ اللَّهِ هِيَ الْحُجَّةُ الْوَاضِحَةُ. (4)

در حدیث بعدی، از تبدیل چند مرحله ای حسنه به سیئه، سخن رفته است:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: الْأَبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ قَالَ وَمَا الْأَبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ قَالَ يَصِلُ الرَّجُلُ بِصَلَاةٍ وَيُنْفِقُ نَفَقَةً لِلَّهِ وَحَدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ فُكِّتَبَ لَهُ سِرًّا ثُمَّ يَذْكُرُهَا وَتُمْحَى فُتُكْتَبُ لَهُ عَلَانِيَةً ثُمَّ يَذْكُرُهَا فَتُمْحَى وَتُكْتَبُ لَهُ رِيَاءً. (5)

چنان که یاد شد، متون دینی در باب احباط و تکفیر، فراوان و گوناگون است و دیدگاه مشهور امامیه، نفی آن دو است. در این جا جمع بندی شیخ حرّ عاملی از این متون را می آوریم که نظریه بینابینی را برگزیده است. وی در این باره می گوید:

آیات و روایات در ثبوت احباط و تکفیر، بی شمار است و آیات معارض آنها نیز بسیار زیاد و (در ابواب مختلف) پراکنده است. آنچه از مجموع آنها در وجه جمع میان این متون ظاهر است، آن که کفری که صاحب آن بر آن بمیرد، ثواب طاعات پیشین او را از بین می برد و ایمانی که دارنده آن بر آن بمیرد، کیفر گناهان گذشته او

ص: 258

1- .سوره فرقان، آیه 23 .

2- .الكافي، ج 2، ص 81 . این مضمون، در ج 5، ص 126، به اسنادی دیگر نیز آمده است.

3- . همان، ج 8، ش 160 .

4- . همان، ج 2، ص 400 .

5- . همان، ج 2، ص 296، ح 16 .

را می پوشانَد. در غیر این دو احباط و تکفیر ، واجب و کَلّی نیست. آن گونه که برخی از مخالفان ، با اختلاف دیدگاه های نادرستشان می گویند که لاحق، سابق را مطلقاً اسقاط می کند. (1)

وی پس از اشاره به دیدگاه کَلّی گرایانه معتزله درباره حبیط و تکفیر می نویسد :

دیدگاه درست که آیات و روایات متواتر بر آن دلالت دارد، آن است که هر کس طاعتی انجام دهد، مستحقّ ثوابی است و آن ثواب می تواند اسقاط کیفر پیشین یا پسین باشد. و هر کس گناهی انجام دهد، مستحقّ کیفری است که ممکن است اسقاط ثواب باشد یا گونه دیگری از کیفر. و اندازه های آن ثواب و عقابی را که احیاناً ساقط می شوند، جز خدا نمی داند. از ادله این مطلب ، آن که بر برخی طاعات معین، وعده داده شده که کفّاره گناهان گذشته یا گونه خاصی از گناهان است یا (کفّاره) گناهان گذشته و آینده است. در کیفر گناهان نیز وعد و وعید ، به این ترتیب است. (2)

ل . موافات

شیخ مفید ، همسو با بسیاری از فقیهان و محدّثان امامیه ، بر آن است که هر کس در مقطعی از دوران عمرش، خدا را شناخت و به او ایمان آورد، جز بر حال ایمان نخواهد مُرد. و هر کس با حال کفر به خدای سبحان از دنیا برود، هیچ گاه به او ایمان نیاورده بوده است. شیخ مفید ، احادیثی را مؤید دیدگاه خود دانسته است ؛ امّا متون یا منابع احادیث مورد استناد را نیاورده است. وی این دیدگاه را مذهب برخی از متکلمّان در ارجا شمرده است ؛ در حالی که آل نوبخت ، همسو با معتزله ، مخالف این دیدگاه هستند . (3)

ص: 259

1- . الفصول المهمّة، ج 1 ، ص 284.

2- . همان، ص 285.

3- . «و أقول : إن من عرف الله تعالى وقتاً من دهره و آمن به حالاً- من زمانه فإنه لا يموت إلا على الإيمان به و من مات على الكفر بالله تعالى فإنه لم يؤن به وقتاً من الأوقات و معى بهذا القول أحاديث عن الصادقين عليهم السلام و إليه ذهب كثير من فقهاء الإمامية و نقلة الأخبار و هو مذهب كثير من المتكلمين فى الإرجاء و بنو نوبخت رحمهم الله يخالفون فيه و يذهبون فى خلافه مذاهب أهل الاعتزال» أوائل المقالات ، ص 83 گفتار 63 . در باره موافات نیز ، ر . ك : همان، ص 106 ، گفتار 109 ، با عنوان «القول فى البدل» .

چنان که از کلام شیخ مفید آشکار است، موافات به معنای زوال ناپذیری ایمان حقیقی به خداست. در بحث موافات، گفتگو در این است که آیا مؤمن، پس از انصاف به ایمان حقیقی، با عارض شدن ضد آن به کفر می‌گراید، یا این امر، امکان ناپذیر است و وی با ایمان به خدا به دیدار مرگ خواهد شتافت؟

سدید الدین حمصی رازی، متکلم بزرگ امامیه، در تبیین این آموزه کلامی آورده است:

نزد ما ایمان پس از کفر، جایز است و رواست که کافر، مؤمن گردد...؛ اما دیدگاه عالمان ما درباره کفر پس از ایمان، اختلافی است. برخی از ایشان، جایز دانسته‌اند که مؤمن کافر شود؛ اما کفری که با آن نمی‌میرد. (1) و وقوع آن کفر از مؤمن را جایز ندانسته‌اند که با آن، به دم مرگ رسد و بر آن بمیرد؛ زیرا نزد تمامی ایشان (عالمان امامیه) ایمان هرگاه واقع شود، از موافات به آن، گریزی نیست. برخی از علمای ما وقوع هر گونه کفر پس از ایمان را اصلاً و رأساً امکان ناپذیر (ممنوع) دانسته‌اند و این، نزد ما صحیح است. (2)

استدلال مدافعان موافات، تعدّر اجتماع استحقاق ثواب دائم و عقاب دائم است. (3) توضیح استدلال، آن است که فاعل ایمان، اجماعاً مستحقّ ثواب دائم است. حال اگر پس از ایمان، کفری برای او عارض شود که از آن برنگردد و آن کفر، تا لحظه مرگ ادامه داشته باشد، این فرد، به دلیل ایمان متقدّم، مستحقّ ثواب دائم است و به سبب

ص: 260

1- «کفراً لایوفی به».

2- المنقذ من التقلید، ج 2، ص 73.

3- سید مرتضی در جمله ای کوتاه می‌گوید: «و إذا بطل التحابط فلا بد فی من کان مؤمناً فی باطنه أن یوفی بالایمان و الا أدى الی تعذر استیفاء حقه من الثواب» شرح جمل العلم و العمل، ص 158.

گفتنی است که موافات به مثابه اصلی کلامی، هم در مباحث امامت و هم در تفسیر برخی آیات قرآن کریم به کار رفته است. (1) در منابع فقهی نیز از جمله در مباحث مرتبط با ارتداد در ابواب گوناگون (مانند: وضو و حج)، می توان کاربرد این قاعده را ملاحظه کرد. (2)

بررسی آموزه موافات با توجه به جنبه های مختلف آن، نیازمند مطالعه گسترده با عنایت به ابعاد گوناگون مسئله و با رویکرد جامع قرآنی، روایی، کلامی و فقهی است. آنچه در این جا می توان گفت، آن است که در الکافی، چند باب مرتبط به این بحث وجود دارد. در «باب ثبوت الأیمان و هل يجوز أن ينقله الله»، تنها يك حدیث زیر آمده است:

عَنْ حُسَيْنِ بْنِ نَعِيمٍ الصَّحَّافِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِمَ يَكُونُ الرَّجُلُ عِنْدَ اللَّهِ مُؤَنًّا قَدْ ثَبَّتَ لَهُ الْإِيمَانُ عِنْدَهُ ثُمَّ يَنْقُلُهُ اللَّهُ بَعْدَ مِنَ الْإِيمَانِ إِلَى الْكُفْرِ؟ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ هُوَ الْعَدْلُ إِنَّمَا دَعَا الْعِبَادَ إِلَى الْإِيمَانِ بِهِ لَا إِلَى الْكُفْرِ وَلَا يَدْعُو أَحَدًا إِلَى الْكُفْرِ بِهِ فَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ ثُمَّ ثَبَّتَ لَهُ الْإِيمَانُ عِنْدَ اللَّهِ لَمْ يَنْقُلْهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بَعْدَ ذَلِكَ مِنَ الْإِيمَانِ إِلَى الْكُفْرِ قُلْتُ لَهُ فَيَكُونُ الرَّجُلُ كَافِرًا قَدْ ثَبَّتَ لَهُ الْكُفْرُ عِنْدَ اللَّهِ ثُمَّ يَنْقُلُهُ بَعْدَ ذَلِكَ مِنَ الْكُفْرِ إِلَى الْإِيمَانِ قَالَ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ النَّاسَ كُلَّهُمْ عَلَى الْفِطْرَةِ الَّتِي فَطَرَهُمْ عَلَيْهَا لَا يَعْرِفُونَ إِيْمَانًا بِشَرِيْعَةٍ وَلَا كُفْرًا بِجُحُودٍ ثُمَّ بَعَثَ اللَّهُ الرَّسُلَ تَدْعُوا الْعِبَادَ إِلَى الْإِيمَانِ بِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ يَهْدِهِ اللَّهُ. (3)

ظاهر روایت بالا می تواند مؤید دیدگاه شیخ مفید باشد و شاید منظور وی از احادیث مورد استناد، از جمله همین حدیث باشد. از احادیث باب بعدی، با عنوان

ص: 262

- 1- برای کاربرد در مباحث امامت، ر. ک: الشافی فی الامامة، ج 4، ص 13 و 224؛ رسائل المرتضى، ج 1، ص 336. در پاسخ به پرسشی در باب وضعیت ایمانی منکران نص بر امامت امیر مؤمنان علیه السلام ر. ک: تقریب المعارف، ص 369. برای کاربرد در تفسیر، ر. ک: التبیان، ج 1، ص 192 و ج 2، ص 552.
- 2- ر. ک: المبسوط، ج 1، ص 305؛ مسالك الأفهام، ج 2، ص 146.
- 3- الکافی، ج 2، ص 416، ح 1.

«بَابُ الْمُعَارِينِ» استفاده می شود که ایمان افراد، بر دو نوع است: ایمان ثابت (مستقر) و ایمان عاریتی (مستودع). ایمان ثابت، زوال ناپذیر است؛ اما ایمان عاریتی، همواره در معرض دگرگونی است. شیخ کلینی، دو باب در این باره گشوده است. در «بَابُ الْمُعَارِينِ»، احادیث صریحی در تأکید بر دو گونه بودن ایمان به چشم می خورد. نمونه این احادیث، دو حدیث زیر است:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ خَلْقًا لِلْإِيمَانِ لَا زَوَالَ لَهُ وَخَلَقَ خَلْقًا لِلْكَفْرِ لَا زَوَالَ لَهُ وَخَلَقَ خَلْقًا بَيْنَ ذَلِكَ وَاسْتَوَدَعَ بَعْضَهُمُ الْإِيمَانَ فَإِنْ يَشَاءُ أَنْ يُتِمَّهُ لَهُمْ أَتَمَّهُ وَإِنْ يَشَاءُ أَنْ يَسْلُبَهُمْ إِيَّاهُ سَلَبَهُمْ وَكَانَ فُلَانٌ مِنْهُمْ مُعَارًا. (1)

إِنَّ اللَّهَ ... جَبَلَ بَعْضَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْإِيمَانِ فَلَا يَرْتَدُّونَ أَبَدًا وَمِنْهُمْ مَنْ أُعِيرَ الْإِيمَانَ عَارِيَّةً فَإِذَا هُوَ دَعَا وَآلَحَّ فِي الدُّعَاءِ مَاتَ عَلَى الْإِيمَانِ. (2)

آن گونه که از حدیث بالا استفاده می شود، «ایمان عاریتی»، در اثر دعا می تواند به «ایمان مستقر» بدل شود و تا دم مرگ انسان تداوم یابد. از یکی از احادیث باب نیز بر می آید که گناهی مانند دروغ بستن به ائمه علیهم السلام موجب سلب ایمان عاریتی می گردد. (3)

در تنها حدیث باب «فِي عَلَامَةِ الْمُعَارِ»، هماهنگی کردار با گفتار، نشانه ثبات ایمان، و ناهماهنگی کردار با گفتار، نشانه عاریتی بودن آن شمرده شده است. (4)

احادیث باب بعدی یعنی «بَابُ سَهْوِ الْقَلْبِ» نیز در این بحث قابل توجه است. از این احادیث متعدد استفاده می شود که در برخی اوقات، قلب انسان، در حالت عاری

ص: 263

1- . همان، ص 417، ح 1. مقصود از فلان در متن حدیث - آن گونه که از حدیث شماره سه همین باب بر می آید و شارحان الکافی هم یادآوری کرده اند -، ابو الخطاب است.

2- . همان، ص 419، ح 5.

3- . «إِنَّ فُلَانًا كَانَ مُسَدِّدًا بِإِيمَانِهِ فَلَمَّا كَذَبَ عَلَيْنَا سَلَبَ إِيْمَانَهُ ذَلِكَ» همان، ص 418، ح 4. گفتمی است که ثقة الاسلام کلینی، به مناسبت، در مقدمه الکافی نیز از اسباب ثبات و عدم ثبات ایمان سخن گفته است (ر. ک: همان، ج 1، ص 7-8).

4- . همان، ج 2، ص 419.

از کفر و ایمان قرار می گیرد و آن گاه با توفیق یا خذلان الهی، ایمان یا کفر، در آن جای می گیرد. (1)

جایگیری ایمان در قلب می تواند نشانه ثبات آن و جایگیری کفر، نشانه عاریتی بودن ایمان پیشین باشد.

از سوی دیگر، ظاهر آیات (2) و احادیث باب ارتداد (3) و نیز ظاهر نص گونه حدیث زیر از امام باقر علیه السلام می تواند دلیل بر امکان زوال ایمان باشد:

مَنْ كَانَ مُؤْتًا فَعَمِلَ خَيْرًا فِي إِيمَانِهِ ثُمَّ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ فَكَفَرَ ثُمَّ تَابَ بَعْدَ كُفْرِهِ كُتِبَ لَهُ وَ حُسِبَ بِكُلِّ شَيْءٍ كَانَ عَمَلُهُ فِي إِيمَانِهِ وَلَا يُبْطَلُ الْكُفْرُ إِذَا تَابَ بَعْدَ كُفْرِهِ. (4)

به نظر می رسد که در بحث موافات، در کنار احادیث پیش گفته، باید از احادیث دیگری یاد کرد که از اسباب حصول کفر پس از اسلام یا ایمان (5) سخن گفته اند. ملاحظه اجمالی احادیث الکافی، بیانگر تکرر و تنوع این متون است. چنین می نماید که اطلاق این احادیث می تواند مستندی بر امکان زوال ایمان باشد. ظاهراً تنوع این احادیث که اسباب گوناگون اعتقادی و عملی را موجب زوال ایمان دانسته اند، به ترکیبی بودن حقیقت ایمان باز می گردد. بخشی از این اسباب - که با نگاهی گذرا به دست آمده اند - عبارت اند از: در دسته ای از احادیث الکافی، ارتکاب گناه کبیره با اعتقاد به حلال بودن، آن را سبب حصول کفر و خروج از اسلام دانسته اند. از جمله امام صادق علیه السلام در حدیثی می فرماید:

مَنْ ارْتَكَبَ كَبِيرَةً مِنَ الْكَبَائِرِ فَزَعَمَ أَنَّهَا حَلَالٌ أَخْرَجَهُ ذَلِكَ مِنَ الْإِسْلَامِ وَعُدُّبَ أَشَدَّ

ص: 264

- 1- ر. ک: همان، ص 420.
- 2- مجموعه ای از آیات مربوط به ارتداد را در بحار الأنوار ج 76، ص 215، باب 97 ببینید.
- 3- ر. ک: الکافی، ج 6، ص 174.
- 4- همان، ج 2، ص 462، ح 1 (بَابُ أَنَّ الْكُفْرَ مَعَ التَّوْبَةِ لَا يُبْطَلُ الْعَمَلُ). به این حدیث، از طریق حدائق الناضرة (ج 14، ص 158) دست یافتیم. بحرانی، سند حدیث را صحیح ارزیابی کرده است.
- 5- برخی از اسباب، مایه خروج از ایمان و برخی دیگر، موجب خروج از ایمان و اسلام هستند.

العَذَابِ وَإِنْ كَانَ مُعْتَرِفًا أَنَّهُ أَذْنَبَ وَ مَاتَ عَلَيْهِ أَخْرَجَهُ مِنَ الْإِيمَانِ وَلَمْ يُخْرِجْهُ مِنَ الْأِسْلَامِ وَ كَانَ عَذَابُهُ أَهْوَنَ مِنْ عَذَابِ الْأَوَّلِ. (1)

تعبیر «أَخْرَجَهُ ذَلِكَ مِنَ الْأِسْلَامِ» و «أَخْرَجَهُ مِنَ الْإِيمَانِ» نشانه ثبوت پیشین اسلام و ایمان است که با ارتکاب گناه کبیره از آن دو بیرون می آید.

عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ قَالَ دَخَلَ ابْنُ قَيْسٍ الْمَاصِرَ وَ عَمْرُو بْنُ ذَرٍّ وَ أَظُنُّ مَعَهُمَا أَبُو حَنِيفَةَ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَتَكَلَّمَ ابْنُ قَيْسٍ الْمَاصِرِ فَقَالَ إِنَّا لَا نُخْرِجُ أَهْلَ دَعْوَتِنَا وَ أَهْلَ مِلَّتِنَا مِنَ الْإِيمَانِ فِي الْمَعَاصِي وَ الذُّنُوبِ قَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا ابْنَ قَيْسٍ أَمَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَقَدْ قَالَ لَا يَزِينِي الزَّانِي وَ هُوَ مُؤْنٌ وَ لَا يَسْرِقُ السَّارِقُ وَ هُوَ مُؤْنٌ فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ أَصْحَابُكَ حَيْثُ شِئْتُمْ. (2)

در برخی دیگر از روایات، از گناهان خاصی مانند: زنا، می گساری و کشتن مؤمن، به نام یاد شده است:

مَنْ زَنَى خَرَجَ مِنَ الْإِيمَانِ وَ مَنْ شَرِبَ الْخَمْرَ خَرَجَ مِنَ الْإِيمَانِ. (3)

مَنْ شَرِبَ النَّبِيذَ عَلَى أَنَّهُ حَلَالٌ خُلِدَ فِي النَّارِ وَ مَنْ شَرِبَهُ عَلَى أَنَّهُ حَرَامٌ عُدَّ فِي النَّارِ. (4)

در برخی دیگر از روایات، حلال شمردن حرام و حرام شمردن حلال، سبب کفر معرفی شده است:

إِذَا أَتَى الْعَبْدُ كَبِيرَةً مِنَ كِبَائِرِ الْمَعَاصِي أَوْ صَغِيرَةً مِنْ صَغَائِرِ الْمَعَاصِي الَّتِي نَهَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْهَا كَانَ خَارِجًا مِنَ الْإِيمَانِ سَاقِطًا عَنْهُ اسْمُ الْإِيمَانِ وَ ثَابِتًا عَلَيْهِ اسْمُ الْإِسْلَامِ فَإِنْ تَابَ وَ اسْتَغْفَرَ عَادَ إِلَى دَارِ الْإِيمَانِ وَ لَا يُخْرِجُهُ إِلَى الْكُفْرِ إِلَّا الْجُحُودُ

ص: 265

1- . الكافي، ج 2، ص 285، ح 23. نیز، ر. ك: همان، ص 280 باب الكبائر.

2- . همان، ح 22.

3- . همان، ص 278.

4- . همان، ج 6، ص 398. نیز ر. ك: همان، ج 7، ص 273، ح 9 درباره کشتن مؤمن.

وَ الْإِسْتِحْلَالَ أَنْ يَقُولَ لِلْحَلَالِ هَذَا حَرَامٌ وَ لِلْحَرَامِ هَذَا حَلَالٌ وَ دَانَ بِذَلِكَ فَعِنْدَهَا يَكُونُ خَارِجاً مِنَ الْإِسْلَامِ وَ الْإِيمَانِ دَاخِلاً فِي الْكُفْرِ...
(1).

مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: كُلُّ شَيْءٍ يَجْرُهُ الْإِقْرَارُ وَ التَّسْلِيمُ فَهُوَ الْإِيمَانُ وَ كُلُّ شَيْءٍ يَجْرُهُ الْإِنْكَارُ وَ الْجُحُودُ فَهُوَ الْكُفْرُ. (2).

ترك فرائضی مانند: نماز، روزه، حج و زکات، با شرایطی، سبب دیگر کفر است.

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَرَضَ فَرَائِضَ مُوجِبَاتٍ عَلَى الْعِبَادِ فَمَنْ تَرَكَ فَرِيضَةً مِنَ الْمَوْجِبَاتِ فَلَمْ يَعْمَلْ بِهَا وَ جَحَدَهَا كَانَ كَافِرًا. (3).

مَنْ أَفْطَرَ يَوْمًا مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ مُتَعَمِّدًا خَرَجَ مِنَ الْإِيمَانِ. (4).

مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَحْجَّ حَجَّةَ الْإِسْلَامِ لَمْ يَمْنَعُهُ مِنْ ذَلِكَ حَاجَةٌ تُجْحِفُ بِهِ أَوْ مَرَضٌ لَا يُطِيقُ فِيهِ الْحَجَّ أَوْ سُلْطَانٌ يَمْنَعُهُ فَلَيَمَّتْ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا
(5).

عَنْ زُرَّازَةَ قَالَتْ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ» فَقَالَ: مَنْ تَرَكَ الْعَمَلَ الَّذِي أَقَرَّ بِهِ قُلْتُ فَمَا مَوْضِعُ تَرَكَ الْعَمَلَ حَتَّى يَدَعَهُ أَجْمَعَ قَالَ مِنْهُ الَّذِي يَدَعُ الصَّلَاةَ مُتَعَمِّدًا لَا مِنْ سُكْرِ وَ لَا مِنْ عِلَّةٍ. (6).

ممکن است یکی از ادله موافقات، تعریف ایمان به معرفت باشد، (7) به این معنا که هر گاه معرفت صریح و قطعی به خدا صورت گرفت، زوال آن امکان پذیر نیست. چنان که در بحث معرفت و طاعت کفار گذشت، ایمان، متأخر از معرفت است و لزوماً انسان، به امر مورد شناخت ایمان نمی آورد. افزون بر آنچه در آن بحث گفته شد، در این جا می توان به احادیثی استناد کرد که درباره گونه های مختلف کفر، وارد

ص: 266

1- . همان، ج 2، ص 27، ح 1.

2- . همان، ص 387.

3- . همان، ص 383.

4- . همان، ص 278.

5- . همان، ج 4، ص 268.

6- . همان، ج 2، ص 387، ح 12.

7- . گو این که سخن صریحی از پیشینیان در این باب دیده نشد. دیدگاه مفید نیز درباره ایمان خواهد آمد.

شده و نشانگر آن است که دست کم، برخی گونه های کفر، مبتنی بر معرفت اند. حدیث زیر در این باره، متضمن استدلال به چند آیه قرآنی است:

عَنْ أَبِي عَمْرٍو الرُّبَيْرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ: أَخْبِرْنِي عَنْ وُجُوهِ الْكُفْرِ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ: الْكُفْرُ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَلَى خَمْسَةِ أَوْجُهٍ فَمِنْهَا كُفْرُ الْجُحُودِ وَالْجُحُودُ عَلَى وَجْهَيْنِ وَالْكَفْرُ بِتَرْكِ مَا أَمَرَ اللَّهُ... وَأَمَّا الْوَجْهُ الْآخِرُ مِنَ الْجُحُودِ عَلَى مَعْرِفَةٍ وَهُوَ أَنْ يَجْحَدَ الْجَا حِدُ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ حَقٌّ قَدْ اسْتَقَرَّ عِنْدَهُ وَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَجْحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا» (1) وَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِي فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ» (2) فَهَذَا تَقْسِيرٌ وَجْهِي الْجُحُودِ وَالْوَجْهُ الثَّلَاثُ مِنَ الْكُفْرِ الْكُفْرُ النَّعْمِ وَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى يَحْكِي قَوْلَ سُلَيْمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي ءَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ» (3). (4)

ظاهراً با ملاحظه مجموع ادله بوده است که عالمان پسین امامیه، از دیدگاه رایج شیخ مفید و شیخ طوسی در باب موافات، دست شسته و پس از محقق حلی، (5) مسیری مخالف پیموده اند. از دیگر عالمان مخالف این آموزه، می توان از علامه حلی، (6) شهید ثانی، (7) سید محمد عاملی، (8) نراقی، (9) بحرانی، (10) فاضل هندی (11) و صاحب جواهر، (12)

ص: 267

- 1- .سوره نمل، آیه 14.
- 2- .سوره بقره، آیه 89.
- 3- .سوره نمل، آیه 40.
- 4- .الكافي، ج 2، ص 389، ح 1.
- 5- .المعتبر، ج 2، ص 757.
- 6- .منتهی المطلب، ج 2، ص 657. نیز ر. ک: تذكرة الفقهاء، ج 7، ص 93.
- 7- .کلام وی در این باره خواهد آمد.
- 8- .مدارك الأحكام، ج 7، ص 71.
- 9- .مستند الشیعة، ج 11، ص 86.
- 10- .الحدائق الناضرة، ج 14، ص 157.
- 11- .كشف اللثام، ج 5، ص 131.
- 12- .جواهر الکلام، ج 17، ص 203. وی موافات را مخالف وجدان و ظواهر کتاب و سنت دانسته است.

شهید ثانی در حقیقه‌الایمان، به تفصیل به بررسی مسئله موافات پرداخته است. وی پس از طرح مسئله می گوید:

بیشتر اصولیان (= متکلمان) به جواز، بلکه وقوع آن رفته اند؛ زیرا از میان رفتن يك امر، با عارض شدن ضد آن، امکان پذیر است. (1)

وی پس از بررسی دیدگاه سید مرتضی - که قائل به موافات است و سرانجام با تبیین معلوماتی که ایمان با علم به آنها تحقق می یابد -، این گونه نتیجه گیری می کند:

بالجمله، ظواهر بسیاری از آیات کریمه و سنت مطهره، بر امکان عروض کفر بر ایمان دلالت دارد و احکام مرتدین، بر این پایه استوار است و این، دیدگاه بیشتر مسلمانان است. (2)

علامه مجلسی، پس از نقل کلام شهید ثانی و با یادآوری مراتب شناخت انسان به متعلقات ایمان و گونه های متفاوت حصول کفر، این گونه نتیجه گیری کرده است:

هرگاه در [حصول] ایمان به ظن حاصل از تقلید یا جز آن بسنده شود، تردیدی نیست که دگرگونی ایمان به کفر، جایز است و هرگاه در آن، علم قطعی شرط گردد، در جواز زوال آن، اشکال وجود دارد. از آن جا که دلیل تامی بر عدم جواز [زوال] قائم نیست، با توجه به این که ظواهر آیات و احادیث، بر جواز دلالت دارد، بنا بر این، جواز، اقوی است. افزون بر آن که بسا برای انسان پیش می آید که به امری قطع می کند، به گونه ای که نزد او احتمال خلاف نمی رود. آن گاه با شبهه نیرومندی که بر او عارض می شود، سست می گردد. و این [احتمال] که آن [قطع] ظن قوی بوده که وی آن را قطع می پنداشته، بعید است.

آری. اگر در ایمان، یقین را شرط بدانیم و آن را به اعتقاد جازم، ثابت و مطابق با

ص: 268

1- . حقیقه‌الایمان، ص 374.

2- . همان، ص 375.

واقع تفسیر کنیم، زوال آن امکان ناپذیر است و پس از زوال، کشف می شود که مؤمن نبوده است؛ اما شرط بودن آن، آغاز سخن است (1).

علامه مجلسی، سپس به تحقیق دیگری از این مسئله - که در مرآة العقول ارائه کرده است - ارجاع می دهد. برای تکمیل بحث، سخن وی در این کتاب را نیز می آوریم:

حق آن است که اگر ایمان به حدّ یقین برسد، زوال آن، ممکن نیست. ولکن رسیدن آن به این حد، نادر و تکلیف عامه مردم بر آن، حرج است؛ بلکه ظاهر، آن است که در ایمان بیشتر مردم، ظنّ قوی - که نفس بدان آرامش می یابد - کافی است و زوال مانند آن، امکان پذیر است. درجات ایمان بسیار است. در بعضی از آنها زوال و بازگشت به شك، بلکه بازگشت به انکار، ممکن است و آن، ایمان عاریتی است. (2)

در برخی درجات زوال [ایمان] در گفتار ممکن است، نه در اعتقاد و عمل. در برخی درجات، امکان دارد که زوال در گفتار و عمل باشد؛ اما نه در اعتقاد. مانند گروهی از کافران (چون ابوجهل) که در عین اعتقاد به صدق پیامبر صلی الله علیه و آله به سبب اغراض فاسد و اهداف دنیوی، عناد می ورزیدند و به شدّت [نبوت آن حضرت را] انکار می کردند....

(3).

م. گناهان صغیره و کبیره

یکی از اختلافات شیخ مفید با متکلمان آل نوبخت، در تعریف گناهان صغیره و کبیره است. شیخ مفید و بیشتر امامیه و مرجئه، معتقدند که هیچ گناهی فی نفسه، صغیره

ص: 269

1- بحار الأنوار، ج 66، ص 218.

2- در متن المعاد آمده است که تصحیف المعار، به معنای عاریتی است.

3- مرآة العقول، ج 7 ص 242. «فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ * وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ» سوره نمل، آیه 13 - 14. علامه مجلسی در حق الیقین، اعتقاد به زوال پذیری، بلکه وقوع زوال ایمان را به بیشتر متکلمان خاصه و عامه نسبت داده و ظواهر بسیاری از آیات را دلیل این امر دانسته است (ر. ک: حق الیقین، ص 632).

نیست؛ بلکه در سنجش با گناه دیگر، صغیره به شمار می‌رود. (1) به تعبیر دیگر، همه گناهان، کبیره هستند؛ اما در سنجش با گناه بزرگ تر، صغیره نامیده می‌شوند. مفهوم این سخن، نسبی بودن کبیره و صغیره است. در حالی که آل نوبخت، همسو با اهل وعید و معتزله، مخالف این رأی هستند؛ (2) یعنی برخی گناهان را فی نفسه صغیره و برخی دیگر را کبیره می‌دانند.

بحث کبائر، در اصل، يك موضوع قرآنی و روایی است. از همین رو، مفسران در ذیل آیات متعلق به آن (3) و شارحان متون حدیثی در ذیل ابواب و احادیث مربوط، به این بحث می‌پردازند. (4) در منابع فقهی نیز در مباحث مربوط به عدالت (مثلاً در صفات شاهد) یا ایمان (مانند شرایط دریافت کننده زکات)، این بحث مطرح می‌شود و انصافاً فقیهان امامیه در این باره، پژوهش‌های ارجمندی را سامان داده‌اند. (5)

در دانش کلام و ملل و نحل نیز بحث کبائر، از مباحث مرتبط با آموزه اسما و احکام و وعد و وعید است. در حقیقت، دیدگاه خوارج، مبنی بر کافر بودن مرتکب کبیره و دیدگاه معتزله در قول به منزلة بین المنزلتین، بحث از کبائر و احکام مرتکب آن را در رده مباحث مهم کلامی و فرقه‌شناختی نهاد. (6)

دیدگاه شیخ مفید در نسبی بودن گناه کبیره و صغیره، چندین سده پس از وی در

ص: 270

-
- 1- . أقول : إنه ليس في الذنوب صغيرة في نفسه وإنما يكون فيها بالإضافة إلى غيره أوائل المقالات ، ص 83 ، گفتار 64.
 - 2- . همان جا.
 - 3- . ر . ك : سورة نساء ، آیه 31 ؛ سورة نجم ، آیه 32 .
 - 4- . ر . ك : مرآة العقول ، ج 10 ، ص 1 به بعد.
 - 5- . ر . ك . ايضاح الفوائد ، ج 1 ، ص 198 و ج 4 ، ص 421 ؛ مسالك الأفهام ، ج 14 ، ص 165 ؛ مجمع الفائدة والبرهان ، ج 12 ، ص 315 . در این باره ، بحثی گسترده و مستدل در جواهر الكلام ج 13 ، ص 305 نیز وجود دارد.
 - 6- . برای تعریف معتزله از گناه کبیره و صغیره و احکام مرتکبین آن دو ، ر . ك : شرح الأصول الخمسة ، ص 471 به بعد . خوارج ، منکر وجود معصیت صغیره هستند ر . ك : همان ، ص 427 .

میان عالمان شیعه، مدافعان بسیاری داشته است. سید مرتضی نیز همه گناهان را کبیره دانسته که گاه در مقام مقایسه کبیره و صغیره گفته می شود. (1) شیخ طوسی و ابن ادریس نیز بر این رفته اند. (2) طبرسی، این قول را به مطلق امامیه نسبت داده است که نشانگر رواج و اشتها این دیدگاه تا سده ششم است. (3) از نظر این گروه از عالمان، همه گناهان از این نظر که مخالفت امر و نهی خدای متعال اند، یکسان اند و وصف به بزرگی و کوچکی، نسبی است. (4)

در تقریر حمصی رازی از این دیدگاه، برخی مبانی آن تبیین گشته است. وی معتقد است که فسق در عرف شرع، عبارت از فعلی است که فاعل آن، مستحق عقاب است. بنابر این، هر گونه معصیت خدای تعالی، فسق است، چه صغیره نامیده شود، چه کبیره؛ زیرا هر يك از آنها به دلیل بطلان احباط و تکفیر، استحقاق عقاب می آورد. از این رو، صغیره بودن گناه، نسبی است. برخی گناهان، در مقایسه با گناهی که عقاب آن از گناه یادشده، افزون تر است، صغیره و گناهی که عقاب آن افزون تر است، کبیره نامیده می شود. يك گناه، ممکن است در سنجش با دوگناه دیگر که عقابی کمتر و بیشتر از آن دارند، صغیره و کبیره باشد. (5)

ظاهراً پس از محقق حلی، بیشتر فقیهان امامیه، دیدگاه بخش پذیری ذاتی گناهان به کبیره و صغیره را با متون دینی، سازگارتر یافته و بر این پایه، به نقد دیدگاه نسبی گرایانه در تعریف کبائر و صغائر پرداخته اند. (6) شهید ثانی در بیان استدلال این

ص: 271

-
- 1- الذخیره، ص 533 - 534.
 - 2- التبیان، ج 3، ص 182؛ السرائر، ج 2، ص 118.
 - 3- مجمع البیان، ج 3، ص 70؛ جوامع الجامع، ج 1، ص 252. برای تفسیر آیه، بر مبنای نسبی بودن کبیره و صغیره، به این دو منبع مراجعه شود.
 - 4- همان جا.
 - 5- ر. ک: المنقذ من التقليد، ج 2، ص 160 - 161. برای گونه دیگری از نسبی و مطلق در تعریف کبیره و صغیره، ر. ک: مناہج الیقین، ص 511.
 - 6- شرائع الإسلام، ج 4، ص 911؛ مختلف الشیعة، ج 8، ص 484؛ القواعد و الفوائد، ج 1، ص 224؛ نضد القواعد الفقہیة، ص 527.

گروه، با استناد به ظاهر آیه «إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ» (1) آورده است که مفهوم آیه، دلالت دارد که پرهیز از برخی گناهان (یعنی کبائر) موجب تکفیر سیئات می گردد و این، مقتضی تغایر کبائر با سیئات است. در آیه «الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْأَعْتَمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ» (2)، خدای متعال، دوری کنندگان از کبائر را بدون آن که درباره گناهان صغیره بر ایشان تنگ بگیرد، ستوده است. در حدیث نیز از تکفیر گناهان کوچک توسط اعمال نیک، سخن رفته است. (3)

از دیگر مدافعان نسبی نبودن کبائر، می توان محقق اردبیلی، شیخ نجفی و شیخ انصاری را نام برد. (4) میرزای قمی نیز - که این دیدگاه را اقوی دانسته - از جمله ادله خود را فقره ای از نیایش امام زین العابدین علیه السلام برشمرده است. (5) علامه مجلسی، به مناسبت شرح احادیث کبائر نوشته است:

این دیدگاه - که همه گناهان را کبیره می داند -، مخالف بسیاری از آیات و احادیث است و شاید مقصود قائل این دیدگاه، منع از سبک انگاری و کوچک شماری گناهان است، چنان که در احادیث نیز این مطلب گذشت؛ زیرا نافرمانی خدای

ص: 272

-
- 1- .سوره نساء، آیه 31 .
 - 2- .سوره نجم، آیه 32.
 - 3- . ر . ک : مسالك الأفهام، ج 14، ص 166. وی در ادامه افزوده است که قائلان به تمایز کبیره و صغیره . در تعریف کبیره، وجوهی را ذکر کرده اند: 1. کبیره، گناهی است که موجب حد است؛ 2. گناهی است که در قرآن یا سنت، وعید شدید به آن شده؛ 3. گناهی که خداوند سبحان بر آن وعید آتش داده است. گفتنی است که شهید اول و فاضل مقداد، در ضمن ذکر تعاریف متعدد تعریف کبیره، هر آنچه را که شرع در خصوص آن وعید تهدید کرده است، پذیرفته اند. برای تعاریف کلامی و فرقه ای، ر . ک : مناہج الیقین، ص 511؛ شرح المقاصد، ج 5، ص 162 .
 - 4- . مجمع الفائدة، ج 12، ص 315؛ جواهر الکلام، ج 13، ص 306؛ کتاب الصلاة، ج 1، ص 266.
 - 5- . غنائم الأيام، ج 2، ص 32. کلام مورد استناد وی این است: «وقد هربت اليك من صغائر ذنوب موبقة و کبائر اعمال مردية» صحیفه سجادیه، دعای 32 .

عظیم، بزرگ و مخالفت پروردگار شکوه مند، سترگ است. این امر (بزرگی گناه) با این که برخی از گناهان، فی نفسه، موجب قرح در عدالت باشند، و برخی با اصرار، منافات ندارد. چنان که پرهیز از برخی، مایه گذشت از برخی دیگر است، آن گونه که صریح آیه است (1).

از مجموع مطالب یاد شده، آشکار است که عالمان پیشین امامیه، با شیخ مفید، هم رأی بوده اند و عالمان پسین، از این دیدگاه برگشته اند و با نوبختیان، هم داستان شده اند. (2)

شیخ کلینی، احادیث مربوط به گناهان کبیره را در بابی با عنوان «بَابُ الْكَبَائِرِ» گرد آورده که شامل 24 حدیث است. احادیث این باب، شامل مطالب گونه گونی درباره این موضوع است که در این جا به برخی از آنها اشاره می کنیم. درباره نسبی یا مطلق بودن کبائر - که موضوع اختلافی شیخ مفید با نوبختیان است -، به نظر می رسد که ظاهر این احادیث می تواند مطلق بودن کبیره و صغیره را برساند. چنان که محقق اردبیلی، «اخبار بسیار الکافی» را یکی از ادله نسبی نبودن گناهان کبیره و صغیره دانسته است. (3) از نظر برخی دیگر از عالمان، تعریف کبائر در روایات و شمارش آنها نشانه نسبی بودن آنهاست. (4)

از دیگر مطالب باب کبائر، تعریف آن است که چند حدیث در این باره رسیده

ص: 273

-
- 1- . مرآة العقول، ج 10، ص 4.
 - 2- . البته توجه داریم که اشتراك در اصل آموزه است و از آن جا که از مبنا و خاستگاه دیدگاه نوبختیان، تبیینی در دست نیست، نمی توان هماهنگی را به مبنای نظریه نیز سرایت داد. گفتنی است که در میان اشاعره نیز هر دو دیدگاه درباره مفهوم کبیره، مطرح شده است. در حالی که جوینی، از پیشینیان، کبیره و صغیره بودن را نسبی دانسته الارشاد، ص 391 و تفتازانی، از پسینیان، از مطلق بودن آن دو، دفاع کرده است (شرح المقاصد، ج 5، ص 162).
 - 3- . مجمع الفائدة، ج 12، ص 315. این گونه که تاب نسبی بودن را نیز دارد، چنان که شیخ حرّ عاملی یاد آور شده است وسائل الشیعة، ج 15، ص 318.
 - 4- . ر.ك: جواهر الکلام، ج 13، ص 306.

الْكَبَائِرِ الَّتِي أَوْجَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهَا النَّارَ. (1)

«وَمَنْ يُؤِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» (2) قَالَ: مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ وَاجْتِنَابُ الْكَبَائِرِ الَّتِي أَوْجَبَ اللَّهُ عَلَيْهَا النَّارَ. (3)

درباره شمار گناهان کبیره نیز باید گفت که در برخی احادیث، نمونه هایی از آنها یاد شده است، مانند این حدیث:

إِنَّ مِنَ الْكَبَائِرِ عُقُوقَ الْوَالِدَيْنِ وَالْيَأْسَ مِنَ رَوْحِ اللَّهِ وَالْأَمْنَ لِمَكْرِ اللَّهِ. (4)

نیز در احادیث متعددی، شمار گناهان کبیره، هفت مورد ذکر شده است، مانند این حدیث:

الْكَبَائِرُ سَبْعٌ قَتَلُ الْمُؤْمِنِ مُتَعَمِّدًا وَقَذْفُ الْمُحْصَنَةِ وَالْفِرَارُ مِنَ الزَّحْفِ وَالتَّعَرُّبُ بَعْدَ الْهَجْرَةِ وَأَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ ظُلْمًا وَأَكْلُ الرِّبَا بَعْدَ الْبَيِّنَةِ وَكُلُّ مَا أَوْجَبَ اللَّهُ عَلَيْهِ النَّارَ. (5)

شیخ انصاری، درباره ملاک شناخت کبائر، چنین نتیجه گیری کرده که حکم به کبیره بودن يك معصیت دائر مدار نص معتبر یا حکم مستقل عقل، بر این است که آن معصیت، مانند یکی از کبائر منصوص یا بزرگ تر از آن است. (6) وی به این نکته مهم نیز تذکر داده است که کبائر، بیش از موارد منصوص در احادیث است و آنچه در نصوص آمده، کبائر نوعی است؛ یعنی گناهانی که انجام دادن نوع آنها مورد وعید به آتش است. (7)

ص: 274

- 1- . الكافي، ج 2، ص 277، ح 1.
- 2- . سورة بقره، آیه 269 .
- 3- . همان، ص 284، ح 20.
- 4- . همان، ص 278، ح 4.
- 5- . همان، ص 277، ح 3. نیز ر. ك: ص 276، ح 2 و ص 278، ح 8 و ص 281، ح 14.
- 6- . كتاب الصلاة، ج 1، ص 266.
- 7- . همان جا .

یکی دیگر از مطالب مطرح در احادیث، مفارقت روح ایمان از مرتکب کبیره و به بیان دیگر، سلب ایمان از مرتکب کبیره (و برطبق برخی احادیث، حتی از مرتکب صغیره) است. (1) با توجه به این که شماری از احادیث مربوط، در بحث موافات گذشت، در این جا به دو حدیث دیگر بسنده می کنیم:

عن ابن بَکیرٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فِي قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِذَا زَنَى الرَّجُلُ فَارَقَهُ رُوحُ الْإِيمَانِ قَالَ: هُوَ قَوْلُهُ: «وَإَيْدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ» ذَلِكَ الَّذِي يُفَارِقُهُ. (2)

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْكَبَائِرُ تُخْرِجُ مِنَ الْإِيمَانِ فَقَالَ: نَعَمْ وَ مَا دُونَ الْكَبَائِرِ. (3)

بر اساس احادیث الکافی، اصرار بر گناه صغیره، موجب الحاق آن به گناه کبیره می شود. (4) مفاد احادیث «باب اسْتَبَصَّ غَارَ الذَّنْبِ»، ضرورت خودداری از سَبْکِ شمردن هر نوع گناهی است. (5)

ن . اسما و احکام

اسما و احکام، از مباحث مهم کلامی و فرقه شناختی است. مقصود از این بحث، آن است که هر مکلفی، بنا بر عقیده و عمل خود، مستحق چه نام و احکام دنیوی و اخروی ای است. در این آموزه، درباره مرتکب گناه کبیره، دیدگاه های متفاوتی وجود دارد که یکی از نقاط افتراق برخی فرقه ها (بویژه خوارج و معتزله) از دیگر فرقه هاست. خاستگاه اختلاف نیز در تعریف ویژه هر فرقه از مفهوم ایمان نهفته است. بنا بر داده های منابع کلامی، اطلاق فاسق بر مرتکب گناه کبیره، مورد اتفاق

ص: 275

-
- 1- . البته توجه داریم که ارتکاب گناه کبیره از روی حلال شمردن آن، موجب خروج از اسلام می گردد ر . ک : الکافی، ج 2، ص 285 ، ح 23.
 - 2- . همان، ص 280، ح 11.
 - 3- . همان، ص 284، ح 21.
 - 4- . ر.ک. همان، ص 288 (بَابُ الْأَعْصَارِ عَلَى الذَّنْبِ).
 - 5- . همان، ص 287.

فرقه های اسلامی است؛ اما در باب اطلاق نام کافر یا مؤمن، اختلاف وجود دارد.

سه دیدگاه عمده در این باره پدید آمده است. از نظر بیشتر خوارج، مرتکب گناه کبیره، کافر نامیده می شود. از نظر معتزله، مرتکب گناه کبیره، نه مؤمن است نه کافر؛ بلکه در وضعیتی میان ایمان و کفر، به نام «منزلة بین المنزلتین» قرار دارد.⁽¹⁾ دیدگاه مشهور امامیه و اشاعره، آن است که مرتکب گناه کبیره، از نام ایمان خارج نمی گردد و مؤمن فاسق نامیده می شود و به کاربردن نام کافر و منافق درباره او روا نیست.⁽²⁾

شیخ مفید، دیدگاه خود درباره اسلام و ایمان و اسما و احکام را در مواضعی از أوائل المقالات، گزارش کرده است. يك بار در گفتار چهاردهم، با عنوان «القول فی الإسلام و الايمان» بر دوگانگی ایمان و اسلام از نظر امامیه، این گونه تصریح می کند:

امامیه، اتفاق دارند که اسلام، غیر از ایمان است و هر مؤمنی، مسلم است و هر مؤمنی، مسلم نیست. چنان که در زبان ولغت میان این دو تفاوت است، در دین نیز میان آن دو فرق است. معتزله و بسیاری از خوارج و زیدیه، بر خلاف این مطلب، اجماع داشته اند و بر آن اند که هر مسلمی، مؤمن است و از نظر دینی، میان اسلام و ایمان فرقی نیست.⁽³⁾

شیخ مفید، دیدگاه خود در باب اسلام و ایمان را در گفتار 81 با عنوان «القول فی حکم الدار»، بیشتر توضیح داده است:

در عالم، سه دار (سرا) وجود دارد که درباره آنها بر مبنای اغلیبیت، حکم داده می شود. هر مکانی که کفر در آن غالب باشد، «دار کفر» است و هر مکانی که ایمان

ص: 276

1- . شرح الأصول الخمسة، ص 471.

2- . برخی فرقه های زیدیه، ارتکاب گناه کبیره را موجب کفر نعمت و نه کفر ملّت دانسته اند. ازارقه (تندروترین فرقه خوارج)، مرتکب گناه کبیره را مشرک شمرده اند و حسن بصری، مرتکب گناه کبیره را منافق نامیده است (درباره این بحث، ر. ک: قواعد المرام، ص 170 - 172؛ المسلك فی أصول الدین، ص 146 و 147؛ مناهج الیقین، ص 533؛ اللوامع الالهية، ص 441؛ شرح المقاصد، ج 5، ص 200).

3- . أوائل المقالات، ص 48، گفتار 14.

در آن غالب باشد، «دار ایمان» و هر مکانی که اسلام در آن غلبه داشته باشد، «دار اسلام» است

هر منطقه ای از بلاد اسلام که شهادتین و نمازهای پنج گانه و روزه ماه رمضان و زکات و اعتقاد به وجوب حج، ظاهر باشد و اعتقاد به امامت آل محمد علیهم السلام پدیدار نباشد، دار اسلام است، نه دار ایمان. هر منطقه ای از بلاد اسلام - پرجمعیت یا کم جمعیت - که در آن، شرایع اسلام و اعتقاد به امامت آل محمد علیهم السلام آشکار باشد، دار اسلام و دار ایمان است. از نظر شیخ مفید، دار اسلام، ممکن است در عین حال، دار کفر ملّی باشد؛ اما اجتماع دار کفر با دار ایمان، ممکن نیست. (1)

در گفتار سیزدهم می گوید:

امامیه، اتفاق دارند که مرتکب کبائر، از اهل معرفت و اقرار با ارتکاب کبیره، از اسلام بیرون نمی رود و مسلم است، گرچه با انجام دادن کبائر و گناهان، فاسق است. گروه های یاد شده، بر خلاف آن، اجماع داشته و گمان برده اند که مرتکب کبائر، نه مؤمن است و نه مسلم؛ بلکه فاسق است. (2)

در دو گفتار بالا، سخنی از نوبختیان به میان نیامده است که می تواند دلیل بر هماهنگی و همسانی رأی آنان با دیدگاه عمومی امامیه در این باره باشد. شیخ مفید، در گفتار 66 کتاب یادشده نیز دیدگاه خود و امامیه را در مسئله اسما و احکام، این گونه تبیین کرده است که مرتکبین کبائر، از اهل معرفت و اقرار، به دلیل ایمان به خدا و رسول و آنچه از نزد خدا آمده، مؤمن و به دلیل گناهان کبیره ای که مرتکب شده اند، فاسق اند. وی می افزاید:

من درباره آنان، نام فسق و نام ایمان را مطلق به کار نمی برم؛ بلکه هر دو را مقیّد می کنم و از کاربرد مطلق نام فسق و مؤمن درباره آنان، خودداری می ورزم؛ اما نام اسلام را مطلقا و در همه حال درباره آنان به کار می برم. (3)

ص: 277

1- . همان، ص 94، گفتار 81 .

2- . همان، ص 47، گفتار 13 .

3- . همان، ص 84، گفتار 66 .

چکیده سخن شیخ مفید، آن است که اهل معرفت و اقرار - که مرتکب کبیره می شوند -، از جهتی مؤمن هستند و از جهتی فاسق. از این روی نمی توان آنان را به صورت مطلق، مؤمن یا فاسق خواند؛ بلکه در کاربرد هر دو اسم باید جهت آن را ذکر کرد؛ اما صفت اسلام (و نام مسلم) در هر حال درباره آنان رواست. این در حالی است که بنا به گزارش شیخ مفید، نوبختیان، رأیی مخالف این نظر دارند و درباره اهل فسق (مرتکبین کبیره) اسم ایمان و مؤمن را به کار می برند. یعنی از نظر آنان، مسلمانان فاسق و اهل گناهان کبیره، مؤمن هم نامیده می شوند. (1)

به نظر می رسد که دیدگاه مشهور امامیان، با نظرگاه نوبختیان، هماهنگ تر است. برای نمونه، علامه حلی در این باره نوشته است:

ذهب أصحابنا الإمامية إلى أن المؤمن إذا فسق لا يخرج عن إسم الايمان، بل يسمّى مؤمناً فاسقاً. (2)

از سوی دیگر، چنین می نماید که دیدگاه شیخ مفید در تعریف ایمان و آموزه اسما و احکام، با احادیث الکافی، هم خوانی بیشتری دارد. بایسته است که برای تحلیل بیشتر رأی شیخ مفید، تعریف وی را از ایمان، مورد توجه قرار دهیم. در آثار موجود وی، تعریف ایمان به چشم نمی خورد؛ اما دیدگاه او را شاگرد نامدارش شیخ طوسی، این گونه گزارش کرده است:

شیخ ما ابو عبدالله - که خدایش بیامرزاد! - بدان رفته است که ایمان، راست شمردن (تصدیق) به دل و زبان و انجام دادن آنچه با اندام ها انجام می گردد، است و

ص: 278

1- . و أقول: إن مرتكبي الكبائر من أهل المعرفة والإقرار مؤنون بإيمانهم بالله ورسوله وبما جاء من عنده وفسقون بما معهم من كبائر الآثام ولا- أطلق لهم اسم الفسق ولا- اسم الإيمان بل أقيدهما جميعاً في تسميتهم بكل واحد منهما وأمتنع من الوصف لهم بهما من الإطلاق وأطلق عليهم اسم الإسلام بغير تقييد وعلی کل حال و هذا مذهب الإمامية إلا بنی نوبخت فإنهم خالفوا فيه وأطلقوا للفساق اسم الإيمان همان جا.

2- . انوار الملکوت، ص 179 - 180.

روایت های ما که از امامان - بر ایشان درود باد! - شناخته شده است، همین را می رسانند. (1)

شیخ طوسی، تصریح کرده که شیخ مفید، قائل به این دیدگاه بوده است. البته در برخی آثار معاصر، با استناد به برخی از سخنان وی چنین استظهار شده است که این تعریف، از برداشت نادرست شیخ طوسی از کلام شیخ مفید در اوائل المقالات برخاسته و این گونه استنتاج شده که وی قائل به نظریه برابری ایمان و معرفت بوده است. (2)

به نظر می رسد که این استظهار، تمام نیست؛ زیرا شیخ طوسی، منبع نقل خود را ذکر نکرده است و احتمال دارد که در مقام درس از استاد فراگرفته یا از آثار فراوان مفقود شیخ مفید، بهره جسته است. به هر روی، با توجه به مرجعیت علمی مفید در روزگار خود و رواج اندیشه های کلامی و فقهی وی در جامعه شیعی آن روزگار (بویژه در میان انبوه شاگردان وی) بسیار دور است که شیخ طوسی در گزارش دیدگاه استاد خود، آن هم در مسئله مهمی مانند حقیقت ایمان، به خطا رفته باشد. نویسنده محترم اثر پیش گفته، در ایضاح برداشت خود، آورده است که ایمان از نظر شیخ مفید، خصوصیتی عقلی بنا بر این محو ناشدنی دارد. (3) آن گاه به عنوان دلیل بر این مطلب،

ص: 279

1- . تمهید الأصول، ترجمه: مشکاة الدینی، ص 640. گفتنی است که عبارت «روایت های ما...» مشخص نیست که از مفید است یا کلام طوسی است. در هر حال، از مایه های حدیثی این تعریف نشان دارد. شیخ طوسی در الاقتصاد، این دیدگاه را به برخی از امامیه نسبت داده که به قرینه کلام وی در تمهید الأصول، مقصود شیخ مفید است. وی معتقد است که بسیاری از احادیث ائمه، بر این مطلب دلالت دارد. علامه حلّی نیز در گزارش تعاریف موجود از ایمان، تعریف آن به اعتقاد قلبی و اقرار زبانی و عمل جوارح را به جماعت سلف و شیخ مفید، نسبت داده است مناهج الیقین، ص 533. ابن میثم بحرانی نیز این دیدگاه را به بیشتر سلف نسبت داده است (قواعد المرام، ص 170). شیخ یوسف بحرانی نیز این تعریف را به شیخ صدوق و شیخ مفید، نسبت داده است (الحدائق الناضرة، ج 22، ص 201).

2- . نظریه ایمان در عرصه کلام و قرآن، ص 120.

3- . همان، ص 121. مکدرموت نیز همانند این جمله را بیان کرده؛ اما وی اساساً به گزارش شیخ طوسی از تعریف شیخ مفید از ایمان پرداخته است. ر. ک: اندیشه های کلامی شیخ مفید، ص 319.

سخن شیخ مفید در باب موافات را نقل کرده است.

به نظر می‌رسد اگر هم ثابت شود که شیخ مفید، ایمان را به معرفت تفسیر می‌کرده است، استدلال نویسنده محترم، صحیح نیست؛ زیرا آموزه موافات - آن گونه که مدافعان آن گفته‌اند و پیش‌تر بیان شد -، مبنا و دلیل دیگری دارد که عبارت است از تعدد اجتماع استحقاق ثواب دائم و عقاب دائم. (1)

افزون بر اینها کلام دیگری از شیخ مفید در دست است که می‌تواند مؤیدی بر درستی گزارش شیخ طوسی باشد. شیخ مفید در بیان مسئله‌ای در باب وقف تصریح می‌کند که اگر واقف، بر مؤمنان وقف کند، تنها بر آن دسته از شیعیان امامی تعلق می‌گیرد که از کبائر، دوری می‌کنند، نه اهل فسق از ایشان. (2) با توجه به این که باب وقف خصوصیتی ندارد، می‌توان این فتوای مفید را نشانه مدخلیت ترك کبائر در عنوان مؤمن از دیدگاه وی دانست. (3)

ص: 280

1- . استدلال سید مرتضی و حمصی در باب موافات، پیش‌تر ذکر شد. در این جا کلام ابن شهر آشوب را نیز می‌آوریم. وی نوشته است: «المؤمن عندنا لا يجوز أن يكفر لأنه يؤى إلى اجتماع استحقاق الثواب الدائم والعقاب الدائم معا لبطلان التحابط» متشابه القرآن و مختلفه، ج 1، ص 111. گفتنی است که شیخ مفید در اثر دیگر خود، خداشناس موحد را مستحق ثواب دائم دانسته است: «ان العارف الموحد يستحق بالعقول على طاعته و قربته ثواباً دائماً» (المسائل السروية، ص 98). از این جمله نمی‌توان استفاده کرد که ایمان، همان معرفت است؛ زیرا با توجه به اکتسابی بودن معرفت خدا از منظر مفید، مکلف در برابر همین طاعت، استحقاق ثواب دائم دارد؛ زیرا اساساً دوام استحقاق ثواب، اجماعی است: «اجمعت الأمة على أن الثواب يستحق دائماً» الاقتصاد، ص 110؛ شرح جمل العلم، ص 143.

2- . المقنعة، ص 654. قاضی ابن براج نیز عین این فتواری را دارد المهدب، ج 2، ص 89. نیز، ر. ك: الوسيلة، ص 371.

3- . چنان که علامه حلّی، پس از گزارش دیدگاه شیخ مفید و ابن براج می‌گوید: «تحقیق آن است که اگر ایمان را مرگب از اعتقاد قلبی و عمل جوارح قرار دهیم، فاسق، مؤمن نخواهد بود و اگر آن را عبارت از اعتقاد قلبی بدانیم، مؤمن خواهد بود و این، نزد ما حق است» مختلف الشیعة، ج 8، ص 484. گفتنی است که مفید در أمالی خود، حدیثی را از امام رضا علیه السلام از پدران گرامی خود از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است که نشان از تعریف وی از ایمان دارد: «الإيمان قول مقول و عمل معمول و عرفان العقول» (الأمالی، مفید، ص 275).

به هر روی باید دانست که با نظر داشت فراوانی و ناهمگونی بسیار متون دینی در باب ایمان، عالمان فرقی مختلف کلامی، در باب تعریف آن، دیدگاه‌های متفاوتی برگزیده‌اند. البته مبانی کلامی مقبول هر یک از فرق در نحوه رویکرد به متون، کاملاً مؤثر بوده است. (1) می‌توان گفت که در میان اندیشمندان امامی، سه دیدگاه عمده در این باره وجود دارد:

1. حقیقت ایمان، تصدیق قلبی است. (2)

2. حقیقت ایمان، تصدیق قلبی و اقرار زبانی است. (3)

3. حقیقت ایمان، تصدیق قلبی و اقرار زبانی همراه با عمل جوارح است. (4)

آنچه در این جا باید با عنایت به دیدگاه شیخ مفید و احادیث کافی، اندکی به بررسی آن پردازیم، مسئله نسبت ایمان با عمل است؛ زیرا پاسخ به این پرسش، افزون بر آن که به ایضاح مفهوم ایمان مدد می‌رساند، اطلاق یا عدم اطلاق مؤمن به

ص: 281

-
- 1- برای تعاریف مختلف از ایمان، ر. ک: اللوامع الالهية، ص 439؛ شرح المقاصد، ص 175.
 - 2- از قائلان این نظریه می‌توان به سید مرتضی الذخیره، ص 536، شیخ طوسی (الاقتصاد، ص 140)، ابن شهر آشوب (مشابه القرآن، ج 1، ص 109)، ابن میثم بحرانی (قواعد المرام، ص 170)، محقق اردبیلی (زبدة البيان، ص 9)، و سید علی خان مدنی (ریاض السالکین، ج 3، ص 266) نام برد. اشاعره نیز ایمان را به تصدیق تعریف کرده‌اند (ر. ک: تمهید الأوائل، ص 389؛ الارشاد، ص 397؛ ابکار الأفكار، ج 3، ص 312). گفتنی است که در تحلیل تصدیق، دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد (ر. ک: مناہج الیقین، ص 533؛ ابکار الأفكار، ج 3، ص 312؛ تمهید الأوائل، ص 389).
 - 3- از مدافعان این نظریه می‌توان خواجه نصیر الدین طوسی در تجرید الاعتقاد کشف المراد، ص 304، علامه حلّی (مناہج الیقین، ص 533)، فخر المحققین (ایضاح الفوائد، ج 2، ص 386)، محقق کرکی (جامع المقاصد، ج 2، ص 372)، شهید ثانی (مسالك الأفهام، ج 5، ص 339؛ حقیقة الايمان، ص 359 نقل و بررسی اقوال گوناگون در باب ایمان را در همین کتاب ببینید) و سید بدر الدین بن احمد حسینی عاملی، شاگرد شیخ بهایی و صاحب معالم (الحاشية على الأصول الكافي، ص 43) را نام برد.
 - 4- قائلان این نظریه خواهد آمد.

فاسق (مرتکب کبیره) را نیز معلوم می گرداند. علامه حلّی، پس از گزارشی فشرده از آرا و اقوال موجود درباره تعریف ایمان، تصریح می کند که تمامی اقوال و مذاهب در دو گروه، حصر می گردد: گروهی که عمل را جزو ایمان می دانند و گروهی که عمل را جزو آن نمی دانند. (1)

با تأمل در دیدگاه های یادشده و بررسی های ایمان پژوهان در باب نسبت عمل با ایمان، نظریه های فراوانی به چشم می خورد. عالمانی که ایمان را به تصدیق قلبی یا اعم از تصدیق قلبی و اقرار زبانی، تفسیر کرده اند، طبعاً عمل را داخل در حقیقت ایمان نمی دانند. (2)

بسیاری از ایشان، عمل را شرط کمال ایمان دانسته اند. ملاصالح مازندرانی، در گزارش دیدگاه این گروه می نویسد:

متکلمان قائل به این که ایمان، نفس تصدیق است، اخبار دال بر جزئیت اعمال

جوارح در ایمان را حمل بر کمال کرده اند. به این معنا که عمل، جزء ایمان نیست، به گونه ای که با عدم عمل، ایمان معدوم گردد؛ بلکه اضافه عمل به ایمان، اضافه کمال است. همین طور احادیث دال بر جزئیت اقرار زبانی را شرط ایمان دانسته اند، نه جزو آن. (3)

برخی، عمل را از آثار و پیامدهای تأکید کننده ایمان دانسته اند. (4) برخی دیگر،

ص: 282

1- . الالفین، ص 331.

2- . هرگاه عمل، جزء ایمان نباشد، اطلاق ایمان به آن را در متون دینی باید با استفاده از الگوی های زبانی، چون مجاز توجیه کرد. مثل آن که گفته می شود افعال، فلان گفتارش را تصدیق می کند. ر. ک: مجمع البیان، ج 1، ص 86 - 87.

3- . شرح أصول الكافي، ج 8، ص 75. وی خود نیز تصدیق همراه با عمل را فرد کامل ایمان دانسته است همان، ص 73. نیز، ر. ک: ریاض السالکین، ج 3، ص 354. نویسندة حقیقة الإیمان، عمل را جزء ایمان کامل دانسته است (حقیقة الإیمان، ص 326). محقق اردبیلی نیز معتقد است که عمل داخل در ایمان نیست و اخبار وارد در این باره، محمول است بر ایمان کامل که از آن مؤمنان پرهیزگار و پارسا و مخلص و مقبول پذیرفته در آستان الهی است (زبدة البیان، ص 9).

4- . ابن میثم، بر آن است که ایمان، تصدیق قلبی است که اقرار زبانی سبب ظهور آن، و سایر طاعات، ثمرات مؤکّد آن است. علامه حلّی نیز عمل صالح را اثر ایمان شمرده است قواعد المرام، ص 170؛ الالفین، ص 331.

عمل را بیرون از حقیقت ایمان و البته شرط آن دانسته اند. برخی نیز عمل را نه جزو ایمان دانسته اند و نه شرط آن و توضیح بیشتری نداده اند که احتمالاً عمل رابه عنوان آثار ایمان پذیرفته اند.

علاّمه مجلسی، پس از یادآوری و بیان اطلاقات فراوان هر يك از واژگان اسلام و ایمان در متون دینی، راه کارهایی را در تبیین آیات و روایات دال بر داخل بودن اعمال در ایمان مطرح کرده که به نحوی، شامل دیدگاه های مختلفی است که در این باره عرضه شده اند. راه کارهای پیشنهادی وی عبارت اند از: 1. متون را بر ظواهر خود حمل کنیم و بگوییم که عمل در برخی معانی ایمان داخل در حقیقت آن است؛ 2. ایمان، اصل عقاید باشد؛ اما نام گذاری عقاید به ایمان، مشروط به اعمال باشد؛ 3. قائل به مراتب متفاوت ایمان باشیم که اعمال بسیار یا کم، کاشف از حصول مرتبه ای خاص از آن باشد؛ زیرا بی گمان، شدت یقین در کثرت اعمال نیک و ترك گناهان، مداخلیت دارد. (1)

چنان که یاد شد، گروهی از عالمان امامیه، عمل را داخل در حقیقت ایمان دانسته اند. از منظر ایشان، ایمان، حقیقتی است مرکب از تصدیق قلبی و عمل جوارح. افزون بر شیخ مفید - که موضع وی نقل شد -، از ملاحظه عنوان دهی ابواب و گزینش احادیث در آثار صدوق، چنین بر می آید که وی نیز ظاهراً قائل به این دیدگاه است. (2) ابن بطریق حلی، با بیان این که معنای واژگانی ایمان، تصدیق است،

ص: 283

1- بحار الأنوار، ج 66، ص 128. سیّد عبد الله شبر نیز این راه کارها را پیشنهاد داده است. گفتنی است که راه کار سوم در بیان، این گونه آمده است که بگوییم ایمان، مراتب و درجات دارد. ایمان، عبارت است از عقاید حقه و اعمال شرط کمال آن یا جزء ایمان کامل است، نه اصل ایمان که مراتب کمال ایمان با اختلاف مراتب طاعات و ترك معاصی، مختلف می گردد. ر. ک: حق الیقین، ج 2، ص 229 - 230.

2- وی در عیون أخبار الرضا ج 1، ص 266 بابتی گشوده با عنوان «باب ما جاء عن الرضا فی الإیمان و أنه معرفة بالجنان و إقرار باللسان و عمل بالأركان». در این باب، شش حدیث آمده است. در الخصال ص 178 باب «الایمان ثلاثة أشياء» و در معانی الأخبار، (ص 186) باب «معنی و الاسلام و الایمان» متضمن احادیثی در این باره است. گفتنی است که بحرانی نیز این دیدگاه را به شیخ صدوق نسبت داده است (الحدائق الناضرة، ج 22، ص 201). اگر عنوان های الکافی مانند «باب فی أن الإیمان مبثوث لجوارح البدن» (همان، ج 2، ص 33) را نشانه برداشت نویسنده الکافی از احادیث و حاکی از دیدگاه وی بدانیم، طبعاً شیخ کلینی نیز از طرفداران نظریه جزئیت عمل در ایمان خواهد بود. از غیر امامیان نیز قاضی نعمان مغربی، بر پایه حدیثی از امام صادق علیه السلام بر سه مؤلفه ای بودن ایمان، تأکید، و دیدگاه های دیگر را نقد کرده است (دعائم الإسلام، ج 1، ص 2).

تصریح کرده که حقیقت ایمان، اعتقاد قلبی به خدا و پیامبر و امام و گفتار با زبان (اظهار شهادتین و اقرار به امامت) و عمل به جوارح (نماز، زکات، روزه، حج و جهاد) است. (1) محقق نراقی، عمل را جزو ایمان و اسلام دانسته است. (2)

فیض کاشانی نیز در این باره، سخنی درخور توجه دارد. وی معتقد است که فسق، با اصل ایمان ناسازگار نیست و در صورتی که شخص با علم به زشتی گناه، مرتکب آن شود، با کمال ایمان، ناسازگار است. (3) از این کلام فیض برمی آید که وی عمل را داخل در حقیقت ایمان نمی داند؛ اما وی در ادامه بحث، تصریح می کند که تحقیق، آن است که هر گاه امر ترک شده، یکی از اصول پنج گانه ای باشد که اسلام بر آنها استوار است، یا عمل ارتكابی، یکی از کبائر باشد، صاحب آن، مادام که توبه نکرده یا در اندیشه توبه نیست، از اصل ایمان، بیرون است؛ زیرا این امر، با تصدیق قلبی، قابل جمع نیست. چنین کسی، کافر است به کفر استخفاف و روایات داخل بودن عمل در اصل ایمان، بر این تفسیر حمل می شود. (4)

ص: 284

-
- 1- . العمده، ص 67 - 68.
 - 2- . عوائد الأیام، ص 97. وی این دیدگاه را در ضمن بحث از این که آیا کفار به فروع مکلف اند یا نه، مطرح کرده است.
 - 3- . الوافی، ج 3، ص 102.
 - 4- . همان، ص 102.

در همین راستا نویسنده کنز الدقائق نیز با این که مسمای ایمان را تصدیق دانسته ، اما گونه ای از فسق را عامل خروج از ایمان می داند . از نظر وی ، اگر فرد باایمان ، گاه به گاه و با زشت شمردن گناه کبیره ، مرتکب آن شود یا به صورت عادت آمیز و از روی بی مبالاتی انجام دهد ، در این دو مرتبه ، مؤمن ، فاسق نامیده می شود ؛ زیرا این دو مرتبه ، با مسمای ایمان - که تصدیق است - ، قابل جمع است ؛ اما اگر ارتکاب کبیره از سر صواب دانستن آن صورت پذیرد ، موجب خروج از ایمان و اتّصاف به وصف کفر می گردد.(1)

بحرانی ، نیز از قائلان به جزئیّت عمل در ایمان است.(2) از معاصران نیز به نظر می رسد که دیدگاه نویسنده المیزان در باب ایمان ، در گروه نظریه های عمل گرایانه جای می گیرد. وی بر آن است که مجرد علم ، ایمان نیست ؛ چرا که آیات متعدّد قرآن ، ارتداد و کفر و انکار و ضلال را همراه با علم ، ثابت دانسته است.(3) پس مجرد علم به يك شیء و جزم به حقّانیت آن ، در حصول ایمان و اتّصاف شخص به وصف ایمان ، بسنده نیست ؛ بلکه ناگزیر از التزام به مقتضای آن و عقد قلب بر مؤدای آن است. به گونه ای که آثار عملی بر آن - و لوفی الجملة - مترتب گردد. بنا بر این ، کسی که برای او علم حاصل شد که خدایی جز خدای متعال نیست و به مقتضای آن که بندگی و پرستش خدای یگانه است ، ملتزم گشت ، مؤمن است و اگر شناخت یافت و ملتزم نگشت و چیزی از اعمال آشکار کننده عبودیت را انجام نداد ، عالم (خدانشناس) است ؛ اما مؤمن نیست.(4)

وی پس از این بیان ، بطلان تعریف ایمان به مجرد علم و تصدیق را نتیجه گرفته

ص: 285

-
- 1- . کنز الدقائق، ج 1 ، ص 205.
 - 2- . الحدائق الناضرة، ج 22 ، ص 206.
 - 3- . استناد وی به آیات 25 و 32 ، سوره محمّد و آیه 14 سوره نمل و آیه 23 سوره جاثیه است .
 - 4- . المیزان، ج 18 ، ص 259.

است؛ چرا که علم، گاه با کفر جمع می‌شود، همچنان که دیدگاهی که ایمان را عمل می‌داند، نادرست است؛ زیرا عمل، با نفاق قابل جمع است (1) و منافق، عمل دارد. (2)

نویسنده تفسیر مناہج البیان نیز در بحثی که درباره ایمان مطرح کرده، پس از بیان دو دیدگاه که یکی ایمان را امری مرکب از اعتراف قلبی و اعمال جوراحی می‌داند، و دیدگاهی که ایمان را امر بسیط قلبی، یعنی اعتراف و اذعان به امور ضروری اعتقادی می‌داند و اعمال را از شرایط قبول و صحت آن، دیدگاه نخست را درست و مطابق با کتاب و سنت دانسته است. (3)

درباره شمار احادیث مربوط به تعریف ایمان و بیان مؤلفه های آن، یادآور می‌شود که شیخ حرّ عاملی در الفصول المهمّة، بابی گشوده است زیر عنوان «باب أنّ الإسلام، الإقرار بالاعتقادات الصحيحة والإيمان، الإقرار بالقلب واللسان والعمل». در این باب، 28 حدیث نقل شده است. (4) علامّه مجلسی نیز در بابی با عنوان «باب أنّ الإيمان جزء الإيمان وإنّ الإيمان مبثوث علی الجوارح»، سی حدیث نقل کرده است. (5)

از احادیث پرشمار الکافی درباره ایمان، مطالب بسیاری چون: تمایز اسلام از

ص: 286

1- این سخن علامّه، دست کم در حوزه دیدگاه امامیه، جای تأمل دارد؛ زیرا منافق بنا بر آنچه در منابع کلامی آمده، شرعاً کسی است که اظهار ایمان می‌کند و کفر خود را پوشیده می‌دارد مناہج الیقین، ص 536. بنا بر این، با صرف انجام دادن اعمال دینی و بدون تصدیق قلبی، ایمان حاصل نمی‌شود. گو این که اساساً منافق عملی نیز ندارد؛ زیرا کسی که مثلاً نماز می‌گزارد، در حالی که به وجوب نماز و نزدیکی جستن با آن به آستان الهی باور ندارد، نمازی ندارد (رسائل المرتضی، ج 1، ص 302). در میان امامیه، کسی به صرف اعمال جوراح بدون معرفت و تصدیق قلبی ایمان اطلاق نکرده است تا عمل داشتن منافق نقضی بر دیدگاه عمل گرایانه در باب ایمان باشد. به دیگر سخن، مقصود قائلان به این که ایمان عمل است، تأکید بر جزئیت عمل در ایمان است، نه اخراج تصدیق قلبی از حقیقت ایمان.

2- همان جا.

3- ر. ک: مناہج البیان، جزء اول، ص 147؛ توحید الإمامیه، ص 98.

4- ر. ک: الفصول المهمّة، ج 1، ص 429.

5- بحار الأنوار، ج 66، ص 18.

ایمان، تأخر ایمان بر اسلام، اخص بودن و برتری ایمان بر اسلام، ذومراتب بودن ایمان، ربط وثیق عمل با ایمان، استفاده می شود (1) که پرداختن به آنها نیازمند مکتوبی مستقل و مبسوط است. با توجه به کثرت احادیث در این جا چند روایت در تعریف ایمان و نسبت عمل با آن ذکر می کنیم.

امام صادق علیه السلام در پاسخ به پرسش عبد الرحیم قصیر از چیستی ایمان، نوشتند:

سَأَلَتْ رَحِمَكَ اللَّهُ عَنِ الْإِيمَانِ وَ الْإِيمَانُ هُوَ الْإِقْرَارُ بِاللِّسَانِ وَ عَقْدُ فِي الْقَلْبِ وَ عَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ وَ الْإِيمَانُ بَعْضُهُ مِنْ بَعْضٍ وَ هُوَ دَارٌ وَ كَذَلِكَ الْإِسْلَامُ دَارٌ وَ الْكُفْرُ دَارٌ فَقَدْ يَكُونُ الْعَبْدُ مُسْلِمًا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ مُؤْمِنًا وَ لَا يَكُونُ مُؤْمِنًا حَتَّى يَكُونَ مُسْلِمًا فَالْإِسْلَامُ قَبْلَ الْإِيمَانِ وَ هُوَ يَشَارِكُ الْإِيمَانَ فَإِذَا أَتَى الْعَبْدُ كَبِيرَةً مِنْ كَبَائِرِ الْمَعَاصِي أَوْ صَغِيرَةً مِنْ صَغَائِرِ الْمَعَاصِي الَّتِي نَهَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْهَا كَانَ خَارِجًا مِنَ الْإِيمَانِ سَاقِطًا عَنْهُ اسْمُ الْإِيمَانِ وَ ثَابِتًا عَلَيْهِ اسْمُ الْإِسْلَامِ فَإِنْ تَابَ وَ اسْتَغْفَرَ عَادَ إِلَى دَارِ الْإِيمَانِ وَ لَا يُخْرِجُهُ إِلَى الْكُفْرِ إِلَّا الْجُحُودُ وَ الْإِسْتِحْلَالُ أَنْ يَقُولَ لِلْحَلَالِ هَذَا حَرَامٌ وَ لِلْحَرَامِ هَذَا حَلَالٌ وَ دَانَ بِذَلِكَ فَعِنْدَهَا يَكُونُ خَارِجًا مِنَ الْإِسْلَامِ وَ الْإِيمَانِ دَاخِلًا فِي الْكُفْرِ. (2)

امام باقر علیه السلام در تبیین تفاوت ایمان و اسلام می فرماید:

الْإِيمَانُ مَا اسْتَقَرَّ فِي الْقَلْبِ وَ أَفْضَى بِهِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ صَدَقَهُ الْعَمَلُ بِالطَّاعَةِ لِلَّهِ وَ التَّسْلِيمِ لِأَمْرِهِ وَ الْإِسْلَامُ مَا ظَهَرَ مِنْ قَوْلٍ أَوْ فِعْلٍ وَ هُوَ الَّذِي عَلَيْهِ جَمَاعَةُ النَّاسِ مِنَ الْفَرَقِ كُلِّهَا وَ بِهِ حُقِنَتِ الدَّمَاءُ وَ عَلَيْهِ جَرَّتِ الْمَوَارِيثُ ... (3)

احادیث زیر، تصریح بر جزئیت عمل در ایمان دارند:

ص: 287

1- درباره این مباحث، ر. ک: الکافی، ج 2، کتاب الایمان و الکفر، ابواب مناسب مانند: «بَابُ دَرَجَاتِ الْإِيمَانِ»، «بَابُ فَضْلِ الْأَيْمَانِ عَلَى الْأَسْلامِ وَ الْيَقِينِ عَلَى الْإِيمَانِ»، «بَابُ آخِرُ مِنْهُ وَ فِيهِ أَنَّ الْأَسْلامَ قَبْلَ الْإِيمَانِ» و «بَابُ فِي أَنَّ الْأَيْمَانَ مَبْثُوثٌ لِحَوَارِحِ الْبَدَنِ كُلِّهَا» و «بَابُ أَنَّ الْأَيْمَانَ يَشْرِكُ الْأَسْلامَ وَ الْأَسْلامَ لَا يَشْرِكُ الْأَيْمَانَ».

2- الکافی، ج 2، ص 27، ح 1.

3- همان، ص 26.

عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنْدِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ قِيلَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ مُؤْنًا قَالَ فَأَيْنَ فَرَائِضُ اللَّهِ قَالَ وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: كَانَ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لَوْ كَانَ الْإِيمَانُ كَلَامًا لَمْ يَنْزَلْ فِيهِ صَوْمٌ وَلَا صَلَاةٌ وَلَا حَلَالٌ وَلَا حَرَامٌ قَالَ وَقُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ عِنْدَنَا قَوْمًا يَقُولُونَ إِذَا شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَهُوَ مُؤْنٌ قَالَ: فَلِمَ يُضْرَبُونَ الْحُدُودَ وَلِمَ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ خَلْقًا أَكْرَمَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ... (1)

عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: الْإِيمَانُ إِقْرَارٌ وَعَمَلٌ وَالْإِسْلَامُ إِقْرَارٌ بِلَا عَمَلٍ. (2)

بر اساس حدیث زیر ، ایمان به خداوند ، سراسر عمل و برترین اعمال نزد خدا و مایه پذیرش اعمال دیگر است: (3)

أَبُو عَمْرٍو الرَّبِيعِيُّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ أَيُّهَا الْعَالِمُ أَخْبِرْنِي أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ قَالَ مَا لَا يَقْبَلُ اللَّهُ شَيْئًا إِلَّا بِهِ قُلْتُ وَمَا هُوَ قَالَ الْإِيمَانُ بِاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَعْلَى الْأَعْمَالِ دَرَجَةً وَأَشْرَفُهَا مَنْزِلَةً وَأَسْنَاهَا حِطًّا قَالَ قُلْتُ: أَلَا تُخْبِرُنِي عَنِ الْإِيمَانِ أَقَوْلٌ هُوَ وَعَمَلٌ أَمْ قَوْلٌ بِلَا عَمَلٍ فَقَالَ الْإِيمَانُ عَمَلٌ كُلُّهُ وَالْقَوْلُ بَعْضُ ذَلِكَ الْعَمَلِ بِفَرْضٍ مِنَ اللَّهِ بَيِّنٍ فِي كِتَابِهِ وَاضِحٍ نُورُهُ ثَابِتَةٌ حُجَّتُهُ يَشْهَدُ لَهُ بِهِ الْكِتَابُ وَيَدْعُوهُ إِلَيْهِ قَالَ قُلْتُ صِفْهُ لِي جُعِلَتْ فِدَاكَ حَتَّى أَفْهَمَهُ قَالَ الْإِيمَانُ حَالَاتٌ وَدَرَجَاتٌ وَطَبَقَاتٌ... (4)

دیگر اختلافات

اختلاف دیگر شیخ مفید با نوبختیان در دو آموزه مربوط به «اللطیف من الکلام» (امور عامه و مباحث مقدماتی کلام) است. یکی از آن دو ، سبب فنای جواهر و دیگری ،

ص: 288

1- . همان، ص 33 .

2- . همان، ص 24 ، ح 2.

3- . با توجه به تأکیدهای بلیغ در احادیث بر عمل، این احتمال درخور بررسی وجود دارد که یکی از دلایل این امر ، مقابله با اندیشه های ارجایی و نیز پندارهای غالبانه برخی افراد عمل گریز بوده است .

4- . الکافی ، ج 2 ، ص 33 .

تعریف مکان است. از نظر شیخ مفید، بقا بر جواهر جایز است و جواهر، پس از به وجود آمدن، تنها با رفع بقا از آنها، از جهان فانی می شوند و از بین می روند. این رأی کلی بیشتر یگانه پرستان و مذهب ابوالقاسم بلخی است. درباره سبب فنای جواهر، ابوعلی جبایی و پسرش ابوهاشم و آل نوبخت از امامیان و پیروان آنان دیدگاهی مخالف دارند.⁽¹⁾

از منظر شیخ مفید، مکان، عبارت است از آنچه از تمامی جهات، شیء را احاطه کرده و حرکت جواهر، تنها در اماکن صحیح است. این، مذهب ابوالقاسم بلخی و دیگر بغدادیان و گروهی از متکلمان پیشین است. جبایی و پسرش و نوبختیان و منسوبان به کلام، از اهل جبر و تشبیه، مخالف این دیدگاه اند.⁽²⁾

با توجه به این که دیدگاه های مختلفی درباره سبب فنای جواهر و تعریف مکان توسط کلام پژوهان مطرح شده، دیدگاه نوبختیان، مشخصاً دانسته نیست تا مورد بررسی قرار گیرد.

جمع بندی

این نوشتار، به مناسبت نکوداشتی از مرزبان بزرگ معارف شیعه، ثقة الاسلام کلینی - رضوان الله علیه - و یادکردی ارج گزارانه از کتاب ماندگار او نگارش یافت؛ کتاب ارجمندی که احادیث آن را می توان نمایانگر مبانی، آموزه ها و اندیشه های خدامحورانه و خردگرایانه شیعه در دو مقام «شناخت» و «عمل» برای انسان های اندیشه ورز و حقیقتجو دانست. بررسی اختلافات کلامی شیخ مفید با متکلمان آل نوبخت - که در این مقال از آن سخن رفت -، بخشی از تاریخ کلام شیعه است. این

ص: 289

1- . أوائل المقالات، ص 96، گفتار 87. درباره سبب فنای جواهر، ر. ك: الذخيرة، ص 146 به بعد؛ مناہج اليقين، ص 489.

2- . أوائل المقالات، ص 100، گفتار 98.

بزرگان، به رغم وابستگی کامل به آموزه های مکتب امامیه و برخورداری از اشتراکات فراوان در اصول اعتقادی، در برخی مسائل فرعی کلامی، اختلاف نظر و تفاوت موضع هم داشته اند. در مجموع، می توان آموزه های اختلافی مفید با نوبختیان را با رده بندی موضوعی، شامل برخی مسائل فرعی نبوت و امامت، برخی زیرشاخه های وعد و وعید، برخی مسائل آموزه اسما و احکام و دو بحث از امور عامه کلام دانست.

در سنجش این اختلافات، با آرای عالمان سده های پسین امامیه، این امر کاملاً روشن است که در روند مباحث سنتی کلام، برخی مسائل اختلافی، مانند موافات (زوال ناپذیری ایمان حقیقی) به سود دیدگاه نوبختیان انجامیده و برخی، مانند منع صدور معجزه از امامان علیهم السلام و منع هم سخنی امامان با فرشتگان - که موضع نوبختیان بوده است -، از همان آغاز و بی هیچ ملاحظه ای در پی استدلال های کلامی عالمان پس از مفید، رنگ باخته است.

در بررسی اختلافات بر پایه متون حدیثی الکافی چنین می نماید که در برخی موارد، می توان دیدگاه صریحی را به سود یا علیه یکی از طرفین از الکافی استفاده کرد. در برخی موارد، امکان برداشت هر دو طرف اختلاف از احادیث الکافی، امکان پذیر می نماید. چرخش موضع عالمان امامی پس از سده ها در مسائلی مانند تعریف کبیره و صغیره و موافات می تواند دلیل بر این امر باشد.

سخن آخر آن که، به نظر می رسد در ضرورت مطالعات مقایسه ای در کلام از يك سو و نیز تحلیل و ارزیابی آموزه های کلامی بر پایه نصوص دینی، نباید تردید روا داشت؛ چرا که از رهگذر بررسی هر يك از آموزه های اختلافی، خاستگاه، مبانی و ادله آن آموزه، روشن می شود و با بررسی سیر تاریخی آن، فراز و نشیب و دگرگونی های آن آشکار می گردد. آگاهی از ماجرای مباحث کلامی فرق در کشاکش تعاملات مذهبی و تنازعات فرقه ای، به روشن شدن حقیقت مدد می رساند.

سرانجام باید گفت که بازشناسی و ارزیابی آموزه های کلامی، با تکیه بر متون

دینی، میزان اثرپذیری مستقیم یا غیر مستقیم متکلمان از آنها و میزان هماهنگی آموزهای کلامی و فرقه ای را با نصوص دینی، معلوم می دارد و آگاهی از این امر، ما را به تنقیح مبانی و مآلاً به استنباط درست تر از متون رهنمون می گردد. از منظر روش شناسی مطالعات اسلامی نیز این مطلب حائز اهمیت است. برای نمونه، دیدیم که رویکرد کلامی به يك مسئله، با رویکرد فقهی یا روایی می تواند به نتایج متفاوتی بینجامد. چنان که به نظر می رسد در بحث نسبی بودن یا نبودن کبائر(1) یا مفهوم ایمان، این اتفاق رخ داده است. از زاویه دیگری می توان به این موضوع نگرست: تفاوت در مبانی کلامی می تواند در نتیجه اجتهاد در متون دینی و استنباط های کلامی و حتی فقهی، تأثیرگذار باشد.

ص: 291

1- . یکی از دغدغه های فقیهان متأخر، این بوده که اگر در تعریف عدالت، اجتناب از کبائر اخذ شود و از سوی دیگر، همه گناهان نیز - بر مبنای پیشینیان - کبیره باشد، این امر، به عسر و حرج می انجامد.

- 1 . اباكار الأفكار فى أصول الدين، على بن محمّد بن سالم الأمدى ، تحقيق: احمد فريد المزيدي، بيروت: دارالكتب العلمية، 1424 ق.
- 2 . الإرشاد إلى قواطع الأدلّة فى أصول الاعتقاد، عبد الملك بن عبد الله الجوينى ، تحقيق: محمّد يوسف موسى و على عبدالمنعم عبد الحميد، قاهره : مكتبة الخانجي، 1422 ق .
- 3 . الإرشاد فى معرفة حجج الله على العباد، محمّد بن محمّد بن نعمان العكبرى (الشيخ المفيد)، قم : كنگره جهانى هزاره شيخ مفيد، 1413 ق.
- 4 . الاقتصاد الهادى إلى طريق الرشاد، محمّد بن الحسن الطوسى (الشيخ الطوسى)، اصفهان : مكتبة جامع چهلستون.
- 5 . الالفين الفارق بين الصدق و المين، حسن بن يوسف الحلّى ، كويت : مكتبة الالفين، 1405 ق.
- 6 . الأمالى، محمّد بن الحسن الطوسى (الشيخ الطوسى)، تحقيق : مؤسسه بعثت، قم : دار الثقافة، 1414 ق.
- 7 . الأمالى، محمّد بن محمّد بن نعمان العكبرى (الشيخ المفيد)، تحقيق : حسين استاد ولى و على اكبر غفارى، قم : جامعه مدرّسين.
- 8 . البيان فى تفسير القرآن، سيّد ابو القاسم خويى ، قم : اميد، 1416 ق.
- 9 . التبيان، محمّد بن حسن الطوسى (الشيخ الطوسى)، تحقيق: احمد حبيب قصير العاملى، قم : دفتر تبليغات اسلامى، 1409 ق.
- 10 . التفسير الرازى، محمّد بن عمر الفخر الرازى ، بيروت : دار إحياء التراث العربى ، 1422 ق.

- 11 . الحاشية على أصول الكافي، محمّد بن حيدر النائيني، تحقيق: محمّد حسين درابتي با همكاري نعمة الله جليلي، قم: دار الحديث، 1382 ش.
- 12 . الحاشية على الأصول الكافي، سيد بدر الدين بن احمد الحسيني العاملي، جمع و ترتيب: سيّد محمّد تقى موسى، تحقيق: علي فاضلي، قم: دار الحديث، 1382 ش.
- 13 . الحدائق الناضرة في احكام العترة الطاهرة، يوسف البحراني، تحقيق: محمّد تقى ايرواني، قم: جامعه مدرّسين .
- 14 . الخصال، محمّد بن علي بن بابويه القمي (الشيخ الصدوق)، تصحيح: علي اكبر غفاري، قم: جامعه مدرّسين، 1387 ق .
- 15 . الذخيرة في علم الكلام، شريف مرتضى، تحقيق: سيّد احمد حسيني، قم: مؤسسه انتشارات اسلامي، 1411 ق.
- 16 . السرائر، محمّد بن منصور بن احمد بن إدريس الحلّي، قم: جامعه مدرّسين .
- 17 . الشافي في الامامة، شريف مرتضى، تهران: مؤسسه صادق، 1410 ق.
- 18 . الفصول المختارة، محمّد بن محمّد بن نعمان العكبري (الشيخ المفيد)، قم: كنگره جهاني هزاره شيخ مفيد، 1413 ق.
- 19 . الفصول المهمة في أصول الأئمة، محمّد بن حسن الحرّ العاملي، تحقيق: محمّد بن محمّد حسين قائيني، قم: مؤسسه معارف اسلامي امام رضا، 1418 ق.
- 20 . الفهرست، محمّد بن اسحاق (ابن نديم)، ترجمه: رضا تجدد، كتاب خانه ابن سينا، 1343 ش.
- 21 . الفهرست، محمّد بن الحسن الطوسي (الشيخ الطوسي)، تحقيق: جواد قيومي، قم: مؤسسه نشر الفقاهة، اول، 1417 ق.
- 22 . القواعد والفوائد في الفقه والأصول والعربية، محمّد بن مكّي العاملي، قم: مكتبة المفيد.
- 23 . الكافي في الفقه، ابوالصلاح الحلبي، اصفهان: مكتبة امير المؤمنين .
- 24 . الكافي، محمّد بن يعقوب الكليني، تحقيق: علي اكبر الغفاري، تهران: مكتبة الصدوق، 1381 ق.

- 25 . الكشاف عن حقائق التنزيل، محمّد بن عمر الزمخشري، قاهره : شركة مكتبة مصطفى البابي الحلبي و اولاده، 1966 م.
- 26 . اللوامع الإلهية فى المباحث الكلامية، مقداد بن عبد الله السيورى الحلّى ، تحقيق : سيّد محمّد على قاضى طباطبايى ، قم : جامعه مدرّسين ، 1422 ق .
- 27 . المبسوط فى فقه الإماميه، محمّد بن الحسن الطوسى (الشيخ الطوسى)، تهران : المكتبة المرتضوية ، 1363 ش .
- 28 . المسائل السروية، محمّد بن محمّد بن نعمان العكبرى (الشيخ المفيد)، قم : كنگره جهانى هزاره شيخ مفيد، 1413 ق.
- 29 . المسلك فى أصول الدين، نجم الدين جعفر بن حسن الحلّى ، تحقيق ، رضا استادى، مشهد : آستان قدس رضوى، 1414 ق.
- 30 . المعتبر فى شرح المختصر، نجم الدين جعفر بن حسن الحلّى ، مؤسسه سيد الشهداء.
- 31 . المقنعة، محمّد بن محمّد بن نعمان العكبرى (الشيخ المفيد)، قم : جامعه مدرّسين، 1410 ق .
- 32 . المنقذ من التقليد، سديد الدين محمود الحمصى الرازى ، قم : مؤسسه انتشارات اسلامى.
- 33 . المهذب، قاضى ابن براج ، قم : جامعه مدرّسين .
- 34 . الميزان فى تفسير القرآن، سيّد محمّد حسين طباطبايى ، تهران : دارالكتب الإسلاميه، 1390 ق.
- 35 . النافع يوم الحشر، مقداد بن عبد الله السيورى الحلّى ، قم : انتشارات علامه، 1369 ش.
- 36 . الوافى، محمّد بن شاه مرتضى (الفيض الكاشانى)، تحقيق : ضياء الدين حسينى، اصفهان : كتابخانه عمومى اميرالمؤمنين، 1370 ش .
- 37 . الوسيلة الى نيل الفضيلة، محمّد بن على بن حمزة الطوسى ، قم : كتاب خانه آية الله مرعشى و مطبعة خيام .
- 38 . الياقوت فى علم الكلام، ابو اسحاق ابراهيم بن نوبخت ، تحقيق : على اكبر ضيائى، قم : كتاب خانه آية الله مرعشى، 1386 ش .

- 39 . اندیشه های کلامی شیخ مفید، مارتین مکدرموت ، ترجمه : احمد آرام، تهران : دانشگاه تهران، 1372 ش.
- 40 . أوائل المقالات، محمد بن محمد بن نعمان العکبری (الشیخ المفید)، قم : کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، 1413 ق.
- 41 . إيضاح الفوائد فی شرح إشکالات القواعد ، محمد بن حسن بن یوسف الحلّی ، قم : اسماعیلیان ، 1363 ش.
- 42 . أنوار الملکوت فی شرح الیاقوت، حسن بن یوسف الحلّی ، تحقیق : محمد نجمی زنجانی، انتشارات رضی و بیدار ، 1362 ش .
- 43 . بحار الأنوار، محمدباقر بن محمد تقی المجلسی (العلامة المجلسی)، بیروت: مؤسسه وفاء ، 1403 ق .
- 44 . بصائر الدرجات الکبری فی فضائل آل محمد، محمد بن حسن الصفّار ، تصحیح و تعلیق : محسن کوچه باغی تبریزی، قم : منشورات مکتبه آیه الله العظمی مرعشی نجفی، 1404ق.
- 45 . تذکره الفقهاء، حسن بن یوسف الحلّی ، قم : مؤسسه آل البيت، 1414 ق .
- 46 . تصحیح اعتقادات الإمامیه، محمد بن محمد بن نعمان العکبری (الشیخ المفید)، قم : کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، 1413 ق.
- 47 . تفسیر العیاشی، محمد بن مسعود العیاشی السمرقندی ، تهران : المکتبه العلمیه الاسلامیه.
- 48 . تفسیر کنز الدقائق، محمد مشهدی قمی ، قم : مؤسسه انتشارات اسلامی .
- 49 . تقریب المعارف، ابو الصلاح الحلّبی ، تحقیق : فارس تبریزیان الحسون، 1417 ق.
- 50 . تمهید الأصول، محمد بن حسن الطوسی (الشیخ الطوسی) ، ترجمه : عبد المحسن مشکاة الدینی، تهران : انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، 1358 ش.
- 51 . تمهید الأوائل و تلخیص الدلائل، محمد بن طیب الباقلائی ، تحقیق: عماد الدین احمد حیدر، بیروت: مؤسسه الکتب الثقافیه، 1414 ق.
- 52 . توحید الإمامیه، محمدباقر ملکی میانجی ، تنظیم : محمد بیابانی اسکویی، به کوشش : علی ملکی میانجی، تهران : وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، 1373 ش.

- 53 . جامع المقاصد فى شرح القواعد، على بن حسين الكركى ، قم : مؤسسه آل البيت.
- 54 . جوامع الجامع، فضل بن حسن الطبرسى ، تصحيح : ابو القاسم گرجى، تهران : دانشگاه تهران و سمت ، 1377 ش .
- 55 . جواهر الكلام فى شرح شرائع الاسلام، محمّد حسن النجفى ، قم : دار الكتب الاسلامية.
- 56 . حقائق التأويل فى مشابه التنزيل، محمّد بن الحسين الموسوى (الشريف الرضى)، بيروت : دار مهاجر .
- 57 . حق اليقين فى معرفة أصول الدين، السيّد عبد الله الشبّر ، بيروت : مؤسسة الاعلمى.
- 58 . حق اليقين، محمّدباقر بن محمّد تقى المجلسى (العلامة المجلسى)، قم : كتاب فروشى اسلاميه.
- 59 . حقيقة الإيمان، زين الدين بن على العاملى (شهيد الثانى)، تحقيق : محمّد الحسنون، قم : بوستان كتاب، 1380 ش.
- 60 . خاندان نوبختى، عباس اقبال آشتيانى ، تهران : كتاب خانه طهورى، 1357 ش.
- 61 . دعائم الإسلام، نعمان بن محمّد التيمى المغربى ، قاهره : دارالمعارف ، 1383 ق .
- 62 . رجال النجاشى، احمد بن على النجاشى ، تحقيق : سيّد موسى شبيرى زنجانى، قم : مؤسسة النشر الاسلامى، 1416 ق.
- 63 . رسائل المرتضى، شريف مرتضى ، تحقيق : سيّد مهدي رجائى، قم : دار القرآن الكريم، 1405 ق.
- 64 . رياض السالكين، سيّد على خان مدنى شيرازى ، تحقيق : سيّد محسن حسيني امينى، قم : مؤسسه انتشارات اسلامى، 1415 ق .
- 65 . زبدة البيان فى أحكام القرآن، احمد اردبيلى ، مكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية.
- 66 . شرائع الاسلام فى مسائل الحلال و الحرام، نجم الدين جعفر بن حسن الحلّى ، تهران : استقلال.
- 67 . شرح أصول الكافى ، محمّد صالح المازندرانى (ملاً صالح)، تعليقات : ابو الحسن شعرانى، تصحيح : على عاشور، بيروت : دار احياء التراث العربى .

- 68 . شرح الأصول الخمسة، عبد الجبار بن أحمد الهمداني الأسد آبادي ، تعليق : احمد بن حسين بن ابي هاشم، بيروت : دار احياء التراث العربي، 1422 ق .
- 69 . شرح المقاصد، مسعود بن عمر التفتازاني ، تحقيق: عبد الرحمان عميره، قم : منشورات الشريف الرضى .
- 70 . شرح المواقف ، علي بن محمد الجرجاني ، بيروت : دار الكتب العلمية ، 1419 ق .
- 71 . شرح جمل العلم و العمل ، شريف مرتضى ، تحقيق : يعقوب جعفرى مراغى، دار الاسوة للطباعة و النشر ، 1414 ق.
- 72 . شرح نهج البلاغة، ابن ابي الحديد ، بيروت : دار احياء الكتب العربية.
- 73 . عجالة المعرفة فى أصول الدين، هبة الله بن حسن الراوندى ، تحقيق : سيّد محمد رضا حسيني جلالى ، قم : مؤسسه آل البيت ، 1417 ق .
- 74 . علل الشرائع ، محمد بن علي بن بابويه القمى (الشيخ الصدوق) نجف: المكتبة الحيدريّة، 1386 ق .
- 75 . عمدة عيون صحاح الأخبار فى مناقب إمام الأبرار، يحيى بن حسن الحلّى (ابن بطريق) ، قم : مؤسسه انتشارات اسلامى .
- 76 . عوائد الأيّام، احمد نراقى ، قم: مكتبة بصيرتى.
- 77 . عيون أخبار الرضا، محمد بن علي بن بابويه القمى (الشيخ الصدوق) ، تهران : انتشارات جهان، 1378 ق .
- 78 . غنائم الأيّام فى مسائل الحلال و الحرام، ابوالقاسم قمى ، قم : دفتر تبليغات اسلامى.
- 79 . فرائد الأصول، مرتضى الأنصارى ، قم: مجمع الفكر الإسلامى، 1419 ق .
- 80 . فرج المهموم، رضى الدين على بن موسى ابن طاووس ، قم : دار الذخائر.
- 81 . قواعد المرام فى علم الكلام، ميثم بن علي بن ميثم البحرانى ، تحقيق : سيّد احمد حسيني، قم : كتاب خانه آية الله مرعشى .
- 82 . كتاب التمهيص، محمد بن همام اسكافى ، قم : مدرسة الإمام المهدي.

83 . كتاب الصلاة، مرتضى انصارى ، قم : مؤسسه باقرى .

84 . كشف اللثام، فاضل هندی ، قم : مؤسسه انتشارات اسلامى .

85 . كشف المراد فى شرح تجريد الاعتقاد، حسن بن يوسف الحلّى ، تحقيق : جعفر سبحانى ، قم : مؤسسه امام صادق عليه السلام ، 1424 ق .

86 . متشابه القرآن و مختلفه، محمّد بن على بن شهر آشوب ، قم : بيدار، 1328 ش .

87 . مجمع البيان فى تفسير القرآن ، فضل بن حسن الطبرسى ، بيروت : مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، 1415ق .

88 . مجمع الفائدة و البرهان، احمد اردبیلی ، قم : جامعه مدرّسين .

89 . مختلف الشيعة، حسن بن يوسف الحلّى ، قم : مؤسسه انتشارات اسلامى .

90 . مدارك الأحكام فى شرح شرائع الإسلام ، السيّد محمّد على العاملى ، مشهد : مؤسسه آل البيت ، 1410 ق .

91 . مرآة العقول، محمّد باقر بن محمّد تقى المجلسى (العلامة المجلسى) ، تهران : دار الكتب الاسلامية، 1370 ش .

92 . مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، زين الدين بن على العاملى (شهيد الثانى) ، قم : مؤسسه المعارف الاسلامية .

93 . مستند الشيعة فى أحكام الشريعة، احمد نراقى ، مشهد : مؤسسه آل البيت لإحياء التراث .

94 . معانى الأخبار، محمّد بن على بن بابويه القمى (الشيخ الصدوق) ، قم : مؤسسه انتشارات اسلامى .

95 . معرفت فطرى خدا، رضا برنجكار ، تهران : مؤسسه فرهنگى نبأ، 1379 ش .

96 . مقالات الاسلاميين واختلاف المصلين، على بن اسماعيل اشعري ، تحقيق : محمّد محيى الدين عبد الحميد، بيروت : المكتبة العصرية، 1419 ق .

97 . مكتب ها و فرقه هاى اسلامى در سده هاى ميانه، ويلفرد مادلونگ ، ترجمه : جواد قاسمى ، مشهد : آستان قدس رضوى، 1375 ش .

- 98 . مناهج البيان (جزء أول) ، محمّد باقر ملكى ميانجى ، تنظيم : محمّد بيابانى اسكويى ، تهران : وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى ، 1375 ش .
- 99 . مناهج اليقين فى أصول الدين ، حسن بن يوسف الحلّى ، تحقيق : يعقوب جعفرى مراغى ، دار الاسوة للطباعة و النشر ، 1415 ق .
- 100 . منتهى المطلب ، حسن بن يوسف الحلّى ، تبريز : حاج احمد .
- 101 . نضد القواعد الفقهية على مذهب الامامية ، مقداد بن عبد الله السيورى الحلّى ، قم : كتاب خانه آية الله مرعشى .
- 102 . نظريه ايمان در عرصه كلام و قرآن ، محسن جوادى ، قم : معاونت امور اساتيد و دروس معارف اسلامى ، 1376 ش .
- 103 . نهاية الاقدام فى علم الكلام ، محمّد بن عبد الكريم الشهرستانى ، تصحيح : الفرد گيوم ، مكتبة الثقافة الدينية .
- 104 . نهج الحق و كشف الصدق ، حسن بن يوسف الحلّى ، تعليق : عين الله حسنى ارموى ، قم : دار الهجرة ، 1414 ق .
- 105 . وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة ، محمّد بن حسن الحرّ العاملى ، قم : مؤسسه آل البيت .

اشاره

حقیقت ایمان و کفر در «شرح أصول الكافی» ،

از منظر ملاً صالح مازندرانی

زهرا بهدانی

چکیده

شیخ کلینی در «کتاب الإیمان و الکفر» - که از بخش های مهم کتاب الكافی به شمار می رود - ، کوشیده است نگاهی جامع از اندیشه های ائمه علیهم السلام را در باره دو مفهوم «ایمان» و «کفر» ، عرضه کند . نویسنده این نوشتار ، با استفاده از شرح ملاً صالح مازندرانی بر اصول الكافی و با محوریت اندیشه های وی ، به جمع بندی و تحلیل روایات الكافی در باره چیستی و حقیقت ایمان و کفر پرداخته و کوشیده است نگاهی مقایسه ای میان رویکرد ملاً صالح و دیگر اندیشه وران بزرگ شیعه و اهل سنت داشته باشد .

وی ابتدا پیشینه تاریخی بحث ایمان و کفر را مرور کرده و از دیدگاه بعضی از فرقه های اسلامی ، چون : خوارج ، مرجئه ، معتزله و اشاعره ، یاد کرده است .

کلیدواژه ها : ایمان و کفر ، تصدیق قلبی ، اقرار زبانی ، حقیقت ایمان .

درآمد

اشاره

ایمان و کفر ، دو موضوع بنیادین در گستره کلام و اندیشه اسلامی به شمار می آیند ؛ چنان که آیات فراوانی در قرآن و روایات بسیاری از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت او علیهم السلام ، تبیین این دو مفهوم مهم و بیان ابعاد و حد و مرزها و لوازم هر يك از آنها پرداخته اند .

کتاب الكافی نیز - که در حوزه اندیشه شیعی ، از کهن ترین و مهم ترین جوامع حدیثی

کتاب الکافی نیز - که در حوزه اندیشه شیعی، از کهن ترین و مهم ترین جوامع حدیثی به شمار می آید - در بر دارنده بخش مهمی با نام «کتاب الایمان و الکفر» است که در آن، کوشیده شده نگاهی جامع از اندیشه امامان علیهم السلام در باره این دو مفهوم، پیش دید نهاده شود.

شرح ملا صالح مازندرانی، از شروح کهن و در عین حال، مهم و اثرگذار الکافی به شمار می آید: در این نوشتار، می کوشیم با تأکید بر همین شرح، به گزارش، تحلیل و جمع بندی احادیث مربوط به چیستی و حقیقت دو مفهوم ایمان و کفر، پردازیم. سامان کار، چنین است که اندیشه های ملا صالح را محور بحث قرار می دهیم و در سیر بحث، به دیدگاه های پاره ای از اندیشه وران بزرگ شیعه و اهل سنت نیز اشاره می کنیم تا در پرتو نگاهی مقایسه ای، ویژگی های رویکرد روایات و نگاه ملا صالح به این دو مفهوم، و نیز تفاوت ها و نزدیکی های آن با اندیشه های دیگر، بیش از پیش روشن گردد.

در آغاز سخن و پیش از پرداختن به اصل بحث، بی فایده نخواهد بود که به پیشینه گفتگو در باره ایمان و کفر در میان فرقه های اسلامی، نگاهی بیفکنیم و سپس دیدگاه مهم ترین اندیشمندان شیعه و سنی را در این باره، بررسی کنیم؛ بویژه آن که برخی از این فرقه ها در روزگار امامان علیهم السلام نشو و نما و احادیث شیعی نیز تا اندازه ای، ناظر به دیدگاه های آنان بوده است.

الف. پیشینه تاریخی بحث، در میان فرقه ها

اشاره

اگر نگاهی به موضوعات مورد اختلاف میان فرقه های اسلامی بیفکنیم و پیشینه تاریخی این موضوعات را پی بگیریم، به این نتیجه خواهیم رسید که ریشه بسیاری از این اختلاف ها، دگرگونی های سیاسی سده نخست هجری بوده است. موضوع ایمان و کفر نیز چنین سرنوشتی دارد. در طول تاریخ، فرقه های مختلفی از میان مسلمانان برخاستند که برخی از آنها دیدگاه های خاصی در باره موضوع ایمان و کفر داشتند. بر اساس ترتیب تاریخی و در نگاهی گذرا، برخی از مهم ترین این فرقه ها

1. خوارج

در کتب فرّق، «خارجی» بر کسی اطلاق می شود که بر امام به حق - که همگان بر امامت وی اتفاق دارند - ، خروج کند. نخستین گروه از این فرقه، دسته ای بودند که در جنگ صفّین ، بر امیر مؤمنان علیه السلام خروج کردند. آنان پس از آن که پذیرش پیمان حکمیت را بر امام خود تحمیل کردند ، از کار خود پشیمان شده ، آن را گناه بزرگی پنداشتند که باعث کفر گردیده بود . از این رو ، خود ، توبه کردند و امیر مؤمنان را نیز دعوت به توبه کردند و مدّعی شدند که امام علی علیه السلام نیز به سبب پذیرش حکمیت در دین خدا ، کافر گشته است.(1)

این تفکر در آغاز ، بسیط بود ؛ اما به تدریج ، گروه های دیگری نیز در میان خوارج پدید آمدند و در موضع گیری های سیاسی شان ، مبانی فکری ویژه ای را برای خود طرح ریزی کردند و مدّعی شدند که «هر گناه کبیره ای ، موجب کفر است» . به گمان آنها، گناه ، انسان را از محدوده اسلام خارج می کند ؛ از این رو ، کسی که مرتکب کبیره شده ، اگر توبه ناکرده بمیرد، کافر مرده و مخلّد در آتش خواهد بود.(2)

2. مرجئه

چنان که می دانیم ، گفتگو بر سر این که «آیا در جریان قتل عثمان و ماجراهای پس

ص: 303

-
- 1- . الملل و النحل، ج 1، ص 84؛ الفرق بین الفرق، ص 73 و 81 و 119، مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلّین، ج 1، ص 167.
 - 2- . الملل و النحل، ج 1، ص 85، مقالات الإسلامیین و اختلاف المصلّین، ج 1، ص 168. گفتنی است که بر اساس دیدگاه خوارج، ایمان و اسلام، دو مفهوم مساوی هستند؛ چه آنان مرتکب کبیره را کافر می دانستند. خوارج برای اثبات ادّعای خود به آیاتی چند استدلال کرده و آنها را مستند رأی خود بر می شمردند. برای آگاهی از استدلال خوارج، ر. ک: شرح أصول الخمسة، ص 487؛ شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج 8، ص 114.

از آن، پیروان امیر مؤمنان علیه السلام بر حق بوده اند یا طرفداران عثمان؟»، از موضوعات مهم در سده نخست هجری بود. (1) در این میان، مرجئیان موضعی «ممتنع» اتخاذ کردند و از اظهار نظر صریح در باره هر یک از دو طرف (امیر مؤمنان علیه السلام و عثمان)، سر تافتند.

در واقع، دیدگاه مرجئیان در باره خلفای زمان خود، این گونه می پنداشتند که: ابوبکر و عمر، بر حق بوده اند و اطاعت از آنان، بر همگان واجب بوده است؛ زیرا اختلافی بر سر حقانیت آن دو نبوده است. اما در باره عثمان و امیر المؤمنین علیه السلام، چنین نظری نداشتند؛ بلکه معتقد بودند که چون در جنگ جمل، هر دو دسته پیروان عثمان و پیروان امیر المؤمنین علیه السلام یکدیگر را تقسیر کرده اند، مردمان روزگاران پسین - که با آنان هم عصر نبوده اند -، هیچ راهی برای اثبات حقانیت یکی از آنها ندارند و اگر کسی در باره آنان اظهار نظر قطعی کند و یکی از آن دو را محق بداند، گم راه گشته است. (2)

گرچه این مباحث، رنگ و رویی سیاسی داشت، اما اندک اندک و با ترویج آرای خوارج در بین مسلمانان و بالا گرفتن بحث در باره ایمان و کفر، دامنه این بحث به سوی جنبه های کلامی گرایش پیدا کرد و آن پرسش پیشین در باره امیر المؤمنین علیه السلام و عثمان، با اندکی تغییر، به چنین پرسشی تبدیل گشت که: «آیا مرتکب کبیره، مؤن است یا کافر؟».

مرجئه در پاسخ به این سؤال، به این سو رفتند که مرتکب کبیره مؤن است. از نگاه آنها، گناه هر چند بزرگ باشد، شخص را از دایره ایمان خارج نمی کند؛ زیرا آنان ایمان را تنها، معرفت خدا و رسول (تصدیق قلبی) می دانستند و عمل به مقتضای این شناخت را جزء ایمان به شمار نمی آوردند. (3)

ص: 304

- 1- مقالات تاریخی دفتر دهم، ص 22.
- 2- این نتیجه، با مطالعه رساله سالم بن ذکوان اباضی که در قرن اول هجری در ردّ مرجئه نگاشته است، بر ما آشکار می شود. برای آشنایی بیشتر با دیدگاه های مرجئیان نخستین ر. ک: همان، ص 34.
- 3- مقالات الإسلامیین و اختلاف المصلّین، ج 1، ص 213؛ الفرق بین الفرق، ص 207. در قرن دوم هجری، سرمدار ارجاء - که استدلال های وی درباره ایمان و کفر باقی است -، ابوحنیفه است. وی نیز بر این باور بود که ایمان، صرف اعتقاد قلبی است و عمل، جزئی از ایمان نیست. دیدگاه های وی در کتب علمای اهل سنت آمده است، برای نمونه، ر. ک: الفصل فی الملل و الأهواء والنحل، ج 2، ص 209.

معتزله، یکی دیگر از فرقه‌هایی بودند که در هیاهوی بحث در باره ایمان و کفر، به صحنه آمدند. بر اساس شواهد تاریخی، بنیان‌گذار این فرقه، واصل بن عطا بود.⁽¹⁾ وی در پاسخ به این سؤال که: «گناه، چه ارتباطی با ایمان دارد و مرتکب کبیره، چه نامیده می‌شود؟» چنین گفته است:

به باور من، مرتکب کبیره، نه به صورت مطلق، مؤن است و نه کافر؛ بلکه او در منزلت و جایگاهی بین ایمان و کفر، قرار دارد.⁽²⁾

آنچه سبب شد که واصل، به چنین دیدگاهی در باره مرتکب کبیره برسد، تعریف وی از ایمان بود. از نگاه وی، ایمان مجموعه‌ای از ویژگی‌ها و اخلاق پسندیده و نیک بود که اگر شخصی مزین به آن اوصاف باشد، مؤن است؛ اما کسی که گناه می‌کند، این خصلت‌های نیکو را ندارد و از همین رو، شایسته تعظیم و مدح نیست و مؤن خوانده نمی‌شود. البته چنین کسی، بدان جهت که شهادتین را بر زبان جاری کرده و برخی از کارهای نیک و پسندیده را نیز انجام داده است، کافر هم خوانده نمی‌شود؛ اما اگر بدون توبه از دنیا برود، در دوزخ جاودان خواهد ماند. واصل بن عطا در نهایت، عنوان «فاسق» را برای مرتکب کبیره برگزید.⁽³⁾

بنا بر این، ایمان از نگاه واصل و سایر معتزلیان، تنها تصدیق و اعتقاد قلبی نیست؛ بلکه اعمالی چون واجبات و حتی مستحبات نیز در شکل‌گیری ایمان، نقش دارند.⁽⁴⁾

ص: 305

1- الملل والنحل، ج 1، ص 38.

2- همان جا.

3- همان جا؛ أدب المعتزلة إلى نهاية القرن الرابع الهجري، ص 137.

4- مقالات الإسلاميين واختلاف المصلين، ج 1، ص 329 و 331. نیز، ر. ك: واصل بن عطاء وآراء الكلامية، ص 214.

پيروان ابو الحسن علی بن اسماعیل اشعری (منتسب به ابو موسی اشعری)، به «فرقه اشاعره» معروف هستند. (1) شکل گیری این فرقه، در واقع، واکنشی در برابر معتزله بود. ابو الحسن اشعری، خود در مکتب جبایی (یکی از سران معتزله در اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم) پرورش یافت و در آغاز، پایبند به اعتقاد معتزلی بود؛ اما پس از چندی، به دلیلی نامعلوم، نظر خود را تغییر داد و با بیشتر اصول نظام فکری معتزلی، مخالفت کرد. (2)

این فرقه نیز در باره ایمان، دیدگاهی خاص دارند و بر آن اند که حقیقت ایمان، همان تصدیق (معرفت قلبی) است، و اقرار زبانی و عمل به جوارح، از فروع ایمان شمرده می شوند. بر این اساس، اطلاق ایمان بر اقرار زبانی و عمل جوارح، کاربردی مجازی خواهد بود. به عبارت ساده تر، کسی که قلباً یگانگی خدا و رسالت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را باور داشته باشد، وی مؤن است. (3)

ب. تبیین مفهوم ایمان

1. ایمان در لغت

واژه «ایمان»، از ریشه «أمن» گرفته شده، که در کتب لغت، دو معنا برای آن ذکر کرده اند: یکی باور کردن و تصدیق کردن، و دیگری امنیت، که نقطه مقابل خیانت است و نوعی آرامش و سکون دل، در آن نهفته است. (4)

ص: 306

1- الملل والنحل، ج 1، ص 66.

2- دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج 8، ص 435 مدخل اسلام.

3- الملل والنحل، ج 1، ص 66 و 72؛ الفصل فی الملل والأهواء والنحل، ج 2، ص 209. اشاعره نیز آیات قرآن را دلیل بر اعتقاد خود دانسته و بر درستی ادعای خود، به آیاتی چند استشهاد می کنند. برای اطلاع از استدلال اشاعره، ر. ک: الانصاف فیما يجب اعتقاده ولا يجوز الجهل به، ص 55.

4- کتاب العین، فراهیدی؛ الصحاح تاج اللغة وصحاح العربية، ج 5، ص 2071؛ مجمل اللغة، ابن فارس، ص 88؛ مصباح المنیر، المقری الفیومی، ص 42. البته قابل ذکر است که با توجه به تعریف ایمان، معنای لغوی نخستین، با تعریف آن سازگاری بیشتری دارد. این نکته در تعریفی که برخی دانشوران از ایمان ارائه داده اند، مشهود و آشکار است.

2. ایمان از دیدگاه عالمان شیعی

ابو اسحاق نوبختی، از متکلمان شیعی قرن سوم، ایمان را عبارت از تصدیق دانسته و عمل را جدا از ایمان پنداشته و در اثبات دیدگاه خود، به این عبارت قرآنی استناد کرده است:

«إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ...»؛ (1)

کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام می دهند ...» .

نوبختی بر این باور است که شخص گناهکار، اگرچه مرتکب حرام گشته، اما از آن جا که به تصدیق و باور قلبی خود؛ یعنی که همان ایمان، همچنان پایبند است، عنوان «مؤمن» بر وی صدق می کند. (2) پس از وی، شیخ صدوق - که بیشتر دیدگاه های خود را در مسائل مختلف اعتقادی و فقهی، از احادیث بر گرفته است -، ایمان را اقرار زبانی و تصدیق و باور قلبی و انجام دادن اعمال، می داند. وی که این تعریف را نیز از روایات گرفته است (3) و افزون بر آن، آیات دوم تا چهارم سوره انفال را هم مؤد دیدگاه خود ذکر می کند:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تَلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا» . (4)

ص: 307

-
- 1- . سوره بقره، آیه 277، سوره یونس، آیه 9.
 - 2- . الياقوت في علم الكلام، ص 65.
 - 3- . برای نمونه، در روایتی از امام رضا علیه السلام آمده است: «الإيمان عقد بالقلب وعمل بالجوارح» الخصال، ص 179.
 - 4- . الهداية، ص 55.

دیدگاه شیخ مفید در باره ایمان ، از عقیده وی در باره مرتکب کبیره ، روشن می شود. وی می گوید:

من معتقدم که مرتکب کبیره ، در صورتی که اهل معرفت و اقرار باشد ، به دلیل ایمانش به خدا و رسول و آنچه از سوی خدا آمده است ، «مؤمن» شمرده می شود ؛ ولی به جهت این که گناه کبیره انجام می دهد ، فاسق است . من نه به صورت مطلق ، وی را فاسق می نامم و نه اسم ایمان را به صورت مطلق ، در باره وی به کار می برم ؛ بلکه این دو اسم را به صورت مقید ، در نام گذاری مرتکب کبیره استفاده می کنم. البته من وی را به صورت مطلق [و بدون قید فسق] ، «مسلمان» می نامم. این ، دیدگاه و مذهب امامیه است ؛ بجز نوبختیان که در این باره ، با ما موافق نیستند و برای فاسق نیز عنوان مؤمن را می پذیرند. (1)

از عبارات آغازین شیخ مفید ، چنین بر می آید که وی ایمان را عبارت از اقرار زبانی و تصدیق قلبی می دانسته است ؛ چنان که این دیدگاه را به اکثر علمای امامیه نیز نسبت می دهد.

سید مرتضی و نیز شیخ طوسی ، ایمان را صرف تصدیق قلبی می دانند و اقرار زبانی را در تحقیق ایمان ، معتبر نمی شمارند. (2) پس از این دو اندیشمند فرزانه ، خواجه نصیر الدین طوسی ، از متکلمان قرن هفتم هجری ، معتقد است که ایمان ، دو رکن اساسی دارد : تصدیق قلبی و اقرار زبانی . وی این دو را در کنار یکدیگر ، سبب تحقق ایمان دانسته و تصدیق قلبی را بدون اقرار زبانی ، کافی نمی داند. (3)

علامه حلّی نیز در شرحی که بر تجرید الاعتقاد خواجه نوشته ، پس از یاد کرد اقوال

ص: 308

1- . أوائل المقالات فی المذاهب و المختارات ، ص 15.

2- . الذخیره فی علم الکلام ، ص 536؛ الإقتصاد الهادی إلى طریق الرشاد، ص 140 - 143؛ تمهید الأصول، ص 641 - 646.

3- . کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص 577. دیدگاه علامه درباره مفهوم ایمان را می توان در شرح وی بر الیاقوت ابواسحاق نیز جست. ر. ک: أنوار الملکوت فی شرح الیاقوت، ص 179 - 180.

خواجه و دیگران ، تعریف خود وی از ایمان را پذیرفته و همان شروطی را که خواجه در تحقّق ایمان ذکر کرده ، اساس شکل گیری ایمان می شمارد. (1)

دیدگاه علامه مجلسی را در باره مفهوم ایمان ، می توان در شرح وی بر اصول کافی جست. وی دو شرط تصدیق قلبی و اقرار زبانی را در تحقّق ایمان ، لازم و ضروری دانسته و صرف تصدیق قلبی را برای صدق عنوان «مؤمن» ، کافی نمی داند. (2)

در يك دیدگاه کلی می توان مجموع نظرات بزرگان شیعه را در سه دسته خلاصه کرد : دسته ای ، تصدیق قلبی را به تنهایی ، شرط تحقّق ایمان می شمارند و اقرار زبانی را در شکل گیری ایمان ، معتبر نمی دانند. دسته دیگر بر خلاف گروه پیشین ، تصدیق قلبی را به همراه اقرار زبانی ، دو رکن اساسی ایمان می دانند. اما دسته سوم ، علاوه بر تصدیق قلبی و اقرار زبانی ، عمل را نیز از ارکان ایمان بر می شمردند.

3 . دیدگاه برخی از عالمان اهل سنت

مالک بن انس ، شافعی و ابن حنبل ، از سران فرقه های اهل سنت ، در تعریف ایمان ، بر این قول اتفاق نظر دارند که ایمان ، عبارت است از انقیاد و باور قلبی ، اقرار زبانی به باورهای قلبی ، و عمل به تکالیف دینی. آنان برای اثبات ادّعی خود ، به برخی از آیات و روایات نیز استشهاد می کنند . برای نمونه ، شافعی مراد از ایمان را در آیه «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ» ، (3) «نماز» دانسته و بر اساس این قرینه ، ایمان را باور قلبی ، قول و عمل می داند. (4)

ص: 309

1- . کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص 577.

2- . مرآة العقول، ج 7، ص 151 - 152 و 161 و 170 و 206.

3- . سوره بقره، آیه 143.

4- . برای آگاهی از آرا و عقاید سران اهل سنت ، ر. ک: مجموع الفتاوی، ج 7، ص 194؛ ابن حنبل حیات و عصره و آرا و فقهه، ص 101؛ الامام مالک بن انس، ص 286؛ الامام مالک بن انس، ص 81؛ تهذیب الأسماء و اللغات، ص 66؛ الامام الشافعی فقیه السنة الأكبر، ص 257؛ طبقات الحنابلة، ج 1، ص 55 - 56.

پیش تر گفتیم که ابو حنیفه بر خلاف دیگر عالمان اهل سنت، ایمان را صرف اعتقاد قلبی می داند.

ج. حقیقت ایمان در روایات، از منظر ملاحظه مآصالح مازندرانی

دیدگاه ملاحظه مآصالح درباره مفهوم ایمان، در شرح روایات بسیاری نمود پیدا کرده است. ما در این گفتار، به شرح وی بر چند نمونه از احادیثی که در آنها به تعریف ایمان پرداخته شده، اشاره می کنیم و سپس به تبیین دیدگاه وی می پردازیم.

شارح در شرح نخستین روایت از باب «أنَّ السكينة هي الإيمان»، برای تبیین حقیقت ایمان به چند آیه استشهد می کند که در آنها ایمان، به «قلب» نسبت داده شده است. برای نمونه، به این آیات:

«[ولی] قلبش به ایمان اطمینان دارد». (1)

«و هنوز ایمان، داخل دل های شما نشده است». (2)

«در دل اینهاست که [خدا] ایمان را نوشته است». (3)

از نگاه شارح، ظاهر این آیات گواه بر آن است که ایمان، امری قلبی است و به دیگر سخن، جایگاه ایمان، قلب آدمی است. (4) شارح در شرح چندین روایت نیز با توجه به مضمون روایت، ایمان را امری قلبی معرفی می کند. از جمله در شرح روایتی از امام صادق علیه السلام، که فرموده است:

ایمان، چیزی است که در قلب جای می گیرد و به سوی خدا می کشاند و عمل نیز با انجام دادن عبادات و تسلیم شدن در برابر دستورهای خداوند، آن را تصدیق می کند. (5)

ص: 310

1- .سوره نحل، آیه 106.

2- .سوره حجرات، آیه 14.

3- .سوره مجادله، آیه 14.

4- .شرح أصول الكافي، ملاحظه مآصالح، ج 8، ص 46 و 76.

5- .همان، ص 80.

و یا در نمونه ای دیگر، آن گاه که شخصی از امام باقر علیه السلام در باره این آیات می پرسد :

«در دل های مؤنان، آرامش را فرورستاد». (1)

«و آنها را با روحی از جانب خود، تأیید کرده است». (2)

امام باقر علیه السلام، هر دو آیه را به ایمان تفسیر می نماید. شارح، بر این باور است که اسناد سکینه به قلب در آیه یاد شده و نیز تفسیر «سکینه» و «روح» از جانب امام باقر علیه السلام به ایمان، گواه بر آن است که ایمان، حقیقتی است که رویش آن، در قلب رخ می دهد (3)؛ چنان که باز در روایتی دیگر، امام صادق علیه السلام در تعریف ایمان فرموده است :

ایمان، آن است که در قلب پدید آمده باشد و اسلام، چیزی است که بر اساس آن، ازدواج صورت می گیرد. (4)

با مطالعه این چند سطر که در آنها، دیدگاه شارح گزارش شده است، چنین به نظر می رسد که ایمان از منظر ملاصالح، همان «تصدیق» است و وی اقرار زبانی را در تعریف ایمان، داخل نمی داند. با این حال، برای نتیجه گیری نهایی، باید مجموع گفته های شارح را در شرح همه روایات، بررسی کرد. برداشت شارح از چندین روایت، چنین است که اقرار زبانی نیز از شروط و ارکان اساسی ایمان است. نمونه هایی از گفتار شارح در این باره، در ذیل خواهد آمد:

امام صادق علیه السلام در پاسخ به درخواست شخصی که از حدود ایمان پرسیده بود، فرمود :

[حدود ایمان، عبارت است از] گواهی دادن به یگانگی خداوند و رسالت پیامبر

ص: 311

-
- 1- . سوره فتح، آیه 4.
 - 2- . سوره مجادله، آیه 22.
 - 3- . شرح أصول الكافی، ج 8، ص 46.
 - 4- . همان، ص 46. شارح همچنین در چندین جا، به فراخور سخن، بیان می کند که ایمان، همان تصدیق و امری قلبی است. برای نمونه، ر. ك: همان: ج 8، ص 100 و 139 و ج 9، ص 20 و 38 و ج 10، ص 68.

اکرم صلی الله علیه و آله و اقرار و اعتراف به هر آنچه وی از سوی خدا آورده است و... .

شارح در شرح فقره آغازین روایت ، (شهادة أن لا إله إلا الله) ، چنین می گوید:

مراد از «گواهی دادن» ، گواهی و شهادت با قلب و زبان است .

وی در ادامه می افزاید:

جایز نیست کسی که توانایی و قدرت بر اظهار ایمان خود را دارد، آن را کتمان نماید. (1)

در روایتی دیگر ، آمده است:

ایمان ، عبارت است از اقرار و عمل ؛ ولی اسلام ، اقرار بدون عمل است .

شارح ضمن این که مراد از عمل را ، در این روایت عمل قلب ؛ یعنی همان تصدیق و باور قلبی ، تفسیر می کند، مضمون این روایت را دلیل و گواه بر آن می داند که ایمان ، ترکیبی از اقرار و تصدیق است. (2) وی همین دیدگاه را در شرح حدیثی دیگر نیز بازگو می نماید. در این روایت ، امام صادق علیه السلام ایمان را این گونه شناسانده است:

[ایمان عبارت است از] گواهی دادن بر یگانگی خدای تعالی و اقرار بدانچه او فرو فرستاده است ، و [ایمان] آن چیزی است که به جهت باور کردن آن ، در قلب جای می گیرد .

شارح ، این روایت را نیز دلیل بر صدق گفتار خود دانسته و ایمان را «اقرار و تصدیق در کنار هم» می داند. (3) در روایتی دیگر ، امیر المؤمنین علی علیه السلام در باره کمترین حدّ ایمان ، فرموده است:

کمترین حدّ ایمان ، آن است که خدای بلندمرتبه، خود را به بنده شناسانده و بنده به اطاعت از او و به بندگی اش، اقرار کند ؛ نیز پیامبرش را به او بشناساند و بنده به اطاعت از وی اقرار کند ؛ همچنین ، امام و ولیّ و حجّت خود را در زمین و شاهد و

ص: 312

1- . همان، ج8، ص 61.

2- . همان، ص 75.

3- . همان، ص 114.

گواه خود را بر خلق، به او شناسانده باشد و بنده به اطاعت او اقرار کند. (1)

اکنون باید سؤال کرد که مراد از «اقرار» در این روایت، باور درونی و قلبی است یا اقرار زبانی؟ شارح در پاسخ به این سؤال، می گوید:

ظاهر، آن است که مراد از اقرار، اعم از اقرار قلبی و زبانی است.

البته وی اقرار لسانی را در صورت امکان بروز ایمان، واجب می داند و چنانچه شخص مؤن در شرایط خاصّی قرار بگیرد که اظهار ایمان

برای وی ممکن نباشد، می تواند به باور قلبی اکتفا کند و ایمان خود را بروز ندهد. (2)

با نگاهی به مجموع گفته های شارح در باره ایمان، می توان نتیجه گرفت که وی اعتقاد قلبی به یگانگی خدای متعال و تصدیق پیامبری پیامبر خدا و امامت و ولایت ولیّ خدا و اقرار زبانی و گواهی دادن بر این باور قلبی را از ارکان و شرایط تحقق ایمان می داند. با این حال، در این جا یادکرد يك نکته بایسته می نماید: آن گاه که خواننده برای یافتن دیدگاه شارح، به سراغ شرح وی ذیل هر روایت می رود و گفته های وی را از نظر می گذراند، با دو قول مواجه می شود که در نگاه نخستین، گویا ناسازگارند و نوعی دوگانگی در اقوال شارح، در ذهن خواننده نقش می بندد: يك قول، همان نتیجه نهایی است که این دیدگاه را می توان به طور قطع، به شارح نسبت داد و آن این که ایمان، ترکیبی است از اعتقاد قلبی و اقرار زبانی به یگانگی خدا و نبوت پیامبر خدا و ولایت ولیّ خدا. اما در بسیاری از موارد، دیده می شود که شارح پس از توضیح و بیان و شرح احادیث، مضمون حدیث را دال و گواه بر آن می داند که ایمان، همان تصدیق قلبی است. برای نمونه، وی در ذیل حدیث پیش گفته - که امام علی علیه السلام کمترین حدّ ایمان را معرفی فرموده است -، می نویسد:

ص: 313

1- . همان، ج 10، ص 131.

2- . همان جا.

مضمون روایت، گواه آن است که ایمان همان اعتراف کردن و باور داشتن است؛ اگرچه عملی در کنار آن نباشد. (1)

و یا در جایی دیگر، در پاسخ به دیدگاه برخی از عالمان که عمل را نیز در کنار باور قلبی، از ارکان ایمان شمرده اند، چنین می گوید:

به این دیدگاه، اشکال وارد است؛ زیرا روایات انبوهی صراحت دارند بر این که ایمان، همان تصدیق قلبی است. (2)

وی همچنین در باب «أنّ السکینه هی الإیمان» پس از یاد کرد آیات و روایات برای تبیین حقیقت ایمان، می گوید:

این اخبار، دال بر آن اند که ایمان همان تصدیق قلبی است و علاوه بر آن، گویای آن هستند که عمل، مؤد و تبیین گر و سبب کمال ایمان است. (3)

اکنون سؤال آن است که کدام يك از دو قول، درست است؟ آیا در حقیقت باید یکی از دو قول را به عنوان دیدگاه شارح پذیرفت و آن دیگری را رد و یا به گونه ای توجیه کرد؟

پاسخ دادن بدین سؤال و یافتن گزینه درست، چندان دشوار نیست؛ چرا که با نگاه ژرف و دقت در اقوال شارح، به دست می آید که در همه مواردی که سخن بر سر رابطه ایمان و عمل بوده است، شارح به نفی عمل به عنوان «رکن ایمان» پرداخته و روایت را گواه و شاهد بر دیدگاه خود ذکر کرده است. در واقع، وی در این گونه موارد، به تبیین رابطه ایمان و عمل، نظر دارد و این رویکرد، از گفته های وی پیداست. پس از این، در باره ارتباط ایمان و عمل از منظر شارح، خواهیم گفت که وی عمل را جدا از حقیقت ایمان می داند و از این رو، در این موارد، از ایمان به عنوان

ص: 314

1- . همان جا.

2- . همان، ص 68.

3- . همان، ج 8، ص 47.

«تصدیق» یاد می کند. اما آن گاه که وی در مقام تبیین حقیقت ایمان، بر آن است تا تعریفی از ایمان ارائه کند، يك يكِ ارکان ایمان را بر می شمرد و آن را ترکیبی از اقرار زبانی و باور قلبی می داند.

د. ارتباط ایمان و عمل، از منظر شارح

اشاره

دیدگاه دانشوران مسلمان در باره ارتباط ایمان و عمل، به دو گونه تقسیم می شود: در دیدگاه نخست، حقیقت ایمان، جدا از عمل است. این، نظر دسته ای است که ایمان را یا صرف تصدیق قلبی می دانند و یا اقرار لسانی و امر قلبی در کنار هم.

در دیدگاه دوم، عمل نیز یکی از ارکان ایمان است و در تعریف ایمان، نهفته است. این دسته مانند شیخ صدوق، معتقدند که ایمان، ترکیبی است از اقرار زبانی، باور قلبی و انجام دادن تکالیف و عمل به واجبات.

اکنون باید بنگریم که مرحوم ملاصالح، در کدام يك از این دو دسته جای می گیرد و دیدگاه وی در این باره چیست؟ برای رسیدن به پاسخ این سؤال، به سراغ آیات و روایاتی می رویم که وی برای تبیین حقیقت ایمان، از آنها بهره جسته است. در پایان، روشن خواهد شد که وی دیدگاه نخست را پذیرفته، ایمان و عمل را جدا می داند.

1. استناد به آیات

از نظر وی، آیاتی که برای تبیین حقیقت ایمان کاربرد دارند، سه دسته هستند:

يك. دسته ای از آیات که ایمان را امری قلبی می دانند و ما که در گفتار پیشین، بدانها اشاره کردیم؛ مانند آیه «وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» (1).

دو. آیاتی که گناه را با ایمان، قابل جمع می دانند؛ مانند آیه «و اگر دو گروه از مؤنان، با هم بجنگند» (2) و یا آیه «ای کسانی که ایمان آورده اید! در باره کشتگان، بر

ص: 315

1- .سوره نحل، آیه 106.

2- .سوره حجرات، آیه 9.

سه . آیاتی که بعد از ثبوت ایمان در قلب بنده، وی را امر به اطاعت و پیروی می کنند؛ از جمله، آیه «ای کسانی که ایمان آورده اید! خدای را اطاعت کنید» (2). (3)

شارح پس از یاد کرد این سه دسته آیه، بدین نتیجه می رسد که ایمان، حقیقتی است جدا از عمل؛ زیرا آیات دسته نخست، ایمان را امری قلبی دانسته اند و آیات دسته دوم نیز گواه آن اند که از مؤن نیز گناه و عمل ناشایست سر می زند. در واقع، این دسته آیات، ایمان را قابل جمع با کردار زشت دانسته اند. حال آن که اگر حقیقت ایمان، وابسته به عمل بنده بود، می بایست قرآن نیز گناه و معصیت آدمی را به طور کامل، از محدوده ایمان خارج می کرد.

در آیات دسته سوم نیز ابتدا، تحقق ایمان بنده در قلب وی، ثابت دانسته شده و سپس وی دستور یافته که به اطاعت و انجام دادن تکلیف همّت گمارد. به دیگر سخن، شخص در آغاز، با اعتقاد و باور قلبی و اقرار زبانی به باورهای قلبی خود، پای در محدوده ایمان می نهد و آن گاه به جهت اعتقادی که در دل دارد، وظایفی بر عهده وی نهاده می شود. از این روست که شارح، همه این آیات را گویای جدایی حقیقت ایمان از عمل می داند و نتیجه می گیرد که در واقع ایمان، چیزی است و عمل، چیزی دیگر.

2. استناد به روایات

شارح در تأیید دیدگاه خود (جدایی ایمان از عمل) به روایات نیز چنگ می زند. روایاتی که شارح بدانها استشهاد می کند، به چند دسته تقسیم می شوند:

ص: 316

1- . سوره بقره، آیه 178.

2- . سوره نساء، آیه 59.

3- . شرح أصول الكافی، ج 8، ص 46.

يك . روایاتی که ایمان را به قلب نسبت می دهند؛ در حالی که عمل، مربوط به اعضاست. ما در گفتار پیشین، به این روایات اشاره کردیم و در این جا از بازگفت آنها خودداری می کنیم.

دو . روایاتی که به مؤن، نسبت گناه و لغزش می دهند. مثلاً امام صادق علیه السلام در روایتی فرموده است:

مؤن، دو گونه است: مؤنی که در برابر عهد و پیمانی که با پروردگارش بسته، پا برجا و راستین است و به شرط خود وفا می کند؛ و مؤنی که چونان گیاه تر و تازه، گاه کج می شود و گاه راست می گردد. (1)

از دیگر روایاتی که در این دسته از روایات جای دارند، روایتی است از امام باقر علیه السلام که فرموده است:

بر مؤن است که تا هفتاد گناه کبیره برادر مؤن خود را ببوشاند. (2)

این روایت و روایاتی از این دست، درستی ادعای شارح را اثبات می کنند؛ زیرا در این روایت، به مؤن، نسبت گناه کبیره داده شده است؛ در حالی که اگر حقیقت ایمان، بسته به عمل بود، قطعاً يك گناه کبیره، شخص را به طور کامل از محدوده ایمان خارج می کرد؛ چه رسد به هفتاد گناه کبیره. (3)

سه . روایاتی که عمل را سبب کاهش یا افزایش ایمان بنده می دانند. برای نمونه، امام صادق علیه السلام در روایتی فرموده است:

مؤن به میزان ایمان و نیکویی کردارش، گرفتار بلا و امتحان می شود؛ کسی که ایمانی استوار دارد، بلا و امتحان او دشوارتر است، و آن که ایمانش کم رنگ و

ص: 317

1- . همان جا. نزدیک به همین مضمون، روایات دیگری از معصومان علیهم السلام وارد آمده است. ر. ک: همان، ج 9، ص 198 - 199.

2- . همان، ج 9، ص 99.

3- . در گفتارهای بعدی، ذیل عنوان «ارتباط ایمان با گناه»، بیشتر سخن خواهیم گفت و در آن جا روشن می شود که چگونه ایمان با گناه، قابل جمع است.

عملش اندك باشد، امتحان وی نیز کمتر و [سهل تر] خواهد بود. (1)

در این روایت، همان گونه که پیداست، میزان ابتلای بنده به فتنه های روزگار، به میزان ایمان و آراستگی عمل وی بستگی دارد. به باور شارح، روایاتی که کردار نیک و بد را سبب افزایش و کاستی ایمان می دانند، دلیلی روشن بر جدایی حقیقت ایمان از عمل بنده شمرده می شوند. این روایات، همه گویای آن هستند که ایمان و عمل، دو حقیقت جدا از یکدیگر هستند؛ زیرا حقیقت مشترکی هست که اطلاق عنوان مؤن را بر دو بنده ای که به لحاظ عملی، متفاوت اند، روا ساخته است. یکی راست گفتار و نیک کردار است و آن دیگری بدکردار؛ ولی هر دو، «مؤمن» اند. سبب این اشتراك، همان باور و اعتقادی است که در قلب هر دو، نقش بسته است؛ اما آنچه سبب تمایز و اختلاف بندگان می شود، کردار آنهاست که جایگاه آنان را در مراتب مختلف ایمان مشخص می کند.

ناگفته نماند که ائمه علیهم السلام نیز در برخی روایات، نقش عمل را در چند و چون ایمان، تبیین کرده اند. از جمله، امام باقر علیه السلام فرموده است:

ایمان، آن چیز است که در قلب جای گرفته و بنده را به سوی خدا می کشاند و عمل با اطاعت [از اوامر] الهی و تسلیم امر خدا بودن، آن را تصدیق می کند.

شارح از این روایت، دو نکته مهم برداشت کرده است: یکی این که ایمان در این روایت، به قلب نسبت داده شده است - و نه عمل -؛ و دیگر این که طبق صریح روایت، عمل که عبارت است از پیروی از دستورهای خداوند و تسلیم شدن در برابر آنها، مبین و دلیل و گواه ایمان است و در حقیقت، سبب به کمال رسیدن ایمان می شود. (2)

شارح، روایتی از امیر مؤمنان علیه السلام را نیز پشتوانه دیدگاه خود می داند. حضرت در

ص: 318

1- . شرح أصول الكافي، ج 8، ص 47.

2- . ر. ك: همان جا.

این روایت، بیست خصلت را برای مؤن بر می شمرد که سبب کمال ایمان وی می شوند. در آغاز روایت، این چنین فرموده است:

بیست ویژگی در مؤن وجود دارد که اگر یکی از آنها در وی نباشد، ایمان وی کامل نخواهد بود.

سپس به این ویژگی ها اشاره می فرماید که برخی از آنها عبارت اند از: حضور در [صفوف] نماز؛ پرداختن زکات اموال خود؛ دستگیری و سیر کردن گرسنگان و بیچارگان؛ توجه و مراقبت از احوال یتیمان...؛ این که مؤن به هنگام سخن گفتن، جز راست بر زبان جاری نمی سازد؛ بر وعده های خود پا بر جاست و خلف وعده نمی کند؛ و آن گاه که وی را امین شمرند، خیانت نمی کند. (1)

روشن است که این روایت، بر نقش عمل در به کمال رسیدن ایمان، تأکید دارد و مؤد دیدگاه شارح است که عمل را جدا از ایمان دانسته، آن را مؤد و سبب رشد و به کمال رسیدن ایمان می داند.

3. تأثیر عمل، در تکامل ایمان

روشن شد که عمل گرچه جزء ایمان نیست، در آن اثر می گذارد. به جهت همین نقش مؤر عمل در رشد و شکوفایی ایمان است که برخی از روایات، ایمان را همراه با عمل تعریف کرده اند و ایمانی را که رنگی از اخلاق نیکو و آراستگی نداشته باشد، ایمانی بی اثر دانسته اند. شارح نیز خود، به این نکته راه برده است و در باره آن دسته از روایات که به گونه ای، عمل را در تعریف ایمان گنجانده اند، می گوید:

مراد از ایمان در این دسته از روایات، همان ایمان کامل است. (2)

مرحوم ملاً صالح اگرچه بر اساس روایات، حقیقت ایمان را تصدیق قلبی و اقرار

ص: 319

1- ر. ک: همان جا و ج 9، ص 158.

2- همان، ج 8، ص 3، 47، 55، 85، 100، 104، 124 و 125.

زبانی می‌داند؛ اما این درجه از ایمان را با شواهد روایی پیش گفته، کمترین حدّ برای اطلاق عنوان مؤن بر شخص می‌داند.

تفسیری که شارح از مجموعه روایات در باره ایمان ارائه می‌دهد، دوگانگی و ناسازگاری ناشی از تفاوت تعریف ایمان در روایات را حل می‌کند؛ زیرا همان گونه که گذشت، روایاتی چند، باور و اعتقاد را تنها ملاک ایمان دانسته‌اند و عمل را در تعریف ایمان، جای نداده‌اند. اما در روایات بسیاری، عمل نیز در کنار باور و اعتقاد قلبی، در تعریف ایمان آمده است و گاه آن چنان به عمل و انجام دادن تکالیف دینی و آراستگی به فضایل اخلاقی و پیراستگی از زشتی‌ها امر شده است، که مخاطب گمان می‌کند کسی که دارای چنین ویژگی‌هایی نباشد، در واقع مؤن نیست. مثلاً در روایتی، امام صادق علیه السلام در پاسخ پرسشگری که در باره رابطه میان عمل و ایمان پرسیده بود، فرموده است:

ایمان، جز با عمل پدید نمی‌آید و عمل، جزئی از آن است. ایمان، جز با عمل، استوار و ثابت نمی‌گردد. (1)

همچنین، در روایتی از امام باقر علیه السلام نیز آمده است که روزی شخصی نزد امیر مؤنان علیه السلام آمد و پرسید: «آیا کسی که به یگانگی خداوند و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله شهادت دهد، مؤن است؟». ایشان در پاسخ فرمود:

پس واجبات و تکالیف الهی کجایند؟

نیز از ایشان شنیده شد که فرمود:

اگر ایمان، تنها کلام بود، روزه و نماز و هیچ حلال و حرامی نیز نازل نمی‌شد. (2)

برخی از روایات نیز، دستیابی به حقیقت ایمان را تنها در گرو آراستگی باطن و کسب فضایل اخلاقی می‌دانند؛ مانند روایتی از امام صادق علیه السلام که فرمود:

ص: 320

1- . همان، ص 114.

2- . همان، ص 99.

کسی از شما به حقیقت ایمان دست نمی یابد ، مگر این که دورترین مردم [از لحاظ ارتباط ظاهری با او] را به خاطر خدا دوست داشته باشد و نزدیک ترین مردم را برای خدا دشمن بدارد. (1)

این روایت و بسیاری دیگر از روایات مشابه ، دستیابی به حقیقت ایمان را تنها از راه عمل ، میسر دانسته اند و حتی در برخی از روایات ، ایمان بنده ای که از صفات نیکو و عمل پسندیده تهی باشد ، نفی شده است ؛ بدان معنا که ارزش ایمان هر شخص ، به میزان عمل و ویژگی های رفتاری او بستگی دارد . از این رو ، هر چه عمل آدمی نیکوتر و بهتر باشد ، اعتقاد وی نیز راسخ تر و استوارتر خواهد بود و در نتیجه ، به کمال ایمان ، نزدیک تر خواهد بود.

4 . جمع بندی و داوری

با توجه به آنچه از دیدگاه های شارح در این دو گفتار آوردیم ، می توان نظرات وی را در باره ایمان و ارتباط آن با عمل ، در چند بند خلاصه کرد:

یک . مفهوم ایمان ، امری قلبی است ؛ بدان معنا که هر گاه باور و اعتقاد به موارد خاصّی که باور کردن آنها واجب و لازم است ، در قلب پدیدار شد ، ایمان نیز تحقق می یابد.

دو . بر اساس آنچه در بند اول آمد ، جایگاه ایمان ، قلب است.

سه . در کنار باور قلبی - که از ارکان اساسی ایمان است - ، اقرار لسانی نیز از شروط ایمان است ؛ البته آن گاه که شرایطی چون تقیه ، در کار نباشد ، که در آن صورت ، فرد می تواند ایمان خود را پنهان نماید.

چهار . باور و اقرار به یگانگی خدا و به رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و به ولایت ولیّ خدا ، شرط است ؛ یعنی تصدیق و باور این سه در کنار هم ، سبب پیدایش ایمان و در

ص: 321

نتیجه، رسیدن به خداست.

پنج. بر اساس آنچه در بندهای پیشین آمد، دو رکن اصلی ایمان، تصدیق قلبی و اقرار لسانی است؛ اما عمل، از حقیقت ایمان جداست. این درجه (تصدیق و اقرار تنها)، اولین درجه و کمترین حدّ ایمان است که سبب اطلاق عنوان مؤن بر شخص می شود؛ اگرچه وی به اقتضای ایمان خود، هیچ عملی انجام نداده باشد.

شش. اگرچه در تحقق ایمان، عمل شرط نیست؛ رشد و شکوفایی ایمان، در گرو عمل است و ایمان شخص زمانی به کمال می رسد که با بهترین اعمال و صفات، همراه گردد.

هفت. در لسان روایات، به دلیل نقش مؤر و پراهمیت عمل در پیشرفت ایمان، ایمان حقیقی و اثرگذار، ایمان همراه با عمل دانسته شده است. شارح اصول کافی نیز، ایمانی را با ارزش و سودمند می داند که همراه با عمل و صفات نیکو باشد.

اکنون که بر اساس روایات، به جمع بندی و نتیجه ای دقیق در باره ایمان رسیده ایم، به آسانی می توانیم در باره سه دیدگاه پیش گفته (نظرات عالمان مسلمان) داوری کنیم.

پیش تر، سه دیدگاه کلی در باره تعریف ایمان ارائه شد:

اول. ایمان، تنها تصدیق قلبی است. این دیدگاه بر اساس روایات، درست نیست؛ زیرا در روایات، اقرار زبانی نیز از شروط ایمان دانسته شده است. (1)

دوم. ایمان، تصدیق قلبی همراه با اقرار زبانی است و این دو، دو شرط اساسی تحقق ایمان هستند. این دیدگاه، قابل قبول است. البته چنان که پیش تر نیز یادآور شدیم، این درجه از ایمان طبق روایات، پایین ترین درجه ایمان است و چنانچه با عمل همراه نگردد، ایمانی بی اثر و فایده خواهد بود.

ص: 322

1- پاسخ به این پرسش که: «چرا اقرار زبانی، از شروط ایمان است؟»، در بحث ارتباط ایمان با اسلام، آمده است.

سوم . ایمان ، دارای سه رکن تصدیق قلبی، اقرار لسانی و عمل است . بر اساس تفسیری که شارح از مجموعه روایات ایمان به دست داده است، این دیدگاه ، ایمان کامل و در درجات بالا را شامل می شود ؛ اما تحقق ایمان اولیه ، منوط به دو شرط تصدیق و اقرار است .

ه- . ارتباط ایمان و گناه

اشاره

در گفتارهای پیشین ، بر نقش بنیادین عمل در رشد و شکوفایی ایمان ، پای فشرديم . اینک بر آنیم که دیدگاه شارح را در باره گناه و ارتباط آن با ایمان ، بررسی کنیم .

بسیاری از روایات، مؤن را از گناه دور دانسته اند و یا او را از رذایل و خوی های پست، نهی کرده اند. اکنون سؤال آن است که آیا گناه ، با ایمان قابل جمع است؟ به دیگر سخن، آیا مؤن می تواند گناه کند و ایمان وی نیز محفوظ بماند یا آن که گناه ، باعث زوال ایمان است؟ بنگریم که شارح با استفاده از روایات، ارتباط ایمان و گناه را چگونه بیان می دارد.

وی در شرح حدیثی از امام باقر علیه السلام ، به ارتباط ایمان با گناه اشاره می کند . در این روایت ، امام باقر علیه السلام از قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است:

اهل علم در آن شك ندارند که پیغمبر چنین فرموده است: زناکار در حین زنا ، مؤن نیست ، و دزد نیز در هنگام دزدی ، مؤمن نیست .(1)

ملا صالح در شرح این حدیث می نویسد:

ظاهر این روایت و روایات دیگری از این دست ، گویای آن است که زناکار و دزد، مؤن نیستند و اگر در حال گناه و بدون توبه بمیرند، همانند کفار، جاودانه در آتش خواهند ماند. اما در مقابل، روایت دیگری نیز از ائمه علیهم السلام رسیده که این بزرگواران، گناهکار و اهل معصیت را «فاسق» نامیده اند ، و فاسق کسی است که در قیامت بر اساس شرایطی، از شفاعت بهر مند خواهد شد.

ص: 323

آن گاه، در جمع میان این دو دسته روایت، چنین می گوید:

مراد از ایمان در روایت نخستین - که زناکار را در حین گناه و دزد را در حین دزدی، مؤن نمی داند -، ایمان کامل است. (1)

1. دیدگاه ملا صالح

در توضیح این سخن شارح، باید گفت که بر اساس دیدگاه وی، مؤنی که مرتکب گناه می شود، به جهت ارتکاب گناه، از مراتب بالای ایمان سقوط می کند، ایمان وی دچار نقصان می شود، و نورانیت و صفای قلبی که به واسطه آراستگی به فضایل، در جان و قلب وی پدیدار گشته بود، از بین می رود. اما وی همچنان، مؤن خوانده می شود؛ زیرا اصل و حقیقت ایمان؛ یعنی تصدیق و باور قلبی، در قلب وی باقی مانده است و وی در ظاهر نیز بر این اعتقاد خود، پا بر جاست و بدان اقرار می کند.

شارح در شرح روایتی دیگر، باز بر این نکته پای می فشارد. در این روایت، شخصی از امام صادق علیه السلام در باره مرتکب کبیره و حال او پس از مرگ، می پرسد و حضرت در پاسخ می فرماید:

مرتکب کبیره اگر آن گناه را حلال بشمارد، از اسلام خارج است و از این رو، [پس از مرگ] به عذابی سخت گرفتار می شود. ولی اگر به کبیره بودن گناه اقرار کند و آن را حرام بشمارد و بداند که به جهت ارتکاب گناه، عذاب می شود... در این صورت، وی عذاب خواهد شد؛ اما عذاب وی کمتر و سهل تر از فرد نخست است و این کار [یعنی انجام دادن گناه]، گرچه وی را از محدوده ایمان خارج می کند، ولی از اسلام خارج نمی کند.

شارح در شرح فقره پایانی این روایت - که مرتکب کبیره را به جهت انجام دادن گناه، از محدوده ایمان خارج می داند -، توضیح می دهد که در روایات و لسان اهل بیت علیهم السلام، اطلاق عنوان «ایمان»، بر ایمان کامل، متداول و مرسوم است. وی بر

ص: 324

اساس این برداشت، مراد از «خروج گناهکار از محدوده ایمان» را خروج از «ایمان کامل» می‌داند و می‌نویسد:

از این رو، شخص گناهکار از محدوده کمال ایمان خارج می‌شود؛ ولی از اصل ایمان خارج نمی‌شود و امید است که به خواست و اراده الهی، رحمت و شفاعت شامل حال چنین شخصی گردد. (1)

اگر با کمی دقت به دیدگاه شارح نگریسته شود، روشن می‌شود که ریشه این دیدگاه را باید در باور وی در باره ارتباط عمل و ایمان جست؛ زیرا همان گونه که پیش تر گفتیم، وی انجام دادن تکالیف و آراستگی به صفات پسندیده و ترک گناه و پیراستگی از صفات نکوهیده را، در رشد و شکوفایی ایمان و نورانیت قلب مؤن بر اثر کمال ایمان وی، مؤثر می‌داند؛ ولی اصل شکل‌گیری ایمان را وابسته به عمل نمی‌داند. از این رو، در شرح روایاتی که به گونه ای، گناه را سبب از بین رفتن ایمان می‌شمارند، بر این نکته پای می‌فشارد که: گناه، سبب از بین رفتن نورانیت قلب و نقصان ایمان و سقوط مؤن به درجات و مراتب پایین ایمان است [نه این که کاملاً ایمان را نابود کند]. (2)

2. دسته بندی روایات

در يك نگاه کلی، روایاتی را که به تبیین ارتباط ایمان و گناه پرداخته اند، می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد: (3)

دسته نخست: این دسته، شامل دو روایت است که بر اساس آنها، گناه سبب از بین

ص: 325

1- . همان، ج 9، ص 266.

2- . ایشان در شرح روایاتی چند، به این نکته اشاره می‌کند. برای نمونه، ر. ک: همان، ج 9، ص 41 و ص 285 و ج 10، ص 116 و

3- . لازم به یادآوری است که این بررسی، در محدوده روایات کتاب الایمان و الکفر الکافی، انجام گرفته است.

رفتن ایمان می گردد و شخص گناهکار تا زمانی که توبه نکرده ، خارج از دایره ایمان شمرده می شود و تنها عنوان «مسلمان» را می توان در باره وی صادق دانست . در یکی از این روایات، امام صادق علیه السلام ابتدا هر يك از مفاهیم ایمان، اسلام و کفر را چونان خانه هایی دانسته که آدمی با شرایطی ، وارد این خانه ها می شود و با این تشبیه ، به تبیین رابطه ایمان و گناه پرداخته است :

اگر بنده مرتکب یکی از گناهان بزرگ یا کوچکی شود که خداوند بلند مرتبه از آنها نهی کرده است، از محدوده ایمان خارج می گردد ، اسم ایمان از وی ساقط شده ، نام اسلام بر او ثابت خواهد ماند . اما چنانچه وی توبه کند و از خداوند طلب مغفرت نماید ، به محدوده ایمان باز خواهد گشت و تنها انکار از روی عمد و حلال شمردن حرام خدا ، او را به کفر می کشاند . اگر حلالی را که می داند حلال است ، حرام شمرد و یا حرامی را با علم به حرمت آن ، حلال شمرد و بدین مطلب اعتقاد ورزد، در این جاست که از اسلام و ایمان خارج شده ، وارد محدوده کفر می گردد .(1)

روایت دوم از دسته نخست روایات، از امیر المؤمنین علیه السلام است که چون پرسشگری از رابطه ایمان و گناه پرسیده بود، آن حضرت به طور گسترده پاسخ این سؤال را داده است . وی در این گفتار نورانی و ارجمنند، برای انبیا ، پنج روح را ثابت دانسته که عبارت اند از : «روح القدس، روح ایمان، روح قوّت، روح شهوت و روح بدن» . به فرموده امام ، غیر از روح القدس، دیگر روح ها برای مؤمن نیز وجود دارد . آن حضرت در ادامه ، کارکرد هر روح را یاد آور شده ، سپس به چگونگی درافتادن بنده در گناه با کمک روح قوّت و شهوت و بدن، پرداخته و می فرماید :

گاهی در روزگار توانایی و جوانی مؤمن ، حالاتی برای وی پیش می آید و آهنگ گناه می کند ؛ روح قوّت او را بر می انگیزد ؛ روح شهوت، گناه را برای وی زینت می دهد ؛ و روح بدن ، او را به گناه می کشاند تا آن که وی را در گناه می اندازد . آن

ص: 326

گاه که به گناه در می‌غلند، ایمان وی کاسته شده، از او جدا می‌شود و تا زمانی که توبه نکند، ایمان به وی باز نخواهد گشت. هنگامی که توبه کند، خدای تعالی نیز او را می‌بخشاید و چنانچه دو باره به آن گناه باز گردد، خداوند وی را به آتش جهنم می‌برد. (1)

همان گونه که از ظاهر این دو روایت پیداست، گناه سبب خروج مؤن از محدوده ایمان می‌گردد و مؤمن گنهکار، تا زمانی که توبه نکرده، به دایره ایمان باز نخواهد گشت و طبق روایت نخست، تنها عنوان «مسلمان» بر وی صدق می‌کند.

دسته دوم: این دسته، شامل روایاتی است که گناه را قابل جمع با ایمان بنده نمی‌دانند و حتی برخی از این روایات، گناه را سبب خروج ایمان از جان بنده می‌دانند. در پی، به بررسی چند نمونه از روایات این دسته می‌پردازیم.

يك . امام کاظم علیه السلام در پاسخ به سؤال فردی که پرسید: «آیا گناه کبیره، سبب خروج ایمان [از قلب و جان آدمی] است؟»، فرمود:

آری، و پایین تر از کبائر نیز؛ [چرا که] پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «زنا کار در حین گناه، ایمان ندارد و دزد در حین دزدی، مؤن نیست». (2)

دو . امام باقر علیه السلام نیز طبق روایتی دیگر، نزد گروهی از مرجئه که معتقد بودند گناه و معصیت به ایمان ضرری نمی‌رساند، به تبیین رابطه ایمان و گناه پرداخت. راوی، روایت را چنین نقل می‌کند: ابن قیس ماصر و عمرو بن ذرّه امام باقر علیه السلام وارد شدند.

گویا ابو حنیفه نیز به همراه آن دو بود. ابن قیس ماصر، لب به سخن گشود و گفت: «ما [مرجئه]، مسلمانان را به سبب ارتکاب گناه، از محدوده ایمان خارج نمی‌دانیم». امام باقر علیه السلام در جواب آنان فرمود:

ای پسر قیس! [بدان که] پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «زناکار در حین گناه، ایمان

ص: 327

1- . همان، ج 9، ص 269.

2- . همان، ص 272.

ندارد و دزد در زمان دزدی، مؤمن نیست». تو و یارانت، به هر دیدگاهی که می خواهید، بگردید. (1)

این روایت در أمالی شیخ مفید، با اندکی تفاوت آمده است. در آن جا آمده است که پس از آن که کلام امام باقر علیه السلام پایان یافت، عمرو بن ذرّ از امام پرسید: «پس آنها را چه بنامیم؟». آن حضرت در پاسخ فرمود:

به آن نامی که خداوند آنان را خوانده است و به [نام] عملی که بدان مرتکب شده اند. خدای تعالی فرموده است: «و مرد وزن دزد» و فرموده است: «زن و مرد زناکار». (2)

سه. از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود:

کسی که زنا کند و کسی که شراب بنوشد و کسی که عمداً يك روز از ماه رمضان را افطار کند، از [محدوده] ایمان خارج است. (3)

ظاهر روایات دسته دوم، گویای آن است که ایمان، با گناه؛ بویژه گناه کبیره ای مانند زنا و دزدی، قابل جمع نیست. به دیگر سخن، گناه کبیره، بنده را از محدوده ایمان خارج می کند. این نکته که فرد گناهکار در حین ارتکاب گناه کبیره، از ایمان خارج است، مهم ترین و کلیدی ترین نکته ای است که از مجموع روایات این دسته به دست می آید. اما این روایات در باره بازگشت ایمان به قلب بنده و شرط ورود دوباره بنده به محدوده ایمان، ساکت هستند.

دسته سوم: در این دسته، دو روایت وجود دارد که بر اساس آنها، ایمان تنها در حین گناه کردن، از قلب بنده خارج می شود.

يك. در روایتی، امام صادق علیه السلام در باره ایمان فرد زناکار می فرماید:

ص: 328

1- همان، ص 273.

2- اوائل المقالات فی المذاهب والمختارات، ص 275.

3- شرح أصول الكافی، ج 9، ص 262.

تا آن زمان که بدان کار مشغول است، روح ایمان از او سلب می شود؛ اما آن گاه که از آن کار دست کشید، ایمان به او باز می گردد.

راوی می پرسد: «اگر این شخص، باز هم قصد انجام دادن آن گناه را داشته باشد، چه طور؟».

امام علیه السلام در پاسخ می فرماید:

نه [، ایمان از او سلب نمی شود]. آیا اگر کسی قصد دزدی داشته باشد، تا زمانی که دزدی نکرده، دست وی بریده می شود؟ (1).

دو. در روایتی دیگر، شخصی از امام صادق علیه السلام چنین می پرسد: «آیا زناکار در حین زنا، مؤمن است؟» امام علیه السلام در پاسخ می فرماید:

نه، تا زمانی که مشغول بدان کار است، ایمان از وی سلب می شود؛ اما پس از دست کشیدن از آن، دوباره ایمان به وی بر می گردد.

راوی می پرسد: «[اگر] وی قصد انجام دادن دوباره آن کار را داشته باشد، چه طور؟». حضرت پاسخ می دهد:

چه بسیار پیش می آید که کسی قصد بازگشت به گناه دارد ولی گناه نمی کند. (2).

ظاهر روایات این دسته نیز همانند دسته پیشین، گویای آن است که شخص زناکار در حین گناه، مؤمن نیست؛ اما برخلاف روایات دسته نخست - حتی پس از ارتکاب گناه صغیره نیز توبه را شرط بازگشت ایمان می دانستند -، این روایات بنده را پس از «دست کشیدن» از گناه کبیره ای مانند زنا، مؤمن می دانند.

دسته چهارم: این دسته شامل روایاتی است که برخی از گناهان را سبب فساد ایمان می دانند.

يك . امام باقر علیه السلام در باره حسد فرمود:

ص: 329

1- . همان، ج 8، ص 267.

2- . همان، ص 268.

حسد، ایمان را می خورد؛ همان گونه که آتش، هیزم را (1).

دو. به گفته امام صادق علیه السلام، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در باره غضب فرموده است:

غضب، ایمان را فاسد می کند؛ همان گونه که سرکه، عسل را (2).

سه. همچنین، در روایتی مشابه روایت پیشین، امام صادق علیه السلام بدخُلُقی را سبب

فاسد شدن ایمان دانسته است (3).

چهار. از امام باقر علیه السلام نیز چنین رسیده است:

کسی که بهره ای از درستی کردن داشته باشد، بین او و ایمان، پرده ای نهاده می شود (4).

پنج. شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید: «چه چیزی ایمان را در [قلب] بنده، ثابت نگه می دارد؟». حضرت فرمود: «ورع». وی دوباره پرسید: «چه چیزی سبب خروج ایمان از [قلب] بنده است؟». حضرت پاسخ داد: «طمع».

شش. امام باقر علیه السلام در باره دروغ فرموده است:

دروغ، سبب خراب شدن ایمان است (5).

3. جمع روایات

تا بدین جا، با چهار دسته از روایات آشنا شدیم که هر کدام به نوعی، مبین رابطه ایمان و گناه بودند. از میان این چهار دسته، ظاهر روایات دسته نخست با روایات دسته سوم، ناسازگار می نمود. در این قسمت، ابتدا وجه جمعی میان این دو دسته روایات ارائه می کنیم و سپس به نتیجه گیری از این بحث می پردازیم.

ص: 330

- 1- . همان، ج 9، ص 316.
- 2- . همان، ص 310.
- 3- . ر. ک: همان، ص 354.
- 4- . همان، ص 310.
- 5- . همان، ص 400 و بسیاری روایات دیگر که تهمت، تعصب و گناهانی مشابه اینها را سبب نابودی ایمان دانسته اند. برای نمونه، ر. ک: همان، ج 9، ص 19 و 321.

دسته سوم از این روایات، بازگشت ایمان به مؤن را مشروط به هیچ شرطی ندانسته اند و تنها گفته اند که با پایان یافتن گناه، ایمان به بنده باز می‌گردد: اما در دسته نخست، بازگشت ایمان را به توبه مشروط دانسته اند.

به نظر می‌آید که روایات دسته اول، ناظر به درجات ایمان بوده اند و روایات دسته سوم، ناظر به اصل ایمان؛ بدین معنا که اگر بنده، مرتکب گناه صغیره ای شد، از محدوده ایمان خارج نمی‌شود، ولی آن درجه از ایمان را که پیش از گناه دارا بوده، از دست می‌دهد و به مرتبه ای پایین‌تر نزول می‌کند. در این حال، تنها راه بازگشت به مرتبه بالاتر، توبه است. اما اگر دست به گناه کبیره ای مانند زنا و شرب خمر بزند، در هنگام گناه کردن، نه تنها مرتبه ای را که دارا بوده، از دست می‌دهد، که کاملاً از محدوده ایمان خارج می‌شود. اما با پایان یافتن گناه، گرچه به محدوده ایمان باز می‌گردد، بازگشت به درجه ایمانی پیشین، باز به توبه نیاز دارد.

شاهد این سخن، آن است که در روایات دسته سوم فرموده اند: زناکار در هنگام گناه، روح ایمان را از دست می‌دهد و پس از پایان گناه، ایمان - و نه روح ایمان - به او باز می‌گردد، و بر پایه تفسیر منقول امام باقر علیه السلام، روح ایمان نوعی موهبت از جانب خداست.

طبق این روایت، شخصی معنای این سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را که فرموده است: «اگر شخصی زنا کند، روح ایمان از وی جدا می‌شود»، از امام باقر علیه السلام پرسید. آن حضرت

در پاسخ وی، به آیه ای از قرآن اشاره کرد و فرمود:

این، همان قول و گفته خداوند است که فرمود: «و آنها را با روحی از جانب خود، تأیید کرد». روح [= ایمانی] که از آنها جدا می‌شود، همین روح است. (1)

روشن است که موهبتی بودن، بیشتر با درجات بالای ایمان تناسب دارد.

شاهد دیگر این جمع، آن است که در روایات دسته اول، هم صغیره بودن و هم کبیره بودن گناه را عامل خروج از ایمان دانسته اند و اگر مقایسه ای میان این روایات

ص: 331

1- . ر.ك : همان، ج 9، ص 266 و نیز روایتی مشابه از امام صادق علیه السلام در ج 9، ص 271.

با دسته سوم انجام شود، بر اساس ظاهر باید این گونه نتیجه گرفت که مرتکب کبیره پس از گناه، بار دیگر به محدوده ایمان وارد می شود (مضمون روایات دسته سوم)؛ اما مرتکب صغیره، تنها پس از توبه مؤمن نامیده می شود (مضمون روایات دسته اول)؛ پیداست که این برداشت، پذیرفتنی نیست. بنا بر این، برای عمل به هر دو دسته، به ناچار باید روایات دسته اول را ناظر به درجات ایمان دانست.

شاهد دیگر این برداشت، آن است که بر اساس ظاهر بسیاری از روایات، در پندار راویان، تنها گناهی مانند زنا سبب خروج از ایمان می گشته و پرسش از امامان علیهم السلام نیز با همین پیش فرض، صورت می گرفته است. حال اگر روایتی گناهان صغیره را نیز سبب خروج از ایمان بداند، قاعدتاً باید آن را ناظر به درجاتی والا از ایمان دانست و نه اصل ایمان.

شاهدی که نشان می دهد مراد این گونه روایات، درجات ایمان است، روایات دسته چهارم است. برای نمونه، در یکی از آنها آمده است که «طمع، مؤمن را از ایمان خارج می سازد»؛ حال آن که طمع به خودی خود، گناه نیست، بلکه نشانه افول درجه ایمانی مؤمن است. عبارت «نقص من الإیمان» که در روایت دسته نخست گذشت، نشان دهنده کاستی ایمان است. پیداست که سخن گفتن از کاستی ایمان، در جایی معقول است که بحث بر سر درجات ایمان و شدت و ضعف آن باشد و نه اصل بود و نبود ایمان.

و . تبیین مفهوم کفر

1 . کفر در لغت

واژه کفر، از ریشه «کَفَرَ» گرفته شده است - که در برخی از کتب لغوی، در مقابل ایمان به کار می رود - (1) و به معنای «پوشاندن» است. (2) ابن فارس، دلیل استعمال کفر را

ص: 332

1- . کتاب العین، ج3، ص 1584؛ الصحاح تاج اللغة وصحاح العربية، ج2، ص 807؛ مجمل اللغة، ص 931.

2- . الصحاح تاج اللغة وصحاح العربية، ج 2، ص 807؛ مجمل اللغة، ص 931؛ مصباح المنیر، ج2، ص 535.

در مقابل ایمان و وجه تسمیه آن را بدان جهت می داند که در حالت کفر، حق پوشانده می شود. (1)

این واژه در اصطلاح لغویان، در مقابل «شکر» نیز به کار می رود. مراد از کفر در اصطلاح «کفران نعمت» نیز همین معنای کفر است. خلیل بن احمد، کفران نعمت را ناسپاسی و عدم شکرگزاری معنا کرده است؛ (2) ولی برخی دیگر، مراد از آن را انکار نعمت ها دانسته اند. (3)

بر این اساس، شخص کافر در حقیقت، حقانیت دین را - که در حالت ایمان، آشکار می گردد و بدان شهادت داده می شود -، مخفی و پوشیده نگه می دارد و آن جا که کفر در مقابل شکر به کار می رود، بدین معناست که گویا در این حالت، نعمت الهی نادیده انگاشته شده است.

2. کفر در دیدگاه دانشوران

اکنون باید بنگریم که دانشوران اسلامی، کفر را چگونه تعریف کرده اند. سید مرتضی، کفر را انکار قلبی و تکذیب چیزی می داند که باور و تصدیق آن، واجب دانسته شده است. (4) شیخ طوسی نیز همانند سید مرتضی، بر آن است که شرط تحقق کفر، تنها انکار قلبی نسبت به اموری است که شناخت آنها از سوی خدای تعالی واجب دانسته شده است. (5)

خواجه نصیر و در پی او علامه حلّی، کفر را در مقابل ایمان دانسته اند و آن را «بی ایمانی» تعریف کرده اند؛ چه با اعتقاد به خلاف آنچه در ایمان شرط است و چه

ص: 333

1- . مجمل اللغة، ص 931.

2- . کتاب العین، ج 3، ص 1584.

3- . الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیة، ج 2، ص 807؛ مجمل اللغة، ص 931؛ مصباح المنیر، ج 2، ص 535.

4- . الرسائل، ص 280.

5- . الاقتصاد، طوسی، ص 140.

بدون اعتقاد خلاف (1).

کفر از نگاه شهید ثانی، عبارت است از انکار ضروریات دین؛ خواه انکار از روی عناد باشد، خواه بر اساس اعتقاد، و خواه به جهت استهزا و کوچک شمردن دین (2).

از میان فقهای معاصر نیز، امام خمینی رحمه الله کفر را در مقابل اسلام دانسته، «کافر» و «غیرمسلمان» را يك سان فرض کرده است (3).

3. مفهوم کفر در روایات، از نگاه شارح

اشاره

مرحوم ملاصالح در شرح خود، با توجه به وجوهی که روایات برای کفر بر شمرده اند، به تبیین معنای کفر و انواع آن پرداخته است. وجوه کفر در روایات، عبارت اند از: کفر جحود و انکار، کفر نعمت، و کفری که بر اثر مخالفت با اوامر الهی به وجود می آید.

يك . کفر جحود

امام صادق علیه السلام این وجه از کفر را دو قسم دانسته است:

و اما کفر جحود، همان انکار ربوبیت پروردگار است. و آن، دیدگاه کسانی است که می گویند: خدایی نیست و بهشت و دوزخ وجود ندارد! و نیز دیدگاه گروهی از زنادقه است که «دهرّیه» خوانده می شوند و... اما قسم دوم از کفر جحود، انکار همراه با شناخت و معرفت است؛ بدان معنا که منکر، چیزی را انکار کند که حَقّانیت آن را ثابت دانسته و درستی آن را دریافته است. خداوند در این باره فرموده است «و از روی ظلم و برتری جویی، آن [حق] را انکار کردند؛ در حالی که به درستی آن، یقین یافته بودند» (4).

ص: 334

1- . انوار الملکوت فی شرح الیاقوت، ص 577.

2- . شرح لمعة، ج 9، ص 334.

3- . تحریر الوسيلة، ج 3، ص 313.

4- . شرح أصول الکافی، ج 10، ص 66.

با توجه به این روایت، قسم اول کفر جحود، بی اعتقادی محض نسبت به ربوبیت خدای تعالی است؛ ولی قسم دوم آن، همان است که در تعاریف و اصطلاح دانشمندان اسلامی، بیشتر بدان اشاره می شود و به معنای انکار حق در عین شناخت آن است. مرحوم ملا صالح، مراد از معرفت را در این روایت، شناخت حقایق چون رسالت و ولایت می داند؛ بدان معنا که شخص با این که حقیقت را می شناسد، تنها از روی عناد، حسد، استکبار و یا انگیزه هایی از این دست، به انکار این حقایق می پردازد و آیات الهی را تکذیب می کند. (1)

به این وجه از کفر، در روایات دیگر نیز اشاره شده است. مثلاً امام باقر علیه السلام کفر را پیش از شرك و پلیدتر و بزرگ تر از آن دانسته است. پس از آن، حضرت به کفر شیطان اشاره کرده که چون خداوند به وی امر کرد که بر حضرت آدم علیه السلام سجده کند، از سجده کردن خودداری کرد. امام در ادامه می فرماید:

کفر، بزرگ تر از شرك است. هر کسی که نظر یا سخنی را بر خداوند برتری دهد، یا از اطاعت الهی سر باز زند و بر گناه کبیره اصرار ورزد، وی کافر است. (2)

بر اساس این روایت، هر گونه سرکشی ای در برابر خداوند، کفر خوانده می شود؛ خواه این سرکشی، مستقیماً ابراز شود و به انکار خداوند منجر شود یا این که شخص، عمداً بر انجام دادن گناهی اصرار ورزد، که در این حالت نیز، کار وی نوعی سرکشی به شمار می آید و بر آن، کفر صدق می کند.

ملا صالح نیز در شرح این حدیث، به تبیین کفر پرداخته و آن را «سرکشی از طاعت الهی و انکار حقیقت» معرفی می کند و آن را سبب و ریشه و محرک شرك می داند. از این روست که امام باقر علیه السلام در روایت یاد شده، کفر را بدتر و بزرگ تر از شرك معرفی کرده است؛ زیرا همیشه سرچشمه و علت پدیده ناپسند، بدتر و پلیدتر

ص: 335

1- . همان، ص 68.

2- . همان، ص 56.

از خود آن پدیده است. (1)

در روایتی دیگر، کسی از امام باقر علیه السلام می پرسد: «چرا زنا کار را کافر نخواندید؛ ولی شخص بی نماز را کافر خواندید؟ علت آن چیست؟». حضرت فرمود:

زیرا زناکار و گناهکاران دیگری مانند وی، از روی غلبه شهوت، به این عمل دست می زنند؛ اما شخص بی نماز، نماز را جز به جهت کوچک شمردن آن رها نمی کند. همانا زنا کاری که با زنی زنا می کند، تنها برای لذتی است که از این کار می برد و هدف وی، تنها رسیدن به آن لذت است. پس اگر لذت کنار رود [، مانند نماز نخواندن، که هیچ لذتی ندارد]، جز استخفاف و کوچک شمردن، وجهی (انگیزه ای) باقی نمی ماند و هر جا که استخفاف باشد، کفر صدق می کند. (2)

در این روایت نیز شخص بی نماز، کافر شمرده شده؛ زیرا امر الهی را کوچک شمرده و از طاعت الهی سر باز زده است، و سرکشی از طاعت الهی، یقیناً برابر با کفر است.

همچنین است در روایتی دیگر که از امام صادق علیه السلام پرسیده شده: «مرتکب کبیره، پس از مرگ چه حالی خواهد داشت؟» و امام در پاسخ فرموده است:

مرتکب کبیره، در صورتی که آن گناه را حلال بداند، از اسلام خارج شده و به همین دلیل، به عذابی سخت دچار خواهد شد. (3)

شارح نیز در شرح روایتی که فرموده است: «کشتن مؤن، کفر است»، به همین نکته اشاره کرده و قتل مؤن را تنها در صورتی کفر می داند که قاتل، این عمل را بر خود حلال دانسته باشد. (4)

از مجموع روایات یاد شده، می توان چند نکته را در باره «کفر جحود»، ثابت

ص: 336

1- همان جا .

2- همان، ص 61.

3- همان، ج 9، ص 265.

4- همان، ج 10، ص 15.

یکم: کفر بدین معنا، با اسلام جمع نمی شود و لذا احکام اسلام - مانند: حرمت جان و مال مسلمان، ارث و... -، بر چنین کافری جاری نخواهد بود.

دوم: بر اساس روایات، کفر جحود دو قسم است: قسم اول، آن بی اعتقادی محض به خداوند و دین الهی است و قسم دوم آن، همراه با سرکشی و استکبار در برابر خداوند تعالی است؛ شامل کوچک شمردن دستورهای الهی - مانند ترك نماز - و اصرار ورزیدن بر گناهان کبیره و حلال شمردن محرمات الهی.

سوم: مبحث ایمان و کفر در کتاب الکافی، در بردارنده روایاتی است که در آنها اصطلاح «کفر» به کار رفته است. مراد از کفر در روایات برخی از ابواب این بخش، کفر جحود و انکار است: مانند باب الکفر؛ (1) باب الضلال؛ (2) باب المستضعف، (3) و باب أصحاب الأعراف. (4)

دو. کفر نعمت

وجه دیگر کفر در روایات، کفر نعمت است که امام صادق علیه السلام در باره آن فرموده است:

[مراد از] کفر نعمت، گفتار خدای تعالی است که از قول سلیمان علیه السلام حکایت می کند: «این از فضل پروردگارم است تا مرا بیازماید که آیا او را سپاس می گویم یا کفران می ورزم. و آن کس که شکر کند، تنها به سود خود شکر کرده است و آن کس که کفران ورزد، پس [بدانید که] پروردگارم بی نیاز و بزرگوار است» (5) و نیز فرموده

ص: 337

1- . الکافی، ج2، ص 383.

2- . همان، ص 401.

3- . همان، ص 404.

4- . همان، ص 408.

5- . سوره نمل، آیه 40.

است: «اگر سپاس بگزارید، [نعمت های] شما را خواهم افزود؛ و [لی] اگر کفر بورزید، [خواهید دید که] به یقین، عذاب من سخت است» (1). (2)

شارح، این وجه از کفر را در مقابل «شکر» و «سپاس از نعمت ها» دانسته و مراد از شکر نعمت را اعتراف به نعمت های پیدا و پنهان الهی می داند. وی همچنین، بر این باور است که انجام دادن کارهای شایسته، اطاعت از دستورهای خداوند و دوری از گناه، نیز هر کدام، راهی برای شکر نعمت های الهی اند. در مقابل، کفر نعمت همان ناسپاسی است که افزون بر این که سبب از بین رفتن نعمت هاست و مانع افزایش یا برکت یافتن آنها می شود، آنهاست عقوبت دنیوی و اخروی را نیز در پی خواهد داشت. (3)

مرحوم ملاصالح در شرح برخی از روایات، به این وجه از کفر اشاره کرده است. برای نمونه، وی روایتی را که می گوید: «ناسزاگویی به مؤن، فسق، و کشتن او، کفر است»، چنین شرح داده است که چنانچه قاتل، این عمل را با اعتقاد به حلال بودنش انجام نداده باشد، می توان مراد از کفر را در این روایت، کفر نعمت دانست؛ بدین معنا که قاتل، حَقُّ اُلْفَت و برادری را - که خداوند در بین مؤنان قرار داده است - به جا نیاورده و به جنگ با برادر خود پرداخته است. (4)

سه . کفر به معنای ترك دستور خداوند

امام صادق علیه السلام در باره این وجه از کفر، به آیه ای اشاره کرده است که در آن آیه، خداوند به بنی اسرائیل می فرماید: «و آن هنگام که از شما پیمان گرفتیم که خون یکدیگر را نریزید و یکدیگر را از

ص: 338

- 1- . سوره ابراهیم، آیه 7 .
- 2- . شرح أصول الكافی، ج 10، ص 66.
- 3- . همان، ص 70.
- 4- . همان، ص 16.

سرزمین های خود نرانید... آیا به بخشی از کتاب ایمان می آورید و به بخشی دیگر، کفر می ورزید؟! پس جزای کسی از شما که چنین کند، چیست؟» (1).

امام صادق علیه السلام سپس تبیین به این آیه پرداخته و فرموده است :

آیه، به بنی اسرائیل به جهت ترك دستورهای الهی، نسبت کفر داده و [اگر چه خداوند] بدانها نسبت ایمان نیز داده است؛ ولی آن را از ایشان نپذیرفت و [از این رو،] ایمان آنها نزد خداوند، برای آنها سودی ندارد. (2)

مرحوم ملاصالح، درباره این وجه از کفر، تعریفی به دست نداده است؛ اما می توان گفت که از نظر وی، این وجه از کفر و نیز وجه پیشین (کفر نعمت)، در مواردی با ایمان قابل جمع هستند. این نکته را می توان در شرح حدیثی از امام صادق علیه السلام در یافت. در آن روایت، چنین آمده است :

آن گاه که از بنده مؤن گناهی سر می زند، خداوند به او هفت ساعت مهلت می دهد [که توبه کند]. پس اگر از خداوند طلب آمرزش کرد، گناهی برای او نوشته نمی شود و اگر مهلت وی سپری شد و وی استغفار نکرد، گناهی برای او نوشته می شود. [گاهی] مؤمن بعد از بیست سال، به یاد گناه خود می افتد تا از خداوند طلب مغفرت کند و بخشوده شود. [اما] کافر، گناه خود را بعد از ساعتی از خاطر می برد.

شارح معتقد است که با توجه به آن که در کفر جحود و انکار، توبه از گناه برای کافر فایده ای ندارد، پس مراد از کفر در این روایت، همان کفر جحود است و نمی توان آن را به کفر نعمت یا کفر به معنای سرپیچی از دستور خدا تفسیر کرد. (3)

بر این اساس، از آن جا که کفر نعمت یا کفر سرپیچی از دستور خداوند، از راه توبه قابل بخشش هستند، می توان نتیجه گرفت که این دو کفر، مؤن را از ایمان خارج

ص: 339

1- .سوره بقره، آیه 84 .

2- . شرح أصول الكافی، ج 10، ص 66.

3- . همان، ص 175.

نمی‌کنند و دست کم در برخی از موارد، با ایمان قابل جمع هستند؛ زیرا مسلم است که طبق صریح روایات، از مؤمن نیز گناه سر می‌زند و هر گناهی به هر حال، مخالفت با دستور خداوند است.

چهار . کفر به معنای براءت جستن

امام صادق علیه السلام در ادامه روایتی که در آن، وجوه کفر را بیان فرموده است، در باره وجه آخر کفر، به چند آیه اشاره می‌کند؛ از جمله، این آیه:

«كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ» (1).

قرآن کریم این عبارت را از زبان حضرت ابراهیم علیه السلام حکایت کرده است و امام صادق علیه السلام در تبیین معنای جمله «کفرنا بکم»، می‌فرماید: «یعنی تبرأنا منکم» (2). در این صورت، معنای آیه چنین می‌شود: «ما از شما بیزار می‌جستیم و بین ما و شما، دشمنی و کینه پدیدار گردید».

امام صادق علیه السلام به این آیه نیز استناد فرموده است:

«إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ» (3).

خداوند در این آیه، از زبان شیطان نقل کرده که در روز قیامت، از دوستان خود در دنیا براءت می‌جوید. بر اساس همان سخن امام، معنای آیه چنین خواهد بود: «من از این که شما پیش از این، مرا شریک خدا می‌پنداشتید، بیزار می‌جویم».

در واقع، در این وجه از کفر، بخشی از معنای لغوی آن در نظر گرفته می‌شود؛ ولی ناگفته نماند که این وجه از کفر، کاربرد چندانی در آیات و روایات و اصطلاح علما و فقها ندارد.

ص: 340

1- . سوره ممتحنه، آیه 4.

2- . شرح أصول الكافي، ج 10، ص 66.

3- . سوره ابراهیم، آیه 22.

- 1 . ابن حنبل حياته وعصره وآراؤه وفقهه ، محمّد ابوزهرة ، قاهره : دار الفكر العربى ، 1418 ق.
- 2 . أدب المعتزلة إلى نهاية القرن الرابع الهجرى ، عبدالحكيم بلبع ، قاهره : دار النهضة.
- 3 . الإقتصاد الهادى إلى طريق الرشاد ، محمّد بن الحسن الطوسى (الشيخ الطوسى) ، تهران : منشورات مكتبة جامع چهل ستون ، 1400ق.
- 4 . الإمام الشافعى فقيه السنّة الأكبر ، عبدالغنى الدقر ، بيروت : دار القلم ، 1410ق.
- 5 . الإمام مالك بن انس ، ابن عبدالبرّ ، دمشق : دار القلم ، 1410ق.
- 6 . الإمام مالك بن انس ، عبدالغنى الدقر ، دمشق : دار القلم ، 1410ق.
- 7 . الإنصاف فيما يجب اعتقاده ولا يجوز الجهل به ، ابوبكر بن طيب الباقلانى ، تحقيق : محمّد زاهد بن الحسن الكوثرى ، قاهره : مكتبة الخانجى ، 1413ق.
- 8 . الخصال ، محمّد بن على بن بابويه القمى (الشيخ الصدوق) ، تحقيق : على اكير الغفارى ، قم : جامعه مدرسين ، 1403ق.
- 9 . الذخيرة فى علم الكلام ، على بن الحسين السيّد المرتضى ، تحقيق : السيّد احمد الحسينى ، قم : مؤسسة النشر الإسلامى ، 1411ق.
- 10 . الرسائل ، على بن الحسين السيّد المرتضى ، تحقيق : احمد الحسينى و مهدي الرجائى ، قم : دار القرآن الكريم ، 1405ق.
- 11 . الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية ، اسماعيل بن حمّاد الجوهري ، بيروت : دار العلم ، 1990 م.
- 12 . الفرق بين الفرق ، عبدالقاهر بن طاهر بن محمّد البغدادى الاسفراينى ، تحقيق : محمّد محيى الدين عبدالحميد ، بيروت : المكتبة العصرية ، 1411ق.

- 13 . الفصل فى الملل والأهواء والنحل ، على بن احمد بن حزم اندلسى ، بيروت : دار الكتب العلمية ، 1416ق.
- 14 . الملل والنحل ، محمّد بن عبد الكريم الشهرستانى ، بيروت : مؤسسة الكتب الثقافية ، 1415 ق.
- 15 . الهداية ، محمّد بن على بن بابويه القمى (الشيخ الصدوق) ، قم : مؤسسة الإمام الهادى عليه السلام ، 1418ق.
- 16 . الياقوت فى علم الكلام ، ابو اسحاق ابراهيم النوبختى ، تحقيق : على اكبر ضيايى ، قم ، كتاب خانه آيه الله مرعشى ، 1413ق.
- 17 . انوار الملكوت فى شرح الياقوت ، حسن بن يوسف الحلّى (العلامة الحلّى) ، تحقيق : محمّد النجمى الزنجانى ، قم : انتشارات رضى ، 1363ش.
- 18 . أوائل المقالات فى المذاهب والمختارات ، محمّد بن نعمان العكبرى (الشيخ المفيد) ، تحقيق : فضل الله زنجانى ، بيروت : دار المفيد ، 1414ق.
- 19 . تحرير الوسيلة ، روح الله الموسوى الخمينى ، تهران : مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى.
- 20 . تحف العقول ، حسن بن على بن شعبة الحرّانى ، تصحيح : على اكبر الغفارى ، قم : مؤسسة النشر الإسلامى ، 1401ق.
- 21 . تمهيد الأصول ، محمّد بن الحسن الطوسى (الشيخ الطوسى) ، ترجمه : عبدالمحسن مشكوة الدينى ، تهران : انجمن اسلامى حكمت و فلسفه ايران ، 1400ق.
- 22 . تهذيب الأسماء واللغات ، محبى الدين بن شرف النووى ، بيروت : دار الكتب العلمية.
- 23 . دايرة المعارف بزرگ اسلامى ، سيّد كاظم موسوى بجنوردى ، تهران : مركز دايرة المعارف بزرگ اسلامى ، 1377ش.
- 24 . شرح أصول الخمسة ، عبدالجبار بن احمد الهمداني الأسدآبادى ، تعليق : أحمد بن حسين بن أبى هاشم ، بيروت : دار إحياء التراث العربى.
- 25 . شرح أصول الكافى ، محمّد صالح المازندراني (ملاً صالح) ، بيروت : دار إحياء التراث العربى ، 1421ق.

- 26 . شرح لمعة ، زين الدين بن علي (الشهيد الثاني) ، نجف : منشورات جامعة النجف الدينية.
- 27 . شرح نهج البلاغة ، ابن ابي الحديد ، بيروت : دار إحياء التراث ، 1387ق.
- 28 . طبقات الحنابلة ، محمد بن أبو يعلى الفراء البغدادي الحنبلي ، تحقيق : عبدالرحمان بن سليمان العثيمين ، مكة المكرمة : الأمانة العامة للاحتفال.
- 29 . كتاب العين ، خليل بن احمد الفراهيدي ، قم : دار الهجرة ، 1405ق.
- 30 . كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد ، حسن بن يوسف الحلبي (العلامة الحلبي) ، تصحيح : حسن حسن زاده آملی ، قم : مؤسسة النشر الإسلامي ، 1419ق.
- 31 . مجمل اللغة ، احمد بن زكريا (ابن فارس) ، بيروت : دار الفكر ، 1414ق.
- 32 . مجموع الفتاوى ، احمد بن تيمية الحراني ، بيروت : دار الوفاء ، 1422ق.
- 33 . مرآة العقول ، محمد باقر بن محمد تقى المجلسي (العلامة المجلسي) ، تهران : دار الكتب الإسلامية ، 1370ش.
- 34 . مصباح المنير ، احمد بن محمد بن علي المقرئ الفيومي ، بيروت : مكتبة لبنان ، 1987 م.
- 35 . مقالات الإسلاميين و اختلاف المصلين ، علي بن اسماعيل الأشعري ، تحقيق : محمد محيي الدين عبدالحميد ، قاهره : مكتبة النهضة المصرية ، 1389ق.
- 36 . مقالات تاريخي (دفتر دهم) ، رسول جعفریان ، قم : دليل ما ، 1380ش.
- 37 . واصل بن عطاء و آراؤه الكلامية ، سليمان الشواشي ، بيروت : دار العربية للكتب ، 1993 م.

جلوه مسائل زنان، در «الكافی»

مریم غفاری جاهد

چکیده

در این مقاله، با استفاده از روایت مندرج در الكافی، به جایگاه زن در احادیث وارد شده از معصومان علیهم السلام پرداخته شده و به زنان راوی، زنان ائمه علیهم السلام، زنان پیامبر صلی الله علیه و آله و زنانی که مورد اعتماد یا احترام ایشان بوده اند نیز اشاره شده است. همچنین نمونه سخنان پیامبر و ائمه، در باره زنان و نحوه رفتار با آنها بیان گردیده است.

نگارنده، به شناسایی انواع زنان باایمان، مورد اعتماد ائمه و زنان راوی پرداخته و سفارش ایشان به مردان، نسبت به رفتار خوب با زنان را بیان می کند. گرامی داشتن زنان از منظر معصومان علیهم السلام، نحوه انتخاب همسر در بیانات ائمه علیهم السلام، نحوه رفتار با کنیزان و علت دستور معصومان در دوری جستن از زنان، از مباحثی است که در قسمت اول مقاله به آنها اشاره شده است. در قسمت های بعدی مقاله، به نقش های فرهنگی و اجتماعی زنان در عصر ائمه علیهم السلام، و حضور آنان در کنار مردان، تساوی زنان و مردان در فرهنگ اسلامی، با توجه به روایات الكافی اشاره گردیده است.

از نظر نگارنده، مرحوم کلینی، در جمع آوری روایات مربوط به زنان، نسبت به دیگران، از دقت بیشتری برخوردار بوده است و بر خلاف برخی محدثان دیگر - که زنان را خوار و سبک می شمارند -، جایگاه زنان را بالا و والا شمرده و به حضور اجتماعی زنان و بهره مند شدن آنان از امور اجتماعی و فرهنگی، معتقد بوده است.

کلیدواژه ها: زنان راوی، زنان، الكافی، کنیز، روایات زنان، رفتار با زنان.

مسائل و حقوق زنان، یکی از موضوعاتی است که همواره در جایگاه‌های مختلف، مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. زنان، از دیر باز، مورد ظلم قرار گرفته‌اند و به عنوان جنس ضعیف، مورد بهره‌برداری واقع شده‌اند. در زمان جاهلیت، زنان، در جنگ‌ها اسیر می‌شدند و به بردگی می‌رفتند و گاه برای جلوگیری از این ننگ، پیش از رسیدن به بلوغ، زنده به گور می‌شدند. این زنان، در میان قبایل خود نیز از حرمتی برخوردار نبودند و تنها به عنوان کالا و خدمتکار و کنیز به حساب می‌آمدند. پس از ظهور اسلام و تأکید پیامبر صلی الله علیه و آله بر مساوی بودن حقوق زن و مرد، بر اعراب، گران آمد که زنانی را که تا پیش از این به حساب نمی‌آوردند و آنان را خرید و فروش می‌کردند، با خود مساوی بدانند. به همین دلیل، در طول روزگار خود، تلاش کردند این حقوق را کم رنگ کنند و تنها جنبه ظاهری آن را نگاه دارند.

چنان‌که می‌بینیم، پس از پیامبر که احادیث جعلی، به وفور ساخته شد، بخش بزرگی از آن را مسائل زنان و رفتار با آنان تشکیل داد. در این خصوص، احادیثی را که در کتب حدیث دیده می‌شوند، نمی‌توان مورد اطمینان قرار داد، بویژه که با نصّ قرآن و سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام، منافات داشته باشد. همچنین به نظر می‌آید اگر مواردی که در نفی حقوق زن و خشونت‌های معمول در جامعه و قانون آمده، به اصل اسلام مربوط بود، گرویدن قشر عظیم زنان به این دین، غریب می‌نمود؛ اما اقبال این قشر، نشانگر تحریفات بغض‌آلودی است که پس از سال‌ها به تدریج، در این دین پدید آمد، به طوری که در سال‌ها و قرون‌های اولیه اسلام، حضور زنان را در جامعه و مکاتب علمی، شاهد هستیم.

در این مقاله، احادیث الکافی را مورد بررسی قرار می‌دهیم تا ببینیم در این کتاب، به زن، چگونه نگریده شده و کدام دسته از احادیث، بیشتر در آن به چشم می‌خورد.

در این احادیث، به زنان راوی، زنان ائمه علیهم السلام، زنان پیامبر صلی الله علیه و آله و زنانی که مورد

احترام یا اعتماد معصومان علیهم السلام بوده اند، اشاره شده است. همچنین نمونه سخنان پیامبر و ائمه در باره زنان و نحوه رفتار با آنان، یاد شده است.

الف. انواع زنان

1. زنان باایمان

زنان، همچون مردان، به پیغمبر صلی الله علیه و آله، ایمان آوردند و به احکام اسلام، عمل کردند و در این کار، تفاوتی بین مردان و زنان نبود، به طوری که ارزش هر فرد، به میزان تقوای او دانسته شده، مگر این که مردان را بر زنان، برتری و افزونی است که البته برای این افزونی، تعابیر، مختلف است و برخی آن را مربوط به برتری مرد از هر جهت نمی دانند و به اموری خاص، محدود می کنند.

علی بن حسین علیهما السلام، داستان زنی را نقل می کند که ایمان او، موجب توبه مرد بد سابقه ای می شود که قصد گناه دارد، به طوری که آن مرد، مستجاب الدعوه می شود. (1)

با توجه به این حکایت می توان ارزش ایمان هر فرد را نشان برتری او دانست، نه جنسیت. زکریا بن ابراهیم می گوید: من نصرانی بودم. خدمت امام صادق علیه السلام از چگونگی رفتار با پدر و مادر و خویشاوندان نصرانی ام پرسیدم. ایشان فرمود:

اگر گوشت خوک نمی خورند، با آنها غذا بخور و به مادرت نیکی کن. (2)

مادر این جوان با دیدن نیکی پسر مسلمانش، به اصالت دین اسلام پی می برد و مسلمان می شود و این، نشان دهنده درک زنان از مسائل و فطرت پاک آنان است. نتیجه دیگری که از این حکایت به دست می آید، این است که اهل کتاب بر خلاف عقیده عوام، نجس نیستند و می توان با آنها معاشرت کرد.

ص: 347

1- . ر.ك: الكافی، ج 4، ص 213 - 214.

2- . همان، ص 473 - 475.

امام صادق علیه السلام درباره مادرش می فرماید :

مادر من از کسانی بود که ایمان داشت و با تقوا و خوش کردار بود و خداوند

خوش کرداران را دوست دارد.

همچنین می فرمود :

مادرم گفت که پدرم فرموده : ای اُمّ فروه! به راستی، من هر آینه، در هر روز و شب، نزد خدا، هزار بار برای گناهکاران از شیعیان ما دعا می کنم؛ زیرا ما به مصیبت ها صبر می کنیم و می دانیم که چه ثوابی دارد، اما آنها ندانسته صبر می کنند. (1)

در جای دیگری امام صادق علیه السلام فرمود :

فاطمه بنت اسد، مادر امیرالمؤمنین علیه السلام، نخستین زنی بود که به سوی پیامبر خدا هجرت کرد و از مکه به مدینه، با پای پیاده آمد و نسبت به پیامبر خدا از خوش رفتارترین مردم بود... پیغمبر برای او ضمانت کرد که روز قیامت برهنه نباشد و فشار قبر نداشته باشد و هنگام دفنش، او را تلقین کرد و درباره اش گفت : امروز، آخرین قسمت احسان ابوطالب را از دست دادم. مطلب، این است که اگر نزد این فاطمه چیزی بود، مرا نسبت بدان بر خود و فرزندانش مقدم می داشت. (2)

از فرمانبرداری حمیده، زن امام صادق علیه السلام نیز این روایت، از ابو بصیر نقل شده که با امام صادق در راه حج، میان مکه و مدینه بودند. فرستاده حمیده آمد و گفت : «حمیده عرض می کند من خود را از دست داده ام و مثل حال زاییدن، در خود احساس می کنم و تو، به من دستور دادی که این پسرت را پیش از خودت ضبط نکنم». امام برخاست و با آن فرستاده رفت. (3)

برای مادر امام باقر علیه السلام نیز کرامتی نقل شده به این مضمون که ابی صباح از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود : مادرم زیر دیواری نشسته بود. آن دیوار، شکست و ما

ص: 348

1- . همان، ج 3، ص 367.

2- . همان، ص 303 - 305.

3- . همان، ص 73.

آوای نگوئساریِ سختی را شنیدیم . مادرم با دست خود اشاره کرد و گفت : نه ، به حقِّ مصطفی ، خداوند به تو اجازه نداده که بر من فرود آیی . آن دیوار میان جو ، آویزان ماند تا مادرم از زیر آن گذشت و پدرم صد اشرفی از سوی او صدقه داد» .

ابوصباح می گوید: امام صادق علیه السلام ، روزی جدّه خود (مادر پدرش) را یاد کرد و فرمود : «صدیقّه بود و در خاندان امام حسن ، زنی چون او دیده نشد» . (1)

همچنین در حکایت زیر ، برتری زن و فطرت پاک او در اعتقاد به امام ، به چشم می خورد ، در حالی که شوهرش کاملاً بی ایمان و درنده خوست :

یکی از اصحاب ما گفته است که ابو محمّد (امام عسکری علیه السلام) را به نحریر (خادم

پرستار باغ وحش و سگ چران خلیفه) واگذار کردند و او به آن حضرت ، تنگ می گرفت و او را آزار می داد و زن نحریر ، به او گفت : «وای بر تو! از خدا بترس . نمی دانی در خانه تو کیست؟» و صلاح و مقام آن حضرت را به او گوشزد کرد و گفت : «من می ترسم بر تو از طرف او» . در پاسخ زنش گفت : «من او را میان درنده ها می اندازم» و همین کار را کرد و دید که آن حضرت ، در میان آنها ایستاده و نماز می خواند و آن درنده ها در گرد او هستند . (2)

2. زنان مورد اعتماد

در آن زمان ، زنانی بوده اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام ، به آنان اعتقاد وافر داشته اند و آنان را مورد اعتماد خود قرار داده اند و اسرار مهمّی را به آنها سپرده اند . غالباً در میان حکایات می بینیم که پس از هر امامی ، امام بعدی ، امانات را از یکی از زنان تحویل می گیرد . معلوم می شود که بر خلاف آنچه مشهور است ، زنان ، در نگاه داشتن اسرار ، سابقه طولانی دارند .

ص: 349

1- . همان ، ص 355.

2- . همان ، ص 515.

ام احمد، بانوی مورد اعتماد امام کاظم علیه السلام بود. پس از وفات امام، پسرش امام رضا امانت پدرش را از او خواست و به او گفت: «آن امانتی که پدرم به تو سپرده، بیاور». ام احمد، به مجرد شنیدن این سخن، شیون کرد و سیلی به چهره زد و گریبان درید و گفت: «به خدا، آقای من مرده است». امام رضا علیه السلام جلو او را گرفت و گفت: «سخنی در این باره مگو و اظهاری مکن تا خبر به والی رسد». او سبیدی با دو هزار یا چهار هزار اشرفی درآورد و همه آنها را به امام رضا علیه السلام داد، نه دیگران و ام احمد گفت: «امام کاظم علیه السلام محرمانه به من فرمود: این امانت را نزد خودت نگهدار. تا من بمیرم، هیچ کس را بدان آگاه مکن و چون مُردم، هر کدام از پسرانم آمد و آن را از تو درخواست کرد، آن را به او بده و بدان که من مرده ام». (1) از ابی جارود، نقل شده که امام باقر علیه السلام فرمود: «چون هنگام شهادت حسین علیه السلام در رسید، دختر بزرگ ترش فاطمه بنت الحسین را طلبید و کتاب سربسته و وصیتی ظاهری به او داد. علی بن حسین علیهما السلام، در آن حال، سخت بیمار بود و به خود مشغول بود و فاطمه، آن کتاب را به علی بن حسین علیهما السلام داد. به خدا آن کتاب به ما رسیده است!».

من گفتم: خدا مراقبات کند! در آن کتاب چیست؟

فرمود: «به خدا هر چه اولاد آدم از روزی که خدا آدم را آفرید تا فنای دنیا احتیاج دارند، در آن است! به خدا، تمام حدود و مجازات ها در آن جهت است تا برسد به مجازات يك خراش در تن!». (2)

امّ سلمه نیز نخستین زن مهاجر از قریش بود که در سال چهارم هجری، قمری پس از وفات همسرش، با پیامبر ازدواج کرد. او در بسیاری از غزوات، همراه پیامبر بود و احادیث فراوانی از او نقل کرده است. او تا آخر عمر، از حامیان اهل بیت علیهم السلام بود. در دوران یزید، پس از شهادت امام حسین علیه السلام، امّ سلمه، به عزاداری پرداخت و

ص: 350

1- همان، ص 59.

2- همان، ج 2، ص 449.

به هنگام بازگشت امام زین العابدین علیه السلام کتاب های علم امیرالمؤمنین و ذخایر نبوت و خصایص امامت را - که نزد او به ودیعت نهاده شده بود - به آن حضرت سپرد. (1)

کلینی در الکافی ، در مورد او آورده است : امام صادق علیه السلام فرمود :

چون علی علیه السلام به کوفه رفت ، کتب و وصیت را به اُم سلمه سپرد و چون حسن علیه السلام برگشت ، همه را به او داد. (2)

ابوبکر حضرمی نیز از امام صادق علیه السلام نقل می کند :

چون حسین علیه السلام آهنگ عراق کرد ، کتب و وصیت امامت را به اُم سلمه سپرد و چون علی بن حسین علیهما السلام به مدینه برگشت ، اُم سلمه ، آنها را به او داد. (3)

3. زنان راوی

زنان نیز همچون مردان ، مشکلات خود را از پیامبر صلی الله علیه و آله یا امام علیه السلام سؤال می کردند و یا به شیوه های دیگر ، نظر امام را درباره مسئله ای می شنیدند و آن را ضبط می کردند و در موارد لزوم ، برای دیگران بیان می نمودند ، مثلاً کنیز ابراهیم بن عبده نیشابوری از کسانی است که حضرت حجت (عج) را دیده است و در این باره می گوید : «من با ابراهیم ، بر کوه صفا ایستاده بودم که آن حضرت آمد و بر سر ابراهیم ایستاد و کتاب مناسکش را گرفت و چیزها با او باز گفت». (4)

همچنین اُم هانی می گوید: از امام باقر علیه السلام از تفسیر آیه 16 و 17 سوره تکویر (سوگند به نهان شونده ها به رونده های در لانه خزنده) سؤال کردم . ایشان ، در پاسخ فرمود :

امامی است که در سال 260 پنهان می شود ، سپس چون شهابی فروزنده در شب

ص: 351

1- . دایرة المعارف بزرگ اسلامی ، ج 2 ، ص 219 .

2- . الکافی ، ج 2 ، ص 431 .

3- . همان ، ص 451 .

4- . همان ، ص 543 .

تار، عیان می‌گردد. اگر به دورانش بررسی، چشمت روشن می‌شود. (1)

از دیگر زنان راوی، می‌توان حبابه‌الیهی (زنی بوده از والبه که نام مکانی است در یمن) (2) و همچنین خدیجه، بنت عمر بن علی علیه السلام را یاد کرد که از آنها نیز روایاتی نقل شده است. (3)

ب. سفارش به مردان در رفتار با زنان

1. گرامی‌داشت زنان

ارج گذاشتن به زحمات مادر، پیش از پدر، سفارش شده است. در حدیثی، بیشتر به پدر و در حدیث دیگری، بیشتر به مادر سفارش شده است؛ اما در هر دو، مادر، مقدم داشته شده است. از امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول الله! به چه کسی احسان کنم؟ فرمود: «به مادرت» گفت: سپس به که؟

فرمود: «به مادرت». گفت: پس از آن به که؟ فرمود: «به مادرت». گفت: سپس به که؟ فرمود: «به پدرت». (4)

در روایت دیگری از همان جلد الکافی، دو بار به احترام مادر و سه بار به احترام پدر توصیه می‌شود. به نظر می‌آید که روایت اول، صحیح‌تر است و در نقل، اشتباه رخ داده است؛ زیرا هر دو روایت از پیامبر صلی الله علیه و آله، به نقل از امام صادق علیه السلام اند و هر دو باید یکی باشند.

در جای دیگری آمده که امام صادق علیه السلام به مردی از اهل مدینه نگریست که برای خانواده خود چیزی خریده بود و با خود می‌برد و چون او را دید، شرمنده شد. امام صادق علیه السلام به او فرمود:

ص: 352

1- . همان، ص 577 .

2- . همان، ص 567 .

3- . همان، ص 653 .

4- . همان، ج 4، ص 471 .

آن را برای خانواده ات خریدی و به دوش خود کشیدی تا برای شان ببری . سوگند به خدا ، اگر مردم خرده گیر مدینه نبودند ، من هم دوست داشتم چیزی برای خانواده ام بخرم و بر دوش خودم ، برای شان ببرم! (1)

از این حکایت ، معلوم می شود که در بند خانواده بودن ، نه تنها بد نیست ، بلکه در جایی ، ممکن است کار پسندیده ای نیز باشد . دیگر این که امام علیه السلام ، به شرایط زمان و دیدگاه مردم اهمیت می دهد و نمی خواهد کاری کند که در نظر مردم ، بد باشد ؛ اما انجام دهنده اش را تحسین می کند تا قبح این کار ، از بین برود .

مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله ، اعتراف می کند که در روزگار جاهلیت ، دخترش را زنده به چاه انداخته است . پیامبر صلی الله علیه و آله ، برای جبران این کار به وی سفارش می کند که به جای مادرش که در قید حیات نیست ، به خاله اش محبت کند .

این قضیه در دوران جاهلیت بوده است ؛ چون اعراب ، از ترس این که دخترانشان اسیر شوند و در میان تیره دیگری فرزند آورند ، آنها را می کشتند . (2)

در باب زنده به گور کردن دختران در دوران جاهلیت ، می توان اذعان کرد که در آن دوره نیز زنان ، بی ارزش تلقی نمی شدند ؛ بلکه به علت ارزشی که برای دختر ، در نظر داشتند ، او را همچون جواهری گران قیمت ، دور از دسترس می گذاشتند و گاه در خاک می کردند که مبادا به دست دیگری بیفتد ! در حالی که در آن زمان ، جنگ در میان قبایل ، رایج بود و قانون ننوشته ای بین آنها حاکم بود که به اسیر شدن افراد ضعیف قبیله (چون زنان و کودکان) می انجامید . در حالی که اگر آنها عقل داشتند ، این قانون را - که به ضرر تمام قبایل بود ، باطل اعلام می کردند . با این حال ، هر چند این کار ، از روی جهل بود ، اما نمی توان آن را دلیل بی ارزشی جنس مؤنث در نزد عرب دانست ؛ چنان که در میان ملل دیگر نیز مانند این تفکر ، دیده می شود . فردوسی ، شاعر نامدار

ص: 353

1- . همان ، ص 371 .

2- . ر . ك : همان ، ص 481 .

ایران که زنان قهرمانی را در شاه نامه پرورده ، در جایی از قول شاهی که دخترش عاشق پهلوانی شده ، می گوید :

که را از پس پرده ، دختر بُود *** اگر تاج دارد ، بداختر بُود

که را دختر آید به جای پسر *** به از گور داماد ، ناید به بر . (1)

و این ، نشانگر نفرت از ننگی است که دختر ، ممکن است به بار آورد و اصولاً در تاریخ ، همیشه اعمال زنان ، بیش از مردان ، زیر ذره بین بدبینی بوده است .

جابر می گوید: مردی نزد پیامبر خدا آمد و گفت : من جوانی با نشاطم و دوست دارم جهاد کنم ؛ ولی مادری دارم که آن را بد می دارد و دلش راضی به این کار نیست . پیغمبر فرمود :

برگرد و با مادر خود باش . سوگند به آن که مرا به درستی ، مبعوث به نبوت کرده است ، يك شب با مادر خود مأنوس باشی ، بهتر است از يك سال جهاد تو در راه خدا . (2)

در این حکایت فرمانبری و همدمی با مادر ، از جهاد در راه خدا بهتر دانسته شده و نشانگر حرمت اوست .

2. نحوه انتخاب همسر

گزینش همسر ، از مباحثی است که در اسلام به آن ، سفارش فراوان شده است ، از این جهت که همسر ، مادر فرزند و تربیت کننده اوست . انمه عليهم السلام نیز در همسرگزینی ، دقت فراوان داشته اند و به کنیز یا آزاد بودن زن ، توجه نکرده اند . آنها تنها پاکی همسر را در نظر داشته اند . چنان که امام باقر علیه السلام برای همسری امام صادق علیه السلام کنیزی خرید که باکره بود و فرشته ها او را حفظ کرده بودند . معلی بن خنیس ، در این باره می گوید :

ص: 354

1- . شاه نامه ، ج 5 ، ص 23 .

2- . الکافی ، ج 4 ، ص 481 .

امام صادق می فرمود :

حمیده ، از چرکین ها پاك است ، مانند شمش طلا . همیشه فرشته ها او را نگهداری کرده اند تا به دست من رسیده ، برای لطفی که خدا به من و حجّت پس از من داشته است . (1)

امام کاظم علیه السلام نیز همسر خود را به قیمتی گزاف ، از بنده فروشی که از مغرب آمده است ، می خرد . این شخص ، اعتراف می کند که زنی از اهل کتاب ، به او گفته است : «سزاوار نیست که این دخترک ، همسر چون تویی باشد . باید این کنیزک ، با بهترین مردم روی زمین باشد و نزد او چندی نماند ، جز این که از او پسری زاید که در شرق و غرب زمین ، مانندش نباشد» . (2)

این کنیز ، مادر امام رضا علیه السلام است . توجه به این موارد ، با منع ازدواج با کنیزان ، بجز در صورت ضرورت ، تعارض پیدا می کند ، مگر این که استثنایی در کار باشد که اشاره ای به آن نشده است .

در جای دیگری ، امام باقر علیه السلام در ارتباط با زناشویی با زنانی که مورد تردید واقع می شوند ، این چنین به زراره توصیه می کند : «بر تو باد از زن های ساده و نابخرد بگیری» . گفتم : زن های ساده و نابخرد چه کسان اند ؟ فرمود : «پرده نشینان پارسا ...

دخترهای جوانی که زیر سرپرستی پدران اند و اظهار کفر نمی کنند و آنچه را هم که شما از امر مذهب می دانید ، نمی دانند» . گفتم : جز این است که یا مؤمن هستند یا کافر؟

فرمود : «آن دختر ، روزه می گیرد ، نماز می خواند و از خدا می ترسد و با تقواست ، ولی مذهب و عقیده شما را نمی داند ؛ نه مؤمن اند نه کافر ، مانند اصحاب اعراف» . (3)

سپس امام ، او را قانع می کند که پیغمبران و ائمه نیز زن های فتنه گر داشته اند و

ص: 355

1- . همان ، ج 3 ، ص 383 - 385 .

2- . همان ، ص 423 .

3- . همان ، ج 5 ، ص 442 - 443 .

به زن نوح و برخی زنان پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره می کند که او را آزار می دادند . با توجه به این نکات ، زن های نابخرد را می توان از جمله مستضعفان دانست . اینان گرچه پاك و سالم اند ، اما از امور دینی ، همان ظاهرش را می دانند و از سوی آنان ، ضرری متوجه نیست . همانند برخی زنان این روزگار که مُرید آیات و روایات هستند و بدون چون و چرا ، به آنها عمل می کنند و پا را فراتر نمی گذارند .

3. مسئله کنیزان

حدیثی از معلی بن خنیس از امام صادق علیه السلام نقل شده که درباره حق برادر مؤمن می فرماید :

... اگر کنیزی داری ، برای انداختن بستر او بفرست تا در شب و روز برای رفع نیازهای او بکوشد . (1)

در این روایت ، به نظر می رسد که کنیزان ، همچون زن های عادی ، به يك فرد خاص ، تعلق ندارند و می تواند با مردان دیگری نیز رویه رو شوند و حاجاتشان را برآورده سازند . به نظر نمی رسد در حقوق زنان آزاد و کنیز از این جهت ، فرقی باشد و این ، از معدود روایاتی است که در این کتاب ، بر خلاف اصول حقوق زن ، دیده می شود که در حکم «النادر کالمعدوم» است . در تفسیر العیاشی نظیر این حدیث دیده می شود که از احمد بن محمد بن ابی نصر نقل شده که می گوید از امام رضا درباره ازدواج با کنیز با اجازه صاحبش پرسیدم ، ایشان فرمود: «نعم . إنّ اللّٰه یقول : «فَأَنْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ»؛ (2) آری . همانا خداوند می فرماید : «آنان را با اجازه صاحبشان به همسری خود درآورد» . (3)

ص: 356

- 1- . همان ، ج 4 ، ص 515 .
- 2- . سوره نساء ، آیه 25 .
- 3- . تفسیر العیاشی ، ج 1 ، ص 234 .

این مطلب، اشاره است به آیه 24 از سوره نساء که در تفسیر خسروی در این باره آمده:

پس به اذن و اجازه اهل آنها (موالی و مالکان یا کسی که ولایتی بر آنها دارد، مانند پدر یا جدّ یا قاضی و وصی) آنها را به نکاح خود در آورید و مزد (یعنی مهر) آنها را به طور معروف (یعنی آن گونه که در عرف معمول است و مطابق با شرع باشد) به مالک و صاحب آنها بپردازید. (1)

همچنین گفته شده:

باید بدانیم که قصد صحیح شرعی از زناشویی، همانا اعفاف (یعنی حفظ عصمت و حفظ آبرو و نسل پاک) است که هر مردی به زنی و زنی به مردی، مختص باشد. (2)

در کتاب اللّمة نیز در باب ازدواج با کنیزان آمده است:

کنیز، به واسطه تحلیل (برای غیر مالک) حلال می شود، مانند آن که مولا بگوید: «نزدیکی با او را بر تو حلال کردم» یا «تورا نسبت به نزدیکی با او، در حلّیت قرار دادم» و در این که بتوان با لفظ اباحه، کنیز را برای دیگری، حلال کرد، دو قول وجود دارد. به نظر می رسد که این نوع حلال کردن، ملک یمین است، نه عقد نکاح. در تحلیل آن نیز باید به همان مقداری که لفظ شامل می شود و قراین حالیه، بر داخل بودن آن در لفظ گواهی می دهد، اکتفا شود. (3)

با توجه به این نکات، به نظر می آید که منظور آیه قرآن و این حدیث، ازدواج منقطع یا دائم، با همان نکات شرعی معمول است، نه آنچه از آن تصوّر می شود.

4. دوری جستن از زنان

زهري بن محمّد بن مسلم بن شهاب می گوید: از علی بن حسین علیهما السلام، درباره بهترین عمل، پرسش شد و ایشان، «بغض دنیا» را بهترین کار دانست و در ادامه

ص: 357

1- . تفسیر خسروی، ج 2، ص 180 .

2- . همان، ص 179 .

3- . اللّمة الدمشقیّة، ج 2، ص 74 .

حَبِّ زَنَان، یکی از گونه های حَبِّ دنیاست ؛ هم ردیف حسد و حرص و ریاست و راحت طلبی و... .

امام علیه السلام همچنین می فرماید :

دنيا، دو دنیاست : یکی برای دفع ضرورت و دیگری دنیای نفرین شده است .(1)

در تأویل این حدیث ، باید گفت: همچنان که دنیا ، وسیله ای برای رسیدن به آخرت است و در آن می توان هم بدی کرد ، هم خوبی ، زنان نیز واسطه بدی و خوبی اند و بسته به این که مردان ، چه نوع برداشتی از وجود زن داشته باشند ، خود را

بهشتی و جهنمی می کنند . حَبِّ زَنَان ، در صورتی که شهوت پرستی باشد و غفلت از یاد خدا را ایجاد کند ، نکوهیده است ؛ دوستی ای که موجب حسن رفتار و زندگی مسالمت آمیز باشد و از آن ، لذات طبیعی منظور باشد ، پسندیده است . چنان که پیامبر صلی الله علیه و آله نیز می فرماید :

از دنیای شما ، سه چیز را دوست دارم : زن ، بوی خوش و نماز .

این ، نمایانگر اهمیت زوجیت و توجه به دنیا در روال طبیعی آن است .

در جایی دیگر نیز جابر ، از امام باقر علیه السلام نقل می کند که :

... هر که در دلش صافی خالص دین خدا در آمد ، دلش از آنچه جز آن است ، منصرف می گردد ... ای جابر ! دنیا چیست؟ امید داری دنیا چه باشد و به کجا برسد؟ آیا دنیا ، جز خوراکی است که خوردی یا جامه ای که پوشیدی یا زنی که بدان رسیدی؟(2)

قرار دادن زن در کنار خوراك و جامه ، مربوط به همان شهوت پرستی است که شامل ثروت و جاه و مقام هم می شود . در این جا منظور این نیست که ارزش زن نیز اندازه خوراك و پوشاك است ، بلکه چنان که یادآور شدیم ، زن ، در نظر مردان عامل

ص: 358

1- . الكافی ، ج 4 ، ص 393 .

2- . همان ، ص 397 .

خوش گذرانی است و این جنبه از وجود زن، بیشتر نمود دارد؛ به همین دلیل، مردان پاك را از آمیختن با زنان، منع کرده اند. این ممنوعیت، از جهت قبح شیء انگاری زن است، همچنان که اگر زنان نیز به مردان، نظری شهوانی داشته باشند، از این کار، منع می شوند. بسته به نوع نگاه است که زن یا مرد، عامل فساد یا سعادت است.

همچنین از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که:

سه کس اند که همنشینی آنها، دل را می میراند: نشستن با اوباش، گفت و شنود با زن ها و همدمی با توانگران. (1)

در این جا نیز اگر با دیدی خوشبینانه بنگریم، مقصود اصلی، نهی از ارتباط با زن ها نیست. زن در جامعه آن روزگار، عبارت بود از موجودی منزوی که کمتر به دنبال کسب علم و معرفت بود. از اخبار جامعه، بی خبر بود و جز زنان انگشت شماری، اهل همراهی مردان و حضور مفید در جامعه نبودند. از این رهگذر، می توان گفت که سخن پیامبر، باز می گردد به همنشینی با کسانی که در ارتباط با آنان، نفعی متصور نیست و البته در میان مردان نیز کم نیستند کسانی که دارای چنین ویژگی هایی هستند، همچون اوباش و توانگران که همنشینی با آنان، نهی شده است.

ج. عملکرد زنان

1. پیشگامی زنان

زنان و مردان، هر دو، به خدمت پیشوایان دین می رسیدند و سؤالات خود را مطرح می کردند و از این نظر، برتری، با هیچ يك نبوده است. چنان که در حکایتی که می آید، ابتدا زن راهبه، سخن را آغاز می کند و پس از اتمام سؤالاتش، راهب، سؤالات خود را مطرح می کند. یعقوب بن جعفر می گوید: نزد امام کاظم علیه السلام بودم که مردی از اهل نجران یمن، خدمت آن حضرت آمد. این مرد، راهب بود و يك زن

ص: 359

راهبه هم به همراه داشت ... در آغاز، آن زن راهبه، پرسش نمود و مسائل بسیاری را طرح کرد و امام، همه آنها را پاسخ داد. امام نیز از راهبه، سؤال هایی پرسید که جوابی نداشت بدهد و سپس آن زن راهبه، مسلمان شد. در ادامه آن مرد راهب، شروع به پرسش کرد و هر چه از امام می پرسید، امام پاسخ می گفت. (1)

2. حضور در کنار مردان

بعضی از روایات در این کتاب، نشان دهنده حضور زنان در جامعه، همراه با مردان است، بدون این که از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله یا امام علیه السلام، منعی برای آن ذکر شود، مانند این حکایت که روزی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بود. دختری از انصار آمد و خود او هم ایستاده بود. آن دخترک، گوشه جامه پیامبر خدا را کشید. پیغمبر صلی الله علیه و آله برای او برخاست، ولی آن دخترک چیزی نگفت و پیغمبر نیز به او چیزی نگفت. تا سه بار، این کار را تکرار کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله در بار چهارم برای دخترک برخاست که پشت سرش بود و او رشته ای از جامه پیامبر خدا برگرفت و برگشت.

مردم به او گفتند: خدا با تو کُند آنچه کُند! سه بار، پیامبر خدا را گرفتار خود کردی، نه چیزی به او گفتی، نه او به تو چیزی گفت. چه کار با او داشتی؟ گفت: «در خانه، بیماری داریم و خانواده، مرا فرستادند تا رشته ای از جامه پیامبر خدا بگیریم برای درمان. چون خواستم آن را بگیرم، پیامبر مرا دید و از جا برخاست و من شرم کردم که آن را بگیرم در برابر چشم آن حضرت و نخواستم به او تکلیف کنم که خود، آن را به من دهد». (2)

این روایت، همچنین بیانگر این است که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله، در مساجد، جای زن و مرد، جدا نبوده است و این مورد، هیچ کس دختر را از آمدن در جایگاه مردان، نهی

ص: 360

1- همان، ج 3 ص 401.

2- همان، ج 4، ص 311.

نکرده است .

در روایتی که چند نفر یهودی ، بر پیامبر وارد می شوند و به جای «سلام عليك» ، «سام عليك» می گویند ، عایشه حضور دارد و در این مورد ، اعتراض می کند . با وجود حضور مرد بیگانه ، پیامبر وی را از حضور در جمع منع نمی کند . (1)

در روایت دیگری از امام صادق آمده علیه السلام است :

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به زن ها سلام می کرد و آنها جوابش را می دادند . امیر مؤمنان علیه السلام هم به زن ها سلام می کرد ؛ ولی خوش نداشت که به زن های جوان سلام دهد و می فرمود : می ترسم آوازشان مرا خوش آید و در نتیجه ، به جای اجر و ثوابی که در پی آن هستم ، مرتکب گناه شوم . (2)

از این روایت نیز مستفاد می شود که زن ها آزاد بودند که روی خود را باز بگذارند و با بُرّقع ، بیرون نمی رفته اند ؛ وگرنه پیری و جوانی آنان به نظر نمی رسید . همچنین شنیدن صدای زن جز در موردی که بیم گناه می رود ، مجاز است .

3. تساوی زنان و مردان

تساوی زنان و مردان ، از اصولی است که در اسلام ، فراوان بدان اشاره شده است .

در این کتاب ، غالباً هر قانون و اصلی که آورده می شود ، به صیغه «مذکر» است که صیغه غالب است و شامل همه می شود ؛ یعنی هر حکمی که آمده ، هم برای زنان است و هم مردان ، مگر در مواردی که استثنا شده باشد .

در برخی احادیث نیز به طور غیر مستقیم به تساوی آنها اشاره شده است ، مانند شهادت دادن دو نفر برای اثبات مالکیت فدک برای حضرت فاطمه علیها السلام . چون ابوبکر ، متصدی کار شد ، وکلای فاطمه را از فدک بیرون کرد و فاطمه ، نزد او رفت و درخواست کرد که آن را به وی ، باز پس دهد . به او گفت که يك فرد سیاه یا سرخ

ص: 361

1- . همان ، ج 6 ، ص 521 .

2- . همان ، ص 519 .

بیاور که گواهی دهد فدك، از آن توست. فاطمه علیها السلام، امیر مؤمنان علیه السلام و أمّ ایمن را آورد و گواهی دادند که فدك، از آن فاطمه است. (1)

در روایت دیگری، پیامبر صلی الله علیه و آله، پدر و مادر را به اتفاق، در پاك بودن فرزند، سهیم می داند. جابر، از پیامبر خدا نقل می کند: «من شما را خبر نمی دهم از بهترین مردمانتان؟». گفتیم: چرا ای پیامبر خدا؟ فرمود:

به راستی از بهترین مردان مرد پرهیزکار پاکیزه با سخاوت، پدر و مادر پاك است که به والدین خود احسان می کند و خانواده خود را به پناه دیگران نمی فرستد. (2)

در زمان امام باقر علیه السلام، هنوز برخی از مردم، نسبت به دین خود نادان بودند و امام، آنان را «مستضعف» می نامید. اسماعیل جعفی می گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم از دینی که برای بندگان روا نیست که بدان نادان بمانند. در پاسخ فرمود: «دین، واسع و رساست و خوارج، از نادانی، بر خود تنگ گرفتند». گفتم: آیا کسی که این امر را نمی داند سلامت می ماند؟ فرمودند: «[آری؛] مگر مستضعفان». گفتم: آنها که هستند؟ فرمود: «زنان و فرزندان شماها». سپس فرمود: «تو أمّ ایمن را می دانی (آزاد کرده پیامبر خدا و از گواهان فدك بود). به راستی من گواهم که او از اهل بهشت است و او هم این مذهب و عقیده ای را که شما دارید، نمی فهمید!» (یعنی امامت دیگر ائمه علیهم السلام جز امیر مؤمنان علیه السلام را نمی دانست و نسبت بدان، معذور بود). (3)

از این حدیث، چنین برداشت می شود که هر کس به اندازه دانش خود، مسئول است؛ چنان که مسئولیت عالم، بیش از فرد عادی است و از او، بیشتر بازخواست می شود. در آن زمان که زن ها در تنگنا و حصار بودند و از جامعه، بی اطلاع تر از مردان، زنانی وجود داشتند که با اینکه به مسائل دینی خود اشراف نداشتند، اما به هر

ص: 362

1- . همان، ج 3، ص 619 - 621 .

2- . همان، ج 4، ص 181 .

3- . همان، ج 5 ص 449 .

آنچه که می دانستند ، عمل می کردند . اُمّ ایمن ، یکی از همان کسانی است که به عنوان زنی راستگو ، به شهادت فرا خوانده می شود ؛ اما گویا در زمان امام صادق علیه السلام این مسئله ، حل می شود و زنان نیز همچون مردان ، همه چیز را می دانند و دیگر ، ضعیف شناخته نمی شوند . این مطلب ، نشان می دهد که در آن زمان نیز آموزش زنان ، دور از ذهن نبوده و به آن توجه می شده است .

در این خصوص ، امام صادق علیه السلام می فرماید :

امروزه دیگر مستضعفی وجود ندارد . مردان ، به مردان اَبلاغ کرده اند و زنان ، به زنان .(1)

نتیجه گیری

به نظر می آید که کلینی ، در جمع آوری روایات ، نسبت به دیگران ، دقت بیشتری از خود نشان داده است ، به طوری که کمتر مطلبی دور از ذهن ، در کتاب خود جای داده است . در کتاب الکافی ، حدیثی که خاصّ زنان ، یا مربوط به نوع رفتار با آنان باشد ، بسیار کم است و تمام احکام ، عمومی و مساوی اند . شاید این کار ، به علت وسواس وی در گزینش صحیح از سقیم بوده است .

بعضی از کتب حدیث ، زنان را خوار و خفیف داشته اند و در این خصوص ، به احادیث ضعیف مشکوک ، استناد نموده اند و زنان را به کلی ، از حضور فعال در اجتماع منع کرده اند . در جامعه کنونی نیز برخی گروه ها (مانند طالبان افغانستان) با

بهره گیری از این نوع برداشت های غلط - که بی شک ، دست استعمار در آن است - زنان را برده وار ، محبوس خود ساخته اند و نیمی از قوای اجتماع مسلمان را - که قشر مهم آن نیز هست - از صحنه اجتماع ، خارج کرده اند . البته این نوع تفکر ، در برخی علمای بزرگ اسلامی هم دیده می شود که جای بحث فراوان دارد .

ص: 363

اما این کتاب معتبر - که یکی از کتب بزرگ شیعه است - ، به ما نشان می دهد که زن ، مقامی بس بالاتر از این دارد که در چهار دیواری ، محبوس و از کسب علم ، محروم باشد . روایات مربوط به حضور زنان در جامعه ، نشان می دهند که زنان در زمان ائمه علیهم السلام ، در حصار نبوده اند و می توانستند آزادانه ، با روی گشاده و زبان عادی ، در جامعه حضور پیدا کنند ، بیاموزند و پرسش کنند و منعی بر آنها نبوده است و حتی در این راه ، گاه از مردان نیز پیشی گرفته اند .

ص: 364

1. الكافي ، محمد بن يعقوب الكليني ، به كوشش : محمد باقر كمره اي ، قم : اسوه ، 1379 ش .
2. اللمعه الدمشقية ، محمد بن مكي العاملي (الشهيد الأول) ، ترجمه : محسن غرويان و علي شيرواني ، قم : دار الفكر ، 1378 ش .
3. تفسير العياشي ، محمد بن مسعود السلمى السمرقندي (العياشي) ، تهران : المكتبة العلمية الإسلامية .
4. تفسير خسروي ، علي رضا ميرزا خسرواني ، تهران : اسلاميه ، 1390 ق .
5. دايرة المعارف بزرگ اسلامي ، زير نظر : محمد كاظم موسوي بجنوردي ، تهران : مركز دايرة المعارف بزرگ اسلامي ، 1375 ش .
6. شاه نامه ، ابو القاسم فردوسي ، مسكو : انستيتو ملل آسيا ، 1966 م .

اشاره

به هنجاری و نابه هنجاری رفتار در روان شناسی معاصر

و مقایسه آن ، با طبقه بندی «الکافی»

دکتر محمود گلزاری(1)

چکیده

اشاره

یکی از دشوارترین چالش هایی که متخصصان حوزه آسیب شناسی روانی ، با آن روبه رو هستند ، تعریف رفتار نابه هنجار است ، به این معنا که بین روان شناسان ، تقریباً توافق کمی در این زمینه وجود دارد. یکی از اساسی ترین علل این ناهماهنگی و سردرگمی ، این است که مبنای فلسفی علوم جدید (بویژه علوم انسانی)، انسان گرایی (اومانیزم) است. در این مقاله ، دیدگاه ده نفر از صاحب نظران روان شناسی بالینی، در مورد ملاک های نابه هنجاری رفتار ، بیان می شود. پس از آن ، به اختصار ، به نقد انسان گرایی پرداخته شده است . نظریه علمای اخلاق اسلامی نیز که با رویکرد ارسطویی ، مرزهای رفتار و صفات پسندیده و ناپسند را مشخص کرده اند ، نقد می شود و سرانجام ، امتیازات کتاب الکافی با طبقه بندی «ایمان و کفر» تبیین می گردد.

الف . درآمد

روان شناسی بالینی و مشاوره، حرفه های یاری رسان(2) و بویژه حرفه های بهداشت

ص: 367

1- . عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبایی .

2- . professions helping .

روانی به حساب می آیند. اساسی ترین وظیفه این حرفه ها، تغییر دادن صفات و رفتارهای نابه هنجار مردم است تا بتوانند با آرامش و کامروایی، روزگار بگذرانند و جامعه ای شاداب و سرزنده را در جهت شکوفایی استعدادهای انسانی، به وجود آورند. بدیهی است که اولین گام برای تغییر و اصلاح رفتار، مشخص کردن ملاک به هنجاری رفتار یا روشن ساختن مرز دقیق شخصیت سالم و ناسالم است.

با بررسی متون آسیب شناسی روانی، معلوم می شود که این امر (یعنی تشخیص به هنجاری و نابه هنجاری) از دشوارترین و چالش برانگیزترین مباحث این حوزه علمی است.

ب. ملاک های نابه هنجاری رفتار در روان شناسی

1. حدود سی سال پیش، جیمز کلمن، (1) در کتاب روان شناسی نابه هنجار و زندگی نوین نوشت که به علت این که «الگویی آرمانی» (2) از رفتار بشر نداریم، نظریه های گوناگونی برای تعیین این که چه رفتاری عادی و چه رفتاری غیر عادی است، وجود دارد که بعضی از آنها را به اختصار در زیر می آوریم:

یک. نظریه صریح: در این نظریه، تعاریف کلی در مورد بهداشت روانی، بررسی شده است. کارل مینگر گفته است که: بگذارید بهداشت روانی را حداکثر سازگاری بشر با دنیای خود و دیگر افراد و نیز مؤثر بودن و شادمان بودن تعریف کنیم. پس، شکست در چنین اعمالی می تواند به ناسازگاری و رفتار غیر عادی بینجامد.

دو. صفات چندگانه: در این نظریه، فهرست صفاتی که بیشتر محققان، آنها را از شرایط سلامت روان می دانند، ملاک بررسی قرار می گیرد. نداشتن این صفات و یا کمبود آنها نشانه رفتار نابه هنجار است.

ص: 368

1- Coleman.

2- Ideal model.

سه . معیارهای ویژه: مشخص کردن معیارهای خالص برای تعیین رفتار غیر عادی . دو معیار ، فراوان تر از بقیه به کار رفته اند: یکی ، پریشانی و احساس ناراحتی فرد ، و دیگری ، انحراف از رفتارهای قابل قبول اجتماع .

چهار . مدل های طبیعت و رفتار بشر : این نظریه ، رفتار عادی و غیر عادی را بر اساس «مدل» یا سلسله مفاهیمی که درباره طبیعت بشر وجود دارد ، نشان می دهد.(1)

2 . نویسندگان کتاب زمینه روان شناسی (اتکینسون و همکاران) معیارهای زیر را برای رفتار غیر عادی بر شمرده اند:

یک . انحراف از هنجارهای آماری: رفتار نابه هنجار ، رفتاری است که از لحاظ آماری ، کم بسامد است و یا از هنجار ، انحراف دارد.

دو . انحراف از هنجارهای اجتماعی : دور بودن رفتار از «همنویایی اجتماعی» .(2)

سه . نانطباقی بودن رفتار: رفتار نابه هنجار ، از نظر بهزیستی فردی و اجتماعی ، ناهماهنگ و غیر انطباقی است و متضمن پیامدهای زیان باری برای شخص و جامعه است.

چهار . پریشانی شخص: رفتار غیر عادی ، باعث ناراحتی و پریشانی می شود.

همین نویسندگان ، ویژگی های به هنجاری را این گونه بیان می کنند:

ادراك همخوان با واقعیت، توان کنترل اختیاری رفتار، عزت نفس و پذیرش، برقرار ساختن روابط محبت آمیز و سازندگی و باروری.(3)

3 . دیوسیون(4) و همکارانش (2005 م) چهار معیار زیر را برای رفتار غیر عادی ، بیان می کنند :

ص: 369

1- . روان شناسی نابه هنجار و زندگی نوین ، ص 13 .

2- . Social Compliance .

3- . ر . ك : روان شناسی هیلگارد ، ص 523 - 527 .

4- . Davison .

يك . نادر بودن رفتار به لحاظ آماری؛

دو . انحراف از هنجارهای جامعه ؛

سه . پریشانیِ شخص ؛

چهار . ناتوانی یا کژکاری .

مراد آنها از ناتوانی ، اشکال در برخی از حیطه های مهم زندگی ، مانند کار یا روابط بین فرد است.

4 . نوید، (1) راتوس (2) و گرین ، (3) در کتاب روان شناسی نابه هنجاری در جهان متغیر ، (4) توضیح می دهند که : همه ما گاهی افسرده یا مضطرب می شویم. آیا احساسات ، غیر عادی است؟ اضطراب به هنگام مصاحبه شغلی یا امتحان نهایی ، کاملاً طبیعی است. افسرده شدن پس از مرگ یکی از عزیزان یا شکست در يك موقعیت شغلی مهم نیز طبیعی است. پس چه موقع ، رفتاری را می توان نابه هنجار نامید؟ پاسخ این است که اضطراب و افسردگی ، وقتی هماهنگ با موقعیت نیستند ، غیر عادی به حساب می آیند ، مانند افسرده شدن به هنگام به دست آوردن نمره ای خوب و عالی و یا احساس وحشت در يك آسانسور یا مرکز خرید!

از سوی دیگر ، شدت مشکل نیز نشانگر نابه هنجاری رفتار است. طبیعی است که پیش از مصاحبه شغلی ، مضطرب باشید ؛ اما نه این که آن اندازه وحشت زده بشوید که گویی قلبتان از سینه بیرون می آید!

مؤلفان کتاب، آن گاه ، ملاک های زیر را برای تعیین نابه هنجاری توصیف می کنند :

يك . غیر عادی بودن (5) (دیدن و شنیدن چیزهایی که دیگران نمی بینند و

ص: 370

1. -Nevid .

2. -Rathus .

3. -Greene .

4. -changing world in psychology abnormal .

5. -unusualness .

نمی شنوند)؛

دو . انحراف از اجتماع؛(1)

سه . ادراك يا تفسير نادرست واقعیت (توهم ها، هذیان ها و ...)

چهار . پریشانی و تنیدگی روانی شدید؛

پنج . رفتار ناسازگارانه یا خودتخریبی (گذرهراسی،(2) مصرف الكل)؛

شش . خطرناك بودن(3) (برای خود و دیگران) .

5 . بوچر(4) و همکارانش (2008 م) برای تشخیص نابه هنجاری رفتار، شش معیار زیر را توضیح می دهند:

يك . رنج بردن فرد؛

دو . غیر انطباقی بودن (انزوای اجتماعی، نیاز به بستری شدن و ...)

سه . انحراف آماری؛

چهار . نقض معیارها و قوانین اجتماعی؛

پنج . مزاحمت اجتماعی (ایجاد درد سر برای دیگران)؛

شش . پیش بینی ناپذیری و غیر منطقی بودن .

6 . نولن - هوکسما(5) (2008 م) ملاك های دیگری را بیان می کند :

يك . انحراف از معیارهای فرهنگی؛

دو . انحراف از معیارهای جنسیتی؛

سه . غیر عادی بودن رفتار؛

ص: 371

1- .Social deviance .

2- .agoraphobia .

3- .dangerousness .

4- .Butcher .

چهار . ناراحتی فرد ؛

پنج . غیر انطباقی بودن ؛

شش . ناشی از بیماری معلوم .

7 . متن تجدید نظر شده «راهنمای تشخیص و آماری اختلال های روانی (DSM-IV-TR)» تصریح می کند که هیچ تعریفی، حدود دقیق مفهوم اختلال های روانی را به اندازه کافی ، مشخص نکرده است. مفهوم اختلال های روانی ، همچون دیگر مفاهیم پزشکی و علمی ، فاقد يك تعریف عملیاتی منسجم است که بتواند در برگیرنده همه موارد باشد. همه اختلال های پزشکی ، با درجه متفاوتی از انتزاع ، تعریف می شوند....

اختلال های روانی نیز با مفاهیم مختلفی تعریف می شوند ، مانند: ناراحتی، فقدان کنترل، نقص، ناتوانی، انعطاف ناپذیری، نامعقول بودن، الگوی نشانگان، سبب شناسی و انحراف آماری. البته هر يك از این مفاهیم ، شاخص مفیدی برای يك اختلال روانی است ؛ ولی هیچ کدام ، معادل یا هم ارز خود مفهوم آن اختلال نبوده و موقعیت های مختلف ، به تعاریف متفاوتی نیز نیاز دارند ...

در DSM-IV-TR، هر اختلال روانی ، به عنوان نشانگان یا الگوی رفتاری یا روانی قابل ملاحظه بالینی در نظر گرفته شده است که در يك فرد ، ظاهر می شود و با ناراحتی فعلی (برای مثال يك نشانه درد ناك) یا ناتوانی (یعنی اختلال در يك یا بیش از يك ارزینه های کارکردی) و یا با افزایش قابل ملاحظه خطر مرگ، درد، ناتوانی و یا از دست دادن آزادی ، رابطه دارد. به علاوه ، این نشانگان یا الگو نباید در واکنش به رویداد خاصی باشد که از لحاظ فرهنگی موجه و مورد انتظار است ، مانند مرگ يك فرد محبوب .

علت اولیه اختلال ، هر چه هست ، باید آن را در حال حاضر ، به عنوان جلوه کژکاری رفتاری، روانی یا زیستی در فرد تلقی کرد. رفتار انحرافی (به عنوان مثال :

سیاسی، مذهبی، یا جنسی) و تعارض هایی که به طور عمده، میان فرد و جامعه بروز می کنند، در صورتی اختلال روانی تلقی می شوند که همان گونه که در بالا اشاره شد، نشانه ای از يك كژکاری در فرد باشد. (1)

8. پریخ دادستان، از چهار دیدگاه برای تعیین نابه هنجاری یاد می کند:

يك. دیدگاه آماری؛

دو. دیدگاه فرهنگی؛

سه. دیدگاه آرمانی نگر یا تعیین الگوی به هنجاری؛

چهار. به هنجاری به منزله سازش با توقعات خود و توقعات جهان بیرون.

9. روزنهان و سلیگمن، دو نفر از روان شناسان نامدار معاصر، عناصر نابه هنجاری را با هفت ملاک مشخص می کنند و توضیح می دهند که هر چه این عناصر، حضور بیشتری داشته باشند یا هر چه بتوان آنها را واضح تر دید، اطمینان بیشتری می یابیم که

رفتار یا شخص، نابه هنجار است. این عناصر عبارت اند از:

يك. رنج بردن؛

دو. ناسازگاری؛

سه. نامعقولی و غیر قابل درك بودن؛

چهار. پیش بینی ناپذیری و فقدان کنترل؛

پنج. مشهوربودن و نامتعارف بودن؛

شش. تخلف از معیارهای اخلاقی و آرمانی؛

هفت. ناراحتی مشاهده گر.

این روان شناسان، تأکید می کنند که برای وجود نابه هنجاری، حداقل یکی از این عناصر باید حضور داشته باشد. (2)

ص: 373

1- متن تجدید نظر شده راهنمای تشخیص و آماری اختلال های روانی، ص 29.

2- ر. ر. ك: آسیب شناسی روانی، ص 8 - 12.

10 . سرانجام سو استتلی و سو دیوید سو، (1) در ویراست هشتم کتاب درك رفتار نابه هنجار (2006 م) ، تنظیم مناسبی از آرای گوناگون روان شناسی به صورت زیر ، به دست داده اند:

(جدول تعریف های رفتار نابه هنجار)

ج . آشتگی و ناهماهنگی

معلوم شد که تعیین مرز بین رفتار به هنجار و نابه هنجار ، دشوار است و متخصصان آسیب روانی، در این باره ، توافقی با یکدیگر ندارند. متون معتبر روان شناسی ، به معیارهایی که بیش از همه در آنها توافق به چشم می خورد ، مانند: انحراف از هنجارهای آماری، انحراف از هنجارهای اجتماعی، سازگاری و انطباقی بودن رفتار، ناراحتی و پریشانی فرد، تخلف از معیارهای آرمانی (سلامت روان آرمانی) و فاصله داشتن از ویژگی های طبیعی انسان (نظریه طبیعت بشر) ، انتقادهای منطقی و دقیقی وارد کرده و به توضیح آنها پرداخته اند.(2)وقتی رنج و ناراحتی فرد یا انحراف از هنجارهای آماری و یا تخلف از هنجارهای

ص: 374

1- Sue and Sue ,Sue .

2- ر . ر . ك : درك رفتار نابه هنجار زبان انگلیسی ، ص 6 - 13 .

اجتماعی، ملاک رفتار غیر عادی باشد، همان می شود که روان شناسی علمی معاصر، با رفتار ناپسند همجنس گرایی - که ضد فطرت انسانی است -، صورت داده است:

انجمن روان پزشکی امریکا تا سال 1974 م (یعنی در اولین و دومین راهنمای تشخیص و آماری اختلال های روانی: DSM-I) و (DSM-II)، همجنس گرایی را به عنوان یک بیماری روانی معرفی می کرد؛ اما در ویراست تجدید نظر شده این راهنما (DSM-III-R) که در سال 1987 م، منتشر شد، آن را از گروه بیماری ها و اختلال های جنسی کنار گذاشت.

حذف این انحراف اخلاقی از فهرست کژکاری های جنسی، نتوانسته است باور بیشتر مردم مغرب زمین را نسبت به این رفتار و روش، تغییر دهد.

در سال 1998 م، ترنت لایت، (1) رهبر اکثریت سنای امریکا، اظهار کرد که همجنس گرایی، همانند الکلیسم و جنون دزدی، نوعی اختلال رفتاری است که باید درمان شود. حتی جری فلاول، (2) یکی از برنامه ریزان امور اجتماعی امریکا، هم عقیده با بسیاری از مردم آن دیار، حادثه یازدهم سپتامبر 2001 م، را کیفر الهی به افزایش همجنس گرایی در غرب دانست. کمی بعد، فلاول، به خاطر فشارهای طرفداران متنفذ این زشتکاری اخلاقی، مجبور شد که از همجنس خواهان، پوزش بطلبد! (3)

کاستلو تیمونی و کاستلو جوزف، در کتاب روان شناسی نابه هنجاری، این گونه می نویسند:

با وجود این که انجمن روان پزشکی امریکا، در آخرین طبقه بندی خود، همجنس گرایی را از فهرست بیماری ها حذف کردند، اما در امریکا بیشتر مردم، آن را به شدت محکوم می کنند و ممالک اسکاندیناوی، قویا با آن مخالفت می ورزند. (4)

ص: 375

1- Trent Lott.

2- Frawell Gery.

3- درك رفتار نابه هنجار، ص 312.

4- روان شناسی نابه هنجاری، ص 391.

آیا این قبول و ردّ يك رفتارِ نابه هنجار ، شباهت زیادی با برخورد مجامع سیاسی با کشورها و گروه های موافق و مخالف خود ندارد که زمانی آنها را در لیست تروریست ها می آورند و زمان دیگری ، از لیست سیاه خود خارج می کنند؟!

از سوی دیگر ، اگر تعریف انسان سالم و ایده آل ، مبنای تعیین به هنجاری و نابه هنجاری رفتار باشد، چون به قول کلمن ، الگویی آرمانی از طبیعت و رفتار بشر نداریم ، دچار سردرگمی شدیدتری می شویم. پایه هر نظام روان درمانی ، تعیین مرز رفتار سالم و ناسالم است. پروچاسکا و نورکراس ، تعدّد نظریه های روان درمانی را با تعبیر «جنگل روان درمانی» یاد می کنند و می نویسند:

متأسفانه ، تنوع سالم ، به صورت يك آشوب بیمارگون در آمده است. دانشجویان، متخصصان و بیماران ، دچار سردرگمی، گسیختگی و ناخشنودی شده اند. با این همه نظام درمانی ای که ادّعی موفقیت می کنند، کدام نظریه را باید

مطالعه کرد، آن را آموزش داد و یاد کرد؟(1)

پس شگفت آور نیست که در بحث ناهنجاری ، بوچر ، معتقد است که در تعریف نابه هنجاری، هر تعریفی ، مشکل آفرین، پیچیده و دشوار است .

روزنهان و سلیگمن می نویسند :

تعریف قاطعی از نابه هنجاری ، وجود ندارد و روش مطمئن برای پی بردن به نابه هنجاری ، در دست نیست .(2)

د . در جستجوی علت ها

ریشه های این ابهام و سرگشتگی چیست؟ معما بودن وجود انسانی که به بیان خواجه اهل راز ، تحقیق آن، خود ، به راستی فسون و فسانه است؟ گره خوردگی عوامل جسم و روان در دانش روان شناسی و تفاوت بیماری های گونه گونی که از تعامل و یا

ص: 376

1- . نظریه های روان درمانی ، ص 27 .

2- . آسیب شناسی روانی ، ص 5 .

همبستگی این دو ساحت وجودی پدید می‌آید؟ هر چه هست، یکی از مهم‌ترین علّت‌ها را باید از مبنای فلسفی دانش‌های علوم انسانی عصر مدرنیته، یعنی اومانسیم (انسان‌گرایی) دانست.

اومانسیم، جنبشی فلسفی و ادبی است که در نیمه دوم قرن چهاردهم میلادی از ایتالیا آغاز گردید و به کشورهای دیگر اروپایی کشیده شد. این جنبش، یکی از عوامل فرهنگ جدید را تشکیل می‌دهد. همچنین اومانسیم، فلسفه‌ای است که ارزش یا مقام انسانی را ارج می‌نهد و او را میزان همه چیز قرار می‌دهد. به بیانی دیگر، سرشت انسانی و حدود و علایق طبیعت آدمی را به عنوان موضوع می‌گیرد. (1)

اومانسیم در دوره رنسانس، به عنوان اساسی‌ترین نظام معرفتی، سر بر آورد و به تدریج، فکر و فرهنگ غرب را تسخیر کرد.

در دوره انسانی، انسان، اهمیتی بیشتر از خدا می‌یابد و روابط او با هموعانش، بیشتر از روابط روح انسان با خداوند، مورد توجه قرار می‌گیرد، انسان، به جای آن آرمان فوق طبیعی و کهن کمال الهی، آرمانی را بر می‌گزیند که طبیعی و انسانی است. (2)

اومانسیم، انسان را دایره مدار هستی می‌سازد و خدا و خدایان و نشانه‌های غیب و شهادت، مظهر و ظلّ خلیفه او انگاشته می‌شوند. این تلقی جدید از عالم و آدمی، فرهنگ و تمدنی دیگرگون را شکل می‌دهد که توجه به الوهیت و امر قدسی، جای خود را به بشرانگاری می‌دهد. (3)

دکتر سید حسین نصر، در کتاب دین و نظم طبیعت، ویژگی‌های انسانی‌گرایی را چنین بر شمرده:

1. انسان، موجودی زمینی و مستقل است که با دنیای ایمانی کامل مسیحیت (و

ص: 377

1- «انسان در نگاه اسلام و اومانسیم»، عبدالله ابراهیم زاده آملی، مجله قبسات، ش 44.

2- خداوندان اندیشه سیاسی، ص 23.

3- در آمدی بر فراز و فرود مدرن، ص 78.

دین) عجیب نیست. انسان زمینی و نه انسان پیش از هبوط از کمال بهشتی اش، به صورت انسان به هنجار در آمده است. (1)

2. ویژگی اصلی این انسان نوین، هم فردگرایی است و هم استدلال گرایی. منظور از استدلال گرایی (rationalism) استدلال عقلی و درک تجربی در مقابل کشف و شهود عقل کلی است. این استدلال گرایی، با شگاکیت همراه است. درست است که وجود فضای شگاکانه اکتشافات علمی، بسیاری را دامن زده است، اما باعث از دست رفتن معرفت قدسی و در پاره ای موارد، خود، امر قدسی شده است. (2)

3. طبیعت گرایی، به این معنا که انسان، جزء طبیعت است و آنچه اهمیت دارد، لذات جسمانی اوست. او زندانی حواس خویش است که پیوسته باید در پی ارضا و اشباع بی حد و مرز آنها باشد. (3)

4. شکل گیری نوعی تاریخ باوری (historicism) بدین صورت که زمان تاریخی به جای سرمدیت می نشیند و این، خود، پیامدهای ژرفی همچون پیشرفت مادی نامتناهی، تکامل، داروینیسیم اجتماعی، مسئولیت انسان سفیدپوست، نفی واقعیات فراتاریخی و بسیاری تحولات دیگر دارد. (4)

5. پیدا شدن تصوّر نوین از آزادی که در واقع، می توان آن را عنصر اصلی انسان گرایی دوران انسانی و جامعه انسانی دانست. این فهم نوین از آزادی، اساساً به معنای استقلال از عالم قدسی و نظم کیهانی است. انسان، خود، مهارکننده و هدایتگر کشتی حیات خویش است. (5)

ص: 378

1- . دین و نظم طبیعت، ص 219 .

2- . همان، ص 225 .

3- . همان، ص 236 .

4- . همان، ص 226 .

5- . همان، ص 227 .

6. برتری عمل، به نظر (کشف و شهود) و برتری انجام دادن، به بودن که وصف انسان متجدد و پیامد آن، تخریب عالم طبیعت است (1).

با این ویژگی ها تصویر اصلی انسان در مکاتب فکری گوناگون در مغرب زمین، با همه تفاوت هایی که دارند، به عنوان خدای زمینی، فاتح طبیعت و سازنده تقدیر خویش و آینده تمدن است (2).

دیدگاه های سنتی درباره انسان، همه در متن يك عالم خدامحورانه قرار می گیرند. حال آن که انسان گرایی، لزوماً بر انسان محوری، بنیاد شده است (3).

بنا بر این، آن جماعت بشری ای که وصف بارزش، عالمی واجد يك مرکز الهی بود، بعد از رنسانس از سوی گونه نوین انسانی، مورد معارضه قرار گرفت. اینک این گونه نوین انسان، خود را مرکز موجودات می انگارد و عالم خویش را به دایره ای بدون مرکز تزل می دهد که این، خود، پیامدهای ویرانگری برای دیگر نوع بشر و نظم طبیعت دارد؛ زیرا نیک می دانیم که وقتی مرکز دایره از میان برود، محیط آن نیز فرد می ریزد (4).

خلاصه آن که، آموزه های ناتورالیست ها و پوزیتیویست ها در قرن نوزدهم، به فرضیه انسان ابزارساز انجامید؛ فرضیه ای که تفاوت میان انسان و حیوان را فقط يك تفاوت درجه ای می داند، نه جوهری و ذاتی.

محو تمامی صفاتی که انسان را از حیوان ممتاز می کرد و از میان رفتن سلسله مراتبی که به سنجش فرزاندگی یا غفلت، شئون آدمی را تعیین می کرد، موجب شد که انسان در ایدئولوژی های جدید، به یکی از سوانقش تقلیل یابد و این سوانق، قوه

ص: 379

1- . همان، ص 228 .

2- . همان، ص 235 .

3- . همان، ص 236 .

4- . همان، ص 237 .

محرك تاريخ به شمار آيند. قوه محرك، يا جنسيت و ليبدوى فرويد است يا اراده معطوف به قدرت شوپنهاور و نيچه و آدلر يا مالا عوامل توليد ماركس.

اين روش تقليلى، انساني تهى را به وجود مى آورد و به قول موزيل، انساني بى خصوصيت كه مى تواند در هر قالب تازه اى بگنجد. (1)

ه- گذرى به آفاق ديگر

اشاره

قرن ها پيش از سر بر آوردن روان شناسى از دامان دانش هاى تجربى و رشد و بالندگى آن توسط باغبانان خداستيز در دوران رنسانس و عصر مدرنيته، دين و اخلاق، عهده دار شناساندن ماهيت انسان، تعيين ملاك هاى به هنجارى و نابه هنجارى رفتار و معرفى روش هاى اصلاح صفات و رفتار ناپسند او بوده اند (آرگيل، (2) 2000 م).

هم اكنون نيز با بررسى كتاب هاى آسيب شناسى روانى و متون اخلاقى، معلوم مى شود كه غير از بيمارى هاى كه بيشتر منشأ زيستى و عصب شناختى دارند، ديگر مشكلات رفتارى، موضوع بحث هر دو حوزه دانش قرار مى گيرند. براى نمونه مى توان زمينه ها، موضوعات و حتى عناوينى از اختلال هاى خلقى، اضطرابى، رفتار ايدايى، جنسى، كنترل تكانه، سازگارى، شخصيت و مشكلات مربوط به روابط و بدررفتارى و غفلت را كه در متن تجديد نظر شده چهارمين راهنماى تشخيصى و آمارى اختلال هاى روانى (DSM-IV-TR) آمده اند، در كتاب هاى اخلاق اسلامى، مانند: احياء العلوم، اخلاق

ناصرى و جامع السعادت، مشاهده و مطالعه كرد. از آن سو، در آثار اخلاقى، به مباحثى همچون: خشم، حسادت، بدبينى، خويشتندارى، شكيبايى، و... بر مى خوريم كه جاىگاه شناخته شده اى در متون روان شناسى دارند. به اين دليل، پذيرفتنى است كه بحث به هنجارى و نابه هنجارى رفتار و صفات انساني را در

ص: 380

1- . آسيا در برابر غرب، ص 136 .

2- . Argle .

1. به هنجاری و نابه هنجاری در اخلاق

«فلسفه اخلاق» یا «اخلاق نظری»، از مبادی علم اخلاق گفتگو می کند و در پی آن است که معلوم کند ملاک زیبایی (حُسن) و زشتی (قبح) افعال انسانی چیست؛ افعالی که از فاعل های دارای شعور و اراده صادر می شود. فیلسوفان الهی، متکلمان اسلامی و دانشمندان علم اخلاق، هر کدام با انگیزه و شیوه خاص خود، به بحث و تحقیق این مسئله پرداخته اند. مهم ترین انگیزه ای که فیلسوفان و متکلمان را به بررسی این موضوع برانگیخته، بررسی افعال آفریدگار جهان است. دانشمندان علم اخلاق نیز به سه انگیزه، وارد این بحث شده اند:

یک. بازشناسی معیار کارهای پسندیده از کارهای ناپسند؛

دو. کشف راز جاودانگی پاره ای از ارزش های اخلاقی؛

سه. درک چگونگی ارتباط بایدها و نبایدهای اخلاقی، یا هست و نیست های فلسفی. (1)

در بین فرقه های اسلامی، شیعیان و معتزلیان، معتقد به حُسن و قبح ذاتی افعال انسان اند. در مقابل، اشعریان، بر این نکته اصرار می ورزند که امر و نهی خداوند، مثبت نیکی و بدی افعال است.

لازم به یادآوری است که اولاً مقصود از ذاتی، همان عقلی است، یعنی خرد در درک حسن و قبح، بدون یاری گرفتن از خارج، زیبایی و زشتی افعال را درک می کند (2)؛ ثانیاً همه افعال، دارای حسن و قبح ذاتی و عقلی نیستند و بر فرض ثبوت، عقل و خرد را یارای درک تمام آنها نیست. (3)

ص: 381

1- .؟؟؟

2- . همان، ص 23 .

3- . همان، ص 30 .

دانشمندان اخلاق اسلامی در آثار خود، معیارهایی را برای حسن و قبح افعال برشمرده اند:

يك . کمال و نقص: پاره ای از صفات، مایه کمال نفس و پاره ای دیگر، نقطه مقابل آن است. به عنوان مثال، وقتی گفته می شد «علم، خوب است»، به معنای آن است که علم، کمال است و در مقابل، زمانی که می گویم «جهل، بد است»، منظور آن است که جهل، نقص و کمبود است.

دو . سازگاری و ناسازگاری با طبع: خوب، هر چیزی است که با تمایلات و خواسته های انسان، سازگار و متناسب است و بد، یعنی هر چیزی که با آنها ناسازگار و نامناسب است. برخی از عالمان اخلاقی، برای گریز از نسبی گرایی گفته اند که مراد از طبع، روح و روان ملکوتی انسان است، نه طبع حیوانی او که بین انسان و دیگر جانداران مشترك است.

سه . تناسب و عدم تناسب با هدف: این ملاک، برخلاف دو معیار پیشین - که منشأ انتزاعی بیرون از نفس آدمی ندارند -، از رابطه واقعی فعل با غرض و اهداف انسان به دست می آید. اگر میان فعل و هدف مورد نظر شخص، رابطه مثبت برقرار باشد، آن فعل، متّصف به صفت خوب می شود و گرنه، زشت و بد به حساب می آید. در این جا نیز عدّه ای برای دور شدن از پرتگاه نسبی گرایی، دو نوع اغراض و مصالح را برای انسان برشمرده اند: فردی و نوعی. این افراد می گویند که زمانی می توان از هدف ها و مصالح، برای تشخیص ملاک یاد کرد که آن اهداف و مصالح، حافظ بقای نوع و بازگشت سعادت به جامعه بشری باشند.

چهار . ستایش و نکوهش: حسن، یعنی کاری که مورد ستایش همه عقلای عالم قرار گرفته و فاعل آن، استحقاق ثواب اخروی را دارد و قبح، یعنی کاری که مورد نکوهش عقلا بوده و فاعل آن، مستحقّ عقاب اخروی است. این ملاک، مورد اختلاف عدلیه و اشاعره است. عدلیه، معتقدند که عقل انسان، توانایی درک ملاک ستایش بعضی افعال

و معیار نکوهش برخی دیگر را دارد و اشاعره، بر این باورند که عقل، تواناییِ چنین کاری را ندارد. (1)

2. دیدگاه فیلسوفان

عده ای از فلاسفه، کوشیده اند معیار درستی و نادرستی در اخلاق (یعنی افعال اختیاری انسان) را تبیین کنند. در این جا با بهره گیری از جلد دوم کتاب آشنایی با علوم اسلامی (حکمت عملی)، آرای چند نفر از نامداران فلسفه را بیان می کنیم.

یک. راسل: بایدها و نبایدها و قهراً خوبی ها و بدی ها، کاملاً امور نسبی و ذهنی هستند. معانی اخلاقی، یک سلسله امور عینی نیستند که قابل تجربه و اثبات منطقی باشند. (2) راسل در کتاب فلسفه غرب، در ماندگی خود را برای تعیین دقیق بدی و خوبی افعال، این گونه اعلام می کند:

این، مسئله دشواری است. من ادعای حل آن را ندارم. این، یکی از آن مباحث فلسفی است که تا کنون، حکم قطعی درباره آن صادر نشده است.

دو. افلاطون: افلاطون معتقد است که فقط سه چیز ارزش دارد: عدالت، زیبایی و حقیقت. او مرجع این ارزش ها را یک چیز می داند و آن «خیر» است. از نظر افلاطون، خیر (حتی خیر اخلاقی)، حقیقتی است عینی و مستقل از ذهن ما. یعنی مانند واقعیت های ریاضی و طبیعی که قطع نظر از ذهن ما وجود دارند، خیر اخلاقی نیز وجود دارد. خیر برای همه یکی است. پس اخلاق برای همه، یکی است و یک فرمول دارد. (3)

سه. ارسطو: از نظر ارسطو، خوبی، همان سعادت است. او اخلاق، و در حقیقت، راه وصول به سعادت را رعایت اعتدال و حدّ وسط می داند. وی معتقد است که

ص: 383

1- ر. ر. ک: نقد و بررسی مکاتب اخلاقی، ص 90 - 93.

2- آشنایی با علوم اسلامی حکمت عملی، ص 193.

3- همان، ص 199.

فضیلت یا اخلاق، حدّ وسط میان افراط و تفریط است. هر حالت روحی، یک حدّ معین دارد که کمتر از آن و یا بیشتر از آن، رذیلت و خود آن حدّ معین، فضیلت است. (1)

چهار. کانت: معروف ترین نظریه اخلاقی جدید در دو قرن اخیر، نظریه کانت است. خلاصه نظریه کانت را می توان این چنین تقریر کرد:

- ما میان کارها فرق می گذاریم. برخی را اخلاقی و برخی را غیر اخلاقی و یا ضدّ اخلاقی تشخیص می دهیم. کار اخلاقی، باارزش و شایسته ستایش است. کار ضدّ اخلاقی، ارزش منفی و پایین آورنده دارد و شایسته نکوهش است و کار غیر اخلاقی، نه شایسته تحسین است و نه شایسته ملامت، نه باارزش است و نه ضدّ ارزش.

- کار باارزش، آن گاه باارزش است که از روی اختیار و آزادی باشد. پس اگر از روی اجبار و اضطرار انجام شود، فاقد ارزش است.

- کار باارزشی که از روی اختیار و آزادی صورت می گیرد، آن گاه باارزش است که از اراده نیک ناشی شده باشد و اراده نیک، اراده ای است که از انگیزه نیک پدید آمده باشد و انگیزه نیک، عبارت است از احساس تکلیف.

- مقصود از تکلیف چیست؟ مقصود از تکلیف، فرمانی است که انسان از ضمیر خود می گیرد. این فرمان ها دو گونه اند: برخی مطلق اند و برخی مشروط. فرمان مشروط، فرمانی است که ضمیر انسان، چیزی درباره رسیدن به هدف، به انسان می دهد. امر مشروط، ارشاد به یک «مصلحت» است، همچنان که انتخاب هر وسیله ای برای رسیدن به غایت خاص، مصلحت است؛ ولی امر مطلق، امری است که مشروط به هیچ شرط نیست؛ فرمانی است که ضمیر به کاری می دهد، نه به عنوان مصلحت و یا به عنوان وسیله و راهی برای وصول به هدفی و غایتی؛ بلکه صرفاً به عنوان یک وظیفه، تکلیف و مسئولیت. پس مقصود از تکلیف، عبارت است از فرمان بدون

ص: 384

شرط ضمیر به کاری. هر کاری که به خاطر احساس این تکلیف انجام گیرد، آن کار اخلاقی است. فرمان های مشروط، همان هاست که انسان را به تلاش معاش و می دارد. فرمان های مطلق، فرمان هایی است که دستورهای اخلاقی صادر می کنند. ضمیر انسان در آن قسمت که چنین فرمان هایی صادر می کند، «وجدان اخلاقی» نامیده می شود.

انسان، هم می تواند از فرمان های مشروط ضمیرش اطاعت کند و در حقیقت، از تمایلات و غریزه های خود پیروی نماید و هم می تواند از ضمیر اخلاقی خود که ماورای میل هاست، اطاعت نماید که در این صورت، رفتارش اخلاقی خواهد بود.

- معیار این که رفتارها الهام گرفته از وجدان اخلاقی اند یا تمایلات و غرایز، چیست؟ کانت، معیارهایی را بیان می کند: یکی این که: «بنابر قاعده ای رفتار کن که به موجب آن، در همان حال بتوانی بخواهی که آن قاعده، یک قانون کلی باشد»؛ معیار دیگر این که: «چنان رفتار کن که گویی انسانیت (نوع انسان) را خواه در شخص خودت، خواه در دیگری، در هر مورد همچون غایت می انگاری و نه وسیله» (1).

3. عالمان اخلاق اسلامی و آثار آنها

اشاره

در فرهنگ عالم اسلام، هم زمان با نهضت ترجمه کتب فلسفی از زبان یونانی، متون اخلاقی (بخصوص آثار افلاطون و ارسطو)، مورد توجه قرار گرفت. در همین زمان، متکلمان عقل گرا، عرفا و متصوفه، به سلوک عملی و ریاضت نفس، توجه داشتند و با این شیوه، به شناخت مهلکات و منجیات اخلاقی، راه یافتند.

در قرن چهارم هجری، گروه «اخوان الصفا» در کنار تفکر عقلی و فلسفی، به حیات اخلاقی عنایت کردند و نظر عقلی را با ذوق عرفانی در هم آمیختند. (2) از

ص: 385

1- ر. ک: همان، ص 223 - 227 .

2- علم اخلاق اسلامی، نراقی، ص 18 .

نخستین متفکرانی که در علم اخلاق، تألیف مستقلی داشته، ابوالحسن عامری (م 381 ق) از سردمداران تفکر فلسفی قبل از ابن سینا در خراسان است که بیشتر مطالب کتابش السعادة والاسعاد فی السیرة الإنسانیة، اقتباس از آثار اخلاقی افلاطون و ارسطو است. او همچنین به تصوّف نظر داشته است.

ابن مسکویه (م 421 ق)، از معاصران ابوریحان بیرونی و ابن سینا، در کتاب تهذیب الأخلاق و تطهیر الأعراق خود، شیوه ارسطویی را بر می‌گزیند و مسائل اخلاقی را به سبک و اسلوب فیلسوف یونان مطرح می‌سازد.

آنچه وی در اخلاق ابراز داشته، ترکیبی است از آرای افلاطون و ارسطو و جالینوس و احکام شریعت اسلام؛ البته اندیشه‌های ارسطویی، بر دیگر عناصر تفکر در آثار وی غلبه دارد.

ابو حامد محمد غزالی (450 - 505 ق) معروف‌ترین نویسنده و تحلیلگر مباحث اخلاقی است. او با همه دشمنی و مخالفتی که با ارسطو داشته، در کتاب معارج القدس فی مدارج معرفه النفس، به روش فیلسوف یونانی، قوای سه‌گانه نفس انسانی (یعنی شهوت، غضب و عقل) و فضایل چهارگانه عفت، شجاعت، حکمت و عدالت را به دقت بررسی کرده و توضیح داده است. اما در دو کتاب پرآوازه احیاء علوم الدین و کیمیای سعادت - که به زبان‌های تازی و فارسی در اخلاق هنجاری تألیف شده اند - با پذیرفتن سه نیروی سیاه شهوت، غضب و علم برای قلب، تلاش کرده است که مباحث خود را بر اساس موازین قرآن، احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و آرای عارفان و صوفیان، تنظیم و تشریح کند. دو بخش مهلکات و منجیات این دو کتاب، درباره صفات اخلاقی ناپسند و پسندیده است.

دانشمند دیگر، خواجه نصیر الدین طوسی (597 - 672 ق) از نامدارترین علمای اسلام و امامیه است که کتاب معروف اخلاق ناصری را به عنوان شرح و تکمیل کتاب تهذیب الأخلاق، به نگارش در آورده است و مانند ابن مسکویه، بیشتر مطالب را از اقوال

حکما بخصوص ارسطو گرفته است. البته خواجه در کتاب اخلاقی دیگرش اوصاف الأشراف، با مبنا و روش دیگری، مراحل سیر و سلوک را بیان کرده است.

در دوران صفویه، ملاّ محسن فیض کاشانی، دانشمند مفسّر و محدّث بزرگ شیعی (م 1091 ق) در حوزه اخلاق، کتاب های: المحجّة البيضاء فی تهذیب الإحیاء - که در حقیقت، متن پالایش شده إحياء العلوم غزالی است - و الحقائق فی محاسن الأخلاق - را که خلاصه ای است از المحجّة البيضاء - تألیف کرد. (1)

اثر معروف دیگر در اخلاق اسلامی، جامع السعادات ملاّ مهدی نراقی (م 1209 ق) است. وی با اصول فکری خاص و روش ابتکاری و دقیقی، به تحریر و تنظیم آن پرداخته است. جامع السعادات، از سویی، همچون آثار عامری، ابن مسکویه و خواجه نصیر، مبتنی بر فلسفه و آرای ارسطو است و از سوی دیگر، مانند کتاب های إحياء علوم الدین، کیمیای سعادت، المحجّة البيضاء و الحقائق، بر جنبه های دینی و عملی تکیه دارد و در حقیقت، میان عقل، فلسفه و جنبه نظری اخلاق با دین، عرفان و جنبه عملی اخلاق، تعادل برقرار کرده است. با این توضیح، دانشمندان اخلاق اسلامی در موضوع تعیین مرز رفتار به هنجار و نابه هنجار و طبقه بندی صفات انسانی، در دو گروه اصلی قرار می گیرند:

گروه اوّل

ابن مسکویه، خواجه نصیر و نراقی، بر مبنای نظریه ارسطو، برای نفس، چهار قوه :

عقلی، واهمه، غضب و شهوت قائل هستند (البته خواجه نصیر، قوه واهمه یا خیال را جزو قوه عقلی یا ناطقه می داند و از این رو، سه قوه برای نفس قائل است) و صفات نیک و بد اخلاقی را با ملاك حدّ وسط این نیروهای نفس، مشخص می سازند. به این معنا که رفتار به هنجار یا به تعبیر آنها «فضیلت»، حدّ وسط افراط و تفریط در به

ص: 387

1- ر. ر. ك: منطق و معرفت از نظر غزالی .

خواجه نصیر در اخلاق ناصری می نویسد:

هر فضیلتی را حدی است که چون از آن حد، تجاوز نماید، چه در طرف غلو و چه در طرف تقصیر، به رذیلتی ادا کند. پس به ازای هر فضیلتی، رذیلت های نامتناهی باشد. حدّ وسط، محدود بود و اطراف نامحدود... و از بعضی از این اصناف رذایل، انواع امراض نفس، حادث شود. (1)

پیدا کردن ویژگی های حدّ وسط برای هر نیروی نفس، آن چنان دشوار است که عالمان اخلاق، پل صراط را به آن تأویل کرده اند! (2) نراقی برای رهایی از این تنگنا، معتقد است که در اخلاق باید حدّ وسط نسبی یا اضافی را در نظر بگیریم، نه حدّ وسط حقیقی را. وسط حقیقی، آن است که نسبتش به دو طرف یکسان باشد، مانند عدد چهار نسبت به دو شش و همچنین مزاج معتدل حقیقی که پزشکان، وجود آن را منکرند. وسط نسبی، آن است که تحققش برای نوع یا شخص، تا حد امکان، به حدّ وسط حقیقی، نزدیکتر است و کمال لایق نوع و شخص به آن متحقق می شود، اگر چه به آن واصل نشود. پس نام گذاری به وسط (اگر چه وسط حقیقی نباشد)، نسبت به اطراف آن است که از وسط حقیقی، نسبت به آن دورترند. و این مانند اعتدال نوعی یا شخصی است که طبیبان، آن را اثبات کرده اند، و مراد از آن، اعتدالی است که فراخور هر نوع یا شخص است که همان اعتدال اضافی و نسبی نامیده می شود؛ زیرا یافتن وسط حقیقی و پایداری بر آن، بسیار دشوار است. به همین جهت، فضیلت به اختلاف اشخاص و احوال و زمان ها مختلف می شود و چه بسا مرتبه ای از اعتدال و حدّ وسط نسبی با توجه به شخص یا حال یا وقت معین، فضیلت است و نسبت به غیر آن، رذیلت است. (3)

ص: 388

1- ر. ر. ك: اخلاص ناصری، ص 117 - 122 .

2- علم اخلاق اسلامی، نراقی، ص 13 .

3- ر. ر. ك: همان، ص 107 - 108 .

غزالی و پویندگان راه او مانند: فیض کاشانی، العینائی (زنده در قرن یازدهم، نویسنده کتاب آداب النفس)،

شُتبر (م 1242 ق) و... با طرح کلی سه نیروی شهوت، غضب و عقل برای انسان، بدون وارد شدن به جزئیات، صفات و رفتارهای نابه هنجار را با عنوان «مهلکات» و رفتارها و خوی های پسندیده را با عنوان «منجیات» مشخص کرده اند. منابع اصلی طبقه بندی آنها، قرآن، سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله، امامان شیعه، آرا و روش صوفیان (بویژه برای غزالی) بوده است.

بر این دو رویکرد، انتقادهای زیادی وارد شده است که به اختصار، به مهم ترین آنها اشاره می کنیم:

شک نیست که نظریه ارسطو، جزئی از حقیقت را داراست؛ ولی شاید ایراد عمده ای که می توان بر نظریه اخلاقی ارسطو گرفت، این است که ارسطو، کار علم اخلاق را تنها تعیین بهترین راه ها (یعنی راه وسط) برای وصول به مقصد - که سعادت است - دانسته است. به بیان دیگر، ارسطو مقصد را تعیین شده می داند. اخلاق ارسطویی، به انسان هدف نمی دهد؛ راه رسیدن به هدف را می نمایاند، و حال آن که ممکن است گفته شود که یک مکتب اخلاقی، وظیفه دارد که هدف انسان را هم مشخص کند؛ یعنی چنین نیست که انسان از نظر هدف، نیازی به راهنمایی نداشته باشد.

به علاوه، در اخلاق ارسطویی، از آن نظر که هدف را سعادت تعیین کرده است و فرض را بر این دانسته که انسان، دائماً در پی خوش بختی خویش است، باید بهترین راه رسیدن به خوش بختی را به او نشان داد. در حقیقت، ارسطو، اساسی ترین عنصر اخلاق (یعنی قداست) را از اخلاق گرفته است. اخلاق، قداست خود را از راه نفی «خودی» و «خودخواهی» و به عبارت دیگر، از راه بیرون آمدن از «خودمحوری» دارد؛ حال آن که در اخلاق ارسطویی، نظریه این که تنها هدف را سعادت شناخته

است، برگرد «خودمحوری» دور می زند. برخی مانند راسل (در کتاب تاریخ فلسفه غرب) مدعی شده اند که همه اخلاق فاضله را نمی توان با معیار «حدّ وسط» توجیه کرد. مثلاً راستگویی، حدّ وسط میان کدام افراط و تفریط است؟ راستگویی، خوب است و دروغگویی که نقطه مقابل آن است (نه طرف افراط یا تفریط آن) بد است. (1)

پرداختن به امور ذهنی، مانند حدّ وسط حقیقی و نسبی - که مورد اختلاف خواجه نصیر و نراقی است -، مشخص کردن تنها چهار فضیلت دست نیافتنی به عنوان صفات و رفتارهای به هنجار و در مقابل، بی نهایت ویژگی نابه هنجار، ایستا بودن ویژگی های اخلاقی و ... از دیگر ضعف های این نظریه است.

در رویکرد دوم، احیاء العلوم غزالی - که از زمان تألیف، منبع و آبشخور علمی صدها اثر اخلاق بوده است -، مورد نقد پژوهشگران زیادی قرار گرفته است. حافظ ابن جوزی، دانشمند بزرگ اهل سنت، در کتاب های خود: اعلام الاحیاء باغلاط الاحیاء، المنتظم و تلبیس ابلیس، بخشی از خرافه پردازی ها، اظهارات ضدّ عقل و سخنان غیر علمی غزالی را بیان کرده که گزیده ای از آنها را در جلد یازدهم الغدیر علامه امینی می بینیم. برای نمونه: غزالی در کتاب ریاضة النفس می نویسد: «یکی از بزرگان در آغاز برنامه خودسازی، چون دید برای شب زنده داری و بر پا ایستادن جهت عبادت، سستی می کند، خود را وادار کرد که در تمام طول شب، بر سر بایستد». یعنی سر خود را پایین بگذارد و پاهایش را بالا نگه دارد! حال، این دستور اخلاقی را مقایسه کنید با

خطاب خداوند به پیامبر عزیزش «طه * مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى» (2). (3)

امام خمینی، فقیه، عارف و فیلسوف الهی - که جایگاه رفیعی در علم و عمل به اخلاق اسلامی دارد - در مقدمه کتاب شرح حدیث جنود عقل و جهل می نویسد:

ص: 390

1- ر. ر. ك: آشنایی با علوم اسلامی .

2- . سوره طه، آیه 1 - 2 .

3- ر. ر. ك: المحجة البيضاء فی احیاء الاحیاء، غفاری .

علمای اخلاق که تدوین این علم کردند، یا به طریق علمی - فلسفی مثل کتاب شریف طهارة الاعراق محقق بزرگ ابن مسکویه و کتاب شریف اخلاق ناصری تألیف حکیم متأله و فیلسوف متبحر، افضل المتأخرین، نصیر الملة و الدین و ... و بسیاری از قسمت های کتاب إحياء العلوم غزالی، نحو تألیف علمی [آنها] را در تصفیه اخلاق و تهذیب باطن، تأثیر بسزا نیست. کتاب احیاء العلوم که تمام فضلا او را به مدح و ثنا یاد می کنند و او را بدء و ختم علم اخلاق می پندارند، به نظر نویسنده، در اصلاح اخلاق و قلع ماده فساد و تهذیب باطن، کمکی نمی کند؛ بلکه کثرت ابحاث اختراعیه و زیادی شعب علمیه و غیر علمیه آن و نقل های راست و دروغ آن، انسان را از مقصد اصلی، باز می دارد و از تهذیب و تطهیر اخلاق، عقب می اندازد. (1)

4. اخلاق در جوامع حدیثی

محدثان بزرگ اسلام، هر يك در آثار خود، با اسلوب فکری خاصی به تبویب مباحث اخلاقی پرداخته اند. پیش از بررسی ویژگی های الکافی، برای نمونه، دو موسوعه معتبر روایی را از نظر می گذرانیم. شیخ حرّ عاملی (م 1104 ق) در کتاب جهاد وسائل الشیعة (جلد یازدهم) 101 باب را به جهاد نفس اختصاص داده است. او در باب اول، با ذکر ده حدیث، وجوب جهاد با نفس را یادآور می شود. سپس با برشمردن اعضای بدن - که افعال آنها در اختیار انسان است -، از زبان حجّت های خداوند، حقوق هر يك از اعضای بدن یا وظایفی را که خالق حکیم برای آنها معین کرده، بیان می کند.

آن گاه در 35 باب، مهم ترین صفات پسندیده آدمی را مانند: یقین، قناعت، صبر، شکر، حلم، حُسن خُلق، سخاوت، غیرت، شجاعت، راستگویی، و ... توضیح می دهد. سپس برای ایجاد انگیزه، در ده باب، به توضیح ضرورت توجّه به اصلاح

ص: 391

خود، پیش از و بیش از حساسیت نشان دادن به دیگران و نیز دوری از زمینه های گناه (همانند پیشگیری نوع اول) می پردازد و پس از آن در 34 باب، روایاتی را درباره گناهان یا بیماری های اخلاقی مهم می آورد و سرانجام در بیست باب، روش های توبه و درمان را معرفی می کند.

پس سیر منطقی و علمی حُرّ عاملی چنین است: وجوب خودسازی، حقوق اعضای بدن (رفتارهای آشکار)، صفات پسندیده (ویژگی های درونی شخصیت)، رفتارها و صفات ناپسند، زمینه ها و راه های پیشگیری، ضرورت و روش های مداخله و درمان.

اوصاف الأشراف و دقیق تر از آن الکافی، با همین روش (یعنی مقدم داشتن ویژگی های مثبت بر خصوصیات منفی و موانع رشد انسان) تنظیم شده اند. پس این گونه نیست که آیه الله جوادی آملی، به عنوان يك اصل در تألیف آثار تربیتی می نویسد که صاحب نظران علم اخلاق، بر آن اند که بخش های آغازین علم اخلاق را آشنایی با رذایل و راه های زدودن آنها قرار دهند،⁽¹⁾ و بر همین پایه، از این که باب اول اوصاف الأشراف درباره ایمان، تبت، صدق انابه و اخلاص است و باب دوم، آن درباره مانع زدایی از سیر و سلوک، محقق طوسی را سزاوار انتقاد می داند!⁽²⁾

موسوعه جامع احادیث الشیعة که بر سیاق وسائل الشیعة تنظیم شده است، مجلّات شانزده تا هجده، 89 باب را به مباحث جهاد نفس اختصاص داده است. ترتیب و تعداد این ابواب چنین است:

وجوب جهاد نفس (10 باب)، گناهان (43 باب)، صفات پسندیده (23 باب) و توبه (13 باب). معلوم نیست که چرا مؤف، بر خلاف دیگر مؤفان حدیثی، در بخش

ص: 392

1- . مراحل اخلاق در قرآن، ص 22 .

2- . ر . ك : همان، ص 11 - 13 .

گناهان، فضیلت‌های اخلاقیِ فرو خوردن خشم، صبر، خاموشی، شکر، راستگویی، وفای به عهد، بخشندگی، عمل صالح و زهد را آورده و توضیح داده است!

و. «الکافی»: مبانی انسان‌شناسی و طبقه‌بندی صفات و رفتار

لازمه مختار بودن انسان، این است که رفتارهای گوناگون و گاه متضادی را از خود بروز می‌دهد. رفتار آشکار، نمایانگر «اندیشه» ناپیدا و آن نیز جلوه‌ای از صفات شکل‌گرفته انسان است.

چگونه و بر پایه چه معیارهایی، این‌گونه‌گونی رفتارها، اندیشه‌ها و صفات را طبقه‌بندی کنیم؟ در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان آنها را در دو گروه مثبت و منفی جای داد. مهر و کین، داد و بیداد، پاک‌دامنی و پرده‌داری، پارسایی و دنیاپرستی، راستگویی و دروغ‌پردازی و به قول حافظ، مستوری و مستی، از یک قبیله نیستند؛ اما چه کسی این رفتارها را از هم جدا می‌سازد و بر آنها نشان مثبت و منفی می‌گذارد.

خرد آدمی، ترازوی دقیقی برای سنجش بسیاری از کارهاست؛ اما مگر نه این که یکی از ویژگی‌های مهم انسان، این است که اگر بر عملی هر چند ناپسند، مداومت ورزد، به آن دلبسته می‌شود و آن را خوب می‌بیند! (1)

ارونسون، روان‌شناس اجتماعی، در باره نظریه «ناهماهنگی شناختی»، معتقد است که بخش بزرگی از رفتار ما، بخردانه نیست. گرچه از نظر شخص، ممکن است که واقعاً بسیار پر معنا به نظر برسد. (2)

باربارا تاکنن، تاریخ‌نگار معاصر نیز در آغاز کتاب سیر نابخردی، خرد را داوری بر پایه تجربه و عقل سلیم و اطلاعات موجود، تعریف می‌کند؛ (3) اما وقتی

ص: 393

1- .سوره فاطر، آیه 8 .

2- . روان‌شناسی اجتماعی، ص 215 .

3- . سیر نابخردی، ص 2 .

می خواهد رفتار حاکمانی را که به خاطر برگزیدن راه های کاملاً نادرست ، باعث نابودی کشورشان شده اند ، واکاوی کند ، نومیدانه اظهار می دارد که : نابخردی ، زمان و مکان نمی شناسد ؛ عمومی و همبستگی است و اصرار در کژاندیشی یا نابخردی مخمّر در فطرت آدمی است . (1)

روان شناسی و اخلاق ، بیش از دیگر دانش ها در پی یافتن معیارهایی برای جداسازی رفتارها و صفات خوب و بد آدمی هستند .

پیش از این گفته شد که روان شناسان ، در معرفی مرز به هنجاری و نابه هنجاری ، با یکدیگر هماهنگ نیستند و در بعضی از ملاک ها که عنوان یکسانی را بر می گزینند ، نوعی اشتراك لفظی را به کار می گیرند . تشخیص رنج و پریشانی فرد - که تقریباً ملاک مورد توافق بیشتر آسیب شناسان روانی است - ، هم به شمار دردمندان ، متفاوت است و هم به تعداد ارزیابان! تا چه برسد به ملاک هایی مانند : هنجارهای آماری ، اجتماعی و فرهنگی!

ریشه این سرگشتگی ، در انسان محوری و به تعبیر رنه گنون ، «فردیت پرستی» است ؛ فلسفه ای که برخلاف دوران های گذشته ، سر تا پای تمدن کنونی را فرا گرفته است . (2)

در حوزه اخلاق ، دانستیم که بیشتر عالمان اخلاق ، نظریه قوای نفس ارسطو را پذیرفته اند و اعتدال را - که تعیین ذهنی حدّ وسط هر قوه نفسانی است - فضیلت یا همان رفتار و صفت به هنجار و نقاط غیر آن را در دو سوی افراط و تفریط - که بی نهایت می شود - ردیلت یا نابه هنجاری نامیده اند .

در دنیای اسلام ، دانشمندانی همچون ابن مسکویه ، غزالی ، خواجه نصیر و نراقی ، هر کدام به شیوه ای تلاش کرده اند که این نظریه را با آیات و روایات بیامیزند و جامعه

ص: 394

1- ر . ک : همان ، ص 4 - 5 .

2- بحران دنیای متجدّد ، ص 82 .

دینی بر آن پوشانند. تنها نگاهی گذرا به عناوین فضیلت‌ها و رذیلت‌های کتاب‌های اخلاق ناصری و جامع السعادات و اسامی منجیات و مهلکات آثار غزالی و فیض، این نظر امام خمینی را اثبات می‌کند که تقسیم بندی‌های این بزرگان، چه اندازه «غیر علمی و اختراعی» هستند!

شیخ حرّ عاملی، بی‌توجه به مبانی فلاسفه و عرفا - همان‌گونه که روش محدثان و فقیهان است -، روایات اخلاقی را با ترتیبی ساده و منطقی در پی هم آورده و کتاب جهاد با نفس و مسائل الشیعة را تنظیم کرده است. این تلاش، هر چند ستودنی است، اما نیاز به وجود نظامی فکری و روان‌شناختی که بر اساس اعتقاد به خداوند و رابطه انسان با ذات اقدس او، مبانی انسان‌شناسی توحیدی را بیان کند و معیاری حقیقی و دقیق برای تشخیص ویژگی‌های مثبت و منفی انسان ارائه دهد و راه رسیدن به کمال مطلوب را بازشناسد، بر طرف نمی‌سازد.

الکافی، تألیف محمد بن یعقوب کلینی، فقیه بزرگوار شیعه، عالم و عارف به اخبار و به قولی مجدد امامیه در آغاز قرن سوم هجری می‌تواند برای پاسخ دادن به این نیاز، مبنایی اطمینان‌بخش و محکم باشد. الکافی، از گران‌مایه‌ترین تألیفات اسلامی است که شیخ مفید، آن را «سودمندترین»، فیض‌کاشانی «شریف‌ترین، استوارترین و کامل‌ترین»، علامه مجلسی «زیباترین و بزرگ‌ترین» و محمد امین استرآبادی «بی‌مانندترین» آثار شیعه می‌دانند. (1)

کلینی در مقدمه الکافی، خطوط اصلی جهان‌بینی و اصول فکری خود را به صورت زیر روشن می‌کند:

1. خداوند، انسان‌ها را به این خاطر که از خرد و زیرکی بهره‌مندند و می‌توانند امر و نهی پروردگار را بپذیرند، جدای از چهارپایان و حیوانات آفرید.

2. انسان‌ها بعد از زاده شدن، در دو گروه قرار می‌گیرند: گروهی تن‌درست و سالم و گروهی زیانمند و ناتوان.

ص: 395

1- ر. ر. ك: الأُصول فی الكافی، محفوظ.

3. انسان های سالم ، به دلیل برخورداری از ابزار تکلیف ، شایسته دریافت امر و نهی الهی هستند. زیانمندان از کارافزاده، چون نمی توانند ادب و دانش بیاموزند ، تکلیفی ندارند.
4. ناتوانان ، به سبب توانمندان سالم، برجای می مانند و افراد سالم ، به پشتوانه ادب و دانش.
5. اگر نادانی، شایسته افراد سالم است ، پس رواست که تکلیف از آنها برداشته شود .
6. با نبودن تکلیف، ارسال پیامبران، فروفرستادن کتاب های آسمانی و آداب زندگی ، بیهوده می شود. پیامد این حالت، تباهی در تدبیر خداوند و روی آوردن به باور ماده پرستان است.
7. نتیجه آن که عدالت و حکمت خداوند ، ایجاب می کند که انسان های سالم و در خور تکلیف ، در معرض امر و نهی الهی قرار گیرند تا وجودشان بیهوده و به خود وانهاده نباشد.
8. پس دانش دین و شناختن شیوه بندگی و در مسیر آن گام نهادن ، سزاوارترین وظیفه انسان خردمند سالم است.
9. دانش و باور به خداوند، پیامبران، امامان، کتاب های آسمانی (و در زمان ما قرآن) و روز رستاخیز «ایمان» ، انسان را می سازد و پرورش می دهد.
10. ایمان ها بر دو نوع اند : استوار و گذرا .
11. کسی به ایمان استوار دست می یابد که دین خود را با دانش و یقین و آگاهی ، از قرآن و سنت پیامبر و عترت او بگیرد و آن کس که بر آرا و اندیشه های مردم و بزرگان
تکیه کند ، به ایمانی لرزان و عاریتی می رسد.
12. ایمان استوار و یقین آور، اطمینان خاطر، سلامت روان و شادکامی می آورد و انسان را از فرو افتادن در فتنه ها و گمراهی ها باز می دارد.
- کلینی با صرف بیست سال بررسی و پژوهش، روشن ترین و صحیح ترین احادیث منقول از پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام را گرد می آورد و بر مبنای ترتیب همین

خطوط فکری خود تنظیم می کند.

الکافی ، هندسه اسلامی و اصیل ساختمان حیاتی انسان و جامعه سالم است. اگر ساحت ها و لایه های وجودی انسان عاقل و تن درست را همچون دایره های متحد الممرکز ترسیم کنیم، درونی ترین و سازنده ترین آنها عقاید اوست که با کسب دانش شکل می گیرند و با تفکر ، بارور می شوند. عقاید در تعامل با فطرت های یکسان و سرشت (طینت)ها و تربیت های متفاوت، صفات را می سازند. صفات ، با رنگی که از عقاید می گیرند ، به دو گروه بزرگ پسندیده و ناپسند تقسیم می شوند. پس از آن ، رفتارها و اعمال - که جلوه های ظاهری وجودند - با نیروی صفات ، به راه می افتند .

سرانجام ، اندام هایی از بدن را می بینیم که تغییراتشان در اختیار آدمی است. حرکات اعضای بدن می تواند خوشایند باشند یا ناخوشایند. البته این خوشایندی و ناخوشایندی ، به فرهنگ هر قوم بستگی دارد، بی آن که اثری در باورها بگذارد.

به نظر می رسد که الکافی ، نظام شناختی و تربیتی انسان را به صورتی که توصیف شد ، به صورت زیر توضیح می دهد. کتاب عقل و جهل و کتاب علم الکافی ، مقدمه ای است بر این نظام انسان شناسی که روشن می کند ، اولاً تفاوت انسان ها با حیوانات و چهارپایان در عقل است و ثانیاً انسان هایی که به دنیا می آیند ، اگر از نظر ذهن و حواس - که راه های درک و در نتیجه ، ابزار تکلیف اند - سالم باشند، لازم است به دانشی

ص: 397

راستین و سازنده - که همان شناخت خداوند، انبیا و اوصیای الهی و کتاب های آسمانی است - مجهّز شوند تا بتوانند در مسیر سلامت گام بردارند.

مهم ترین و زیربنایی ترین قسمت وجودی انسان، حوزه باورها و عقاید اوست که کتاب توحید و کتاب حجّت، عهده دار ساختن این درونی ترین و اصیل ترین بخش، یا به تعبیر زیارت رجبیه «خبیئه اسرار» است. کلینی، دو گونگی و تضاد صفات و رفتارهای انسان را نه با تعبیر حُسن و قُبْح متکلمّان، نه فضایل و رذایل فیلسوفان، نه منجیات و مهلکات اخلاقی نویسان و نه به هنجار و نابه هنجار روان شناسان مشخص می کند؛ بلکه بر آنها نام «ایمان و کفر» می گذارد تا با همان جهان بینی توحیدی، نشان دهد که در همه زمان ها و مکان ها، «صبغة الله»، ملاک حقیقی و عینی جلوه های مثبت وجودی انسان هاست.

شخصیت سالم و ایده آل در الکافی، انسان مؤمن است. کلینی در کتاب ایمان برای بیان ساختار وجودی انسان، نخست در باب های طینت و فطرت، مطالبی ژرف را از زبان حجّت های خداوند می آورد. سپس در ابواب: تفاوت اسلام و ایمان، جاری بودن ایمان در همه اجزای بدن و درجات ایمان، به بیان ابعاد شخصیت مؤمن می پردازد و آن گاه به باب «مکارم اخلاق» می رسد.

مکارم اخلاق - آن گونه که کلینی با نظم فکری دقیقی گردآورده است -، صفات اختیاری و اساسی سازنده شخصیت هستند که بر خلاف عادت های رفتاری مثبت (مانند: نماز، روزه، سجده و رکوع)، از اختیار و آگاهی، تُهی نشده اند و از این رو، می توانند معیار اختیار و گزینش انسان قرار گیرند.

کلینی در باب مکارم، فهرست گونه، مکارم را بر می شمارد و آن گاه در ابواب دیگر، روایاتی عمیق و رسا را در توضیح هر کدام می آورد. (1)

این دانشمند بزرگوار، پس از بیان ویژگی شخصیت های سالم، یعنی مؤمنان (در 110 باب، با 948 حدیث) در کتاب الایمان (در 54 باب) به طبقه بندی و توضیح

ص: 398

گناهان - که لغزشگاه‌ها و بیراهه‌هایی هستند که مؤمن را به وادی کفر می‌کشانند - می‌پردازد.

نخستین روایت بخش گناهان، حدیثی است که از امام باقر علیه السلام نقل شده است:

هیچ چیزی برای قلب آدمی، ویرانگرتر از گناه نیست. همانا قلب، با گناه همراه می‌شود و پیوسته با آن می‌ماند تا گناه بر آن چیره شود و زیر و رویش کند!

در معارف اسلامی، قلب، مرکز احساس و ادراک انسان و هسته مرکزی وجود اوست. آدمی که با فطرت الهی زاده می‌شود، اگر به دلالت عقل و راهنمایی حجت‌های خداوند در مسیر زندگی گام بر دارد، شخصیت سالمی می‌شود با صفات و رفتارهای پسندیده که به او مؤمن می‌گویند؛ اما اگر غفلت کند و از راه خدا - که طریق کمال اوست - بلغزد و بی‌راهه نافرمانی از حضرت حق را آرام آرام بپیماید، به درّه هولناک کفر - که اختلال شخصیت واقعی است -، سرنگون می‌شود.

پس حرکت طبیعی، سیر در صراط مستقیم توحید است و روی گردانی از آن - که در فرهنگ اسلامی، گناه نامیده می‌شود -، رفتاری نابه‌هنجار. اصرار بر گناهانی که در آغاز ناچیز بوده‌اند، صفات ناپسند را شکل می‌دهد و مجموعه یک پارچه و در هم تنیده صفات، «شخصیت» را می‌سازد. کلینی بزرگ، در این قسمت نیز همچون کتاب ایمان، بحث از صفات مهم و زیربنایی، یعنی گناهان بزرگ (کبائر) را مقدم می‌دارد و همچون در مانگری ژرف اندیش و باتجربه، با آوردن روایاتی در باب‌های بعد، هشدار می‌دهد که کوچک شمردن گناهان و پافشاری بر آنها، هر لغزشی را عمیق و کبیره می‌سازد.

باب «ریشه‌ها و پایه‌های کفر»، به مهم‌ترین عوامل اختلال و دگرگونی شخصیت - که شایسته است عالمان مسلمان، با بررسی‌های علمی و همه‌جانبه‌ای، محتوای آن را بشناسند و در اختیار پژوهشگران علاقه‌مند قرار دهند - پرداخته است.

کتاب کفر، پس از تحقیق مربوط به گناهان، مباحث ژرف و پُر رمز و رازی دارد که حتی اشاره به آنها در امکان این نوشته نیست. کلینی کتاب ایمان و کفر را با سخنانی

امیدبخش و راه‌گشا از پیشوایان دین درباره پیشگیری از بیماری‌ها و اختلالات روانی و شخصیتی، پایان می‌بخشد.

مؤمن (یعنی شخصیت سالم اسلامی و قرآنی) برای آن‌که بتواند در فراز و نشیب‌های زندگی، ایمان خود را محکم سازد و رشد دهد، باید پیوسته با خداوند حکیم و ارزش‌آفرین، پیوند داشته باشد و این، فراهم نمی‌شود جز با نیایش‌های عارفانه و خالصانه با حضرت حق و تلاوت همراه با تدبیر آیات قرآن. از این رو، مؤلف دانشمند و تیزبین الکافی، کتاب‌های دعا و قرآن را به دنبال کتاب ایمان و کفر، فراهم آورده و مرتب ساخته است.

دانستن و رعایت کردن آداب معاشرت، شخصیت انسان مؤمن را زینت می‌دهد؛ اما آیا برخورداری از مهارت‌های اجتماعی می‌تواند بدانیشی و بیماردلی را از بین ببرد؟

کلینی با آوردن کتاب العشره، در پایان اصول الکافی به این پرسش پاسخ منفی می‌دهد. آداب، زینت اعمال اند و نه سازنده آنها. این، همان نظام فکری و تربیتی باطلی است که در عصر مدرنیته می‌بینیم، مهارت‌ها و آداب اجتماعی، سرلوحه زندگی و نشانگر شخصیت متعادل است و باورهای دینی و توحیدی، حقیقت‌های فراموش شده حیات فردی و اجتماعی! شایان ذکر است که بگوییم مرحوم مجلسی، کتاب ایمان و کفر بحار الأنوار (مجلدات 67 تا 76) را با همان عنوان و تقریباً ترتیب اصول الکافی، تنظیم کرده است.

ص: 400

1. آسیا در برابر غرب ، داریوش شایگان ، تهران : امیرکبیر ، 1356 ش .
2. آسیب شناسی روانی، دیوید روزنهان و مارتین سلیگمن ، ترجمه : مجتبی سید محمدی، تهران : ساوالان ، 1386 ش .
3. آشنایی با علوم اسلامی (حکمت عملی)، مرتضی مطهری ، تهران : صدرا، 1377 ش .
4. اخلاق ناصری، نصیرالدین طوسی ، تهران : خوارزمی ، 1373 ش .
5. «انسان در نگاه اسلام و اومانیسم»، عبدالله ابراهیم زاده آملی ، مجله قبسات ، شماره 44 ، تابستان 1386 ش .
6. بحران دنیای متجدد ، رنه گنون ، ترجمه : ضیاء الدین دهشیری، تهران : امیرکبیر ، 1372 ش .
7. خداوندان اندیشه سیاسی (ج 2) ، وت جونز ، ترجمه : علی رامین ، تهران : امیرکبیر ، 1376 ش .
8. درآمدی بر فراز و فرود مدرن، مجید امامی ، قم : نورمطاف ، 1386 ش .
9. دین و نظم طبیعت ، سید حسین نصر ، ترجمه : انشاء الله رحمتی، تهران : نشر نی ، 1996 م .
10. روان شناسی اجتماعی ، الیوت ارونسون ، ترجمه : حسین شکر کن ، تهران : رشد ، 1381 ش .
11. روان شناسی مرضی از کودکی تا بزرگسالی (ج 1)، پریخ دادستان ، تهران : سمت ، 1387 ش .
12. روان شناسی نابه هنجار و زندگی نوین ، جیمز بسی کلمن ، ترجمه : کیانوش هاشمیان ، تهران : دانشگاه الزهراء ، 1376 ش .

13. روان شناسی نابه هنجاری ، کاستلو تیمونی و کاستلو جوزف ، ترجمه : نصرت الله پورافکاری ، تهران : آزاده ، 1992 م .
14. زمینه روان شناسی ، اتکینسون و همکاران ، ترجمه : محمدتقی براهنی و همکاران ، تهران : رشد ، 1385 ش .
15. سیر نابخردی ، باربارا تاکنن ، ترجمه : حسن کامشاد ، تهران : فرزانه ، 1384 ش .
16. شرح حدیث جنود عقل و جهل ، روح الله خمینی ، تهران : مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ، 1377 ش .
17. علم اخلاق اسلامی ، سید جلال الدین مجتبی ، تهران : حکمت ، 1385 ش .
18. علم اخلاق اسلامی ، مهدی نراقی ، ترجمه : سید جلال الدین مجتبی ، تهران : حکمت ، 1385 ش .
19. فلسفه اخلاق ، محمدتقی مصباح یزدی ، تهران : اطلاعات ، 1376 ش .
20. متن تجدید نظر شده راهنمای تشخیص و آماری اختلال های روانی ، انجمن روان پزشکی امریکا ، ترجمه : محمدرضا نیکخو و هامایک آوادیس یانس ، تهران : انتشارات علمی ، 1386 ش .
21. مراحل اخلاق در قرآن ، عبدالله جوادی آملی ، قم : مرکز نشر اسراء ، 1379 ش .
22. منطق و معرفت از نظر غزالی ، غلامحسین ابراهیمی دینانی ، تهران : امیرکبیر ، 1370 ش .
23. نظریه های روان درمانی ، جیمز پروچاسکا و نور کراس ، ترجمه : یحیی سید محمدی ، تهران : رشد ، 1381 ش .
24. نقد و بررسی مکاتب اخلاقی ، محمدتقی مصباح یزدی ، قم : مرکز انتشارات مؤسسه امام خمینی ، 1384 ش .

ب . عربی

25. آداب النفس ، السید محمد العیناثری العاملی ، بیروت : مؤسسة الأعلمی ، 1415 ق .

26. الأخلاق ، السيد عبدالله الشُّبْر ، قم : بصيرتي ، 1395 ق .

27. الاصول فى الكافى ، حسين على محفوظ ، تهران : دار الكتب الإسلامية ، 1363 ش .

28. الحقائق فى محاسن الأخلاق ، محمد محسن بن شاه مرتضى (الفيض الكاشانى) ، بيروت : دارالكتاب العربى ، 1399 ق .

29. الكافى ، محمد بن يعقوب الكلينى ، تهران : دار الكتب الإسلامية .

30. المحجّبة البيضاء فى إحياء الاحياء ، محمد محسن بن شاه مرتضى (الفيض الكاشانى) ، تحقيق : على ابر الغفارى ، تهران : مكتبة الصدوق ، 1339 ش .

31. بحار

الأنوار ، محمد باقر بن محمد تقى المجلسى (العلامة المجلسى) ، تهران : مكتبة الاسلاميه ، 1374 ش .

32. جامع أحاديث الشيعة ، اسماعيل معزى ملايرى ، قم : مؤلف ، 1377 ش .

33. وسائل الشيعة ، محمد بن الحسن الحرّ العاملى ، تهران : مكتبة الإسلامية .

ج . انگليسى

34. Argyl, Micheal (2001) Psychology and Religion, Routledg, U.K.

Butcher, James, S,N, Minke, Susan and Hooley, Jill, M (2007) 13thed Abnormal Psychology, Pearson, .35
.U.S.A

36. Daviso, Neal, Blankstein, Felt (2005) Abnormal Psychology, MC Graw Hill, U.S.A .

37. Nolen – Hoeksma (2007) 4thed Abnormal Psychology, MC Grow Hill, U.S.A .

Sue, David, Sue, Derald, Wing. And Sue Stanley (2006) 8thed Understanding Abnormal Behavior, .38
.Houghton Miffilin Company, U.S.A

ص: 403

نگاهی به طبیعت در احادیث «الکافی»

فرخ رنگرز

چکیده

انسان مدرن، با روی آوری به سکولاریسم و اومانیزم و در نتیجه، با استفاده منفعت طلبانه و بی حدّ از طبیعت، به تخریب گسترده آن دست زده است. این دو جریان، نقش انسان را در عالم هستی، فاقد معنا کرده و بین او و حقایق متعالی، فاصله انداخته است.

در مقابل این دورویکرد، سنتّ معنوی دین قرار دارد که آدمی را «خلیفه الله» می داند و انسان را در پاس داشت نظام عالم و سنتّ های جاری طبیعت، مؤثرترین عامل معرفی می کند. نویسنده این مقال، سعی کرده است تا با کند و کاو در الکافی و انتقال دیدگاه اهل بیت علیهم السلام در باره طبیعت، پاسخ بعضی از پرسش هایی را که انسان امروز با آنها روبه روست، استخراج نماید.

این نوشتار، موضوعات زیر را در بر گرفته است:

تعریف و اهمیت محیط زیست و مناسبات انسان با آن؛ چیستی طبیعت؛ تأثیر طبیعت بر زندگی مادی و معنوی؛ بررسی ارتباط بحران های زیست محیطی با آسیب ها و کژی های معنوی انسان.

کلیدواژه ها: محیط زیست، طبیعت، روایات طبیعت، بحران های زیست محیطی.

در کتاب الکافی می توان به فرازهایی از سخنان ائمه شیعه علیهم السلام در موضوع طبیعت و مناسبات انسان با آن، برخورد کرد که علاوه بر جنبه های آموزه های دینی، از منظر شناخت طبیعت بر اساس تلقی دین نیز دارای اهمیت است.

حال باید دید که چه عاملی، سبب شده است تا شیخ کلینی، به ارایه دیدگاه اهل بیت علیهم السلام در موضوع طبیعت و محیط زیست، توجه نشان دهد. آیا توجه قرآن و سنت، سبب گردآوری روایات مربوط به این موضوع توسط شیخ کلینی شده است؟ یا طبیعت زیبای زادگاه کلینی (یعنی شهر ری) موجب توجه او به گردآوری اخبار مربوط به این موضوع شده است؟ یا این که این رویکرد، تنها يك اتفاق بوده است و هیچ دلیل دیگری ندارد؟

ما از راه تأمل در الکافی، به پاسخ این پرسش دست نمی یابیم و از دلیل اصلی این توجه، آگاه نیستیم؛ اما کاربردی بودن نگاه دین به طبیعت در شرایط کنونی - که انسان مدرن با روی آوری به سکولاریسم و اومانیزم، به تخریب گسترده در طبیعت دست یازیده است - اهمیت خود را به خوبی آشکار می کند.

این دو جریان معرفتی، با توجه به این که نقش انسان را در عالم هستی، فاقد معنا کرده و بین انسان و حقایق متعالی، فاصله انداخته و برداشت های معنوی از عالم را به حداقل رسانده، از يك سو، معناداری طبیعت را از میان برده و موجب تخریب و ایجاد بحران در محیط زیست شده است، و از سوی دیگر، انسان، با توجه به محدودیت منابع طبیعی، با توسعه حرص و آز خود، بهره وری هرچه بیشتر از طبیعت را دنبال می کند، نه نفوذ در معانی پدیده ها را تا جایی که دیگر امکان پذیر نیست که به طور جدی، دل نگران سلامت معنوی انسان بود و در عین حال، از طبیعت غافل ماند؛ چراکه این دو، از يك بحران اصلی سر برآورده اند و آن، دین گریزی علم جدید است.

در برابر رویکرد نامأنوس سکولاریسم و اومانیزم، سنت معنوی دین قرار دارد که آدمی را «خليفة الله» بر روی زمین می داند و انسان را در پاس داشت نظام عالم و سنت های جاری در طبیعت، مؤثرترین عامل معرفی می کند.

ما با کند و کاو در الکافی و انتقال دیدگاه اهل بیت علیهم السلام در مورد طبیعت، می توانیم پاسخ بسیاری از پرسش هایی را که انسان امروز با آنها روبه روست، از این متن روایی، استخراج کنیم و راه حل هایی عملی و کاربردی را نسبت به خروج از بحران های موجود در محیط زیست ارائه دهیم.

نوشتار حاضر، موضوعات زیر را با بهره گیری از دیدگاه پیشوایان معصوم علیهم السلام بر اساس روایات موجود در الکافی در بر می گیرد:

تعریف و اهمیت محیط زیست و مناسبات انسان با آن؛ چستی طبیعت؛ تأثیر طبیعت بر زندگی مادی و معنوی انسان؛ ارتباط مستقیم بحران های زیست محیطی با توجه به آسیب شناسی کثی های معنوی انسان معاصر؛ راه خروج از این بحران ها.

الف . اهمیت محیط زیست

اسلام، از يك سو، طبیعت را به مثابه آثار خدا می بیند. جهان طبیعت، چه در درون و چه در بیرون از بدن، امری مقدس است و تمام عالم و موجودات آن، تسبیحگوی حق اند: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ» (1).

از سوی دیگر، طبیعت، زمینه ساز سعادت و کمال انسان است. انسان، با داشتن محیطی سالم و امن است که می تواند به تربیت جسم و جان خود پردازد و موجبات ترقی و رشد خود را فراهم سازد. خلافت الهی انسان، ایجاب می کند تا او کاری

مخالف اراده خداوند انجام ندهد. انسان باید همان گونه که اراده خداوند بر حفظ هماهنگی و تعادل محیط زیست قرار گرفته است، به این امر تعلق گیرد.

ص: 407

با این حال و با توجه به اهتمام اسلام به حفظ و تقدیس طبیعت، در منابع روایی ما آمده است که اهل بیت علیهم السلام از سوگند خوردن به طبیعت، پرهیز می کردند؛ چون این امر، طبیعت را جای خدا قرار می داد. از امام باقر علیه السلام پرسیده شد:

آیا سوگندهای خداوند به شب و روز و ستارگان و... می تواند سرمشق ما باشد؟ ایشان فرمودند:

إِنَّ لِلَّهِ عِزًّا وَجَلًّا أَنْ يُقْسِمَ مِنْ خَلْقِهِ بِمَا شَاءَ وَ لَيْسَ لِخَلْقِهِ أَنْ يُقْسِمُوا إِلَّا بِهِ؛ (1)

خداوند عز و جل صاحب اختیار است و می تواند به نام هر مخلوق و پدیده ای سوگند

بخورد؛ اما مخلوق او فقط باید به نام او سوگند بخورد.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده است که قسم خوردن به طبیعت، روش جاهلیت بود؛ زیرا قسم خوردن به آن را امری بزرگ می شمردند:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عِزًّا وَجَلًّا: «فَلَا أُقْسِمُ بِمَوْعِدِ النَّجُومِ» قَالَ: «كَانَ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ يَحْلِفُونَ بِهَا»، فَقَالَ اللَّهُ عِزًّا وَجَلًّا: «فَلَا أُقْسِمُ بِمَوْعِدِ النَّجُومِ» قَالَ: «عَظُمَ أَمْرٌ مَنْ يَحْلِفُ بِهَا». (2)

همچنین قسم خوردن به آن گناه شمرده شده است:

سَأَلَتْهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عِزًّا وَجَلًّا: «فَلَا أُقْسِمُ بِمَوْعِدِ النَّجُومِ»، قَالَ: «أَعْظَمَ إِثْمَ مَنْ يَحْلِفُ بِهَا». (3)

اهتمام به طبیعت، در همه ادیان توصیه شده است. در آیین بودا، انسان، جزء جداناپذیر طبیعت است و اگر طبیعت آلوده شود، در نهایت انسان ها آلوده می شوند. وقتی فرهنگ ها با طبیعت بیگانه شوند و انسان ها از نظام های طبیعی جدا شوند و نسبت به آنها حالت تهاجمی پیدا کنند، پیامدهای منفی ای پدید می آید. وقتی طبیعت را پایمال کنیم، خودمان را پایمال می کنیم. بوداییان اولیه، در جنگل ها و زیر

ص: 408

1- الفروع من الكافي، ج 7، ص 449؛ گزیده کافی، محمد باقر بهبودی، ج 6، ص 341.

2- الكافي، ج 7، ص 450، ح 4.

3- همان، ح 5.

درخت های بزرگ و در غارها و نواحی کوهستانی زندگی می کردند. به طبیعت وابسته بودند و به زیبایی و تنوع محیط طبیعی خود، احترام بسیار می گذاشتند. (1)

گاتها، کتاب آسمانی آشور زرتشت (1، 3، 5) نیز به محیط زیست، با مفهومی بسیار گسترده تر و در دو بُعد مادی و معنوی می پردازد. در هات 31، بندهای 7 و 8 آمده است:

جهان که همه ابعاد محیط زیست را در بردارد، به وسیله اهورامزدا (یگانه هستی بخش بزرگ و دانا)، استوار بر هنجاری به نام اشا (اردیبهشت) آفریده شده است. کسی که نخستین بار چنین اندیشید که باید روزگار جهان، با آسایش و آرامش همراه باشد، با نیک ترین اندیشه و افزاینده ترین خرد، جهان شادی بخش را آفرید و سرسبز گردانید.

در هات 44، بندهای چهار تا شش آمده است که: اشا، هنجاری است که همه اجزای جهان را در بهترین وضعیت و حالت نگه می دارد.

دانشمندان و اندیشمندان، به فراخور حال و تخصص می کوشند که گوشه ای از این هنجار را بیاموزند. تمدن و فناوری، دستاورد هماهنگ شدن با این هنجار است. هرگونه ناهنجاری، سبب ویرانی و هر به هنجاری، سبب پیشرفت و آبادانی می شود. اوزمین، آسمان، آب، گیاهان و جهان بارور شادی آفرین را آفرید تا اندیشمندان، همواره به یاد وظایف خود باشند.

در آیین زردشت، صحبت از ایزدانی می شود که هر کدام از این ایزدان، با یکی از پدیده های طبیعت در ارتباط است؛ ایزدانی همچون: تیشتر (خدای باران)، وایو (خدای باد)، آناهیتا (ایزد بانوی آب) و

این ایزدان برای مردم، فوق العاده مورد احترام بودند. به عنوان مثال، «آناهیتا» به معنای پاک و دور از آلودگی، در اعتقاد ایرانیان باستان، الهه آب، فرشته نگهبان

ص: 409

1- «محیط زیست در بوداییسم»، چاکسون مارن کابیلیسنگه، ترجمه: رضا رضایی، گزارش گفتگو، ش 4.

چشمه ها و باران و همچنین نماد باروری، عشق و دوستی بوده است. این اعتقاد، از دوران پیش از زرتشت، در ایران وجود داشته و در دوران های بعدی هم مورد توجه قرار گرفته است. در تقویم ایرانی، روز دهم ماه آبان باستانی، برابر با چهارم آبان

فعلی، به عنوان جشن «آبانگان» مشخص شده است. آبانگان، جشن آناهیتا (آناهید)، الهه آب است. در این جشن، مردم، الهه آب را نیایش می کردند.

در قطعه ژرف، فصل ده، آیه نود، ریگ ودا به عنوان متن دینی کهن هندوان نیز - که قربانی شدن پوروسا در آن ذکر می شود -، تصویری از طبیعت به مثابه موجودی مرتبط با نفس، منشأ امور مقدس است:

هزار سر بود پوروسا، هزار چشم، هزار پا. او زمین را از هر سو در آغوش گرفت و بر روی ده انگشت ایستاد.

پوروسا همه اینها هست، آنچه بود و آنچه خواهد بود. او خدای بی مرگی است؛ بی مرگی ای که او آن را با غذا(ی قربانی)، پرورش می دهد.

چنین است بزرگی او، و با این همه، بزرگ تر از آن است پوروسا. یک چهارم او، همه موجودات است. سه چهارم او جاودان در آسمان است.

سه چهارم پوروسا در آسمان، قد برافراشت. یک چهارم او دوباره در این جا (زمین) برآمد. چنین شد که در همه سو گسترده؛ به عنوان چیزی که می خورد و نمی خورد.

از او ویراج زاده شد. از ویراج، پوروسا. او آن زمان که زاده شد، به فراتر از زمین رسید؛ به پشت زمین و به پیش از آن.

هنگامی که خدایان با نذر کردن پوروسا، قربانی را گسترده، بهار: روغن قربانی بود، تابستان: هیزم، پاییز: نذر.

همچون قربانی افتاده بر علف پوشیده، آنان پوروسا را - که در آغاز زاده شده -، افشانده. با او خدایان قربانی کردند و قدیسان و فرزندان. از آن قربانی که به تمامی، تقدیم شد، روغن افشانده، گرد آمد. او آن را جانوران هوا ساخت؛ جانوران جنگل و جانوران روستا.

از آن قربانی که به تمامی تقدیم شد، آیه‌ها (ی ریگ ودا) زاده شدند و آهنگ‌های سامایی (ساماودا). اوزان از آن زاده شدند. از آن، ذکر و ورد هنگام قربانی (یاجورودا) زاده شد.

از آن، اسب‌ها زاده شدند و آنها که دوردیف دندان دارند. گاوها از آن زاده شدند. از آن بزها و گوسپندان زاده شدند.

زمانی که آنان پوروسا را تگه تگه کردند، او را به چند قطعه تقسیم کردند؟ دهانش چه بود؟ دو دستش چه بود؟ ران‌ها و پاهایش را چه نام دادند؟

برهمن، دهانش بود؛ دو دستانش راجانیا (جنگجو) شدند؛ دو رانش وایس یا (بازرگان و برزگر) شدند؛ از پاهایش سودرا (طبقه برده) زاده شد.

ماه از روحش (ماناس) زاده شد؛ از چشمش خورشید زاده شد؛ از دهانش ایندراواگنی؛ از نفسش وایو (باد) زاده شد.

از نافش آسمان میانی برآمد؛ از سرش فلک اعظم پیدا شد؛ از پاهایش زمین؛ چهار جهت از گوشش. بدین سان آنان دنیاها را شکل دادند.

چوب‌هایش که (آتش) را محصور می‌کنند، هفت قطعه بودند. هیزم‌ها سه دسته هفت تایی شدند. زمانی که خدایان قربانی را پهن کردند، پوروسا را به عنوان یک قربانی، بر بستند.

با این قربانی، خدایان قربانی را به قربانگاه بردند. اینها نخستین فرمان‌ها بودند. این قدرت‌های بزرگ، به ملکوت رسیدند؛ جایی که قدیسان باستان و خدایان هستند.

و به این ترتیب، موجودات جهان، طبق این متن زیبا، در واقع، «پوروسا» هستند. آنها قربانی چیزی هستند که در سنت هندو، مقدس‌ترین چیز است.

ب. چیستی طبیعت

در اندیشه اسلامی، در تبیین چیستی طبیعت، چند اصل غیر قابل انکار وجود دارد:

1. طبیعت، مخلوق خداوند است. (1)

ص: 411

1- . سوره سجده، آیه 4.

2. طبیعت، سازوکاری هدفدار و منظم است. (1)

3. خداوند، تمام طبیعت را بر پایه نظام توحید آفریده است. (2)

4. خداوند، طبیعت را به معرفت خود، مفطور کرده است. (3)

5. همه پدیده‌ها آیه الهی هستند.

6. انسان، لازم است که طبیعت را به مثابه آیه الهی بشناسد.

7. طبیعت، مسخر انسان است. (4)

بنا بر این، تمام طبیعت، آفریده شده است تا انسان از این طبیعت استفاده کند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین اندیشه کند و به این مرحله برسد که بگوید: «رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا» (5) و با شکر و سپاس خداوند، از طبیعت استفاده کند و با غفلت، باعث اسراف و امساک و افراط در منابع طبیعی نشود.

باید دانست کسانی به این مرحله می‌رسند که در حال قیام و قعود به یاد خدا هستند: «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ» (6).

از این روایت، فهمیده می‌شود که تنها کسانی در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند که به هدفداری آن پی برده‌اند: «رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا» (7) و از زیبایی طبیعت، متوجه زیبایی طبیعتِ خدایِ طبیعت می‌شوند.

ملاً صدرا در شرح خود از اصول الکافی می‌نویسد:

خداوند، هیچ چیزی در جهان صورت نیافرید، جز آن که برایش نظیر و همانندی

ص: 412

1- . الروضة من الكافي، ج 8، ص 145، ح 117: «فَطَرَهُمْ جَمِيعًا عَلَى التَّوْحِيدِ» .

2- . همان جا: «فَطَرَهُمْ عَلَى الْمَعْرِفَةِ بِهِ» .

3- . اصول کافی، کمره ای، ج 4، ص 43 و 44، ح 1 - 3 .

4- . سوره لقمان، آیه 20: «سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» .

5- . سوره آل عمران، آیه 191 .

6- . سوره آل عمران، آیه 191 .

7- . سوره آل عمران، آیه 190 .

در عالم معنی است، و خداوند، هیچ چیزی در عالم معنا و ملکوت نیافرید، جز آن که برای آن، صورتی در این جهان و حقیقتی در عالم حق - که غیب الغیوب است - می باشد؛ چون عوالم، مطابق هم اند، یعنی زیرین، مثال برین راست، و عالی روح و حقیقتی زیرین راست، و همین گونه هست تا می رسد به حقیقت حقایق. پس آنچه که در جهان دنیاست، مثال ها و مراتبش مثل و اشباح حقایق عقلی و صورت های مفارق است و آنها، مظاهر اسمای الهی اند. (1)

بنا بر این، زیبایی های این عالم، سایه هایی است از زیبایی عالم معنا که می توانند چشمان بیننده را به روی حقایق عالم دیگر باز کند. حکیم ملاً صدرا خود می گوید:

هرچه که در معلومات - از ذات و صفت - یافت می شود، ناگزیر باید در علّت های فعالش - آنچه که در برابر آن است - موجود باشد؛ ولی آن جا به گونه ای است که شایسته و در خور آن (علّت ها) است؛ چون نسبت مجعول به جاعل، نسبت سایه است به صاحب سایه (2).

تماشای طبیعت سرسبز و اصولاً شگفتی های زیبای جهان هستی، می تواند انسان را به نظاره زیبایی های نامحسوس رهنمون کند؛ به گونه ای که به طور مستقیم یا غیرمستقیم، حقایقی برای انسان روشن خواهد گشت که حتّی در احساس عظمت ملکوت درونی و ملکوت بیرونی، ظاهر خواهد گشت.

ج. تأثیر طبیعت بر زندگی انسان

پست و پلید شمردن ماده در طول تاریخ، از سوی مقدّسان، از عوامل اساسی بیگانگی توده های مسلمان از طبیعت بوده است و این، در حالی صورت پذیرفته است که اسلام، تمام پدیده های طبیعت را آیه خدا دانسته است و به همین دلیل، پیشینیان ما با اعجاب به طبیعت می نگریسته اند و از مواد اولیه و بی واسطه طبیعت به گونه ای بهره

ص: 413

1- شرح أصول الكافي، ملاً صدرا، ج3، ص 558.

2- همان، ص 545.

می برده اند که کمترین آسیب را به آن نزنند؛ ولی نتیجه روند غفلت ما از طبیعت، این بوده است که بیگانگی از طبیعت، بیگانگی از خود را برای انسان عصر ما به دنبال داشته است.

در نگاه اول، آنچه به ذهن می رسد، برآورده شدن نیازهای اولیه انسان (همچون: خوراک، پوشاک و مسکن) از طبیعت است. آدمی، به ناچار برای به دست آوردن آنها دست به دامن طبیعت می شود و خداوند هم، این ظرفیت (برآوردن نیازهای انسان) را در طبیعت قرار داده است. آب و هوا، درختان، گیاهان، حیوانات، و به طور کلی، طبیعت و محیط زیست، نقش اساسی ای در زندگی بشر دارند.

امام باقر علیه السلام در جواب مردی شامی که پرسیده بود: «نخستین چیزی که خدا خلق کرده، چیست؟»، فرمود:

آن، آب بود که همه چیزها را از آن آفرید و اصل هر چیز را از آب، به آب پیوست و برای آب اصلی به چیز دیگر نیوست که او را بدان منسوب سازد. و باد را از آب آفرید، و سپس باد را بر آب چیره ساخت، و باد، متن آب را شکافت، تا از آب، کفی برجهید به آن اندازه که خواست بر جهد و از آن کف، زمینی سپید و پاک آفرید که در آن، تَرک و سوراخ و بلندی و پستی و درخت نبود. سپس آن را فراهم آورد و بالای آب نهاد. سپس خدا آتشی را از آب آفرید و آتش، متن آب را شکافت تا از آب، دودی برخاست آن قدر که خدای می خواست به آسمان برخیزد، و از آن دود، آسمانی آفرید روشن و پاک که نه تَرکی در آن بود و نه سوراخی. این است مقصود از فرموده پروردگار: «آسمان را برپا کرد. سقفش را برافراشت و آن را [به اندازه معین] درست کرد. و شبش را تیره و روزش را آشکار گردانید». (1)

... نه خورشیدی بود، نه ماهی، نه ستاره ای و نه ابری. سپس آن را در هم پیچید و روی زمینش نهاد، و سپس این دو آفریده را به هم پیوند داد و آسمان را پیش از زمین برافراشت و این است مفهوم سخن پروردگار که: «و پس از آن، زمین را با

ص: 414

غلتانیدن، گستراند» (1).

... آسمان بسته بود و باران نمی بارید و زمین بسته بود و دانه نمی رویاند، و چون خداوند - تبارک و تعالی - خلق را آفرید و از هر جاننداری در آن پراکند، آسمان به بارش آمد و زمین به رویانیدن گیاه باز شد... (2).

در حدیث دیگری نیز از امام باقر علیه السلام این گونه آمده است :

همه چیز، آب بود و عرش خدا بر آب بود و خداوند، همه چیز را از آب آفرید. (3)

آب، در منظر اسلام، از قداست ویژه ای برخوردار است و تأثیر شگرفی بر جسم و روح انسان دارد. به تعبیر امام صادق علیه السلام بنگرید :

طَعْمُ الْمَاءِ طَعْمُ الْحَيَاةِ؛ (4)

طعم آب، طعم زندگی است .

نگاه مسلمانان به آب، نگاهی پر از قداست و عظمت است. آب، وسیله ای برای پیوستن زمین و آسمان می شود. امام صادق علیه السلام ذیل آیه «وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبَارَكًا»، (5) از قول پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل می کند:

لَيْسَ مِنْ مَاءٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا وَقَدْ خَالَطَهُ مَاءُ السَّمَاءِ. (6)

روشن می شود که این آب مبارک، مخلوطی از آب زمین و آسمان است .

از دیگر موارد اهمیت و قداست آب ها، این که وسیله ای است که ارتباط انسان با معبودش را فراهم می کند. زمانی که به نماز می ایستد و قصد راز و نیاز با او را دارد، در این جا آب، نام وضو و غسل را به خود می گیرد. هیچ مسلمانی نمی تواند بدون آب، و

ص: 415

1- .سوره نازعات، آیه 30.

2- .الروضة من الكافي، ص 94 - 95؛ بهشت کافی ترجمه روضه کافی، ترجمه: حمید رضا آژیر، ص 129 .

3- . همان، ص 95.

4- . الفروع من الكافي، ج 6، ص 381 .

5- .سوره قاف، آیه 9.

6- . الكافي، ج 6، ص 387، ح 1.

پاك کردن بدن با آن، به نماز بایستد یا این که طواف کند.

آب، نه تنها شستشوی ظاهری بدن را بر عهده دارد، بلکه حالتی روحی و روانی در انسان ایجاد می کند و به او تقدس می بخشد و زمینه ورود به مکان های مقدّس و مذهبی را برای انسان فراهم می کند. (1)

هوا نیز مانند آب، یکی از عناصر حیاتی زندگی انسان است؛ عنصری که زندگی بدون آن، حتّی لحظه ای هم امکان پذیر نیست. این عامل حیاتی، اطراف زمین را فراگرفته و ما اکسیژن مورد نیاز خود را به وسیله تنفس، از آن می گیریم. در هوا، مقدار زیادی اکسیژن وجود دارد و گیاهان نیز پیوسته این عنصر را تجدید می کنند و نمی گذارند این ماده، حتی از اندازه لازم کمتر شود. این که در قرآن آمده است: «وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَفْهُاً مَّحْفُوظًا» (2)، منظور از آسمان، جوّی است که گرداگرد زمین را فرا گرفته، و بر اساس تحقیقات دانشمندان، ضخامت آن، صدها کیلومتر است. این قشر ظاهراً لطیف - که از هوا و گازها تشکیل شده -، به قدری محکم و پرمقاومت است که هر موجود مزاحمی از بیرون به سوی زمین بیاید، نابود می شود و کره زمین را در برابر بمباران شبانه روزی سنگ های «شهاب» - که از هر گلوله ای خطرناک ترند - حفظ می کند. به علاوه، اشعه آفتاب - که دارای قسمت های مرگباری است - به وسیله آن تصفیه می شود و از نفوذ اشعه کشنده کیهانی - که از بیرون جو، به سوی زمین سرازیر است - جلوگیری می کند. در بیانات معصومان علیهم السلام از تأثیر شگرف هوا بر جسم و جان سخن رفته و آثار مخصوص هوای هر فصل، بیان شده است.

اما درباره این که محلّ این بادهای در کجاست؟ عَزَمِی می گوید: نزد امام صادق علیه السلام در حجر اسماعیل، زیر ناودان نشسته بودیم... به امام صادق علیه السلام گفتم: قربانت گردم!

ص: 416

1- . برای دیدن این احادیث، به «باب تطهیر» و «باب فضل الماء» مراجعه شود .

2- . سوره انبیاء، آیه 32.

باد از کجا می وزد؟ فرمود:

باد، زیر همین رکن شامی نهفته است، و هرگاه خداوند بخواهد که مقداری از آن را بیرون بیاورد، بیرون می آورد. اگر باد جنوب است، جنوب و اگر شمال است، شمال و اگر باد صباست، باد صبا و اگر دبور است، دبور ...

نشانه اش همین است که همیشه این رکن را در حال حرکت می بینی، در زمستان و تابستان و شب و روز. (1)

اما برخی از این بادهای، بادهای رحمت اند و برخی بادهای عذاب. (2)

بادهای رحمت و تأثیر آنها بر زندگی انسان، به شرح زیر است:

1. بادهایی که ابرها را بر می انگیزانند. (3)

2. بادهایی که ابر را میان آسمان و زمین باز می دارند. (4)

3. بادهایی که ابر را می فشارند تا به اذن الهی ببارند. (5)

4. هر درد و عفونتی را از بدن بیرون می کنند. (6)

در کتاب شرح أصول الكافي ملا صالح مازندرانی، ذیل حدیث 68 الروضه، در مورد تأثیر باد چنین می نویسد:

... الريح فإنها مع اتحاد جوهرها مصدر لآثار مختلفة كإيقاد النار وإخمادها وإشارة السحاب وجمعها وتفريقها وتنفيه الحبوب وترويح النفوس وتلقيح الأزهار وتربية الثمار وتلطيف الأهوية وتكثيفها وتحريك السفن وتسكينها بالإحاطة عليها وسرعة السير إلى جهات مختلفة وقوة الحركة إلى أمكنة متباعدة إلى غير ذلك من خصالها التي لاتحصى ويكفي في ذلك أنه انفتحت السماء بماء

ص: 417

1- . بهشت کافی، ص 320.

2- . همان، ص 126 - 127.

3- . همان، ص 126 - 261.

4- . همان، ص 126.

5- . همان جا.

6- . همان، ص 273.

گیاهان نیز به عنوان بخش دیگری از طبیعت، نقش بسیار مهمی در تأمین زندگی بشر دارند: پاکیزه کردن هوا، تعادل دمای هوا و حفاظت از خاک و تأمین بخشی از مواد غذایی مورد نیاز انسان و حیوانات دیگر. علاوه بر این تأثیرات گیاهان و درختان و گل ها تأثیر بسیار شگرف و مثبتی بر روح و روان انسان دارند.

دیدن سبزه زارها و گل برگ های لطیف گیاهان، رنگ آمیزی گونه گون گل ها، ترکیب موزون برگ ها، چشم انداز بهجت آور بوستان ها و جنگل ها، انسان را غرق در شادی و سرور می کند. افسردگی ها و دلهره ها و اضطراب ها را می زداید و حس تازگی و امیدواری را در چنین شخصی می رویاند.

در روایات معصومان علیهم السلام به تماشای سرسبزی ها و منظره های جذاب آنها توصیه شده است. و دلیل آن را تقویت دیده و بصیرت انسان و زدودن افسردگی ها و از بین رفتن بیماری های روحی و روانی دانسته اند. در روایتی از امام کاظم علیه السلام آمده که می فرماید:

ثَلَاثَةٌ يَجْلِبِنَ الْبَصَرَ: النَّظْرُ إِلَى الْخُضْرَةِ وَ النَّظْرُ إِلَى الْمَاءِ الْجَارِي وَ ...؛ (2)

سه چیز است که دیده را جلا می دهد: نگاه به سبزه، آب روان و ...

ممکن است مراد از این روایت و روایاتی از این دست، این باشد که نگاه کردن به سبزی و خرمی گیاهان و درختان، بر بصیرت آدمی می افزاید و چشم دل را روشن می کند.

از دلایل اهمیت گیاهان و درختان می توان به احادیثی از ائمه معصوم علیهم السلام در مورد درختکاری و کشاورزی به عنوان بهترین کار، اشاره کرد. امام باقر علیه السلام به نقل از پدر بزرگوارشان می فرماید:

ص: 418

1- شرح أصول الكافي، ملا صالح، ج 12، ص 16.

2- بحار الأنوار، ج 10، ص 246، ج 75، ص 291.

خَيْرِ الْأَعْمَالِ الْحَرثُ تَزْرَعُهُ فَيَأْكُلُ مِنْهُ الْبُرُّ وَالْفَاجِرُ أَمَا الْبُرُّ فَمَا أَكَلَ مِنْ شَيْءٍ عِزٌّ لِعَنَتِهِ وَيَأْكُلُ مِنْهُ الْبُهَائِمُ وَالطَّيْرُ؛ (1)

بهترین کارها کشاورزی است؛ آن را می کاری و نیکوکار و بدکار از آن می خورند. نیکوکار می خورد و برایت از خدا آمرزش می طلبد؛ اما بدکار، می خورد و آنچه خورده، او را لعن و نفرین می کند، و چرندگان و پرندگان نیز از آن بهره مند می شوند.

در حدیثی از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام است که می فرماید:

تَقُولُ إِذَا غَرَسْتَ أَوْ زَرَعْتَ وَ مَثَلُ: «كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ» * (2) تُؤَى أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا». (3)

همچنین از درختکاران خواسته شده است که در هنگام کشت درخت، یاد و نام خدا را بر زبان جاری کنند. (4)

در مورد نگهداری از درخت نیز حدیثی از امام صادق علیه السلام است که می فرماید:

وَ خُلِقَ لَهُ الشَّجَرُ فَكُلَّفَ غَرَسَهَا وَ سَقِيَهَا وَ الْقِيَامَ عَلَيْهَا؛ (5)

خداوند، درخت را برای انسان آفرید و بر او تکلیف کرد که آن را بکارد و آبیاری کند و بر نگهداری آن تلاش ورزد.

در برخی از روایات، آمده است که قطع برخی از درختان، مکروه است. مانند این روایت که عمّار بن موسی، از امام صادق علیه السلام از قطع درخت سؤل می کند و امام می فرماید: «اشکالی ندارد». سپس، سؤل را اختصاص به سدر می دهد که در مورد قطع درخت سدر، چه حکمی دارد و امام می فرماید:

ص: 419

- 1- الفروع من الکافی، ج 5، ص 260. نظر علامه مجلسی در مرآة العقول ج 19، ص 332 بر این است که حدیث، مرسل است.
- 2- سوره ابراهیم، آیه 24 - 25.
- 3- الفروع من الکافی، ج 5، ص 263.
- 4- ر. ر. ک: همان جا.
- 5- بحار الأنوار، ج 3، ص 86.

قطع درخت سدر در بیابان، مکروه است؛ چون این درخت، کم است؛ اما این جا چون درخت سدر، فراوان است، اشکالی ندارد (1).

اما نظر علامه مجلسی، بر این است که این حدیث، موثق است؛ اما گفتار پرسش کننده در مورد سدر، از این جهت است که اهل سنت از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که ایشان قطع کننده درخت سدر را لعن کرده اند و روایت شده است که متوکل - لعنة الله علیه -، درخت سدری را که نزد قبر امام حسین علیه السلام بود و به وسیله آن درخت سدر، مردم قبر امام حسین علیه السلام را می شناختند، قطع کرد. سپس بعضی از علمای آن زمان گفتند که اکنون معنای حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد قطع درخت سدر، آشکار شد. (2)

حتی در برخی روایات، قطع درختان، موجب نزول عذاب می شود. در روایتی از امام صادق علیه السلام است که می فرماید:

درختان میوه را قطع نکنید که خداوند، بر سر شما عذاب می ریزد. (3)

از این روایات و روایات دیگری که به دلیل اختصار، حذف گردید، اهمیت گیاهان و درختان و تأثیر آنها بر زندگی انسان ها مشخص می شود.

در باب نقش مؤثر حیوانات در زندگی انسان در الکافی، کتابی با عنوان «کتاب الدواجن»، به آن اختصاص داده شده است. این امر، نشان دهنده توجه شیخ کلینی به حیوانات نیز هست. در این کتاب، احادیثی آمده است مبنی بر احترام حیوان، حقوق حیوان و استفاده از حیوان به عنوان مرکب و آن هم به گونه ای شایسته و پرهیز از آزار و اذیت حیوان.

در حدیثی، امام صادق علیه السلام در باره استفاده از حیوان، این گونه می فرماید:

برای سواری، چهارپا تهیه کن که منافع آن برای توست، و روزی آن، بر عهده

ص: 420

1- الفروع من الکافی، ج 5، ص 264.

2- مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج 9، ص 338.

3- الکافی، ج 5، ص 264.

خداوند است. (1)

حتی برای نوع استفاده از آن هم، دستورهایی از ائمه علیهم السلام داریم. مثلاً امام زین العابدین علیه السلام صد دینار طلا می داد و یک شتر نجیب برای سوار شدن می خرید تا عزت و احترام او محفوظ بماند. (2)

حتی از نشانه های سعادت مؤن، داشتن يك چهارپا دانسته شده است که برای برآوردن نیازهای خود و حقوق برادرانش از آن استفاده می کند:

مِنْ سَعَادَةِ الْمُؤْنِ دَابَّةٌ يَرْكَبُهَا فِي حَوَائِجِهِ وَيَقْضِي عَلَيْهَا حُقُوقَ إِخْوَانِهِ. (3)

پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمود:

حیوان، به گردن صاحب خود، شش حق دارد: هرگاه از آن پیاده شد، علفش بدهد؛ هرگاه از آبی گذشت، به آن آب بدهد؛ بی دلیل آن را نزند؛ بیشتر از قدرتش آن را بار نکند؛ بیشتر از توانش آن را راه نبرد؛ مدت زیادی روی آن درنگ نکند. (4)

همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

لَا تَضْرِبُوا الدَّوَابَّ عَلَى وُجُوهِهَا فَإِنَّهَا تُسَبِّحُ بِحَمْدِ اللَّهِ؛ (5)

به صورت حیوانات، ضربه نزنید؛ زیرا آنها خداوند را حمد و تسبیح می گویند.

دلیل آن از زبان امام صادق علیه السلام این گونه آمده است:

لِكُلِّ شَيْءٍ حُرْمَةٌ وَحُرْمَةُ الْبَهَائِمِ فِي وُجُوهِهَا؛ (6)

برای هر چیزی حرمتی است و حرمت چهارپایان، در صورتشان است.

آنچه از روایات برمی آید، این است که در گذشته، با آهن گداخته، صورت

ص: 421

1- . گزیده کافی، ج 6، ص 47.

2- . همان، ص 48.

3- . الفروع من الکافی، ج 6، ص 536.

4- . همان، ص 537.

5- . همان، ص 538.

6- . همان، ص 539.

حیوانات را داغ می کردند تا با هم اشتباه نشوند و امامان معصوم علیهم السلام این کار را منع می کردند . یونس بن یعقوب می گوید : به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا می توانم با آهن گداخته ، صورت گوسفندها را علامت بزنم؟ امام علیه السلام فرمود: «فقط گوش گوسفند را می توانی داغ کنی» .

د . طبیعت ، وسیله آگاه سازی انسان

خداوند برای متبّه کردن انسان ، به طبیعت فرمان می دهد. پیشوایان ما یکی از دلایل وقوع زلزله را موعظه و ترساندن مردم از گناه دانسته اند. در حدیثی از امام صادق علیه السلام است که می فرماید :

فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ : فَلِمَ صَارَتْ هَذِهِ الْأَرْضُ تُرْزَلُ؟ قِيلَ لَهُ إِنَّ الزَّلْزَلَةَ وَ مَا أَشْبَهَهَا مَوْعِظَةٌ وَ تَرْهيبٌ يُرْهَبُ بِهَا النَّاسُ لِيَرْعَوْا وَ يَنْزِعُوا عَنِ الْمَعاصِي (1).

خداوند ، از راه تغییر و دگرگونی طبیعت نیز به انسان هشدار می دهد. حکم بن مستورد ، از امام زین العابدین علیه السلام این گونه نقل می کند:

از منابع غذایی ای که خداوند ، آن را برای مردم مقدر داشته از آنچه بدان نیاز دارند، دریایی است که خداوند ، آن را میان آسمان و زمین آفریده است. همانا خداوند ، مجاری خورشید و ماه و اختران و ستارگان را در آن اندازه کرده و همه آن را بر فلک ، مقدر و مقرر کرده است، و در پی آن ، به فلک ، فرشته ای گماشته که هفتاد هزار فرشته ، همراه او هستند و آنها فلک را می چرخانند، و چون آن را بچرخانند، خورشید و ماه و ستاره ها هم با آن می چرخند و در شبانه روز به منزلگاه های خود، که خداوند عز و جل برای آنها مقرر ساخته ، وارد می شوند، و هرگاه گناه بندگان ، بسیار شد و خداوند سبحان، آهنگ آن کرد که از آنها به عنوان یکی از نشانه های خود ، یاری جوید، به فرشته موکل به فلک فرمان می دهد که آن فلکی را که مجاری خورشید و ماه و ستارگان بر آن است ، از جای خود به در برد و آن

ص: 422

فرشته هم به هفتاد هزار فرشته فرمان می دهد که آن را از مجاری خود به در برند .

و هرگاه خداوند ، آهنگ آن کند که خورشید را روشن سازد و گرفتن آن را برطرف کند، به فرشته موکل به فلك ، فرمان می دهد که فلك را به مجرای خود برگرداند و خورشید ، به مجرای خود بازگشت می کند و از آب برآید ، در حالی که تیره رنگ است... .

ماه نیز مانند آن است... آگاه باشید از آنها هراس نکند و از این دو نشانه گرفتن خورشید و ماه نترسد، مگر کسی که از شیعیان ما باشد. پس هرگاه چنین شد به درگاه خدای عز و جل بهر اسید و بدو پناه ببرید و به سوی او بازگردید. (1)

ه- . بحران های زیست محیطی و کژی های معنوی انسان

برای بقای نظام طبیعت از جمله انسان، موضوعی مهم تر و فوری تر از مسئله محیط زیست نیست. بحران زیست محیطی ، نه تنها حیات بر روی زمین را تهدید می کند، بلکه در این مرحله آخر تاریخ بشر، تبلور خارجی بیماری و رنج داخلی ای است که دیرزمانی است انسان مدرن را به ستوه آورده است. از این رو، این بحران ظاهری، شاخصی از بیماری باطنی خود انسان مدرن و نشان دهنده علائم ظاهری آن بیماری باطنی است که سرانجام با چنین شدت و حدتی ، خود را آشکارا، می نمایاند و در نهایت، بیمار را از وخامت حال خویش آگاه می سازد.

در حدیثی از امام باقر علیه السلام است که می فرماید :

وَجَدْنَا فِي كِتَابِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (2) أَنَا وَأَهْلُ بَيْتِي الَّذِينَ أَوْرَثَنَا اللَّهُ الْأَرْضَ وَنَحْنُ الْمُتَّقُونَ وَالْأَرْضُ كُلُّهَا لَنَا ... (3)

ص: 423

1- . بهشت کافی، ص 117 .

2- . سوره اعراف، آیه 128 .

3- . الکافی، ج 1، ص 407 .

در کتاب امام علی علیه السلام آمده است که وارث زمین بعد از خداوند ، پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام هستند و همه زمین ، از آن ایشان است.

در مورد جمله «و الأرض كُلُّهَا لَنَا» در شرح أصول الكافي ملا صالح مازندرانی، آمده است:

أى الأرض معمورها و مواتها كُلُّهَا لَنَا، و نحن مالکها ...؛ (1)

زمین ، چه قسمت آبادانی و چه بخش موات آن ، همه از آن ما (اهل بیت علیهم السلام) است و ما مالک آن هستیم .

محمد بن ریان می گوید: به امام عسکری علیه السلام نوشتیم: فدایت شوم! روایت کن برای ما این که برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از دنیا جز يك پنجم نیست . امام علیه السلام جواب داد :

همانا دنیا و آنچه در آن است، برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است . (2)

نتیجه این که ، کل هستی برای اهل بیت علیهم السلام است .

در روایتی از حفص بن بختری است که از ابی عبدالله علیه السلام نقل می کند:

إِنَّ جَبْرَيْلَ كَرَى بِرَجْلِهِ حَمْسَةَ أَنْهَارٍ وَ لِسَانُ الْمَاءِ يَتَّبِعُهُ: الْفُرَاتُ وَ دِجْلَةُ وَ نَيْلُ مِصْرَ وَ مِهْرَانُ وَ نَهْرُ بَلْخَ فَمَا سَقَّتْ أَوْ سَقَّتْ مِنْهَا فَلِلْإِمَامِ وَ الْبَحْرِ الْمُطِيفُ بِالْدُّنْيَا [لِلْإِمَامِ] . (3)

و در روایت دیگری ، امام صادق علیه السلام در پاسخ به سؤال معلی بن خنیس مبنی بر این که چه مقدار از این زمین ، برای شماست؟، با تبسم می فرماید :

إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - بَعَثَ جَبْرَيْلَ وَ أَمَرَهُ أَنْ يَخْرِقَ بِإِبْهَامِهِ ثَمَانِيَةَ أَنْهَارٍ فِي الْأَرْضِ مِنْهَا سَيِّحَانُ وَ جَيْحَانُ وَ هُوَ نَهْرُ بَلْخَ وَ الْخَشُوعُ وَ هُوَ نَهْرُ الشَّاشِ وَ مِهْرَانُ وَ هُوَ نَهْرُ الْهِنْدِ وَ نَيْلُ مِصْرَ وَ دِجْلَةُ وَ الْفُرَاتُ فَمَا سَقَّتْ أَوْ اسْتَقَّتْ فَهُوَ لَنَا وَ مَا كَانَ لَنَا فَهُوَ لِشَيْعَتِنَا وَ لَيْسَ لِعَدُوِّنَا مِنْهُ ... (4)

ص: 424

1- . شرح أصول الكافي ، ملا صالح ، ج 12 ، ص 34 .

2- . الكافي، ج 1، ص 409 .

3- . همان جا .

4- . الكافي، ج 1، ص 409 .

علاّمه مجلسی ، ذیل این حدیث می فرماید:

فما سقت أو استقت ، أي أخذت الأنهار منه و هو البحر المطيف بالدنيا أو بحر السماء، فالمقصود أن أصلها وفرعها لنا. (1)

مفضّل بن عمر از امام صادق علیه السلام روایتی را نقل می کند (2) که بر اساس آن ، خداوند ، ائمه علیهم السلام را ارکان زمین قرار داده است تا مبادا زمین ، اهلس را بجنباند ...

در حدیث ، مشابه دیگری ، آمده است که امام ، بعد از این جمله می فرماید :

... وَ عُمَدَ الْإِسْلَامِ وَرَابِطَةَ عَلَى سَبِيلِ هُدَاهُ لَا يَهْتَدِي هَادٍ إِلَّا يَهْدَاهُمْ وَلَا يَضِلُّ خَارِجٌ مِنَ الْهُدَى إِلَّا بِتَقْصِيرٍ عَنْ حَقِّهِمْ ... (3)

اما در توضیح «جَعَلَهُمُ اللَّهُ أَرْكَانَ الْأَرْضِ» ، نظر علاّمه مجلسی ، بر این است که این ، اشاره ای است به کلمه «رواسی» در آیه 31 سوره انبیا : «وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ» . منظور از کلمه «رواسی» ، ائمه علیهم السلام در بطن قرآن هستند و مراد از «أن تميد» ، این است که با فقدان امام قبل از قیامت، از بین رفتن نظم زمین و اختلال احوال اهلس ، پیش می آید ... (4)

ملا صالح مازندرانی ، ذیل «جَعَلَهُمُ اللَّهُ أَرْكَانَ الْأَرْضِ» ، نظرشان این است که همان گونه که برای وجود و ثبات بنا ، ارکانی وجود دارد ، همچنین زمین هم دارای ارکانی است و ایشان ، ائمه علیهم السلام هستند . در هر رکنی ، سه امام قرار دارد که زمین به وسیله ایشان ، وجود، ثبات و بقا دارد و اگر ایشان نبودند، هر آینه ، زمین ، اهلس را می جنباند

و حتی برای يك چشم بر هم زدن هم ثابت نمی ماند. (5)

ص: 425

- 1- . مرآة العقول، ج4، ص351 .
- 2- . الأصول من الكافي، ج1، ص196، ح1 . در حدیث دوم همین جلد ، آمده است: «أن تميد بهم...» .
- 3- . همان، ص198، ح3 .
- 4- . مرآة العقول، ج2، ص367 .
- 5- . شرح أصول الكافي ، ملا صالح ، ج5، ص184 : «جعلهم الله أركان الأرض» كما أن للبناء أركاناً بها وجوده و ثباته كذلك للأرض أركان و هم الأئمة في كل ركن ثلاثة إذ بهم وجود الأرض و ثباتها و بقاؤها و لولا هم لتحركت الأرض بأهلها و لم تستقر طرفه عين» .

از سه حدیثی که در باب «أَنَّ الْأُتْمَةَ هُم أَرْكَانُ الْأَرْضِ» آمده، چند نکته به دست می آید:

1. اهل بیت علیهم السلام، مایه امنیت اهل زمین اند.

2. همان گونه که کوه ها میخ های زمین هستند و موجب ثبات زمین می شوند، ائمه هم موجب ثبات زمین و اهل زمین اند تا از راه هدایت خارج نشوند.

3. اهل بیت علیهم السلام، هم حجت کامله (1) بر زندگان (عَلَى مَنْ فَوْقَ الْأَرْضِ) و هم بر مردگان (وَمَنْ تَحْتَ الثَّرَى) هستند. (2)

4. هیچ هدایت شده ای هدایت نمی شود، مگر به هدایت ایشان و هیچ کس خارج از هدایت نمی شود، مگر به کوتاهی از حق ایشان.

و . فساد بر روی زمین

میسر، این گونه رویت می کند: از امام باقر علیه السلام درباره آیه: «لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا» (3) پرسیدم. ایشان فرمود:

ای میسر! همانا زمین، فاسد بود و خداوند، آن را با پیامبرش اصلاح کرد و آن گاه فرمود: «در زمین، پس از اصلاح آن، فساد نکنید». (4)

در این جا دو سؤال قابل بررسی است. یکی این که: آیا فساد ظاهری مطرح است یا فساد باطنی؟ و دیگر این که: آیا فساد باطنی، می تواند منشأ فساد ظاهری شود؟

بر اساس نظر علامه مجلسی و ملا صالح مازندرانی، منظور از فساد در روایت،

ص: 426

1- . همان، ص 185 .

2- . مرآة العقول، ج 2، ص 367: «المراد بمن فوق الأرض الأحياء، و بمن تحت الثرى الأموات» .

3- . سوره اعراف، آیه 56 .

4- . الروضة من الكافي، ج 8، ص 58 .

فساد باطنی است. علامه مجلسی معتقد است که منظور از «کانت فاسده»، یعنی به وسیله کفر و جهل و ضلال و ظلم و جور، فاسد شده بود. (1)

ملاً صالح مازندرانی نیز بر این عقیده است که پیامبر صلی الله علیه و آله زمانی برانگیخته شد که اهل زمین، کافر بودند و مؤن ظاهری هم در بین ایشان نبود و هر چه بین مردم بود، هرج و مرج و قتل و نهب و فساد و شایعه بود. (2)

به دلیل عقلی هم می توان دریافت که منشأ بسیاری از اعمال انسان، به درون انسان مربوط می شود: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ»؛ بنا بر این، فساد درونی، موجب فساد ظاهری می شود. (3)

بر اساس بعضی از روایات، کسانی در زمین فساد می کنند که از امامان معصوم علیهم السلام برائت جسته، اعتقاد به امامت کسانی دارند که خدا مخالفتشان را واجب کرده است؛ زیرا اگر اعتقاد به امام علیه السلام، واجب الإطاعة باشد و از طرفی، حکومت عدل الهی بر پا باشد، زمین و آسمان، برکاتشان را بر مردم نازل می کنند. همان طور که امیر

مؤمنان علیه السلام

می فرماید:

بِنَا يَفْتَحُ اللَّهُ وَبِنَا يَخْتِمُ اللَّهُ وَبِنَا يَمْحُو مَا يَشَاءُ، وَبِنَا يَثْبُتُ، وَبِنَا يَدْفَعُ اللَّهُ الزَّمَانَ الْكَلْبَ وَبِنَا يَنْزِلُ الْغَيْثَ، فَلَا يُغْرِنُكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ، مَا أَنْزَلَتِ السَّمَاءُ قَطْرَةً مِنْ مَاءٍ مُنْذُ حَبَسَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ لَوْ قَدْ قَامَ قَائِمُنَا لَأَنْزَلَتِ السَّمَاءُ قَطْرَهَا، وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ نَبَاتَهَا وَ لَذَهَبَتِ الشَّحْنَاءُ مِنْ قُلُوبِ الْعِبَادِ، وَاصْطَلَحَتِ السَّبَاعُ وَ الْبَهَائِمُ حَتَّى تَمْشِيَ الْمَرْأَةُ بَيْنَ الْعِرَاقِ إِلَى الشَّامِ لَا تَضَعُ قَدَمَيْهَا إِلَّا عَلَى النَّبَاتِ وَ عَلَى رَأْسِهَا زِينَتُهَا لَا يُهَيِّجُهَا سَبْعٌ وَلَا تَخَافُهُ. (4)

انسان، با آلوده کردن محیط زیست، موجب اختلال در توازن و هماهنگی طبیعت

ص: 427

1- ر. ر. ك: مرآة العقول، ج 25، ص 130.

2- ر. ر. ك: شرح أصول الكافي، ملاً صالح، ج 11، ص 392.

3- مرآة العقول، ج 25، ص 130.

4- همان جا.

و باعث از بین رفتن موجودات دیگر می شود. انسان باید بداند که تمامی موجودات، به واسطه اعمال و حرکاتشان خواهان کمال اند و شوق مند به غایت و مبدأ افعال خویش اند. پس با فساد کردن نباید جلوی کمال دیگر موجودات را گرفت.

تعداد موجوداتی که در خشکی و دریا زندگی می کنند، کم نیستند. طبق حدیثی از امیر مؤمنان علیه السلام در پاسخ به پرسشی از آفرینش، می فرماید:

خداوند، هزار و دویست مخلوق در خشکی آفرید و هزار و دویست مخلوق در دریا و... (1).

امروزه، با شلیک کردن گلوله و بردن جانوران به کشتارگاه نیست که موجب از بین رفتن آنها می شوند؛ بلکه به شکل محترمانه تری، به آلودگی محیط زیست و از بین رفتن جانوران اقدام می کنند. به عنوان نمونه، جانوران در این جوامع تجددگرا، صرفاً با تنفس هوا یا نوشیدن آب آلوده، بدرود زندگی می گویند.

از جمع مطالب بالا این گونه می توان بیان کرد که: به دلیل این که زمین، تماماً از آن اهل بیت علیهم السلام است و همچنین دلیل ثبات و پایداری آن است و مالکیت و هر آنچه در آن وجود دارد، با امام است، پس فساد کردن و آلودن طبیعت هم، دشمنی با اهل بیت علیهم السلام شمرده می شود و دشمنی با اهل بیت علیهم السلام - که نمایندگان ممتاز خداوند بر روی زمین اند -، دشمنی با خود خداست.

ز. علل بحران های زیست محیطی

اشاره

از عوامل آلوده کننده محیط زیست می توان به موارد زیر اشاره کرد:

1. تغییر دیدگاه معرفی آدمیان در برخورد با محیط زیست

تغییرات محیط زیست انسان، باز خورد و نتیجه رفتار آدمی بر طبیعت است؛ رفتاری که از معرفت او نشئت می گیرد. اگر امروزه، محیط زیست انسان، در دوران

ص: 428

اوج شکوفایی علمی او دچار بحران شده ، باید چاره و راه حل رهایی از این بحران را در بنیان های معرفتی انسان جستجو کرد.

در تحلیل نهایی، باید گفت که این اندیشه و معرفت انسان است که اهمیت دارد . ساختار وجودی انسان ، به گونه ای است که رهیافتی جز معرفت ندارد و اگر جز این باشد، نام او را نمی توان انسان گذاشت .

اگر علم - آن گونه که در دنیای مدرن امروز به آن بها داده می شود - به تنهایی می توانست سعادت آدمی را فراهم کند، چرا پس از گسترش این علوم در دنیای امروز، هنوز مشکل زیست محیطی وجود دارد؟ پس نتیجه می گیریم که مشکل ، در جای دیگری است ؛ مشکل او را باید در بنیان های معرفتی اش جستجو کرد .

به نظر می رسد که اصلی ترین علتی که مسبب تمام مشکلات و بحران های ایجاد شده در طبیعت است، جدا شدن انسان از مبدأ الهی اش (یعنی خداوند) است و همین علت ، موجب تغییر نگاه او به نظام هستی شده است.

2 . مصرف گرایی

انسان اگر فراموش کند که جانشین خدا بر جهان طبیعت است و یا از این سیمت خود ، سوء استفاده کند، بر کسب سود بیشتر و رسیدن به منافع بیشتر، اصرار می ورزد و بر اساس اندیشه اومانیزم و سکولاریسم ، نه تنها در اندیشه آبادانی طبیعت بر نمی آید ، بلکه بر تخریب طبیعت نیز پافشاری می کند. انسان دوران جدید ، با توجه به ساختار سکولار و اومانیزم علم جدید، از تمرکز بر محور «توحید» بریده است و این بریدگی ، علاوه بر این که بین انسان و هر عنصر متعالی ، فاصله انداخته است ، برداشت های معنوی از عالم را نیز برای انسان ، مسدود کرده و تجلی آن در تمدن جدید، عدم درک معناداری طبیعت و در نتیجه ، تخریب محیط زیست است .

راه کار

انسان برای خروج از این بحران های زیست محیطی، نیازمند به دست آوردن اندیشه

نودر باب طبیعت است تا حداقل از تخریب و فساد طبیعت جلوگیری کند و باید از او پرسید: آیا از سوی خالق طبیعت، مأمور به تسخیر طبیعت است یا تخریب طبیعت؟!

ح . رابطه اجرایی نشدن احکام الهی با محیط زیست

یکی از تأثیرات ظاهری و باطنی عمل نکردن به احکام الهی، این است که زمین، برکات خود را از گیاهان و میوه ها و معادن، منع می کند:

... إِذَا ظَهَرَ الزَّيْنُ مِنْ بَعْدِي كَثُرَ مَوْتُ الْفَجَاءَةِ وَإِذَا طُفِّفَ الْمِكْيَالُ وَالْمِيزَانُ أَخَذَهُمُ اللَّهُ بِالسِّنِينَ وَالنَّقْصِ وَإِذَا مَنَعُوا الزَّكَاةَ مَنَعَتِ الْأَرْضُ بَرَكَتَهَا مِنَ الزَّرْعِ وَالثَّمَارِ وَالْمَعَادِنِ كُلِّهَا ... (1)

ط . آمار روایات «الکافی» در باب طبیعت

با بررسی هایی که در روایات الکافی شد، می توان گفت که به طور کلی، 944 روایت، در باره واژه های محیط زیست وجود دارد. محیط زیست، ترکیبی از: آب، درختان، زمین، خاک، هوا، حیوانات، کوه ها، پرندگان و ... است. واژه های محیط زیست و تعداد دفعات تکرار آنها و تعداد احادیثی که این واژه ها در آنها تکرار شده اند، به

صورت زیر است:

عکس

نودر باب طبیعت است تا حداقل از تخریب و فساد طبیعت جلوگیری کند و باید از او پرسید: آیا از سوی خالق طبیعت، مأمور به تسخیر طبیعت است یا تخریب طبیعت؟!

ح. رابطه اجرایی نشدن احکام الهی با محیط زیست

یکی از تأثیرات ظاهری و باطنی عمل نکردن به احکام الهی، این است که زمین، برکات خود را از گیاهان و میوه‌ها و معادن، منع می‌کند:

... إِذَا ظَهَرَ الزَّيْنَانِ مِنَ بَعْدِ كَثْرَةِ مَوْتِ النَّجَاةِ وَإِذَا طُفَّتِ الْمِكْيَالُ وَالْمِيزَانُ أَخَذَهُمُ اللَّهُ
بِالسَّنِينِ وَالنَّقْصِ وَإِذَا مَنَعُوا الزَّكَاةَ مَنَعَتِ الْأَرْضُ بَرَكَتَهَا مِنَ الزَّرْعِ وَالشُّمَارِ وَ
الْمَعَادِنِ كُلِّهَا ...^۱

ط. آمار روایات «الكافی» در باب طبیعت

با بررسی‌هایی که در روایات الكافی شد، می‌توان گفت که به طور کلی، ۹۴۴ روایت، در بارهٔ واژه‌های محیط زیست وجود دارد. محیط زیست، ترکیبی از: آب، درختان، زمین، خاک، هوا، حیوانات، کوه‌ها، پرندگان و ... است. واژه‌های محیط زیست و تعداد دفعات تکرار آنها و تعداد احادیثی که این واژه‌ها در آنها تکرار شده‌اند، به صورت زیر است:

واژه	تعداد تکرار واژه	تعداد حدیثی که واژه در آن تکرار شده است
إِبِل	۱۰	۴
ارض	۴۴۶	۳۲
بئر	۷	۵
بحر	۵۰	۲۰

۱. الكافی، ج ۲، ص ۳۷۴.

نگاهی به طبیعت در احادیث «الکافی» ۴۳۱

۵	۹	بقره
۹	۱۰	بهیمه - بهائم
۸	۱۶	تراب
۴	۸	تمر
۱	۲	ثعبان
۲	۲	ثعلب
۳	۳	ثلج
۳	۶	ثمار
۳۶	۵۶	جبال
۲	۳	جرا
۴	۴	جو
۱۳	۱۴	حدید
۹	۹	حرث
۷	۲۶	حمار
۲	۲	حوت
۳	۴	حیوان
۹	۱۹	خیل
۷	۸	ریاح
۱	۱	زباله
۱۲	۱۹	زرع
۱۷	۴۶	شجر
۲	۴	صید
۳	۳	طائر

٤٣٢ مجموعه مقالات فارسي كنگره بين المللي ثقة الاسلام كليني / ج ٥

٣	٥	طبيعت
٨	٢١	غنم
١٢	٢٨	فرس
٤	٦	كلب
٢٨	٨٤	ماء
٢	٢	نبات
٨	٢٠	نهر
٩	١٠	ورق الشجر
٧	١٨	هوا
٢	٢	ينبت

1. اصول کافی، محمد بن یعقوب الكليني، شرح و ترجمه: محمدباقر كمره ای، تهران: دار الكتب الإسلامية، 1345 ش.
2. الروضة من الكافي، محمد بن يعقوب الكليني، تحقيق: علي أكبر الغفاري، تهران: دار الكتب الإسلامية، 1364 ش.
3. الفروع من الكافي، محمد بن يعقوب الكليني، تحقيق: علي أكبر الغفاري، تهران: دار الكتب الإسلامية، 1362 ش.
4. الكافي، محمد بن يعقوب الكليني، بيروت: مؤسسة الأعلمي، 1426 ق.
5. بحار الأنوار، محمد باقر بن محمد تقی المجلسی (العلامة المجلسی)، تهران: دار الكتب الإسلامية، 1392 ق.
6. بهشت کافی (ترجمه روضه کافی)، ترجمه: حمیدرضا آذیر، قم: سرور، 1381 ش.
7. شرح أصول الكافي، محمد بن ابراهيم الشيرازي (ملا صدرا)، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، 1383 ش.
8. گزیده کافی، محمد باقر بهبودی، تهران: علمی و فرهنگی، 1363 ش.
9. «محیط زیست در بوداییسم»، چاکسون مارن کابیلیسنگه، ترجمه: رضا رضایی، مجله گزارش گفتگو، ش 4.
10. مرآة العقول، محمد باقر بن محمد تقی المجلسی (العلامة المجلسی)، تهران: دار الكتب الإسلامية، 1370 ش.

آرمان شهر شیعی از منظر کلینی

محمد باغستانی کوزه گر (1)

چکیده

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در 23 سال تبلیغ رسالت خویش، شریعت الهی اسلام را چنان معرفی کرد که می توانست به برپایی آرمان شهری دینی بینجامد. پس از رحلت آن جناب، اوصیای وی، این راه را ادامه دادند و برای تبیین مفاهیم بنیادین آرمان شهری که پیامبر خدا در پی اش بود، در دو سده، به تشکیل حوزه های علمی و تربیت شاگردان بسیار، همت گماشتند. پس از غیبت آخرین وصی، محدث بزرگ کلینی، به گردآوری آموزه های پراکنده آنان پرداخت و آنها را با چنان تبویب و چینشی سامان داد که تصویر آرمان شهر شیعی را به خوبی نشان می دهد.

نویسنده این نوشتار، با کند و کاو در روایات کتاب الکافی، به تبیین قواعد و رفتارهای معتبر در این آرمان شهر شیعی پرداخته که برخی از آنها عبارت اند از:

ویژگی های تکوینی شهروندان در آرمان شهر دینی؛ مسئولیت شهروندان آرمان شهر دینی؛ انجام دادن آگاهانه و باورمندانه مسئولیت ها؛ راه برون رفت از شهر جاهلی و حرکت به سوی آرمان شهر دینی؛ کوشش های کلینی برای گردآوری و تنظیم مرام نامه آرمان شهر شیعی

کلیدواژه ها: آرمان شهر دینی، آگاهی و باورمندی، شهر جاهلی، الکافی، آرمان شهر دینی.

ص: 435

یکم: دین اسلام به عنوان شریعتی الهی، توانست نظام اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی عرب جاهلی را در شبه جزیره عربستان بر هم بزند و به سوی ایجاد يك آرمان شهر دینی، حرکت کند. حاکمیت اصلی در این آرمان شهر، از آن خداوند بود؛ چرا که آفرینش جهان هستی، به اراده او رخ داده است. مردم پس از دریافت قوانین این آرمان شهر - که همگی «تنزیلی» بودند -، می بایست به آنها تن دهند و در جهت تحقق این آرمان شهر، گام بر دارند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به دلیل منصب پیامبری، واجب الاتّباع بود و مردم چنین آرمان شهری، تنها هنگامی می توانستند به بالاترین رتبه شهروندی (ایمان) دست یابند که افزون بر تن دادن به داوری های او، در دل نیز از آنچه او حکم داده، خشنود باشند.

دوم: پیامبر صلی الله علیه و آله پس از 23 سال حرکت پیوسته در مسیر ایجاد آرمان شهری که حاکمیت اصلی اش از آن خدا و نماینده او باشد، در واپسین حجّ خویش، تداوم بقای آرمان شهر یاد شده را در تداوم حاکمیت نماینده خداوند اعلام کرد و در غدیر خم، بنا بر وحی مستقیم الهی، امام علی علیه السلام را حاکم گماشته از سوی خداوند معرفی کرد. شهروندان آرمان شهر جدید نیز در آن لحظه، پیش آمدند و با بیعت خود، بر به تداوم آرمان شهر نبوی گردن نهادند.

سوم: رخدادهای سریع پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، آینده آرمان شهر در حال پیدایش را بر هم زد. رأی بشری، جدا از نص و بیعت پیشین، به تکاپو افتاد تا خود، مدیریت آرمان شهر را به عهده بگیرد. در انتخاب مدیر آرمان شهر، معیارهای دینی و غیردینی، دخیل شدند و آرام آرام، قوانین الهی ای که در عهد حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای اداره آرمان شهر بر نهاده شده بود، با قوانین بشری درآمیخت و پس از چهار دهه، به قوانینی دنیایی - بشری، بدل گشت و با فاصله گرفتن مدیریت آرمان شهر از عصر حضرت

رسول صلی الله علیه و آله، فاصله آن نیز با قوانین تنزیلی فزونی یافت و آرمان شهر دینی، در پرده غفلت فرورفت و دگر باره، بشر غیر معصوم، خود را جانشین خدا و قوانین تنزیلی او کرد.

چهارم: با آن همه، رهبران الهی که اوصیای پیامبر صلی الله علیه و آله بودند، از تکاپو نایستادند و در شرایط گوناگون تاریخی، از آرمان شهر دینی - که اینک فراموش شده بود -، سخن گفتند. نخستین ایشان در فرصت کوتاه پنج ساله ای که یافت، کوشید تا آداب و رسوم بازمانده از عصر جاهلی را - که پس از سقیفه باز تولید شده بود - بزداید و مردمان خوکرده با آن رسوم را به سوی آرمان شهر توحیدی مبتنی بر رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله، حرکت دهد. جانشین او نیز در همان مسیر حرکت کرد؛ اما چون معدود یاران وی نیز از همراهی اش دست کشیدند، به یکی از قواعد اصلی آرمان شهر تن داد که همانا انتخاب آگاهانه مردم بود، و بدین ترتیب، حاکمیت و مدیریت آرمان شهر را به دیگری سپرد. آن دیگری - که تنها به حکم قدرت سرنیزه و فریب، مدیریت جامعه را در دست گرفته بود -، به رغم تعهدات قانونی ای که بر پایه حداقل های حفظ آرمان شهر، شکل گرفته بود، فرزندش را حاکم جدید اعلام کرد.

در این هنگام، سومین وصی پیامبر صلی الله علیه و آله سکوت نکرد و بر اساس مأموریت الهی خود، دگر باره مردم را به آرمان شهر دینی فرا خواند و در این راه، از جان خود گذشت.

پنجم: حرکت سیاسی - اجتماعی وصی سوم برای بازگشت به آرمان شهر نبوی، توانست چهره واقعی جامعه مسلمانان را شش دهه پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، برنمایاند و انحرافات آن را نشان دهد. از آن پس، اوصیای چهارم تا یازدهم پیامبر صلی الله علیه و آله از نو، به تبیین مفاهیم بنیادین آرمان شهر نبوی پرداختند. این حرکت فرهنگی - علمی، از نیمه دوم سده اول آغاز شد و تا آغاز نیمه دوم سده سوم (حدود دویست سال) ادامه یافت. وصی دوازدهم، بر طبق برنامه از پیش تعیین شده الهی - که خاتم

پیامبران نیز آن را اعلام فرموده بود - ، وارد دو دوره کوتاه و بلند غیبت گردید که دوره نخست آن ، حدود هفتاد سال به طول انجامید و غیبت دوم او ، تا کنون نیز ادامه دارد.

ششم: یکی از آثار حرکت فرهنگی - علمی اوصیای پیامبر صلی الله علیه و آله در دو سده اخیر حرکت به سوی آرمان شهر، تشکیل حوزه های علمی و تربیت شاگرد بود در آن دو سده ، شاگردانی پرورش یافتند که خود ، عامل گسترش احادیث یا تبیین آموزه های امامان معصوم در باره مفاهیم آرمان شهر نبوی بودند و توانستند «اصول اربعمئه» را از مجموعه این احادیث ، گرد آورند و در حدّ توان و شرایط خویش ، از نابودی و فراموشی این تبیین ها جلوگیری نمایند. منابع رجالی شیعه ، افزون بر حفظ نام این راویان احادیث در طول دو سده ، از تکاپوهای علمی ایشان در ثبت و ضبط احادیث ، یاد کرده اند .

هفتم: با ورود شیعه به دوره غیبت ؛ بویژه غیبت کبرا ، لزوم ثبت و ضبط منظم احادیث یا «تبیین های مفاهیم آرمان شهر نبوی» از سوی راویان و محدثان ، احساس شد و در این زمان بود که کلینی ، محدث بزرگ اواخر سده سوم و اوایل سده چهارم هجری ، دست به کار سترگی زد . وی ضمن گردآوری احادیث پراکنده امامان شیعه علیهم السلام ، تبویب و چینش آنها را چنان سامان داد که به ادّعی نویسنده این مقاله، تصویری از آرمان شهر شیعی را به خوبی نشان می دهد . همو در مقدمه کار خویش نیز دورنمایی از این آرمان شهر شیعی را نشان داده است . در این مقاله ، به تبیین گذاری آرای او در این زمینه ، پرداخته شده است.

تلاش کلینی

اشاره

نشانه هایی که حرکت کلینی را در راه تدوین و تبویب اساس نامه آرمان شهر دینی ، آشکار می سازد ، عبارت اند از:

الف . جهان بینی کلینی

او در آغاز کتاب خود ، آشکارا وابستگی ذهنی خویش را به آرمان شهر نبوی و موادّ

تشکیل دهنده آن اعلام کرده است. برای نمونه، پس از بحث درباره باور به خدای واحد و مدیر و مالک هستی (1) و پیامبر او، (2) و نیز امامت الهی جانشینان آن حضرت، (3)

از نورانیت شهرها با بودن ایشان، سخن گفته است. (4)

ب. وصف وضع موجود

کلینی پی برده بود که اهل روزگارش، در راه عمارت شهر جاهلیت و راه های آن می کوشند، و پیش بینی این که آنان همه علم و مواد آن را در شهر جاهلی خود نابود سازند، پذیرفته بود. (5) تا هنگام روزگار کلینی، به موازات کوشش های اوصیای پیامبر صلی الله علیه و آله در راه تبیین مفاهیم آرمان شهر نبوی، جریان سیاسی حاکم نیز با تابلوی آرمان های دینی، از درون به تخریب بنیادهای فکری این آرمان شهر می پرداخت. از این رو، برای بعضی از باورمندان به ایده آرمان شهر دینی، این توهم ایجاد شده بود که در درون شهر جاهلی ای که میان مردمش به ظاهر، از آرمان های دینی سخن گفته می شود، نیز می توان جاهلانه و به صرف پذیرش کلی آرمان شهر دینی، ره به سعادت برد و به تکیه بر استحسان و تقلید از پدران و گذشتگان و بزرگان، بسنده کرد و تکلیف شخصی «آگاهی جویی» را از گردن خود ساقط پنداشت. (6)

ص: 439

- 1- الکافی، ج 1، ص 2: «...المعبود لقد رته، المطاع فی سلطانه».
- 2- همان، ص 3: «...وأشهد أن محمداً عبده وانتجبه ورسول ابتعته...».
- 3- همان، ص 4: «...و مضی و خلف فی أمته كتاب الله ووصیه أمير المؤمنین».
- 4- همان جا: «...یستهلّ به نورهم البلاد».
- 5- همان، ص 5: «...فقد فهمت یا أخی! ما شکوت من اصطلاح أهل دهرنا علی الجهالة و توازرهم و سعيهم فی عمارة طرقها و مباينتهم العلم و أهله حتی کاد العلم معهم أن یأرز کلّه و ینقطع موادّه لما قد رضوا أن یستندوا إلی الجهل».
- 6- همان جا: «و سألت: هل یسع الناس المقام علی الجهالة و التدین بغیر علم إذا كانوا داخلین فی الدین مقرین بجمیع أموره علی جهت الإستحسان و النشوء علیه و التقليد للأباء و الأسلاف و الکبراء و الإتكال علی عقولهم فی دقیق الأشیاء و جلیلها».

کلینی در پاسخ به این پرسش که آیا اقامت در مقام جهل (شهر جاهلی)، مجاز است یا خیر، به طور اصولی از ساختار تکوینی آرمان شهر سخن گفته است.

ج. ویژگی های تکوینی شهروندان در آرمان شهر دینی و پیامدهای آن

در نگاه کلینی، آن ها دو ویژگی اساسی دارند: یکی خرد و تعقل (1)، و دیگری مسئولیت پذیری (2). این دو ویژگی، ایشان را از اصناف حیوانات جدا می سازد؛ چنان که در واقعیت بیرونی اجتماعی خود نیز آن ها را می توان در دو گروه دید: شهروندان سالم و عاقل (3) و شهروندان بیمار و علیل (4). تفاوت اساسی این دو گروه از شهروندان، در ویژگی مسئولیت پذیری است. در مقام تکوین، خداوند شهروندان گروه دوم (بیمار و علیل) را از مسئولیت ها برکنار داشته است - (5) چرا که ایشان را به گونه ای آفریده که تحمل تحصیل و تعلیم را ندارند -؛ (6) اما برای آن که بتوانند به زندگی خود ادامه دهند، مسئولیت سرپرستی و تأمین نیازهای آنان را نیز برعهده گروه اول نهاده است. (7)

به حکم واقعیت های تاریخی، همواره و در همه دوران های شناخته شده تاریخ زندگی بشر، شهروندان سالم و عاقل، اکثریت جامعه را تشکیل داده اند و شهروندان بیمار و علیل، در اقلیت بوده اند. البته اگر این قضیه به عکس بود، به یقین، امکان ادامه حیات فردی و جمعی بشر در زمین نیز از میان می رفت، و این، با فلسفه خلقت

ص: 440

- 1- همان جا: «... إن الله - تبارك و تعالی - خلق عباده خلقاً منفصلة من البهائم فی الفطن و العقول» .
- 2- همان جا: «... محتملة للأمر و النهی» .
- 3- همان جا: «جعلهم صنفین: صنفاً منهم أهل الصحة والسلامة...» .
- 4- همان جا: «وصنفاً منهم أهل الضرر و الزمانة» .
- 5- همان جا: «... وضع التكلیف عن أهل الزمانة و الضرر» .
- 6- همان جا: «إذ قد خلقهم خلقاً غیر محتملة للأدب و التعلیم» .
- 7- همان جا: «و جعل ... سبب بقائهم أهل الصحة والسلامة» .

کلینی در ادامه بحث خود در باره آرمان شهر دینی، راز بقای گروه اول (شهروندان سالم و عاقل) را در امکان تحصیل و تعلیم آنان می داند (1). تاریخ علم بشری و پیشرفت های جوامع انسانی بر اثر آموزش و تعلیم نیز گواه صحت مدّعی کلینی است که این راز بقا را امری «تکوینی» به شمار آورده است. وی سپس برای تفسیح بنای شهر جاهلی و کوشش برای آبادانی آن ، معارضه این رفتارها با اصل تکوین آرمان شهر دینی مبتنی بر خرد و علم و مسئولیت را چنین نشان می دهد که: «اگر جهالت و نادانی ، برای شهروندان سالم و عاقل روا بود ، سزاوار بود که اصل مسئولیت پذیری ایشان نیز در عالم تکوین برداشته شود». (2)

آن گاه ، به دیگر پیامدهای نامعقول و تکوین ستیزانه این باور پرداخته و از سه پیامد منفی دیگر نیز یاد می کند : نخست بیهودگی فرستادن پیامبران و انزال کتاب های آسمانی ؛ (3) چرا که اگر تعلّم آن ها برای شهروندان سالم و عاقل ضروری نباشد ، نمی توانند در مسیر ساخت آرمان شهر دینی حرکت کنند . پیامد دوم ، اختلال و فساد در نظام تدبیر الهی (4) که انسان را آفرید و زمین را آزمایشگاه او قرار داد و او را به کمک خرد و وحی خویش ، به سوی ساخت جامعه آرمانی دینی سوق داد ؛ چیزی که با بی مسئولیتی انسان ها ناسازگار است.

به گمان کلینی ، پس از این پیامد دوم، پیامد سوم وحشتناکی ظهور می کند که همان سخن دهریان است که هرگز مبدأ هوشمند و تدبیرگر جهان خلقت را باور نداشته اند و روزگار را عامل خلق و رخدادهای زندگی بشری ، به شمار می آورند. (5) کلینی - که

1- . همان جا : «و جعل بقاء أهل الصّحة والسلامة بالأدب و التعلیم» .

2- . همان جا : «فلو كانت الجهالة جائزة لأهل الصّحة والسلامة لجاز وضع التکلیف عنهم» .

3- . همان جا : «وفی جواز ذلك بطلان الكتب و الرسل و الآداب» .

4- . همان جا : «وفی رفع الكتب و الرسل و الآداب فساد التدبیر» .

5- . همان ، ص 6 : «و الرجوع إلى قول أهل الدّهر» .

خود، از باورمندان جهان بینی توحیدی است - ، با کمک خرد و تعقل خویش و برپایه استدلال های پیشین ، برای رد دیدگاه دهریون ، این اصول را اثبات می کند:

1. باید در برنامه مدبرانه عالم خلقت ، گروهی از مردمان (اکثریت) ، خردمند آفریده شده باشند تا بتوانند مسئولیت های بزرگی را که در سایه قوانین الهی تنظیم شده ، بپذیرند(1) و به سوی تشکیل آرمان شهر الهی حرکت کنند.
2. اگر اکثریت یا همگی مردمان ، خردمند و سالم آفریده نشوند ، آفرینش انسان بیهوده خواهد بود(2) و این ، به تدبیر الهی آسیب می زند.
3. این گروه فراگیر یا غالب در میان مردمان ، برای پی بردن به وجود خالق جهان و شناخت یگانگی او از طریق گونه های فراوانی از نعمت ها و دلایل و نشانه ها که ایشان را به سوی تسلیم در برابر حاکمیت خداوند دعوت می کند ،(3) نیازمند عقل و خردند.
4. آن ها برای درك حاکمیت خدا بر خود و ربوبیت او بر جان خویش نیز ، به همین ابزار (خرد) ، نیاز دارند .(4)
5. خداوند حکیم ، ایشان را به شناخت خود دعوت کرده تا مبدا او و دین او و قوانین نازل شده از سوی او را ندانند و نشناسند. از این رو ، در آیاتی مانند : «أَلَمْ يُوْخَذْ عَلَيْهِمْ مِّيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ»(5) و نیز «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلْمِهِ»(6) ناآگاهی نسبت به خود و به دین و قانون خود را مباح نکرده و نکوهیده است ؛ چرا که چنین جمعیتی نادان و ناآگاه را توان حرکت به سوی آرمان شهر دینی نیست.(7)

ص: 442

-
- 1- . همان جا : «فوجب في عدل الله عز وجل وحكمته أن يحصن من خلق من خلقه خلقه خلقه محتمله للأمر والنهي» .
 - 2- . همان جا : «... لئلا يكونوا سدى ومهملين» .
 - 3- . همان جا : «و ليعظّموه و يوحدوه و يقرّوا له بالربوبية و ليعلموا أنّه خالقهم و رازقهم إذ شواهد ربوبيته... تدعوهم إلى توحيد الله» .
 - 4- . همان جا : «و تشهد على أنفسها لصانعها بالربوبية و الإلهية...» .
 - 5- . سوره اعراف ، آیه 169 .
 - 6- . سوره يونس ، آیه 39 .
 - 7- . الكافي ، ج 1 ، ص 6 : «فندبهم إلى معرفته لئلا يبيح لهم أن يجهلوه ويجهلوا دينه وأحكامه...» .

6. همه مردمان سالم و عاقل ، مسئولیت الهی دارند ؛ چرا که شهروند آرمان شهر خدایند . همه آنان مأموریت دارند که سخن حق بگویند و اجازه ندارند(1) در مقام جهالت باقی بمانند و در بنای شهر جاهلی ، بکوشند.

7. حاکم مطلق آرمان شهر دینی ، به همه شهروندان سالم و عاقل خود چنین فرمان داده است که :

يك : همگی باید اهل پرسش و فهم در قانون الهی (قانون اداره آرمان شهر دینی) باشند.(2)

دو : اگر همگی به دلیل مشاغل گوناگون ، وقت پرسشگری و آموختن را ندارند ، باید از هر گروه ، دست کم يك نفر مسئولیت آموختن را به عهده گیرد.

سه : آن يك نفر باید پس از تفقه در دین ، به سوی گروه خود باز گردد تا ایشان را همانند پیامبر صلی الله علیه و آله (مدیر آرمان شهر دینی از سوی خدا) انذار کند [و البته مردمان نیز باید انذار او را بپذیرند] .

چهار : شرایط معلّم نیز در این آرمان شهر ، «اهل ذکر» بودن است تا آگاهی صحیح را به مردمان بیاموزد.(3)

پنج : اگر سزاوار بود که شهروندان سالم و عاقل آرمان شهر الهی ، جاهلانه زندگی کنند ،(4) چند پیامد منفی بروز می کرد:

- نمی بایست حاکم این شهر (خداوند) ، آن ها را به پرسشگری فرا می خواند.(5)

ص: 443

- 1- . همان جا : «فكانوا محصورين بالأمر والنهي مأمورين بقول الحق غير مرخص لهم في المقام على الجهل» .
- 2- . همان جا : «أمرهم بالسؤال والتفقه في الدين» همان .
- 3- . سوره توبه ، آیه 122 : «فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ» .
- 4- . سوره نحل ، آیه 43 : «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» .
- 5- . الكافي ، ج 1 ، ص 6 : «فلو كان يسع أهل الصّحة والسلامة المقام على الجهل» .

- حاکم این شهر، فرستادگانی را برای ابلاغ قوانین آرمان شهر خود، به سوی شهروندان نمی فرستاد. (1)

- شهروندان سالم و عاقل این شهر، مانند حیوانات می شدند و به رغم برخورداری از خرد و سلامت، به گروه دوم (شهروندان علیل و بیمار) می پیوستند و مسئولیت، از ایشان نیز برداشته می شد. (2) حال آن که اگر چنین می شد، این شهروندان سالم و عاقل، يك لحظه به حیات خود ادامه نمی دادند و نابود می شدند. (3)

8. نتیجه دلایل پیشین، این خواهد شد که شهروندان سالم، بدون علم و دانش، بقا نخواهند یافت و از این رو، همه آنان باید معلّم، راه نما، بشارت دهنده و ترساننده داشته باشند و اهل پرسشگری و آموختن باشند. (4)

د . مسئولیت شهروندان آرمان شهر دینی

1 . آموختن علم دینی

اشاره

کلینی پس از زمینه چینی های منطقی و استدلالی پیشین، مهم ترین و فوری ترین مسئولیت شهروندان سالم و عاقل آرمان شهر الهی را «آموختن علم دینی» دانسته است؛ چرا که تنها در پرتو این آموزش، می تواند به مقام حاکم مطلق آرمان شهر پی ببرد و قوانین او را برای ایجاد نظم در روابط فردی و اجتماعی آرمان شهر، بیاموزد. (5)

چهار دلیل کلینی برای اثبات اولویت این موضوع (آموختن) برای شهروندان، عبارت اند از:

ص: 444

- 1- . همان جا: «لما أمرهم بالسؤال» .
- 2- . همان جا: «و لم یکن یحتاج إلى بعثة الرسل بالكتب والآداب» .
- 3- . همان جا: «و کادوا یكونون عند ذلك بمنزلة البهائم و منزلة أهل الضرر و الزمانة» .
- 4- . همان جا: «و لو كانوا كذلك لما بقوا طرفة عین» .
- 5- . همان جا: «فلما یجز بقاؤم إلا بالأدب و التعلیم و جب أنه لا بدّ لكل صحیح الخلقة کامل الآلة من مؤب و دلیل و مشیر و آمر و فاه و أدب و تعلیم و سؤال مسألة» .

يك . اثبات حجّت

يك . اثبات حجّت (1)

كلینی با توجّه به استدلال های پیشین ، حجّت را - که عبارت است از ضرورت علم آموزی برای همه شهروندان سالم و عاقل آرمان شهر الهی - ثابت شده می داند.

دو . ثبوت تکلیف

دو . ثبوت تکلیف (2)

در پی اثبات خردمندی همه شهروندان سالم و عاقل آرمان شهر دینی، مسئولیت های الهی نیز بر گردن آن ها خواهد آمد، که دلایل آن پیشاپیش گفته شد.

سه . کوتاهی عمر

سه . کوتاهی عمر (3)

شهروندان خردمند و سالم مقیم آرمان شهر الهی ، باید بدانند که دوران اقامت ایشان در این شهر ، کوتاه است و این ادعا را عقل و تجربه آن ها نیز ثابت می کند . پس به حکم خردمندی خود ، باید به سرعت ، از این فرصت کوتاه در راه برپایی آرمان شهر الهی ، بهره کامل ببرند.

چهار . ناپذیرفته بودن تأخیر در آموزش

چهار . ناپذیرفته بودن تأخیر در آموزش (4)

از آن جا که خردمندی شهروندان سالم اثبات شد و کوتاهی دوران استفاده از این ابزار در راه برپایی آرمان شهر الهی نیز روشن گردید و مسئولیت های فردی و جمعی آنان نیز پا برجا ماند ؛ در نتیجه ، اولویت آموزش علوم دین نیز ثابت می گردد و هر گونه تأخیر در این راه ، از منظر کلینی ، ناپذیرفته خواهد بود.

ص: 445

1- . همان جا : «فأحقّ ما اقتبسّه العاقل ... العلم بالدين و معرفة ما استعبد الله به خلقه من توحیده و شرائعه وأحكامه و أمره و نهیه و زواجره و آدابه» .

2- . همان جا : «إذ كانت الحجّة ثابتة» .

3- . همان جا : «التكليف لازماً» .

4- . همان جا : «والعمر يسراً» .

2. انجام دادن آگاهانه، باورمندانه و روشن بینانه مسئولیت ها

پس از دانش اندوزی، دومین وظیفه مهم شهروندان سالم و عاقل آرمان شهر الهی، همانا انجام دادن آگاهانه، باورمندانه و روشن بینانه مسئولیت های خویش است. کلینی دلایل این ادعا را نیز چنین بیان می کند:

یک. خواسته حاکم آرمان شهر از شهروندان؛ (1)

دو. راه پذیرش رفتارها در نزد حاکم آرمان شهر؛ (2)

سه. ترتیب پیامدهای مفید و مثبت کارها، بر انجام یافتن آگاهانه و باورمندانه و روشن بینانه آن ها. (3)

ه- تصویر کلینی از جامعه جاهلی

اشاره

کلینی در ادامه، به نمایش دادن تصویری از جامعه ای می پردازد که شهروندان آن به رغم برخورداری از عقل و سلامت، جاهلانه رفتار می کنند. وی ویژگی های شخصیتی و رفتاری این شهروندان را چنین بیان می کند:

یک. فقدان شناخت نسبت به کار خود

یک. فقدان شناخت نسبت به کار خود (4)

در جامعه جاهلی، شهروند عاقل سالم نیز نمی داند چه می کند؛ چرا که در پرتو آگاهی و روشنایی حرکت نکرده است.

دو. فقدان شناخت هدف

دو. فقدان شناخت هدف (5)

شهروند عاقل سالمی که جاهلانه عمل می کند، هدف و مقصد حقیقی را گم می کند.

ص: 446

1- همان جا: «والتسویف غیر مقبول».

2- همان جا: «و الشرط من الله جل ذكراً... أن یؤوا جميع فرائضه بعلم و یقین و بصیرة».

3- همان جا: «لیكون المودى لها محموداً عند ربّه».

4- همان جا: «مستوجباً لثوابه و عظیم جزائه».

5- همان جا: «لأنّ الذی یؤی بغیر علم و بصیرة لا یدری ما یؤدی».

سه . فقدان اطمینان به کار و هدف

سه . فقدان اطمینان به کار و هدف (1)

شهروند سالم و عاقل ، اگر جاهلانه رفتار کند ، به افعال خویش اطمینان ندارد و نمی تواند هدف نهایی از انجام دادن کار را درک کند.

چهار . فقدان ایمان و تصدیق

اشاره

چهار . فقدان ایمان و تصدیق (2)

اگر شهروند سالم و عاقل با اطمینان کار نکرد و جاهل بود ، نمی تواند تصدیق قلبی به هدف داشته باشد ؛ چراکه مقدمه تصدیق هر قانونی ؛ بویژه قانون الهی ، عرفان و شناخت بدون تردید و شک آن است.

1 . ویژگی های شهروند تردیدگر ، در نگاه کلینی

اشاره

کلینی در ادامه بحث خود در باره آرمان شهر دینی ، از ویژگی های شهروند تردیدگر نیز یاد کرده است . این ویژگی ها عبارت اند از:

یکم ، فقدان میل و ترس و تسلیم لازم برای اجرای قوانین

شهروند سالم و عاقل اما مشکوک ، به دلیل تردید خود ، تمایل کافی برای انجام دادن مسئولیت های خود را ندارد (3) و در برابر نافرمانی خویش ، به اندازه بایسته ، از پیامدهای تخلف خویش نمی هراسد و در برابر قوانین آرمان شهر الهی ، تسلیم قلبی نیست . کلینی برای اثبات این ادعا نیز به این آیه استناد می کند که «... مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ» (4) و متذکر می شود که گواهی این گروه از شهروندان آرمان شهر ، به این سبب پذیرفته می شود که به شهادت و موضوع آن ، آگاهی دارند. (5)

ص: 447

1- . همان جا : «ولا یدری إلی من یؤدی» .

2- . همان ، ص 7 : «وإذا کان جاهلاً لم یکن علی ثقة مما أدی به» .

3- . همان جا : «ولا مصدقاً لأن المصدق لا یكون مصدقاً حتی یكون عارفاً بما صدق به من غیر شكّ ولا شبهة» .

4- . سوره زخرف ، آیه 86 .

5- . الکافی ، ج 1 ، ص 7 : «لأن الشاک لا یكون له من الرغبة و الرهبة و الخصوع و التقرب مثل ما یكون من العالم المتیقن» .

دوم ، آینده مبهم کوشی های شهروندان تردیدگر

کلینی چون عمل آگاهانه و باورمندانه و روشن بینانه را در فعالیت های شهروندان عاقل و سالم در آرمان شهر دینی ، پذیرفته شده می داند، آینده کارهای شهروندان مردّد - را که از روی آگاهی و باور و روشن بینی واقعی صورت نگرفته - ، مردود دانسته (1) و پذیرفتن آن را به خداوند ، حاکم مطلق آرمان شهر ، وانهاده است . (2)

سوم ، حرکت در سطح

سومین ویژگی شهروندان سالم و عاقل ولی تردیدگر ، آن است که حرکت های ایشان ، هیچ گاه از سطح پدیده ها فراتر نرفته ، به ژرفاها نمی رسند و به همین دلیل ، به محض رسیدن به نخستین موانع ، از ادامه حرکت باز می مانند . کلینی برای اثبات به این مدّعا ، به این آیه قرآن استناد می کند که :

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ» . (3)

چهارم ، پیشروی ها و پسروی های سریع در حوزه های فکری

کلینی با نقل حدیثی نشان می دهد که شهروندان سالم عاقل تردیدگر ، ورود و خروج های فکری سریع دارند و همان گونه که بدون آگاهی و باورمندی و روشن بینی ، وارد فعالیت ها می شوند ، بدون آگاهی و باورمندی و روشن بینی نیز از آنها بیرون می آیند. (4)

ص: 448

- 1- . همان جا : «فصارت الشهادة مقبولة لعلّة العلم بالشهادة و لولا العلم بالشهادة لم تكن الشهادة مقبولة» .
- 2- . همان جا : «والأمر في الشاكّ الموى بغير علم و بصيرة إلى الله ... إن شاء تطوّل عليه فقبل عنه و إن شاء ردّ عليه» .
- 3- . همان جا : «لأنّ الشرط عليه من الله أن يؤدّي المفروض بعلم و بصيرة و يقين» .
- 4- . سوره حج ، آیه 12 : «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْأٰخِرَةَ ذٰلِكَ هُوَ الْخُسْرٰنُ الْمُبِينُ» .

از منظر کلینی، شهروندان سالم و عاقل مردّد، به منابع اصیل دین (کتاب و سنّت) مراجعه نمی کنند و باورهای دینی خویش را از کسانی دریافت می کنند که صلاحیت مرجعیت دینی و علمی ندارند، و با خروج آنان از دین، اینان نیز از دین بیرون می آیند. (1)

کلینی در پایان این قسمت، ظهور مذاهب فاسد و باورهای سخیف را ریشه یابی می کند، که هرگز با آرمان شهر دینی ای که خداوند، حاکم مطلق آن است، سازگاری ندارند. وی ریشه این مذاهب را فقدان آگاهی و باورمندی و روشن بینی شهروندان سالم و عاقلی می داند که در روزگار او پیدا شده اند؛ آنان که همه شرایط کفر و شرک را دارند و موجب پیدایش شهر جاهلی شده اند. (2)

2. راه برون رفت از شهر جاهلی و حرکت به سوی آرمان شهر دینی

کلینی، اساس حرکت را «توفیق الهی» دانسته و ایمان آوردن شهروندان سالم و عاقل را منوط به «امر الهی» شمرده است؛ که همو ایشان را در راه رسیدن به ایمان ثابت، همراهی می کند و این توفیق را به آنان می دهد که بتوانند علم دین - یعنی همان قانون آرمان شهر الهی - را از کتاب و سنّت فرا بگیرند و با آگاهی و باورمندی و روشن بینی، بدان عمل کنند. چنین شهروندانی، هرگز از آرمان شهر الهی بیرون نخواهند شد. (3)

کلینی از دیگر سوی، راه بنا نهادن و آبادانی شهر جاهلی و خروج از آرمان شهر الهی را نیز مرادف با خذلان الهی دانسته، توضیح می دهد که شهروندان این شهر،

ص: 449

1- . الکافی، ج 1، ص 7: «فمن دخل فی الإیمان بغیر علم ثبت فیهِ و نفعه إیمانهِ و من دخله فیهِ بغیر علم خرج منه کما دخل فیهِ» .

2- . همان جا: «و من أخذ دینه من کتاب اللّهِ و سنّة نبیه صلی اللّهُ علیهِ و آله زالت الجبال قبل أن یزول، و من أخذ دینه من أفواه الرجال ردّته الرجال» .

3- . همان جا: «و لهذا العلة انبعثت علی أهل دهرنا ثبوق هذه الأديان الفاسدة» .

ایمانی موّقت دارند و از راه هایی چون استحسان و تقلید و تأویل ، بدون آگاهی و باورمندی و روشن بینی بایسته، فعالیت های خویش را انجام می دهند.(1) چنین شهروندان سالم و عاقلی که اقامت در شهر جاهلی را بر گزیده اند ، باید منتظر چنین پیامدهایی باشند:

1. ابهام در ثمره آینده فعالیت های خود؛(2)

2. دگرگونی های نامتعارف و سریع فکری؛(3)

3. حرکت های نامتوازن کوتاه مدّت ، و آمد و شد میان شهر جاهلی و آرمان شهر الهی .(4) به باور کلینی ، تردید، راز همه سرگردانی های شهروند شهر جاهلی است.

و . گردآوری و تنظیم مرام نامه آرمان شهر شیعی

کلینی سه علت را سبب تدوین و تبویب این اساس نامه (اصول کافی) بیان می کند:

یکم ، اختلاف روایت هایی که در تبیین مفاهیم آرمان شهر الهی ،(5) از اوصیای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است ؛

دوم ، سردرگمی شهروندان سالم و عاقلی که علل اختلاف در روایت ها یا موارد تبیین مفاهیم آرمان شهر الهی(6) را نمی دانند ؛

سوم ، محرومیت شهرها از دانشمندانی که بتوانند به گفتگوهای لازم در باب روایت ها بپردازند .(7)

ص: 450

-
- 1- . همان ، ص 8 : «ذلك بتوفيق الله تعالى ... فمن أراد الله توفيقه وأن يكون إيمانه ثابتاً مستقراً سبب له الأسباب التي تودّيه إلى أن يأخذ دينه من كتاب الله وسنة نبيه صلى الله عليه وآله بعلمٍ و يقينٍ و بصيرةٍ» .
 - 2- . همان جا : «و من أراد خذلانه و أن يكون دينه معاراً مستودعاً سبب له أسباب الإستحسان و التقلید و التأویل بغير علم و بصيرة» .
 - 3- . همان جا : «فذلك في المشيئة إن شاء الله - تبارك و تعالى - أتم إيمانه و إن شاء سلبه» .
 - 4- . همان جا : «ولا يؤن على أن يصبح مؤناً و يمسي كافراً أو يمسي مؤناً و يصبح كافراً» .
 - 5- . همان جا : «لأنه كلما رأى كبيراً من الكبراء مال معه و كلما رأى شيئاً استحسن مظهره قبله» .
 - 6- . همان جا : «لاختلاف الرواية فيها» .
 - 7- . همان جا : «لاختلاف عللها و أسبابها» .

از این رو، کلینی برای حلّ مشکلات پیش گفته، به تدوین و تبویب الکافی روی آورد و این کوشش را در مسیر اهداف آرمان شهر شیعی قرار داد. او خود، ویژگی های کتابش را چنین می شمارد:

1. جامع همه علوم دین؛ (1)

2. کافی برای آموزنده؛ (2)

3. حاوی علوم صحیح دینی، (3) به اتکای منبع صحیح آن، که همانا روایت های امامان شیعه بویژه امام باقر و امام صادق علیهما السلام است. (4)

4. راه نمایی برای همه شهروندان سالم و عاقل، (5) در راه رشد و شکوفایی و اقامت در آرمان شهر دینی.

او در پایان، به دو نکته مهمّ دیگر نیز اشاره می کند، که حکایت از حرکت او به سوی تدوین و تبویب اساس نامه آرمان شهر شیعی دارد: نکته نخست، کوشش وی برای تنظیم اساس نامه ای همیشگی برای آرمان شهر دینی است. کلینی امیدوار است که با تنظیم این اساس نامه آرمان شهر شیعی، بتواند حرکت آینده و فعالیت های شهروندان سالم و عاقل را تا پایان روزگار، جهت دهد. (6) مایه این امیدواری کلینی، عبارت است از: ایمان به پروردگار یگانه (7) و پیامبری حضرت خاتم (8) (که آورنده آخرین قوانین آرمان شهر الهی است) و قوانین ثابت او تا پایان روزگاران. (9)

ص: 451

1- همان جا: «لا تجد بحضرتك من تذاكره و تقارضه».

2- همان جا: «من جمیع فنون علم الدین».

3- همان جا: «ما یکتفی به المعلم».

4- همان جا: «آثار الصحیحة».

5- همان جا: «عن الصادقین علیهما السلام».

6- همان جا: «رجوت أن یكون ذلك سبباً بمعونته و توفیقه إخواننا و أهل ملّتنا».

7- همان، ص 9: «إلی انقضاء الدنیا».

8- همان جا: «و الرسول خاتم».

9- همان جا: «إذا الرّبُّ واحد».

نکته دوم، معرفی خرد و دانش، به عنوان دروازه ورود به آرمان شهر دینی است. کلینی با توجه به پیش گفته ها و زمینه چینی های خویش، دروازه ورود به آرمان شهر دینی مبتنی بر عقاید تشیع را خرد و دانش، شناسانده است و نیز ارزشمندی دانشمندان، و توجه به نادانی و کاستی های نادانان و بی ارزش بودن جایگاه ایشان. (1)

وی راز این مطلب (دروازه بودن خرد) را جایگاه مهم خرد و دانش، در مسئولیت پذیری شهروندان می داند (2) و این که پیامدهای نیک و بد کارها، همگی بر پایه خرد پدید می آیند. (3)

ص: 452

-
- 1- . همان جا: «و الشریعة واحد» .
 - 2- . همان جا: «أول ما أبدأ به... کتاب العقل و فضائل العلم و ارتفاع درجة العلماء و علو قدرهم و نقض الجهل و خسارة أهله» .
 - 3- . همان جا: «إذ كان العقل هو القطب الذي عليه المدار» .

- 1 . الكافي ، محمّد بن يعقوب الكليني ، تهران : دار الكتب الاسلامية ، 1389 .
- 2 . كتاب مقدّس (ترجمه تفسيرى) .
- 3 . أنوار التنزيل و أسرار التأويل، ناصر الدين أبو الخير عبد الله بن عمر بن محمّد البيضاوى ، بيروت : دار إحياء التراث العربى .
- 4 . الكشّاف عن حقائق التنزيل، محمود بن عمرو بن أحمد الزمخشري (جار الله) ، بيروت : دار الكتاب العربى، 1407 ق (4 جلدى) .
- 5 . طبرسى، مجمع البيان فى تفسير القرآن، فضل بن حسن الطبرسى ، بيروت : دار إحياء التراث العربى، 1406 ق .
- 6 . الميزان فى تفسير القرآن، علامه محمّد حسين طباطبائى ، بيروت : مؤسسة الأعلّمى للمطبوعات، 1391 ق / 1972 م .
- 7 . تفسير نور الثقلين، ابن جمعه حويزى ، قم : مؤسّسة إسماعيليان، 1370 ش .
- 8 . البرهان فى تفسير القرآن، سيّد هاشم بحراني ، بنياد بعثت، 1415 ق .
- 9 . تفسير القرآن العظيم، اسماعيل بن كثير، بيروت : دار إحياء التراث العربى .
- 10 . المحرّر الوجيز فى تفسير الكتاب العزيز، ابن عطية اندلسى ، رباط، 1411 ق .
- 11 . تفسير التحرير و التنوير، محمّد طاهر بن عاشور، تونس، بى نا، 1984 م .
- 12 . مهر تابان، محمّد حسين حسيني تهراني ، تهران : حكمت، 1381 ش .
- 13 . مثنوى معنوى، جلال الدين رومى، تصحيح : نيكلسون .

- 14 . الدرّ المنشور فى التّأويل بالمأثور، جلال الدين عبد الرحمن بن أبى بكر السيوطى ، بيروت : دار الفكر، 1414 ق .
- 15 . الكشف و البيان فى تفسير القرآن، أبو إسحاق الثعلبى ، بيروت : دار الكتب العلمية، 2004 م.
- 16 . بحار الأنوار، محمّد باقر بن محمّد تقى المجلسى (العلامة المجلسى)، بيروت : مؤسّسة الوفاء، 1403 ق .
- 17 . كنز العمّال فى سنن الأقوال و الأفعال، على بن حسام الدين المتقى الهندى ، بيروت : مؤسّسة الرسالة، 1989 م.
- 18 . صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان، محمّد بن حبان بن أحمد أبو حاتم التميمى البستى، تحقيق : شعيب الأرنؤوط، بيروت مؤسّسة الرسالة، 1414 ق (18 جلدى) .
- 19 . المسند الجامع المعلّل، أبو الفضل السيّد أبو المعاطى النورى (20 جلدى)، بغداد : مطبعة الاوقاف والشؤون الدينية، 1406 ق .
- 20 . السنن الكبرى (وفى ذيله الجوهر النقى)، أبو بكر أحمد بن الحسين بن على البيهقى ، حيدرآباد : مجلس دائرة المعارف النظامية الكائنة فى الهند، 1344 ق .
- 21 . سنن الترمذى، أبو عيسى محمّد بن عيسى بن سؤرة بن موسى بن الضحّاك الترمذى ، بيروت : دار إحياء التراث، (5 جلدى) .
- 22 . مسند الإمام أحمد بن حنبل، أحمد بن حنبل، تحقيق : شعيب الأرنؤوط وآخرون، بيروت : مؤسّسة الرسالة، 1420 ق . (دوره 45 جلدى +5 فهرس) .
- 23 . مسند الإمام أحمد بن حنبل، أبو عبد الله أحمد بن حنبل الشيبانى، قاهره : مؤسّسة قرطبة (6 جلدى) .
- 24 . سنن أبى داود، أبو داود سليمان بن الأشعث السجستانى ، بيروت : دار الكتاب العربى (4 جلدى) .
- 25 . جامع الأحاديث؛ للجامع الصغير و زوائده و الجامع الكبير، جلال الدين السيوطى، جمع و ترتيب : و عبّاس احمد صقر و احمد عبد الجواد، (دمشق) مطبعة هاشم الكتبى .

26 . تفسير القرآن العظيم، أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير القرشي الدمشقي ، دار طيبة للنشر و التوزيع، 1420 ق (8 جلدی) .

27 . روح المعاني فى تفسير القرآن العظيم و السبع المثاني ، شهاب الدين محمود ابن عبد الله الحسينى الألوسى ، بيروت : دار الكتب العلمية، 1415 ق.

28 . جامع البيان فى تأويل القرآن، أبو جعفر محمد بن جرير بن يزيد بن كثير بن غالب الأملئ الطبرى ، تحقيق : أحمد محمد شاكر، بيروت : مؤسة الرسالة، 1420 ق (24 جلدی) .

32 . صحيح مسلم، أبو الحسين مسلم بن الحجاج القشيري النيسابورى ، تحقيق : محمد فؤد عبد الباقي ، بيروت : دار إحياء التراث العربى (5 جلدی) .

ص: 455

ثقة الاسلام کلینی و مسئله مالکیت

محمد سرورش محلاتی

چکیده

این تحقیق، به دنبال پاسخ مناسبی برای نسبت بین مالکیت اشخاص و مالکیت امام و کیفیت جمع بین این دو مالکیت بوده است. بدین منظور، نویسنده به نقل نمونه ای از روایاتی که مالکیت را منحصر در امام معصوم علیه السلام می دانند، پرداخته و تفاسیر فقهای شیعه (بویژه دیدگاه شیخ کلینی و نظریات آنها) را در این زمینه شرح نموده است.

فقهای شیعه در مورد تعبیری مانند: «إِنَّ الْأَرْضَ كُلَّهَا لِلْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ» به چند دسته تقسیم شده اند: گروهی مالکیت حقیقی امام بر همه موجودات عالم را قائل شدند و مالکیت امام علیه السلام را از سنخ مالکیت اشخاص ندانسته اند؛ گروهی دیگر، قائل به مالکیت امام بر اراضی موات شده اند و روایات با تعبیر فوق را بر این معنا حمل نموده اند؛ دسته ای دیگر از فقهای شیعه، نظریه مالکیت طولی امام علیه السلام را ارائه نموده و مالکیت او را در طول مالکیت اشخاص دانسته اند؛ برخی دیگر از فقها نظریه ولایت تصرف را ارائه نموده اند و برای امام علیه السلام حق تصرف در اموال اشخاص قائل شده اند؛ نظریه ولایت حاکم - که در آن، حق تصرف در اموال عمومی برای امام علیه السلام به عنوان حاکم اسلامی قایل است - نیز دیدگاه بعضی دیگر از فقهاست.

نظریه مالکیت عام امام علیه السلام نیز به عنوان دیدگاه عده ای دیگر از فقها، مورد نقد و بررسی قرار می گیرد و سرانجام دیدگاه شیخ کلینی مبنی بر مالکیت امام علیه السلام بر اراضی «مفتوحة عنوة» و «انفال» منعکس می شود.

کلیدواژه ها: انفال، اراضی مفتوحة عنوة، مالکیت امام، شیخ کلینی، الکافی، مالکیت اشخاص، اراضی موات، مالکیت مطلق، مالکیت خصوصی.

مالکیت خصوصی، در نظریه های مختلف حقوقی و مکاتب گوناگون اقتصادی، غالباً يك اصل پذیرفته شده، تلقی می شود که ریشه در تمایلات طبیعی انسان ها، و یا نیازها و ضرورت های زندگی اجتماعی آنان دارد. ولی این موضوع در فقه شیعه، سرنوشت متفاوتی دارد و وضوح و بداهت آن، دگرگون شده است. تردیدهایی که در این باره مطرح شده، از يك سو، ریشه در منابع فقهی دارد که حکم به «مالکیت امام»، بر همه چیز می کند و از سوی دیگر، برخاسته از تحلیل های فراوانی است که از نسبت «مالکیت امام» با «مالکیت شخص» ارائه گردیده است.

پیشینه مسئله را در عصر ائمه علیهم السلام و در روایاتی باید جستجو کرد که مالکیت امام علیه السلام را فراگیر دانسته و شامل همه چیز می داند. ثقة الاسلام کلینی، این روایات را در يك باب، تحت عنوان «باب أنّ الأرض کلّها للإمام علیه السلام» گردآوری کرده است (1).

فیض کاشانی نیز همین عنوان را در کتاب الوافی، حفظ کرده است. (2) البته این تفاوت، بین کلینی و فیض وجود دارد که کلینی، این باب را در «کتاب الحجّه» گشوده است؛ ولی فیض آن را در «کتاب الخمس» قرار داده است. هر چند محدثان دیگری مانند شیخ صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه و شیخ طوسی در تهذیب الأحکام، بابتی را به این عنوان، اختصاص نداده اند، ولی برخی روایات مربوط به آن را نقل کرده اند. (3)

البته این مسئله در میان اصحاب ائمه علیهم السلام، بحث برانگیز بوده و در برابر عده ای که آن را پذیرفته اند، برخی را هم به نقد و رد، واداشته است. نمونه ای از این مشاجرات تلخ و مباحثات تند، در گفتگوی ابن ابی عمیر و هشام بن حکم دیده می شود. ابن ابی عمیر، شیفته هشام بود و او را بر همه اصحاب ترجیح می داد؛ ولی پس از مدتی،

ص: 458

1- . الکافی، ج 1، ص 407.

2- . الوافی، ج 10، ص 286.

3- . ر.ک: التهذیب، ج 7، ص 152 و ج 5، ص 144؛ فقیه، ج 2، ص 45 و 39.

از او جدا شد و به مخالفت با وی پرداخت. منشأ این مخالفت، آن بود که یکی از یاران هشام، با ابن ابی عمیر درباره مسائل امامت، به مجادله پرداخت، و در حالی که ابن ابی عمیر می گفت: دنیا یکسره از امام علیه السلام است و امام، مالک همه آن و از همه صاحبان اشیا، بر اموال، اولویت و تقدّم دارد. طرف مقابل وی، با این اعتقاد مخالف بود و مالکیت امام را محدود به خمس و فیه می دانست. آن دو، هر چند به حکمیت هشام بن حکم، راضی شدند، ولی وقتی هشام هم با ابن ابی عمیر مخالفت کرد و رأی او را تخطئه کرد، ابن ابی عمیر از او با ناراحتی فاصله گرفت.

قال ابن ابی عمیر: الدنيا كلّها للإمام عليه السلام على جهة الملك و أنّه أولى بها من الّذين هم في أيديهم و قال أبو مالك: ليس كذلك، أملاك الناس لهم إلا ما حكم الله به للإمام من الفیء و الخمس و المغنم فذلك له و ذلك أيضا قد بين الله للإمام أين يضعه و كيف يصنع به، ففرضيا بهشام بن الحكم و صار إليه، فحكم هشام لأبي مالك على ابن ابی عمیر، فغضب ابن ابی عمیر و هجر هشاماً بعد ذلك. (1)

این گفتگو، نشان دهنده آن است که در عصر ائمه علیهم السلام، این مسئله در بین اصحاب مطرح بوده و عده ای از فقهای برجسته، مانند ابن ابی عمیر به مضمون «انّ الأرض كلّها للإمام» با برداشت «مالکیت امام، نسبت به همه اموال» ملتزم بوده اند.

پس از آن دوره نیز فقیهانی مانند کلینی بوده اند که بر اساس این گونه روایات، فتوا داده اند. کلینی - که دوران غیبت صغرا را درک کرده و از عده ای از اصحاب ائمه، مانند احمد بن محمد بن عیسی و علی بن ابراهیم، حدیث اخذ کرده است -، نه تنها با نقل این دسته از روایات، اعتماد خود را نسبت به آنها نشان داده بلکه با قرار دادن عنوان «انّ الأرض كلّها للإمام علیه السلام» به صراحت، موضع فقهی و فتوای خود را بیان کرده است. (2)

ص: 459

1- . الکافی، ج 1، ص 410.

2- . همان، ص 407.

کلینی، بار دیگر، در «باب الفی ء و الأنفال» به این موضوع برگشته است و به خلاف ابواب دیگر، قبل از نقل روایات، در يك صفحه به بیان رأی خود، درباره مالکیت امام و قلمرو آن، پرداخته است. کلینی در این باب، بار دیگر تأکید می کند که همه اموال دنیا، از آن امام است و آنچه که در جنگ از دشمن گرفته می شود، «فی ء» نامیده شده است؛ چون دوباره در اختیار صاحب آن قرار گرفته و به مالک آن بر می گردد:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى جَعَلَ الدُّنْيَا كُلَّهَا بِأَسْرَهَا لِخَلِيفَتِهِ حَيْثُ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (1) فكانت الدنيا بأسرها لأدم و صارت بعده لأبرار ولده و خلفائه فما غلب عليه أعداؤم ثم رجع إليهم بحرب أو غلبته سمى فيناً و هو أن يفى ء إليهم بغلبته و حرب ... (2)

از سوی دیگر، کلینی در الکافی توجه دارد که در نقل روایات و تأیید مضمون آنها، از چارچوب آنچه که در فقه شیعه، مورد توافق و تسالم است، خارج نشود؛ از این رو، وقتی به نقل روایتی بر خلاف اجماع می پردازد، به عدم التزام به آن، تذکر می دهد. مثلاً در مسئله ارث برادرزاده و جدّ، پس از نقل روایاتی می گوید:

هذا قد رُوي و هي أخبار صحيحة؛ إلا أنّ إجماع العصابة أنّ منزلة الجدّ منزلة الأخ من الأب يرث ميراث الأخ. (3)

بر این اساس، آنچه در الکافی آمده است، نه تنها از رأی و نظر کلینی حکایت دارد، بلکه نشان می دهد که چنین نظریه ای، دارای سابقه بوده و نباید آن را بر خلاف اجماع فقها تلقی کرد.

از آن جا که مسئله نسبت بین مالکیت شخص و مالکیت امام در فقه شیعه، بر محور مستندات روایی مسئله شکل گرفته است، ابتدا به نقل نمونه ای از این روایات پرداخته، سپس تفسیرهای مختلفی که از آن ارائه شده، مطرح می گردد:

ص: 460

1- . سوره بقره، آیه 30.

2- . الکافی، ج 1، ص 538.

3- . همان، ج 7، ص 16، 25 و 115.

1. عن أبي خالد الكابلي ، عن أبي جعفر عليه السلام قال: وجدنا في كتاب علي عليه السلام «إِنَّ

الأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» أنا وأهل بيتي الذين أورثنا الأرض ونحن الممتقون والأرض كلها لنا فمن أحياء أرضاً من المسلمين فليعمرها وليؤخرها إلى الإمام من أهل بيتي وله ما أكل منها فإن تركها أو أخرجها وأخذها رجل من المسلمين من بعده فعمرها وأحيائها فهو أحقُّ بها من الذي تركها يؤى خراجها إلى الإمام من أهل بيتي وله ما أكل منها حتى يظهر القائم من أهل بيتي بالسيف فيحويها ويمنعها ويخرجهم منها كما حواها رسول الله و منعها إلا ما كان في أيدي شيعتنا فإنه يقاتعهم على ما في أيديهم ويترك الأرض في أيديهم.

2. قال مسمع لأبي عبد الله عليه السلام : إني كنت وليت البحرين الغوص فأصبت أربعمائه ألف درهم وقد جئتك بخمسها بثمانين ألف درهم وكرهت أن أحبسها عنك وإن أعرض لها وهي حَقُّك الذي جعله الله تبارك وتعالى في أموالنا، فقال: أو مالنا من الأرض وما أخرج الله منها إلا الخمس يا أبا سيار؟ إنَّ الأرض كلها لنا فما أخرج الله منها من شيء فهو لنا، فقلت له: وأنا أحمل إليك المال كله؟ فقال: يا أبا سيار قد طيبتنا لك وأحللناك منه فضمَّ إليك مالك وكلَّ ما في أيدي شيعتنا من الأرض فهم فيه محللون حتى يقوم قائمنا فيجيبهم طسق ما كان في أيديهم ويترك الأرض في أيديهم

3. عن أبي بصير ، قلت لأبي عبد الله عليه السلام : أما على الإمام زكوة؟ فقال: أحلت يا أبا محمد، أما علمت أنَّ الدنيا والآخرة للإمام يضعها حيث يشاء ويدفعها إلى من يشاء جائز له ذلك من الله، إنَّ الامام يا أبا محمد لا يبت ليلة أبداً ولله في عنقه حق يسأله عنه.

4. عن محمد بن الریان، قال : كتبت إلى العسكري عليه السلام جعلت فداك روى لنا أن ليس لرسول الله صلى الله عليه وآله من الدنيا إلا الخمس، فجاء الجواب : أن الدنيا وما عليها لرسول الله صلى الله عليه وآله .

درباره این روایات و روایات مشابه آن - که مالکیت امام، نسبت به همه اموال را

مطرح می‌کند - و در جهت سازگار کردن آن با مالکیت اشخاص، چند نظریه در فقه شیعه وجود دارد که پیش از بررسی نظریه کلینی، به مرور اجمالی این نظریات می‌پردازیم:

الف . مالکیت حقیقی امام بر همه موجودات

بر اساس این نظریه، مالکیت امام، از سنخ مالکیت اشخاص نیست و با توجه به تفاوت ماهوی آنها، هیچ‌گونه ناسازگاری و تنافی ای بین آنها وجود ندارد. از این رو، مالکیت امام، هرگز عرصه را بر مالکیت خصوصی افراد، تنگ نمی‌کند؛ زیرا مالکیت امام، از سنخ مالکیت حقیقی است، در حالی که مالکیت اشخاص، مالکیت اعتباری است.

توضیح آن که بر مبنای وساطت تکوینی ائمه علیهم السلام در نظام هستی و حضور آنان در سلسله طولی موجودات، همه اشیا به واسطه ایشان، فیض وجود را از باری تعالی دریافت می‌کنند و تعبیر «مالکیت امام نسبت به موجودات»، گویای همین نسبت واقعی و رابطه حقیقی است که به آن، «اضافه اشراقیه» نیز گفته می‌شود. این گونه مالکیت، کاملاً از مالکیت اعتباری اشخاص - که در اثر اسباب اختیاری (مانند بیع و هبه)، و یا غیر اختیاری (مانند ارث) تحقق پیدا می‌کند و موضوعی صرفاً عرفی و عقلایی است -، متفاوت است؛ زیرا در حالی که مالکیت اعتباری، قابل نقل و انتقال است و می‌توان مالکیت شیء را از مالک آن، سلب کرد، ولی در مالکیت حقیقی، به دلیل وابستگی ذاتی مملوک به مالک خود، سلب و زوال، غیر معقول است. آخوند خراسانی، این تفکیک را مبنای حلّ مشکل قرار داده و بر اساس آن، مالکیت اشخاص را غیر قابل مناقشه دانسته است. آقا نجفی قوچانی، در تقریراتی که از درس آخوند ارائه کرده، آورده است:

إنّ الإضافة الملكية و السلطنة علی الشیء قسمان : أحدها حصول تلك الإضافة فی مقام التکوین و فی السلسلة الطولية للوجود ، و من هذا القبیل مالکیتته تعالی

للسَّموات والأرضين وتسمّى بالإضافة الإشرافية و من سنخ هذه الإضافة أيضاً مالکیتهم عليهم السلام للأرض كما تواترت به الأخبار ... و هذا النحو من الإضافة لا يكون إلا الله و لأولياته، ... و هذا النحو من الإضافة و الملكية يغيّر النحو الثاني و هو حصول إضافة حسب التشريع الحاصلة بأسباب اختيارية يقع به النقل و الانتقال، بخلاف الأوّل فلا يمكن قطع تلك الإضافة عن أنفسهم و وصلها بسائر الناس حيث أنّ ترتّب المعلول على غير ماله العلية محال. (1)

با طرح این نظریه از سوی آخوند خراسانی، برخی از شاگردان وی، همچون آیه الله شیخ محمد حسین اصفهانی و آیه الله حاج آقا حسین بروجردی نیز به تبعیت از استاد برخاستند .

شیخ محمد حسین اصفهانی در این باره می گوید:

... و ما ورد «أنّ الأرض كلّها لنا» فلا يمكن إلاّ بحمله على الملك بمعنى آخر ينسب إليه تعالى فإنّ الممكنات كما أنّها مملوكة له تعالى حقيقة ياحاطته الوجودية على جميع الموجودات بأفضل أنحاء الإحاطة الحقيقية، كذلك النبي صلى الله عليه وآله و الأئمة عليهم السلام بملاحظة كونهم من وسائط فيض الوجود لهم الجاعلية و الإحاطة بذلك الوجه بمعنى فاعل ما به الوجود لا ما منه الوجود و لا بأس بأن تكون الأملاك و ملائكتها لهم بهذا الوجه و إن لم تكن هي مملوكة لهم بالملك الاعتباري الذي هو موضوع الأحكام الشرعية. (2)

آیه الله بروجردی هم با تفصیل بیشتر، به شرح و بسط این دیدگاه پرداخته است. (3)

این نظریه، مبتنی بر دو مقدمه است: یکی آن که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام به عنوان واسطه فیض الهی، احاطه وجودی بر همه پدیده ها دارند و همه موجودات، در پیدایی و پایانی خود، وابسته به آنان اند؛ دیگر آن که روایات «الأرض كلّها لنا»، ناظر

ص: 463

1- . کتاب الخمس، آقا نجفی قوچانی، تقریرات آخوند خراسانی، مخطوط، بدون صفحه.

2- . حاشیه المکاسب، ج 2، ص 381؛ و رک: ج 3، ص 16.

3- . زبدة المقال، (تقریرات کتاب الخمس آیه الله بروجردی)، ص 112.

به این واقعیت تکوینی است و از جایگاه امام در نظام هستی، خبر می دهد. مقدمه اول، در فلسفه و کلام، مورد بحث قرار می گیرد، ولی مقدمه دوم، با توجه به متن روایات، پذیرفتنی نیست؛ زیرا این روایات، درصدد ثبات «یک حق» برای امام است؛ حقی که منشأ آثار و احکام شرعی است. مثلاً در روایت اول، بر جمله «الأرض کلّها لنا» تفریع شده است که: «فمن أحيأ أرضاً من المسلمین فلیعمرها و لیؤخرأجها إلی الإمام؛ پس هر کس زمینی را احیا کند، باید خراج آن را به ما پردازد».

در روایت دوم هم ملکیت اعتباری، مورد نظر بوده است و لذا راوی، با شنیدن این که همه اموال از امام است، می پرسد: «آیا همه دارایی ام را خدمت شما آورم؟» و امام علیه السلام هم بر مبنای همین مالکیت اعتباری، «حکم به تحلیل» می کند.

در روایت چهارم هم، همان سنخ از مالکیتی که امام بر خمس دارد، بر بقیه اموال تعمیم پیدا کرده است، و همان گونه که آخوند نیز یادآور شده، مالکیت امام بر خمس، همان مالکیت اعتباری و شرعی است که در برابر مالکیت شخص قرار دارد و امام را با شخص «شریک» می کند.

ب . مالکیت امام بر اراضی موات

این نظریه، بر «تخصیص» ادله ملکیت امام، استوار است و تعلق خراج به اراضی موات را شاهد آن می داند که این اراضی، با «احیا کردن» به مالکیت اشخاص در نمی آید؛ بلکه با حفظ مالکیت امام، اشخاص نسبت به آن «حقوق اولویت» پیدا می کنند؛ ولی نسبت به اراضی و اموال دیگر، اشخاص می توانند «مالک» شوند و امام نسبت به آنها، مالکیت ندارد. پس ادله «الأرض کلّها لنا» را باید به اراضی موات، اختصاص داد و صرفاً در این اراضی، مالکیت اشخاص نفی می شود؛ ولی مالکیت خصوصی در موارد دیگر، پذیرفته می شود. آیه الله خوبی در این باره می گوید:

إنّ الأراضی غیر مملوكة لأحد للروایات الدالة علی أنّ الأرض کلّها للإمام علیه السلام وإن

كان قد ورد لها تخصيص في جملة من الموارد كالأموال الشخصية و الموارد المفتوحة عنوة و غير ذلك، و إن من وضع عليه اليد بالإحياء أو العمل لا يزيد إلا حق الاختصاص و الأولوية. (1)

آية الله خويي، اختصاص خراج به «اراضي موات» را شاعدي بر اختصاص مالكيّت امام بر اراضي موات مي داند و درباره اراضي ديگر، به دليل عدم خراج، مالكيّت اشخاص را مي پذيرد:

و في ذيل رواية الكابلي أنّ الشيعة في حلّ في تلك الأراضي و ليس فيها عليهم خراج إلى أن يقوم القائم عليه السلام فيضرب عليهم الخراج فيها فلو كان الإحياء موجبا للملكية فتكون تلك الأراضي كسائر الأملاك الشخصية فهل يتوهم أحد أنّ الإمام يضرب الخراج لها على الملاك أو يأخذها من غير الشيعة، فكلّ ذلك دليل على عدم حصول الملكية للأراضي الميتة بالإحياء و إنّما الثابت لهم في ذلك مجرد حقّ الأولوية و الاختصاص بحيث لا يزاحمهم غيرهم في ذلك. (2)

وليّ مشكل اساسي اين نظريه، آن است كه در روايات «الأرض كلّها للإمام»، مواردی وجود دارد كه «نصّ» در ملكيّت امام، نسبت به «همه اموال» و از آن جمله، «منقولات» است و نمی توان اين روايات را به «اراضي موات» حمل كرد. مثلاً در روايت دوم، در حالي كه مسمع، خمس «غوص» را به امام عليه السلام تحويل داد، امام فرمود: «إنّ الأرض كلّها لنا فما أخرج الله منها من شيء فهو لنا». به علاوه، در روايات متعدّدي كه كليني در اين باب آورده، به جای كلمه «ارض»، «الدنيا» وارد شده است كه نمی توان

آن را به «اراضي موات» اختصاص داد:

الدنيا و ما فيها لله تبارك و تعالی و لرسوله و لنا، فمن غلب على شيء منها فليتيق الله و ليو حقّ الله تبارك و تعالی و ليبرّ إخوانه. (3)

ص: 465

1- . مصباح الفقاهة، ج 5، ص 145.

2- . همان، ص 130.

3- . الكافي، ج 1، ص 408.

إِنَّ الدنیا و الآخره للإمام یضعها حیث یشاء و یدفعها إلی من یشاء.(1)

إِنَّ الدنیا و ما علیها لرسول اللّٰه.(2)

خلق اللّٰه آدم و اقطعه الدنیا قطیعة فما كان لآدم علیه السلام فلرسول اللّٰه و ما كان لرسول اللّٰه فهو للأئمة من آل محمّد علیهم السلام.(3)

در مباحثه ابن ابی عمیر با ابو مالک حضر می هم، ابن ابی عمیر می گفت:

الدنیا کلّها للإمام علیه السلام علی جهة الملك و إیّاه أولى بها من الذین هی فی أیدیهم .

همچنین نظریه تخصیص ، با این مشکل هم مواجه است که چگونه می توان نصّی مانند «الأرض کلّها» را - که در عموم و شمول، صراحت دارد - ، به «اراضی موات» اختصاص داد؟

ج . نظریه مالکیت طولی امام

بسیاری از فقها با مسلم تلقی کردن مالکیت اشخاص نسبت به اموال، درصدد آن بر آمده اند که مالکیت امام را به گونه ای تفسیر کنند که به نفی مالکیت اشخاص نینجامد.(4)

منقح ترین نظریه در این زمینه، نظریه «مالکیت طولی» است که محقق همدانی، به تبیین و تشریح آن ، پرداخته است. تلاش این نظریه، بر آن است که نشان دهد یک مال می تواند دو مالک ، در طول هم داشته باشد و هیچ یک از این دو مالکیت، دیگری را نفی نمی کند. نمونه ای از این نوع ملکیت، مالکیت بردگان نسبت به اموالشان است. هر چند بر اساس یک مبنا، بردگان می توانند مالک شوند، ولی ملکیت آنها در طول مالکیت مولایشان بوده و علقه ملکیت عبد با مال، موجب قطع علقه مولا با همان مال نمی گردد؛ بلکه مال عبد هم مانند خود عبد، در ملکیت مولا قرار دارد و مولا در هر

ص: 466

1- . همان ، ص 409 .

2- . همان جا .

3- . همان جا .

4- . ر.ک: مرآة العقول، ج 4، ص 356.

موقعیت که بخواهد، می تواند آن را از ملکیت عبد، خارج کند :

إنّ الملكية التي قصدت بهذه الروايات ليست ملكية منافية لمالكية سائر الناس؛ بل ملكية من سنخ ملكية الله تبارك و تعالی لما فی أیدیهم فقضية التعبد بظاهر هذه الروايات هو الالتزام بأنّ حال سائر الناس بالنسبة إلى ما فی أیدیهم من أموالهم بالمقايسة إلى النبی صلی الله علیه و آله و أوصیائه علیهم السلام حال العبد الذی وهبه مولاہ شیئاً من أمواله و رخصه فی أن يتصرّف فيه كيف يشاء، فذلك الشیء یرى ملكاً للعبد حقيقة بناء على أنّ العبد يملك ولكن لا على وجه ينقطع علاقته عن السیّد، فإن مال العبد لا یزید عن رقبته فهو مع ماله من المال ملك لسیّده ... (1)

این نظریه، پس از محقق همدانی نیز مورد توجه عدّه ای از فقها قرار گرفته است؛ از آن جمله، آیه الله سیّد محمد محقق داماد، عیناً چنین تقریری از ملکیت امام، ارائه نموده و آن را با ملکیت خصوصی اشخاص هم، سازگار دانسته است. (2)

این نظریه، با مشکلاتی روبه روست :

اول آن که: مالکیت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام نسبت به اموال، تعبیر دیگری از ولایت عامّه آنان نسبت به مردم، تلقی شده است. محقق همدانی به صراحت می گوید: ملکیت پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به اموال، همان ولایتی است که ایشان در غدیر از مردم اعتراف گرفت:

فإنّ كونه أولى بهم من أنفسهم يستلزم كونه أحقّ منهم و بالتصرّف فی أموالهم ولا نعني بالملكية إلاّ هذا. (3)

در حالی که پر واضح است که اعتبار «ملکیت»، غیر از اعتبار «ولایت» است و هرگز «ولایت بر اشخاص» را با «مالکیت بر اشیا» نمی توان مترادف دانست.

دوم آن که: مالکیت طولی مولا نسبت به اموال عبد، به دلیل مالکیت مولا بر عبد

ص: 467

1- . المصباح الفقیه، ج 14، ص 8.

2- . ر.ک: کتاب الخمس من تقریرات المحقق الداماد، ص 25 و 92.

3- . المصباح الفقیه، ج 14، ص 8.

است که به تبع آن، اموال عبد نیز مملوک مولاست؛ ولی مالکیت طولی امام نسبت به اموال اشخاص، چه مصححی دارد؟ آیا ائمه علیهم السلام چون «مالک» همه انسان ها هستند، لذا مالک اموال آنها هم هستند؟ در غیر این صورت، مالکیت طولی چه توجیهی دارد؟

سوم آن که: محقق همدانی و محقق داماد پذیرفته اند که ائمه علیهم السلام، هرگز در اموال مردم تصرف نمی کردند و فقط به واسطه اسباب شرعی از قبیل بیع و اجازة، خود را مجاز به تصرف در اموال دیگران می دانستند. بر این اساس، پس اعتبار ملکیت برای آنها چه اثر و فایده ای داشته است؟ و چرا بدون آن که هیچ نیازی به اعتبار ملکیت برای ایشان باشد، در شرع، حکم به ملکیت آنها شده است؟ آیا احکام اعتباری می تواند لغو باشد؟

چهارم آن که: شگفت آور است که این محقق بزرگوار، ملکیت حق تعالی را هم از همین سنخ ملکیت دانسته و ملکیت خداوند را هم «اعتباری» تلقی کرده است! در حالی که مالکیت حق تعالی، «حقیقی» بوده و مالکیت اعتباری به معنای دیگری، به حق تعالی نسبت داده می شود. به گفته علامه طباطبایی:

و هو تعالی ملوک یملک ما فی ایدی الناس لأنه شارع حاکم یتصرف بحکمه فیما یملکه الناس. (1)

د. نظریه ولایت تصرف

برخی از فقها هم، «الأرض کلها للإمام» را به معنای «حق تصرف امام» در اموال دانسته اند. از نظر آنان، اضافه ای که بین «شخص» و «شیء» اعتبار می شود، گاه «ملکیت شخص» و گاه «حق شخص برای تصرف» است و حرف «لام» برای هر دو قسم استعمال می شود؛ از این رو، جمله «زمین، از آن امام است» الزاماً به معنای «مالکیت امام» نسبت به زمین نیست و ممکن است مقصود از آن، حق اختصاص باشد که از آن

ص: 468

به «ولایت» نیز تعبیر می شود و اثر آن، جواز تصرفات تشریحی و تحلیل و تحریم در موارد خاصی است.

البته این معنا از «ولایت» و حق تصرف را با «ولایت تکوینی» و یا «ولایت سلطانی و حکومتی» نباید اشتباه گرفت. ائمه علیهم السلام بر اساس این اختیار می توانند مالک را از مال خود محروم نموده و حکم به «تحریم» نمایند. امام خمینی قدس سره، این وجه را اقرب از وجوه دیگر دانسته اند:

وأقرب الاحتمالات، هو أنّ الله تعالى جعل لهم اختيار التصرف في الدنيا والآخرة، فهم من قبل الله ملاك التصرف في كل شيء و إن كانت الأموال لصاحبها وهذه ولاية عامة كلية بالنسبة إلى جميع الموجودات، غير الولاية التكوينية وغير الولاية

السلطانية الثابتة من قبلهم للفقهاء أيضاً، فلهم التحليل والتحریم، فقد حرّموا على سائر الطوائف الاستفاده من الأرض وإن كانوا مالکین. (1)

حضرت امام قدس سره، در ادامه بحث، دوباره تأکید کرده که این نحوه ولایت - که به معنای اختیار برای هرگونه تصرف است، غیر از ولایت به معنای حکومت داری و اداره اجتماع است.

این نظریه نیز، از دو جهت تردیدپذیر است: یکی آن که ظاهر روایات، گویای آن است که تحلیل و تحریم ائمه علیهم السلام، از نوع تحلیل «مالک» است، یعنی در اثر تحلیل، دیگری جواز تصرف پیدا می کند و در اثر تحریم، تصرفش حرام می گردد؛ نه این که در اثر تحریم، مالک از تصرف در مال خود، محروم و ممنوع می شود. از این رو، بجز آن که «لام»، ظهور در ملکیت دارد، آثار ملکیت بر حق امام، مترتب شده که گویای ملکیت و متناسب با آن است. دیگر آن که، این نظریه، مبتنی بر قبول شأن خاصی برای ائمه علیهم السلام، غیر از شأن «ولایت به معنای حکومت» و غیر از شأن «بیان احکام»، و «ولایت تکوینی» است. البته اثبات چنین شانی در مباحث کلامی، نیازمند مقدمات

ص: 469

خاصی است که در کلام موجود شیعه، دیده نمی شود.

۵. نظریه ولایت حاکم

در این نظریه، مالکیت امام، به «ولایت» حاکم اسلامی تفسیر شده و به معنای آن است که حاکم اسلامی به اقتضای ولایت خود، در جهت «منافع عمومی» و به منظور تأمین «مصلحت عامه»، حق تصرف در اموال مردم را دارد و چون مشروعیت حکومت به عصر حضور امام معصوم، اختصاص ندارد؛ از این رو در عصر غیبت نیز این ولایت، برای حاکم اسلامی وجود دارد. (1)

استاد بزرگوار آیه الله مرتضی حائری، این نظریه را مطرح کرده و آن را از «جنبه عقلایی» نیز قابل دفاع دانسته است؛ چه این که در حکومت های عرفی و سکولار نیز این حق، برای دولت به رسمیت شناخته می شود که برای رفاه عامه، در املاک شهروندان تصرف نموده و مثلاً به اجرای طرح های شهری از قبیل تعریض خیابان ها اقدام می کند.

از این رو، با ادله ای از قبیل «الأرض کلها للإمام»، نه مالکیت خصوصی نفی می شود، و نه اختیاری فراتر از دخالت هایی که لازمه حکومت داری و اداره جامعه است و قهراً باید به «مصلحت عامه» مقید باشد، اثبات می شود:

... لازم ذلك جواز التصرف لولي المسلمين المصون عن العصيان و الخطأ في أموال المسلمين إذا رأى المصلحة في ذلك كتوسيع الشوارع أو الصرف في المصالح العامة للمسلمين كما في الحكومات العرفية بل هو مقتضى حق الحكومة، و من هنا ينفذ احتمال أن يكون ذلك الحق للفقيه أيضاً، إماماً بناء على وجود الدليل على عموم النيابة و هو مشكل أو بناء على كون ذلك من شؤون الحكومة الشرعية و هي

ص: 470

1- . كتاب الخمس، ص 13 (و ما ورد من كون الأرض كلها للإمام، راجعة إلى كونها متعلقة بحیثية إمامتهم و حكومتهم و يراد بها في المقام ملكية طولية فمعنى ذلك أنها مع كونها لملاكها الشخصية يجوز للحكومة الحق أن يتصرف فيها كيف يشاء و هو لا يشاء إلا ما هو صلاح الإسلام و المسلمين).

ثابتة كما يدلّ على معتبرة عمر بن حنظلة، لكنّه لا يخلو من تأمل أيضاً. (1)

در این نظریه نیز «ملکیت طولیه» مورد تأیید قرار گرفته است؛ با این تفاوت که به جای مالکیت شخص امام، مالکیت حیثیت امامت و حکومت، در طول مالکیت خصوصی قلمداد شده است. (2) آیه الله حائری هر چند در عبارت های بالا، نسبت به شمول چنین ولایتی برای فقیه، اظهار تأمل نموده اند، ولی در مباحث بعدی همین کتاب، به دو مقدمه اذعان کرده اند که نتیجه قهری آن دو، اثبات چنین ولایت و مالکیتی، برای حاکم شرع در عصر غیبت است:

يك . حکومت از نیازهای ضروری بشر است و در عصر غیبت نیز حکومت، مشروع است؛

دو . تحدید، مالکیت و تصرف در املاک مردم، از نیازهای هر حکومتی است .

لذا با توجه به این دو مقدمه است که ایشان مفاد «الأرض كلّها للإمام» را مطابق با «عقل و وجدان» می داند :

و ما دلّ على أنّ الأرض كلّها للإمام، مطابق للآية الشريفة: «التَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» (3) و مطابق للعقل و الوجدان السليم، فإنّ الحكومات الإلهية كالحكومات المادّية محتاجة إلى أخذ أموال الناس للمصالح العامة، أو للمصالح الإلهية و لو لم يكن نفعها راجعاً إلى العموم. (4)

از میان فقهای معاصر، سید عبد الاعلی سبزواری نیز این نظریه را برگزیده است. البته وی تصریح می کند که این سَلَطَه و اختیار، به پیشوایان معصوم اختصاص دارد و شامل فقها در عصر غیبت نمی شود:

إنّ مالکية الإمام للأرض و ما فيها [بمعنی] أن يكون للإمام حقّ فيها من جهة صرف

ص: 471

1- . الخمس، ص 15.

2- . همان، ص 664 و 673.

3- . سورة احزاب، آیه 6 .

4- . همان، ص 677.

منافعها فی المصالح البشرية من حیث أنه علیه السلام رئیسهم و أنه الباب المبتلی به الناس و یجب علیه تنظیم أمور دنیاهم و آخرتهم نظماً واقعياً إلهیاً و لا ریب فی تقوّم ذلك کلّه بالمال ، فبسط الله ید خلیفته لإصلاح عبادہ و تنظیم بلادہ، و الظاهر عدم کون هذا المنصب ل نائب الغیبة لأنّ لمرتبة العصمة موضوعية خاصة فی هذا المنصب العظیم. (1)

در نقد این نظریه نیز می توان گفت: هر چند اختیار دولت اسلامی برای تحدید مالکیت خصوصی و یا تصرف در املاک شخص برای تأمین مصلحت عامّه، از مبنای قابل قبول و توجیه معقولی برخوردار است، ولی روایات «الأرض کلّها للإمام» را نمی توان بر این معنا، حمل کرد؛ زیرا در این روایات، ائمه علیهم السلام مالک معرفّی شده اند و آثاری مترتب بر «ملکیت» مطرح گردیده است. لسان این روایات، با حقّ تصرف حاکم در جهت مصلحت عامّه، کاملاً منافات دارد؛ بلکه ظاهر، گویای مالکیت ائمه علیهم السلام است. لذا وقتی امام صادق علیه السلام به مسمع فرمود که: «آیا گمان می کنی فقط خمس به ما تعلق دارد؟ بلکه هر چه در زمین است از آن ماست»، مسمع سؤل کرد: آیا همه اموال را برای شما بیاورم؟ و امام فرمود: «برای تو حلال قرار داده ایم» .

در روایت ابو خالد هم امام باقر علیه السلام پس از آن که فرمود: «الأرض کلّها لنا» بر آن مترتب نمود: پس باید خراج آن را به امام بدهید، و با ظهور قائم، اراضی از دست عدّه ای گرفته می شود، و بر اساس قراردادی در دست شیعیان باقی می ماند. روشن است که این تعبیرات، فراتر از اثبات اختیارات حکومتی و به معنای اثبات مالکیت حکومت است.

علامه سیّد عبدالحسین لاری ، در نقد این نظریه می گوید :

إنّ ما استقرّ به شیخنا العلامة من أبطان ظاهر أخبار تعمیم الأنفال وإظهار باطنها بتخریج ظاهرها عن إثبات السلطنة المالکية للإمام علی أملاک الدنيا بالجملة إلى

ص: 472

إثبات سلطنة الرئاسة له على الملك نظير قول القائل: «إنَّ المملكةَ الفلانية ملكٌ للسلطانِ الفلاني» مريداً به سلطنة الرئاسة، لا السلطنة المالكية خلاف ظاهر تلك الآيات و الأخبار المتظاهرة المؤيد بالتدبر و الاعتبار. (1)

نظريه مالکیت عامّ امام

در برابر دیدگاه های فوق، نظریه ای وجود دارد که از مالکیت امام بر همه اموال دفاع می کند. تفاوت این نظریه با آرای دیگر، این است که در آن، هیچ گونه توجیه و تأویلی نسبت به روایات صورت نمی گیرد؛ نه «مالکیت» به «ولایت»، تفسیر می شود و نه «همه اموال» به «برخی از آنها» اختصاص پیدا می کند. این نظریه را از کافی ثقة الاسلام کلینی می توان استفاده کرد. وی در این کتاب، به نقل روایاتی پرداخته است که مفاد آن، مالکیت فراگیر امام است. البته نقل این روایات، نشان دهنده اعتماد کلینی به آنهاست.

وی به علاوه، با انتخاب عنوان «باب أنّ الأرض كلّها للإمام عليه السلام»، موضع مثبت خود را نسبت به این روایات بیان نموده و مفاد آنها را تلقی به قبول کرده است؛ ولی درباره این روایات، هیچ گونه توجیه یا تأویلی ذکر نکرده، و یا به تخصیص و تقییدشان پرداخته است؛ بلکه با عنوانی که برای آنها قرار داده، بر اطلاق و عموم آنها، تأکید و تأیید نموده است.

اولین روایت کلینی، صحیحہ ابو خالد کابلی است که امام باقر علیه السلام از کتاب امیر مؤنان علیه السلام نقل می کند :

الأرض كلّها لنا، فمن أحيأ أرضاً من المسلمين فليعمرها وليؤّ خراجها إلى الإمام من أهل بيتي و له ما أكل منها فإن تركها أو أخرجها و أخذها رجل من المسلمين من بعده فعمّرها و أحيأها فهو أحقّ بها من الذي تركها، يؤّ خراجها إلى الإمام من أهل بيتي و له ما أكل منها حتّى يظهر القائم من أهل بيتي بالسيف، فيحويها و يمنعها

ص: 473

و یخرجهم منها، كما حواها رسول الله صلى الله عليه وآله و منعها إلا ما كان في أيدي شيعتنا فإنه يقاطعهم على ما في أيديهم و يترك الأرض في أيديهم. (1)

در این روایت، پس از آن که حکم شده: زمین، یکسره از آن امام است، مسائلی، بر آن، تفریع گردیده است:

1. هر يك از مسلمانان که بخواهد، می تواند به احیای زمین اقدام کند.

بر اساس این تفریع، «جواز» احیای اراضی، يك «حکم شرعی» نیست؛ بلکه «اباحه مالکی» است و چون امام، مالك است، به دیگران اجازه احیا داده است.

2. در صورت احیا، باید خراج آن به امام پرداخت شود.

این تفریع، به معنای آن است که پس از احیا نیز، علقه ملکیت امام، زائل نمی گردد و احیاگر، هر چند حق تصرف دارد، ولی پیوسته باید حق مالك اراضی امام علیه السلام را بپردازد.

3. در صورت احیا، احیاگر، مالك فواید زمین می شود: «و له ما أكل منها».

در این تفریع، به جای مالکیت احیاگر بر زمین، مالکیت وی بر محصول کار خود، به عنوان اثر احیا، ذکر شده است.

4. حق احیاگر، محدود به استفاده از زمین و آباد نگه داشتن آن است.

این محدودیت در بهره برداری نیز، مؤدی بر عدم مالکیت احیاگر، نسبت به رقبه زمین است.

5. در صورت ترك زمین توسط احیاگر، کسی که مجدداً به احیای آن اقدام کند، «احق» است و خراج، به امام می دهد و مالك فواید آن می شود.

6. با ظهور امام زمان علیه السلام، این اراضی، از دست اشخاص، باز پس گرفته خواهد شد. این تفریع نیز از عدم مالکیت اشخاص، حکایت می کند و تأکید بر «اباحه مالکی» است.

ص: 474

7. شیعیان در عصر ظهور، بر اساس قراردادی، زمین، در دستشان باقی می ماند. یعنی آنان هم «مالک نبوده»، و برای تصرّف خود، نیازمند «مقاطعه امام» هستند؛ چه این که مفاد این مقاطعه، در اختیار داشتن زمین و نه مالکیت زمین است.

علامه مجلسی در مرآة العقول تصریح می کند که این حدیث، ظاهر در آن است که هیچ کس، مالک زمین نمی شود و صرفاً تا هنگامی که زمین آباد باشد، احیاکننده، از اولویت در استفاده از آن برخوردار است، هر چند که ملکیت زمین از آن امام است:

ظاهر الخبر أنّه لا يملك أحد أرضاً، و إنّما يصير أولى بها مادام يعمرها و الملك للإمام. (1)

روایت دیگری که مستند نظریه کلینی قرار گرفته، صحیحه عمر بن یزید است. وی می گوید: مسمع را در مدینه دیدم که اموالی را در مدینه به امام صادق علیه السلام تقدیم کرده و امام علیه السلام به وی پس داده بود. جریان را از او سؤال کردم. گفت: هشتاد هزار درهم به عنوان خمس غوص از بحرین برای امام آوردم و گفتم: نمی خواهم در اموالم، حقّ شما باشد. امام علیه السلام به من فرمود: آیا از زمین و آنچه از آن پدید می آید، غیر از خمس، حقّی نداریم؟! بلکه همه زمین از آن ماست و آنچه که از آن به دست می آید، نیز مال ماست.

... أو مالنا من الأرض و ما أخرج الله منها إلاّ الخمس يا أباسيار؟ إنّ الأرض كلّها لنا فما أخرج الله منها من شىء فهو لنا. فقلت له: و أنا أحمل إليك المال كلّهُ؟ فقال: يا أبا سيار فقد طيّبناه لك و أحللناك منه فضمّ إليك مالك، و كلّ ما فى أيدي شيعتنا من الأرض فهم فيه محللون حتّى يقوم قائمنا فيجيبهم طسق ما كان فى أيديهم و يترك الأرض فى أيديهم و أمّا ما كان فى أيدي غيرهم فإن كسبهم من الأرض حرام عليهم حتّى يقوم قائمنا فيأخذ الأرض من أيديهم و يخرجهم صغرة.

در این روایت نیز «الأرض كلّها لنا»، مبنای چند حکم دیگر قرار گرفته است. این

ص: 475

تقریبات نیز، ظهور این جمله را در «مالکیت امام» مورد تأیید قرار می دهد:

یک . مالکیت امام، اختصاص به «رقبه زمین» ندارد و شامل آنچه از زمین به دست می آید نیز می شود.

دو . ابا سیاره، ملکیت عام امام را از این جمله فهمید، و امام علیه السلام، همین فهم را مورد تأیید قرار داد.

سه . ابا سیاره، بر مبنای مالکیت امام علیه السلام، لازم می دانست که همه آن اموال در اختیار امام علیه السلام قرار گیرد و امام، با تقریر اصل این ملازمه، او را برای استفاده از این اموال، مجاز دانستند.

چهار . امام علیه السلام، به جای استفاده از تعبیر «تملیک» از تعبیر «تحلیل» استفاده کرده و ابا سیاره و شیعیان دیگر را برای استفاده از این اموال، مجاز دانسته اند؛ بدون آن که مالکیت ایشان را مطرح نمایند.

پنج . امام علیه السلام با تعبیر «قد طینناه لك و أحللناك منه» که پس از بیان مالکیت خود بیان کردند، نشان داده اند که این، «اباحه مالکی» بوده، و «اباحه شرعی» نیست.

شش . در عصر ظهور، خراج اراضی اخذ می شود و زمین، در دست شیعیان باقی می ماند. این دو حکم نیز متناسب با ملکیت امام، و عدم ملکیت اشخاص است.

ثقة الاسلام کلینی در این باب، هفت روایت دیگر نیز نقل کرده است که مفاد آنها نیز تأییدی بر دو روایت بالاست. علامه مجلسی که پا به پای کلینی به شرح و تبیین این روایات پرداخته، نتوانسته است ظهور این روایات را نسبت به نظریه کلینی، نفی نماید و یا به توجیه و تأویلی در آنها رضایت دهد. از این رو، در پایان بحث روایی، به تقسیم بندی چهارگانه اراضی از نظر فقها (مفتوحة عنوة، من أسلم علیها أهلها طوعاً، ارض الصلح، و انفال) پرداخته و احکام آنها را بر اساس فتاوی مشهور، بیان کرده است. ولی در پایان، علامه مجلسی اشاره می کند که این احکام، با این روایات «ناسازگار» است:

هذا ما ذكره القوم في ذلك و ظاهر هذه الأخبار غير منطبق عليها إلا بتأويلات. (1)

یکی از فقهای که مفاد این روایات را مورد تأیید و تأکید قرار داده، آیه الله میرزا علی ایروانی در حاشیه مکاسب است. وی معتقد است که در همه انواع و اقسام اراضی، رقبه زمین، در ملک امام است و در موارد احیا هم، شخص احیاگر، در اثر احیا، حق اختصاص پیدا می کند:

المتحصّل لی من مجموع طوائف الأخبار بعد الجمع أنّ الأرض كلّها لخلفاء الله تعالى لا یملك رقبتهای غیرهم و أنّ إضافتها إلى بقية الملاك بضرب من الاختصاص الحاصل باختصاص منافعها بهم و فی عین هذا الاختصاص رقبة الأرض للإمام فهو كما أنّ السرج للفرس و فی عین ذلك هو لصاحب الفرس و ... (2)

نقد و بررسی نظریه

مستندات روایی نظریه مالکیت عام امام، با نقدها و اعتراضاتی مانند: ضعف سند، تنافی با کتاب و سنت، و مخالفت با فتاوی فقها روبه روست. از این رو، برخی نتیجه گرفته اند که چنین روایاتی از اعتبار برخوردار نیستند. امام خمینی قدس سره بیش از دیگران بر این اشکالات، اصرار دارد:

إن أكثر تلك الروایات ضعيفة السند، بل ظواهرها مخالفة للكتاب و السنة و فتاوی الفقهاء فلا بدّ من ردّ علمها إلى أهلها. (3)

إنّ ظواهر تلك الروایات، فهي ضرورية البطلان و مخالفة للكتاب و السنة و فتاوی الفقهاء و لازمها مفسد و أمور قبيحة یزرى بها المذهب الحقّ. (4)

روایة عمر بن یزید، ضعيف السند مطروح الظاهر، المشترك بين الضعيف و الثقة، المشتملة على أنّ الأرض كلّها لهم عليهم السلام. (5)

ص: 477

1- . همان، ص 361.

2- . حاشیه مکاسب، ج 1، ص 66.

3- . کتاب البیع، ج 3، ص 21.

4- . همان، ص 28.

5- . همان، ص 29.

و رواية الكابلي ضعيف سندها بالكابلي وإن صححها بعض، و مشتملة على ما لا نقول به من وجوه. (1)

و روایتا الکابلی و عمر بن یزید [الظاهران فی عدم الملكية ظهوراً لا ینکر] غیر معتمدین، لوجه کضعفهما و إعراض المشهور عن ظاهرهما، فهما من الشاذّ النادر الذي هو بين الغي فإنّ الظاهر منهما عدم مالكية الشيعة أيضاً، كما أنّ ظاهرهما أن الأرض كلّها للإمام عليه السلام. (2)

إنّ رواية الكابلي مخالفة للنصّ و الفتوى من جهات، فلا يعتمد عليها. (3)

درباره سند این دو روایت می توان گفت که این دو سند، پیوسته در نزد فقها مورد اعتماد بوده و حتّی سختگیرترین فقها که با دشوارترین مبانی رجالی، به نقد اسانید پرداخته اند، بر این روایات اعتماد کرده اند. مثلاً صاحب مدارک و صاحب معالم، از روایت عمر بن یزید به صحیح و حسنه تعبیر کرده اند. (4) پیش از آن هم محقق کرکی و شهید ثانی، از صحیح ابو خالد کابلی، یاد کرده اند. (5) متأخران هم مانند صاحب ریاض، میرزای قمی و سید جواد عاملی، از تعبیرات دالّ بر اعتبار استفاده کرده اند. (6) محدثانی مانند علامه مجلسی اول و دوم نیز - که به بررسی اسانید روایات اهتمام داشته اند -، این دو روایت را به «حسنه» و «صحیح» توصیف کرده اند. (7)

علمای رجال در بررسی سندی خود، به اشتراك عمر بن یزید توجّه داشته و در عین حال، این روایت را صحیح دانسته اند؛ زیرا وی را همان بیاع السابری دانسته اند که در وثاقت و جلالت او، تردیدی وجود ندارد و دارای تألیفاتی بوده

ص: 478

- 1- . همان، ص 33.
- 2- . همان، ص 39.
- 3- . همان، ص 53.
- 4- . مدارک الأحكام، ج 5، ص 422؛ منتقى الجمان، ج 2، ص 488.
- 5- . مسالك الأفهام، ج 2، ص 392؛ جامع المقاصد، ج 7، ص 9.
- 6- . الرياض، ج 1، ص 107؛ غنائم الأيام، ج 4، ص 376، مفتاح الكرامه، ج 7، ص 10.
- 7- . مرآة العقول، ج 4، ص 345 و 347؛ روضة المتقين، ج 3، ص 122.

است. از این رو، روایات او با روایات فرد دیگری به همین نام - که از این شهرت و اعتبار برخوردار نبوده - ، اشتباه نمی شود. (1) ابوخالد کابلی نیز از اصحاب خاصّ امام سجاد علیه السلام است که در کتب رجال، شواهد فراوانی برای وثاقت او ذکر شده است. به علاوه، شگفت آور است که امام خمینی قدس سره در موارد دیگر، حکم به صحّت روایت عمر بن یزید کرده اند و در این جا به دلیل اشتراک، روایت او را نپذیرند. (2) ولی آیا با صرف نظر از بحث سندی، مفاد این روایات، مخالفت با کتاب و سنّت است؟

برخی این مخالفت را در مخالفت با آیاتی مانند «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا» (3) و «وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ» (4) تلقی کرده اند؛ (5) ولی این گونه مخالفت، در صورتی قابل تصوّر و تصدیق است که مقصود از این آیات «مالکیت خصوصی افراد بر زمین» باشد؛ در حالی که از نظر مفسران، آیات فوق، ناظر به حقّ بهره برداری انسان ها از زمین و فرآورده های آن است. (6) البته چنین حقی با مالکیت امام بر آن - که در جهت منافع عموم مردم مورد استفاده قرار می گیرد - ، هرگز منافات ندارد. از این رو، فقها و مفسران، به جای آن که به این آیات در بحث «مالکیت» استناد کنند، در بحث «جواز انتفاع» استناد کرده اند، مثلاً طبرسی می نویسد:

«لكم» أي لأجلكم ولانتفاعكم به في دنياكم وفي هذه دلالة على أن أصل الأشياء الإباحة. (7)

ص: 479

- 1- . معجم رجال الحديث، ج 13، ص 56.
- 2- . ر.ك: كتاب الطهارة، ج 3، ص 283، 294، 325؛ و ج 4، ص 274؛ و ج 1، ص 227.
- 3- . سورة بقره، آيه 29.
- 4- . سورة الرحمن، آيه 10.
- 5- . ر.ك: پاورقی كتاب البيع امام خمینی، 3، ص 21.
- 6- . ر.ك: تفسير الكبير، ج 2، ص 153 (أما قوله «لكم» فهو يدلّ على أن المذكور بعد قوله «خلق» لأجل انتفاعنا)؛ الميزان، ج 4، ص 171؛ الكشاف، ج 1، ص 122 (أي لأجلكم ولانتفاعكم به في الدنيا).
- 7- . جوامع الجامع، ج 1، ص 35.

از سوی دیگر، برخی مالکیت خصوصی زمین را يك «ضرورت اجتماعی» و متکی به «حکم عقل» دانسته اند، مثلاً علامه حلی در استدلال بر این که احیا، سبب ملکیت زمین است، از این بیان استفاده کرده است:

لأنَّ الإنسان مدنی بالطبع لا يمكنه أن يعيش كغيره من الحيوانات بل لا بدَّ من مسکن يأوی إليه هو و عیاله و موضع یخصَّ به فلو لم یشرع الإحیاء لزم الحرج العظیم و هو منفی إجماعاً. (1)

ولی همان گونه که آشکار است، این استدلال، بیش از آن که ضرورت «مالکیت» را اثبات کند، ناظر به ضرورت «اختصاص» است و به انگای آن نمی توان روایات مالکیت امام را مورد مناقشه قرار داد؛ بخصوص که نصوص مالکیت امام، خود، متضمن اذن امام برای اختصاص یافتن زمین به شخص احیا کننده است.

مشکل دیگری که درباره این روایات مطرح شده، «اعراض مشهور» است که با توجه به نکات زیر، نمی توان آن را پذیرفت:

الف . از عصر امام باقر علیه السلام تا عصر کلینی، عدّه ای از فقها و محدثان، به مالکیت امام ملتزم بوده و ظاهر «الأرض کلّها للإمام» را پذیرفته بودند. ابن ابی عمیر، در مباحثه خود به ابا مالک حضر می گفت: «الدنیا کلّها للإمام علیه السلام علی جهة الملك و أنّه أولى بها من الذین هی فی أیدیهم». در حالی که ابا مالک، مالکیت امام را به فیء و خمس اختصاص می داد و ابن ابی عمیر در این فتوا و عقیده، چندین راسخ بود که روابط خود را با هشام بن حکم - که منکر این نظر بود - قطع کرد. صاحب جواهر نیز هر چند این نظریه را قبول ندارد، ولی اذعان می کند که در عصر ائمّه علیهم السلام، مورد قبول برخی از اصحاب بوده است. (2)

ب . در اعصار مختلف و ادوار گوناگون، این روایات، مورد استناد فقها قرار

ص: 480

1- . تذکرة الفقهاء، ج 2، ص 400.

2- . جواهر الکلام، ج 38، ص 11.

داشته است و حتی کسانی که مالکیت خصوصی بر زمین را پذیرفته اند، از این روایات، اعراض نکرده اند؛ بلکه با عدم اخذ به اطلاق آنها، در موارد متعددی به آن، استناد کرده اند، مثلاً علامه حلی، احیای موات را بدون اذن امام علیه السلام جایز نمی داند و به صحیحہ کابلی استناد می کند. (1) وی همچنین با اعتماد به این روایت می گوید: اگر محیی، زمین را معطل بگذارد، امام علیه السلام حق دارد که او را الزام به عمران و یا رها کردن زمین کند. (2) میرزای قمی نیز، معادن را از انفال می داند و به عموم صحیحہ کابلی «الأرض کلها للإمام» استناد می کند. (3)

شهید ثانی و محقق کرکی، در اراضی موات، به همان روایت استناد می کنند. (4)

عده ای از فقها مانند ابن حمزه، علامه، شهید ثانی، فیض کاشانی، و سبزواری که اراضی محیة بالعرض را پس از زوال احیا، خارج از ملکیت احیاگر می دانند، به صحیحہ ابی خالد کابلی عمل کرده اند و به تعبیر جواهر الکلام، این صحیحہ، تنها دلیل آنهاست. (5)

ج. فقهای شیعه، با بحث درباره «تقیید» یا «تأویل» روایات مالکیت امام، نشان داده اند که درباره صدور این روایات، تردیدی ندارند، مثلاً صاحب جواهر، چون اصل صدور روایات را مسلم می داند، به توجیه آنها اقدام می کند:

قد تظافرت الأخبار و شهد له التدبر و الاعتبار بأنّ الدنيا بأسرها لهم. (6)

مشکل بیشتر فقها، پاسخ به این سؤال بوده که: «چگونه می توان ظاهر این روایات را با ادله دیگر، جمع کرد؟». مثلاً آیه الله خوانساری می گوید:

ص: 481

1- تذكرة الفقهاء، ج 2، ص 400.

2- همان، ص 411.

3- غنائم، ج 4، ص 376.

4- جامع المقاصد، ج 7، ص 9؛ مسالك الأفهام، ج 12، ص 392.

5- جواهر الکلام، ج 38، ص 21.

6- جواهر الکلام، ج 16، ص 3.

قد يظهر من صحيح الكابلي أنّ الأرض المحيية باقية بملك الإمام عليه السلام و كذا صحيحة عمر بن يزيد، و على هذا كيف يقع البيع و المعاملات المتوقفة على ملكية العين بالنسبة إلى الأرض. (1)

مرحوم خوانساری از این سؤل، پاسخی ارائه نکرده است. بسیاری از فقهای دیگر هم نتوانسته اند به دلالت آن ملتزم شوند؛ ولی در مباحث اصول فقه، به اثبات رسیده است که «اعراض از دلالت» روایت، به توهم وجود دلیل مخالف، موهن روایت نبوده و آن را از اعتبار ساقط نمی کند.

د. در فقه شیعه، به استناد همین روایات، فتاوایی در باب مالکیت امام علیه السلام وجود دارد که نمی توان آنها را نادیده گرفت؛ مثلاً شیخ طوسی در الاستبصار، به روایت ابو خالد کابلی استناد می کند و مالکیت اراضی موات را در احیا نمی پذیرد:

إنّ من أحيا أرضاً فهو أولى بالتصرّف فيها دون أن يملك تلك الأرض، لأنّ هذه الأرضين من جملة الأنفال التي هي خاصّة للإمام إلا أن من أحياها أولى بالتصرّف فيها إذا أدّى واجبها للإمام. (2)

وی در کتاب النهاية (3) خود نیز همین گونه فتوا داده است. ابن براج، (4) همین نظر را دارد و به تبع آنها ابن زهره (5) نیز توضیح می دهد که اذن در احیا از سوی ائمه علیهم السلام، به معنای «تملک ارض توسط محیی» نیست. فتوای شهید اول هم مأخوذ از همین روایت است. (6)

ص: 482

-
- 1- . جامع المدارك، ج 5، ص 230.
 - 2- . الاستبصار، ج 3، ص 108.
 - 3- . النهاية، ص 196.
 - 4- . المهذب، ج 1، ص 183.
 - 5- . الغنية، ص 292.
 - 6- . الدروس، ج 3، ص 55: وفي غيبة الإمام يكون المحيي أحقّ بها مادام قائماً بعمارتها وإذا حضر الإمام فله إقراره وإزالة يده.

در میان متأخران، علامه مجلسی، همین استفاده را از صحیحہ ابو خالد نموده و بر اساس مالکیت امام در این اراضی، معتقد است که احیای موات، موجب ملکیت زمین نمی شود و اذن ائمه علیهم السلام به تصرفات شیعه در این اراضی و حتی خرید و فروش آنها را به معنای مالکیت شیعیان نباید دانست. (1)

محمد تقی مجلسی هم در التزام به ظواهر این اخبار، در قلمرویی وسیع تر از اراضی موات، هیچ گونه محذوری نمی بیند و حتی از اختصاص دادن آن به «اراضی» هم ابا دارد! (2)

به هر حال با توجه به این نکات، نه می توان «اعراض اصحاب» را اثبات کرد، و نه در فرض اعراض، می توان آن را «موهن روایات» دانست. نگرانی دیگری که مانع از التزام به مفاد «الأرض کلها للإمام» شده است، وضع تصرفات مالکانه از قبیل خرید و فروش در اراضی است. منکران می گویند با قبول این روایات، جایی برای مالکیت خصوصی افراد باقی نمی ماند و در نتیجه، خرید و فروش زمین، موردی نخواهد داشت!

ولی پاسخ به این اشکال، به شیوه حلّی و به شیوه نقضی، امکان پذیر است. (3) نقضاً می توان گفت که در اراضی «مفتوحة عنوة» نیز هر چند رقبه زمین، قابل مالکیت خصوصی نیست، ولی خرید و فروش آن در فقه، تجویز شده است. پاسخ حلّی نیز آن است که خرید و فروش می تواند به لحاظ «آثار زمین» باشد؛ چه این که معامله نسبت به حق اختصاص احیاگر، جایز است. همان گونه که فقهای که احیا را سبب مالکیت نمی دانند، معمولاً در نقل و انتقال حق احیا کننده، اشکال نمی کنند (4) و لذا

ص: 483

-
- 1- . مرآة العقول، ج 4، ص 347.
 - 2- . روضة المتقين، ج 3، ص 122.
 - 3- . کتاب الخمس، ص 378 و 375؛ دراسات فی ولاية الفقيه، ج 4، ص 205 تا 215.
 - 4- . شیخ طوسی، خرید و فروش این گونه اراضی را جایز نمی داند. ر.ک: تنذیب، ج 4، ص 145.

می توان همین نظریه را نسبت به اراضی دیگر نیز، توسعه و تعمیم داد. برخی فقها، مانند شهید مطهری نیز پاسخ دیگری ارائه کرده اند و گفته اند:

تصرفات مالکانه احیاکنندگان اراضی، مانند خرید و فروش، به اجازه امام نافذ است؛ ولی این اجازه، دلیل بر آن که زمین به ملک طلق احیا کننده در می آید، نیست... (1).

مسئله مالکیت زمین و متعلقات آن، در عصر ما نیز همچنان در کانون مباحثات علمی قرار دارد و با نفی و اثبات فقها روبه روست. عدّه ای سرسختانه، روایات مالکیت امام را به دلیل آن که مالکیت خصوصی را نفی می کند، غیر قابل قبول می دانند. آیه الله احمدی میانجی، پس از نقل صحیح ابو خالد کابلی، می گوید:

اگر ما این حدیث را مورد فتوا قرار دهیم، قهراً خواهیم گفت: زمین، اصلاً مملوک نمی شود. (2).

سپس آن را مخالف ادله قطعیه از کتاب و سنت می داند. (3) وی بالاخره می گوید:

این حدیث - که دلالت دارد بر این که زمین را کسی مالک نمی شود -، مورد تأیید هیچ یک از فقها، واقع نشده است. (4).

آیه الله مؤن هم، مضمون این روایات را نه فقط بر خلاف شهرت، بلکه بر خلاف اتفاق فقها، و بلکه بر خلاف ضرورت فقه، و بلکه بر خلاف ضرورت اسلام می داند:

و هذا العموم [الأرض کلّها للإمام] إذا أُريد من اللام فيه الاختصاص الملكي لا يمكن القول به؛ فإنّ ضرورة الفقه بل المذهب بل الإسلام قائمة على أن أهل الأرض أيضا ما لكون لشيء من الأرض و الشجر و الزرع باشتراء و إحياء و إرث و نحوها

ص: 484

1- . مجموعه آثار شهید مطهری، ج 20، ص 514.

2- . مالکیت خصوصی در اسلام، ص 267.

3- . همان، ص 269.

4- . همان، ص 297.

من الأسباب الملك، فإرادة الاختصاص الملكي من كلامه عليه السلام غير ممكنة. (1)

در برابر این نظریه، فقهای هم در عصر ما، مفاد این روایات را قابل قبول دانسته و محذوری در التزام به آن ندیده اند؛ بلکه به نظریه ای که خلاف ضرورت فقه و اسلام شمرده شده، قائل شده اند.

در این نظریه، زمین و همه متعلقات آن، از «اموال عامه» به حساب می آید که به تعبیر دیگری، «از آن امام» است و از «انفال» شمرده می شود؛ بلکه اساساً انفال، به موارد خاصی محدود نمی شود و آنچه که در روایات ذکر شده، برخی مصادیق آن است که در گذشته از اهمیت برخوردار بوده است، و الاً امروزه مصادیق جدیدی مانند فضا برای آن وجود دارد. این گونه اموال - که بدون تلاش بشر، خلق شده و در اختیار انسان ها قرار گرفته -، متعلق به همه آنهاست و در قلمرو «مالکیت امام» قرار دارد. در برابر آنها، اموالی قرار دارد که محصول کار و تلاش انسان ها و مخلوق همّت و اراده آنهاست. این گونه اموال، در قلمرو مالکیت اشخاص قرار دارد. (2)

یکی از قائلان به این نظریه، آیت الله آذری قمی است که می گوید:

تمامی زمین های «دایره»، به هر شکلی که درآمده باشد و تمام زمین های بایر و موات، و تمام منابع زمینی، هوایی و دریایی، هوا، آب و دریا، «ملك» و در اختیار منصب امامت است؛ تا به هر نحو صلاح بدانند در اختیار جامعه اسلامی قرار دهد. حاکم اسلامی، در مقابل واگذاری زمین «بایر» و «دایره» و «موات»، می تواند سهم مالکانه ای دریافت کند و البته تمام موارد واگذاری شده، قابل خلع ید است.

آدم صفی الله و بندگان برگزیده خدا از روز اول خلقت انسان، متولیان و متصدیان هستند که باید زمین را در اختیار بندگان خدا قرار دهند و مصالح نسل های بعد را رعایت کنند و حق تملیک زمین به افراد را ندارند، همان طور که در اراضی مفتوح

ص: 485

1- . الولاية الالهية الاسلاميه، ج2، ص132.

2- . رك: دراسات في ولاية الفقيه، ج4، ص30.

العنوه، حکم همین است؛ رقبه زمین، متعلق به همه مسلمین گذشته و آینده تا روز قیامت است، ولی می توانند به تبع تأسیسات، آن را خرید و فروش کرده و سهمی به عنوان خراج زمین بر عهده خریدار قرار دهند. بین زمین کشاورزی، و مسکن و مرتع و خیابان و مسجد، فرقی نیست و در همه آنها، زمین در ملکیت عموم و در اختیار حاکم حق، باقی می ماند، و در صورت اقتضای مصلحت عموم، از وی خلع ید می شود. (1)

در ادامه این مقاله، مستندات آن، مورد بررسی قرار گرفته و از آن جمله، به روایات الکافی در باب «انّ الأرض کلّها للإمام» استناد شده است.

آیه الله شهید سید محمد باقر صدر هم از فقهای معاصر است که در اقسام مختلف اراضی (مفتوحة عنوة و موات و صلح) تفاوتی نمی بیند و در همه زمین ها، معتقد به مالکیت منصب امامت است. وی پس از بحث از اقسام اراضی، نظریه کلی و عام خود را چنین ارائه می کند:

إنّ الأرض کلّها ملک الدولة أو المنصب الذی یمثله النبی أو الإمام و لا استثناء لذلك إطلاقاً و علی هذا الضوء نفهم قول الإمام علی مافی روایة ابي خالد الکابلی. (2)

از سوی دیگر، مسئله مالکیت زمین، برای دانشمندان علم اقتصاد امروز نیز یک مسئله جدی است و نظریه مالکیت دولت، طرفدارانی دارد. سیلویر گزل، از کسانی است که معتقد است مفساد اقتصادی موجود در جهان، در دو عامل ریشه دارد: یکی «بهره پول»، و دیگری «مالکیت خصوصی زمین». او بر این اساس، نظریه «زمین آزاد» را مطرح کرده است. در این نظریه، زمین، از مالکیت آزاد می شود و به کشاورزان به اندازه نیازشان، اجاره داده می شود. وی به تفصیل، آثار اقتصادی، اجتماعی و سیاسی

ص: 486

1- . آذری قمی، مقاله زمین و متعلقات آن، در مجموعه مقالات مجمع بررسی های اقتصاد اسلامی، ج 2، ص 70 و 72.

2- . اقتصادنا، ص 442.

نظریه خود را مورد بررسی قرار داده است. (1)

آیا امروز برای فقهای ما این امکان وجود ندارد که با بررسی همه جانبه ادله مالکیت زمین، بار دیگر این مسئله مهم را مورد بررسی قرار دهند و بر اساس موازین اجتهادی، و با توجه به اقتضائات حکومت و مسئولیت های آن، و با بهره گیری از دانش و تجربیات بشر در کشورهای مختلف، مسئله زمین را در قالب یک طرح جامع و نظام مند ارائه نمایند؟!

ص: 487

1- . نظام اقتصاد طبیعی، ص 90.

- 1 . احكام زمين و متعلقات آن ، احمد آذرى قمى ، قم : مكتبه ولايت فقيه ، 1373 ش .
- 2 . اقتصادنا ، محمّداقر الصدر ، قم : دفتر تبليغات اسلامى ، 1417 ق .
- 3 . الاستبصار فى ما اختلف من الأخبار ، محمّد بن الحسن الطوسى (الشيخ الطوسى) ، تحقيق : حسن الموسوى الخرسان ، تهران : دار الكتب الإسلامية .
- 4 . التفسير الكبير و مفاتيح الغيب (تفسير الفخر الرازى) ، محمّد حسن النجفى ، بيروت : مؤسسة المرتضى العالمية .
- 5 . الدروس الشرعية فى فقه الإمامية ، محمّد بن مكّى العاملى (الشهيد الأوّل) ، تحقيق : مؤسسة النشر الإسلامى ، قم : مؤسسة النشر الإسلامى .
- 6 . الكافى ، محمّد بن يعقوب الكلينى الرازى ، تحقيق : على أكبر الغفارى ، بيروت : دار صعب و دار التعارف ، 1401 ق .
- 7 . المهذب ، عبد العزيز بن البرّاج الطرابلسى ، قم : مؤسسة النشر الإسلامى ، 1406 ق .
- 8 . الميزان فى تفسير القرآن ، السيّد محمّد حسين الطباطبائى ، تهران : دار الكتب الإسلامية ، 1372 ش .
- 9 . الوافى ، محمّد محسن بن شاه مرتضى (الفيض الكاشانى) ، تحقيق : ضياء الدين حسين اصفهانى ، اصفهان : مكتبة الإمام أميرالمؤمنين عليه السلام ، 1406 ق .
- 10 . الولاية الإلهية الإسلامية ، محمّد مؤمن قمى ، قم : دفتر انتشارات اسلامى ، 1425 ق .
- 11 . تذكرة الفقها ، حسن بن يوسف (العلامد الحلى) ، قم : مؤسسه آل البيت ، 1414 ق .

- 12 . تعلیقة المكاسب ، عبد الحسين لاری ، قم : كنگره بزرگداشت آية الله سيّد عبد الحسين لاری وبنیاد معارف اسلامي ، 1377 ش .
- 13 . تهذيب الأحكام فى شرح المقنعة ، محمّدين الحسن الطوسى (الشيخ الطوسى) ، بيروت : دار التعارف ، 1401 ق .
- 14 . جامع المدارك ، احمد خوانسارى ، قم : اسماعيليان ، 1364 ش .
- 15 . جامع المقاصد فى شرح القواعد ، على بن حسين الكركى ، قم : موسسه آل البيت عليهم السلام ، 1411 ق .
- 16 . جوامع الجامع ، الفضل بن الحسن الطبرسى ، تهران : مؤسسة الطبع و النشر التابعة لجامعة طهران ، 1371 ش .
- 17 . جواهر الكلام فى شرح شرائع الإسلام ، محمّد حسن النجفى ، بيروت : مؤسسة المرتضى العالمية .
- 18 . حاشية المكاسب ، محمّد حسين الغروى الاصفهانى ، قم : دار الذخائر ، 1367 ش .
- 19 . دراسات فى ولاية الفقيه الدولة الإسلامية ، حسينعلى منتظرى ، قم : المركز العالمى للدراسات الاسلاميه ، 1408 ق .
- 20 . روضة المتّقين ، محمّد تقى المجلسى ، تهران : بنياد فرهنگ اسلامى ، 1393 ق .
- 21 . زبدة المقال فى خمس الرسول والآل ، حسين بروجردى ، قم : مكتب الاعلام الإسلامى ، 1414 ق .
- 22 . غنائم الأيّام ، ابوالقاسم بن محمّد حسن القمى ، قم : مكتب الإعلام الإسلامى ، 1375 ش .
- 23 . غنية النزوع إلى علم الأصول والفروع ، حمزه بن على ابن زهره ، قم : مؤسسة الإمام الصادق عليه السلام ، 1418 ق .
- 24 . كتاب البيع ، روح الله الموسوى الخمينى ، تهران : مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى ، 1379 ش .
- 25 . كتاب الخمس ، آقا نجفى قوچانى ، تقريرات آخوند خراسانى ، مخلوط .

- 26 . كتاب الخمس ، محمّد محقق داماد ، قم : دار الاسرا ، 1418 ق .
- 27 . كتاب الطهارة ، روح الله الموسوي الخميني ، تهران : مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني ، 1421 ق .
- 28 . كتاب من لا يحضره الفقيه ، محمّد بن علي ابن بابويه القمي (الشيخ الصدوق) ، تحقيق : علي أكبر الغفاري ، قم : مؤسسة النشر الإسلامي .
- 29 . مالكيه خصوصي در اسلام ، علي احمدى ميانجى ، تهران : دادگستر ، 1382 ش .
- 30 . مجموعه آثار استاد شهيد مطهرى ، تهران : صدرا ، 1378 ش .
- 31 . مدارك الأحكام فى شرح شرائع الإسلام ، محمّد بن علي الموسوي العاملي ، مشهد : مؤسسه آل البيت عليهم السلام ، 1410 ق .
- 32 . مرآة العقول فى شرح أخبار آل الرسول ، محمّد باقر بن محمّد تقى المجلسي (العلامة المجلسي) ، تحقيق : السيد هاشم الرسولى المحلاتي ، تهران : دار الكتب الإسلامية ، 1370 ش .
- 33 . مسالك الأفهام ، زين الدين بن علي العاملي (الشهيد الثاني) ، قم : مؤسسة المعارف الإسلامية ، 1413 ق .
- 34 . مصباح الفقاهة ، السيّد أبو القاسم الخوئي ، بيروت : دار الهادي ، 1412 ق .
- 35 . معجم رجال الحديث ، السيّد أبو القاسم الخوئي ، قم : منشورات مدينة العلم ، 1403 ق .
- 36 . مفتاح الكرامه ، محمّد جواد بن محمّد الحسيني العاملي ، بيروت : دار التراث ، 1418 ق .
- 37 . منتقى الجمان فى الأحاديث الصحاح والحسان ، زين الدين بن علي العاملي (الشهيد الثاني) ، قم : دفتر انتشارات اسلامي ، 1407 ق .
- 38 . مهذب الاحكام فى بيان الحلال والحرام ، عبد الأعلى سبزواري ، نجف : مطبعة الآداب ، 1396 ق .
- 39 . نظام اقتصاد طبيعى از راه زمين آزاد و پول آزاد ، سيلويو گزل ، تهران : سمت ، 1383 ش .

نخستین ها در «الكافی»

محمدرضا زادهوش

چکیده

در این پژوهش، روایاتی از کتاب الکافی که در آن «نخستین ها» یعنی چیزهایی که به عنوان نخستین شخص یا نخستین کلام یا ... در روایات این کتاب آمده اند، گردآوری شده تا پژوهشگران علوم دینی و حدیث پژوهان علاقه مند به آشنایی با این قبیل از اطلاعات، راحت تر بتوانند به آن دسترسی پیدا کنند. در همین راستا، نویسنده، نخست برخی از مهم ترین کتب تحت عنوان «الأوائل» را که در آن، از نخستین ها سخن به میان آمده، معرفی کرده و سپس با مراجعه به روایات کتاب الکافی، نخستین های مندرج در این روایات را استخراج نموده است. این نخستین ها عبارت اند از: نخستین کسی که قائل

به بداء شد، نخستین کسی که قیاس کرد، نخستین پیامبر، نخستین تصدیق کننده، نخستین سرکش، نخستین گرایش به همجنس، نخستین دروغ، نخستین کافر، نخستین واردشونده به بهشت و دوزخ، نخستین وحی بر پیامبر صلی الله علیه و آله، نخستین جمله کتب آسمانی، نخستین اجابت کننده حضرت محمد صلی الله علیه و آله

، نخستین بیعت کننده با مهدی علیه السلام، نخستین اجابت کننده دعوت منادی در آخر الزمان، نخستین حاجیان، نخستین تعمیرکننده کعبه، نخستین گوینده تلبیه (لبیک)، نخستین ممانعت از گزاردن حج، نخستین کسی که حش غصب شده، نخستین دعوت کننده به خود، نخستین ساقی، نخستین کسی که نعلین پوشید، نخستین قطع کننده دست، نخستین موی سفید،

نخستین تغییردهنده واجبات، نخستین کسی که شهادت بنده را نپذیرفت، نخستین کسی که میان دو شاهد تفاوت گذاشت، نخستین ظالمان به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله، نخستین پاسخ در روز قیامت، نخستین کسی که کشتی ساخت و

کلیدواژه ها: نخستین ها، الکافی، کتاب «الأوائل» .

مقدمه

گرایش به کسب آگاهی هایی با ویژگی های مشترك و گاه یکسان، دانشمندان را به تدوین و گردآوری دایرة المعارف هایی از این دست، واداشته است. از جمله علاقه انسان ها به آگاهی از نخستین پیش آمدها، صنعت ها، اختراع ها و آگاهی از آغازگران راهی که هنوز بشر در آن گام می زند، شاید به عنوان آغازشناسی و مصداقی برای الفضل للمتقدم، سودمند است، و پژوهشگران بسیاری از دیرباز تاکنون، به فراهم آوردن گونه ای از دایرة المعارف ها اقدام کرده اند که خواننده را با نخستین ها آشنا می کند؛ نخستین بنیان کار خیر و یا شر، و نخستین عاملان يك کار از ابتدای آفرینش یا از مبدأ و تاریخی مشخص: نخستین گناهی که در روی زمین انجام گرفت؛ نخستین کسی که زره ساخت؛ نخستین کسی که مهمان را در بالای مجلس نشاند؛ نخستین کسی که بیمارستان را بنیان نهاد؛ نخستین کسی که در اسلام، رشوه داد و

کتاب های در موضوع «نخستین»

فهرست اجمالی کتاب هایی را که به نقل نخستین ها پرداخته اند، می توان به ترتیب تاریخی، چنین ارائه داد. گفتنی است که این فهرست، تنها شامل نگارش هایی است که به تدوین اولین ها در زمینه موضوعات اسلامی پرداخته اند، و موضوعات دیگر و علوم ریاضی، فیزیک، شیمی و... را در بر نمی گیرد:

1. کتاب الأوائل، علی بن محمد مدائنی (135 - 215ق). (1)

ص: 492

1- . الفهرست، ابن ندیم، ص 116؛ معجم الأدباء، ج 13، ص 138.

2. الأوائل، ابو منذر هشام بن محمد سائب كلبى نساب (م204ق). (1) گفته شده كه نخستين تأليف در اين باره است. (2)

3. الأعلاق التّفيسه، ابن رسته، ابوعلی احمد بن عمر (قرن 3ق) (لیدن: بريل، 1309ق / 1891م)، در صفحات 191 تا 200، به نقل اوليات پرداخته است. (3)

4. المصتّف من الأحاديث و الآثار، عبد الله بن أبى شيبه (م235ق)، به كوشش مختار احمد ندوى (بمبئى، 1401ق / 1980م)، بخشى از كتاب خود را به ذكر نخستين ها اختصاص داده است.

5. المعارف، ابن قتيبه دينورى (م276ق)، به كوشش ثروت عكاشه (قاهره، 1380ق / 1960م)، بخشى از كتاب خود را به نخستين ها اختصاص داده است. (4)

6. كتاب الأوائل، ابوبكر احمد بن عمرو بن ابى عاصم شيبانى (206 - 278ق). (5)

نسخه هاى خطى آن در دار الكتب ظاهريه در دمشق، (6) كتاب خانه غازى خسرويك در سارايوو (7) و كتاب خانه تيموريه در قاهره موجود است. (8) نسخه هاى چاپى آن، با تحقيق عبد الله جبورى (بيروت: مكتب الإسلامى، چاپ اول 1405ق)، محمد عجمى (كويت: دار الخلفاء، چاپ اول 1405ق) و محمد سعيد بسيونى زغلول (بيروت: دارالكتب العلميه، چاپ اول 1407ق) موجود است.

ص: 493

-
- 1- . الفهرست، ابن نديم، ص 102؛ رجال النجاشى، ص 434؛ كشف الظنون، ج 1، ص 178؛ معجم الأدباء، ج 19، ص 289؛ الذريعة، ج 2، ص 472 و ج 16، ص 2 و ج 17، ص 269؛ هدية العارفين، ج 2، ص 590؛ معجم رجال الحديث، ج 20، ص 336.
 - 2- . كتاب الأوائل، ص 294.
 - 3- . ص 191 - 200.
 - 4- . ص 551 - 558.
 - 5- . سير أعلام النبلاء، ج 13، ص 430 - 439؛ شذرات الذهب، ج 2، ص 366 - 367؛ الأعلام، ج 1، ص 189.
 - 6- . فهرست ظاهريه، ص 18.
 - 7- . الفهرست، ج 1، ص 348.
 - 8- . استدراقات على تاريخ التراث العربى، ص 402 - 403.

7. أوائل، محمّد بن عبد الله ابوجعفر حمیری قمی. (1)

8. وسائل السائل إلى معرفة الأوائل، مجهول المؤلف. (2)

9. أوائل، ابن جُحام، ابو عبد الله محمّد بن عباس. (3)

10. أوائل، احمد بن محمّد برقی (م274ق). (4)

11. الأوائل، ابو القاسم سليمان بن احمد بن أيوب طبرانی (260 - 360ق)، (5) که نسخه خطی آن در کتاب خانه موزه بریتانیا موجود است. (6)

12. أوائل الإشتباه، مجهول المؤلف. (7)

13. المحاسن و المساوی، بیهقی (قرن 4ق)، بخشی از کتاب خود را به نخستین ها اختصاص داده است.

14. أوائل، محمّد بن علی ابن بابویه قمی، مشهور به شیخ صدوق (م381ق). (8)

15. کتاب الأوائل، ابوبکر احمد بن حسین بن مهران دینوری مصری (م381ق). (9)

16. أوائل، ابو عبید الله محمّد بن عمران مرزبانی خراسانی (297 - 384ق)، (10) که به

ص: 494

-
- 1- . رجال النجاشی، ص 355؛ ایضاح المکنون، ج 2، ص 275؛ الذریعة، ج 2، ص 471؛ معجم رجال الحديث، ج 17، ص 248.
 - 2- . كشف الظنون، ج 1، ص 200.
 - 3- . الفهرست، شیخ طوسی، ص 228؛ رجال الطوسی، ص 177؛ أمل الآمل، ج 2، ص 291؛ كشف الحجب و الاستار، ص 426؛ الذریعة، ج 2، ص 471؛ معجم رجال الحديث، ج 17، ص 210 و ج 18، ص 31.
 - 4- . معجم الأدباء، ج 4، ص 135.
 - 5- . الأعلام، ص 121؛ هدية العارفين، ج 1، ص 396؛ كشف الظنون، ج 1، ص 200؛ معجم المؤلفين، ج 4، ص 253.
 - 6- . الفهرست، شیخ طوسی، ص 395 - 396.
 - 7- . کتاب خانه ابن طاووس، ص 214.
 - 8- . الذریعة، ج 2، ص 471؛ ایضاح المکنون، ج 2، ص 275؛ هدية العارفين، ج 2، ص 53؛ طرائف المقال، ج 2، ص 503؛ رجال النجاشی، ص 389؛ معجم رجال الحديث، ج 17، ص 340.
 - 9- . هدية العارفين، ج 1، ص 67.
 - 10- . الفهرست، ابن ندیم، ج 1، ص 148؛ الذریعة، ج 2، ص 471 - 472؛ معجم المؤلفين، ج 11، ص 97؛ هدية العارفين، ج 2، ص 54.

اخبار ایران باستان اختصاص داشته است. (1)

17. أوائل، اسحاق بن سلیمان اسرائیلی. (2)

18. اخبار الأوائل، حسن بن عبد الله لغوی (ابوهلال عسکری) (زنده در 395ق). (3)

گفته اند که نخستین تألیف برجای مانده در موضوع اولیات است (4) که مطلب درستی نیست؛ ولی می توان گفت که مهم ترین و اثرگذارترین نگارش در این موضوع به شمار می رود. (5) ابوهلال عسکری، این کتاب را در شعبان 395ق، به پایان رسانده است. نسخه خطی آن در کتاب خانه سیدناصر حسین در شهر لکهنو موجود بوده، و به کوشش محمد سید وکیل به سال 1385ق / 1966م، در مدینه به چاپ رسیده است. جلال الدین سیوطی و عبد الرحمان عتایقی، این کتاب را خلاصه کرده اند و با تحقیق ولید قصاب و محمد مصری، به سال 1401ق، در شهر ریاض به چاپ رسیده است. (6)

19. لطائف المعارف، ابومنصور عبد الملك بن محمد بن اسماعیل نیشابوری (350 - 429ق)، (7) که بخش اول کتاب، به اولیات اختصاص دارد و به تصحیح و تحقیق ابراهیم

ایباری و حسن کامل صیرفی (مصر: دار احیاء الکتب العربیة، به کوشش: ذی یونغ، لیدن: بریل، 1867م) به چاپ رسیده است.

20. کتاب الأوائل، سعید بن سعدون عطار. (8)

ص: 495

-
- 1- . معجم الأدباء، ج 18، ص 270.
 - 2- . ایضاح المکنون، ج 2، ص 275.
 - 3- . كشف الظنون، ج 1، ص 199؛ هدیة العارفين، ج 1، ص 273؛ معجم المطبوعات العربیة، ج 2، ص 1327؛ الذریعة، ج 1، ص 357؛ ذیل كشف الظنون، ص 21؛ الأعلام، ج 2، ص 196؛ نهج الحق و كشف الصدق، ص 357 - 358.
 - 4- . محاضرة الأوائل و مسامرة الأواخر، ص 67 - 68.
 - 5- . دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج 10، ص 409.
 - 6- . تاریخ الأدب العربی، ج 1، ص 132؛ ذیل بروکلمان، ج 1، ص 194.
 - 7- . كشف الظنون، ج 2، ص 1554؛ معجم المطبوعات العربیة، ج 1، ص 659.
 - 8- . الفهرست، ابن ندیم، ج 1، ص 197.

21. کتاب الأوائل، محمد بن ابو القاسم راشدی. (1)

22. اختصار کتاب الأوائل. اصل کتاب، تألیف ابو هلال عسکری است که کمال الدین عبدالرحمان بن محمد بن ابراهیم عتایقی حلی غروی (م790ق)، به سال 753ق، آن را در دو جلد خلاصه کرده و نسخه خطی آن، در کتاب خانه شخصی میرزا عبد الله افندی اصفهانی، موجود بوده است. (2)

23. محاسن الوسائل فی (إلی) علم (معرفة) الأوائل، قاضی بدر الدین محمد بن عبد الله شبلی حنفی سبکی (712 - 769ق). (3) پایان تألیف در 747ق است و نسخه خطی آن، در موزه بریتانیا نگهداری می شود. (4) این کتاب را سیدحسن موسوی عاملی کاظمی و ابراهیم شربینی شافعی، خلاصه کرده اند.

24. خلاصة محاسن الوسائل فی علم (معرفة) الأوائل. اصل کتاب، نگاشته قاضی بدر الدین سبکی (م769ق) است که ابراهیم بن عمر شربینی شافعی، آن را در ششم ذی قعدة 850ق، تلخیص کرده و نسخه خطی آن، در کتاب خانه آیه الله سیدمحمدعلی هبه الدین شهرستانی بوده است. آغاز نسخه: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَزِيزِ الْعَفْوَرِ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا...». (5)

25. الجلال، ابن خطیب داریا محمد بن احمد (م810ق). (6)

26. إقامة الدلائل علی معرفة الأوائل، حافظ شهاب الدین ابوالفضل احمد بن علی، معروف به ابن حجر عسقلانی (773 - 852ق). (7)

ص: 496

-
- 1- . كشف الظنون، ج1، ص200.
 - 2- . الذريعة، ج1، ص357 و ج2، ص481؛ هم چنین ر.ك: رياض العلماء و حياض الفضلاء.
 - 3- . تكملة أمل الآمل، ص39؛ كشف الظنون، ج1، ص199 و ج2، ص1609؛ الأعلام، ج6، ص234؛ معجم المؤلفين، ج10، ص219؛ الذريعة، ج2، ص152 - 153.
 - 4- . الفهرست، ابن ندیم، ج1، ص394 - 395.
 - 5- . الذريعة، ج2، ص408.
 - 6- . كشف الظنون، ج1، ص200.
 - 7- . همان، ص134 و 199؛ هدية العارفين، ج1، ص129.

27. الدلائل إلى معرفة الأوائل، ابن فهد مكي، محي الدين ابوزكريا يحيى بن عمر شافعي (848 - 885ق). (1).

28. الوسائل (الرسائل) إلى معرفة (مسامرة) الأوائل، خلاصه ای است از کتاب ابوهلال عسکری که جلال الدین سیوطی (809 - 911ق)، آن را فراهم آورده است. (2) آغاز: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْأَوَّلِ فَلَيْسَ لَهُ الْآخِرُ...». به سال 1369 ق / 1950م، در بغداد و در 1405 ق / 1984م، به کوشش محمدسعید بن بسیونی زغلول، در بیروت به چاپ رسیده است.

29. وسائل السائل إلى معرفة الأوائل، محمد بن محمد حصكفي دمشقي، مشهور به ابن أبي اللطف (859 - 928ق). (3).

30. عنوان الرسائل في معرفة الأوائل، محمد بن علي بن احمد، مشهور به ابن طولون (880 - 953ق). (4).

31. صبح الأعشى، احمد قلقشندی (قاهره، 1383 ق / 1963م)، بخشی از این کتاب را به اوائل، اختصاص داده است. (5).

32. الفوائح المسكیة فی الفوائح المکیة، عبدالرحمان بسطامي (م858ق). نسخه خطی آن در کتاب خانه شخصی حسن صدقی دجانی، در بیت المقدس نگهداری می شود. (6).

33. محاضرة الأوائل و مسامرة الأواخر، علی بن الحاح مصطفی بوسنوی حفوی موستاری، مشهور به قاضی علی دده (م1007ق) که تألیف آن، در رجب 998 ق، به انجام رسیده است. بر اساس تلخیص سیوطی از اوائل ابوهلال عسکری، شامل دو

ص: 497

1- . الأعلام، ج 8، ص 161؛ معجم المؤلفین، ج 13، ص 216؛ هدية العارفين، ج 2، ص 529.

2- . الأعلام، ج 2، ص 196 و ج 3، ص 302؛ هدية العارفين، ج 1، ص 539؛ كشف الظنون، ج 1، ص 200.

3- . الأعلام، ج 7، ص 56.

4- . همان، ج 6، ص 291.

5- . همان، ج 1، ص 412.

6- . «مخطوطات و مطبوعات كتاب الأوائل»، عبدالله مخلص، مجلّة المجمع العلمی العربی، (1360 ق / 1941م، ص 357 - 359).

بخش: بخش نخست، در اوائل، در 37 فصل و بخش دوم، در ذکر اواخر، در چهار فصل (1) آغاز: «بِاسْمِ الْأَوَّلِ وَالْآخِرِ، الْبَاطِنِ الظَّاهِرِ، نَحْمَدُهُ بِلسَانِ الْحَمْدِ وَكُلِّ حَامِدٍ...». به سال 1400ق، در بولاق مصر و سپس توسط دار الکتاب، در بیروت به چاپ رسیده است.

34. زبدة الرسائل فی معرفة الأوائل، ابوزکریا یحیی بن یعقوب قادری شامی (م 1040ق)، در 37 فصل به زبان ترکی. (2)

35. أزهار الجمائل فی وصف الأوائل، مولی عثمان بن احمد، مشهور به دوفاکین زاده رومی (م 1013ق). این کتاب، به سلطان مرادخان سوم (پادشاه عثمانی) هدیه شده است. (3)

36. أخبار الأوائل و مونس أرباب الفضائل، سیدجمال الدین محمد بن حسین طباطبایی یزدی حائری (م 1313ق). تألیف در 1308ق، به انجام رسیده، و با تقریظ میرزا حسین نوری، شیخ علی خراسانی حائری، میرزا محمد صارم الدین اردستانی، شیخ موسی حائری، جواد دزفولی و سیدمهدی طیب، در 1312ق، به چاپ رسیده است. آغاز: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَعَالَى عَنِ الضِدِّ وَالْمِثَالِ...». (4)

37. انموذج محاسن الوسائل فی علم (معرفة) الأوائل، دومین تلخیص از کتاب فارسی قاضی بدر الدین که ابومحمد سیدحسن بن هادی موسوی عاملی کاظمی (م 1354ق) در 1334ق، به پایان رسانده است. (5)

38. کتاب الأوائل و الأواخر، سیدمحسن بن عبد الکریم امین عاملی. (6)

ص: 498

1- . الأعلام، ج 4، ص 287؛ هدية العارفين، ج 1، ص 751؛ كشف الظنون، ج 1، ص 200 و ج 2، ص 1255 و 1610 و 1891؛ معجم المطبوعات العربية، ج 2، ص 1362؛ معجم المؤلفين، ج 7، ص 243 و ج 13، ص 407.

2- . الأعلام، ج 8، ص 177؛ هدية العارفين، ج 2، ص 532؛ كشف الظنون، ج 2، ص 952؛ معجم المؤلفين، ج 13، ص 226.

3- . هدية العارفين، ج 1، ص 256؛ كشف الظنون، ج 1، ص 72 و 200.

4- . الذريعة، ج 2، ص 472 و 481 و ج 3، ص 37 و 65 و 417 و ج 23، ص 193 و 214 و ج 24، ص 371 و...؛ معجم المؤلفين، ج 4، ص 61.

5- . الذريعة، ج 2، ص 408.

6- . الذريعة، ج 2، ص 472 و ج 16، ص 2 و ج 21، ص 176 و ج 26، ص 70.

39. معادن الجواهر و نزهة الخواطر فی علوم الأوائل، سیّد محسن بن عبدالکریم امین عاملی، در چهار جلد. جلد اول در 1349ق، در 472 صفحه، در چاپ خانه عرفان، و جلد دوم، به سال 1350ق، به چاپ رسیده است. (1)

40. الأوّلیات فی أوائل الحوادث و المخترعات من العلوم و الصّناعات، سیّد هبه الدّین محمّدعلی بن حسین حسینی، مشهور به شهرستانی که نسخه خطّی آن، در کتاب خانه شخصی مؤلّف، موجود بوده است. (2)

41. معجم الأوائل فی تاریخ العرب و المسلمین، فواد صالح سیّد (بیروت، 1992م) که نوگرایی های فراوانی دارد.

42. کتاب الأوائل، محمّد مقدّس اصفهانی (م 1378ق) (چاپ اول، 1381ق / 1340ش، اصفهان: نشر نفائس مخطوطات؛ چاپ دوم، تابستان 1383ش). مؤلّف، فیش هایی برای منبرهای خود تهیه دیده بوده است که پس از فوت او، آیه الله سیّد محمّدعلی روضاتی، آنها را در 733 مدخل، به ترتیب حروف الفبا تنظیم کرده، و با تصحیحات و تحقیقات لازم و فهارس فنی، به چاپ رسانده است. این کتاب برای نخستین بار، به ترتیب الفبای عنوان ها، تنظیم شده است و نه بر حسب اشخاص و یا موضوعات. (3)

43. الأوائل، محمّد تقی شوشتری (1282 - 1374ش) (به کوشش: محمّدعلی شیخ،

ص: 499

1- . همان جا.

2- . همان جا، ج 2، ص 481.

3- . برای معرّفی تفصیلی آن ر.ک: «کتاب الأوائل»، محمّد درضا زادحوش، کتاب ماه دین، سال هفتم، شماره 82 (مرداد 1383ش) ص 22 - 25 که در ششمین آیین بزرگداشت حامیان نسخ خطّی، مورد بررسی و تقدیر قرار گرفت (ر.ک: کتاب ماه (کلیات)، سال هشتم (مرداد و شهریور 1384ش) شماره 92 - 93، ص 137).

1363 ش، 395ص؛ هم چنین به اهتمام قیس آل قیس (1319ش)، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)، 1372ش، 535ص).

44. علیّ اوّل...، علی اکبر مهدی پور (1324ش) (تهران: موعود، چاپ اوّل 1380ش، 64ص، رقعی). این کتاب، حاوی متن عربی و ترجمه فارسی چهل حدیث درباره نخستین های امیر مؤمنان علی علیه السلام است.

چنانچه مشاهده شد، کتاب های «اوائل»، در ابتدا رسالات کوچکی هستند و یا فصولی از يك کتاب که بعدها صورت مستقل و حجیم تری به خود می گیرند. مسئله نخستین ها در کتاب شریف الکافی نیز مورد توجه قرار گرفته اند؛ ولی چون در فصلی جداگانه نیامده اند، تاکنون، توجه پژوهشگران را به خود جلب نکرده است.

نکته دیگر این که، آغازشناسی در مسائل تاریخی، بسیار خواندنی است، و گاه این آغازها مربوط به مسائلی است از زمانی که باید آنها را تاریخ اسطوره ای خواند، و البته در کتاب الکافی، با توجه به رویکرد حدیثی و دسترسی به کلام معصومان علیهم السلام، از نخستین هایی مربوط به پیش از آفرینش نیز سخن به میان آمده است.

نخستین ها

شیوه کار

اشاره

1. در استخراج نخستین های الکافی، از چاپ هشت جلدی تهران: دارالکتب الإسلامیة، چاپ چهارم، 1365ش، بهره برده ام.

2. ترجمه های فارسی، از نگارنده است.

3. اسناد حدیث، در آغاز روایات را نیآورده ام.

4. اصل عبارات عربی را نیز درج کرده ام. آوردن متن عربی احادیث، علاوه بر یاری رساندن به پژوهشگران و فراهم آوردن رضایت خواستاران کلام نورانی معصومان، مقابله ترجمه فارسی با متن اصلی و سنجیدن عیار ترجمه را نیز ممکن ساخته است.

ص: 500

5. در روایات طولانی، تنها به ذکر موضع مورد حاجت، اکتفا کرده ام؛ البتّه به صورتی که به معنا لطمه وارد نکند.

6. آنچه را که خودم در میان متون و یا در ترجمه افزوده ام، در میان قلاب (کروشه) قرار داده ام.

7. سعی شده است تا عنوان های در نظر گرفته شده برای هر مورد، دارای هماهنگی کلی باشند؛ ولی به علت تفاوت محتوا در هر مورد، عنوان ها نیز کاملاً يك دست و یکسان نیستند.

يك. نخستین قیاس کننده

يك. نخستین قیاس کننده (1)

قیاس نزد حنفیان، یکی از ادله شرعی به شمار می رود. ابوحنیفه (رییس حنفیان)، معاصر با امام صادق علیه السلام است. این امام همام، از ابلیس، به عنوان نخستین کسی که از قیاس بهره گرفته است، نام می برد. شیعیان، با استناد به همین روایات، قیاس در احکام شرعی را ممنوع و باطل می دانند.

1. عبد الله قُوشی گفت: ابوحنیفه بر أبو عبد الله [امام صادق علیه السلام (2)] وارد شد، پس ایشان به او فرمود:

«يَا أَبَا حَنِيفَةَ! بَلَّغْنِي أَنَّكَ تَقِيَسُ». قَالَ: «نَعَمْ». قَالَ: «لَا تَقِيَسُ فَإِنَّ أَوَّلَ مَنْ قَاسَ إِبْلِيسُ حِينَ قَالَ: «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» (3)، فَقَاسَ مَا بَيْنَ النَّارِ وَ الطِّينِ، وَ لَوْ قَاسَ نُورِيَّةَ آدَمَ بِنُورِيَّةِ النَّارِ عَرَفَ فَضْلَ مَا بَيْنَ الثُّورَيْنِ وَ صَفَاءَ أَحَدِهِمَا عَلَى الْآخَرِ»؛ (4)

ص: 501

- 1- ر. ك: منتهی المطلب، ج 2، ص 371؛ تهذیب الأحكام، ج 1، ص 160، ش 458؛ وسائل الشیعة، ج 2، ص 589، باب 41، ش 3؛ علل الشرائع، ج 1، ص 86 و 89؛ تلبیس ابلیس؛ ختام الغرر؛ کتاب الأوائل، ص 515.
- 2- در تمامی مجموعه های روایی شیعه، مقصود از ذکر «أبی عبد الله» امام صادق علیه السلام است، مگر آن که به نام امام حسین علیه السلام تصریح شود. این نکته، در بسیاری از متون اهل سنت، نادیده گرفته شده و در نتیجه، میان احادیث امام حسین و امام صادق علیهما السلام خلط شده است.
- 3- . سوره اعراف، آیه 12؛ سوره ص، آیه 76.
- 4- . الکافی، ج 1، ص 58.

«ای ابوحنیفه! به اطلاع من رسیده است که تو قیاس می کنی». گفت: «آری». فرمود: «قیاس مکن؛ پس همانا نخستین کسی که قیاس کرد، شیطان بود، هنگامی که گفت: "مرا از آتش خلق کردی و او را از خاک آفریدی". پس میان آتش و خاک، مقایسه کرد، در حالی که اگر جلوه نور آدمی را با جلوه آتش قیاس می کرد، برتری میان این دو جلوه را درمی یافت و درخشندگی یکی بر دیگری را می فهمید».

2. حسن بن راشد گفت: به ابی عبد الله [امام صادق] علیه السلام عرض کردم:

«الْحَمَائِصُ تَقْضِي الصَّلَاةَ؟». قَالَ: «لَا». قُلْتُ: «تَقْضِي الصَّوْمَ؟». قَالَ: «نَعَمْ». قُلْتُ: «مِنْ أَيْنَ جَاءَ ذَا؟». قَالَ: «إِنَّ أَوَّلَ مَنْ قَاسَ إِبْلِيسُ» (1)؛ (2)

«زن حائض، نمازهای نخوانده را قضا می کند؟». فرمود: «خیر». گفتم: «روزه های نگرفته را قضا می کند؟». فرمود: «آری». گفتم: «این تفاوت از کجاست». فرمود: «نخستین کسی که قیاس کرد، شیطان بود».

دو. نخستین معتقد به بداء

دو. نخستین معتقد به بداء (3)

3. أبو عبد الله [امام صادق] علیه السلام فرمود:

إِنَّ عَبْدَ الْمُطَّلِبِ أَوَّلَ مَنْ قَالَ بِالْبَدَاءِ، يُبْعَثُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أُمَّةً وَحْدَهُ عَلَيْهِ بَهَاءُ الْمُلُوكِ وَ سِيْمَاءُ الْأَنْبِيَاءِ؛ (4)

عبدالمطلب، نخستین کسی است که به بداء، اعتقاد داشت. وی روز قیامت، به تنهایی، همچون يك اُمَّت برانگیخته می شود و جلوه پادشاهان و سیمای پیامبران را خواهد داشت.

ص: 502

-
- 1- . همان، ج 3، ص 104، ش 2؛ و ج 4، ص 113، ش 5؛ و ج 4، ص 135، ش 1.
 - 2- . همچنین ر.ک: منتهی المطلب، ج 2، ص 584؛ تذکره الفقهاء، ج 1، ص 266؛ تهذیب الأحکام، ج 4، ص 267، ش 807؛ الاستبصار، ج 2، ص 93، ش 301.
 - 3- . ر.ک: بحار الأنوار، ج 15، ص 158.
 - 4- . الکافی، ج 1، ص 447، ش 23.

4. أبو عبد الله [امام صادق] عليه السلام فرمود:

يُبْعَثُ عَبْدَ الْمُطَّلِبِ أُمَّةً وَحَدَهُ، عَلَيْهِ بَهَاءُ الْمُلُوكِ وَ سِيَمَاءُ الْأَنْبِيَاءِ، وَ ذَلِكَ أَنَّهُ أَوَّلُ مَنْ قَالَ بِالْبَدَاءِ؛ (1)

عبد المطلب، به تنهایی، همچون يك امت برانگیخته می شود و جلوه پادشاهان و سیمای پیامبران را خواهد داشت، و این، به دلیل آن است که وی نخستین کسی بود که اعتقاد به بداء داشت .

سه. نخستین ایمان آورنده به پروردگار

سه. نخستین ایمان آورنده به پروردگار (2)

5. به نقل از أبو عبد الله [امام صادق] علیه السلام آمده است که فردی از قریش، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سؤال کرد که: به چه چیز، بر پیامبران پیشی گرفتی و به عنوان آخرین آنها و خاتمشان مبعوث شدی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

إِنِّي كُنْتُ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِرَبِّي، وَ أَوَّلَ مَنْ أَجَابَ حِينَ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ وَ اللَّهُ هَدَاهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى»، (3) فَكُنْتُ أَنَا أَوَّلَ نَبِيٍّ قَالَ بَلَى، فَسَبَقْتُهُمْ بِالْإِقْرَارِ بِاللَّهِ؛ (4)

همانا من نخستین کسی بودم که به پروردگار، ایمان آوردم و نخستین کسی که پاسخ گفت، زمانی که خداوند، از پیامبران پیمان گرفت، و آنان را بر خودشان گواه گرفت: «مگر نه این که من پروردگار شما هستم؟ گفتند: «آری». پس من نخستین پیامبری بودم که بلی گفت. پس سبقت من به دلیل [پیشی گرفتن بر] اقرار به خدا بود.

6. به نقل از أبو عبد الله [امام صادق] علیه السلام آمده است که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد

ص: 503

1- . همان، ش 24.

2- . ر.ك: مواهب الأنوار، ج 1؛ مدارج النبوة؛ ختام الغرر؛ نیز به همین صورت و به نقل از الکافی در: کتاب الأوائل، ص 18 آمده است.

3- . سوره اعراف، آیه 172.

4- . الکافی، ج 1، ص 441، ش 6؛ نیز با اندکی تفاوت، ج 2، ص 10، ش 1.

که: به چه چیز بر فرزندان آدم، پیشی گرفتی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

إِنِّي أَوَّلُ مَنْ أَقَرَّ بِرَبِّي إِنَّ اللَّهَ أَخَذَ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى»، (1) فَكُنْتُ أَوَّلَ مَنْ أَجَابَ (2)؛ (3)

همانا من نخستین کسی بودم که به پروردگار، اقرار کردم، زمانی که خداوند از پیامبران پیمان گرفت و آنان را بر خودشان گواه گرفت که: «مگر نه اینکه من پروردگار شما هستم؟ گفتند: آری». پس من نخستین کسی بودم که پاسخ گفتم.

7. أبو عبد الله [امام صادق] علیه السلام فرمود:

فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ نَثَرَهُمْ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقَالَ لَهُمْ: «مَنْ رَبُّكُمْ؟»، فَأَوَّلُ مَنْ نَطَقَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْأَيْمَةُ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ - ، فَقَالُوا: «أَنْتَ رَبُّنَا»، فَحَمَلَهُمُ الْعِلْمَ وَالْدِّينَ؛ (4)

هنگامی که خداوند خواست تا آفریدگان را پدید آورد، ایشان را در برابر خویش پراکنده کرد و به آنان گفت: «پروردگار شما کیست؟». نخستین کسی که سخن گفت، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام و امامان - صلوات الله علیهم - بودند که گفتند: «تویی پروردگار ما». پس خدا به ایشان دین و دانش عطا کرد.

چهار. نخستین فرشته مؤمن

8. أبو عبد الله [امام صادق] علیه السلام فرمود:

حَجَرَ الْأَسْوَدَ كَانَ مَلَكًا مِنْ عُظَمَاءِ الْمَلَائِكَةِ عِنْدَ اللَّهِ، فَلَمَّا أَخَذَ اللَّهُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمِيثَاقَ كَانَ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِهِ وَأَقَرَّ ذَلِكَ الْمَلَكُ، فَاتَّخَذَهُ اللَّهُ أَمِينًا عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ؛ (5)

ص: 504

1- . سورة اعراف، آیه 172.

2- . الکافی، ج 2، ص 12، ش 3.

3- . ر.ک: بصائر الدرجات، ص 103؛ مختصر بصائر الدرجات، ص 158؛ علل الشرائع، ج 1، ص 124؛ الفصول المهمة، ج 1، ص 422؛ بحار الأنوار، ج 15، ص 15 - 16 و ج 16، ص 253 و ج 66، ص 56؛ تفسیر العیاشی، ج 2، ص 39، ش 108؛ نور الثقلین، ج 2، ص 94 و 175.

4- . الکافی، ج 1، ص 132، ش 7؛ نیز، ر.ک: کتاب الأوائیل، ص 320.

5- . الکافی، ج 4، ص 184، ش 3.

حجر الأسود، فرشته ای از فرشتگان بزرگ نزد خدا بود. پس هنگامی که خداوند از فرشتگان، پیمان گرفت، آن فرشته، نخستین کسی بود که به او ایمان آورد و آن را اقرار کرد. پس خداوند، او را امین بر تمامی آفریدگانش گرفت.

پنج. نخستین فرشته ولایت مدار

9. لَمَّا أَخَذَ الْمِيثَاقَ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِالنُّبُوَّةِ وَ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْوَصِيَّةِ اضْطَكَّتْ فَرَائِصُ الْمَلَائِكَةِ، فَأَوَّلُ مَنْ أَسْرَعَ إِلَى الْأَقْرَارِ ذَلِكَ الْمَلَكُ؛ (1)

هنگامی که خداوند، برای او به پروردگاری اش و برای محمد صلی الله علیه و آله به پیامبری اش، و برای علی علیه السلام به وصایتش پیمان گرفت، پس نخستین کسی که به اقرار شتافت، آن فرشته [جبریل] بود.

شش. نخستین پیامبر

10. حبيب سجستاني گفت: از ابا جعفر [امام باقر] علیه السلام شنیدم که می فرمود:

إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَ جَلَّ - لَمَّا أَخْرَجَ ذُرِّيَّةَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ ظَهْرِهِ لِيَأْخُذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ بِالرُّبُوبِيَّةِ لَهُ وَ بِالنُّبُوَّةِ لِكُلِّ نَبِيٍّ فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ أَخَذَ لَهُ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ نَبِيُّهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ؛ (2)

همانا خداوند - عز و جل - هنگامی که ذریه حضرت آدم علیه السلام را از پشتش بیرون آورد تا از آنها برای ربوبیتش و نبوت هر پیامبری پیمان بگیرد، نخستین کسی که درباره پیامبری او از پیامبران پیمان گرفت، محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله بود.

هفت. نخستین تصدیق کننده راستگو

هفت. نخستین تصدیق کننده راستگو (3)

11. فضیل بن یسار گفت: ابو عبد الله [امام صادق] علیه السلام فرمود:

يَا فَضِيلُ! إِنَّ الصَّادِقَ أَوَّلَ مَنْ يُصَدِّقُهُ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - يَعْلَمُ أَنَّهُ صَادِقٌ وَ تُصَدِّقُهُ

ص: 505

1- همان، ص 186.

2- همان، ج 2، ص 8، ش 2.

3- ر.ك: ثواب الأعمال، ص 178؛ وسائل الشیعة، ج 12، ص 163 و 247؛ بحار الأنوار، ج 68، ص 5 و 10.

نَفْسُهُ تَعْلَمُ أَنَّهُ صَادِقٌ (1)؛ (2)

ای فضیل! نخستین کسی که راستگورا تصدیق می کند، خداوند - عز و جل - است که می داند، او راستگوست، و خودش هم او را تصدیق می کند و می داند که راستگوست.

هشت. نخستین تکذیب کننده دروغگو

هشت. نخستین تکذیب کننده دروغگو (3)

12. ابی جعفر [امام باقر] علیه السلام فرمود:

إِنَّ أَوَّلَ مَنْ يُكَذِّبُ الْكَذَّابَ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - ثُمَّ الْمَلَكَانِ اللَّذَانِ مَعَهُ، (4) ثُمَّ هُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ كَاذِبٌ؛ (5)

نخستین کسی که دروغگورا تکذیب کند، خدای - عز و جل - است، سپس دو فرشته که با او هستند، سپس خود او که می داند خودش دروغگوست.

نه. نخستین سرکش

نه. نخستین سرکش (6)

13. از ابو عبد الله [امام صادق] علیه السلام نقل است که می فرماید: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

إِيَّهَا النَّاسُ! إِنَّ الْبَغْيَ يَهْدِي إِلَى النَّارِ، وَإِنَّ أَوَّلَ مَنْ بَغَى عَلَى اللَّهِ عَنَاقُ بِنْتِ آدَمَ فَأَوَّلُ قَتِيلٍ قَتَلَهُ اللَّهُ عَنَاقُ، وَكَانَ مَجْلِسَهَا جَرِيبًا فِي جَرِيْبٍ وَكَانَ لَهَا عَشْرُونَ إصْبَعًا فِي كُلِّ إصْبَعٍ ظُفْرَانٍ مِثْلُ الْمُنْجَلَيْنِ فَسَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهَا أَسَدًا كَالْفِيلِ وَذُبَابًا كَالْبَعِيرِ وَنَسْرًا مِثْلَ الْبُغْلِ فَقَتَلْنَهَا وَ قَدْ قَتَلَ اللَّهُ الْجَبَابِرَةَ عَلَى أَفْضَلِ أحوَالِهِمْ وَ آمَنَ مَا كَانُوا؛ (7)

ص: 506

1- . الكافي، ج 2، ص 104، ش 6.

2- . میزان الحکمة، ج 2، ص 573 به نقل از الكافي.

3- . به صورت دیگر نیز، ر.ك: كتاب الأوائل، ص 368.

4- . و نخستین کسی از بشر که در این زمینه، پیروی شیطان را کرد، قابیل بود.

5- . الكافي، ج 2، ص 339، ش 6.

6- . وسائل الشیعة، ج 16، ص 38؛ بحار الأنوار، ج 29، ص 584 و ج 72، ص 277؛ به صورت دیگر نیز، ر.ك: كتاب الأوائل، ص 394.

7- . الكافي، ج 2، ص 327، ش 4.

ای مردم! همانا سرکشی، یاوران خود را به سوی آتش می کشد، و نخستین کسی که بر خدا سرکشی کرد، عناق، دختر آدم بود، و نخستین کشته ای که خدا او را کشت، عناق بود که نشیمنگاهش يك جریب در يك جریب بود، و بیست انگشت داشت که در هر انگشتی، دو ناخن بود همچون دو داس. پس خداوند، شیری همانند فیل و گرگی به بزرگی شتر و کرکسی به اندازه استر، بر او چیره کرد، و آنها او را کشتند. خداوند، زورگویان را در بهترین حال و آسوده ترین وضعیتی که داشته اند، کشته است .

14. از ابو عبد الله [امام صادق] علیه السلام نقل است که می فرماید: آن گاه که با امیر مؤمنان علیه السلام پس از قتل عثمان بیعت شد، ایشان بالای منبر رفت و فرمود:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي... أَمَا بَعْدُ، أَيُّهَا النَّاسُ! فَإِنَّ الْبَغْيَ يُفُودُ أَصْحَابَهُ إِلَى النَّارِ، وَإِنَّ أَوَّلَ مَنْ بَغَى عَلَى اللَّهِ - جَلَّ ذِكْرُهُ - عَنَاقُ بِنْتِ آدَمَ، وَأَوَّلَ قَتِيلٍ قَتَلَهُ اللَّهُ عَنَاقُ؛ (1)

سپاس خدای را که ... اما بعد، ای مردم! همانا سرکشی، یارانش را به سوی آتش می کشد، و همانا نخستین کسی که بر خدا سرکشی کرد، عناق، دختر آدم بود، و نخستین کشته ای که خدا او را به قتل رساند، عناق بود .

ده. نخستین عوامل سرکشی

15. از ابو عبد الله [امام صادق] علیه السلام نقل است که می فرماید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

إِنَّ أَوَّلَ مَا عُصِيَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - بِهِ سِتٌّ: حُبُّ الدُّنْيَا، وَ حُبُّ الرِّئَاسَةِ، وَ حُبُّ الطَّعَامِ، وَ حُبُّ النَّوْمِ، وَ حُبُّ الرَّاحَةِ، وَ حُبُّ النِّسَاءِ؛ (2)

نخستین مایه های نافرمانی خداوند - عزّ و جلّ -، شش چیز است: [1] دوستی دنیا؛ [2] دوستی ریاست؛ [3] دوستی خوراک؛ [4] دوستی خواب؛ [5] دوستی استراحت؛ [6] دوستی زنان.

ص: 507

1- . همان، ج 8، ص 67، ش 23.

2- . همان، ج 2، ص 289، ش 3.

یازده. نخستین کافر

یازده. نخستین کافر(1)

16. مَسَدَةَ بن صَدَقَةَ می گوید: از ابو عبد الله [امام صادق] علیه السلام شنیدم که در پاسخ به این پرسش که: «کفر، پیش تر است یا شرک؟» فرمود:

الْكُفْرُ أَقْدَمُ، وَ ذَلِكَ أَنَّ إِبْلِيسَ أَوَّلَ مَنْ كَفَرَ، وَ كَانَ كُفْرُهُ غَيْرَ شِرْكَ لَأَنَّهُ لَمْ يَدْعُ إِلَى عِبَادَةِ غَيْرِ اللَّهِ، وَإِنَّمَا دَعَا إِلَى ذَلِكَ بَعْدَ فَاشْرِكٍ؛(2)

کفر، جلوتر است؛ زیرا ابلیس، نخستین کسی بود که کافر شد، و کفر، او غیر از شرک بود؛ چراکه او [در ابتدا] به پرستش غیر از خدا دعوت نکرد، و همانا پس از آن، [مردمان را به عبادت غیر از خدا] فراخواند و مشرک شد.

دوازده. نخستین گرایش به همجنس

17. زنی بر ابو عبد الله [امام صادق] علیه السلام داخل شد و عرض کرد: «مرا آگاه فرما که حدّ در آمیختن زن، با همجنس خود چیست؟» امام فرمود:

حَدُّ الزَّانَا... إِنَّ أَوَّلَ مَنْ عَمِلَ هَذَا الْعَمَلَ قَوْمٌ لُوطٌ، وَ اسْتَعْنَى الرَّجَالُ بِالرِّجَالِ؛(3)

همان حدّ زناست... همانا نخستین کسی که چنین کاری کرد، قوم لوط بود، و مردان به مردان، اکتفا کردند.

سیزده. نخستین واردشونده به بهشت

سیزده. نخستین واردشونده به بهشت(4)

18. أبو جعفر [امام باقر] علیه السلام می فرماید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ص: 508

1- . کتاب الأوائل، ص 517 به نقل از الکافی.

2- . الکافی، ج 2، ص 386، ش 8.

3- . همان، ج 5، ص 551، ش 2 و ج 3، ص 91، ش 3.

4- . در باره نخستین واردشوندگان به بهشت، ر.ک: معالم الزلفی، باب هشتم؛ بحار الأنوار، باب اللّواء؛ کتاب من لا یحضره الفقیه، ج 2، باب 11، ص 54 - 55، ش 1680؛ الرّسالة السّعدیة، ص 166؛ مجمع البحرین؛ وسائل الشّیعه، ج 16، ص 303 و 305؛ عوالی اللّالی، ج 1، ص 377؛ الإثنی عشریة، فصل اوّل و پنجم؛ القاموس المحیط؛ التّجم الثّاقب، باب هفتم؛ تفسیر ابوالفتوح رازی، سوره فرقان؛ نور الأبصار؛ ختام الغرر؛ کتاب الأوائل، ص 594 - 600.

أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ الْمَعْرُوفُ وَ أَهْلُهُ وَ أَوَّلُ مَنْ يَرِدُ عَلَيَّ الْحَوْضَ؛ (1)

نخستین کسی که وارد بهشت می شود و بر حوض من وارد می گردد، معروف و اهل آن است.

چهارده. نخستین وحی به حضرت محمد صلی الله علیه و آله

19. أبو عبد الله [امام صادق] علیه السلام فرمود:

أَوَّلُ مَا نَزَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله : «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ»، (2) وَ آخِرُهُ: «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ» (3)؛ (4)

نخستین چیزی که بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نازل شد: «به نام خداوند بخشاینده مهربان، بخوان به نام پروردگارت»، و آخرین چیزی که نازل شد: «هنگامی که پیروزی خدا در رسید بود» .

پانزده. نخستین جمله کتب آسمانی

پانزده. نخستین جمله کتب آسمانی (5)

20. أبو جعفر [امام باقر] علیه السلام فرمود:

أَوَّلُ كُلِّ كِتَابٍ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». (6)

اول هر کتابی که از آسمان نازل شد، «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بود.

شانزده. نخستین اجابت

شانزده. نخستین اجابت (7)

21. أبو عبد الله [امام صادق] علیه السلام فرمود:

ص: 509

1- . الكافي، ج 4، ص 28، ش 11.

2- . سورة علق، آیه 1.

3- . سورة فتح، آیه 1.

4- . الكافي، ج 2، ص 627، ش 5.

5- . ر.ك: كتاب الأوائل، ص 198 و 204.

6- . الكافي، ج 3، ص 312 - 313، ش 3.

7- . ر.ك: مصباح الشريعة؛ ختام الغرر؛ مختصر بصائر الدرجات، ص 151؛ بحار الأنوار، ج 64، ص 97؛ نور الثقلين، ج 40، ص 614؛

معالم الزّلفى؛ عقاب الأعمال؛ كتاب الأوائل، ص 600 - 601.

إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - لَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَرْسَلَ الْمَاءَ عَلَى الطِّينِ ثُمَّ قَبَضَ قَبْضَةً فَعَرَكَهَا ثُمَّ فَرَقَهَا فِرْقَتَيْنِ بِيَدِهِ ثُمَّ ذَرَأَهُمْ فَإِذَا هُمْ يَدْبُونَ ثُمَّ رَفَعَ لَهُمْ نَارًا فَأَمَرَ أَهْلَ الشَّمَالِ أَنْ يَدْخُلُوهَا فَذَهَبُوا إِلَيْهَا فَهَابُوهَا فَلَمْ يَدْخُلُوهَا ثُمَّ أَمَرَ أَهْلَ الْيَمِينِ أَنْ يَدْخُلُوهَا فَذَهَبُوا فَذَخُلُوهَا فَأَمَرَ اللَّهُ - جَلَّ وَعَزَّ - النَّارَ فَكَانَتْ عَلَيْهِمْ بَرْدًا وَسَلَامًا، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ أَهْلُ الشَّمَالِ قَالُوا: «رَبَّنَا! أَقْلُنَا». فَأَقَالَ لَهُمْ، ثُمَّ قَالَ لَهُمْ: «ادْخُلُوهَا».

فَذَهَبُوا، فَقَامُوا عَلَيْهَا، وَلَمْ يَدْخُلُوهَا، فَأَعَادَهُمْ طِينًا وَخَلَقَ مِنْهَا آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «فَلَنْ يَسَّ تَطْبَعِ هَوْلَاءُ أَنْ يَكُونُوا مِنْ هَوْلَاءٍ وَلَا هَوْلَاءُ أَنْ يَكُونُوا مِنْ هَوْلَاءٍ». قَالَ: «فَيَرُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَوَّلَ مَنْ دَخَلَ تِلْكَ النَّارَ فَذَلِكَ قَوْلُهُ - جَلَّ وَعَزَّ - : «قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ» (1)؛ (2)

هنگامی که خداوند عز و جل ، اراده فرمود که آدم علیه السلام را بیافریند، آب را به طرف خاک فرستاد. سپس مشتی برگرفت و آن را بمالید. آنگاه آن را با دست قدرت خود، به دو نیم کرد و بشر را آفرید. ناگاه، به حرکت درآمدند. پس آنگاه برای آنان آتشی برافروخت و به اهل شمال فرمان داد تا به درون آن بروند. آنها به سویش رفتند و هراسیدند، و داخل نشدند. سپس به اهل یمن دستور داد تا داخلش شوند. آنها رفتند، و داخل شدند. خداوند عز و جل ، به آتش فرمود تا بر آنها سرد و سلامت شد. چون اهل شمال چنین دیدند، گفتند: «پروردگارا! فرصت آزمایش را [بر ما تجدید کن]». خداوند، تجدید کرد، و به آنان فرمود: «به آتش درآید».

آنها روانه شدند، کنارش ایستادند و وارد نشدند. خداوند ایشان را به طینت نخست درآورد و آدم علیه السلام را از آن طینت آفرید. أبو عبد الله [امام صادق] علیه السلام فرمود: «از این رو، اینان نتوانند که از آنان شوند و آنها نتوانند که در شمار اینان درآیند».

فرمود: «از همین جهت، اهل بیت علیهم السلام اعتقاد دارند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نخستین کسی بود که داخل آن آتش شد، و در همین زمینه است گفتار خداوند عز و جل : «بگو اگر

ص: 510

1- .سوره زخرف، آیه 81 .

2- . الکافی، ج 2، ص 7، ش 3.

خدای رحمان فرزندی داشت، من در شمار نخستین عبادت کنندگان بودم» .

22. أبو عبد الله [امام صادق] علیه السلام فرمود :

... إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - لَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ خَلَقَ تِلْكَ الطَّيِّبَيْنِ ثُمَّ فَرَّقَهُمَا فَرَقْتَيْنِ فَقَالَ لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ: «كُونُوا خَلْقًا يَأْذِنِي»، فَكَانُوا خَلْقًا بِمَنْزِلَةِ الذَّرِّ يَسَّ عَى وَقَالَ لِأَهْلِ الشَّمَالِ «كُونُوا خَلْقًا يَأْذِنِي»، فَكَانُوا خَلْقًا بِمَنْزِلَةِ الذَّرِّ يَدْرُجُ ثُمَّ رَفَعَ لَهُمْ نَارًا فَقَالَ: «ادْخُلُوهَا يَأْذِنِي»، فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ دَخَلَهَا مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ اتَّبَعَهُ أَوْلُو الْعِزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَأَوْصِيَاؤُهُمْ وَاتَّبَعُهُمْ؛

همانا خداوند - تبارک و تعالی - ، هنگامی که خواست آدم را بیافریند، آن دو طینت را آفرید. سپس آنها را دو نیمه کرد و به اصحاب یمن فرمود: «به اذن من آفریده شوید». آنها مخلوقی شدند همانند مورچگان که می شتافتند. و به اهل شمال فرمود: «به اذن من آفریده شوید». آنها مخلوقی شدند همانند مورچگان که [آهسته و آرام] به راه خود می رفتند. سپس برای آنها آتشی برپا کرد و فرمود: «به اذن من درآید». نخستین کسی که به آتش درآمد، محمد صلی الله علیه و آله بود، سپس پیامبران اولوالعزم دیگر و اوصیا و پیروانش از پی او درآمدند.

هدف. نخستین اجابت کننده دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله

23. از أبو عبد الله [امام صادق] علیه السلام نقل است که فرمود:

فَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَخُدَاتِيًّا يَدْعُو النَّاسَ فَلَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُ، وَكَانَ أَوَّلَ مَنْ اسْتَجَابَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَفَدَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى؛ إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي»؛ (1)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تنها بود. مردم را دعوت می کرد، پس اجابتش نمی گفتند، و نخستین اجابت کننده او، علی بن ابی طالب بود. و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «نسبت تو به من، همانند نسبت هارون به موسی است، بجز این که پس از من، پیامبری نیست».

ص: 511

هجده. نخستین اجابت کننده دعوت منادی در آخر زمان

24. [امیر مؤمنان علی علیه السلام به سیف بن عمیره فرمود:]

«لَا بُدَّ مِنْ مُنَادٍ يُنَادِي بِاسْمِ رَجُلٍ». قُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! إِنَّ هَذَا الْحَدِيثَ مَا سَمِعْتُ بِمِثْلِهِ قَطُّ. فَقَالَ لِي: «يَا سَيْفُ! إِذَا كَانَ ذَلِكَ، فَتَحْنُ أَوَّلُ مَنْ يُجِيبُهُ، أَمَا إِنَّهُ أَحَدُ بَنِي عَمَّنَا»؛ (1)

«گزیری از ندادهنده ای که به نام مردی ندا در می دهد، نیست». عرض کردم: ای امیر مؤمنان! همانا چیزی به مانند این روایت را نشنیده ام. پس به من فرمود: «ای سیف! هنگامی که چنان شود، پس من نخستین اجابت کننده اویم و او یکی از عموزادگانمان است».

نوزده. نخستین بیعت کننده با مهدی علیه السلام

نوزده. نخستین بیعت کننده با مهدی علیه السلام (2)

25. أبو عبد الله [امام صادق] علیه السلام فرمود:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَضَعَ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ وَهِيَ جَوْهَرَةٌ أُخْرِجَتْ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَى آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَوَضِعَتْ فِي ذَلِكَ الرُّكْنِ لِعِلَّةِ الْمِيثَاقِ، وَ ذَلِكَ أَنَّهُ لَمَّا أَخَذَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ حِينَ أَخَذَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ وَفِي ذَلِكَ الْمَكَانِ تَرَاءَى لَهُمْ، وَ مِنْ ذَلِكَ الْمَكَانِ يَهْبِطُ الطَّيْرُ عَلَى الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَوَّلُ مَنْ يُبَايِعُهُ ذَلِكَ الطَّائِرُ وَ هُوَ - وَاللَّهِ - جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ (3)

همانا خداوند - تبارک و تعالی - ، حجر الأسود را وضع کرد و آن، گوهری بود که برای آدم علیه السلام از بهشت، خارج شده بود. پس نهاده شد در آن رکن، به علت میثاق. و در این مکان، از بنی آدم، از وقت ظهور فرزندانش عهد گرفت و از این مکان، پرنده ای بر قائم علیه السلام فرود می آید. پس نخستین کسی که با او بیعت می کند، همان

ص: 512

1- . همان، ص 209، ش 255.

2- . ر. ك: دارالسلام؛ كمال الدین؛ وظيفة الأنام في زمن غيبة الامام؛ كتاب الأوائل، ص 265؛ نیز به صورت دیگر ر.ك: منتخب الأثر، باب یازدهم؛ كتاب الأوائل، ص 265 - 266.

3- . الكافي، ج 4، ص 184، ش 3.

پرنده است و به خدا سوگند که او جبرئیل علیه السلام است!

بیست. نخستین حج گزاران

بیست. نخستین حج گزاران(1)

26. أبو جعفر [امام باقر] و یا أبو عبد الله [امام صادق] علیهما السلام می فرماید :

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَمَرَ إِبْرَاهِيمَ بِنَاءِ الْكَعْبَةِ وَأَنْ يَرْفَعَ قَوَاعِدَهَا وَيُرِيَ النَّاسَ مَنَاسِكَهُمْ. فَبَنَى إِبْرَاهِيمُ وَإِسْمَاعِيلُ الْبَيْتَ كُلَّ يَوْمٍ سَافَأً حَتَّى انْتَهَى إِلَى مَوْضِعِ الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ....

فنادى أبو قُبَيْسٍ: «إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ لَكَ عِنْدِي وَدِيعَةً»، فَأَعْطَاهُ الْحَجَرَ. فَوَضَعَهُ مَوْضِعَهُ. ثُمَّ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَدَّنَ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ فَقَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي إِبْرَاهِيمُ خَلِيلُ اللَّهِ! إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَحُجُّوا هَذَا الْبَيْتَ فَحُجُّوهُ».

فَأَجَابَهُ مَنْ يَحُجُّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَكَانَ أَوَّلَ مَنْ أَجَابَهُ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ؛(2)

خداوند عز و جل ، ابراهیم را فرمود تا خانه کعبه را بسازد و دیوار آن را بالا ببرد و آداب زیارت و مناسک حج را به مردم بیاموزد. ابراهیم با اسماعیل، هر روز، یک ردیف از سنگ چین دیوار کعبه را چیدند تا آن روز که ارتفاع دیوار، به ردیف حجر الأسود رسید....

در این هنگام، کوه ابوقبیس فریاد برآورد که: «ای ابراهیم! امانتی نزد من داری»، و سنگ را به او داد. ابراهیم، آن سنگ را برداشت و در همین محل، کار گذاشت. پس از بالا بردن دیوار خانه، ابراهیم علیه السلام رو به سوی مردم صلا داد و گفت: «ای جهانیان! من ابراهیم، خلیل خدایم! خداوند، به شما فرمان می دهد که این خانه را زیارت کنید. [ای مردم!] این خانه را زیارت کنید».

همه آن کسانی که تا روز قیامت به زیارت خانه خدا موفق می شوند، پاسخ مثبت دادند. و نخستین مردمی که ندای وی را لبیک گفتند، اهل یمن بودند.

ص: 513

1- . در برخی از منابع، آدم علیه السلام را نخستین حاجی دانسته اند. ر.ک: معالم العلماء؛ روضات الجنات؛ کتاب الأوائل، ص 339.

2- . الکافی، ج 4، ص 205، ش 4.

27. وَرُوِيَ أَنَّ مَعَدَّ بْنَ عَدْنَانَ خَافَ أَنْ يَدْرُسَ الْحَرَمُ فَوَضَعَ أَنْصَابَهُ، وَكَانَ أَوَّلَ مَنْ وَضَعَهَا؛(1)

روایت شده است که معد بن عدنان، از فراموش شدن حرم [وزدوده شدن آن از خاطره ها] می ترسید، پس سنگ هایی را [در آن مکان] قرار داد [که در برابر آن قربانی می کردند]. و او نخستین کسی بود که آنها را وضع کرد.

بیست و دو. نخستین ممانعت در اجرای مراسم حج

28. أبو عبد الله [امام صادق] علیه السلام فرمود:

إِنَّ مُعَاوِيَةَ أَوَّلَ مَنْ عَلَّقَ عَلَى بَابِهِ مِصْرَاعَيْنِ بِمَكَّةَ، فَمَنَعَ حَاجَّ بَيْتِ اللَّهِ مَا قَالَ اللَّهُ -

عَزَّ وَجَلَّ - : «سَوَاءَ الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ»(2)؛(3)

معاویه، نخستین کسی بود که در شهر مکه، بر در خانه خود، دو لنگه در نصب کرد و مانع شد که حاجیان، از حقی که خداوند برای آنان مقرر کرده، بهره مند شوند، با این که خداوند فرموده است: «در سرزمین حرم، بومیان و حاجیان، با یکدیگر برابرند».

بیست و سه. نخستین تبویب حرم

29. از أبو عبد الله [امام صادق] علیه السلام از پدرش نقل است که فرمود:

لَمْ يَكُنْ لِدُورِ مَكَّةَ أَبْوَابٌ وَكَانَ أَهْلُ الْبُلْدَانِ يَأْتُونَ بِقِطْرَانِهِمْ، فَيَدْخُلُونَ فَيَضْرِبُونَ بِهَا، وَكَانَ أَوَّلَ مَنْ بَوَّبَهَا مُعَاوِيَةُ؛(4)

دور مکه، دری نداشت و اهالی شهرها با کاروان [شترهایشان] می آمدند. پس

ص: 514

1- . همان، ص 211، ش 18.

2- . سوره حج، آیه 25.

3- . الکافی، ج 4، ص 243، ش 1.

4- . الکافی، ج 4، ص 244، ش 2. نیز ر.ک: الحدائق الناظرة، ص 349؛ وسائل الشیعة، ج 3، ص 268، باب 32، ش 5.

داخل می شدند و به آن ضربه می زدند. پس نخستین کسی که به آن در گذاشت، معاویه بود .

بیست و چهار . نخستین تلبیه گو

بیست و چهار . نخستین تلبیه گو(1)

30. أبو عبد الله [امام صادق] علیه السلام فرمود:

وَاعْلَمَ أَنَّهُ لَا بُدَّ مِنَ التَّلْبِيَّاتِ الْأَرْبَعِ فِي أَوَّلِ الْكَلَامِ وَهِيَ الْفَرِيضَةُ وَهِيَ التَّوْحِيدُ، وَبِهَا لَبَّى الْمُرْسَلُونَ، وَ أَكْثَرُ مِنْ ذِي الْمَعَارِجِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ يُكْثِرُ مِنْهَا، وَأَوَّلُ مَنْ لَبَّى إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - يَدْعُوكُمْ إِلَى أَنْ تَحْجُوا بَيْتَهُ»، فَأَجَابُوهُ بِالتَّلْبِيَّةِ: (2)

بدان که از تلبیات چهارگانه در آغاز کلام، گزیری نیست و آن، واجب است و آن [اظهار] توحید است که پیامبران، به آن مترجم بوده اند. پس همانا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله زیاد از آن می گفت، و نخستین کسی که تلبیه گفت، ابراهیم علیه السلام بود. فرمود: «همانا خداوند - عز و جل - ، شما را فرامی خواند که به حج خانه اش بیایید». پس با تلبیه، اجابتش گفتند.

بیست و پنج . نخستین کسی که حقش را غصب کردند ؛ ولی صبر کرد

بیست و پنج . نخستین کسی که حقش را غصب کردند ؛ ولی صبر کرد(3)

31. از أبو الحسن ثالث، [امام] صادق علیه السلام است که [خطاب به مزار جدش امیر مؤمنان علی علیه السلام] فرمود :

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ! أَنْتَ أَوَّلُ مَظْلُومٍ وَأَوَّلُ مَنْ غُصِبَ حَقُّهُ صَبْرَتَ وَاحْتَسَبَتْ حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ؛ (4)

ص: 515

1- . ر.ك: الدرّ المنتور، ج 4، ص 355.

2- . الكافي، ج 4، ص 335، ش 3.

3- . ر.ك: الجامع العبّاسي، ص 172؛ كامل الزيارات، ص 95 و 103؛ كتاب من لا يحضره الفقيه، ج 2، ص 587؛ تهذيب الأحكام، ج 6، ص 28؛ وسائل الشيعة، ج 14، ص 394؛ المزار، ص 220؛ فرحة الغرى، ص 135؛ بحار الأنوار، ج 97، ص 265.

4- . الكافي، ج 4، ص 569، ش 1.

درود بر تو ای دوست خدا! تو نخستین مظلومی، و نخستین کسی که حقش را غصب کردند، و بردباری کرد و آن را به حساب خداوند در شمار آورد تا آنکه امر حق، بر او رسید .

بیست و شش. نخستین دعوت کننده به خود

بیست و شش. نخستین دعوت کننده به خود(1)

32. أبو عبد الله [امام صادق] علیه السلام فرمود:

فَأَخْبَرَ أَنَّهُ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - أَوَّلُ مَنْ دَعَا إِلَى نَفْسِهِ، وَدَعَا إِلَى طَاعَتِهِ وَاتِّبَاعِ أَمْرِهِ؛ (2)

پس آگاهم کرد که او (خدای) - تبارک و تعالی - نخستین کسی است که به خویش دعوت کرد و به طاعت و فرمانبرداری اش فراخواند.

بیست و هفت. نخستین ساقی

33. صَفْوَانُ شَتْرِبَانَ مِی گوید: به صورت شگفتی، به نوشیدن شراب، عادت کرده بودم. پس به أبو عبد الله [امام صادق] علیه السلام عرض کردم:

جُعِلْتُ فِدَاكَ! أَصِفُ لَكَ النَّبِيذَ؟ قَالَ: فَقَالَ لِي: «بَلْ أَنَا أَصِفُهُ لَكَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «كُلُّ مُسَكَّرٍ حَرَامٌ، وَ مَا أَسْكَرَ كَثِيرُهُ فَقَلِيلُهُ حَرَامٌ». فَقُلْتُ لَهُ: «هَذَا نَبِيذُ السَّقَايَةِ بِنَاءِ الْكَعْبَةِ».

فَقَالَ لِي: «لَيْسَ هَكَذَا كَانَتِ السَّقَايَةُ إِنَّمَا السَّقَايَةُ زَمْزَمٌ. أَفَتَدْرِي مَنْ أَوَّلُ مَنْ غَيَّرَهَا؟». قَالَ: قُلْتُ: «لَا».

قَالَ: «الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ»؛ (3)

فدایت شوم! برایت آب انگور را وصف کنم؟ پس به من فرمود: «من برای تو و صفش می کنم. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: "هر مست کننده ای حرام است و آنچه مست می کند، چه زیادش و چه اندکش حرام است"». پس به او عرض کردم: «این

ص: 516

1- ر.ك: تهذيب الأحكام، ج 6، ص 127؛ وسائل الشيعة، ج 11، ص 34.

2- الكافي، ج 5، ص 13، ش 1.

3- همان، ج 6، ص 408، ش 7.

شراب سقاییت است در پیشگاه کعبه».

پس به من فرمود: «این سقاییت نیست؛ همانا سقاییت به زمزم است. آیا می دانی که چه کسی برای نخستین بار، تغییرش داد؟». عرض کردم: «خیر». فرمود: «عبّاس بن عبدالمطلب».

بیست و هشت. نخستین پوشنده نعلین

بیست و هشت. نخستین پوشنده نعلین(1)

34. أبو عبد الله [امام صادق] علیه السلام فرمود:

أَوَّلُ مَنْ اتَّخَذَ النَّعْلَيْنِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ (2)

نخستین کسی که نعلین پوشید، ابراهیم علیه السلام بود.

بیست و نه. نخستین موی سفید

بیست و نه. نخستین موی سفید(3)

35. أبو عبد الله [امام صادق] علیه السلام فرمود:

أَوَّلُ مَنْ شَابَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: «يَا رَبِّ! مَا هَذَا؟». فَقَالَ: «نُورٌ وَ تَوْقِيرٌ». قَالَ: «رَبِّ زِدْنِي مِنْهُ»؛ (4)

نخستین کسی که مویش سپید شد، ابراهیم علیه السلام بود. پس عرض کرد: «پروردگارا! این چیست؟». پس فرمود: «روشنایی و وقار». پس عرض کرد: «پروردگارا! آن را برایم زیاد کن».

سی. نخستین تغییر دهنده واجبات

36. عُبيد الله بن عبد الله بن عتبة می گوید: زُفر بن أوس بَصْرِيّ به ابن عبّاس گفت:

ص: 517

1- ر. ك: حلية المتقين؛ بحار الأنوار، ج 12، ص 13 و 57؛ حیات القلوب؛ مجمع البيان، ج 1، ص 375؛ كنز الدقائق، ج 1، ص 330 -

331؛ قصص الأنبياء، ص 114؛ وسائل الشيعة، ج 5، ص 60، ش 5910؛ كتاب الأوائل، ص 576 - 577 به نقل از الكافي.

2- الكافي، ج 6، ص 462، ش 2.

3- ر. ك: منتهى المطلب، ج 1، ص 54؛ الحدائق الناضرة، ج 5، ص 553؛ كتاب من لا يحضره الفقيه، ج 1، ص 130؛ الجواهر السنّية،

ص 23؛ بحار الأنوار، ج 12، ص 13؛ كتاب الأوائل، ص 387 - 388 به نقل از الكافي به صورت دیگر ر. ك: علل الشرائع.

4- الكافي، ج 6، ص 492، ش 4.

يَا أَبَا الْعَبَّاسِ! فَمَنْ أَوَّلُ مَنْ أَعَالَ الْفَرَائِصَ؟ فَقَالَ: «عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ»؛ (1)

پس نخستین کسی که واجبات را تغییر داد که بود؟ پس گفت: «عمر بن خطاب».

37. از ابوعبد الله [امام صادق] علیه السلام پرسیدند:

فَهَذَا الْقَطْعَ مَنْ أَوَّلُ مَنْ قَطَعَ؟ قَالَ: «قَدْ كَانَ عَثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ حَسَنَ ذَلِكَ لِمُعَاوِيَةَ»؛ (2)

پس نخستین کسی که این قطع دست [سارق] را قطع کرد که بود؟ فرمود: «عثمان بن عفان بود. آن را برای معاویه، پسندیده جلوه داد».

سی و یک. نخستین کسی که شهادت برده را نپذیرفت

سی و یک. نخستین کسی که شهادت برده را نپذیرفت (3)

38. از ابوعبد الله [امام صادق] علیه السلام نقل است که فرمود:

... إِنَّ أَوَّلَ مَنْ رَدَّ شَهَادَةَ الْمَمْلُوكِ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، وَ ذَلِكَ أَنَّهُ تَقَدَّمَ إِلَيْهِ مَمْلُوكٌ

فِي شَهَادَةٍ، فَقَالَ: «إِنَّ أَقَمْتُ الشَّهَادَةَ تَخَوَّفْتُ عَلَى نَفْسِي، وَإِنْ كَتَمْتُهَا أَثِمْتُ بِرَبِّي»، فَقَالَ: «هَاتِ شَهَادَتَكَ أَمَا إِنَّا لَا نُجِيزُ شَهَادَةَ مَمْلُوكٍ بَعْدَكَ»؛ (4)

همانا نخستین کسی که شهادت برده را رد کرد، عمر بن خطاب بود. ماجرا این بود که برده ای را برای شهادت دادن، پیش فرستادند. پس گفت: «اگر شهادت را اقامه کنی، بر نفس خویش هراسانم، و اگر آن را پوشیده بداری، به پروردگارت گناه کرده ای». پس گفت: «شهادتت را بیاور؛ ولی پس از تو، شهادت بنده را مجاز نمی دانیم».

39. از ابوعبد الله [امام صادق] علیه السلام درباره جواز شهادت برده پرسیدند، فرمود:

نَعَمْ، إِنَّ أَوَّلَ مَنْ رَدَّ شَهَادَةَ الْمَمْلُوكِ لِفُلَانٍ؛ (5)

ص: 518

1- . همان، ج 7، ص 79، ش 3.

2- . همان، ص 225، ش 17.

3- . ر.ك: كشف الرّموز، ج 2، ص 521؛ وسائل الشيعة، ج 18، ص 254، ش 3؛ ر.ك: مختلف الشيعة، ج 8، ص 498 و ج 9، ص 165؛ المهذب البارع، ج 4، ص 526؛ مسالك الأفهام، ج 14، ص 205؛ تهذيب الأحكام، ج 6، ص 248، ش 633؛ الاستبصار، ج 3، ص 15، ش 41.

4- . الكافي، ج 7، ص 389، ش 2.

5- . الكافي، ج 7، ص 390، ش 3. نیز، ر.ك: تهذيب الأحكام، ج 6، ص 248، ش 635؛ الاستبصار، ج 3، ص 16، ش 43؛ وسائل

بله [جایز است]. همانا نخستین کسی که شهادت برده را رد کرد، فلانی (عمر بن خطاب) بود.

سی و دو. نخستین جداکننده دو شاهد

40. أبو عبد الله [امام صادق] علیه السلام می فرماید: علی علیه السلام [به عمر بن خطاب] فرمود:

اللَّهُ أَكْبَرُ! أَنَا أَوَّلُ مَنْ فَرَّقَ بَيْنَ الشَّاهِدَيْنِ، إِلَّا دَانِيَالَ النَّبِيِّ؛ (1)

الله اکبر! من پس از دانیال نبی، نخستین کسی هستم که دو شاهد را [هنگام شهادت] از یکدیگر جدا ساخت.

سی و سه. نخستین بناکننده آتشکده

سی و سه. نخستین بناکننده آتشکده (2)

41. أبو عبد الله [امام صادق] علیه السلام فرمود: چون قربانی هابیل، مورد قبول درگاه حضرت حق قرار گرفت، آتشی به نشانه پذیرش، نذر او را سوزانید؛ ولی نذر قابیل، قبول نشد:

فَعَمَدَ قَابِيلُ إِلَى النَّارِ فَبَنَى لَهَا بَيْتًا، وَ هُوَ أَوَّلُ مَنْ بَنَى بُيُوتَ النَّارِ، فَقَالَ: «لَا عُبْدَنَّ هَذِهِ النَّارَ حَتَّى تَتَّعَبَلَ مِنِّي قُرْبَانِي»؛ (3)

پس قابیل ملازم آتش شد و برای آن، خانه ای بنا کرد. و او نخستین کسی است که آتشکده ساخت. پس گفت: «این آتش را عبادت می کنم تا آنکه قربانی من، مورد قبول واقع شود».

سی و چهار. نخستین ظلم کنندگان به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله

سی و چهار. نخستین ظلم کنندگان به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله (4)

42. از أبو عبد الله [امام صادق] علیه السلام درباره آن دو پرسیدند، فرمود:

ص: 519

1- . الكافي، ج 7، ص 425، ش 9.

2- . ر.ك: تفسير العياشي، ج 1، ص 309؛ بحار الأنوار، ج 23، ص 63؛ مجمع البحرين، ج 3، ص 480.

3- . الكافي، ج 8، ص 113، ش 92.

4- . ر.ك: بحار الأنوار، ج 30، ص 269؛ كنز الدقائق، ج 2، ص 240؛ مجمع البحرين، ج 1، ص 153.

... وَكَانَ أَوَّلَ مَنْ رَكِبَ أَعْنَاقَنَا، وَبَتَّقَا عَلَيْنَا بَتُّقًا فِي الْإِسْلَامِ؛(1)

آن دو، نخستین کسانی بودند که بر گردن ما سوار شدند و بر ما شکستند، شکستی در اسلام.

سی و پنج. نخستین فراخوان در روز قیامت

43. أبو عبد الله [امام صادق] علیه السلام فرمود:

إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَجَمَعَ اللَّهُ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - الْخَلَائِقَ، كَانَ نُوحٌ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ - أَوَّلَ مَنْ يُدْعَى بِهِ؛(2)

چون روز قیامت در رسد و خداوند - تبارک و تعالی - ، آفریدگان را گرد آورد، نوح - که درود خدا بر او باد - ، نخستین کسی است که فراخوانده می شود.

سی و شش. نخستین سازنده کشتی

سی و شش. نخستین سازنده کشتی(3)

44. أبو عبد الله [امام صادق] علیه السلام فرمود:

وَكَانَ نُوحٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلًا نَجَّارًا، فَجَعَلَهُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - نَبِيًّا وَانْتَجَبَهُ، وَنُوحٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوَّلَ مَنْ عَمِلَ سَفِينَةً تَجْرِي عَلَى ظَهْرِ الْمَاءِ؛(4)

و نوح علیه السلام ، مردی نجار بود. پس خداوند - عز و جل - ، او را پیامبر قرار داد و برگزیدش. و نوح علیه السلام ، نخستین کسی بود که کشتی ای ساخت که بر روی آب حرکت می کرد.

سی و هفت. نخستین بیعت کننده با ابوبکر

45. سُلَيْمُ بْنُ قَيْسٍ هَلَالِيٌّ مِي گويد: از سلمان فارسی رضی الله عنه شنیدم که می گفت:

ص: 520

1- . الكافي، ج 8، ص 245، ش 340.

2- . همان، ص 267، ش 392.

3- . رك: بحار الأنوار، ج 11، ص 332 و ج 97، ص 386؛ تفسير العياشي، ج 2، ص 144 - 145؛ تفسير الصافي، ج 2، ص 446؛ نور الثقلين، ج 5، ص 427؛ الميزان، ج 10، ص 242؛ كتاب الأوائل، ص 517.

4- . الكافي، ج 8، ص 279، ش 421.

لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَصَدَّعَ النَّاسُ مَا صَنَعُوا... فَأَتَيْتُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَهُوَ يُغَسِّلُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَأَخْبَرْتُهُ بِمَا صَنَعَ النَّاسُ... .

فَقَالَ لِي: «يَا سَلْمَانُ! هَلْ تَدْرِي مَنْ أَوَّلُ مَنْ بَايَعَهُ عَلِيُّ مَنِبْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟».

قُلْتُ: «لَا أَذْرِي إِلَّا أَنِّي رَأَيْتُ فِي ظُلَّةِ بَنِي سَاعِدَةَ حِينَ خَصَمَتِ الْأَنْصَارُ، وَكَانَ أَوَّلَ مَنْ بَايَعَهُ بَشِيرُ بْنُ سَعْدٍ وَ...».

قَالَ: «لَسْتُ أَسْأَلُكَ عَنْ هَذَا، وَ لَكِنْ تَدْرِي أَوَّلَ مَنْ بَايَعَهُ حِينَ صَعِدَ عَلِيُّ مَنِبْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.».

قُلْتُ: «لَا- وَ لَكِنِّي رَأَيْتُ شَيْخًا كَبِيرًا مُتَوَكِّنًا عَلَى عَصَاهُ... وَ هُوَ يَبْكِي وَ يَقُولُ: "الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يُمِثْنِي مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى رَأَيْتُكَ فِي هَذَا الْمَكَانِ، ابْسُطْ يَدَكَ"، فَبَسَطَ يَدَهُ، فَبَايَعَهُ، ثُمَّ نَزَلَ، فَخَرَجَ مِنَ الْمَسْجِدِ.».

فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «هَلْ تَدْرِي مَنْ هُوَ؟».

قُلْتُ: «لَا»... .

فَقَالَ: «ذَاكَ إِبْلِيسُ - لَعَنَهُ اللَّهُ - ... وَ أَخْبَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ لَوْ قُبِضَ أَنَّ النَّاسَ يُبَايِعُونَ أَبَا بَكْرٍ فِي ظُلَّةِ بَنِي سَاعِدَةَ بَعْدَ مَا يَخْتَصِمُونَ، ثُمَّ يَأْتُونَ الْمَسْجِدَ، فَيَكُونُ أَوَّلَ مَنْ يُبَايِعُهُ عَلِيُّ مَنِبْرِ إِبْلِيسُ - لَعَنَهُ اللَّهُ -»؛ [\(1\)](#)

هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رحلت کرد و مردم کردند آنچه کردند... پس بر علی علیه السلام وارد شدم، در حالی که او داشت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را غسل می داد. پس، از آنچه مردم کردند، آگاهش کردم... .

به من فرمود: «آیا می دانی که چه کسی بر منبر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با او بیعت کرد؟».

عرض کردم: «نمی دانم، بجز اینکه زیر سایبان بنی ساعده دیدم، هنگامی که انصار، خصومت می کردند، نخستین کسی که با او بیعت کرد، بشیر بن سعد بود و...».

فرمود: «از تو درباره این پرسیدم. می دانی نخستین کسی که هنگام بالا رفتن بر منبر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیعت کرد که بود؟».

ص: 521

عرض کردم: «نه، ولی پیرمردی را دیدم که بر عصایش تکیه کرده بود...، و می گفت: "سپاس خدای را که مرا از این دنیا نمیراند تا تورا در این مکان دیدم، دستت را بگشا." پس دستش را گشود، پس با او بیعت کرد. سپس پایین آمد، پس، از مسجد خارج شد».

پس علی علیه السلام فرمود: «می دانی او کیست؟».

عرض کردم: «خیر...».

پس فرمود: «آن، ابلیس بود - که لعنت خدا بر او باد... - و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آگاهم کرد که وقتی رحلت می کند، مردم پس از مدتی خصومت، در زیر سایبان بنی ساعده، با او بیعت می کنند. سپس به مسجد می آیند، پس نخستین کسی که با او روی منبر من بیعت می کند، ابلیس است که خدا لعنتش کند».

سی و هشت. نخستین پی کننده اسب

سی و هشت. نخستین پی کننده اسب(1)

46. أبو عبد الله [امام صادق] علیه السلام فرمود:

لَمَّا كَانَ يَوْمُ مَوَّةَ كَانَ جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَى فَرَسٍ فَلَمَّا التَّمَّوْا نَزَلَ عَنْ فَرَسِهِ، فَعَرَّقَبَهَا بِالسَّيْفِ، فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ عَرَّقَبَ فِي الْأَسْلَامِ(2)؛

در روز جنگ موته، جعفر بن ابی طالب، بر اسب بود. پس هنگامی که از اسب پایین آمد، آن را با شمشیر، پی کرد، پس او نخستین کسی بود که در اسلام، پی کرد.

سی و نه. نخستین تریدکننده

سی و نه. نخستین تریدکننده(3)

47. أبو عبد الله [امام صادق] علیه السلام می فرماید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

ص: 522

1- . ر.ك: منتهی المطلب، ج2، ص913؛ المحاسن، ج2، ص634؛ تهذیب الأحكام، ج6، ص170، ش328؛ وسائل الشیعة، ج11، ص544، ش15492؛ بحار الأنوار، ج21، ص54 و ج61، ص223 و ج97، ص25؛ مجمع البحرین، ج3، ص18؛ کتاب الأوائل، ص275.

2- . میزان الحکمة، ج2، ص1516 به نقل از الکافی، ج5، ص49، ش9.

3- . ر.ك: ختام الغرر؛ کتاب الأوائل، ص323.

أَوَّلُ مَنْ لَوَّنَ إِبرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، (1) وَ أَوَّلُ مَنْ هَشَمَ الثَّرِيدَ هَاشِمًا (2)؛ (3)

نخستین کسی که رنگ رزی کرد، ابراهیم علیه السلام بود و نخستین کسی که نان را برای آب گوشت خرد کرد، هاشم بود.

چهل. نخستین پوشنده کفش صاف

چهل. نخستین پوشنده کفش صاف (4)

48. أبو عبد الله [امام صادق] علیه السلام می فرماید: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

لَا تَحْتَدُوا الْمَلْسَ فَإِنَّهَا حِذَاءُ فِرْعَوْنَ، وَ هُوَ أَوَّلُ مَنْ اتَّخَذَ الْمَلْسَ؛ (5)

کفش صاف نگیرید. پس همانا آن، کفش فرعون بود. و او نخستین کسی بود که کفش صاف پوشید.

49. أبو عبد الله [امام صادق] علیه السلام فرمود:

إِنِّي لَأَمَقُّ الرَّجُلِ أَرَى فِي رِجْلِهِ نَعْلًا غَيْرَ مُخَصَّرَةٍ؛ أَمَا إِنَّ أَوَّلَ مَنْ غَيَّرَ حَدَّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَلَانٌ؛ (6)

من از مردی که در پایش نعلینی بینم که گودی نداشته باشد، متفترم؛ اما نخستین کسی که کفش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را تغییر داد، فلانی بود.

چهل و یک. نخستین رنگ ها در لباس

50. زیاد بن مَنذر می گوید: بر أبو عبد الله [امام صادق] علیه السلام وارد شدم و کفشی از پوست پوشیده بودم. پس فرمود:

يَا زَيْدًا! مَا هَذَا الْخُفُّ الَّذِي أَرَاهُ عَلَيْكَ؟ قُلْتُ: «خُفٌّ اتَّخَذْتُهُ».

ص: 523

- 1- . المحاسن، ج 2، ص 402؛ وسائل الشيعة، ج 17، ص 45؛ بحار الأنوار، ج 63، ص 79 و ج 109، ص 216؛ الفروق اللغوية، ص 149.
- 2- . ظاهرا مقصود از هاشم، عمرو بن عبد مناف است.
- 3- . الكافي، ج 6، ص 317، ش 2.
- 4- . ر. ك: المقنع، ص 542؛ علل الشرائع، ص 533، ش 1؛ الخصال، ص 615؛ وسائل الشيعة، ج 5، ص 62.
- 5- . الكافي، ج 6، ص 463، ش 4.
- 6- . همان، ج 6، ص 463، ش 8. نیز، ر. ك: وسائل الشيعة، ج 5، ص 63.

فَقَالَ: «أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْبَيْضَ مِنَ الْخِيفِ يَعْنِي الْمَقْشُورَةَ مِنْ لِبَاسِ الْجَبَابِرَةِ وَهُمْ أَوَّلُ مَنْ اتَّخَذَهَا، وَالْحُمْرَ مِنَ لِبَاسِ الْأَكَايِرَةِ وَهُمْ أَوَّلُ مَنْ اتَّخَذَهَا، وَالسُّودَ مِنْ لِبَاسِ بَنِي هَاشِمٍ وَ سُنَّةٌ»؛ (1)

ای زیاده! این کفش چیست که بر تو می بینم؟ عرض کردم: «کفشی است که گرفته ام».

فرمود: «آیا می دانی که کفش سفید، یعنی پوستی، از لباس جابران است، و آنان نخستین کسانی بودند که آن را پوشیدند. و قرمز از لباس پادشاهان ایرانی است، و آنان نخستین کسانی بودند که آن را پوشیدند. و سیاه، از لباس بنی هاشم و سنت است».

چهل و دو. نخستین خورنده شکر

چهل و دو. نخستین خورنده شکر (2)

51. أبو عبد الله [امام صادق] علیه السلام فرمود:

إِنَّ أَوَّلَ مَنْ اتَّخَذَ الشُّكَّرَ سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ (3)

همانا نخستین کسی که شکر مصرف کرد، سلیمان بن داوود بود.

چهل و سه. نخستین نماز واجب

چهل و سه. نخستین نماز واجب (4)

52. أبو عبد الله [امام صادق] علیه السلام فرمود:

إِنَّ أَوَّلَ صَلَاةٍ افْتَرَضَهَا اللَّهُ عَلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الطُّهْرُ؛ (5)

همانا نخستین نمازی که خداوند بر پیامبرش واجب کرد، [نماز] طهر بود.

53. أبو عبد الله [امام صادق] علیه السلام فرمود:

ص: 524

-
- 1- . الكافي، ج 6، ص 467، ش 5.
 - 2- . رك: وسائل الشيعة، ج 25، ص 102 و 106؛ الفصول المهمة، ج 3، ص 88؛ بحار الأنوار، ج 14، ص 70، ش 6 و ج 63، ص 299 و ج 109، ص 237.
 - 3- . ميزان الحكمة، ج 4، ص 3140 به نقل از الكافي، ج 6، ص 333، ش 7.
 - 4- . رك: كتاب الأوائل، ص 594.
 - 5- . الكافي، ج 3، ص 275، ش 1.

... وَقَالَ تَعَالَى: «حَافِظُوا عَلَيَّ الصَّلَاةِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى»، وَهِيَ صَلَاةُ الظُّهْرِ، وَهِيَ أَوَّلُ صَلَاةٍ صَلَّاهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَ هِيَ وَسْطُ النَّهَارِ؛ (1)

خداوند تعالی می فرماید: «از نمازها و نماز وسطا، محافظت کنید»، و آن، نماز ظهر است، و آن، نخستین نمازی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گزارد، و آن، میانه ظهر است.

54. علی بن حسین [امام سجّاد] علیه السلام فرمود:

... إِنَّمَا كَانَ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَيْثُ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ رَسُولَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَشْرُ سِنِينَ، وَلَمْ يَكُنْ يَوْمَئِذٍ كَافِرًا، وَلَقَدْ آمَنَ بِاللَّهِ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - وَبِرَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَسَبَقَ النَّاسَ كُلَّهُمْ إِلَى الْأَيْمَانِ بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَإِلَى الصَّلَاةِ بِثَلَاثِ سِنِينَ، وَكَانَتْ أَوَّلُ صَلَاةٍ صَلَّاهَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الظُّهْرَ رُكْعَتَيْنِ، وَكَذَلِكَ فَرَضَهَا اللَّهُ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - عَلَى مَنْ أَسْلَمَ بِمَكَّةَ رُكْعَتَيْنِ؛ (2)

علی علیه السلام هنگامی که خداوند، پیامبر صلی الله علیه و آله را برگزید، ده سال داشت، و آن زمان کافر نبود، و به تحقیق که به خداوند - تبارک و تعالی - و به پیامبرش ایمان داشت. و در ایمان به خدا و رسول، از تمامی مردم، پیشی گرفته بود، و [هم چنین] به نماز در سه سالگی، و نخستین نمازی که با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به جای آورد، نماز ظهر، در دو رکعت بود. اینگونه بود که خداوند - تبارک و تعالی - بر کسانی که در مکه، اسلام آوردند، دو رکعت واجب گردانید.

چهل و چهار. نخستین مسجد

چهل و چهار. نخستین مسجد (3)

55. عُقْبَةُ بْنُ خَالِدٍ مِي گويد: از أبو عبد الله [امام صادق] علیه السلام پرسیدم: «ما به مساجدی که اطراف مدینه اند، می آیم. پس، از کدامین آنها آغاز کنیم؟ امام فرمود:

أَبْدَأُ بِقُبَا، فَصَلِّ فِيهِ وَ أَكْثِرْ، فَإِنَّهُ أَوَّلُ مَسْجِدٍ صَلَّى فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي هَذِهِ الْعَرْصَةِ؛ (4)

ص: 525

1- . همان، ص 271، ش 1.

2- . همان، ج 8، ص 338، ش 536.

3- . ر.ك: كتاب الأوائل، ص 539.

4- . الكافي، ج 4، ص 560، ش 2.

از قبا آغاز کن. پس در آن، نماز بگزار و زیاد کن. پس آن، نخستین مسجدی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در این عرصه، در آن نماز خواند.

چهل و پنج. نخستین مخلوق

چهل و پنج. نخستین مخلوق (1)

56. ابی جعفر [امام باقر] علیه السلام فرمود:

لَقَدْ خَلَقَ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ لَيْلَةَ الْقَدْرِ أَوَّلَ مَا خَلَقَ الدُّنْيَا وَلَقَدْ خَلَقَ فِيهَا أَوَّلَ نَبِيٍّ يَكُونُ وَأَوَّلَ وَصِيٍّ يَكُونُ؛ (2)

خداوند - جلّ ذکرة - شب قدر را در آغاز آفرینش دنیا خلق کرد، و در آن [شب]، نخستین پیامبر (3) و نخستین وصی (4) را آفرید.

57. جابر بن یزید می گوید: ابو جعفر [امام باقر] علیه السلام به من فرمود:

يا جابر! إِنَّ اللَّهَ أَوَّلَ مَا خَلَقَ خَلَقَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعِزَّتْهُ الْهُدَاةُ الْمُهْتَدِينَ، فَكَانُوا أَشْبَاحَ نُورٍ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ؛ (5)

ای جابر! همانا خداوند، نخستین چیزی که آفرید، محمد صلی الله علیه و آله و خاندان رهنمون دهنده و هدایت شده او بودند. پس آنان در برابر خداوند، اشباح نور بودند.

چهل و شش. نخستین هدیه به مؤمن

چهل و شش. نخستین هدیه به مؤمن (6)

58. ابو عبد الله [امام صادق] علیه السلام فرمود:

ص: 526

1- . ر.ك: كتاب الأوائل، ص 529.

2- . الكافي، ج 1، ص 250، ش 7.

3- . حضرت آدم علیه السلام .

4- . حضرت شیث علیه السلام .

5- . الكافي، ج 1، ص 442، ش 10.

6- . ر.ك: الهداية، ص 112؛ الخصال، ص 24، ش 85؛ الذکری، ص 52؛ منتهی المطلب، ج 1، ص 443؛ مجمع البحرين، ج 1، ص 282.

أَوَّلُ مَا يُتَحَفُّ بِهِ الْمُؤْمِنُ يُعْفَرُ لِمَنْ تَبَعَ جَنَازَتَهُ؛ (1)

نخستین هدیه ای که به مؤمن می دهند، آمرزش کسانی است که دنبال جنازه اند.

چهل و هفت. نخستین عمل مورد محاسبه

چهل و هفت. نخستین عمل مورد محاسبه (2)

59. أبو جعفر [امام باقر] علیه السلام فرمود:

... إِنَّ أَوَّلَ مَا يُحَاسَبُ بِهِ الْعَبْدُ الصَّلَاةَ، فَإِنْ قُبِلَتْ قُبِلَ مَا سِوَاهَا؛ (3)

نخستین چیزی که [اعمال] بنده را با آن محاسبه می کنند، نماز است. پس اگر پذیرفته شد، باقی [اعمال] نیز مورد قبول واقع می شود.

چهل و هشت. نخستین عمل مورد پاداش

چهل و هشت. نخستین عمل مورد پاداش (4)

60. أبو عبد الله [امام صادق] علیه السلام می فرماید: امیر مؤمنان - صلوات الله علیه - فرمود:

أَوَّلُ مَا يُبَدَأُ بِهِ فِي الْأَخِرَةِ صَدَقَةُ الْأَمَاءِ يَعْنِي فِي الْأَجْرِ؛ (5)

نخستین چیزی که در آخرت، مورد پاداش قرار می گیرد، صدقه آب است.

چهل و نه. نخستین خوراک برای گشودن افطار

61. أبو عبد الله [امام صادق] علیه السلام فرمود:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَوَّلَ مَا يُفْطِرُ عَلَيْهِ فِي زَمَنِ الرُّطْبِ الرُّطْبُ، وَفِي زَمَنِ التَّمْرِ التَّمْرُ؛ (6)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نخستین چیزی که به آن افطار می کرد، در زمان رطب، رطب بود و

ص: 527

1- . الكافي، ج 3، ص 173، ش 3.

2- . ر.ك: المحاسن، ج 1، ص 81، ش 10؛ تهذيب الأحكام، ج 2، ص 239؛ وسائل الشريعة، ج 4، ص 108.

3- . الكافي، ج 3، ص 268، ش 4.

4- . ر.ك: مجمع الفائدة و البرهان، ج 4، ص 172؛ وسائل الشريعة، ج 9، ص 472، ش 12522؛ كتاب من لا يحضره الفقيه، ج 2، ص 64؛

ثواب الأعمال، ص 139؛ بحار الأنوار، ج 93، ص 173؛ مكارم الأخلاق، ص 135؛ مستدرک سفینه البحار، ج 5، ص 80؛ میزان الحکمة، ج 2، ص 1320.

5- . الکافی، ج 4، ص 57، ش 1.

6- . همان، ص 153، ش 6.

در زمان خرما، خرما .

پنجاه. نخستین نیکی پدر به فرزند

62. أبو الحسن عليه السلام فرمود:

أَوَّلُ مَا يَبْرُ الرَّجُلُ وَلَدَهُ أَنْ يُسَمِّيَهُ بِاسْمِ حَسَنِ؛ (1)

نخستین نیکی پدر به فرزندش آن است که او را نامی نیکو نهد.

پنجاه و یک. نخستین خوراک برای نفاس

پنجاه و یک. نخستین خوراک برای نفاس (2)

63. امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

لِيَكُنْ أَوَّلُ مَا تَأْكُلُ النَّفْسَاءُ الرُّطْبَ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ لِمَرْيَمَ: «وَهْزِي إِلَيْكَ بِجِدْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا جَنِيًّا»؛ (3)؛ (4)

باشد که نخستین چیزی که نفاس بخورد، رطب باشد. پس خداوند متعال، به مریم می فرماید: «شاخ نخل را تکان بده تا برای تو رطب تازه فروریزد» .

پنجاه و دو. نخستین پرسش خداوند

64. أبو عبد الله [امام صادق] علیه السلام فرمود:

أَوَّلُ مَا يَسْأَلُ اللَّهُ - جَلَّ ذِكْرُهُ - الْعَبْدَ أَنْ يَقُولَ لَهُ: «أَوْلَمَ أُزَوِّكْ مِنْ عَذْبِ الْفُرَاتِ»؛ (5)

نخستین چیزی که خداوند - جلّ ذکرة - از بنده می پرسد، این است که به او می گوید: «آیا از آب گوارا نوشیده ای؟».

پنجاه و سه. نخستین محکومیت در قیامت

65. أبو جعفر [امام باقر] علیه السلام می فرماید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود :

ص: 528

1- . همان، ج6، ص18، ش3.

2- . ر.ك: المحاسن، ج2، ص535؛ تهذيب الأحكام، ج7، ص440؛ بحار الأنوار، ج63، ص135.

3- . سورة مریم، آیه 25.

4- . الكافي، ج6، ص22، ش4.

5- . همان، ص380، ش3.

أَوَّلُ مَا يَحْكُمُ اللَّهُ فِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الدَّمَاءُ؛ (1)

نخستین چیزی که خداوند در روز قیامت در آن حکم می کند، خون هاست.

پنجاه و چهار. نخستین پرسش نکیر و منکر

66. علی بن حسین [امام سجّاد] علیه السلام فرمود:

... وَإِنَّ أَوَّلَ مَا يَسْأَلُنَاكَ عَنْ رَبِّكَ الَّذِي كُنْتَ تَعْبُدُهُ، وَعَنْ نَبِيِّكَ الَّذِي أُرْسِلَ

إِلَيْكَ، وَعَنْ دِينِكَ الَّذِي كُنْتَ تَدِينُ بِهِ، وَعَنْ كِتَابِكَ الَّذِي كُنْتَ تَتْلُوهُ، وَعَنْ إِمَامِكَ الَّذِي كُنْتَ تَتَوَلَّاهُ؛ (2) ص

نخستین چیزی که آن دو [نکیر و منکر] از تو می پرسند، از پروردگارت است که عبادتت می کرده ای، و از پیامبرت که به سوی تو فرستاد، و از دینت که آن را پذیرفته بودی، و از کتابت که آن را می خواندی، و از پیشوایت که دوستش داشتی.

ص: 529

1- . همان، ج 7، ص 271، ش 2.

2- . همان، ج 8، ص 72، ش 29.

1. تلبيس ابليس ، عبد الرحمان بن علي ابن جوزي، ترجمه: عليرضا ذكاوتي فراگوزلو، تهران: مركز نشر دانشگاهي، 1382ش.
2. معالم العلماء في فهرست كتب الشيعة و اسماء مصنفين منهم، محمد بن علي المازندراني (ابن شهر آشوب)، نجف: المطبعة الحيدريّة، 1380ق.
3. الفهرست، محمد بن إسحاق (ابن نديم)] ، به تصحيح و تعليق: محمد رضا تجدد و مقدمه انگليسي: مجتبي مينوي، تهران، 1352ش].
4. تفسير ابوالفتوح رازي، حسين بن علي رازي، مشهد: آستان قدس رضوي، 1371ش.
5. عوالي اللآلي العزيزية في الأحاديث الدينية، محمد بن علي الأحساني (ابن أبي جمهور)، تحقيق: مجتبي عراقي، قم: مطبعة سيد الشهداء، 1403ق.
6. مجمع الفائدة و البرهان في شرح «إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان»، احمد بن محمد المقدس الأردبيلي، تحقيق: مجتبي عراقي و علي پناه اشتهاردى و حسين يزدى اصفهاني، قم: دفتر انتشارات اسلامي، 1416ق.
7. رياض العلماء و حياض الفضلاء، ميرزا عبد الله أفندي الإصفهاني، تحقيق: السيد أحمد الحسيني، قم: مكتبة آية الله المرعشي العامة، 1401ق.
8. حليه الأبرار في أحوال محمد و آله الأطهار، السيد هاشم بن سليمان البحراني، تحقيق: غلامرضا مولانا البروجردى، قم: مؤسسه معارف اسلامي، 1415ق.
9. مدينة معاجز الأئمة الإثني عشر و دلائل الحجج على البشر، السيد هاشم بن سليمان البحراني، تحقيق: عزّة الله المولائي الهمداني، قم: مؤسسه معارف اسلامي، 1413ق.

10. العوالم العلوم ، عبد الله بن نور الله البحراني الاصفهاني، قم: مدرسة الإمام المهدي عليه السلام ، 1405 ق.
11. الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة، يوسف بن أحمد البحراني ، قم: مؤسسه نشر اسلامي، 1363 ش.
12. إيضاح المكنون في الذيل على الكشف الظنون عن أسامي الكتب والفنون، إسماعيل پاشا بن محمد امين البغدادي، تحقيق: محمد شرف الدين يالتقايا ورفعت بيلگه الكليسي، بيروت: دار احياء التراث العربي.
13. هدية العارفين، إسماعيل پاشا بن محمد امين البغدادي، بيروت: دار احياء التراث العربي.
14. السنن الكبرى، أحمد بن الحسين البيهقي، بيروت: دارالمعرفة.
15. الذريعة إلى تصانيف الشيعة ، محمد محسن المنزوي (آقا بزرك الطهراني)، بيروت: دار الأضواء، 1403ق.
16. طرائف المقال في معرفة طبقات الرجال، على أصغر بن شفيح الموسوي الجابلقى، با مقدّمه آية الله سيّد شهاب الدين المرعشى، تحقيق: سيّد مهدي رجايي، قم: كتاب خانه مرعشى، 1410 ق.
17. قصص الأنبياء، نعمت الله بن عبد الله الجزائري، مترجم: يوسف عزيزي، تهران: هاد، 1381 ش.
18. كامل الزيارات، جعفر بن محمد بن قولويه (ابن قولويه)، تحقيق: جواد قيومي اصفهاني، قم: مؤسسه نشر الفقاهة، 1417ق.
19. أمل الآمل في تراجم علماء جبل عامل، محمد بن الحسن الحرّ العاملي، تحقيق: سيّد احمد الحسيني، قم: دارالكتب الإسلامي، 1362ش.
20. وسائل الشيعة ، محمد بن الحسن الحرّ العاملي، تحقيق: مؤسسه آل البيت، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام 1409ق.
21. نور الثقلين، عبد على بن جمعة العروسي الحويزي، قم: المطبعة العلميّة.

22. روضات الجنّات في أحوال العلماء و السادات، السّيد محمّد باقر الخوانساري، تحقيق: أسد الله اسماعيليان، تهران: كتاب خانه اسماعيليان، 1350 ش.
23. معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرّواة، السّيد ابوالقاسم الموسوي الخوئي، قم: آثار الشيعة، 1410 ق.
24. «كتاب الأوائل»، محمّد رضا زادهوش، كتاب ماه (دين)، سال هفتم، شماره 82، مرداد 1383 ش، ص 22 - 25.
25. الأعلام، خيرالدين الزركلي، بيروت: دار العلم للملايين، 1984 م.
26. معجم المطبوعات العربيّة و المعرّبة، اليان سرکيس، قم: كتاب خانه مرعشي، 1410 ق.
27. نور الأبصار في مناقب آل البيت النّبويّ المختار، مؤمن بن حسن الشبلنجي، بيروت: دارالكتب العلمية، 1398 ق.
28. الإثني عشريات الخمس، محمد بن حسين الشيخ البهائي، قم: اعجاز، 1381 ش.
29. الجامع العبّاسي، محمّد بن حسين شيخ بهايي، تحقيق: محمّد جعفر مولوي و محمّد حسين لاري، با فتاوى اسماعيل صدر، بمبئي، 1323 ق.
30. الخصال، محمّد بن علي بن بابويه القميّ (الشيخ الصدوق)، تحقيق: علي اكبر الغفّاري، قم: مؤسسه نشر اسلامي، 1362 ش.
31. المقنع، محمّد بن علي ابن بابويه القميّ (الشيخ الصدوق)، تحقيق: محمّد واعظ زاده، تهران: مكتبة الإسلاميّة، 1377 ق.
32. الهداية، محمّد بن علي ابن بابويه القميّ (الشيخ الصدوق)، تحقيق: محمّد واعظ زاده، تهران: مكتبة الإسلاميّة، 1377 ق.
33. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، محمّد بن علي ابن بابويه القميّ (الشيخ الصدوق)، تحقيق: علي اكبر الغفّاري، تهران: مكتبة الصّدوق، 1391 ق.
34. علل السّرائع، محمّد بن علي ابن بابويه القميّ (الشيخ الصدوق)، با مقدّمه سيّد محمّد صادق بحر العلوم، نجف: مكتبة الحيدريّة، 1385 ق.

35. كتاب من لا يحضره الفقيه، محمّد بن علي ابن بابويه القمّي (الشيخ الصدوق)، تحقيق: علي اكبر الغفّاري، قم: مؤسّسه نشر اسلامي، 1404ق.
36. كمال الدّين و تمام النّعمة، محمّد بن علي ابن بابويه القمّي (الشيخ الصدوق)، تحقيق: علي اكبر الغفّاري، قم: مؤسّسه نشر اسلامي، 1405ق.
37. الاستبصار فيما اختلف من الأخبار، محمّد بن الحسن الطوسي (الشيخ الطوسي)، تحقيق: سيّد حسن الخراسان، بيروت: دار الأضواء، 1406ق.
38. الفهرست، محمّد بن الحسن الطوسي (الشيخ الطوسي)، قم: نشر الفقاهة، 1417ق.
39. تهذيب الأحكام، محمّد بن الحسن الطوسي (الشيخ الطوسي)، تحقيق: سيّد حسن الموسوي الخراسان، تهران: دار الكتب الإسلاميّة، 1390ق.
40. المزار، محمّد بن محمّد بن النعمان العكبري البغدادي (الشيخ المفيد)، تحقيق: سيّد محمّد باقر الأبطحي، قم: كنگره جهاني هزاره شيخ مفيد، 1413ق.
41. منتخب الأثر في إمام الثاني عشر عليه السلام، لطف الله الصافي الكلبايگاني، قم: مؤسسه سيده المعصومه (س)، 1378ش.
42. تكملة أمل الآمل، السيّد حسن النصر، تحقيق: سيّد احمد الحسيني، قم: كتاب خانه مرعشي، 1406 ق.
43. الميزان في تفسير القرآن، السيّد محمّد حسين الطباطبائي، بيروت: مؤسسه اعلمي، 1393ق.
44. مجمع البيان في تفسير القرآن، فضل بن الحسن الطبرسي (أمين الإسلام)، تحقيق: السيّد هاشم الرسولي المحلّاتي، تهران: الإسلاميّة.
45. مكارم الأخلاق، فضل بن الحسن الطبرسي، تحقيق: علاء آل جعفر، قم: مؤسسه النشر الإسلامي، 1414ق.
46. مجمع البحرين و مطلع النّيّرين، فخر الدين الطريحي، تحقيق: سيّد احمد الحسيني، تهران: المكتبة المرتضوية، 1395ق.
47. فرحة الغرى في تعيين قبر أمير المؤمنين علي عليه السلام، عبد الكريم بن أحمد الطاووس العلوي، قم: منشورات الشريف الرضي.

48. دار السلام، محمود العراقي الميثمي، قم: ايران نكين، 1380 ش.

49. الفروق اللغوية، حسن بن عبد الله (ابو هلال) العسكري، تحقيق: حسام الدين القدسي، بيروت: دار الكتب العلمية.

50. الرسالة السعدية، حسن بن يوسف الحلّي (العلامة)، چاپ سنگي.

51. تذكرة الفقهاء، حسن بن يوسف الحلّي (العلامة) قم: آل البيت، 1414 ق.

52. مختلف الشيعة في أحكام الشريعة، حسن بن يوسف الحلّي (العلامة) قم: مؤسسه نشر اسلامي، 1413 ق.

53. منتهى المطلب في تحقيق المذهب، حسن بن يوسف الحلّي (العلامة)، مشهد: مجمع البحوث الاسلامية.

54. نهج الحق و كشف الصدق، حسن بن يوسف الحلّي (العلامة)، تحقيق: عين الله حسني اموي، قم: دار الهجرة، 1414 ق.

55. تفسير العياشي، محمد بن مسعود السلمى السمرقندي (العيّاشي)، تحقيق: السيد هاشم الرسولي المحلاتي، تهران: المكتبة العلمية الإسلامية، 1380 ق.

56. القاموس المحيط، محمد بن يعقوب الفيروزآبادي، القاهرة: المطبعة المصرية، 1352 ق.

57. محاضرة الأوائل و مسامرة الأواخر، علي دده ابن مصطفى بن علاء الدين السكتواري البسنوي (الشيخ التربة) القاهرة: بلاق، 1300 ق.

58. كشف الظنون عن اسامي الكتب و الفنون، مصطفى بن عبد الله حاجي خليفه، تحقيق: محمد شرف الدين يالتقايا و رفعت بيلگه الكليسي، [استانبول: چاپ خانه معارف]، 1941 - 1955 م.

59. معجم المؤلفين؛ تراجم مصنفی الكتب العربية، عمر رضا كحّاله، بيروت: دار احياء التراث العربي.

60. كشف الحجب و الاستار، سيد اعجاز حسين كنتوري نيشابوري، تحقيق: محمد هدايت حسين، قم: كتاب خانه مرعشي، 1409 ق.

61. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، محمد باقر بن محمد تقی المجلسي (العلامة المجلسي)، بيروت: دار احياء التراث العربي و مؤسسة التاريخ العربي، 1412 ق.

62. حلية المتقين ، محمد باقر بن محمد تقي المجلسي (العلامة المجلسي)، تهران: اسلاميه، 1373.
63. حيات القلوب، محمد باقر بن محمد تقي المجلسي (العلامة المجلسي)، قم: انصاريان، 1375.
64. غررالحكم و دررالحكم آمدی، السيد هاشم الرسولي المحلاتي، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامي، 1378.
65. ميزان الحكمة، محمد المحمدي الري شهري، قم: دارالحديث، 1416ق.
66. معالم الزلّفي ، السيد هاشم البحراني، قم: انصاريان، 1382ش.
67. كنز الدقائق و بحر الغرائب، محمد بن محمد رضا المشهدي القمي، قم: مؤسسه نشر اسلامي، 1407 ق.
68. كتاب الأوائل، محمد المقدّس الإصفهاني، تحقيق: سيد محمد علي روضاتي، اصفهان: مؤسسه نشر نفائس مخطوطات، 1340ش.
69. وظيفة الأنام في زمن غيبة الإمام، محمد تقي بن عبد الرزاق الموسوي الإصفهاني، تحقيق: محمد نوروزي اصفهاني، اصفهان: شفيعي، 1364ش.
70. رجال النجاشي (فهرس أسماء مصنفى الشيعة)، أحمد بن علي النجاشي، تحقيق: سيد موسى شيرى زنجاني، قم: مؤسسه نشر اسلامي، 1407 ق.
71. مستدرک سفينة البحار، علي النمازي الشاهرودي، تحقيق: حسن نمازي شاهرودي، قم: مؤسسه نشر اسلامي، 1419ق.
72. التّجم الثّاقب، ميرزا حسين نوري، مشهد: مكتبة الجعفري، 1361ق.
73. إرشاد الأريب إلى معرفة الأديب (معجم الأديب و طبقات الأديب)، ياقوت بن عبد الله الياقوت الحموي، تحقيق: أحمد فريد الرفاعي، بيروت: دار المستشرق.
74. تفسير الصافي (الصافي في تفسير القرآن)، محمد محسن بن شاه مرتضى (الفيض الكاشاني)، تهران: مكتبة الصدر، 1415ق.

بررسی اشعار کتاب «الکافی»

باقر قربانی ززین

چکیده

در این نوشتار، ابیاتی از اصول، فروع و روضه الکافی، جمع آوری و ترجمه شده است و حتّی المقدور، سعی گردیده تا منابع و مصادر این ابیات نیز معرفی گردند. نگارنده همچنین در پی آن است تا گرایش های ادبی مرحوم کلینی رحمه الله را از برخی دیگر از تألیفات وی استخراج نماید. وی ترتیب ذکر ابیات در این مقاله را بر اساس ترتیب مجلّدات هشت گانه الکافی آورده است. نگارنده در هر بابی، ابیات مربوط به آن را ذکر و ترجمه می نماید و شرح کوتاهی درباره مضمون این ابیات ارائه می کند.

وی همچنین این توضیح را می دهد که بیت مورد نظر را کدام امام و در باره چه موضوعی سروده و مأخذ این شعر کجاست و در پی بیان چه مطلب مهمّی از مطالب دینی و اعتقادی است. ذکر نام شاعر ابیات و توجّه کردن به دقت های ادبی برخی از این اشعار، از دیگر ویژگی های مقاله حاضر است.

کلیدواژه ها: اشعار الکافی.

مقدمه

سده های سوم و چهارم هجری، از جهت پیدایش و گردآوری «مجموعه های روایی»، عصری درخشان بود. هر چند نخستین تدوینگر حدیث، امیر المؤمنین

ص: 537

علی علیه السلام بود، و پس از ایشان، ابورافع، سلمان فارسی و... نخستین مجموعه های روایی را گرد آوردند، ولی در زمان امام باقر و امام صادق علیهما السلام «اصول اربعمئة» گرد آمد و «کتب اربعه» از میان آن اصول، پدیدار گشت (1) که نخستین و کامل ترین آنها، کتاب شریف الکافی از ثقة الاسلام ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رازی (م 328 یا 329 ق) بود.

بسیاری از دانشمندان، این تعبیر را درباره الکافی اظهار کرده اند که «مانندش نوشته نشده است». (2)

نجاشی (م 450 ق)، کلینی را «أوثق» و «أثبت» مردمان دانسته و تصریح کرده که کلینی برای تألیف الکافی، بیست سال وقت صرف کرده است. (3) به تعبیر علامه مجلسی رحمه الله، کلینی، مقبول و ممدوح خاص و عام و کتابش، الکافی، بهترین و بزرگ ترین کتاب نگاشته شده فرقه ناجیه (= شیعه) است. (4)

گرایش های ادبی مرحوم کلینی، از عناوین برخی تألیفات مفقود وی، همچون: «رسائل الأئمة عليهم السلام» و کتاب «ما قيل في الأئمة عليهم السلام من الشعر» (5) و نیز از نثر مسجع دیباچه کتاب شریف الکافی (6) نمودار است.

این نوشتار، عهده دار تحقیق و بررسی اشعار کتاب شریف الکافی است. این ابیات، از اصول، فروع و روضه الکافی گردآوری و ترجمه شده اند و تا جایی که ممکن بوده، سعی شده تا منابع و مصادر ابیات، معرفی شوند. ترتیب ذکر ابیات در

ص: 538

-
- 1- برای آگاهی بیشتر، ر.ك: تأسيس الشيعة لعلوم الإسلام، ص 280 - 288.
 - 2- الکافی، ج 1، ص 26 - 28.
 - 3- رجال النجاشی، ص 377.
 - 4- مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج 1، ص 3.
 - 5- ر.ك: رجال النجاشی، ص 377. مقایسه شود با گفته قاضی نورالله شوشتری «از آثار کلینی است... کتاب اشعاری که در مدح اهل بیت علیهم السلام گفته» مجالس المؤمنین، ج 1، ص 453.
 - 6- ر.ك: الکافی، ج 1، ص 2 - 3.

این مقاله ، به ترتیب مجلدات هشتگانه الکافی است .

اشعار

1 . پیرمردی از امیرالمؤمنین علیه السلام درباره قضا و قدر پرسید ، و آن امام علیه السلام ، پاسخی قانع کننده بدو داد . پیرمرد ، که از پاسخ امام علیه السلام خشنود شده بود ، این بیت ها را سرود :

أنتَ الامامُ الذي نرجو بطاعته *** يومَ النِّجاةِ من الرحمنِ غُفرانا

أَوْصَحْتَ مِن أَمْرِنَا مَا كَانَ مُلْتَبِسًا *** جزاك ربُّك بالإحسانِ إحسانا . (1)

یعنی : تو همان پیشوایی هستی که با پیروی اش ، امید بخشایش خداوند را در روز جزا داریم . دشواری و ابهام ما را زدودی و روشن ساختی ، خدایت در برابر این نیکی ، تو را نیکی دهد!

شیخ صدوق (م 381 ق) و شیخ مفید (م 413 ق) در برخی آثارشان ، افزون بر این دو بیت ، چهار بیت پس از آن را نیز آورده اند . (2) ابن ابی الحدید معتزلی (م 656 ق) نیز در شرح یکی از کلمات قصار امیر مؤمنان علیه السلام ، این دو بیت را آورده است . (3)

2 . دختر ابو یسکر سرود :

أَعْدُدْ رَسُولَ اللَّهِ وَأَعْدُدْ بَعْدَهُ **** أَسَدَ الْإِلَهِ وَثَالِثًا عَبَّاسًا

وَأَعْدُدْ عَلَيَّ الْخَيْرِ وَأَعْدُدْ جَعْفَرًا *** وَأَعْدُدْ عَقِيلًا بَعْدَهُ الرَّوَاسَا . (4)

یعنی : بر شمار ، پیمبر خدا صلی الله علیه و آله و پس از او شیر خدا (حمزه) و عباس را . و بر شمار ، علی علیه السلام را که مظهر نیکی است و جعفر و عقیل را که جملگی رئیس و بزرگوارند .

ص: 539

1- . همان ، ص 155 - 156 .

2- . عیون أخبار الرضا علیه السلام ، ج 1 ، ص 140 ؛ الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد ، ج 1 ، ص 226 ؛ الفصول المختارة من العیون و المحاسن ، ص 43 .

3- . شرح نهج البلاغة ، ابن ابی الحدید ، ج 18 ، ص 228 .

4- . الکافی ، ج 1 ، ص 358 .

3. نیز همو سروده است :

وَمِنَّا إِمَامُ الْمُتَّقِينَ مُحَمَّدٌ *** وَحَمْرَةُ مِنَّا وَالْمُهَذَّبُ جَعْفَرُ

وَمِنَّا عَلِيُّ صِهْرُهُ وَابْنُ عَمِّهِ *** وَفَارِسُهُ ذَاكَ الْإِمَامُ الْمُطَهَّرُ. (1)

یعنی : پیشوای پارسایان ، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ، از ماست و حمزه و جعفر پاک (طیار) از خاندان ماست . علی علیه السلام ، داماد و عموزاده پیامبر ، از ماست ؛ همان پیشوای پاک و یگانه تاز میدان .

4. امام صادق علیه السلام به این سروده ، استشهاد فرمود :

مَنْتَكَ نَفْسُكَ فِي الْخَلَاءِ ضَلَالًا. (2)

این کلام ، مصرعی از سروده اخطل است در هجو جریر ، و تمام بیت این است :

فَانْعَقْ بِضَانِكَ - يَا جَرِيرُ - فَإِنَّمَا *** مَنَّكَ نَفْسُكَ فِي الْخَلَاءِ ضَلَالًا. (3)

یعنی : ای جریر ، گوسفندت را فراخوان (به چوپانی مشغول شو) ؛ زیرا که نفست ، تو را با آرزوهای باطل ، فریفته (یا در خلوت ، به تو وعده های محال داده است) .

این مثل ، در جایی به کار می رود که انسانی ضعیف ، بخواهد بر انسانی توانا چیره گردد. (4)

5. امام صادق علیه السلام در دفاع از ایمان جناب ابوطالب ، عموی پیامبر صلی الله علیه و آله ، به این سروده وی استشهاد کردند :

أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَا وَجَدْنَا مُحَمَّدًا *** نَبِيًّا كَمُوسَى خُطَّ فِي أَوَّلِ الْكُتُبِ؟ (5)

یعنی : آیا نمی دانید که ما ، محمد صلی الله علیه و آله را پیامبری چونان موسی یافتیم که نامش در کتاب های پیشین ، یاد شده است ؟

ص: 540

1- . همان جا .

2- . الکافی ، ص 360 .

3- . دیوان الأخطل التغلبي ، ص 392 .

4- . مرآة العقول ، ج 4 ، ص 129 .

5- . الکافی ، ج 1 ، ص 448 .

این بیت را جناب ابوطالب، در داستان صحیفه قریش سرود. (1)

6. نیز سروده ابوطالب است :

لَقَدْ عَلِمُوا أَنَّا لَمْ نَكُذِبْ *** لَدَيْنَا وَلَا يَعْبا بَقِيلِ الْبَاطِلِ

وَأَبْيَضُ يُسْتَسْقَى الْغَمَامُ بِوَجْهِهِ *** ثَمَالِ الْيَتَامَى عِصْمَةً لِلْأَرَامِلِ. (2)

یعنی : مردمان دانستند که ما فرزند خود [محمد صلی الله علیه و آله] را به دروغ نسبت ندهیم و گفتار بیهوده گویان نیز چیزی به حساب نخواهد آمد و ما را از آن باکی نیست . او (پیامبر صلی الله علیه و آله) سپیدرویی است که به سیمایش، باران خواسته شود؛ فریادرس یتیمان و پناه بی پناهان و بیوه زنان است .

این دو بیت، از قصیده لامیه بسیار مشهور جناب ابوطالب است که در مصادر خاصه و عامه آمده است. (3)

7. کلینی گفته که امام سجاد علیه السلام را «ابن الخیرتین» (یعنی زاده دو برگزیده از عرب و عجم) می گفتند . سپس این سروده ابوالأسود دؤلی را آورده است :

وَأَنَّ غَلَامًا بَيْنَ كِسْرَى وَهَاشِمٍ *** لَا كَرْمٌ مَن نِيَطَتْ عَلَيْهِ التَّمَائِمُ. (4)

یعنی : این فرزند [امام سجاد علیه السلام] از خاندان کسری (خسرو) و هاشم است ؛ گرامی ترین کسی که بر او بازوبند بسته اند (تا از چشم زخم در امان بماند) .

این بیت در دیوان ابوالأسود دؤلی نیامده است. (5)

8. امام باقر علیه السلام در «کتاب الایمان و الکفر» در سفارش به بی نیازی از دیگران و امام صادق علیه السلام در «کتاب الزکاة»، درباره زشتی درخواست از دیگران، به این سروده حاتم طایی استشهاد جسته اند :

ص: 541

1- . برای اطلاع بیشتر، ر.ک: الدرّة الغراء فی شعر شیخ البطحاء دیوان ابی طالب، ص 67 .

2- . الکافی، ج 1، ص 449 .

3- . برای اطلاع بیشتر، ر.ک: الدرّة الغراء فی شعر شیخ البطحاء، ص 119 - 135 .

4- . الکافی، ج 1، ص 467 .

5- . ر.ک: دیوان ابی الأسود الدؤلی .

إِذَا مَا عَزَمْتَ الْيَأْسَ الْفَيْتَهُ الْغِنَى *** إِذَا عَرَفْتَهُ النَّفْسُ وَالطَّمَعُ الْفَقْرُ. (1)

یعنی: آن گاه که از [ثروت] مردم رویگردان شوی، درخواهی یافت که به بی نیازی رسیده ای، و این که طمع، همان فقر و ناداری است و این، در هنگامی است که آدمی این را دریافته باشد.

این بیت، در دیوان حاتم طایی نیامده است. (2)

9. امام صادق علیه السلام در باب رازداری، به این سروده شاعر، استشهاد کرده است:

فَلَا يَعْدُونَ سِرِّي وَسِرُّكَ ثَالِثًا *** أَلَا كُلُّ سِرٍّ جَاوِزِ اثْنَيْنِ شَائِعٌ. (3)

یعنی: راز میان من و تو، به سومین کس نرسد؛ هان! هر رازی که از دو لب (یا: دو نفر) گذشت، شایع شد.

بیت، با اندکی تغییر، به نام قیس بن منقذ حدادیه (شاعر عصر جاهلی)، در معجم الشعراء آمده است. (4)

ماوردی نیز بیت را با اندکی تغییر، آورده است. (5) مصرع دوم این بیت، «مَثَلُ سَائِرٍ» نیز گشته و در کتاب های امثال، راه یافته است (6).

10. امام رضا علیه السلام در باب زشتی درخواست از دیگران، این بیت را از پیشینیان (قول الأول) ذکر کرده است:

مَتَى آتَيْهِ يَوْمًا لِأَطْلَبَ حَاجَةً *** رَجَعْتُ إِلَى أَهْلِي وَوَجْهِي بِمَائِهِ. (7)

یعنی: هرگاه برای درخواست چیزی به پیش او می روم، به هنگام بازگشت به خانه

ص: 542

1- . الكافي، ج 2، ص 149 و ج 4، ص 21.

2- . ر.ك: ديوان حاتم الطائي .

3- . الكافي، ج 2، ص 224 .

4- . معجم الشعراء، محمّد بن عمران المرزباني، ص 202 .

5- . أدب الدنيا والدين، ص 297 .

6- . ر.ك: الأمثال والحكم، ص 155 .

7- . الكافي، ج 4، ص 24 .

و کاشانه ام ، بی آبرویم (آبرویم را پیش او می گذارم) .

11 . امام صادق علیه السلام نیز در همین باب ، به این ابیات استشهاد جسته اند :

وَإِذَا بُلِيَتْ بِيَذَلِّ وَجْهَكَ سَائِلًا *** فَأَبْدِلْهُ لِمَتَكْرَمِ الْمِفْضَالِ

إِنَّ الْجَوَادَ إِذَا حَبَاكَ بِمَوْعِدٍ *** أَعْطَاكَ سَلْسَا بِغَيْرِ مِطَالِ

وإذا السؤال مع النوالِ قَرْنَتْهُ *** رَجَحَ السَّوَالُ وَخَفَّ كُلُّ نَوَالٍ (1).

یعنی : آن گاه که به جهت درخواست از دیگران ، آبروی خویش را وامدار آنها می کنی ، نزد انسانی بخشنده و بزرگوار چنین کن ؛ چرا که او هرگاه تو را وعده ای دهد ، بدون سهل انگاری ، به انجامش می رساند . [ولی بدان که] درخواست از دیگران ، هر چند به بخشش فراوان بینجامد [موجب سرشکستگی است] و هیچ بخششی با آن برابری نمی کند .

ابیات از ابوالعتاهیه (م 211 یا 218 ق) است . ابوالفرج اصفهانی ، بیت نخست را

آورده ، ولی هر سه بیت آن را ابوالعتاهیه ، آورده است . (2)

ابشیهی در المستطرفات و در بیت پایانی ، به جای «قَرْنَتْهُ» ، «وزنَتْهُ» آورده است . (3)

فیض کاشانی نیز در بیت نخست ، به جای «بُلِيَتْ» ، «ابتلیت» ، و در بیت پایانی ، به جای «قَرْنَتْهُ» ، «وزنَتْهُ» آورده است . (4)

12 . موسی بن بکر می گوید : بارها از امام کاظم علیه السلام شنیدم که این بیت را انشاد می فرمود :

فَإِنْ يَكُ - يَا أَمِيمٌ - عَلَيَّ دَيْنٌ *** فَعِمْرَانُ بْنُ مُوسَى يَسْتَدِينُ . (5)

ص: 543

1- . همان ، ص 25 .

2- . الأغانی ، ج 4 ، ص 14 ؛ ابوالعتاهیه ، اشعاره و اخیاره ، ص 289 .

3- . المستطرف فی کلّ فن مستطرف ، ج 2 ، ص 42 .

4- . الوافی ، ج 10 ، ص 424 .

5- . الکافی ، ج 5 ، ص 95 .

یعنی: ای اُمیمه! اگر مرا وامی هست، عمران بن موسی نیز وام می گرفت.

ابن سیده نیز این بیت را آورده و به جای «امیم»، «جناح» ذکر کرده است. (1)

13. ام سلمه، پس از درگذشت پسر عمویش ولید بن ولید (در سال هفتم هجرت)، در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله، این ابیات را سرود: (2)

أَنْعَى الْوَلِيدَ بْنَ الْوَلِيدِ *** أَبَا الْوَلِيدِ فَتَى الْعَشِيرَةِ

حامی الحقیقه ماجدٌ *** یسمو الی طلب الوتیره

قد کان غیثاً فی السنی *** نَ وجعفرًا غَدَقًا ومیره. (3)

یعنی: خبر مرگ ولید بن ولید، فردی از قبیله را می دهم؛ بزرگواری که حامی حقیقت بود و خونخواهی می کرد [در برابر جنایتی که بر قبیله اش وارد می شد]. او به سان بارانی بود در قحطی و خشک سالی؛ نهری پر آب بود و پر برکت.

ابن سعد (م 230 ق) در الطبقات الکبری (4) و ابن حجر عسقلانی (م 852 ق) در الإصابة فی تمییز الصحابة، (5) ابیات را با تغییراتی اندک، در شرح حال ولید بن ولید آورده اند.

14. امام صادق علیه السلام خطاب به ابراهیم کرخی، برخی از صفات زنان را از زبان شاعری، این گونه بیان کردند:

ألا إنَّ النساءَ خُلِقْنَ شَتَّى *** فَمِنْهُنَّ الْغَنِيمَةُ وَالْغَرَامُ

ومِنْهُنَّ الْهَالُ (6) إذا تجلَّى *** لصاحبه ومِنْهُنَّ الظَّلامُ

فمَنْ يظْفَرُ بصالحهنَّ يسعدُ *** ومَنْ يُغَبِّنُ فليس له انتقام. (7)

ص: 544

1- . المحکم والمحیط الأعظم فی اللغة، ج 9، ص 398.

2- . الکافی، ج 5، ص 117.

3- . چیش ابیات در الکافی، صحیح نیستند.

4- . ر.ک: الطبقات الکبری، ج 4، ص 133 - 134.

5- . الإصابة فی تمییز الصحابة، 1412 ق، ج 6، ص 620.

6- . در الکافی، ج 5، ص 323، اشتباهاً «الحلال» چاپ شده است. نیز ر.ک: الوافی، ج 21، ص 68.

7- . الکافی، ج 5، ص 323.

یعنی: هان! زنان، گونه‌گون آفریده شده‌اند: برخی سودمندند و برخی زیانبار؛ برخی چونان ماه تابان‌اند و برخی دیگر، چون شب تاریک. هر آن کس که با زنی نکو باشد، سعادت‌مند است و اگر کسی زیان‌بیند (زنی بدکردار نصیبش شود)، انتقامی نمی‌تواند بگیرد.

15. پس از ازدواج حضرت خدیجه علیها السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله، عبد الله بن غنم، (1) از قبیله قریش، چنین سرود:

هَنِيئًا مَرِيئًا يَا خَدِيجَةَ قَدْ جَرْتُ *** لَكَ الطَّيْرُ فِيمَا كَانَ مِنْكَ بِأَسْعَدِ

تَزَوَّجْتَهُ خَيْرَ الْبَرِيَّةِ كُلِّهَا *** وَمَنْ ذَا الَّذِي فِي النَّاسِ مِثْلُ مُحَمَّدِ

وَبَشْرَ بِهِ الْبَرَّانَ (2) عَيْسَى بْنِ مَرْيَمَ *** وَمُوسَى بْنَ عِمْرَانَ فَيَا قَرَبَ مَوْعِدِ

أَقْرَبَتْ بِهِ الْكُتَّابُ قَدِّمًا بَأَنَّ *** هِرْسُولٌ مِنَ الْبَطْحَاءِ هَادٍ وَمُهْتَدٍ. (3)

یعنی: مبارک بادا ای خدیجه! خوش بختی به تو روی آورده‌است. بهترین انسان روی زمین، که بی‌مانند است، با تو پیوند همسری بسته‌است. او کسی است که دو انسان پاک و راستگو، موسی و عیسی، بشارتش داده بودند، وعده آنان چه زود عملی شد! کُتَّاب، (4) از پیش اقرار کرده بودند که او پیمبری از سرزمین بطحاست: هدایتگر و رهنما.

16. قتاده، از محدثان بزرگ اهل سنت، (5) در نقل وقایع جنگ بدر برای خالد بن عبد الله، این ابیات را از ابوجهل بازگو کرد:

ص: 545

1- در الوافی، ج 21، ص 388، نام او را عبد الله بن عثم آورده‌است.

2- در الوافی، ج 21، ص 388، گفته که در نسخه ای: «بشْرنا المرء ان» آمده‌است.

3- الکافی، ج 5، ص 375.

4- کُتَّاب در این جا جمع کاتب، به معنای «ذوو کتاب» است و مقصود از آن، انبیای صاحب کتاب و یا علمای اهل کتاب پیشین است.

5- به نقل از: مرآة العقول، ج 25، ص 269.

ما تَتَقِمُ الْحَرْبُ الشَّمُوسُ مِنِّي *** بَازِلَ عَامِينَ حَدِيثَ السَّنِّ

لِمِثْلِ هَذَا وَلِدْتَنِي أُمِّي. (1)

یعنی: جنگ سخت و سرکش نمی تواند عیبی از من بنمایاند؛ زیرا خوب امتحان پس دادن من در جنگ، صحنه جنگ را از مفاخر من می سازد. من که با وجود عمر کوتاهم، کارآموده و جنگجویم. مادرم مرا برای چنین کاری، زاده است.

لغت نویسان، بیت را با اندکی تغییر در ماده «بزل» ذکر کرده اند؛ از جمله، ابن دُرید اَزْدی (2) و ابن سیده (3).

ولی ابن اثیر جزری، در شرح واژه «بازل»، عبارت «بازل عامین حدیث سنی» را از سخنان امیرالمؤمنین علی علیه السلام دانسته است (4). علامه مجلسی نیز ابیاتی را منسوب به امام علی علیه السلام ذکر کرده که این «مصراع» نیز بخشی از آن ابیات است (5). فیض کاشانی نیز تصریح کرده که این سخنان را علی علیه السلام، خطاب به ابوجهل گفته است (6).

17. قتاده، در شرح جنگ أُحُد، این ابیات را از علی علیه السلام در مقابله با طلحة بن ابی طلحة نقل کرده است:

أنا ابنُ ذی الحوزَینِ عبدالمطلبِ *** و هاشمِ المَطعمِ فی العامِ السَّغْبِ

أوفی بمیعادی وأحمی عن حَسْبِ. (7)

یعنی: من از نسل عبدالمطلبم، که دو حوض را برای سیراب کردن حاجیان احداث کرد، و نیز از نسل هاشم که مردمان را در قحط سالی، اطعام کرد. به عهد

ص: 546

1- . الکافی، ج 8، ص 111 .

2- . ر.ک: جمهرة اللغة، ج 1، ص 616 .

3- . ر.ک: همان، ج 9، ص 52 .

4- . النهاية فی غریب الحدیث والأثر، ج 1، ص 125 .

5- . مرآة العقول، ج 25، ص 270 .

6- . الوافی، ج 26، ص 368 .

7- . الکافی، ج 8، ص 112 .

خود پای بندم و از شرافت خانوادگی ام دفاع می کنم .

مجد الدین فیروزآبادی تصریح کرده که یکی از القاب عبد المطلب «ذو الحوضین» بوده است. (1)

18 . معاویة بن وهب ، نقل کرده که امام صادق علیه السلام ، این سروده ابن ابی عقب را انشاد فرموده است :

وَيُنْحَرُ بِالزُّورَاءِ مِنْهُمْ لَدَى الصُّحَى *** ثَمَانُونَ أَلْفًا مِثْلَ مَا تَنْحَرُ الْبَدْنُ . (2)

یعنی : روز هنگام ، هشتاد هزار تن از آنان را به سان شتر ، در منطقه «زوراء» قربانی خواهند کرد .

امام صادق علیه السلام در این حدیث ، اشاره می کند که این «زوراء» بغداد نیست ؛ بلکه منطقه ای در ری است .

علامه مجلسی چند احتمال ، بیان کرده است ، از جمله آن که در زمان مأمون (خلیفه عباسی) ، واقعه ای خونین در آن جا (زوراء) به وقوع پیوسته است. (3)

19 . شاعر اهل بیت علیهم السلام ، کمیت بن زید اسدی ، این بیت را نزد امام صادق علیه السلام

خواند :

أَخْلَصَ اللَّهُ لِي هَوَايَ فَمَا أُغِ *** رَقَّ نَزْعًا وَلَا تَطْيِشَ سِهَامِي . (4)

یعنی : خداوند ، محبت مرا نسبت به شما اهل بیت علیهم السلام خالص کند تا به هدف خود از مدح شما برسم ؛ هر چند که نمی توانم حقتان را کامل ادا کنم!

این بیت ، در مجموعه «هاشمیات» کمیت ، آمده است. (5)

علامه مجلسی در شرح بیت ، احتمالات مورد نظر شاعر را بیان کرده است. (6)

ص: 547

1- . القاموس المحيط ، ج 2 ، ص 329 .

2- . الکافی ، ج 8 ، ص 177 .

3- . مرآة العقول ، ج 26 ، ص 65 .

4- . الکافی ، ج 8 ، ص 215 .

5- . الروضة المختارة شرح القصائد الهاشميات ، ص 23 .

6- . ر.ك : مرآة العقول ، ج 26 ، ص 137 .

20. سفیان بن مصعب عبدی، نقل می کند که به محضر امام صادق علیه السلام وارد شدم.

ایشان به امّ فروه (دخترش)، (1) اشاره فرمود که بیا و گوش کن که بر جدّت حسین علیه السلام چه گذشت! آن گاه من شروع به خواندن مرثیه کردم و این مصراع را گفتم:

فَرَوُ جودی بدمعك المَسكُوبِ! (2)

یعنی: ای امّ فروه! سرشک خود را [در این مصیبت] ریزان کن!

راوی می گوید که امّ فروه، آه و فریادی کشید و دیگر بانوان نیز چنین کردند.

21. در حدیثی به این بیت، استشهاد شده است:

إِنْ عَادَتِ الْعَقْرُبُ عُدْنَا لَهَا *** وکانت النعل لها حاضرة. (3)

یعنی: اگر عقرب بازگردد، ما نیز باز می گردیم، در حالی که کفش برای [زدن] او آماده است!

ابن منظور، نقل می کند که عقرب بن ابی عقرب، یکی از بازرگانان مدینه بود که در پرداخت حق مردم، بسیار تعلل می کرد. روزی با فضل بن عباس معامله ای کرد و پول فضل را نداد. او نیز به در خانه عقرب رفت و ابیاتی مثل بیت بالا را سرود. (4)

22. امام صادق علیه السلام، خطاب به دو نفر که به ایشان، اظهار ارادت می کردند، ولی فرمان امام را گردن نمی نهادند، به این سروده کثیر عزة، استشهاد جستند:

أَلَا زَعَمْتُ بِالْغَيْبِ إِلَّا أَحَبَّهَا *** إِذَا أَنَا لَمْ يَكْرُمَ عَلَيَّ كَرِيمُهَا؟ (5)

یعنی: آیا او نمی داند زمانی که نزد من نیست، اگر آنچه را دوست می دارد، دوست نداشته باشم، او را دوست نداشته ام؟

ص: 548

1- . علامه مجلسی گفته که «امّ فروه» هم کنیه مادر و هم کنیه دختر امام صادق علیه السلام بوده و در این جا مراد، دختر آن حضرت است. ر.ک: مرآة العقول، ج 26، ص 137 - 138.

2- . الکافی، ج 8، ص 216.

3- . همان، ص 260.

4- . لسان العرب، ج 10، ص 228.

5- . الکافی، ج 8، ص 374.

این بیت ، با اندک تغییراتی ، در دیوان کُثیر عَزَّة چنین آمده است :

وقد علمتُ بِالْعَيْبِ أَنْ لَنْ أُوَدِّهَا *** إِذَا هِيَ لَمْ يَكْرَمْ عَلَيَّ كَرِيمُهَا .(1)

23 . آن گاه که فریش برای مقابله با مسلمانان در جنگ بدر ، برخی از اعضای خاندان عبدالمطلب را با خود همراه کردند ، یکی از آنان ، طالب بن ابی طالب بود که با

اجبار و اکراه ، راهی جنگ شد ؛ ولی در نیمه راه ، از جنگ با مسلمانان ، سرباز زد و این ابیات را سرود :

يَا رَبِّ إِمَّا يَغْزُونَ بِطَالِبٍ *** فِي مَقْنَبٍ مِنْ هَذِهِ الْمَقَانِبِ

فِي مَقْنَبِ الْمُغَالِبِ الْمُحَارِبِ *** بِجَعْلِهِ الْمَسْلُوبِ غَيْرَ السَّالِبِ .

وَجَعْلِهِ الْمَغْلُوبِ غَيْرَ الْغَالِبِ(2)

یعنی : خدایا! اگر طالب (بن ابی طالب) با این جنگجویان همراه گشت و به گروه آنان پیوست ، تو کاری کن که آنان شکست بخورند و غارت زده باشند نه غارتگر ، و شکست خورده باشند ، نه چیره .

ابن هشام (م 213 ق) در سیره خود ، این واقعه و ابیات را با اندک تغییری آورده است .(3)

ابن اثیر نیز می افزاید که هیچ اثری از طالب بن ابی طالب به دست نیامد . او نه در میان کشتگان بود ، نه در میان اسیران و نه در میان آنان که به مکه بازگشتند .(4)

علامه مجلسی نیز روایت های گوناگون ابیات و ماجرا را بیان کرده است .(5)

24 . حضرت فاطمه صدیقه علیها السلام پس از فوت پیامبر صلی الله علیه و آله این بیت ها را خواند :

ص: 549

1- . دیوان کُثیر عَزَّة ، ص 207 .

2- . الکافی ، ج 8 ، ص 375 .

3- . السیره النبویه ، ج 2 ، ص 271 .

4- . الکامل فی التاریخ ، ج 1 ، ص 529 .

5- . ر. ك : مرآة العقول ، ج 26 ، ص 561 - 562 .

قد كان بعدك أنباءً وهنئبةً *** لو كنت شاهدًا لم يكثر الخطبُ

إنا فقدناك فقد الأرضِ وأبناها *** واختل قومك فاشهدهم ولا تغب! (1)

یعنی: ای پدر! پس از تو، هنگامه ای برپا شد و مصیبت، شدت یافت. اگر تو بودی، کار چنین گران نمی شد. ما به سان زمینی که محروم از باران باشد، از تو محروم ماندیم و قوم تو نیز نا به سامان گشت. گواه باش و از یادت مبر!

ابن عبد ربّه اندلسی (م 328 ق) این دو بیت را با اندکی تغییر آورده است. (2) شیخ مفید، افزون بر این دو بیت، شش بیت دیگر از این مرثیه را نیز آورده است. (3)

جمع بندی

همان گونه که مشاهده شد، در کتاب شریف الکافی، حدود 41 بیت (37 بیت و 4 مصراع) وجود دارد که برخی از این سروده ها در جای دیگر نیامده و مختص به الکافی است. حتی گردآورندگان دیوان شاعرانی همچون حاتم طایی و ابوالأسود دثلی نیز اگر به کتاب الکافی (اصول، فروع و روضه) مراجعه می کردند، منبعی قابل اطمینان به منابع آنان افزوده می گشت؛ اما افسوس که چنین نکردند!

به هر حال، در يك مجموعه روایی، وجود این مقدار سروده، بسی ارزشمند می نماید. امیدوارم که کوشش ناچیز این بنده، در ترجمه و یافتن منابع ابیات، مقبول طبع اهل نظر افتد، و گامی در جهت شناخت هر چه بیشتر این مجموعه کم نظیر برداشته شود!

ص: 550

1- الکافی، ج 8، ص 376.

2- العقد الفرید، ج 3، ص 200.

3- ر. ک: الأمالی، مفید، ص 41.

- 1 . ابو العتاهية ، اشعاره واخياره ، تحقيق : شكري فيصل ، دمشق ، 1384 ق .
- 2 . الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد ، محمد بن محمد بن النعمان العكبري البغدادي (الشيخ المفيد) ، تحقيق : مؤسسة آل البيت عليهم السلام ، قم ، مؤسسة آل البيت عليهم السلام ، 1413 ق .
- 3 . الإصابة في تمييز الصحابة ، أحمد بن عليّ العسقلاني (ابن حجر) ، تحقيق : علي محمد بجاوي ، بيروت : دار الجيل ، 1412 ق .
- 4 . الأغاني ، ابو الفرج الإصفهاني ، بيروت : دار إحياء التراث العربي .
- 5 . الأمالي ، محمد بن محمد بن النعمان العكبري البغدادي (الشيخ المفيد) ، تحقيق : حسين أستاذ ولي وعليّ أكبر الغفاري ، بيروت : دار المفيد ، 1414 ق .
- 6 . الأمثال والحكم ، محمد بن ابي بكر الرازي ، تحقيق : فيروز حريرچي ، دمشق ، 1408 ق .
- 7 . الدرّة الغراء في شعر شيخ البطحاء (ديوان أبي طالب) ، باقر قرباني زرين ، تهران : مؤسسة دائرة المعارف اسلامي و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي .
- 8 . الروضة المختارة شرح القصائد الهاشميات ، كميّ ، بيروت : مؤسسة الأعلمي للمطبوعات ، 1391 ق .
- 9 . الطبقات الكبرى ، محمد بن سعد (كاتب الواقدي) ، بيروت : دار بيروت للطباعة والنشر ، 1405 ق .
- 10 . العقد الفريد ، أحمد بن محمد بن عبد ربّه ، تحقيق : علي شيري ، بيروت : دار إحياء التراث العربي ، 1411 ق .

- 11 . الفصول المختارة من العيون والمحاسن ، محمّد بن محمّد بن النعمان العكبرى (الشيخ المفيد) ، بيروت : دار الأضواء ، 1405 ق .
- 12 . القاموس المحيط ، مجد الدين محمّد بن يعقوب الفيروز آبادى ، بيروت : دار المعرفة ، 1403 ق .
- 13 . الكافى ، محمّد بن يعقوب الكلينى الرازى ، تحقيق : على اكبر الغفارى ، مقدّمه : حسين على محفوظ ، بيروت : دار صعب ودار التعارف ، 1401 ق .
- 14 . الكامل فى التاريخ ، على بن محمّد الشيبانى الموصلى (ابن الأثير) ، تحقيق : على شيرى ، بيروت : دار إحياء التراث العربى ، 1408 ق .
- 15 . المحكم والمحيط الأعظم فى اللغة ، ابن سيدة المرسى ، تحقيق : عبد الحميد هنداوى ، بيروت : دار الكتب العلمية ، 1421 ق .
- 16 . المستطرف فى كل فن مستظرف ، محمّد بن أحمد الابشيهى ، بيروت : دار مكتبة الحياة ، 1989 ق .
- 17 . النهاية فى غريب الحديث والأثر ، مبارك بن محمّد الجزرى (ابن الأثير) ، تحقيق : طاهر أحمد الزاوى ، محمود محمّد طنّاجى ، قاهره : دار احياء الكتب العربية ، 1383 ق .
- 18 . الوافى ، محمّد محسن بن شاه مرتضى (الفيض الكاشانى) ، تحقيق : ضياء الدين حسين اصفهانى ، اصفهان : مكتبة الإمام أمير المؤمنين عليه السلام ، 1406 ق .
- 19 . أدب الدنيا و الدين ، ابو الحسن على بن محمّد الماوردى ، تحقيق : مصطفى سقا ، بيروت : دار الكتب العلمية ، 1398 ق .
- 20 . تأسيس الشيعة لعلوم الإسلام ، سيّد حسن صدر ، تهران : اعلمى ، 1369 ش .
- 21 . جمهرة اللغة ، محمّد ابن دُرّيد الأزدي ، تحقيق : رمزى منير بعلبكي ، بيروت ، 1988 م .
- 22 . ديوان الأخطل التغلبى ، تحقيق : ايليا سليم الحلوى ، بيروت : دار الثقافة ، 1968 م .
- 23 . ديوان أبى الأسود الدؤلى ، بيروت : دار صادر ، 1401 ق .
- 24 . ديوان كُثير عَزّة ، كُثير عَزّة ، توضيح شرح : مجيد طراد ، بيروت : دار الكتاب العربى ، 1416 ق .

- 25 . رجال النجاشى (فهرس أسماء مصنّفى الشيعة) ، أحمد بن على النجاشى ، تحقيق : سيّد موسى شبيرى زنجانى ، قم : مؤسسة النشر الإسلامى ، 1407 ق .
- 26 . سيرة ابن هشام (السيرة النبويّة) ، عبد الملك بن هشام بن أيّوب الحميرى ، تحقيق : مصطفى سقا و ابراهيم الأنبارى و عبد الحفيظ شلبى ، بيروت : دار احياء التراث العربى .
- 27 . شرح نهج البلاغة ، ابن أبى الحديد ، تحقيق : محمّد أبو الفضل إبراهيم ، بيروت : دار إحياء التراث ، 1387 ق .
- 28 . عيون أخبار الرضا عليه السلام ، محمّد بن على بن بابويه القمى (الشيخ الصدوق) ، تحقيق : السيّد مهدي الحسينى اللاجوردى ، تهران : منشورات جهان ، 1363 ش .
- 29 . لسان العرب ، محمّد بن مكرم المصرى الأنصارى (ابن منظور) ، بيروت : دار صادر ، 1410 ق .
- 30 . مجالس المؤمنين ، قاضى نور الله شوشترى ، تهران : كتاب فروشى اسلاميه ، 1354 ش .
- 31 . مجمع الشعراء ، محمّد بن عمران المرزبانى ، تحقيق : عبد الستار أحمد فراج ، قاهره : دار إحياء الكتب العربية ، 1379 ق .
- 32 . مرآة العقول فى شرح أخبار آل الرسول ، محمّد باقر بن محمّد تقى المجلسى (العلامة المجلسى) ، تحقيق : السيّد هاشم الرسولى المحلاتى ، تهران : دار الكتب الإسلاميّة ، 1363 ش .

- 1 . فهرست آیات..... 557
- 2 . فهرست احادیث..... 580
- 3 . فهرست اعلام..... 613
- 4 . فهرست ادیان، فرقه ها و مذاهب..... 675
- 5 . فهرست جمعیت ها و قبیله ها..... 679
- 6 . فهرست مکان ها..... 689
- 7 . فهرست زمان ها..... 696
- 8 . فهرست شعرها..... 703
- 9 . فهرست نام کتاب های موجود در متن..... 705
- 10 . فهرست تفصیلی 733

ص: 555

فهرست ها

اشاره

ص: 556

(1)

فهرست آیات

متن آیه شماره آیه جلد / صفحه

الفاتحة

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» 317 / 4 1؛ 509 / 5

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» 317 / 4 2

«مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» 74 / 4 4

«اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» 117 / 4 6، 118

البقرة

«وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ...» 540 / 2 14

«وَلَا تَنكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَنَّ» 43 / 5 21

«هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا» 479 / 5 29

«إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» 292 / 1 30؛ 423 / 2

460 / 5

«سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا» 104 / 2 32

«فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ» 612 / 2 59؛ 329 / 4

395

«وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبُحُوا...» 25 / 4 67

ص: 557

«وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» 83 / 5 42، 43، 63

«وَأَتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدْسِ» 87 / 4 242

«أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ» 87 / 4 398

«وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا...» 89 / 5 267

«بِسْمَا اسْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ» 90 / 2 612

«قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ» 97 / 4 241

«مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا» 106 / 5 35، 59

«فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى...» 109 / 5 38

«وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ ... قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا...» 124 / 2 463؛ 222 / 5،

223

«لَا يَبَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» 124 / 5 223

«صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ...» 138 / 4 134

«وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ إِيْمَانَكُمْ» 143 / 5 309

«قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا» 144 / 5 51، 66

«فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا...» 144 / 5 51، 66

«فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ...» 181 / 5 45، 64

«فَمَنْ خَافَ مِنْ مُّوَصِّ جَنْفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ...» 182 / 5 46، 64

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ ...» 183 / 5 53

«وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنْ...» 183 / 5 52

«شَهْرَ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْءَانُ» 185 / 4 318، 340؛

«أَحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ» 187 / 5 / 52، 66

«وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمْ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنْ...» 187 / 5 / 67

«وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» 203 / 5 / 206

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً» 4 / 393

ص: 558

«وَلَا تَتَكَبَّرُوا الْمَشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَ» 64 / 5 221

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ» 511 / 1 222

«حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ» 508 / 1 230

«إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ...» 307 / 5 237

«قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي ...» 477 / 2 247

«وَأَتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيْتَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ» 242 / 4 253

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» 74 / 4 256

«وَمَنْ يُؤِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» 274 / 5 269

«لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ...» 25 / 4 273

«لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» 123 / 4 276

«لَا يَكُلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» 123 / 4 286

آل عمران

«وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّسُخُونَ فِي الْعِلْمِ» 464، 462 / 2 7؛

67، 60 / 5

«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» 76 / 4 19

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَعِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَعِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ...» 171 / 5 31

«وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ» 142 / 2 45

«أَبْنُهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ» 142 / 2 47

«وَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ» 12 / 4 57

«وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ» 76 / 4 85

«إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى ...» 509 / 1 96

«فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ» 509 / 1 97

«وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُم مِّنْهَا» 168 / 5 103

«وَمَن يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَن يُرِدْ ثَوَابَ...» 251 / 5 140

ص: 559

«ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِّن بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُّعَاسًا يَغْشَى طَائِفَةً...» 26 / 4 154

«وَلْيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي...» 540 / 2 167

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَاتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءٌ...» 26 / 5 169، 237

«الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِهِمْ» 412 / 5 191

«رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا» 412 / 5 191

النساء

«... وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى فَانكِحُوا مَا...» 166 / 5 3

«وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا» 380 / 4 ؛ 508 / 1 5

«وَاللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِن نِّسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا...» 64، 48 / 5 15

«إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ...» 26 / 4 17

«فَانكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ» 356 / 5 25

«إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نَكَحْنَا عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ» 272 / 5 31

«إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ءَامَنُوا...» 261 / 5 37

«مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ» 77 / 5 46

«أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا ءَاتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ...» 222، 130 / 5 54

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ...» 379 / 4 59؛ 176 / 5 210

«وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ» 393 / 4 66

«فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيَرْفِيهِمْ أُجُورُهُمْ» 13 / 4 73

«قُلْ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ» 176 / 4 76

«فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٌ» 261 / 5 92

«لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ...» 380 / 4 ؛ 508 / 1 114

«لَيْتَآ يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» 572 / 2 165

«لَكِنِ اللَّهُ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ...» 585 / 2 166

ص: 560

«إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ...» 171 / 4 243، 245

«يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنْ امْرُؤًا هَلَكَ...» 176 / 1 509

المائدة

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» 3 / 5 168

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ...» 24 / 2 455؛ 5 / 132

«وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ» 5 / 64

«وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ» 5 / 266

«قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ» 15 / 2 586

«يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُمْ...» 16 / 2 586

«وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ» 25 / 5 43

«وَأَنْ أَحْكُمَ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ... وَإِنَّ...» 49 / 4 27

«أَفْحَكُمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ...» 50 / 4 27

«لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ» 54 / 2 521

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ...» 55 / 2 437، 448؛

328 / 4

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غَلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا...» 64 / 4 277

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...» 67 / 5 171

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ...» 90 / 2 500

«لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا...» 93 / 2 499

«لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ» 101 / 1 508

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا شَهَادَةٌ بَيْنَكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمْ...» 106 / 1 510

«اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَٰلِدَتِكَ إِذْ أَيَّدتَّكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ» 242 / 4 110

«لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِن تُبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ» 380 / 4 114

ص: 561

«وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ...» 27 / 4 35

«مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» 477 / 4 38

«وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِدُكُورِنَا...» 295 / 1 39

«وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ...» 26 / 4 54

«إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» 77 / 5 57

«الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ» 329 / 4 82

«هُدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ...» 509 / 1 84

«وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِيلَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ» 509 / 1 85

«ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» 586، 479 / 2 88

«لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ» 327 / 4 500، 365 / 2 103

«قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ» 327 / 4 104

«فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ» 327 / 4 104

«وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا» 327 / 4 104

«وَتَقَلَّبَ أَلْبَابَهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ يَ أَوَّلَ مَرَّةٍ...» 25 / 4 110

«وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى...» 25 / 4 111

«أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ» 257 / 4 122

«قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ» 202 / 5 244؛ 2 149

«خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» 501 / 5 12

«كَذَلِكَ نَقُصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» 573 / 2 32

«لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا» 426 / 5 56

«إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ...» 423 / 5، 479 / 2 128، 461

ص: 562

«وَجَوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ...» 24 / 4 138

«أَلَمْ يَأْخُذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى...» 442 / 5 169

«وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ...» 378 / 4 172

«أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى» 504، 503، 246 / 5؛ 110 / 4 172

«وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَسْمَعُوا وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ...» 25 / 4 198

«خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ» 132 / 5؛ 25 / 4 199

«وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» 346 / 4 204

الأنفال

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا...» 307 / 5 1

«الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» 307 / 5 2

«أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا» 307 / 5 3

«وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ...» 48 / 5 33

«وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ...» 423 / 2؛ 292 / 1 41

«وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْتَنَحْ لَهَا» 393 / 4 61

التوبة

«قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ...» 63، 43 / 5 29

«ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ» 74 / 4 36

«وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» 174 / 5 40

«وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ ائْذَنْ لِي وَلَا تَقْتَبِنِي أَلَا فِي الْفِتْنَةِ...» 543 / 2 49

«وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا...» 543 / 2 58

«وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيُقُولُونَ هُوَ أَدْنَى قُلُوبِ أُنْدُنْ...» 543 / 2 61

«نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ» 189 / 3 : 366 / 2 67

ص: 563

«وَمِنْهُمْ مَّنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَئِنِ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ...» 543 / 2 75

«وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ...» 436 / 4 ؛ 544 / 2 101

«وَقُلْ اِعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» 402، 394 / 4 105

«إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ» 326 / 4 114

«وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ...» 349 / 2 115

يونس

«وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ» 151 / 5 15

«أَنْتَ بِقُرْءَانٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ» 391 / 4 15

«قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ...» 151 / 5 16

«فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ...» 151 / 5 17

«وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ...» 17 / 1 25

«أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ...» 521، 463 / 2 35

«بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ» 442 / 5 39

«أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» 390 / 2 62

«فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ ءَامَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمٌ...» 279 / 4 98

هود

«وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ» 330 / 4 7

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفِّ إِلَيْهِمْ...» 250 / 5 15

«أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا...» 250 / 5 16

«أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ» 462 / 2 17

«وَ يَقَوْمٌ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَ مَا...» 24 / 4 29

«قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ...» 26 / 4 46

«إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهِنُ السَّيِّئَاتِ» 255، 254 / 5 114

ص: 564

«قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ...» 26 / 4 33

«قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ» 25 / 4 89

«وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ» 389 / 2 106

الرعد

«الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ...» 159 / 3 21

«سِيرَتِ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلِمَ بِهِ...» 350 / 4 31

«وَلَوْ أَنْ قَرَأْنَا سِيرَتِ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ...» 227 / 5 ؛ 476 / 4 31

«يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» 292 ، 288 ، 278 ، 274 ، 171 / 4 ؛ 435 / 2 39

«وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا...» 479 / 4 ؛ 465 / 2 43

«مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» 465 / 2 43

إبراهيم

«قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» 135 / 4 10

«إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ» 340 / 5 22

«كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ» 419 / 5 24

«تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا» 419 / 5 25

«فَأَجْعَلْ أَعْيُنَهُ مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ» 479 ، 478 / 2 37

الحجر

«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» 83 ، 74 / 5 ؛ 402 / 4 9

«وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» 244 ، 242 / 4 ؛ 366 ، 96 / 2 24

«هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ» 401، 394 / 4 41

«فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ» 146 / 2 61

«قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ» 146 / 2 62

النحل

«يُنزِلُ الْمَلَائِكَةُ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِ عَلِيٍّ مَنْ يَشَاءُ مِنْ...» 260، 258، 259، 245 / 4 479؛ 2 2

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَسْتَلُوا أَهْلَهُمْ...» 487، 466، 455 / 2 43

«بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ» 466 / 2 44

«وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ...» 206 / 5 44

«وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا...» 534 / 2 78

«يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ» 328 / 4 83

«وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ بَيِّنَاتًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً...» 475، 455، 350، 335 / 4 89

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَوةً طَيِّبَةً» 257 / 4 97

«قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ» 241 / 4 102

«وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْأَيْمَانِ» 315 / 5 106

«ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا الشُّوْءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ...» 26 / 4 119

الإسراء

«إِنَّ هَذَا الْقُرْءَانَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» 350 / 4 586؛ 2 9

«وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ...» 13 / 4 9

«وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا» 244 / 2 15

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ...» 252 / 5 18

«وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ...» 252 / 5 19

«إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» 327 / 4 36

«وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسْتَجِبُ بِحَمْدِهِ» 407 / 5 44

«يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» 470 / 4 455؛ 2 71

«عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا» 163 / 1 79

«وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» 543 / 2 82

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» 330، 262، 261، 245 / 4 85

«وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» 262 / 4 85

«قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا...» 215 / 4 192؛ 3 110

الكهف

«وَيُبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا» 13 / 4 2

«هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ» 393 / 4 44

«فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا...» 535 / 2 65

مريم

«يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَءَاتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» 535 / 2 12

«وَإِذْ ذُكِرَ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمُ إِذِ اتَّبَدَتْ مِنْ أَهْلِهَا...» 146 / 2 16

«فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا» 243 / 4 17

«وَ هُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا جَنِيًّا» 528 / 5 25

«إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا» 513 / 1 26

«قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا» 535 / 2 27

«يَا أُخْتِ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ...» 535 / 2 28

«فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا» 535 / 2 29

«قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا» 30 / 2 / 535

ص: 567

«طه» 390 / 5 1

«مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى» 390 / 5 2

«الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» 366، 365 / 2 5

«وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ» 120 / 5 114

«وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ» 403 / 4 115

الأنبياء

«وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ» 425 / 5 31

«وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا» 416 / 5 32

«بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ» 603 / 2 63

«وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا» 470 / 4 73

«فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا» 242 / 4 91

«كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدَّا عَلَيْهَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ» 546 / 2 104

الحج

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ...» 448 / 5 323؛ 1 11

«سَوَاءٌ الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ» 514 / 5 25

«حُنَفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ» 378 / 4 31

«الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا...» 609 / 2 40

«فَكَأَيِّنَ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ...» 404، 395 / 4 45

«وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ» 137 / 5 46

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى...» 34 / 5 456؛ 2 52

«سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ...» 1 / 5 / 48، 65

«الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ...» 2 / 5 / 48، 65

«لَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ» 2 / 4 / 74

«اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا...» 35 / 2 / 580

الفرقان

«وَقَدْ مَنَّآ إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا» 23 / 5 / 258

«وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ...» 30 / 4 / 336؛ 5 / 173

«وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا» 31 / 2 / 585

«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً...» 32 / 5 / 120

«الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هُونًَا» 63 / 4 / 391

«وَعبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هُونًَا وَإِذَا...» 64 / 4 / 25

«رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ...» 74 / 5 / 131

الشعراء

«نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ» 193 / 4 / 241، 245، 248

«عَلَىٰ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ» 194 / 4 / 248

«بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُّبِينٍ» 195 / 4 / 248

النمل

«وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا» 14 / 5 / 267

«وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ» 16 / 2 / 463

«مَا لِي لَا أَرَى الْهُدُودَ أَمْ كَانَتْ مِنَ الْغَائِبِينَ» 20 / 5 / 226

«لَأَعَذِّبَنَّ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ وَأَوْ لِيَأْتِيَنَّ...» 227 / 5 21

«إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا...» 536 / 2 21

ص: 569

«وَجَدْتَهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيْنَ...» 536 / 2 24

«قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ...» 478 / 4 40

«هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي ءَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ...» 267 / 5 40

«وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» 227 / 5 ؛ 476 / 4 75

«وَهُمْ مِّنْ فِرْعَ يَوْمَئِذٍ ءَامِنُونَ» 132 / 5 89

القصص

«كُلُّ شَيْءٍ ءِ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» 169 / 5 ؛ 366 / 2 28

«وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» 471 / 4 41

«وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا...» 26 / 4 55

العنكبوت

«أَوْ لَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ» 585 / 2 51

الزّوم

«غُلِبَتِ الرُّومُ» 278 / 4 2

«فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِّنْ بَعْدِ غَلِبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ» 278 / 4 3

«فَأَفْكَمَ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ...» 246 / 5 ؛ 134 / 4 30

لقمان

«وَلَيْسَ سَأَلْتَهُمْ مِّنْ خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَيَقُولَنَّ اللَّهُ» 246 / 5 ؛ 378 / 4 ؛ 183 / 3 25

السجدة

«فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ» 389 ، 383 / 2 17

«وَتَفَخَّ فِيهِ مِنْ رُّوحِهِ» 242 / 4 9

«النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» 471 / 5 6

«هَنَالِكِ ابْتَلَىٰ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زَلْزَالًا شَدِيدًا» 541 / 2 11

«وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ مَّا وَعَدَنَا...» 541 / 2 12

«وَإِذْ قَالَتْ طَآئِفَةٌ مِّنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا...» 541 / 2 13

«وَقرَنَ فِي بُيُوتِكُمْ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ ...» 206 / 5 27؛ 33 / 4 27

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ...» 475 / 2 33

«وَ اذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ...» 206 / 5 34

«اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا» 327 / 4 41

«لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ» 140 / 2 53

«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ...» 27 / 4 72

سبأ

«وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ...» 586 / 2 6

فاطر

«يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ» 278 / 4 1

«تُمْ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ...» 227 / 5 476؛ 4 / 2 32؛ 466 / 2 32

يس

«قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ» 237 / 5 26

«بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ» 237 / 5 27

«إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» 175، 171، 163 / 4 82

«فَنظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ» 330 / 4 88

«فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ» 330 / 4؛ 603 / 2 89

«إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي سَيَّهْدِينِ» 187 / 3 99

ص

«هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» 478 / 2 39

«وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» 244، 242 / 4؛ 366، 96 / 2 72

«مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتَ بِيَدَيَّ أُسْتَكْبِرْتَ...» 188 / 3 75

الزمر

«وَلَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ» 181 / 4 7

«كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِيَ» 321 / 4 23

«قُلْ أَغْيِرَ اللَّهُ تَأْمُرُونِي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ» 25 / 4 24

«وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ...» 190 / 3 67

غافر

«يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» 259، 258، 243 / 4؛ 479 / 2 15

فصّلت

«إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ» 122 / 4 4

«لِنُدِيقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لَعَذَابُ...» 241 / 5 16

«وَأَمَّا تَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى» 349 / 2 17

«وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ» 74 / 5 41

«لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ...» 42 / 5 / 59، 74

الشورى

«لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» 11 / 1 / 272، 273

«وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا» 52 / 4 / 243، 246، 258، 262، 292

الزخرف

«وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْئَلُونَ» 44 / 1 / 510؛ 4 / 400

«وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ» 84 / 2 / 365

«قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ» 81 / 5 / 510

«... مِنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ» 86 / 5 / 447

الدخان

«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ» 3 / 5 / 120

الجمانية

«هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا...» 29 / 5 / 35

الأحقاف

«إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ...» 9 / 5 / 49

«قَالَ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَأُبَلِّغُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ...» 23 / 4 / 25

محمد

«حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا» 4 / 5 / 42

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْءَانَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَآ» 24 / 4 / 338

ص: 573

الفتح

«سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا...» 542 / 2 11

«بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَى...» 542 / 2 12

«إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ...» 27 / 4 26

الحجرات

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا...» 26 / 4 6

ق

«وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا» 415 / 5 9

الذاريات

«يُوقَفُ عَنْهُ مَنْ أَفَكَ» 398 / 4 9

«فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ» 187 / 3 50

«فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ» 64، 47 / 5 54

«وَذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ» 64، 47 / 5 55

النجم

«إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى» 168، 124 / 5 4

«وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى» 168، 124 / 5 3

«عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى» 124 / 5 5

«الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْأَعْتِمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ» 272 / 5 32

القمر

«وَ مَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ» 182 / 4 5

الرحمن

«وَ الْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ» 479 / 5 10

«كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» 277، 276 / 4 29

الواقعة

«فَلَا أَقْسِمُ بِمَوْقِعِ النُّجُومِ» 408 / 5 75

«إِنَّهُ لَقُرْءَانٌ كَرِيمٌ» 475 / 2 77

«فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ» 475 / 2 78

«لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» 475 / 2 79

الحديد

«وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيَّنَ مَا كُنْتُمْ» 182، 181، 121 / 4 4

المجادلة

«مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ» 365 / 2 7

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا تَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ...» 41 / 5 12

«ءَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ...» 41 / 5 13

«أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ» 376، 257، 242 / 4 22

الحشر

«مَا آفَأَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَاللِّرَسُولِ...» 131 / 5 7

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا...» 540 / 2 11

الممتحنة

«كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَ الْبَغْضَاءُ» 340 / 5 4

«فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ» 261 / 5 10

المنافقون

«وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ» 541 / 2 1

«يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا...» 541 / 2 8

الطلاق

«وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا» 241 / 5 2

«وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» 241 / 5 3

«لَا يَكْلِفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَاءً آتَاهَا» 123 / 4 7

الملك

«وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ» 400 / 4 26

«فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيِّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا» 400، 396 / 4 27

القلم

«يَوْمَ يُكْشَفُ عَن سَاقٍ» 366 / 2 42

المعارج

«تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ» 187 / 3 4؛ 241 / 4، 244، 256

نوح

«فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا» 241 / 5 10

«يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا» 241 / 5 11

ص: 576

«وَيُمَدِّدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ...» 241 / 5 12

الجنّ

«عَالِمِ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا» 509 / 4 27

المدّثر

«يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ» 316 / 4 1

«فُمْ فَأَنْذِرْ...» 316 / 4 2

«قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ» 392 / 4 43

القيامة

«لَا تُحْرِكُ بِهِ لِسَانَكَ لِتَتَّعَجَلَ بِهِ» 125 / 5 16

«إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ» 125 / 5 17، 205

«فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ» 125 / 5 18، 205

«ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ» 124 / 5 19، 125، 126

«إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» 500 / 2 23

الإنسان

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» 349 / 2 3

النبأ

«يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا» 241 / 4 38، 244، 256

عبس

«فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ» 530 / 2 24، 532، 344 / 4

ص: 577

«أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا» 530 / 2 25

«ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا» 530 / 2 26

«فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا» 531 / 2 27

«وَعِنَبًا وَقَضْبًا» 531 / 2 28

«وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا» 531 / 2 29

«وَ حَدَاقٍ غُلْبًا» 531 / 2 30

«وَفَاكِهَةً وَأَبًّا» 531 / 2 31

«مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَعْمَالِكُمْ» 532, 531 / 2 32

التكوير

«فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنُوسِ» 142 / 3 15

«الْجَوَارِ الْكُنُوسِ» 142 / 3 16

الانشقاق

«إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ» 13 / 4 25

الأعلى

«بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» 401, 392 / 4 16

«وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى» 392 / 4 17

الفجر

«وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا» 366 / 2 22

الشمس

«وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا» 389 / 2 7

«فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» 349 / 2 8

الليل

«إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ» 12 / 4 / 122

التين

«إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ» 6 / 4 / 13

العلق

«اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» 1 / 4 / 316؛ 5 / 509

«خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ» 2 / 4 / 316

«إِلَىٰ رَبِّكَ الرَّجْعَىٰ» 4 / 4 / 182

القدر

«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» 1 / 5 / 120

«تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ» 4 / 4 / 241، 245، 499

البيّنة

«لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا» 1 / 4 / 322؛ 5 / 122

التّصّر

«إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» 1 / 4 / 316؛ 5 / 509

الإخلاص

«قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» 1 / 2 / 366؛ 4 / 136، 377

ص: 579

فهرست احادیث

معصوم حدیث جلد / صفحه

- حدیث قدسی : به عزّت و جلال و بزرگواری و رفعتم بر عرشم سوگند که آرزوی... 425 / 4
- حدیث قدسی : الراضی هو الذی لا یسخط علی سیدہ أصاب من الدنیا أو لم یصب... 133 / 5
- حدیث قدسی : یا محمّد إن صالحا بعث إلى قومه وهو ابن ستّ عشرة سنة فلبث... 134 / 5
- پیامبر صلی الله علیه و آله : آن را به کسی می دهم که از همه برایم محبوب تر است 143 / 3
- پیامبر صلی الله علیه و آله : أتانی جبرئیل علیه السلام فأرانی وقت الصلاة ، فصلی الظهر حين... 133 / 5
- پیامبر صلی الله علیه و آله : اذا حکم الحاکم فاجتهد ثم أصاب ، فله أجران و اذا حکم فاجتهد... 220 / 2
- پیامبر صلی الله علیه و آله : إِذَا زَنَى الرَّجُلُ فَارَقَهُ رُوحُ الْأَيْمَانِ 275 / 5
- پیامبر صلی الله علیه و آله : ... إِذَا ظَهَرَ الزَّانَا مِنْ بَعْدَى كَثُرَ مَوْتُ الْفَجَاءَةِ وَإِذَا طُفَّفَ الْمِكْيَالُ... 430 / 5
- پیامبر صلی الله علیه و آله : أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ لَمْ يَهْلِكْ عَلَى اللَّهِ بَعْدَهُنَّ إِلَّا هَالِكٌ يَهُمُّ الْعَبْدُ... 255 / 5
- پیامبر صلی الله علیه و آله : أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَكَانَ مِنْ قَرْنِهِ إِلَى قَدَمِهِ ذُنُوبًا بَدَّلَهَا اللَّهُ حَسَنَاتٍ الصَّدُقِ... 256 / 5
- پیامبر صلی الله علیه و آله : از دنیای شما ، سه چیز را دوست دارم : زن ، بوی خوش و نماز 358 / 5
- پیامبر صلی الله علیه و آله : از فرزندان من ، دوازده نقیب ، نجیب ، محدث و مفهّم خواهد بود... 28 / 5
- پیامبر صلی الله علیه و آله : أعطوا الورثة نصف العقل بصلاتهم 373 / 4
- پیامبر صلی الله علیه و آله : أعطيت السور الطوال مكان التوراة وأعطيت المئين مكان الإنجيل و... 320 / 4
- پیامبر صلی الله علیه و آله : إعملوا بالقرآن أحلّوا حلاله و حرّموا حرامه ، و اقتدوا به ، و لا... 353 / 4
- پیامبر صلی الله علیه و آله : اگر برای حل دعوائی، به تو مراجعه شود، چه می کنی؟ 219 / 2
- پیامبر صلی الله علیه و آله : ألا إني برىء من كلّ مسلم نزل مع مشرك في دار الحرب 373 / 4

پیامبر صلی اللہ علیہ وآلہ : اَلَا اِنِّیْ قَدْ اَوْتِیْتُ الْکِتَابَ وَ مِثْلَهُ مَعَهُ؛ اَلَا اِنِّیْ قَدْ اَوْتِیْتُ الْقُرْآنَ... 206 / 5

پیامبر صلی اللہ علیہ وآلہ : اِنَّ اللّٰهَ بَعَثَنِیْ بِالرَّحْمَةِ لَا بِالْعُقُوقِ 377 / 4

پیامبر صلی اللہ علیہ وآلہ : اَنْتَ مِنْنِیْ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى؛ اِلَّا اَنْهٗ لَا نَبِیَّ بَعْدِیْ 511 / 5

پیامبر صلی اللہ علیہ وآلہ : اِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ اٰیَاتَانِ مِنْ اٰیَاتِ اللّٰهِ لَا یَنْکَسِفَانِ لِمَوْتِ اَحَدٍ وَلَا لِحَیَاتِهِ... 331 / 2

ص: 580

پیامبر صلی الله علیه و آله : إِنَّ عَلِيًّا ذُو قُرْنِي هَذِهِ الْأُمَّةُ / 4 / 490

پیامبر صلی الله علیه و آله : أَنْتُمْ تَحْشَرُونَ حِفَافَ عِرَاءٍ . ثُمَّ قَرَأَ : (كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ... / 2 / 546

پیامبر صلی الله علیه و آله : إِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ عَنِ الثَّقَلَيْنِ : كِتَابَ اللَّهِ وَعِترتِي إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ... / 2 / 528

پیامبر صلی الله علیه و آله : إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْفَرَسَ فَأَجْرَاهَا فَعَرَقَتْ وَ خَلَقَ نَفْسَهُ مِنْهَا / 2 / 603

پیامبر صلی الله علیه و آله : إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ... / 2 / 304

پیامبر صلی الله علیه و آله : إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ : آيَةٌ مُحْكَمَةٌ ، أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ ، أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ... / 4 / 373

پیامبر صلی الله علیه و آله : إِنَّ الْمَلَائِكَةَ تَصَلِّيَ عَلَى أَحَدِكُمْ مَا دَامَ فِي مَصَلَاةِ الَّذِي صَلَّى... / 2 / 305

پیامبر صلی الله علیه و آله : إِنَّ مِنْ أَحَبِّكُمْ إِلَيَّ أَحْسَنَكُمْ أَخْلَاقًا / 2 / 147

پیامبر صلی الله علیه و آله : إِنْ هَذَا ابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ وَ هُوَ يُؤْذَنُ بِلَيْلٍ فَإِذَا أذِنَ بِلَالٌ فَعِنْدُ... / 4 / 373

پیامبر صلی الله علیه و آله : إِنِّي أَوَّلُ مَنْ أَقْرَبَ رَبِّي إِنْ اللَّهَ أَخَذَ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَيَّ... / 5 / 504

پیامبر صلی الله علیه و آله : إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترتِي / 5 / 84

پیامبر صلی الله علیه و آله : إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَعِترتِي... / 2 / 471

پیامبر صلی الله علیه و آله : إِنِّي لِأَعْجَبُ كَيْفَ لَا أُشِيبُ إِذَا قَرَأْتُ الْقُرْآنَ / 4 / 335

پیامبر صلی الله علیه و آله : إِنِّي كُنْتُ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِرَبِّي ، وَ أَوَّلَ مَنْ أَجَابَ حِينَ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ... / 5 / 503

پیامبر صلی الله علیه و آله : أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ الْمَعْرُوفُ وَ أَهْلُهُ وَ أَوَّلُ مَنْ يَرِدُ عَلَيَّ الْحَوْضَ / 5 / 509

پیامبر صلی الله علیه و آله : أَوَّلِينَ كَسَى كَهْ دَر قِيَامَتِ ، بَر خَدَاوَنَدِ وَارِدِ مِي شُود ، مِنْ هَسْتَمِ... / 4 / 352

پیامبر صلی الله علیه و آله : اِي عَلِي! خَدَاوَنَدِ ، قَبْرِ تُو وَ فَرَزَنْدَانِ تُو رَا خَانِه اِي اَز خَانِه هَاي... / 3 / 104

پیامبر صلی الله علیه و آله : اِي عَلِي! هِيچِ فُقْرِي ، سَخْتِ تَر اَز نَادَانِي وَ هِيچِ مَالِي ، سُو دَبْخَشِ تَر... / 4 / 46

پیامبر صلی الله علیه و آله : الْإِيمَانُ قَوْلٌ مَقُولٌ ، وَعَمَلٌ مَعْمُولٌ ، وَعِرْفَانُ الْعُقُولِ / 4 / 13

پیامبر صلی الله علیه و آله : الْإِيمَانُ وَالْعَمَلُ أَخْوَانٌ شَرِيكَانِ فِي قَرْنٍ ، لَا يَقْبَلُ اللَّهُ أَحَدَهُمَا إِلَّا بِصَاحِبِهِ / 4 / 13

پیامبر صلی الله علیه و آله : اِي مَرْدَمِ! رُوحِ الْقُدْسِ ، بِه قَلْبِ مِنْ اِفْكَندِ كِه هِيچِ كَسِ نَمِي مِيرْد... / 4 / 247

پیامبر صلی الله علیه و آله : أيتها الناس! قد كثرت على الكذابة . فمن كذب على متعمدا... 539 / 2

پیامبر صلی الله علیه و آله : برگرد و با مادر خود باش . سوگند به آن که مرا به درستی ، مبعوث... 354 / 5

پیامبر صلی الله علیه و آله : بعثت من خير قرون بني آدم قرنا فقرنا حتى كنت من القرن الذي كنت فيه 306 / 2

پیامبر صلی الله علیه و آله : به راستی از بهترین مردان مرد پرهیزکار پاکیزه با سخاوت ، پدر و... 362 / 5

پیامبر صلی الله علیه و آله : به علی و یازده فرزندش ، ایمان بیاور. آنان ، همانند من هستند... 26 / 5

پیامبر صلی الله علیه و آله : تسمّوا باسمی ولا تکتوا بکنیتی 307 / 2

پیامبر صلی الله علیه و آله : ثلاث خصال من كُنَّ فيه استكمل خصال الإيمان ، إذا رضي لَم... 165 / 3

پیامبر صلی الله علیه و آله : چشم من می خوابد ولی قلبم نمی خوابد 491 / 4

پیامبر صلی الله علیه و آله : چون خوبیِ حالِ مردی (مانند نماز و روزه و عبادت بسیارش) به... 45 / 4

ص: 581

پیامبر صلی الله علیه و آله : الْحَبَّةُ تُؤَابَهَا الْجَنَّةُ وَالْعُمْرَةُ كَفَّارَةٌ لِكُلِّ ذَنْبٍ 5 / 254

پیامبر صلی الله علیه و آله : الحمد لله الذي وفق رسول الله لما يرضى رسول الله 2 / 219

پیامبر صلی الله علیه و آله : الحياءُ حياءانٍ : حياءٌ عقليٌ وحياءٌ حمقٍ ، فحياءُ العقلِ الحلمُ وحياءُ الحمقِ... 4 / 16

پیامبر صلی الله علیه و آله : حيوان ، به گردن صاحب خود، شش حق دارد: هرگاه از آن پیاده... 5 / 421

پیامبر صلی الله علیه و آله : خدا چیزی بهتر از عقل به بندگانش عطا نکرده است ؛ زیرا خواب... 4 / 46

پیامبر صلی الله علیه و آله : خدای عز و جل به موسی بن عمران علیه السلام فرمود : «ای پسر عمران! بر آنچه... 4 / 420

پیامبر صلی الله علیه و آله : ذاك علم لا يضّر من جهله ، و لا ينفع من علمه 4 / 373

پیامبر صلی الله علیه و آله : سه کس اند که همنشینی آنها ، دل را می میراند : نشستن با اوپاش... 5 / 359

پیامبر صلی الله علیه و آله : ضَرَبُ الْمُسْلِمِ يَدَهُ عَلَى فَخِذِهِ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ إِحْبَاطٌ لِأَجْرِهِ 5 / 257

پیامبر صلی الله علیه و آله : على مع القرآن و القرآن مع على ، لن يفترقا حتى يردا على الحوض 2 / 468

پیامبر صلی الله علیه و آله : فَإِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ وَهَذَا وَلِيِّكُمْ بَعْدِي 2 / 459

پیامبر صلی الله علیه و آله : قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : (كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ) ، فَإِنَّ مِنْ شَأْنِهِ أَنْ يَغْفِرَ ذُنُوبًا... 4 / 277

پیامبر صلی الله علیه و آله : قرآن را بیاموزید که در روز رستاخیز، قرآن، به صورت جوان... 4 / 303

پیامبر صلی الله علیه و آله : قرآن را فرا گیرید و به ازای سختی هایی که تحمل می کنید ، در... 4 / 347

پیامبر صلی الله علیه و آله : كل واعظ قبله 1 / 302

پیامبر صلی الله علیه و آله : لا تَضْرِبُوا الدَّوَابَّ عَلَى وُجُوهِهَا فَإِنَّهَا تُسَبِّحُ بِحَمْدِ اللَّهِ 5 / 421

پیامبر صلی الله علیه و آله : لا تكذبوا على 2 / 495

پیامبر صلی الله علیه و آله : لا سيف إلا ذو الفقار و لا فتى إلا على 3 / 203

پیامبر صلی الله علیه و آله : لا يقبل إيماناً بلا عملٍ ، ولا عملٌ بلا إيمانٍ 4 / 13

پیامبر صلی الله علیه و آله : اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْزَلْتَ عِنْدَ تَبْيِينِ ذَلِكَ فِي عَلِيٍّ : (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ) 5 / 168

پیامبر صلی الله علیه و آله : اللهم فقهه في الدين وعلمه التأويل 2 / 475 ، 497

پیامبر صلی الله علیه و آله : لَيْسَ مِنْ مَاءٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا وَقَدْ خَالَطَهُ مَاءُ السَّمَاءِ 5 / 415

پیامبر صلی الله علیه و آله : مَا عَرَفْتُمْ مِنْهُ [أَيَّ مِنَ الْقُرْآنِ]، فَاعْمَلُوا بِهِ وَ مَا جَهِلْتُمْ مِنْهُ، فَارُدُّوهُ... 2 / 485

پیامبر صلی الله علیه و آله : مَدَّتِي رَا دَر مَجَاوَرَت كَوْه حِرَا كَذَرَانِيْدِم . نَاكْهَان جَبْرِيْل رَا... 4 / 316

پیامبر صلی الله علیه و آله : الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ وَقَرِينِهِ 4 / 378

پیامبر صلی الله علیه و آله : مَنْ اسْتَمَعَ إِلَى آيَةِ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى ، كَتَبَ لَهُ حَسَنَةً مِضَاعِفَةً... 4 / 346

پیامبر صلی الله علیه و آله : مَنْ أَصَابَهُ هَمٌّ أَوْ غَمٌّ أَوْ كَرْبٌ أَوْ بَلَاءٌ أَوْ لِأَوَاءٌ فَلْيَقُلْ : اللَّهُ رَبِّي وَلَا... 3 / 141

پیامبر صلی الله علیه و آله : مَنْ ، بَرِ مُؤْمَانٍ ، از خُودِ آنان ، اُولَى هَسْتَمِ و عَلَى بَعْدِ از مَنْ... 5 / 17

پیامبر صلی الله علیه و آله : مَنْ شَمَا رَا خَبِرَ نَمِي دَهْمِ از بَهْتَرِيْنِ مَرْدَمَانْتَانِ؟ 5 / 362

پیامبر صلی الله علیه و آله : ... مَنْ عَمِلَ بِالْمَقَائِسِ ، فَقَدْ هَلَكَ وَ أَهْلَكَ ، وَ مَنْ أَفْتَى النَّاسَ... 5 / 39 ، 63

ص: 582

پیامبر صلی الله علیه و آله : من کذب علیّ متعمداً فلیبوء مقعده من النار / 2 / 545

پیامبر صلی الله علیه و آله : من مات ولا یعرف إمامه مات میتة جاهلیة / 4 / 379

پیامبر صلی الله علیه و آله : من نوری را دیده ام / 2 / 501

پیامبر صلی الله علیه و آله : من و دوازده فرزندم و تو ، ای علی! کوه ها و صخره های زمین هستیم... / 5 / 28

پیامبر صلی الله علیه و آله : نحن معاشر الأنبياء أمرنا أن نكلّم الناس على قدر عقولهم / 2 / 606

پیامبر صلی الله علیه و آله : نزلت صحف إبراهيم في أول ليلة من شهر رمضان وأنزلت التوراة لست... / 4 / 318

پیامبر صلی الله علیه و آله : نزل علیّ جبرئیل فقال: یا محمد إن الله تعالی قد زوج فاطمة علیاً... / 5 / 204

پیامبر صلی الله علیه و آله : نسب های خویش را نزد من نیاورید؛ بلکه کرده های خود... / 2 / 384

پیامبر صلی الله علیه و آله : نوروا بیوتکم بتلاوة القرآن ولا تتخذوها قبورا ، كما فعلت اليهود... / 4 / 348

پیامبر صلی الله علیه و آله : ... و القرآن خاص و عام و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ... / 5 / 60

پیامبر صلی الله علیه و آله : و أوصیاءه من بعده یعلمونه کله... / 5 / 60

پیامبر صلی الله علیه و آله : و یح عمّار تقتله الفئة الباغية عمّار يدعوهم إلى الله ویدعونه إلى النار / 2 / 306

پیامبر صلی الله علیه و آله : هر کس مرا یا یکی از ذریّه های مرا زیارت کند ، من در روز... / 3 / 105

پیامبر صلی الله علیه و آله : هر گاه آشوب ها چون شب تار ، شما را گرفت ، به قرآن رو آورید... / 4 / 351

پیامبر صلی الله علیه و آله : هم مع القرآن و القرآن معهم ، لا یفارقونه و لا یفارقهم حتی یردوا علیّ... / 2 / 472

پیامبر صلی الله علیه و آله : هو قوله : (وَأَيُّدُهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ) ذاك الذي یفارقه / 4 / 376

پیامبر صلی الله علیه و آله : هیچ مالی سودمندتر از عقل نیست / 4 / 94

پیامبر صلی الله علیه و آله : يأتي علی الناس زمان القرآن فی وادٍ و هم فی وادٍ غیره / 4 / 353

پیامبر صلی الله علیه و آله : یقول الله - عزّ وجلّ - : "من تقرب إلىّ بشیر تقرّب منه ذراعا / 5 / 204

امام علی علیه السلام : آخر رابعٍ لم یكذب علی رسول الله صلی الله علیه و آله مَبْغِضٍ لِلْكَذِبِ خَوْفًا مِنْ... / 5 / 50

امام علی علیه السلام : اعرفوا الله باللّه و الرسول بالرسالة و أولى الأمر بالأمر بالمعروف و... / 1 / 268؛ 4 / 115

امام علی علیه السلام : أَعْقَلُ النَّاسِ أَحْيَاهُمْ 4 / 16

امام علی علیه السلام : اَعْلَمُوا أَنَّ صُحْبَةَ الْعَالِمِ وَ اتِّبَاعَهُ دِينٌ يُدَانُ اللَّهُ بِهِ وَ طَاعَتُهُ مَكْسَبَةٌ... 5 / 255

امام علی علیه السلام : أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الذُّنُوبِ الَّتِي تُعَجِّلُ الْفَنَاءَ 5 / 250

امام علی علیه السلام : اَفَرَّ مِنْ قَضَاءِ اللَّهِ الِى قَدَرَ اللَّهُ 2 عز و جل / 361

امام علی علیه السلام : اِگر آگاه شوم که کسی بر یکی از صفات خوب ، استوار است ... 4 / 57

امام علی علیه السلام : اِگر ایمان ، تنها کلام بود ، روزه و نماز و هیچ حلال و حرامی نیز... 5 / 320

امام علی علیه السلام : اِگر به دنبال مونسى می گردید ، قرآن ، برایتان کافى است 4 / 335

امام علی علیه السلام : اِلَّا فَهَمَا يُعْطِيهِ اللَّهُ رَجُلًا فِي الْقُرْآنِ 2 / 468

ص: 583

امام على عليه السلام : ألا لا خير فى قراءة ليس فيها تدبر 4 / 349

امام على عليه السلام : الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَلَا تَقْضِي عَجَائِبُهُ، لِأَنَّهُ كُلَّ يَوْمٍ فِي... 2 / 347؛ 4 / 276

امام على عليه السلام : الْحَمْدُ لِلَّهِ، الْمُلهِمِ عِبَادَةَ حَمْدَهُ وَفَاطِرِهِمْ عَلَى مَعْرِفَةِ رَبُّوبِيَّتِهِ... 4 / 147

امام على عليه السلام : الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي... أَمَا بَعْدُ، أَيُّهَا النَّاسُ! فَإِنَّ الْبَغْيَ يُؤَدُّ أَصْحَابَهُ إِلَى... 5 / 507

امام على عليه السلام : اللَّهُ أَكْبَرُ! أَنَا أَوَّلُ مَنْ فَرَّقَ بَيْنَ السَّاهِدَيْنِ، إِلَّا دَانِيَالَ النَّبِيِّ 5 / 519

امام على عليه السلام : إلى الله أشكو من معشر... ليس فيهم سلعة أبور من الكتاب إذا تلى... 5 / 158

امام على عليه السلام : إِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ شَجَرَةُ النَّبُوَّةِ وَ مَوْضِعُ الرِّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفٌ... 5 / 236

امام على عليه السلام : أنا واحد عشر من صلبى أئمة محدثون... 4 / 501

امام على عليه السلام : ... إِنَّ فِي أَيْدِي النَّاسِ حَقًّا وَ بَاطِلًا وَ صِدْقًا وَ كَذِبًا وَ نَاسِخًا وَ مَنْسُوخًا... 5 / 39 ، 63

امام على عليه السلام : إِنَّ لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي كُلِّ سَنَةٍ وَ إِنَّهُ يَنْزِلُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ أَمْرُ السَّنَةِ... 4 / 501

امام على عليه السلام : إِنَّ مِنْ عِلْمَةِ الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ: يَجِيبُ إِذَا سئِلَ، وَ يَنْطِقُ... 1 / 333

امام على عليه السلام : أنه ليحدث لولى الأمر سوى ذلك ، كل يوم علم الله عز و جلاله لخاص... 4 / 501

امام على عليه السلام : اورا با حجت كافي ارسال داشت 2 / 585، 587

امام على عليه السلام : إيتيني بتلك الحصة وأشار بيده إلى حصة فأتيته بها فطبع لي فيها... 3 / 146

امام على عليه السلام : اى حبابه! چنانچه شخصى ادعاى امامت كرد و همين كار را توانست... 3 / 147

امام على عليه السلام : اى كسانى كه عالم به قرآن هستيد ، به آن عمل كنيد ؛ چون عالم... 4 / 353

امام على عليه السلام : اى مردم! اگر كشته نشويد، مى ميريد. سوگند به كسى كه... 2 / 385

امام على عليه السلام : أين الذين زعموا أنهم الراسخون فى العلم دوننا كذباً و بغيّاً علينا... 2 / 465

امام على عليه السلام : أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ الْبَغْيَ يُؤَدُّ أَصْحَابَهُ إِلَى النَّارِ، وَإِنَّ أَوَّلَ مَنْ بَغَى... 5 / 506

امام على عليه السلام : أَيُّهَا النَّاسُ! سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَقْدُونِي، فَلَا تَأْ بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي... 4 / 452

امام على عليه السلام : أَيُّهَا النَّاسُ! كُلُّ امْرِئٍ لَاقٍ مَا يَفْرُ مِنْهُ فِي فِرَارِهِ؛ وَ الْأَجَلَ مَسَاقٍ... 4 / 447

امام علی علیه السلام : بالعدل قامت السماوات و الارض 2 / 384

امام علی علیه السلام : بط جبرئیل علی آدم علیه السلام فقال: یا آدم! انی امرت أن أخیرک واحدة... 1 / 330

امام علی علیه السلام : بله؛ ولی توان امضای چیزی از آن را نداشت؛ اما در شب های... 4 / 291

امام علی علیه السلام : بِمَا عَرَفَنِي نَفْسُهُ 4 / 115

امام علی علیه السلام : بِنَا يَفْتَحُ اللَّهُ وَبِنَا يَخْتِمُ اللَّهُ وَبِنَا يَمْحُو مَا يَشَاءُ ، وَبِنَا يَثْبُتُ ، وَبِنَا... 5 / 427

امام علی علیه السلام : بیست ویژگی در مؤن وجود دارد که اگر یکی از آنها در وی نباشد... 5 / 319

امام علی علیه السلام : پس واجبات و تکالیف الهی کجایند؟ 5 / 320

امام علی علیه السلام : ثلاثٌ من كنّ فيه كمل ايمانهُ : العقلُ ، والحلمُ ، والعلمُ 4 / 14

امام علی علیه السلام : جبرئیل بر آدم فرود آمد و گفت : من مأمورم که تو را در انتخاب... 4 / 92

امام علی علیه السلام : جبرئیل علیه السلام بر حضرت آدم علیه السلام نازل شد و گفت : «ای آدم!... 4/ 55

امام علی علیه السلام : چرا نمی گویی هفت سؤل دارم؟! 5/ 19

امام علی علیه السلام : چرا، ولی در شب قدر، دستور چگونگی انجام دادن به آنها... 4/ 291

امام علی علیه السلام : حَدَّثْتُهَا بِكِتَابِ اللَّهِ وَرَجَمْتُهَا بِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ 5/ 180

امام علی علیه السلام : خداوند ، هزار و دویست مخلوق در خشکی آفرید و هزار و... 5/ 428

امام علی علیه السلام : در قرآن ، اندیشه کنید که همچون بهار است 4/ 350

امام علی علیه السلام : الدين لا يصلحُه إلا العقل 4/ 16

امام علی علیه السلام : سلونی قبل أن تفقدونی... سلونی عن کتاب الله عز و جل فوالله! ما نزلت... 2/ 469

امام علی علیه السلام : سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَيْئاً أَمَرَ بِهِ ثُمَّ نَهَى عَنْهُ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ أَوْ... 5/ 65

امام علی علیه السلام : سنّت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را برای خوشامد هیچ کس ، فرو نخواهم... 4/ 362

امام علی علیه السلام : طمع ها دل های جاهلان را از جابر می کنند و آرزوهای بی جا در... 4/ 43

امام علی علیه السلام : ظَهَرَ فِي الْعُقُولِ بِمَا يُرَى فِي خَلْقِهِ مِنْ عِلْمَاتِ التَّيْبِيرِ الَّتِي سُئِلَتْ... 4/ 145

امام علی علیه السلام : عقل ، پرده ای پوشاننده ، و فضل ، جمالی هویداست . پس نادرستی های... 4/ 49

امام علی علیه السلام : عقل ها پیشوای اندیشه ها ، اندیشه ها پیشوای دل ها ، دل ها پیشوای... 4/ 298

امام علی علیه السلام : عمق حکمت ، با عقل و عمق عقل ، با حکمت بیرون می آید ، و با... 4/ 47

امام علی علیه السلام : فاطلبوا ذلك من عند أهله خاصة نور يستضاء بهم وأئمة يقتدى... 4/ 343

امام علی علیه السلام : فَإِنَّ أَمْرَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِثْلُ الْقُرْآنِ نَاسِخٌ وَمَنْسُوخٌ وَخَاصٌّ وَعَامٌّ... 5/ 50، 53، 66

امام علی علیه السلام : فعرفت أنه مدبّر مصنوع باستدلال و الهام منه و ارادة ، كما ألهم الملائكة... 1/ 269

امام علی علیه السلام : فما نزلت علی رسول الله صلی الله علیه و آله آیه من القرآن إلا قرأنيها و... 4/ 326؛ 5/ 38، 62

امام علی علیه السلام : فما وردت علیّ قضیة إلا حکمتُ فیها بحکم الله و حکم رسول الله صلی الله علیه و آله 4/ 493

امام علی علیه السلام : قال رسول الله صلی الله علیه و آله : لا قول إلا بعمل ، و لا قول ولا عمل إلا بنية ، و... 4/ 375

امام علی علیه السلام : قرآن را به سرعت ، قرائت نکنید و در پی آن نباشید که سوره... 4 / 349

امام علی علیه السلام : كانت لی منزلة من رسول الله لم تكن لأحد من الخلائق، فكنت... 2 / 493

امام علی علیه السلام : کتاب ، به عنوان احتجاج و استدلال ، کافی است 2 / 585

امام علی علیه السلام : کلمة حق یراد بها باطل 5 / 77

امام علی علیه السلام : کمترین حدّ ایمان ، آن است که خدای بلندمرتبه، خود را به بنده... 5 / 312

امام علی علیه السلام : كنت إذا سألت رسول الله، أعطاني وإذا سكّت، إبتدأني 2 / 493

امام علی علیه السلام : گاهی در روزگار توانایی و جوانی مؤمن ، حالاتی برای وی پیش... 5 / 326

امام علی علیه السلام : لا إلاّ کتاب الله أو فهم أعطیه رجلٌ 2 / 468

امام علی علیه السلام : لا بُدَّ من مُنادٍ ینادی باسمِ رجلٍ 5 / 512

ص: 585

امام على عليه السلام : لا تَحْتَدُوا الْمَلْسَ فَإِنَّهَا حِذَاءُ فِرْعَوْنَ، وَ هُوَ أَوَّلُ مَنْ اتَّخَذَ الْمَلْسَ 5 / 523

امام على عليه السلام : لا تخاصمهم بالقرآن فإن القرآن حمال ذو وجوه تقول ويقولون... 5 / 77

امام على عليه السلام : لا يكون العبد مؤمناً حتى يعرف الله - ورسوله والأئمة... 2 / 458

امام على عليه السلام : لبيك بعمره و حج معاً 4 / 362

امام على عليه السلام : لقد كذب على رسول الله صلى الله عليه وآله حتى قام خطيباً، فقال: من كذب على... 2 / 495

امام على عليه السلام : لم أكن أدع سنة رسول الله صلى الله عليه وآله لقول أحد من الناس 4 / 362

امام على عليه السلام : ... لَمْ يَكْذِبْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُبْغِضٍ لِلْكَذِبِ خَوْفاً مِنَ اللَّهِ وَ... 5 / 65

امام على عليه السلام : لولا آية في كتاب الله لحدثتكم بما كان وبما يكون وما هو كائن... 4 / 292

امام على عليه السلام : لِيَكُنْ أَوَّلُ مَا تَأْكُلُ التُّفْسَاءُ الرُّطْبَ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ لِمَرْيَمَ: (وَ هُزِّي... 5 / 528

امام على عليه السلام : ليلة القدر ، در هر سال ، وجود دارد و در آن شب ، امر سنت ، فرود... 5 / 25

امام على عليه السلام : ما سألت الله عز وجل شيئاً إلا سألت لك مثله ولا سألت الله شيئاً إلا أعطانيه... 2 / 493

امام على عليه السلام : ما كنت أعبد رباً لم أره. لم تره العيون بمشاهدة الأبصار... 4 / 171

امام على عليه السلام : ما من معصية الله شيء إلا يأتي في شهوة ، فرجَم الله امرأً نَزَعَ عن شهوته... 4 / 28

امام على عليه السلام : محمّد ، پیامبر خدا ، شهيد شده است و به سراغت خواهد آمد . وقتي... 5 / 26

امام على عليه السلام : محمّد صلى الله عليه وآله ، دوازده امام عادل دارد كه انسان های استواری هستند... 5 / 19

امام على عليه السلام : من عرف نفسه فقد عرف ربه 4 / 111

امام على عليه السلام : نادر و استثنایا به کناری بگذار 4 / 306

امام على عليه السلام : نحن اهل الذكر 2 / 466

امام على عليه السلام : نزال القرآن أثلاثاً: ثلث فينا وفي عدونا و ثلث سنن و أمثال... 2 / 612؛ 4 / 342

امام على عليه السلام : وَ أَنَّ الْقُلُوبَ تَعْرِفُهُ بِلاَ تَصْوِيرٍ وَ لاَ إِحَاطَةَ 4 / 150

امام على عليه السلام : ... وَ رَجُلٍ ثَالِثٍ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَيْئاً أَمَرَ بِهِ ثُمَّ نَهَى عَنْهُ... 5 / 49

امام علی علیه السلام : وصیّ محمّد صلی الله علیه و آله ، به طور دقیق و بدون کم و کاست ، سی سال زندگی... 20 / 5

امام علی علیه السلام : وقد كنت أدخل علی رسول الله صلی الله علیه و آله كل يوم دَخْلَةً، فَيُخَلِّينِي فِيهَا... 491 / 2

امام علی علیه السلام : ولا يكن همّ أحدكم آخر السورة 4 / 350

امام علی علیه السلام : هذا يوم إجتمع فيه عيدان، فمن أحبّ أن يجمع معنا فليفعل و من لم... 289 / 1

امام علی علیه السلام : هر کس با قرآن انس بگیرد ، از جدایی دوستان ، وحشتی نخواهد... 334 / 4

امام علی علیه السلام : هلك في اثنان: مبغض قال و محبّ قال 2 / 605

امام علی علیه السلام : يا سَلْمَانُ! هلْ تَدْرِي مَنْ أَوَّلُ مَنْ بَايَعَهُ عَلِيٌّ مِنْبَرِ رَسُولِ... 521 / 5

فاطمه علیها السلام : آیا خداوند، آیه ای که در خصوص شما [در مورد ارث بردن از... 463 / 2

امام حسن علیه السلام : إعلموا أنّ العقل حرزٌ... 17 / 4

ص: 586

امام حسن علیه السلام : لقد فارقتكم رجل بالأمس، لم يسبقه الأولون بعلم ولا يدركه الآخرون 2 / 469

امام حسین علیه السلام : حملة على ذلك علمه أن ما أصابه لم يكن ليخطئه و أن ما أخطأه لم يكن... 2 / 361

امام حسین علیه السلام : نزلت في المهاجرين و جرت في آل محمد الذين أخرجوا من... 2 / 609

امام حسین علیه السلام : يا عمار! إن الله - تبارك و تعالی - قادر أن یغیر ماتری و هو کل... 4 / 276

امام سجّاد علیه السلام : آیات قرآنی، گنجینه هایی است که هرگاه درب آن را باز کنند... 4 / 301

امام سجّاد علیه السلام : از منابع غذایی ای که خداوند، آن را برای مردم مقدر داشته از آنچه... 5 / 422

امام سجّاد علیه السلام : اگر مردم بدانند در طلب علم، چه فایده ای هست، آن را می جویند... 4 / 420

امام سجّاد علیه السلام : اگر هیچ موجودی بر روی زمین زنده نماند و من تنها باشم... 4 / 335

امام سجّاد علیه السلام : إِنَّمَا كَانَ لِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَيْثُ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ رَسُولَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَشْرُ سِنِينَ، وَ لَمْ. 5 / 525

امام سجّاد علیه السلام : أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ - عَزَّ وَ جَلَّ - ؟ فَقَالَ: مَا مِنْ عَمَلٍ... 4 / 126

امام سجّاد علیه السلام : حبّ زنان، یکی از گونه های حبّ دنیاست ؛ هم ردیف حسد و... 5 / 358

امام سجّاد علیه السلام : خداوندا! بر محمد و خاندانش رحمت فرست و ما را از کسانی... 4 / 354

امام سجّاد علیه السلام : خداوندا! ... قرآن را میزان عدالت - در تمام باورها و کردارها - قرار... 5 / 159

امام سجّاد علیه السلام : خداوند، محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و یازده تن از فرزندان را از نور... 5 / 21

امام سجّاد علیه السلام : خف الله تعالی لقد رته عليك، واستحیی منه لقد ربه منك 4 / 16

امام سجّاد علیه السلام : دنیا، دو دنیاست : یکی برای دفع ضرورت و دیگری دنیای نفرین... 5 / 358

امام سجّاد علیه السلام : فرزند مادرت، یکی از آنان بود 5 / 22

امام سجّاد علیه السلام : قال رسول الله صلى الله عليه و آله : من صام شعبان كان له طهرا من كل زلة و وصمة... 4 / 376

امام سجّاد علیه السلام : مَا بِهِمَتِ الْبَهَائِمُ فَلَمْ تُبْهِمَ عَنْ أَرْبَعَةٍ : مَعْرِفَتِهَا بِالرَّبِّ وَ مَعْرِفَتِهَا... 4 / 138

امام سجّاد علیه السلام : مِنْ سَعَادَةِ الْمُؤْنِ دَابَّةٌ يَرْكَبُهَا فِي حَوَائِجِهِ وَ يَقْضِي عَلَيْهَا حُقُوقَ... 5 / 421

امام سجّاد علیه السلام : ... وَ إِنَّ أَوَّلَ مَا يَسْأَلُنَاكَ عَنْ رَبِّكَ الَّذِي كُنْتَ تَعْبُدُهُ، وَ عَنْ نَبِيِّكَ... 5 / 529

- امام باقر علیه السلام: آن، آب بود که همه چیزها را از آن آفرید و اصل هر چیز را از آب... 414 / 5
- امام باقر علیه السلام: آنچه می گویم خوب به آن توجه کن . همانا، رسول خدا صلی الله علیه و آله آنگاه... 502 / 4
- امام باقر علیه السلام: آن گاه که خدا عقل را آفرید، از او بازپرسی کرد و به او گفت: پیش آی... 40 / 4
- امام باقر علیه السلام: آیا کیفیت وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله را برای شما بازگو نمایم؟ 505 / 1
- امام باقر علیه السلام: أَتَرُونَ أَنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - افْتَرَضَ طَاعَةَ أَوْلِيَانِهِ عَلَى عِبَادِهِ... 448 / 4
- امام باقر علیه السلام: أَتَوَهَّمُ شَيْئًا؟ فَقَالَ: نَعَمْ، غَيْرَ مَعْقُولٍ وَلَا مَحْدُودٍ، فَمَا وَقَعَ وَهْمُكَ... 144 / 4
- امام باقر علیه السلام: اثنا عشر إماما من آل محمد عليهم السلام . كلهم محدثون بعد رسول الله صلى الله عليه وآله... 199 / 3
- امام باقر علیه السلام: إِذَا اسْتَقْبَلَتِ الْقِبْلَةَ بِوَجْهِكَ فَلَا تَقْلُبْ وَجْهَكَ عَنِ الْقِبْلَةِ فَتَنْفُسِدَ... 51 / 5
- امام باقر علیه السلام: إذا حدثتكم بشيء فاسألوني من كتاب الله، ثم قال في بعض... 86 / 5؛ 380 / 4

امام باقر عليه السلام : الأرض كلها لنا، فمن أحيأ أرضنا من المسلمين فليعمرها وليؤ... 472 / 5

امام باقر عليه السلام : از فرزندان حسين بن على ، نه نفرشان امام هستند و نهمين... 27 / 5

امام باقر عليه السلام : أسألك بِحَقِّ حَبِيبِكَ مُحَمَّدٍ إِلَّا بَدَّلْتَ سَيِّئَاتِي حَسَنَاتٍ وَ حَاسَبْتَنِي... 257 / 5

امام باقر عليه السلام : إسمع وع وبلغ حيث انتهت بك راحلتك . إن أمير المؤمنين عليه السلام... 182 / 3

امام باقر عليه السلام : ألا أحكى لكم وضوء رسول الله صلى الله عليه وآله ؟ فأخذ بكفه اليمنى كفا... 372 / 4

امام باقر عليه السلام : الأَبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ قَالَ وَمَا الأَبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ قَالَ يَصِلُ... 258 / 5

امام باقر عليه السلام : إلامن ازنصی من رسول، و كان ، و الله ، محمد ممن ارضاه... 509 / 4

امام باقر عليه السلام : الإیمان ما استقر فی القلب و أفصى به إلی الله عز و جل و صدقة العمل... 288 / 5

امام باقر عليه السلام : أما إله إذا كان ذلك ، عرض على رسول الله صلى الله عليه وآله ثم على الأئمة... 504 / 4

امام باقر عليه السلام : اما تسمع لقول الله عز و جل لله الأمر من قبل و من بعد؟ يعنى إليه المشيئة... 279 / 4

امام باقر عليه السلام : امامى است كه در سال 260 پنهان مى شود ، سپس چون شهابى... 351 / 5

امام باقر عليه السلام : إمامٌ يَحْنُسُ سَنَةَ سِتِّينَ وَمِئَتَيْنِ ، ثُمَّ يَطْهَرُ كَالشَّهَابِ يَتَوَقَّدُ فِي اللَّيْلِ الظُّلَمَاءِ... 142 / 3

امام باقر عليه السلام : إن اسم الله الأعظم على ثلاثة و سبعين حرفا و إنما كان عند... 229 / 5؛ 478 / 4

امام باقر عليه السلام : إن الله اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيًّا وَ اتَّخَذَهُ نَبِيًّا قَبْلَ أَنْ... 222 / 5

امام باقر عليه السلام : إن الله أخذ ميثاق شيعتنا بالولاية لنا و هم ذر ... و عرفهم رسول الله... 484 / 4

امام باقر عليه السلام : ... إنا أول ما يحاسب به العبد الصلاة، فإن قبلت قبل ما سواها... 527 / 5

امام باقر عليه السلام : إن أول من يكذب الكذاب الله - عز و جل - ثم المَلَكَانِ اللَّذَانِ... 506 / 5

امام باقر عليه السلام : إن الله - عز و جل - لما أخرج ذرية آدم عليه السلام من ظهره ليأخذ عليهم... 505 / 5

امام باقر عليه السلام : انتفعوا بموعظة الله وألزموا كتابه فإنه أبلغ الموعظة... 352 / 4

امام باقر عليه السلام : ان جبرئيل عليه السلام أتى النبي صلى الله عليه وآله لكل صلاة بوقتین غير صلاة المغرب... 282 / 1

امام باقر عليه السلام : إن حديث آل محمد صعب مستصعب لا يؤمن به إلا ملك مقرب... 375 / 4

امام باقر عليه السلام : إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله سأل جبرئيل عليه السلام كيف كان مهلك قوم صالح عليه السلام 5 / 133 ، 134

امام باقر عليه السلام : إنّ العلم الذى نزل مع آدم عليه السلام لم يرفع . و العلم يتوارث و كان على عليه السلام... 4 / 497

امام باقر عليه السلام : إنّ علياً كان محدثاً ... يحدّثه ملك 4 / 489

امام باقر عليه السلام : إنّ القرآن واحد نزل من عند واحد ولكنّ الاختلاف يجىء من قبل... 4 / 341 ؛ 5 / 78

امام باقر عليه السلام : إنّ كتاب الله أصدق الحديث و أحسن القصص و قال الله عز و جل (وَإِذَا... 4 / 346

امام باقر عليه السلام : إنّ لله عز و جل أن يقسم من خلقه بما شاء و ليس لخلقه أن يقسموا إلاّ به 5 / 408

ص: 588

امام باقر علیه السلام: إِنَّ لِلَّهِ عِلْمِينَ: علم مکنون مخزون لا یعلمه إلا هو ومن ذلك... 286 / 4

امام باقر علیه السلام: إِنَّمَا تَحْتَاجُ الْمَرْأَةَ فِي الْمَاتَمِ إِلَى النَّوْحِ لِتَسِيلَ دَمْعَتُهَا، وَلَا يَنْبَغِي... 156 / 3

امام باقر علیه السلام: إِنَّمَا يِدَاقُ اللَّهُ الْعِبَادَ فِي الْحِسَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى... 11 / 4؛ 334 / 1

امام باقر علیه السلام: إِنَّمَا يَعْبُدُ اللَّهُ مَنْ يَعْرِفُ اللَّهَ، فَأَمَّا مَنْ لَا يَعْرِفُ اللَّهَ فَإِنَّمَا يَعْبُدُهُ... 247 / 5؛ 128 / 4

امام باقر علیه السلام: إِنَّ مِنْ عِلْمِ مَا أَوْتَيْنَا تَفْسِيرَ الْقُرْآنِ وَأَحْكَامَهُ 4 / 343؛ 129 / 5

امام باقر علیه السلام: إِنَّ مِنْكُمْ مَنْ يِقَاتِلُ عَلَى تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلَى تَنْزِيلِهِ... 481 / 2

امام باقر علیه السلام: إِنَّ النَّاسَ لَمَّا كَذَّبُوا بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَمَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِهَلَاكِ... 47 / 5

امام باقر علیه السلام: إِنَّهُ لَيَنْزِلُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ إِلَى وَلِيِّ الْأَمْرِ، تَفْسِيرَ الْأُمُورِ سَنَةً سَنَةً... 500 / 4

امام باقر علیه السلام: إِنِّي لِأَكْرَهُ لِلرَّجُلِ أَنْ يَرْغَبَ عَنْ سُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَوْ يَدْعَاهَا 4 / 363

امام باقر علیه السلام: الْأَوَاهُ هُوَ الدَّعَاءُ 4 / 327

امام باقر علیه السلام: أَوَّلُ كُلِّ كِتَابٍ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) 5 / 509

امام باقر علیه السلام: أَوَّلُ مَا يَحْكُمُ اللَّهُ فِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الدَّمَاءُ 5 / 529

امام باقر علیه السلام: أَهْلُ عِلْمٍ دَرَّ أَنْ شَكَ نَدَارُنْدُ كَهْ بِيغْمِبِرِ چَنِينِ فرموده است: زناكار... 5 / 323

امام باقر علیه السلام: إِيَّاكُمْ وَالتَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ وَلَكِنْ إِذَا أَرَدْتُمْ أَنْ تَنْظُرُوا إِلَيَّ عَظَمْتِهِ... 2 / 343؛ 4 / 139

امام باقر علیه السلام: أَيُّنَا عَنِي وَ عَلِيٌّ أَوْلُنَا وَ أَفْضَلُنَا وَ خَيْرُنَا بَعْدَ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ... 4 / 479

امام باقر علیه السلام: ای پسر قیس! [بدان که] پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «زناكار در... 5 / 327

امام باقر علیه السلام: ... ای جابر! قرآن، بطنی دارد و برای بطن آن (بطنی و ظهری است... 2 / 480

امام باقر علیه السلام: ایمان، آن چیز است که در قلب جای گرفته و بنده را به سوی خدا... 5 / 318

امام باقر علیه السلام: ای میسر! همانا زمین، فاسد بود و خداوند، آن را با پیامبرش... 5 / 426

امام باقر علیه السلام: این، همان قول و گفته خداوند است که فرمود: (و آنها را با روحی... 5 / 331

امام باقر علیه السلام: برادرت، این را می دانست 5 / 22

امام باقر علیه السلام : بر توباد از زن های ساده و نابخرد بگیری 5 / 355

امام باقر علیه السلام : بر مؤن است که تا هفتاد گناه کبیره برادر مؤن خود را بپوشاند 5 / 317

امام باقر علیه السلام : بَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِخَمْسَةِ أَسْيَافٍ: ثَلَاثَةٌ مِنْهَا شَاهِرَةٌ، فَلَا تُغْمَدُ... 5 / 42

امام باقر علیه السلام : بنی الإسلام علی خمس: علی الصلاة و الزکاة و الصوم و الحجّ و الولاية... 1 / 506

امام باقر علیه السلام : به آن نامی که خداوند آنان را خوانده است و به [نام] عملی که... 5 / 328

امام باقر علیه السلام : به خدا هر چه اولاد آدم از روزی که خدا آدم را آفرید تا... 5 / 350

امام باقر علیه السلام : به زودی ، برده فروشی از اهل بربر می آید و با این... 3 / 153

امام باقر علیه السلام : پایه و مایه انسان ، عقل انسان است. انسان به واسطه عقل ، کمال... 4 / 90

امام باقر علیه السلام : پرده نشینان پارسا ... دخترهای جوانی که زیر سرپرستی... 5 / 355

امام باقر علیه السلام: پرسشی از تو دارم. چه وقت را مناسب می دانی تا نزد تو... 14/5

امام باقر علیه السلام: تَعَالَى الْجَبَّارُ، تَعَالَى الْجَبَّارُ، مَنْ تَعَاطَى مَا تَمَّ هَلَكُ 4/140

امام باقر علیه السلام: جَعَلَ مِنْهُمْ الرُّسُلَ وَالْأَنْبِيَاءَ وَالْأَيْمَةَ فَكَيْفَ يُعْرُونَ فِي آلِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَام... 222/5

امام باقر علیه السلام: چون خدا عقل را آفرید، به او فرمود: پیش بیا. پیش آمد، فرمود: ... 45/4

امام باقر علیه السلام: چون خداوند، عقل را آفرید، او را به سخن آورده و فرمود: «پیش... 90/4

امام باقر علیه السلام: چون روز قیامت می شود، خدای - تبارک و تعالی - دستور می دهد... 427/4

امام باقر علیه السلام: چون هنگام شهادت حسین علیه السلام در رسید، دختر بزرگ ترش فاطمه... 350/5

امام باقر علیه السلام: حسد، ایمان را می خورد؛ همان گونه که آتش، هیزم را... 330/5

امام باقر علیه السلام: حمیده باشی در دنیا و محمود (پسندیده) باشی در آخرت... 153/3

امام باقر علیه السلام: الْحَنِيفِيَّةُ مِنَ الْفِطْرَةِ الَّتِي فَطَرَ اللَّهُ النَّاسَ عَلَيْهَا، لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ... 378/4

امام باقر علیه السلام: خدا در روز قیامت، نسبت به حساب بندگان به اندازه عقلی که در... 44/4

امام باقر علیه السلام: خدا، فرود نمی آید و نیازی به فرود آمدن ندارد. دیدگاه او، نسبت... 346/2

امام باقر علیه السلام: خداوند از سه چیز منع نموده است: 1. گفتار نابه جا؛ 2. تباه نمودن... 508/1

امام باقر علیه السلام: خداوند، محمد صلی الله علیه و آله را به سوی جنّ و انس فرستاد و پس از او... 25/5

امام باقر علیه السلام: خدای تعالی به محمد صلی الله علیه و آله وحی کرد که: «ای محمد! من تو را آفریدم... 422/4

امام باقر علیه السلام: خَرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَاتَ لَيْلَةٍ بَعْدَ عَتَمَةٍ وَهُوَ يَقُولُ هَمَّهْمَةً... 230/5

امام باقر علیه السلام: خَشِيَ أَنْ لَا يَطَاعَ وَلَوْ أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ ثَبَّتَ لَهُ قَدَمًا أَقَامَ كِتَابَ اللَّهِ وَ... 45/5

امام باقر علیه السلام: خَيْرُ الْأَعْمَالِ الْحَرثُ تَزْرَعُهُ فَيَأْكُلُ مِنْهُ الْبَرُّ وَالْفَاجِرُ أَمَّا الْبَرُّ فَمَا أَكَلَ... 419/5

امام باقر علیه السلام: در تورات نوشته است، از جمله مناجات خدای عز و جل با موسی بن... 426/4

امام باقر علیه السلام: دروغ، سبب خراب شدن ایمان است... 330/5

امام باقر علیه السلام: در یکی از کتاب هایی که خدا نازل کرده، آمده است که: منم خدایی... 427/4

امام باقر عليه السلام : دين ، واسع و رساست و خوارج ، از نادانى ، بر خود... 362 / 5

امام باقر عليه السلام : ذِرْوَةُ الْأَمْرِ وَ سَنَامُهُ وَ مِفْتَاحُهُ وَ بَابُ الْأَشْيَاءِ وَ رِضَا الرَّحْمَنِ... 127 / 4

امام باقر عليه السلام : راه رسيدن به كمال نهايى انسان ، سه چيز است : شناخت عميق دين... 57 / 4

امام باقر عليه السلام : زيرا زناكار و گناهكاران ديگرى مانند وي ، از روى غلبه شهوت... 336 / 5

امام باقر عليه السلام : ظَهَرَ قُرْآنٌ ، تَنْزِيلَ آن وَ بَطْنَ آن ، تَأْوِيلُش است 481 / 2

امام باقر عليه السلام : عالم الغيب فإنَّ الله عز و جل عالم بما غاب عن خلقه فيما يقدر من شىء... 286 / 4

امام باقر عليه السلام : عَجِبْتُ مِنْ قَوْمٍ يَتَوَلَّوْنَا وَ يَجْعَلُونَا أُمَّةً وَ يَصِفُونَنَا أَنْ طَاعَتِنَا مَفْتَرَضَةٌ... 485 / 4

امام باقر عليه السلام : فرض الله الصلاة و سنَّ رسول الله صلى الله عليه و آله عشرة أوجه : صلاة الحضر... 379 / 4

امام باقر عليه السلام : فما البادرة؟ قال : اليمين عند الغضب و التوبة منها الندم 376 / 4

ص: 590

امام باقر عليه السلام : فهو واحد صمد، قدوس، يعبده كل شىء و يصمد اليه كل شىء ووسع... 1 / 272

امام باقر عليه السلام : فى كتاب على عليه السلام ثلاث خصال لا يموت صاحبهن أبداً حتى... 5 / 250

امام باقر عليه السلام : قال أمير المؤمنين عليه السلام فى خطبة خطبها بعد موت النبي صلى الله عليه وآله بتسعة أيام... 3 / 182

امام باقر عليه السلام : قال النبي صلى الله عليه وآله لعلي عليه السلام : يا علي! إدفني في هذا المكان و ارفع قبري من... 4 / 372

امام باقر عليه السلام : قال النبي صلى الله عليه وآله لفاطمة عليها السلام : يا فاطمة! قومي فاخرجي تلك الصفحة... 4 / 374

امام باقر عليه السلام : قَدْ أَحَلَّتْهَا آيَةٌ وَ حَرَمَتْهَا آيَةٌ أُخْرَى 5 / 45، 64

امام باقر عليه السلام : قَدْ بَيَّنَ لَكُمْ إِذْ نَهَى نَفْسَهُ وَ وُلْدَهُ 5 / 45

امام باقر عليه السلام : قرآن ، بر چهار بخش نازل شده ، يك چهارم دربارہ [فضايل و... 5 / 175

امام باقر عليه السلام : قِيلَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا... 5 / 288

امام باقر عليه السلام : كان اميرالمؤمنين - صلوات الله عليه - لا يصلى من النهار حتى تزول... 1 / 289

امام باقر عليه السلام : كَانَتْ شَرِيعَةُ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَنْ يُعْبَدَ اللَّهُ بِالتَّوْحِيدِ وَ الْإِخْلَاصِ وَ خَلَعَ... 4 / 136

امام باقر عليه السلام : كَانَتْ عَصَا مُوسَى لِأَدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَصَارَتْ إِلَى شُعَيْبٍ ثُمَّ صَارَتْ إِلَى... 5 / 230

امام باقر عليه السلام : كذلك فعل يقوم يونس لما آمنوا، رحمهم الله بعد ما كان قدر... 4 / 280

امام باقر عليه السلام : كسى كه اين را انكار كند از ما نيست ... 4 / 503

امام باقر عليه السلام : كسى كه بهره اى از درشتى كردن داشته باشد، بين او و ايمان... 5 / 330

امام باقر عليه السلام : كفر ، بزرگ تر از شرك است . هر كسى كه نظر يا سخنى را بر... 5 / 335

امام باقر عليه السلام : كَيْفَ تُدْرِكُهُ الْأَوْهَامُ وَ هُوَ خِلَافٌ مَا يُعْقَلُ وَ خِلَافٌ مَا يَتَصَوَّرُ فِي... 4 / 141

امام باقر عليه السلام : لَقَدْ خَلَقَ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ لَيْلَةَ الْقَدْرِ أَوَّلَ مَا خَلَقَ الدُّنْيَا وَ لَقَدْ خَلَقَ فِيهَا... 5 / 526

امام باقر عليه السلام : لَمَّا حَضَرَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا حَضَرَهُ ، دَفَعَ وَصِيَّتَهُ إِلَى ابْنَتِهِ فَاطِمَةَ... 3 / 164

امام باقر عليه السلام : لَمَّا مات أبى على بن الحسين عليه السلام ، جاءت ناقة له من الرعى حتى ضربت... 1 / 240

امام باقر عليه السلام : لم يحج النبي صلى الله عليه وآله بعد قدومه المدينة إلا واحدة و قد حج بمكة مع... 4 / 372

امام باقر عليه السلام : لو كانت إذا نزلت آية على رجل، ثم مات ذلك الرجل، ماتت...2 / 609

امام باقر عليه السلام : لو كان لألسنتكم أوكية لحدت كل امرئ بما له وعليه 4 / 455

امام باقر عليه السلام : لو لا أنا زداد ، لأفدنا 4 / 504

امام باقر عليه السلام : ليس لك من الأمر شيء أن تتوب عليهم أو تعذبهم فإنهم ظالمون 5 / 142

امام باقر عليه السلام : ما ادعى أحد من الناس أنه جمع القرآن كله كما أنزل إلا كذاب...4 / 341؛ 5 / 130

امام باقر عليه السلام : ما أعلم أحدا من الناس قال فيها إلا بالرأي إلا على عليه السلام فإنه...4 / 363

امام باقر عليه السلام : مادرم زير ديوارى نشسته بود . آن ديوار ، شكست و ما...5 / 348

امام باقر عليه السلام : ما دوازده امام هستيم كه حسن وحسين عليهما السلام ، از جمله اين دوازده...5 / 27

امام باقر عليه السلام : المال للزوج 1 / 302

ص: 591

امام باقر عليه السلام : مَا مِنْ عَبْدٍ يُصَابُ بِمُصِيبَةٍ فَيَسْتَرْجِعُ عِنْدَ ذِكْرِ الْمُصِيبَةِ وَيَصْبِرُ حِينَ تَفْجَأُهُ... 256 / 5

امام باقر عليه السلام : ما الوصمة؟ قال : اليمين في المعصية و النذر في المعصية 376 / 4

امام باقر عليه السلام : ما وقتى شخصى را ببينيم ، حقيقت او را كه مؤمن است يا منافق... 484 / 4

امام باقر عليه السلام : ما يستطيع أحد أن يدعى أن عنده جميع القرآن كله ظاهره و... 130 / 5؛ 325 / 4

امام باقر عليه السلام : قصود از ليله مباركه، شب قدر است 510 / 1

امام باقر عليه السلام : مقصود ، مؤمنى است كه برای برادر (دینی) خود ، در پشت سر او... 429 / 4

امام باقر عليه السلام : من از هیچ كس نمى پسندم كه از سنت پیامبر خدا صلى الله عليه و آله روى گردان... 363 / 4

امام باقر عليه السلام : مَنْ كَانَ مُؤْنًا فَعَمِلَ خَيْرًا فِي إِيْمَانِهِ ثُمَّ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ فَكَفَرَ ثُمَّ تَابَ... 264 / 5

امام باقر عليه السلام : نحن، أهل الذكر 480 / 2

امام باقر عليه السلام : نَزَلَتْ فِي خَوَاتِ بْنِ جُبَيْرِ الْأَنْصَارِيِّ وَكَانَ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْخَنْدَقِ... 52 / 5

امام باقر عليه السلام : نزل جبرئيل عليه السلام بهذه الآية على محمد صلى الله عليه و آله هكذا : (فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا... 329 / 4

امام باقر عليه السلام : نزل جبرئيل على محمد صلى الله عليه و آله برمانتين من الجنة ، فلقية علي عليه السلام... 495 / 4

امام باقر عليه السلام : نزل القرآن على أربعة أرباع، ربع فينا وربع في عدونا وربع سنن... 611 / 2

امام باقر عليه السلام : نَسَخَتْهَا الْآيَةُ الَّتِي بَعْدَهَا قَوْلُهُ : (فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ... 64، 46 / 5

امام باقر عليه السلام : نِعَمَ الْمَسْأَلَةُ سَأَلْتَنِي يَا أُمَّ هَانِي هَذَا مَوْلُودٌ فِي آخِرِ الزَّمَانِ هُوَ... 142 / 3

امام باقر عليه السلام : (وَإِيْدُهُمْ بِرُوحٍ مِّنْهُ) ذَلِكَ الَّذِي يُفَارِقُهُ 275 / 5

امام باقر عليه السلام : وجدنا فى كتاب على عليه السلام (إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ... 461، 423 / 5

امام باقر عليه السلام : ... وَرَجَّعَ بِالْقُرْآنِ صَوْتَكَ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الصَّوْتِ الْحَسَنِ يَرْجَعُ تَرْجِيعًا 123 / 2

امام باقر عليه السلام : ورجل قرأ القرآن فحفظ حروفه وضيّع حدوده وأقامه إقامة القدرح 78 / 5

امام باقر عليه السلام : وَ السَّبِيلُ الَّذِي قَالَ اللَّهُ : (سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا... 65 / 5

امام باقر عليه السلام : والصحفة عندنا يخرج بها قائمنا عليه السلام فى زمانه 374 / 4

امام باقر علیه السلام : وكان من نبذهم الكتاب أن أقاموا حروفه وحرفوا حدوده فهم... 5/ 78 ، 86 ، 173

امام باقر علیه السلام : ... وَ لَوْ أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ ثَبَّتَ لَهُ قَدَمَاهُ أَقَامَ كِتَابَ اللَّهِ وَالْحَقَّ كُلَّهُ 5/ 40

امام باقر علیه السلام : وَاللَّهِ لَوْ لَا مَا فِي الْأَرْضِ مِنْكُمْ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى أَهْلِ خِلَافِكُمْ وَلَا... 5/ 257

امام باقر علیه السلام : .. وَ لَوْ أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ ثَبَّتَ لَهُ قَدَمَاهُ أَقَامَ كِتَابَ اللَّهِ وَالْحَقَّ كُلَّهُ 5/ 63

امام باقر علیه السلام : ... هر که در دلش صافی خالص دین خدا در آمد ، دلش از آنچه جز... 5/ 358

امام باقر علیه السلام : هر گاه مطلبی را برای شما نقل نمودم، درباره آن موضوع از قرآن... 1/ 508

امام باقر علیه السلام : همانا خداوند - تبارك و تعالی - ، قرآن را بیانگر هر چیزی قرار... 4/ 351

امام باقر علیه السلام : همه چیز ، آب بود و عرش خدا بر آب بود و خداوند ، همه چیز... 5/ 415

امام باقر علیه السلام : هو علمه الذي يأخذ عمّن يأخذه 2/ 530

امام باقر علیه السلام: هِيَ الْوَلَايَةُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ 92 / 5

امام باقر علیه السلام: يَا ابْنَ قَيْسٍ أَمَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَدْ قَالَ لَا يَزِينِي الزَّانِي وَهُوَ... 265 / 5

امام باقر علیه السلام: يَا ابْنَ مُسْلِمٍ كُلُّ شَيْءٍ خَلَقَهُ اللَّهُ مِنْ طَيْرٍ أَوْ بَهِيمَةٍ أَوْ شَيْءٍ فِيهِ... 229 / 5

امام باقر علیه السلام: يَا جَابِرُ! إِنَّ اللَّهَ أَوَّلَ مَا خَلَقَ خَلَقَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعِزَّتْهُ الْهُدَاةُ... 526 / 5

امام باقر علیه السلام: يَا سَدِيرُ! إِنَّ لَنَا خَدَمًا مِنَ الْجِنِّ فَإِذَا أَرَدْنَا السَّرْعَةَ بَعَثْنَاهُمْ... 229 / 5

امام باقر علیه السلام: يَا سَعْدُ! تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ... 347 / 4

امام باقر علیه السلام: يَسْتَقْبِلُ الْقِبْلَةَ ثُمَّ لِيَقْلَهُ... 363 / 4

امام باقر علیه السلام: يَعْنِي الْمُوصَى إِلَيْهِ إِنْ خَافَ جَنَفًا مِنَ الْمُوصَى فِيمَا أَوْصَى بِهِ إِلَيْهِ... 46 / 5

امام باقر علیه السلام: يَكُونُ بَيْنَ الْجَمَاعَتَيْنِ ثَلَاثَةُ أَمْيَالٍ 301 / 1

امام صادق علیه السلام: أَنْ أَعْمَالَ، بِالْأَيْشِ نَمَى بَرْنَدُ 94 / 4

امام صادق علیه السلام: أَنْ رَا بَرَايَ خَانَوَادَهَاتِ خَرِيدِي وَبِهَ دُوشِ خُودِ كَشِيدِي تَا بَرَايَ شَان... 353 / 5

امام صادق علیه السلام: أَنْ گَاهِ كِهَ اَزِ بِنْدِهَ مُونِ گِنَاهِي سِرِ مِي زَنْدِ، خِدَاوَنْدِ بِهَ اَوْ هَفْتِ... 339 / 5

امام صادق علیه السلام: أَنْ، نِيرِنِگِ وَ شَيْطَنْتِ اسْتِ كِهَ نَمَايْشِ عَقْلِ رَا دَارْدِ، وَلِي عَقْلِ نَيْسْتِ 43 / 4

امام صادق علیه السلام: آيَا اَزِ زَمِينِ وَ آنِجِهَ اَزِ آنِ پَدِيدِ مِي آيِدِ، غَيْرِ اَزِ خَمْسِ، حَقِّي نَدَارِيمِ؟! 475 / 5

امام صادق علیه السلام: آيَا گِمَانِ مِي كِنِي فَقَطِ خَمْسِ بِهَ مَا تَعَلَّقِ دَارْدِ؟ بَلَكِهَ هَرِ چِه... 472 / 5

امام صادق علیه السلام: آيِهَ اِي اَزِ مَلِكُوتِ وَ بَزْرَگِ تَرِ اَزِ جَبْرَيْلِ وَ مِيكَائِيلِ اسْتِ . اَوْ بَا... 246 / 4

امام صادق علیه السلام: آيِهَ، بِهَ بَنِي اسْرَائِيلِ بِهَ جِهْتِ تَرْكِ دَسْتُورِهَائِ الهِي، نَسْبِتِ كَفْرِ دَادِه... 339 / 5

امام صادق علیه السلام: أَتَعْلَمُ أَنَّ لِلْأَرْضِ تَحْتًا وَفَوْقًا؟ 145 / 4

امام صادق علیه السلام: إِحَاطَةُ الوَهْمِ أَلَا تَرَى إِلَى قَوْلِهِ: (قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ)... 327 / 4

امام صادق علیه السلام: أَحَلَّتْ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ لِلْإِمَامِ يَضَعُهَا... 461 / 5

امام صادق علیه السلام: ادع الله عز وجل ولا تقل أن الأمر قد فرغ منه 283 / 4

امام صادق عليه السلام: إذا آل الرجل من امرأته و الإيلاء أن يقول: واللّٰه لا أجامعك كذا و كذا... 1 / 511

امام صادق عليه السلام: إذا أراد الإمام أن يعلم شيئاً، أعلمه الله ذلك 4 / 499

امام صادق عليه السلام: إذا عُدتِ إخوانكِ فلا تَلبسي المصْبَغَةَ 3 / 162 ، 166

امام صادق عليه السلام: إذا كان الغالب عليه إسم الأُسْرِبِ ، فلا بأس 1 / 302

امام صادق عليه السلام: إذا كان ليلة الجمعة وافى رسول الله صلى الله عليه وآله العرش و وافى... 4 / 503

امام صادق عليه السلام: إذا كان الماء قدر كَرٍّ، لم ينجسْه شيء 1 / 494

امام صادق عليه السلام: إذا كان يومُ القيامةِ وَ جَمَعَ اللهُ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - الْخَلَائِقَ، كَانَ... 5 / 520

امام صادق عليه السلام: أذن ابن أم مكتوم لصلاة الغداة و مرّ رجل برسول الله صلى الله عليه وآله و هو يتسحر... 4 / 373

امام صادق عليه السلام: از او بپرس و سوسه ای که به او دست می دهد از چیست؟ به... 4 / 43

ص: 593

امام صادق علیه السلام : از تو می خواهیم که بر محمد و آل محمد ، درود فرستی و به رحمت... 4 / 303

امام صادق علیه السلام : أَسْأَلُكَ بِتَوْحِيدِكَ الَّذِي فَطَرْتَ عَلَيْهِ الْعُقُولَ 4 / 143

امام صادق علیه السلام : أصحاب العربية يحرفون كلام الله عز وجل عن مواضعه 5 / 173

امام صادق علیه السلام : أعطوا الحسن بن علي بن علي بن الحسين - وهو الأفتس - ... 3 / 158

امام صادق علیه السلام : أعظم إثم من يحلفُ بها 5 / 408

امام صادق علیه السلام : إعلموا إن القرآن هدى النهار ونور الليل المظلم على ما كان من... 4 / 351

امام صادق علیه السلام : أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ ، إِذْمَانُ التَّفَكُّرِ فِي اللَّهِ وَفِي قُدْرَتِهِ 4 / 141

امام صادق علیه السلام : أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ ، الْعِلْمُ بِاللَّهِ 4 / 113

امام صادق علیه السلام : إقرأوا كما علمتم 2 / 445؛ 5 / 122

امام صادق علیه السلام : گر بنده مرتکب یکی از گناهان بزرگ یا کوچکی شود که خداوند... 5 / 326

امام صادق علیه السلام : اگر قرآن ، همان طور که نازل شده ، خوانده شود، ما را با نام در... 5 / 175

امام صادق علیه السلام : ... اگر کنیزکی داری ، برای انداختن بستر او بفرست تا در شب و... 5 / 356

امام صادق علیه السلام : اگر گوشت خوک نمی خورند ، با آنها غذا بخور و به مادرت نیکی کن 5 / 347

امام صادق علیه السلام : ألا إن صاحب المصيبة أولى بالصبر عليها فمشى حافيا حتى دخل... 2 / 308

امام صادق علیه السلام : ألا أخبركم بما كان رسول الله صلى الله عليه وآله يقول إذا أوى إلى فراشه؟ 4 / 371

امام صادق علیه السلام : الأوصياء ، هم أبواب الله عز وجل التي يؤتى منها ولولاهم ما عرف الله عز وجل 151 /

امام صادق علیه السلام : الكفر أقدم ، وذلك أن إبليس أول من كفر ، وكان كفره غير شرك... 5 / 508

امام صادق علیه السلام : المعرفة و ضدّها الأئكار 4 / 129

امام صادق علیه السلام : أليس تكون مع الإمام مؤطناً نفسك على حسن النية في طاعته... 5 / 61، 67

امام صادق علیه السلام : أما الحلال والحرام ، فقد والله أنزل الله على نبيه بكماله ، وما يزداد... 4 / 451

امام صادق علیه السلام : أما إنه ليس فيه من الحلال والحرام ولكن فيه علم ما يكون 4 / 483

امام صادق عليه السلام : أما سمعت قول الله - عز وجل - : (الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ... 3 / 159

امام صادق عليه السلام : أما مع الإمام فركتان و أما من يصلّى وحده فهي أربع ركعات بمنزلة... 1 / 301

امام صادق عليه السلام : أما والله إن كانت أعمالهم أشدّ بياضاً من القبايطي ولكن كانوا إذا... 5 / 258

امام صادق عليه السلام : أمر الله ولم يشأ؛ و شاء ولم يأمر. أمر إبليس أن يسجد لآدم... 2 / 348؛ 4 / 176

امام صادق عليه السلام : امروزه ديگر مستضعفى وجود ندارد . مردان ، به مردان ابلاغ کرده اند... 5 / 363

امام صادق عليه السلام : انّ آزر أبا ابراهيم عليه السلام كان منجماً لنمرود ولم يكن يصدر إلا عن أمره... 1 / 368

امام صادق عليه السلام : إنّ الأئمة في كتاب الله عز وجل ، امامان . قال الله تبارك و تعالى : (وَجَعَلْنَاهُمْ... 4 / 470

امام صادق عليه السلام : إنّ أبغض خلق الله عبداً اتقى الناس لسانه 2 / 132

امام صادق عليه السلام : إن اجتهد برئ و إن قصر في الاجتهاد في الطلب ، فلا 1 / 513

امام صادق عليه السلام : إِنَّ الْآيَةَ مِنَ الْقُرْآنِ وَالسُّورَةَ لِتُجَى ۚ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى تَصْعَدَ أَلْفٌ... 4 / 349

امام صادق عليه السلام : ... إِنَّ الْحَدِيثَ يَنْسَخُ كَمَا يَنْسَخُ الْقُرْآنُ 5 / 54 ، 66

امام صادق عليه السلام : إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَخْبَرَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِمَا كَانَ مِنْذُ كَانَتِ الدُّنْيَا وَبِمَا يَكُونُ... 4 / 292

امام صادق عليه السلام : إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَوْضَحَ بِأَيِّمَةِ الْهُدَى مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّنَا عَنْ دِينِهِ... 5 / 222

امام صادق عليه السلام : إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ تَبْيَانًا كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى وَاللَّهِ... 5 / 87

امام صادق عليه السلام : إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - بَعَثَ جَبْرَائِيلَ وَأَمْرَهُ أَنْ يَخْرِقَ بِإِبْهَامِهِ ثَمَانِيَةَ... 5 / 424

امام صادق عليه السلام : إِنَّ اللَّهَ عَزَّ ذَكَرَهُ خَتَمَ بِنَبِيِّكُمْ النَّبِيِّينَ فَلَا نَبِيَّ بَعْدَهُ أَبَدًا وَخَتَمَ بِكُتَابِكُمْ... 4 / 324

امام صادق عليه السلام : إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - فَضَّضَ عَلَى خَلْقِهِ خَمْسًا فَرَخَّصَ فِي أَرْبَعٍ وَلَمْ... 1 / 506

امام صادق عليه السلام : إِنَّ اللَّهَ عَلَّمَ نَبِيَهُ التَّنْزِيلَ وَالتَّوِيلَ فَعَلَّمَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَيْهَا عَلَيْهِ السَّلَامُ... 4 / 369

امام صادق عليه السلام : إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَبْدَأْ لَهُ مِنْ جَهْلِ 4 / 285

امام صادق عليه السلام : إِنَّ الْمُرِيدَ لَا يَكُونُ إِلَّا لِمُرَادٍ مَعَهُ، لَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَالِمًا قَادِرًا ثُمَّ أَرَادَ 2 / 345

امام صادق عليه السلام : إِنَّ الْإِمَامَ إِذَا شَاءَ أَنْ يَعْلَمَ ، أَعْلَمَ 4 / 499

امام صادق عليه السلام : إِنَّ أَمْرَ اللَّهِ ، كُلُّهُ عَجِيبٌ ، إِلَّا أَنَّهُ قَدْ احْتَجَّ عَلَيْكُمْ بِمَا قَدْ عَرَفْتُمْ مِنْ... 4 / 116

امام صادق عليه السلام : إِنَّ أَوَّلَ الْأُمُورِ وَمَبْدَأُهَا وَقَوْتَهَا وَعِمَارَتُهَا الَّتِي لَا يَنْتَفِعُ بِشَيْءٍ إِلَّا بِهِ... 4 / 18

امام صادق عليه السلام : إِنَّ أَوَّلَ صَلَاةٍ افْتَرَضَهَا اللَّهُ عَلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الطُّهْرُ 5 / 524

امام صادق عليه السلام : إِنَّ أَوَّلَ مَا عُصِيَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - بِهِ سِتٌّ : حُبُّ الدُّنْيَا ، وَحُبُّ... 5 / 507

امام صادق عليه السلام : إِنَّ أَوَّلَ مَنْ اتَّخَذَ السُّكَّرَ سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ 5 / 524

امام صادق عليه السلام : ... إِنَّ أَوَّلَ مَنْ رَدَّ شَهَادَةَ الْمَمْلُوكِ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ ، وَذَلِكَ أَنَّهُ... 5 / 518

امام صادق عليه السلام : إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَمَرَ إِبْرَاهِيمَ بِنَاءِ الْكَعْبَةِ وَأَنْ يَرْفَعَ قَوَاعِدَهَا وَيُرِيَ النَّاسَ... 5 / 513

امام صادق عليه السلام : ... إِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - لَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ خَلَقَ تِلْكَ... 5 / 511

امام صادق عليه السلام : إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَضَعَ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ وَهِيَ جَوْهَرَةٌ أُخْرِجَتْ... 5 / 512

امام صادق عليه السلام : إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - لَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَرْسَلَ الْمَاءَ عَلَيَّ... 510 / 5

امام صادق عليه السلام : إِنَّ جَبْرَائِيلَ كَرَى بِرَجْلِهِ خَمْسَةَ أَنْهَارٍ وَلِسَانُ الْمَاءِ يَتَّبِعُهُ: الْفُرَاتَ وَ... 424 / 5

امام صادق عليه السلام : إِنَّ الْحَدِيثَ يَنْسَخُ كَمَا يَنْسَخُ الْقُرْآنُ 325 / 4

امام صادق عليه السلام : إِنَّ الْخَطِيئَةَ لَا تُكْفَرُ الْخَطِيئَةَ وَ لَكِنَّ الْحَسَنَةَ تَحُطُّ الْخَطِيئَةَ 255 / 5

امام صادق عليه السلام : إِنَّ الرَّجُلَ الْأَعْجَمِيَّ مِنْ أُمَّتِي لِيَقْرَأَ الْقُرْآنَ بِعَجْمِيَّتِهِ ، فَتَرْفَعَهُ الْمَلَائِكَةُ... 337 / 4

امام صادق عليه السلام : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ : ... إِنَّ رَبِّي وَعَدَنِي فِي شِيعَةِ عَلِيِّ خَصَلَةَ 256 / 5

امام صادق عليه السلام : إِنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لِأَشَدَّ اتِّصَالًا بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ اتِّصَالِ شِعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا 257 / 4

امام صادق عليه السلام : إِنَّ الزَّلْزَلَةَ وَ مَا أَشْبَهَهَا مَوْعِظَةٌ وَ تَرْهيبٌ يُرْهَبُ بِهَا النَّاسُ... 422 / 5

امام صادق عليه السلام : إِنَّ سُلَيْمَانَ ، وَرِثَ دَاوُودَ وَرِثَ مُحَمَّدًا ، وَرِثَ سُلَيْمَانَ وَرِثًا... 507 / 4

امام صادق عليه السلام : إِنَّ الْعَاقِلَ لِدَلَالَةِ عَقْلِهِ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ قَوَامَهُ وَزِينَتَهُ وَهَدَايَتَهُ... 4 / 33

امام صادق عليه السلام : إِنَّ عَبْدَ الْمُطَّلِبِ أَوَّلَ مَنْ قَالَ بِالْبَدَاءِ، يُبْعَثُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أُمَّةً وَحْدَهُ... 5 / 502

امام صادق عليه السلام : إِنَّ عِنْدِي الْجُفْرَ الْأَبْيَضَ 4 / 480

امام صادق عليه السلام : إِنَّ الْقُرْآنَ إِذَا جَاءَ بِهِ جَبْرَيْلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، سَبْعَةَ عَشَرَ... 5 / 149، 177، 195

امام صادق عليه السلام : إِنَّ الْقُرْآنَ لَمْ يَمْتِ وَأَنَّهُ يَجْرِي كَمَا يَجْرِي اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ، وَكَمَا يَجْرِي... 2 / 611

امام صادق عليه السلام : إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ أَرْبَعَةَ أَرْبَاعٍ، رِبْعٌ حَلَالٌ، وَرِبْعٌ حَرَامٌ، وَرِبْعٌ سَنَنٌ... 4 / 343

امام صادق عليه السلام : إِنَّ لِكُلِّ صَلَاةٍ وَقْتَيْنِ غَيْرِ الْمَغْرَبِ، فَانَّ وَقْتَهَا وَاحِدٌ وَوَقْتَهَا وَجُوبَهَا... 1 / 282

امام صادق عليه السلام : إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَبَطْنًَا 4 / 342

امام صادق عليه السلام : إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى، عِلْمَيْنِ : عَلِمَا أَظْهَرَ عَلَيْهِ مَلَائِكَتُهُ وَأَنْبِيَائِهِ... 4 / 494

امام صادق عليه السلام : إِنَّ لِلَّهِ عِلْمَيْنِ : عِلْمٌ مَكْتُونٌ مَحْزُونٌ لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا هُوَ مِنْ ذَلِكَ يَكُونُ... 5 / 37

امام صادق عليه السلام : إِنَّ لَنَا فِي كُلِّ لَيْلَةٍ جُمُعَةٌ سُرُورًا 4 / 503

امام صادق عليه السلام : إِنَّ اللَّهَ احْتَجَّ عَلَى النَّاسِ بِمَا آتَاهُمْ وَعَرَفَهُمْ 4 / 116؛ 5 / 245

امام صادق عليه السلام : إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ اسْمًا بِالْحُرُوفِ غَيْرِ مُتَصَوِّتٍ وَبِاللَّفْظِ... 2 / 600

امام صادق عليه السلام : إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ هُوَ الْعَدْلُ إِنَّمَا دَعَا الْعِبَادَ إِلَى الْإِيمَانِ بِهِ لِأَنَّ الْكُفْرَ... 5 / 262

امام صادق عليه السلام : إِنَّمَا عَرَفَ اللَّهُ مَنْ عَرَفَهُ بِاللَّهِ فَمَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ . بِهِ فَلَيْسَ يَعْرِفْهُ... 4 / 118

امام صادق عليه السلام : إِنَّمَا يَدَأِقُ اللَّهُ الْعِبَادَ فِي الْحِسَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى قَدْرِ مَا آتَاهُمْ مِنْ... 1 / 331

امام صادق عليه السلام : إِنَّ الْمُرِيدَ لَا يَكُونُ إِلَّا لِمُرَادٍ مَعَهُ، لَمْ يَزَلْ [اللَّهُ] عَالِمًا قَادِرًا... 4 / 169

امام صادق عليه السلام : إِنَّ مُعَاوِيَةَ أَوَّلَ مَنْ عَلَّقَ عَلَى بَابِهِ مِصْرَاعَيْنِ بِمَكَّةَ، فَمَنْعَ حَاجَّ بَيْتِ... 5 / 514

امام صادق عليه السلام : إِنَّ النَّظَرَ فِي الْمَصْحَفِ عِبَادَةٌ 4 / 345

امام صادق عليه السلام : أَنَّهُ لِيُعْجِبُنِي أَنْ يَكُونَ فِي الْبَيْتِ مِصْحَفٌ يَطْرُدُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ الشَّيَاطِينَ 4 / 345

امام صادق عليه السلام : إِنَّهُ يُعْطَى السَّكِينَةَ وَالْوَقَارَ حَتَّى يَعْلَمَ أَنَّهُ كَلَامُ مَلِكٍ 4 / 488

امام صادق عليه السلام : إنّه يفرق فى ليلة إحدى وعشرين ويكون له البدء، فإذا كانت... 280 / 4

امام صادق عليه السلام : إني لأعلم خبر السماء وخبر الأرض وخبر ما كان وما كائن، كأثه... 473 / 2

امام صادق عليه السلام : إني لأعلم ما فى السماوات وما فى الأرض وأعلم ما فى الجنة... 486 ، 455 / 4

امام صادق عليه السلام : إني لأمقت الرجل أرى فى رجله نعلًا غير مخصر؛ أما إن أول من... 523 / 5

امام صادق عليه السلام : أول ما نزل على رسول الله صلى الله عليه وآله : «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ... 315 / 4 : 509 / 5

امام صادق عليه السلام : أول ما يُبدأ به فى الأخرى صدقة الماء يعنى فى الأجر 527 / 5

امام صادق عليه السلام : أول ما يتحف به المؤمن يغفر لمن تبع جنازته 527 / 5

امام صادق عليه السلام : أول ما يسأل الله - جل ذكره - العبد أن يقول له: «أولم أروك من... 528 / 5

امام صادق عليه السلام : أول من اتخذ التعلين إبراهيم عليه السلام 517 / 5

امام صادق علیه السلام: «أَوَّلُ مَنْ شَابَ إِبرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: «يَا رَبِّ! مَا هَذَا؟». فَقَالَ: «نُورٌ وَ تَوْقِيرٌ...» 517 / 5

امام صادق علیه السلام: «أَوَّلُ مَنْ لَوَّنَ إِبرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ أَوَّلُ مَنْ هَشَمَ الثَّرِيدَ هَاشِمٌ» 523 / 5

امام صادق علیه السلام: «أَوْ مالنا من الأرض و ما أخرج الله منها إلا الخمس يا أبا سيار؟» 461 / 5، 475

امام صادق علیه السلام: «ای ابا محمد! به راستی که خدای عز و جل چیزی به انبیا، عطا نکرده مگر...» 496 / 4

امام صادق علیه السلام: «ای حرمان! آن گاه که شب قدر می شود و فرشتگان نویسنده...» 281 / 4

امام صادق علیه السلام: «ایمان، آن است که در قلب پدید آمده باشد و اسلام، چیزی است...» 311 / 5

امام صادق علیه السلام: «ایمان، جز با عمل پدید نمی آید و عمل، جزئی از آن است. ایمان...» 320 / 5

امام صادق علیه السلام: «ایمان، چیزی است که در قلب جای می گیرد و به سوی خدا...» 310 / 5

امام صادق علیه السلام: «ایمان، عبارت است از اقرار و عمل؛ ولی اسلام، اقرار بدون عمل...» 312 / 5

امام صادق علیه السلام: «[ایمان عبارت است از] گواهی دادن بر یگانگی خدای تعالی و...» 312 / 5

امام صادق علیه السلام: «ای مفضل! کسی که نمی اندیشد، رستگار نمی گردد و کسی که...» 53 / 4

امام صادق علیه السلام: «این آیه، درباره علی و حسن و حسین [علیهم السلام] نازل شده است...» 176 / 5

امام صادق علیه السلام: «إِبْدَأُ بِقُبَا، فَصَلِّ فِيهِ وَ أَكْثِرْ، فَإِنَّهُ أَوَّلُ مَسْجِدٍ صَلَّى فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ...» 525 / 5

امام صادق علیه السلام: «باد، زیر همین رکن شامی نهفته است، و هرگاه خداوند بخواهد که...» 417 / 5

امام صادق علیه السلام: «برای سواری، چهارپا تهیه کن که منافع آن برای توست، و روزی...» 420 / 5

امام صادق علیه السلام: «بعث رسول الله صلى الله عليه و آله جيشا إلى خثعم فلما غشيتهم استعصموا...» 373 / 4

امام صادق علیه السلام: «بَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِخَمْسَةِ أَسْيَافٍ: ... وَ السَّيْفُ الثَّانِي...» 63 / 5

امام صادق علیه السلام: «بَلْ أَنَا أَصِفُهُ لَكَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: «كُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ...» 516 / 5

امام صادق علیه السلام: «بلی، به دلیل قول خداوند که می فرماید: (حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَةً)» 508 / 1

امام صادق علیه السلام: «بلی، و الله یا ابن النجاشی! إنَّ فینا لم ینکت فی قلبه و یوقر فی...» 487 / 4

امام صادق علیه السلام: «بنده خدا، متوجه مخلوقی می شود (و حاجت خود را از فقیری...» 58 / 4

امام صادق علیه السلام : به آنان بگو، بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نماز نازل شد ، ولی نامی از سه... 5 / 176

امام صادق علیه السلام : به کنیزی بگو که حمیده را ملاقات کند و سؤال کند که... 3 / 154

امام صادق علیه السلام : بین دو نماز جمعه باید سه میل فاصله باشد 1 / 512

امام صادق علیه السلام : پاداش ، به اندازه عقل است 4 / 12

امام صادق علیه السلام : پاداش ، به اندازه عقل است . مردی از بنی اسرائیل ، در... 4 / 44

امام صادق علیه السلام : پروردگارا! تو را سپاس! تویی یکتای قدرتمند و استوار. تو را... 4 / 299

امام صادق علیه السلام : پروردگارا! در تلاوت قرآن، حلاوتی و در برقراری آن، نشاطی... 4 / 302

امام صادق علیه السلام : پروردگارا! دل های ما را سرشار پذیرش شگفتی های پایان ناپذیر... 4 / 300

امام صادق علیه السلام : پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به زن ها سلام می کرد و آنها جوابش را می دادند... 5 / 361

ص: 597

امام صادق علیه السلام : تا آن زمان که بدان کار مشغول است، روح ایمان از او سلب می شود... 329 / 5

امام صادق علیه السلام : تسبیح فاطمة الزهراء علیها السلام من الذكر الكثير الذي قال الله عز وجل : (اذكروا الله... 327 / 4

امام صادق علیه السلام : تظهر الزنادقة في سنة ثمان وعشرين ومائة . وذلك أتى نظرت... 483 / 4

امام صادق علیه السلام : تقول إذا غرست أو زرعت ومثل : (كلمة طيبة كشجرة طيبة أصلها... 419 / 5

امام صادق علیه السلام : ثلاث هن من علامات المؤمنين : علمه بالله و من يحب و من يبغض... 113 / 4

امام صادق علیه السلام : جبرئیل علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد : «ای محمد! پروردگارت... 415 / 4

امام صادق علیه السلام : جعل الشر كله في بيت وجعل مفتاحه حب الدنيا، وجعل الخير كله... 29 / 4

امام صادق علیه السلام : جعل فيهم خمسة أرواح ، أيدهم بروح القدس ، فبه عرفوا الأشياء... 490 / 4

امام صادق علیه السلام : چون بر حسین بن علی علیه السلام شمشیر زدند و خواستند که سر... 210 / 3

امام صادق علیه السلام : چون حسین علیه السلام آهنگ عراق کرد ، کتب و وصیت امامت را به... 351 / 5

امام صادق علیه السلام : چون علی علیه السلام به کوفه رفت ، کتب و وصیت را به ام سلمه سپرد و... 351 / 5

امام صادق علیه السلام : چون قرآن، حمال ذو وجوه است، به تنهایی ، حجت بر... 461 / 2

امام صادق علیه السلام : چون قربانی هابیل، مورد قبول درگاه حضرت حق قرار گرفت... 519 / 5

امام صادق علیه السلام : چه بسیار پیش می آید که کسی قصد بازگشت به گناه دارد ولی گناه... 329 / 5

امام صادق علیه السلام : چه عقلی که فرمانبری شیطان می کند؟ 43 / 4

امام صادق علیه السلام : حتى يعرفهم ما يرضيه وما يسخطه 349 / 2

امام صادق علیه السلام : الحجاج يصدرون على ثلاثة أصناف صنف يعتق من النار و صنف... 255 / 5

امام صادق علیه السلام : حجر الأسود كان ملكاً من عظماء الملائكة عند الله، فلما أخذ الله... 504 / 5

امام صادق علیه السلام : حد الزنا... إن أول من عمل هذا العمل قوم لوط، واستغنى الرجال... 508 / 5

امام صادق علیه السلام : [حدود ایمان ، عبارت است از] گواهی دادن به یگانگی خداوند... 311 / 5

امام صادق علیه السلام : حدیثی حدیث ابی علیه السلام ، و حدیث ابی حدیث جدی علیه السلام ، و حدیث... 316 / 2

امام صادق علیه السلام : حسب فرأى ما يحلُّ بالحسين عليه السلام فقال : إني سقيم لما يحلُّ بالحسين عليه السلام 4 / 330

امام صادق علیه السلام : حمیده ، از چرکین ها پاك است ، مانند شمش طلا . همیشه... 5 / 355

امام صادق علیه السلام : حُمَيْدَةُ مُصَفَّاءٌ مِنَ الْأَدْناسِ كَسَبِيكَةِ الذَّهَبِ ، ما زالتُ الأَملاكُ... 3 / 154

امام صادق علیه السلام : خدا برتر از آن است. حرکت، صفتی است که با فعل، به وجود می آید 2 / 345

امام صادق علیه السلام : خدا را به خدا بشناسید 4 / 121

امام صادق علیه السلام : خداوندا! قرآن را برای ما راهبری قرار ده که از لغزش ها بازمان... 4 / 304

امام صادق علیه السلام : خداوندا! ما را به گونه ای قرار ده که تابع حلال آن باشیم و از... 4 / 304

امام صادق علیه السلام : خداوند به داوود علیه السلام وحی کرد : «به راستی ، اگر بنده ای از بندگان... 4 / 419

امام صادق علیه السلام: خدای عز و جل به آدم علیه السلام وحی فرمود: «من تمام سخن را در چهار کلمه... 418 / 4»

امام صادق علیه السلام: خدای عز و جل به برخی از پیامبران وحی کرد که بدخویی، کردار را تباه... 418 / 4

امام صادق علیه السلام: خدای - تبارک و تعالی - می فرماید: «ای محمّد! من، تو و علی... 423 / 4»

امام صادق علیه السلام: خدای - تبارک و تعالی - می فرماید: «بنده من، با چیزی محبوب تر... 413 / 4»

امام صادق علیه السلام: خدای - عزّ و جلّ - می فرماید: «منم خدایی که معبودی جز من... 413 / 4»

امام صادق علیه السلام: خدای - عزّ و جلّ - همیشه پروردگار ما بوده است. علم او، عین... 344 / 2

امام صادق علیه السلام: خلق أعظم من جبرئیل و میکائیل و کان مع رسول اللّٰه و هو مع الأئمة... 330 / 4

امام صادق علیه السلام: خلق اللّٰه المشیئة بنفسها، ثم خلق الأشياء بالمشیئة... 173 / 4

امام صادق علیه السلام: در آنچه خدای عز و جل به داوود وحی فرمود، این بود که: «ای داوود... 419 / 4»

امام صادق علیه السلام: در تورات نوشته است: «ای آدمیزاد! هرگاه خشمگین می شوی... 426 / 4»

امام صادق علیه السلام: درختان میوه را قطع نکنید که خداوند، بر سر شما عذاب می ریزد... 420 / 5

امام صادق علیه السلام: در ضمن آنچه خدای عز و جل با موسی علیه السلام مناجات فرمود این بود که: «ای... 420 / 4»

امام صادق علیه السلام: در یکی از کتاب ها خوانده است که خدای - تبارک و تعالی... 424 / 4

امام صادق علیه السلام: دشمنان خدا، دروغ می گویند. قرآن، فقط بر یک حرف از... 341 / 4

امام صادق علیه السلام: دو ثلث گناه این جوان به عهده وصی است؛ زیرا او مانع شده و وسایل... 507 / 1

امام صادق علیه السلام: دین را خوب بفهمید؛ زیرا هر که دین را خوب نفهمد، مانند صحراگرد... 57 / 4

امام صادق علیه السلام: ذکر تائه سقط من بطنها حین سقط واضعا یدیه علی الأرض... 155 / 3

امام صادق علیه السلام: الرَّجْمُ فِي الْقُرْآنِ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: إِذَا زَنَى الشَّيْخُ وَالشَّيْخَةُ فَازْجُمُوهُمَا... 55 / 5، 67

امام صادق علیه السلام: رَحِمَكَ اللَّهُ... 115 / 4

امام صادق علیه السلام: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای عز و جل می فرماید: «آشکارا به جنگ... 416 / 4»

امام صادق علیه السلام: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای عز و جل می فرماید: «گفتگوی علمی میان... 416 / 4»

امام صادق علیه السلام : روح ، آفریده ای است که به خدا قسم ، از جبرئیل و میکائیل... 4 / 246

امام صادق علیه السلام : روزه بگیر و تنها عیدین (عید فطر و قربان) و سه روز ایام تشریق... 5 / 29

امام صادق علیه السلام : روزه، صرفاً امساک از خوردن و آشامیدن نیست 1 / 513

امام صادق علیه السلام : زبور داوود و توراة موسی و إنجیل عیسی و صحف ابراهیم و الحلال... 4 / 480

امام صادق علیه السلام : سَأَلَتْ رَحِمَكَ اللَّهُ عَنِ الْإِيمَانِ وَ الْإِيمَانُ هُوَ الْإِقْرَازُ بِاللِّسَانِ وَ عَقْدٌ... 5 / 287

امام صادق علیه السلام : سَأَلَ رَجُلٌ أَبِي بَعْدَ مُنْصَرَفِهِ مِنَ الْمَوْقِفِ فَقَالَ : أَتَرَى يُحَيِّبُ اللَّهُ هَذَا... 5 / 249

امام صادق علیه السلام : سِتَّةُ أَشْيَاءَ لَيْسَ لِلْعِبَادِ فِيهَا صُنْعٌ : الْمَعْرِفَةُ وَ الْجَهْلُ وَ الرِّضَا... 4 / 124

امام صادق علیه السلام : السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ! أَنْتَ أَوَّلُ مَظْلُومٍ وَ أَوَّلُ مَنْ غُصِبَ حَقُّهُ... 5 / 515

امام صادق علیه السلام : شاء و أراد و قدّر و قضی؟ قال : نعم 4 / 175

امام صادق علیه السلام : شاء و أراد و لم یحب 4 / 176

امام صادق علیه السلام : شاء و أراد و لم یحب و لم یرض : شاء أن یكون شیء إلا... 4 / 180

امام صادق علیه السلام : شهادة أن «لا إله إلا الله» و أن «محمدًا رسول الله صلی الله علیه و آله» والإقرار بما... 4 / 379

امام صادق علیه السلام : صدیقه بود و در خاندان امام حسن ، زنی چون او دیده نشد 5 / 349

امام صادق علیه السلام : صَلَاةُ الْمُؤْمِنِ بِاللَّيْلِ تَذْهَبُ بِمَا عَمِلَ مِنْ ذَنْبٍ بِالنَّهَارِ 5 / 254

امام صادق علیه السلام : طَعْمُ الْمَاءِ طَعْمُ الْحَيَاةِ 5 / 415

امام صادق علیه السلام : عَجَبًا لَكَ ، لَمْ تَبْلُغِ الْمَشْرِقَ وَ لَمْ تَبْلُغِ الْمَغْرِبَ وَ لَمْ تَنْزِلْ... 4 / 145

امام صادق علیه السلام : عقل ، چیزی است که با آن ، خدا عبادت می شود و... 4 / 43

امام صادق علیه السلام : عقل ، چیزی است که به واسطه آن ، خداوند پرستش می شود و با آن... 4 / 94

امام صادق علیه السلام : عقل ، راهنمای مؤمن است 4 / 52

امام صادق علیه السلام : عقلش چگونه است؟ 4 / 44

امام صادق علیه السلام : عقلش چه طور است؟ 4 / 94

امام صادق علیه السلام : علامة بينه و بين أصحابه يحول الجذب خصبا 4 / 376

امام صادق علیه السلام : عِلْمُ الْكِتَابِ وَاللَّهُ كُلُّهُ عِنْدَنَا! عِلْمُ الْكِتَابِ وَاللَّهُ كُلُّهُ عِنْدَنَا 4 / 457

امام صادق علیه السلام : العلم، ليس هو مشيئته . ألا ترى إنك تقول: سأفعل كذا إن شاء... 4 / 169

امام صادق علیه السلام : علم همه كتب ، نزد ماست 4 / 479

امام صادق علیه السلام : على أربعة أشياء :... و علمت أن الله عز و جل مطلع على فاستحييت... 4 / 16

امام صادق علیه السلام : غضب، ایمان را فاسد می کند ؛ همان گونه که سرکه، عسل را 5 / 330

امام صادق علیه السلام : فَأَخْبَرَ أَنَّهُ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - أَوَّلُ مَنْ دَعَا إِلَى نَفْسِهِ، وَ دَعَا إِلَى... 5 / 516

امام صادق علیه السلام : فاطمه بنت اسد، مادر امیرالمؤمنین علیه السلام ، نخستین زنی بود که به... 5 / 348

امام صادق علیه السلام : فَإِنَّ الْبَيْتَ إِذَا كَثُرَ فِيهِ تِلَاوَةُ الْقُرْآنِ ، كَثُرَ خَيْرُهُ وَ اتَّسَعَ أَهْلُهُ وَ إِضَاءَهُ... 4 / 348

امام صادق عليه السلام : فرسول الله صلى الله عليه وآله الذكر وأهل بيته المسئولون وهم أهل الذكر 1 / 510

امام صادق عليه السلام : فرسول الله صلى الله عليه وآله أفضل الراسخين في العلم ، قد علمه الله عز وجل جميع... 5 / 60 ، 67

امام صادق عليه السلام : فطرهم جميعاً على التوحيد 5 / 246

امام صادق عليه السلام : فطرهم الله حين أخذ ميثاقهم على التوحيد ، قال : ألسنت بربكم؟ 4 / 137

امام صادق عليه السلام : فعمد قاييل إلى النار فبنى لها بيتاً ، وهو أول من بنى بيوت النار... 5 / 519

امام صادق عليه السلام : فقد كان رسول الله صلى الله عليه وآله وحدايتاً يدعو الناس فلا يستجيبون له ، و... 5 / 511

امام صادق عليه السلام : فقط گوش گوسفند را می توانی داغ کنی 5 / 422

امام صادق عليه السلام : فلما أراد الله أن يخلق الخلق نثرهم بين يديه ، فقال لهم : «من ربكم؟»... 5 / 504

امام صادق عليه السلام : قال أمير المؤمنين - صلوات الله عليه - مضت السنة من رسول الله صلى الله عليه وآله أن... 4 / 379

امام صادق عليه السلام : قالت مريم: (إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا)، أى صوما صمتا 1 / 513

امام صادق عليه السلام : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : طلب العلم فريضة على كل مسلم . ألا إن الله يحب... 4 / 374

امام صادق عليه السلام : قال رسول الله صلى الله عليه وآله فى مرضه الذى توفى فيه : أدعوا لى خليلى . فأرسلنا... 4 / 373

امام صادق عليه السلام : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : لا خير فى العيش إلا لرجلين : عالم مطاع ، أو... 4 / 374

امام صادق عليه السلام : قَدْ كَانَ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ حَسَنَ ذَلِكَ لِمُعَاوِيَةَ 5 / 518

امام صادق عليه السلام : قد ولدنى رسول الله صلى الله عليه وآله وأنا أعلم كتاب الله وفيه بدء الخلق و ما هو كائن... 2 / 533

امام صادق عليه السلام : قرآن را نمى توان و نبايد، بى وقفه و تندتند خواند. وقتى به آيه اى... 4 / 304

امام صادق عليه السلام : القرآن عهد الله الى خلقه ينبغى للمرء المسلم أن ينظر فى عهده و... 4 / 348

امام صادق عليه السلام : قرآن، نشان راهى است كه به بهترين راه ها رهنمون مى گردد 4 / 305

امام صادق عليه السلام : قسم به خدا ، همانا من همه كتاب خدا را از اول تا آخرش... 4 / 476

امام صادق عليه السلام : قطع درخت سدر در بيابان ، مكروه است ؛ چون اين درخت ، كم... 5 / 420

امام صادق عليه السلام : قل : الله أكبر من أن يوصف 2 / 346

امام صادق عليه السلام : كَانَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي شَبَابِهِ عَلَى الْفِطْرَةِ الَّتِي فَطَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْخَلْقَ... 4 / 137

امام صادق عليه السلام : كَانَ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ يَحْلِفُونَ بِهَا»، فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : (فَلَا أَقْسِمُ بِمَوْقِعِ... 5 / 408

امام صادق عليه السلام : كان رسول الله صلى الله عليه وآله إذا صلى على ميت كبر و تشهد . ثم كبر ثم صلى على... 4 / 371

امام صادق عليه السلام : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَوَّلُ مَا يُفْطَرُ عَلَيْهِ فِي زَمَنِ الرَّطْبِ الرَّطْبِ، وَ... 5 / 527

امام صادق عليه السلام : كان على بن الحسين صلوات الله عليهما رجلاً صرداً لا تدفنه فراء... 2 / 330

امام صادق عليه السلام : كان يقرأ آية الكرسي ويقول : بسم الله آمنت بالله و كفرت بالطاغوت... 4 / 371

امام صادق عليه السلام : كتاب الله فيه نبأ ما قبلكم و خبر ما بعدكم و فصل ما بينكم و نحن نعلمه 5 / 87

امام صادق عليه السلام : كذبوا ، من زعم هذا فقد صير الله محمولاً و وصفه بصفة المخلوق... 4 / 330

امام صادق عليه السلام : كسى از شما به حقيقت ايمان دست نمى يابد ، مگر اين كه دورترين... 5 / 321

امام صادق عليه السلام: کسی که زنا کند و کسی که شراب بنوشد و کسی که عمداً يك روز... 328 / 5

امام صادق عليه السلام: الكُفْرُ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَلَى خَمْسَةِ أَوْجِهٍ فَمِنْهَا كُفْرُ الْجُحُودِ وَ الْجُحُودُ عَلَى... 267 / 5

امام صادق عليه السلام: كَفَّ عَنْ هَذِهِ الْقِرَاءَةِ ، أقرأ كما يقرأ الناس حتى يقوم القائم... 322 / 4؛ 122 / 5

امام صادق عليه السلام: كلام، صفتی است پدیدشونده و ازلی و قدیم نیست، خدای بود و... 345 / 2

امام صادق عليه السلام: كلُّ شَيْءٍ مَرْدُودٌ إِلَى الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ كُلُّ حَدِيثٍ لَا يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ... 324 / 4

امام صادق عليه السلام: لا تصحبوا أهل البدع و لا تجالسوهم فتصيروا عند الناس كواحد منهم... 378 / 4

امام صادق عليه السلام: ... لَا تَكُونُ مُؤْمِنًا حَتَّى تَعْرِفَ النَّاسِخَ مِنَ الْمَنْسُوحِ 67 / 5

امام صادق عليه السلام: لا حدّ لمن لا حدّ عليه. و تفسير ذلك: لو أنّ مجنوناً قذف رجلاً لم... 303 / 1، 512

امام صادق عليه السلام: لَا عَلَى اللَّهِ الْبَيَانُ؛ وَ (لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا) وَ (لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ... 123 / 4

امام صادق عليه السلام : لا غنى أخصب من العقل، ولا فقر أحط من الحمق ، و لا استظهار...1 / 335

امام صادق عليه السلام : لا ، وَ لَكِنْ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَعْلَمَ الشَّيْءَ أَعْلَمَهُ اللَّهُ ذَلِكَ 4 / 446

امام صادق عليه السلام : لَا يُبَالِي النَّاصِبُ صَلَّى أَمَ زَنَى وَ هَذِهِ الْآيَةُ نَزَلَتْ فِيهِمْ عَامِلَةً نَاصِبَةً...5 / 258

امام صادق عليه السلام : لا يتحوّل مؤمن عن إيمانه ولا ناصب عن نصبه ولله المشية فيهم 4 / 284

امام صادق عليه السلام : لا يصلح أكل ذبيحة لا تذبح من مذبحتها 1 / 291

امام صادق عليه السلام : لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَةٍ وَلَا مَعْرِفَةً إِلَّا بِعَمَلٍ ، فَمَنْ عَرَفَ...4 / 128

امام صادق عليه السلام : لا يقطع صلاة المؤمن شىء ولكن ادرو ما استطعتم 1 / 296

امام صادق عليه السلام : لبنات الأخت الثلث و ما بقى للجدد 1 / 303

امام صادق عليه السلام : لَعَنَكُمْ اللَّهُ يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ - ثَلَاثًا - مَا عَلَى هَذَا عَاهَدْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ...3 / 157

امام صادق عليه السلام : لِكُلِّ شَيْءٍ حُرْمَةٌ وَحُرْمَةُ الْبَهَائِمِ فِي وُجُوهِهَا 5 / 421

امام صادق عليه السلام : لَمَّا كَانَ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي وَعَدَ فِيهَا عَلَى بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ...1 / 240

امام صادق عليه السلام : لَمَّا كَانَ يَوْمَ مَوْءَةَ كَانَ جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَى فَرَسٍ فَلَمَّا التَّقُوا نَزَلَ...5 / 522

امام صادق عليه السلام : لَمَّا نَزَلَتْ : (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ...4 / 328

امام صادق عليه السلام : لم يعنوا أنه هكذا ولكنهم قالوا: قد فرغ من الأمر فلا يزيد ولا...4 / 277

امام صادق عليه السلام : لَمْ يَكُنْ لِدُورِ مَكَّةَ أَبْوَابٌ وَ كَانَ أَهْلُ الْبُلْدَانِ يَأْتُونَ بِقَطْرَانِهِمْ...5 / 514

امام صادق عليه السلام : لو علم الناس ما فى البدء من الأجر ما فتروا عن الكلام فيه 4 / 270

امام صادق عليه السلام : لَوْ كَانَ ذَلِكَ كَمَا تَقُولُ ، لَكَانَ التَّوْحِيدُ عَنَّا مُرْتَبِعًا ، لِأَنَّ لَمْ نُكَلِّفْ...4 / 143

امام صادق عليه السلام : لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي فَضْلِ مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ، مَا مَدُّوا أَعْيُنَهُمْ إِلَى...4 / 106

امام صادق عليه السلام : اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنَ الْآبَاءِ وَ الْأُمَّهَاتِ وَ الْمَاءِ الْبَارِدِ 4 / 364

امام صادق عليه السلام : اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْكَ...4 / 116

امام صادق عليه السلام : لَيْسَ ذَلِكَ مَوْلَاكُمْ ، هَذَا أَخُوكُمْ وَابْنُ عَمِّكُمْ ، إِنَّمَا الْمَوْلَى...3 / 167

امام صادق عليه السلام : ليس عليه أن يؤدّيها مرّة أخرى 1 / 513

امام صادق عليه السلام : لَيْسَ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ أَنْ يَعْرِفُوا. وَ لِلْخَلْقِ عَلَى اللَّهِ أَنْ ... 4 / 116، 129؛ 5 / 245

امام صادق عليه السلام : ليس هذا هو العلم . إنّما هو أثر عن رسول الله صلى الله عليه وآله . إنّ العلم الذى... 4 / 508

امام صادق عليه السلام : ليس هكذا انما هي والمؤمنون فنحن المؤمنون 4 / 394؛ 5 / 174

امام صادق عليه السلام : ما بدأ الله فى شئ إلا كان فى علمه قبل أن يبدو له 2 / 347؛ 4 / 285

امام صادق عليه السلام : ما تنبأ نبي قط حتى يقرّ الله بخمس خصال، بالبداء والمشية والسجود... 4 / 271

امام صادق عليه السلام : مادرم گفت كه پدرم فرموده : اى أم فروه! به راستى، من هر آينه، در... 5 / 348

امام صادق عليه السلام : مادر من از كسانى بود كه ايمان داشت و با تقوا و خوش كردار بود... 5 / 348

امام صادق عليه السلام : ما صنعتم من شىء أو حلفتكم عليه من يمين فى تقية فأنتم منه فى سعة 4 / 370

امام صادق عليه السلام : ما عبد به الرحمن واكتسب به الجنان 1 / 330

امام صادق عليه السلام : ما كَلَّمَ رسول الله صلى الله عليه وآله العباد بكنه عقله قط 5 / 144

امام صادق عليه السلام : مَا لَا يَقْبَلُ اللَّهُ شَيْئًا إِلَّا بِهِ قُلْتُ وَ مَا هُوَ قَالَ الْإِيمَانُ بِاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا... 5 / 289

امام صادق عليه السلام : ما من أمر يختلف فيه اثنان إلا وله أصل في كتاب الله عز وجل ولكن لا... 5 / 87

امام صادق عليه السلام : ما من شىء إلا وفيه كتابٌ أو سنة 4 / 324

امام صادق عليه السلام : ما نعلم شيئاً يزيد في العمر إلا صلة الرحم، حتى ان الرجل يكون... 4 / 282

امام صادق عليه السلام : [مراد از] كفر نعمت، گفتار خدای تعالی است که از قول سلیمان علیه السلام... 5 / 337

امام صادق عليه السلام : مراد، دو شاهد کافر است 1 / 510

امام صادق عليه السلام : مرتکب کبیره اگر آن گناه را حلال بشمارد ، از اسلام خارج است... 5 / 324

امام صادق عليه السلام : مرتکب کبیره ، در صورتی که آن گناه را حلال بداند ، از اسلام... 5 / 336

امام صادق عليه السلام : مردی از پدرم ، امام باقر علیه السلام در باره جنگ های امیرالمؤمنین علیه السلام... 5 / 42

امام صادق عليه السلام : المشيئة محدثة 4 / 173

امام صادق عليه السلام : مَشِي الرِّجْلِ فِي حَاجَةِ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ يُكْتَبُ لَهُ عَشْرُ حَسَنَاتٍ وَ... 5 / 255

امام صادق عليه السلام : مصحفٌ فيه مثل قرآنكم هذا ، ثلاث مرات . والله ما فيه من قرآنكم... 4 / 483

امام صادق عليه السلام : مَعْرُوفٌ عِنْدَ كُلِّ جَاهِلٍ 4 / 136

امام صادق عليه السلام : مَكْتُوبٌ عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ الصَّدَقَةُ بِعَشْرَةٍ وَ الْقَرْضُ بِثَمَانِيَةِ عَشْرٍ... 3 / 266

امام صادق عليه السلام : مكنتی پر نعمت تر از عقل نیست و تنگ دستی ، پست تر از جهل و... 4 / 45

امام صادق عليه السلام : مَنْ ارْتَكَبَ كَبِيرَةً مِنَ الْكَبَائِرِ فَرَعِمَ أَنَّهَا حَلَالٌ أَخْرَجَهُ ذَلِكَ مِنْ... 5 / 265

امام صادق عليه السلام : من استمع حرفا من كتاب الله عز وجل من غير قراءة . كتب الله له حسنة... 4 / 346

امام صادق عليه السلام : مَنْ تَرَكَ الْعَمَلَ الَّذِي أَقْرَبَهُ قُلْتُ فَمَا مَوْضِعُ تَرْكِ الْعَمَلِ حَتَّى يَدْعَهُ أَجْمَعُ 5 / 266

امام صادق عليه السلام : مَتَّكَ نَفْسَكَ فِي الْخَلَاءِ صَلَالًا 5 / 540

امام صادق عليه السلام : من زعم أنّ الله يبدو له فى شئ، اليوم لم يعلمه أمس، فابروا منه 4 / 285

امام صادق عليه السلام : مَنْ شَكَ أَوْ ظَنَّ وَأَقَامَ عَلَى أَحَدِهِمَا أَحْبَطَ اللَّهُ عَمَلَهُ إِنَّ حُجَّةَ اللَّهِ... 5 / 258

امام صادق عليه السلام : مِنْ صُنِعِ اللَّهُ ، لَيْسَ لِلْعِبَادِ فِيهَا صُنْعٌ 4 / 124

امام صادق عليه السلام : منظور، دو شاهد مسلمان است 1 / 510

امام صادق عليه السلام : من عبد المعنى دون الإسم فذاك التوحيد 2 / 95

امام صادق عليه السلام : من كان عاقلاً كان له دين ، و من كان له دين دخل الجنة 1 / 330؛ 4 / 12

امام صادق عليه السلام : مَنْ نَظَرَ إِلَى الْكَعْبَةِ كُتِبَتْ لَهُ حَسَنَةٌ وَ مُجِيتَ عَنْهُ عَشْرُ سَيِّئَاتٍ 5 / 255

امام صادق عليه السلام : مؤن به میزان ایمان و نیکویی کردارش ، گرفتار بلا و امتحان... 5 / 317

امام صادق عليه السلام : مؤن ، دو گونه است : مؤنی که در برابر عهد و پیمانی که با... 5 / 317

امام صادق عليه السلام : مَهْمَا أَبْهَمَ عَلَى الْبَهَائِمِ مِنْ شَيْءٍ فَلَا يُبْهَمُ عَلَيْهَا أَرْبَعَةٌ خِصَالٌ : ... / 4 / 138

امام صادق عليه السلام : مه! ما أجبك فيه من شيء فهو عن رسول الله صلى الله عليه وآله لسنا من : ... / 4 / 364، 370

امام صادق عليه السلام : میان ایمان و کفر ، فاصله ای جز کم عقلی نیست 4 / 58

امام صادق عليه السلام : نَزَلَتْ فِي خَوَاتِ بْنِ جُبَيْرِ الْأَنْصَارِيِّ وَكَانَ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْخَنْدَقِ... / 5 / 66

امام صادق عليه السلام : نزل القرآن بإيتاك أعني واسمعي يا جاره! 4 / 342

امام صادق عليه السلام : نزل القرآن جملة واحدة في شهر رمضان إلى البيت المعمور ، ثم... / 4 / 318، 340

امام صادق عليه السلام : نشانه های روشن، عبارت اند از: مقام ابراهیم، سنگی که آن حضرت... / 1 / 510

امام صادق عليه السلام : النظر في المصحف فهو أفضل 4 / 346

امام صادق عليه السلام : نَعَمْ ، إِنَّ الْإِمَامَ إِذَا أَبْصَرَ إِلَى الرَّجْلِ ، عَرَفَهُ وَعَرَّفَ لَوْنَهُ وَإِنْ سَمِعَ... / 4 / 484

امام صادق عليه السلام : نَعَمْ ، إِنَّ أَوَّلَ مَنْ رَدَّ شَهَادَةَ الْمَمْلُوكِ لِقَلَانٍ 5 / 518

امام صادق عليه السلام : نعم : ليلة القدر وهي في كل سنة في شهر رمضان في العشر... / 4 / 341

امام صادق عليه السلام : نماز مؤن را چیزی قطع نمی کند، ولی تا می توانید جلوگیری کنید 1 / 296

امام صادق عليه السلام : نه [، ایمان از او سلب نمی شود] . آیا اگر کسی قصد دزدی داشته... / 5 / 329

امام صادق عليه السلام : نه، تا زمانی که مشغول بدان کار است ، ایمان از وی سلب می شود... / 5 / 329

امام صادق عليه السلام : لَأَنَّ رِيحَانَ الْأَعَاجِمِ 1 / 298

امام صادق عليه السلام : نهی النبي صلى الله عليه وآله أن يطمح الرجل ببوله من السطح أو من الشيء... / 4 / 379

امام صادق عليه السلام : وَاعْلَمَ أَنَّهُ لَا بُدَّ مِنَ التَّلْبِيَاتِ الْأَرْبَعِ فِي أَوَّلِ الْكَلَامِ وَهِيَ الْفَرِيضَةُ... / 5 / 515

امام صادق عليه السلام : و اما کفر جحود، همان انکار ربوبیت پروردگار است . و آن ، دیدگاه... / 5 / 334

امام صادق عليه السلام : وَجَدْتُ عِلْمَ النَّاسِ كُلَّهُ فِي أَرْبَعٍ ، أَوَّلُهَا أَنْ تَعْرِفَ رَبَّكَ وَالثَّانِي... / 4 / 127

امام صادق عليه السلام : وَجُودُ الْأَفَاعِيلِ دَلَّتْ عَلَى أَنَّ صَانِعًا صَنَعَهَا . أَلَا تَرَى أَنَّكَ... / 4 / 143

امام صادق عليه السلام : وَخُلِقَ لَهُ الشَّجَرُ فَكُلَّفَ غَرَسَهَا وَسَقِيَهَا وَالْقِيَامَ عَلَيْهَا 5 / 419

امام صادق علیه السلام: ... وَ عُمَدَ الْإِسْلَامِ وَرَابِطَةَ عَلِيٍّ سَبِيلِ هُدَاهُ لَا يَهْتَدِي هَادٍ إِلَّا بِهُدَاهُمْ... 425 / 5

امام صادق علیه السلام: ... وَقَالَ تَعَالَى: «حَافِظُوا عَلَيَّ الصَّلَاةِ وَالصَّلَاةِ الْوَسْطَى»، وَ... 525 / 5

امام صادق علیه السلام: وقتی امام حسین علیه السلام شهید شد، زمین و آسمان و آنچه در آن از... 29 / 5

امام صادق علیه السلام: و قلبم را وادار کن تا قرآنت را آن گونه که آموختی ام حفظ کند... 303 / 4

امام صادق علیه السلام: ... وَ كَانَا أَوَّلَ مَنْ رَكِبَ أَعْنَاقَنَا، وَ بَتَّقَا عَلَيْنَا بَتُّقًا فِي الْإِسْلَامِ 520 / 5

امام صادق علیه السلام: وَ كَانَ نُوحٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلًا نَجَّارًا، فَجَعَلَهُ اللَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - نَبِيًّا وَ انْتَجَبَهُ... 520 / 5

امام صادق علیه السلام: و من يطع الله ورسوله (فی ولایة علی وولایة الأئمة من بعده) فقد فاز... 119 / 5

امام صادق علیه السلام: و هر کس به سراغ قرآن آید و گمان برد که کسی، بهتر از آن را... 303 / 4

امام صادق علیه السلام: وَ يَحْكُ أَمَا تَقْرَيْنَ الْقُرْآنَ؟ 159 / 3

امام صادق علیه السلام: وَيُك، يَا هِشَامُ! لَا يَحْتَجُّ اللَّهُ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - عَلَى خَلْقِهِ بِحُجَّةٍ... 449 / 4

امام صادق علیه السلام: هَذَا شَرْطُ فَاسِدٍ، لَا يَكُونُ النِّكَاحُ إِلَّا عَلَى دِزْهِمٍ أَوْ دِزْهِمَيْنِ... 152 / 3

امام صادق علیه السلام: هَذَا مَعْرِفَةُ النَّاسِخِ مِنَ الْمَسْخُوحِ 61 / 5، 68

امام صادق علیه السلام: هَرِ انْسانِ مُؤْمِنِي، اِگر در جِوانِي، قُرآنِ بخِواند، قُرآنِ با گوشت... 303 / 4

امام صادق علیه السلام: هَرِ عاقِلِي، دیندار است و دیندار، به بهشت می رود 56 / 4

امام صادق علیه السلام: هَرِ که عاقل است، دین دارد و هر کس دین دارد، به بهشت می رود 93 / 4

امام صادق علیه السلام: هَرِگاهِ مردی دعا کند و پس از دعا بگوید: ما شاء الله لا حول ولا قوّة... 424 / 4

امام صادق علیه السلام: هَرِگاهِ مؤمن، خدای عز و جل را درباره حاجت خود بخواند، خدای عز و جل... 428 / 4

امام صادق علیه السلام: هَرِ يَكِ از اصحاب ما که فهم دین ندارد، خیری ندارد. ای بشیر! 57 / 4

امام صادق علیه السلام: هَكَذا و الله نزل بها جبرائیل علی محمد علیهما السلام 168 / 5

امام صادق علیه السلام: هل یكون شیء لم یکن فی...؟ قال علیه السلام: لا، من قال هذا، فأخزاه الله 287 / 4

امام صادق علیه السلام: هل یمحی إلا ما كان ثابتاً وهل یثبت إلا ما لم یکن؟ 275 / 4

امام صادق علیه السلام: همانا فاطمه علیها السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله هفتاد و پنج روز عمر کرد... 482 / 4

امام صادق علیه السلام: هنگامی که بنده ای دعا می کند، پس خدای عز و جل به دو فرشته (که موکل... 424 / 4

امام صادق علیه السلام: هنگامی که فتنه ها چون پاره های شب دیجور، شما را فرا گرفتند... 301 / 4

امام صادق علیه السلام: هنگامی که مردم به دیدار معاویه می رفتند، حبابه والبی... 145 / 3

امام صادق علیه السلام: هِيَ الْأَسْلَامُ فَطَرَهُمُ اللَّهُ حِينَ أَخَذَ مِيثَاقَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ... 246 / 5

امام صادق علیه السلام: هیچ مسلمانی، از برادر مسلمانش در راه خدا و برای خدا دیدن... 428 / 4

امام صادق علیه السلام: هِيَ وَلايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ 92 / 5

امام صادق علیه السلام: يَا أَبَا حَنِيفَةَ! بَلَّغْنِي أَنَّكَ تَقِيسُ 501 / 5

امام صادق علیه السلام: يَا أَبَا سَيَّارٍ إِنَّكَ تَأْكُلُ طَعَامَ قَوْمِ صَالِحِينَ تُصَافِحُهُمُ الْمَلَائِكَةُ عَلَى... 236 / 5

امام صادق عليه السلام : يا أبا محمد! علّم رسول الله صلى الله عليه وآله عليا عليه السلام ألف باب يفتح من كل... 4 / 498

امام صادق عليه السلام : يا ابن آدم! لو أكل قلبك طائر لم يشبعه ، وبصرك لو وُضِعَ عليه... 4 / 139

امام صادق عليه السلام : يا أم إسحاق لا ترضعيه من ثدي واحدٍ وارضعيه من كليهما... 3 / 140

امام صادق عليه السلام : يا حمران! إنّه اذا كان ليلة القدر، نزلت الملائكة الكتبة إلى السماء... 4 / 275

امام صادق عليه السلام : يا حمران! لو لم يكن غير ما كان ، ولكن ما يحدث بالليل والنهار... 4 / 508

امام صادق عليه السلام : يا زرارة! إن هذا خير لنا وأبقى لنا ولكم ولو اجتمعتم على أمر... 2 / 607

امام صادق عليه السلام : يا زياداً! ما هذا الخُفُّ الذي أراه عليك؟ 5 / 523

امام صادق عليه السلام : يا عَجَباً لأقوامٍ يزعمون أنّا نعلم الغيب. ما يعلم الغيب إلا الله عز وجل... 4 / 457

امام صادق عليه السلام : يا عيسى! لا تكون مؤمناً حتى تعرف الناسخ من المسوخ 5 / 61

- امام صادق عليه السلام : يَا فَضِيلُ! إِنَّ الصَّادِقَ أَوَّلُ مَنْ يُصَدِّقُهُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - يَعْلَمُ أَنَّهُ... 505 / 5
- امام صادق عليه السلام : يَا فَيْضُ! إِنَّ النَّاسَ قَدْ أَوْلَعُوا بِالْكَذِبِ عَلَيْنَا كَأَنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ... 458 / 1
- امام صادق عليه السلام : يُبْعَثُ عَبْدَ الْمُطَّلِبِ أُمَّةً وَحَدَهُ، عَلَيْهِ بَهَاءُ الْمُلُوكِ وَ سِيمَاءُ الْأَنْبِيَاءِ... 503 / 5
- امام صادق عليه السلام : يَجْمَعُ اللَّهُ فِيهَا مَا أَرَادَ مِنْ تَقْدِيمِهِ وَتَأْخِيرِهِ وَإِرَادَتِهِ وَقَضَائِهِ... 280 / 4
- امام صادق عليه السلام : يُسَأَلُ السَّمْعَ عَمَّا سَمِعَ وَ الْبَصَرَ عَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ وَ الْفُؤَادَ عَمَّا عَقَدَ عَلَيْهِ... 327 / 4
- امام صادق عليه السلام : يُسَأَلُ عَنِ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ 46 / 2
- امام صادق عليه السلام : يَعْرِفُ الَّذِي بَعْدَ الْإِمَامِ عِلْمًا ، مِنْ كَانَ قَبْلَهُ فِي آخِرِ دَقِيقَةٍ تَبْقَى مِنْ... 497 / 4
- امام صادق عليه السلام : يَعْنَى لَا يَكُونُ جَمْعَةٌ إِلَّا فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ ثَلَاثَةِ أَمْيَالٍ 512 / 1
- امام صادق عليه السلام : يَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ لَا يَمُوتَ حَتَّى يَتَعَلَّمَ الْقُرْآنَ أَوْ يَكُونَ فِي تَعْلِيمِهِ 347 / 4
- امام كاظم عليه السلام : آرى، و پايين تر از كباثر نيز ؛ [چرا كه] پیامبر خدا صلى الله عليه و آله فرموده است... 327 / 5
- امام كاظم عليه السلام : أَنَّهُمَا بِهِ وَسَطُهُ كَوْتَاهِي عَقْلٍ وَ قُصُورِ ادْرَاكِشَانِ ، از جمله كسانى... 59 / 4
- امام كاظم عليه السلام : الْإِرَادَةُ مِنَ الْخَلْقِ الضَّمِيرِ وَ مَا يَبْدُو لَهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ مِنَ الْفِعْلِ وَ... 170 / 4
- امام كاظم عليه السلام : اعرضوها على كتاب الله ، فما وافق كتاب الله فخذوه وما خالف... 447 / 2
- امام كاظم عليه السلام : إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ : (وَ لَوْ أَنَّ قُرْءَانًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ... 476 / 4
- امام كاظم عليه السلام : إِنَّ الدَّعَاءَ يَرُدُّ مَا قَدَّ قَدَّرَ وَ مَا لَمْ يَقْدَرْ 283 / 4
- امام كاظم عليه السلام : ... إِنَّ سَلِيمَانَ بْنَ دَاوُدَ قَالَ لِلْهُدْهُدِ حِينَ فَقَدَهُ وَ شَكََّ فِي أَمْرِهِ... 226 / 5
- امام كاظم عليه السلام : إِنَّ لِلَّهِ إِرَادَتَيْنِ وَ مَشِيئَتَيْنِ: إِرَادَةَ حَتْمٍ وَ إِرَادَةَ عِزْمٍ، يَنْهَى وَ هُوَ يَشَاءُ... 177 / 4
- امام كاظم عليه السلام : أَوَّلُ الدِّيَانَةِ بِهِ ، مَعْرِفَتُهُ وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ ، تَوْحِيدُهُ 126 / 4
- امام كاظم عليه السلام : أَوَّلُ مَا يَبْرُرُ الرَّجُلُ وَلَدَهُ أَنْ يُسَمِّيَهُ بِاسْمِ حَسَنِ 528 / 5
- امام كاظم عليه السلام : اين امانت را نزد خودت نگهدار . تا من بميرم ، هيچ كس را بدان... 350 / 5
- امام كاظم عليه السلام : اينها از جمله كسانى نيستند كه خداوند مورد عتاب قرار... 566 / 2

امام کاظم علیہ السلام : ای ہشام ! چگونه پیش خدا ، کردارت پاک باشد کہ دل از امر... 2 / 571

امام کاظم علیہ السلام : بِخِصَالٍ أَمَّا أَوْلُهَا فَإِنَّهُ بِشَىءٍ قَدْ تَقَدَّمَ مِنْ أَبِيهِ فِيهِ بِإِشَارَةٍ إِلَيْهِ... 5 / 226

امام کاظم علیہ السلام : به فرزندم علی و ابراهیم و عباس و اسماعیل و احمد و امّ احمد... 3 / 138

امام کاظم علیہ السلام : ثَلَاثَةٌ يَجْلِبْنَ الْبَصَرَ : النَّظْرُ إِلَى الْخُضْرَةِ وَ النَّظْرُ إِلَى الْمَاءِ الْجَارِي وَ... 5 / 418

امام کاظم علیہ السلام : چرا مردم بداء را انکار می کنند و این کہ خدا گروهی را به انتظار... 4 / 278

امام کاظم علیہ السلام : خدا بر مردم دو حجّت دارد: حجّت آشکار و حجّت پنهان. حجّت... 4 / 91

امام کاظم علیہ السلام : خدا پیغمبران و رسولانش را به سوی بندگان نفرستاد مگر برای آن... 4 / 91

امام کاظم علیہ السلام : خدای متعال ، به واسطه عقل ، حجّت را برای مردم تمام کرده است... 4 / 91

امام کاظم علیہ السلام : دخل رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیہ و آلہ المسجد فإذا جماعة قد أطفأوا برجل فقال : ما هذا... 4 / 373

امام كاظم عليه السلام : زنى مانند زنان آزاده نيست 3 / 161

امام كاظم عليه السلام : عاقل ، كسى است كه حلال ، او را از سپاس گزارى باز ندارد... 4 / 96

امام كاظم عليه السلام : فَقَالَ بُرَيْهٌ أَنَّى لَكُمْ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ وَكُتُبُ الْأَنْبِيَاءِ قَالَ : هِيَ عِنْدَنَا... 5 / 225

امام كاظم عليه السلام : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : ثلاثة لا يكلمهم الله ولا ينظر إليهم يوم القيامة ولا... 4 / 375

امام كاظم عليه السلام : الْكَبَائِرُ تُخْرِجُ مِنَ الْإِيمَانِ فَقَالَ : نَعَمْ وَمَا دُونَ الْكَبَائِرِ 5 / 275

امام كاظم عليه السلام : كسى كه مرورت نداشته باشد ، دين نخواهد داشت 4 / 56

امام كاظم عليه السلام : كُلُّ مَنْ جَاءَكَ وَطَالَبَ مِنْكَ هَذِهِ الْأَمَانَةَ فِي أَيِّ وَقْتٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ... 3 / 137

امام كاظم عليه السلام : لا يكون شىء إلا ما شاء الله وأراد وقدر وقضى 4 / 174

امام كاظم عليه السلام : لَنَا يَوْمَ الْخَمِيسِ اغْتَسَلَا الْيَوْمَ لِغَدٍ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَإِنَّ الْمَاءَ غَدًا بِهَا قَلِيلٌ... 3 / 138

امام كاظم عليه السلام : ليس أولئك ممن عاتب الله إنما قال الله : فاعتبروا يا أولى الأبصار 4 / 10

امام كاظم عليه السلام : مبلغ علمنا على ثلاثة وجوه : ماض و غابر و حادث . فأما الماضى... 4 / 486

امام كاظم عليه السلام : نعم ، و ما دون الكبائر ، قال رسول الله صلى الله عليه وآله : لا يزننى الزانى و هو مؤمن... 4 / 378

امام كاظم عليه السلام : و الله إني ما أخبرك إلا عن رسول الله صلى الله عليه وآله عن جبرئيل عليه السلام عن الله عز وجل

370 ، 365 /

امام كاظم عليه السلام : هدف از آفرينش انسان، شناخت خداوند و پرستش اوست... 4 / 48

امام كاظم عليه السلام : يا هشام! إن لله على الناس حجتين : حجة ظاهرة و حجة باطنة . فأما... 1 / 332

امام رضا عليه السلام : آن امانتى كه پدرم به تو سپرده ، بياور 5 / 350

امام رضا عليه السلام : الأئمة ، علماء ، صادقون ، مفهمون ، محدثون 4 / 488

امام رضا عليه السلام : أدع لهما و تصدق عنهما ، وإن كان حيين لا يعرفان الحق فدارهما... 4 / 377

امام رضا عليه السلام : اكتب بسم الله الرحمن الرحيم، قال على بن الحسين: قال الله... 2 / 362

امام رضا عليه السلام : أما بعد فإن محمدا صلى الله عليه وآله كان أمين الله فى خلقه ، فلما قبض عليه السلام كنا... 4 / 495

امام رضا عليه السلام : أمّا الغابر ، فما تقدّم من علمنا و أمّا المزبور ، فما يأتيها و أمّا النكت... 487 / 4

امام رضا عليه السلام : الإمام ، الأنيس الرفيق و الوالد الشفيق و الأخ الشقيق... 195 / 3

امام رضا عليه السلام : إنّ عن الله و عن رسوله ، نحدّث و لا نقول قال فلان و فلان فيتناقض... 476 / 2

امام رضا عليه السلام : إنّ الله عز و جل لم يقبض نبيّه صلى الله عليه و آله حتى أكمل له الدين و أنزل عليه القرآن... 477 / 4

امام رضا عليه السلام : إنّ الإمامة حصّ الله عز و جل بها إبراهيم الخليل عليه السلام بعد النبوة و الخلة... 223 / 5

امام رضا عليه السلام : أوّل عبادة الله معرفته و أصل معرفته ، توحيده... متجل لا باستهلال... 171 / 4

امام رضا عليه السلام : بلى ، و الآن فرغت من دفعه ، فأعطني الأمانة التي سلّمها إليك أبي حين... 137 / 3

امام رضا عليه السلام : خدای عز و جل به یکی از پیامبران وحی فرمود که : «هر گاه اطاعت شوم... 417 / 4

امام رضا عليه السلام : دوست هر انسانی ، عقل او ، و دشمنش جهل اوست... 43 / 4

امام رضا عليه السلام : سخنی در این باره مگو و اظهاری مکن تا خبر به والی رسد... 350 / 5

امام رضا علیه السلام : سعیده ، بانویی است که در همه مراحل و روش ها ، اراده... 3 / 160

امام رضا علیه السلام : صَدِيقُ كُلِّ امْرِئٍ عَقْلُهُ وَعَدُوُّهُ جَهْلُهُ 4 / 17

امام رضا علیه السلام : العقلُ غطاءٌ ستيرٌ... 4 / 17

امام رضا علیه السلام : عقل ، گوهری است که به آن ، خداوند پرستش می شود و بهشت ها... 4 / 70

امام رضا علیه السلام : عقل ، گوهری ترین نعمتی است که خدا به انسان عنایت فرموده است 4 / 70

امام رضا علیه السلام : عقل ، نخستین آفریده مجرّدی است که خداوند آن را در نور خود... 4 / 70

امام رضا علیه السلام : عن الله فَوَضَّ الْأَمْرَ إِلَى الْعِبَادِ؟ قَالَ: اللَّهُ، أَعَزُّ مِنْ ذَلِكَ 2 / 348

امام رضا علیه السلام : قال الله : [يا] ابن آدم! بمشيئتي كنت أنت الذي تشاء لنفسك ما تشاء... 4 / 181

امام رضا علیه السلام : گمان می کنم در این موضوع، همانند یهودیان فکر می کنی؟... 4 / 278

امام رضا علیه السلام : لا تنظر فيه ، ففتحته و قرأت فيه (لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا) فوجدتُ... 4 / 321

امام رضا علیه السلام : لِكِنَّهُ اخْتَارَ لِنَفْسِهِ أَسْمَاءَ لِعَيْرِهِ يَدْعُوهُ بِهَا ، لِأَنَّهُ إِذَا لَمْ يُدْعَ بِاسْمِهِ... 4 / 152

امام رضا علیه السلام : لولا أنّا نزداد ، لأنفدنا 4 / 504

امام رضا علیه السلام : لَيْسَ الْعِبَادَةُ كَثْرَةَ الصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ ، إِنَّمَا الْعِبَادَةُ التَّفَكُّرُ فِي أَمْرِ اللَّهِ عز و جل 1 / 141

امام رضا علیه السلام : می گویند، دست خدا، بسته است. و منظورشان این است که خدا... 4 / 278

امام رضا علیه السلام : نحن أهل الذكر و نحن المسؤولون 2 / 478

امام رضا علیه السلام : نعم . إنّ الله يقول : (فَانكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ) 5 / 356

امام رضا علیه السلام : هذا عامرُ الزَّهْرَائِي أتانِي يَسْأَلُنِي وَيَشْكُو إِلَيَّ... 3 / 151

امام جواد علیه السلام : إجماعُ الألسنِ عَلَيْهِ بِالْوَحْدَانِيَّةِ كَقَوْلِهِ تَعَالَى : (وَلَيْن سَأَلْتَهُمْ... 5 / 246

امام جواد علیه السلام : امير مؤنان علیه السلام به همراه حسن بن علی علیه السلام و سلمان... 5 / 11

امام جواد علیه السلام : إِنَّ مَنْ عَبَدَ الْإِسْمَ دُونَ الْمُسَمَّى بِالْأَسْمَاءِ، أَشْرَكَ وَ كَفَرَ وَ جَحَدَ... 2 / 342

امام جواد علیه السلام : رحم الله اسماعيل بن الخطاب و رحم الله صفوان فإتھما... 3 / 20

امام جواد علیه السلام : السيد المصمود إليه في القليل و الكثير 1 / 272

امام جواد علیه السلام : عَارِفٌ بِالْمَجْهُولِ مَعْرُوفٌ عِنْدَ كُلِّ جَاهِلٍ 5 / 247

امام جواد علیه السلام : نَعَمْ، يُخْرِجُهُ مِنَ الْحَدِيثِ حَدَّ التَّعْطِيلِ وَ حَدَّ التَّشْبِيهِ 2 / 342

امام جواد علیه السلام : «واحد» همان کسی است که همگان در توحید او ، هم زبانند... 3 / 183

امام جواد علیه السلام : يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَزَلْ مُتَقَرِّدًا بِوَحْدَانِيَّتِهِ ثُمَّ خَلَقَ... 5 / 229

امام هادی علیه السلام : این ابو عمرو (عثمان بن سعید) ، فردی امین و مورد اعتماد من... 1 / 46

امام هادی علیه السلام : بدا لله في أبي محمد بعد أبي جعفر ما لم يكن يعرف له كما... 4 / 284

امام هادی علیه السلام : لله الأمر من قبل أن يأمر ومن بعد أن يأمر ما يشاء 4 / 279

امام عسکری علیه السلام : آنچه در این کتاب است ، دین من و دین پدرانم... 3 / 19

- امام عسکری علیه السلام : أن الدنيا و ما عليها لرسول الله صلى الله عليه و آله 5 / 461
- امام عسکری علیه السلام : ای احمد بن اسحاق! اگر نزد خداوند و امامان محترم نبودی ، پسر... 1 / 39
- امام عسکری علیه السلام : ای احمد بن اسحاق! خداوند ، از آن زمان که آدم را آفرید تا روز... 1 / 38
- امام عسکری علیه السلام : این ابو عمرو ، امین و مورد اعتماد من است . امین امام پیشین بود... 1 / 46
- امام عسکری علیه السلام : پسری را باردار می شوی که نامش محمد است و او قائم پس... 3 / 208
- امام عسکری علیه السلام : فض الله فاه صلى من شهر رمضان في عشرين ليلة كل ليلة عشرين... 4 / 376
- امام عسکری علیه السلام : قَدْ عُوْفِي ابْنُكَ الْمُعْتَلُّ وَ مَاتَ الْكَبِيرُ وَصِيَّتُكَ وَ قِيَمَتُكَ فَاحْمَدِ اللَّهَ... 5 / 257
- امام عسکری علیه السلام : همانا دنیا و آنچه در آن است، برای پیامبر خدا صلى الله عليه و آله است 5 / 424
- امام مهدی علیه السلام : أجرك الله في صاحبك، فقد مات و أوصى بالمال الذي كان... 1 / 375
- امام مهدی علیه السلام : اقبض الحوانيت من محمد بن هارون الخمسمئة دينار التي لنا عليه 1 / 385
- امام مهدی علیه السلام : ألبسك الله العافية وجعلك معنا في الدنيا والآخرة 1 / 378
- امام مهدی علیه السلام : انصرفا فأنا امام زمانكما 3 / 218
- امام مهدی علیه السلام : بارخدايا! از دشمنانم انتقام بگیر 1 / 48
- امام مهدی علیه السلام : بسم الله الرحمن الرحيم ، يا على بن محمد السمري أعظم الله أجر... 1 / 54
- امام مهدی علیه السلام : شككت في أمر حاجز فجمعت شيئا ثم صرت إلى العسكر... 1 / 381
- امام مهدی علیه السلام : لا تخرج معهم فليس لك في الخروج معهم خيرة وأقم... 1 / 379
- امام مهدی علیه السلام : و أما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلى رواة حديثنا ، فإنهم... 3 / 209
- امام مهدی علیه السلام : وإنه سيولد له ولد مبارك ينفع الله به ... 1 / 50
- امام مهدی علیه السلام : و قد أبى الله عز و جل أن تكون الإمامة في أخوين بعد الحسن والحسين عليهما السلام... 1 / 46
- امام مهدی علیه السلام : يا حسن بن النضر احمد الله على ما من به عليك ولا تشكن، فؤد... 1 / 376
- معصوم علیه السلام : آن را حجّتی بر ما قرار دادی و حجّت را تمام کرده ای و بر ما... 4 / 301

معصوم عليه السلام : إِذَا أَتَى الْعَبْدُ كَبِيرَةً مِنْ كَبَائِرِ الْمَعَاصِي أَوْ صَغِيرَةً مِنْ صَغَائِرِ... 5 / 266

معصوم عليه السلام : إِذَا أُرِدْتَ الْعِلْمَ الصَّحِيحَ ، فَعِنْدَنَا أَهْلُ الْبَيْتِ 4 / 512

معصوم عليه السلام : الْإِرَادَةُ مِنَ الْخَلْقِ الضَّمِيرُ وَمَا يَبْدُو لَهُمْ... وَأَمَّا مِنَ اللَّهِ فِإِرَادَتُهُ إِحْدَاثُهُ 4 / 172

معصوم عليه السلام : أَعْرَضُوهَا عَلَى كِتَابِ اللَّهِ ، فَمَا وَفَى كِتَابَ اللَّهِ عِزٌّ وَجَلْفَخَذُوهُ وَمَا خَالَفَ... 2 / 243

معصوم عليه السلام : اعْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ 4 / 119

معصوم عليه السلام : أَلَا إِنِّي قَدْ أَوْتَيْتِ الْكِتَابَ وَمِثْلَهُ مَعَهُ 5 / 204

معصوم عليه السلام : الْأَسْلَامُ يُحَقِّنُ بِهِ الدَّمَ وَتُؤَدَّى بِهِ الْأَمَانَةُ وَتُسْتَحَلُّ بِهِ الْفُرُوجُ وَ... 5 / 248

معصوم عليه السلام : إِنَّ الْأَرْضَ كُلَّهَا لَنَا فَمَا أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْهَا مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ لَنَا 5 / 465

معصوم عليه السلام : إِنَّ أَعْجَلَ الْخَيْرِ ثَوَاباً صَلََةُ الرَّحِمِ 5 / 251

ص: 609

معصوم عليه السلام : إِنَّ اللَّهَ - تبارك و تعالی - خلق اسما بالحروف غير متصوّت ، وباللفظ... 210 / 4

معصوم عليه السلام : إِنَّ اللَّهَ عز و جل ركب في الملائكة عقلاً بلا شهوة ، و ركب في البهائم شهوة... 28 / 4

معصوم عليه السلام : إِنَّا معاشر الأنبياء أمرنا أن نكلّم الناس على قدر عقولهم 181 / 3

معصوم عليه السلام : أنتم تخالفونهم فيها و تزعمون أنّ ذلك كلّ باطل إفتري التّاس يكذبون... 537 / 2

معصوم عليه السلام : إِنَّ الدنيا و الآخرة للإمام يضعها حيث يشاء و يدفعها إلى من يشاء 466 / 5

معصوم عليه السلام : إِنَّ الدنيا و ما عليها لرسول الله 466 / 5

معصوم عليه السلام : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله لَمَّا أُسْرِيَ بِهِ لَمْ يَهْبِطْ حَتَّى أَعْلَمَهُ اللَّهُ - جَلَّ ذِكْرُهُ... 458 / 4

معصوم عليه السلام : إِنَّكُمْ لَا تَكُونُونَ صَالِحِينَ حَتَّى تَعْرِفُوا وَ لَا تَعْرِفُوا حَتَّى تُصَدِّقُوا... 249 / 5

معصوم عليه السلام : إِنَّ اللَّهَ عز و جل عليمين: عِلْمٌ لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا هُوَ، وَ عِلْمٌ... 462 / 4

معصوم عليه السلام : إِنَّ اللَّهَ ... جَبَلُ بَعْضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْإِيمَانِ فَلَا يَرْتَدُّونَ أَبَدًا... 263 / 5

معصوم عليه السلام : إِنَّ اللَّهَ عز و جل خَلَقَ خَلْقًا لِلْإِيمَانِ لَا زَوَالَ لَهُ وَ خَلَقَ خَلْقًا لِلْكَفْرِ لَا زَوَالَ... 263 / 5

معصوم عليه السلام : إِنَّ اللَّهَ عز و جل فَرَضَ فَرَائِضَ مُوجِبَاتٍ عَلَى الْعِبَادِ فَمَنْ تَرَكَ فَرِيضَةً مِنْ... 266 / 5

معصوم عليه السلام : إِنَّ مِنَ الْكِبَائِرِ عُقُوقَ الْوَالِدِينَ وَ الْيَأْسَ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ وَ الْأَمْنَ لِمَكْرٍ... 274 / 5

معصوم عليه السلام : أَوَّلُ مَا اخْتَارَهُ اللَّهُ لِنَفْسِهِ ، الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ 222 / 4

معصوم عليه السلام : أَوْلْنَا مُحَمَّدًا وَ آخَرْنَا مُحَمَّدًا 182 / 4

معصوم عليه السلام : اين شخص، حق و منزلت ماه رمضان را نشناخته است 502 / 1

معصوم عليه السلام : پیامبری بعد از پیامبر ما نیست 488 / 4

معصوم عليه السلام : حديث اجماعی را با نقل همگانی بپذیرید که نقل همگانی... 166 / 2

معصوم عليه السلام : حديث ما را با رأى مخالفان مذهب برابر کنید . اگر حديث ما با... 166 / 2

معصوم عليه السلام : حديث ما را با كتاب خدا برابر کنید . اگر حديث ما با قرآن... 166 / 2

معصوم عليه السلام : حُسْنُ الْجَوَارِ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ 251 / 5

معصوم عليه السلام : خدای - تبارك و تعالی - به عیسی بن مریم فرمود : «ای عیسی!... / 4 / 421

معصوم عليه السلام : خدای تعالی فرمود : بیان هر چیزی در قرآن است / 4 / 477

معصوم عليه السلام : خدای - عزوجل - به عیسی علیه السلام فرمود : «ای عیسی! مرا در خاطر... / 4 / 422

معصوم عليه السلام : خلق الله آدم و اقطعه الدنيا قطیعة فما كان لآدم عليه السلام فرسول الله و ما... / 5 / 466

معصوم عليه السلام : الدنيا و ما فيها لله تبارك و تعالی و لرسوله و لنا، فمن غلب على شیء... / 5 / 465

معصوم عليه السلام : سمعت جدی رسول الله يقول / 3 / 198

معصوم عليه السلام : السيد المصمود اليه في القليل و الكثير / 3 / 184

معصوم عليه السلام : صَلَّةُ الرَّحْمِ و حُسْنُ الْجَوَارِ يَعْمُرَانِ الدِّيَارَ و يَزِيدَانِ فِي الْأَعْمَارِ / 5 / 251

معصوم عليه السلام : فاعل لا باضطرار، مقدار لا بحركة، مرید لا بهمامة سمیع لا بألة... / 4 / 171

- معصوم عليه السلام : فلله - تبارك و تعالی - البداء، فی ما علم متى شاء و فی ما أراد... 282 / 4
- معصوم عليه السلام : فو الله ، لا يوجد العلم إلا من أهل بيت ، نزل عليهم جبرئیل 512 / 4
- معصوم عليه السلام : فهذه الأسماء و ما كان من الأسماء الحسنی حتى تتم ثلاثمائة... 215 / 4
- معصوم عليه السلام : ... قاتل هواك بعقلك ، تسلم لك المودّة و تظهر لك المحبّة 17 / 4
- معصوم عليه السلام : قرآن در روز رستاخیز، به شکل انسان، مجسم می شود و مسلمانان... 302 / 4
- معصوم عليه السلام : قرآن را بگشایید و آنچه حاجت دارید ، از خدا بخواهید 336 / 4
- معصوم عليه السلام : قطعاً خداوند ، آدم عليه السلام را از خوردن نهی کرد ، ولی آن را... 178 / 4
- معصوم عليه السلام : الكبائر التي أوجب الله عز و جل عليها النَّارَ 274 / 5
- معصوم عليه السلام : الكبائر سبع قتل المؤمن متعمداً و قذف المحصنة و الفراء من... 274 / 5
- معصوم عليه السلام : كتاب الله على أربعة، العبارة، والإشارة، واللطف، والحقائق... 337 / 4
- معصوم عليه السلام : كل حديث لا يوافق كتاب الله ، فهو زخرف 82 / 3
- معصوم عليه السلام : كل كتاب نزل ، فهو عند أهل العلم و نحن هم 496 / 4
- معصوم عليه السلام : كل ما لم يخرج من هذا البيت ، فهو باطل 512 / 4
- معصوم عليه السلام : گوش کن! رسول خدا وقتی به آسمان ها برده شد، خداوند... 291 / 4
- معصوم عليه السلام : لَمَّا أَخَذَ الْمِيثَاقَ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَ لِمَحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِالنُّبُوَّةِ وَ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ... 505 / 5
- معصوم عليه السلام : لولا آية في كتاب الله لأخبرتكم بما يكون الى يوم القيامة 291 / 4
- معصوم عليه السلام : ليس بين الرجل وولده و بينه و بين عبده و بينه و بين اهله ربا... 420 / 2
- معصوم عليه السلام : ليس العلم بكثرة التعلّم و إنّما هو نور يقذفه الله تعالى في قلب... 354 / 4
- معصوم عليه السلام : ما أحسن عبد الصدقة في الدنيا إلا أحسن الله الخلافة على و لده... 250 / 5
- معصوم عليه السلام : ما عبد الله بشيء مثل البداء 270 / 4
- معصوم عليه السلام : ما عظم الله بشيء مثل البداء 270 / 4

معصوم عليه السلام : ما لك و القياس، إنما هلك من قبلكم بالقياس 2 / 224

معصوم عليه السلام : مرید لا بهامة و شاء لا بهامة 4 / 171

معصوم عليه السلام : مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ وَ اجْتِنَابُ الْكِبَائِرِ الَّتِي أَوْجَبَ اللَّهُ عَلَيْهَا النَّارَ 5 / 274

معصوم عليه السلام : مَنْ أَرَادَ عِلْمَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ، فَلْيَتَوَرَّ الْقُرْآنَ 2 / 473

معصوم عليه السلام : من اعتدل يوماه فهو مغبون 4 / 338

معصوم عليه السلام : مَنْ أَفْطَرَ يَوْمًا مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ مُتَعَمِّدًا خَرَجَ مِنَ الْإِيمَانِ 5 / 266

معصوم عليه السلام : مَنْ زَنَى خَرَجَ مِنَ الْإِيمَانِ وَ مَنْ شَرِبَ الْخَمْرَ خَرَجَ مِنَ الْإِيمَانِ 5 / 265

معصوم عليه السلام : مَنْ شَرِبَ النَّبِيذَ عَلَى أَنَّهُ حَلَالٌ خُلِدَ فِي النَّارِ وَ مَنْ شَرِبَهُ عَلَى أَنَّهُ... 5 / 265

معصوم عليه السلام : مَنْ عَرَفَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَنْ رَضِيَ بِالْقَضَاءِ أَتَى عَلَيْهِ الْقَضَاءُ وَ عَظَّمَ اللَّهُ... 5 / 257

معصوم عليه السلام : مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يُحَجَّ حَجَّةَ الْإِسْلَامِ لَمْ يَمْنَعُهُ مِنْ ذَلِكَ حَاجَةٌ تُجْحِفُ... 266 / 5

معصوم عليه السلام : نحن مشية الله 182 / 4

معصوم عليه السلام : نهى رسول الله صلى الله عليه وآله عن سل السيف في المسجد و عن برئ النبي في المسجد 380 / 4

معصوم عليه السلام : و اعلموا انه ليس من علم الله و لا من أمره أن يأخذ من خلق الله... 224 / 2

معصوم عليه السلام : وَ الْإِمَامُ هُوَ الَّذِي يَسْمَعُ الْكَلَامَ وَ لَا يَرَى الشَّخْصَ 235 / 5

معصوم عليه السلام : وَاللَّهِ لَقَدْ قَبِضَ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي نَزَلَ فِيهَا الْقُرْآنُ 318 / 4

معصوم عليه السلام : و لا يت على بن ابي طالب ، در تمام كتاب هاى انبيا نوشته... 174 / 5

معصوم عليه السلام : و لقد جئتهم بالكتاب مشتملاً على التنزيل و التأويل 323 / 4

معصوم عليه السلام : و يا يونس! لا تكوننّ مبتدعاً، من نظر برأيه هلك 225 / 2

معصوم عليه السلام : يُسِطُّ لَنَا الْعِلْمُ فَنَعْلَمُ وَ يُقْبِضُ عَنَّا فَلَا نَعْلَمُ 451 / 4

ص: 612

فهرست اعلام

آخوند خراسانی 1 / 402؛ 5 / 463

آدم علیه السلام / 330، 368، 410؛ 2 / 348؛ 3 / 123؛ 4 / 55، 196، 242، 389، 418، 419، 497؛ 5 / 228،

230، 335، 505، 510، 512

آدم بن متوکل 3 / 326

آذر کیوان 5 / 181

آرتورپ 1 / 12

آرگیل 5 / 380

آسا 4 / 239

آصف بن برخیا 4 / 478، 479، 490

علامه آقا بزرگ تهرانی 2 / 201، 207، 284، 622؛ 3 / 11، 14، 34، 42، 229، 243، 254

شیخ آقابزرگ طهرانی 3 / 37

آیه الله آقا حسین طباطبایی بروجردی 2 / 199، 370؛ 3 / 10؛ 5 / 463

آقا ضیاء عراقی 1 / 404؛ 4 / 132، 133

آگوستین 4 / 78، 79

آل عصفور بحرانی 1 / 285

آلوسی 2 / 438

آمنه 1 / 276

آمنه بنت وهب علیها السلام 4 / 415

آناهیتا (ایزد بانوی آب) 409 / 5

آنسلم 79 / 4

ابان بن ابی عیّاش 3 / 311؛ 5 / 17، 18

ابان بن تغلب 1 / 283؛ 3 / 223، 227، 239

ابان بن عثمان 1 / 495؛ 3 / 26، 53، 223، 227

ابان بن عثمان احمر 4 / 208

ابان بن عثمان بجلی 1 / 499

ابراهیم علیه السلام 368 / 2؛ 359 / 2، 384، 387، 479، 603؛ 4 / 137، 177، 179، 330، 471؛ 5 / 222، 223،

513، 515، 517، 523

ابراهیم انیس 3 / 45، 171

ابراهیم بن ابی البلاد 3 / 109، 326

ابراهیم بن احمد مستملی 2 / 303

ابراهیم بن اسحاق الأحمر 3 / 115، 116

ابراهیم بن اسحاق موصلی 1 / 20

ابراهیم بن جعفر 3 / 157

ابراهیم بن حجاج 1 / 189

ابراهیم بن حسن بن حسن علیه السلام 157 / 162، 165

ص: 613

ابراهيم بن سليمان 3/ 60

ابراهيم بن طهمان 2/ 318

ابراهيم بن عبد الله 2/ 313

ابراهيم بن عبد الحميد 3/ 158، 326؛ 4/ 372

ابراهيم بن عبده نيشابورى 5/ 351

ابراهيم بن عثمان 3/ 311

ابراهيم بن عطيه 3/ 141، 142

ابراهيم بن عمر اليماني 3/ 311؛ 4/ 195، 207

ابراهيم بن محمد 3/ 240

ابراهيم بن محمد بن ابى عون 1/ 109

ابراهيم بن محمد بن ابى يحيى سمعان مدنى 3/ 15

ابراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال الثقفي 3/ 34

ابراهيم بن محمد بن سفيان 1/ 189

ابراهيم بن محمد بن عبد الله بن موسى بن جعفر عليه السلام / 107، 129

ابراهيم بن محمد ثقفي 2/ 23، 91؛ 3/ 43

ابراهيم بن محمد الهمداني 3/ 188، 240

ابراهيم بن موسى بن جعفر عليه السلام / 306؛ 3/ 138

ابراهيم بن مهزم 3/ 326

ابراهيم بن مهزيار 1/ 377

ابراهيم بن ميمون 3/ 53

ابراهيم بن نعيم ابوالصباح الكناني 3/ 326

ابراهيم بن هاشم (پدر علی بن ابراهيم قمی) 575 / 2؛ 25 / 3، 26، 55، 57، 216، 240، 241، 293؛ 204 / 4

ابراهيم بن يوسف 326 / 3

ابراهيم ثقفی 36 / 3

ابراهيم شربینی شافعی 496 / 5

ابراهيم الغمر 124 / 3

ابراهيم کرخی 544 / 5

دکتر ابراهيم مدکور 71 / 4

ابراهيم نوبخت 155 / 4

ابراهيم يعقوبیان 349 / 1

ابشيهی 543 / 5

ابليس 50 / 4؛ 501 / 5، 508، 522

ابن ابی حاتم 448 / 2

ابن ابی الحديد 177 / 1؛ 453 / 4؛ 539 / 5

ابن ابی داوود رواسی 217 / 3

ابن ابی الدنيا 176 / 1

ابن ابی رافع حمیری 1 / 218، 354

ابن ابی ساج 135 / 1

ابن ابی عقب 547 / 5

ابن ابی عقيل عمانی 1 / 216، 208، 219

ابن ابی العلاء الخفاف 309 / 3

ابن ابی عمیر 1 / 335، 368، 498، 502؛ 3 / 13، 21، 22، 23، 87، 90، 215، 266، 296، 299، 303، 313، 321؛ 363 / 4

480، 466، 459، 458 / 5؛ 378، 371

ابن ابى العوجاء 3 / 185

ابن ابى عون 1 / 109

ابن ابى اللطف 5 / 497

ابن ابى نجران (ر . ك : عبد الرحمن بن ابى نجران) 3 / 123

ابن ابى نصر 3 / 312

ابن ابى يعفور (ر . ك : عبد الله بن ابى يعفور) 1 / 296، 297؛ 2 / 287

ص: 614

ابن ابی یغفور 2/ 307

ابن اثیر جزری 1 / 23، 62، 75، 76، 83، 85، 96، 97، 100، 107، 116، 134، 181، 195، 265، 306، 336، 349، 459،
465، 474؛ 2/ 206؛ 3/ 144، 169؛ 5/ 546، 549

ابن اخشید 1 / 155

ابن ادريس 1 / 349، 356

ابن اذينة 3 / 199، 309؛ 4 / 378

ابن اسباط 3 / 309

ابن امّ مکتوم 4 / 373

ابن بابويه (ر. ك. : شيخ صدوق) 1 / 51، 57، 152، 210، 235، 239، 240، 241، 242، 243، 249، 250، 251، 256، 319،
326، 327، 341، 344، 515؛ 2 / 360؛ 3 / 13، 175، 177

ابن براج 5 / 482

ابن بزيع 3 / 243

ابن بغوی 1 / 187

ابن بکیر 2 / 125؛ 3 / 231، 292؛ 4 /

376؛ 5 / 275

ابن تیمیه 2 / 314، 444، 447، 482، 487، 500، 489

ابن جحام 5 / 494

ابن جریر طبری (ر. ك. : طبری) 2 / 466، 480

ابن جزری 5 / 167

ابن جنید اسکافی 1 / 216، 219

ابن جوزی 2 / 544، 545

ابن جهم 64 / 5

ابن حبيب 312 / 3

ابن حجر عسقلاني 1 / 465؛ 2 / 221، 313، 449، 457؛ 3 / 43، 45، 170؛ 5 / 496، 544

ابن الحزم 170 / 3

ابن حمزه 481 / 5

ابن حنبل (ر. ك : احمد بن حنبل) 1 / 152، 163، 164، 165، 166؛ 2 / 281؛ 5 / 309

ابن حنزابه 1 / 67، 99

ابن حنفيّه 20 / 5

ابن حيّ 3 / 14

ابن خزاز 3 / 208

ابن خزيمه 2 / 198

ابن خطيب داريا محمّد بن احمد 5 / 496

ابن خلدون 4 / 481

ابن خلكان 3 / 205

ابن داوود 3 / 16، 146؛ 4 / 201؛ 5 / 15

ابن دريد ازدي 5 / 546

ابن دميان 2 / 235

ابن رئاب 3 / 59

ابن رائق 1 / 69، 76، 100، 101، 102، 106

ابن راوندي 1 / 156؛ 4 / 83

ابن رسته 5 / 493

ابن رشد4 / 79

ابن روح 1 / 105، 108، 132، 173

ابن الزبير (ر. ك: عبد الله بن زبير) 3 / 35

ابن زهره5 / 482

ابن زين العابدين2 / 313

ابن سعد5 / 544

ابن سفيان3 / 60

ابن سكيّت2 / 594

ابن سكين3 / 299

ابن سماعه3 / 91؛ 5 / 23

ابن السمّاك2 / 386

ص: 615

ابن سنان 1 / 444؛ 3 / 223، 225، 226، 227، 239، 293؛ 4 / 43

ابن سيده 5 / 544، 546

ابن سيرين 2 / 307

ابن سينا 4 / 158؛ 5 / 386

ابن شاذان 4 / 201

ابن شبيب زيات 1 / 109

ابن شعبه حرّاني 3 / 198؛ 4 / 153

ابن شهر آشوب (ر. ك: محمد بن شهر آشوب) 3 / 16، 37، 45، 303، 304؛ 4 / 438، 439، 463؛ 5 / 182، 261

ابن شيرزاد 1 / 103

ابن ضحّاك 3 / 163

ابن طاووس (ر. ك: سيد ابن طاووس) 3 / 14، 16؛ 5 / 218

ابن طاهر 1 / 87، 88

ابن طقطقي 1 / 25

ابن طولون 5 / 497

ابن طي 1 / 132

ابن ظريف 3 / 306

ابن عاشور 2 / 522

ابن عامر حسين بن محمد اشعري قمي 2 / 275

ابن عباس 2 / 306، 457، 474، 497، 499، 500، 501، 546؛ 3 / 165؛ 4 / 319، 385، 500؛ 5 / 25، 77، 110، 126، 175،

518

ابن عبد البر 3 / 144

ابن عبد ربّه اندلسي 550 / 5

ابن عبد الملك بن اعين 307 / 3

ابن عبد الواحد بن المختار 307 / 3

ابن عبدون 35 / 3

ابن عثمان الناوسي 239 / 3

ابن العجمي 384 / 1

ابن عربي 481، 443 / 4

ابن عساكر 175 / 5؛ 219 / 3؛ 202 / 2؛ 258، 235 / 1

ابن عقده 28، 12 / 3؛ 441 / 1

ابن عكاشه 153 / 3

ابن عمر (ر. ك: عبد الله بن عمر) 82 / 5؛ 495 / 2

ابن عمرو بن سعيد الزيات 307 / 3

ابن العميد قمي 379 / 2؛ 132 / 1

ابن عون الأسدي 310 / 3

ابن غضائري 109، 105، 15، 13 / 5؛ 208، 205، 202، 201، 198 / 4؛ 314، 310، 101، 96، 95، 92 / 3؛ 500 / 1

ابن فرات 97، 96 / 1

ابن فروخ 170 / 3

ابن فضال 422، 415، 376، 364 / 4؛ 293، 292، 231، 160، 17 / 3؛ 573، 565 / 2؛ 444 / 1

ابن فقيه 128 / 1

ابن فندق 133 / 3

ابن فهد مكّي 497 / 5

ابن قتيبه دينورى 4/480؛ 5/493

ابن قدامة 3/300

ابن قولويه (ر.ك: جعفر بن محمد بن قولويه) 1/216، 249، 250، 251، 252، 253، 254؛ 3/215، 296

ابن قيس الماصر 5/265

ص: 616

ابن قتيب 2 / 488، 489

ابن كثير (ر. ك: عبد الرحمان بن كثير) 2 / 487، 498، 501، 522؛ 3 / 307

ابن كرام 1 / 189

ابن كردى 3 / 127

ابن ماجه 2 / 198

ابن ماکولا 2 / 202؛ 3 / 170

ابن مالك 3 / 310

ابن المثنى 3 / 298

ابن محبوب (ر. ك: حسن بن محبوب) 1/444؛ 2 / 307، 570؛ 3 / 23، 24، 59، 129، 307، 308

ابن مردويه 2 / 465؛ 5 / 175

ابن مسعود (ر. ك: عبد الله بن مسعود) 2 / 488؛ 5 / 171

ابن مسكان 1 / 297؛ 2 / 125؛ 3 / 295، 301

ابن مسكويه 1 / 97، 123؛ 2 / 373، 383، 384، 385، 389، 391، 392، 394، 397، 398، 400؛ 5 / 386، 387، 391، 394

ابن مسكين 3 / 299

ابن مشهدى 1 / 249؛ 3 / 215، 216، 217

ابن مطر 1 / 72

ابن معتز 1 / 64، 94، 95

ابن مغازلى شافعى 2 / 465؛ 5 / 169

ابن مقله 1 / 69، 133

ابن منظور 4 / 107، 133، 154، 271، 387، 391؛ 5 / 548

ابن موصلى 1 / 160

ابن ميثم البحراني 4/130، 453

ابن ميكائيل 1/115

ابن نديم 1/67، 157، 159، 174، 176، 182، 366؛ 3/14، 32، 34، 44؛ 4/323

ابن نوبخت 5/231

ابن نوح 3/63

ابن واضح 1/176

ابن وليد 4/203، 204، 207؛ 5/108

ابن هرمز 3/163

ابن هشام 5/549

ابن هلال ثقفي كوفي 1/176؛ 4/155

ابن يحيى صولي 1/106

ابن يقطين 1/104

ابو احمد القاسم بن محمد بن علي الهاروني 3/197

ابو احمد محمد بن ابي عمير زياد بن عيسى 3/20

ابو اسحاق 3/253

ابو اسحاق ابراهيم بن اسحاق 1/164

ابو اسحاق ابراهيم بن حماد 1/161

ابو اسحاق ابراهيم بن محمد 1/176

ابو اسحاق اسماعيل بن اسحاق قاضي 1/160

ابو اسحاق (ثعلبة بن ميمون) 3/307

ابو اسحاق السبيعي 2/347

ابو اسحاق نوبختی 307 / 5

ابو اسماعیل ابراهیم بن اسحاق الأزدی 375 / 4

ابو اسماعیل ابراهیم بن ناصر طباطبا 133 / 3

ابو الأسود دؤلی 550، 541 / 5

ابو الحسن الكاظم عليه السلام (ر . ك : امام كاظم - موسى بن جعفر) 1 / 279؛ 2 / 447، 566؛ 3 / 108، 112، 123، 138، 139،
147، 160، 188، 239، 314؛ 4 / 10، 59، 170، 174،

ص: 617

177، 321، 373، 378، 488؛ 5 / 122، 140، 226، 275، 528

ابو أيوب 4 / 372

ابو أيوب الخزاز 1 / 368؛ 3 / 52، 59، 311

ابو البختری 3 / 93، 324

ابو بردة بن ابو موسى اشعري 2 / 318

ابو بصير 1 / 296، 368، 444؛ 2 / 330، 344؛

3 / 144، 145، 155، 168، 232، 253، 312؛ 4 / 175، 329، 330، 496، 457؛ 5 / 14، 15، 16، 17، 27، 30، 52، 176،

226، 231، 348، 461

ابو بصير يحيى بن القاسم 3 / 236؛ 4 / 205

ابو بكر احمد بن حسين بن مهران دينوري مصري 5 / 494

ابو بكر احمد بن عمرو بن ابي عاصم شيباني 5 / 493

ابو بكر بن ابي قحافة 1 / 166؛ 2 / 220، 221،

380، 387، 463؛ 5 / 26، 521

ابو بكر بن عياش 2 / 316

ابو بكر بن عيسى بن احمد العلوي 3 / 107، 129

ابو بكر بن كامل 1 / 167

ابو بكر الجزائري 2 / 209

ابو بكر الحضرمي 3 / 231؛ 5 / 351

ابو بكر صيرفي 1 / 162

ابو بكر محمد اسحاق قاساني 1 / 162

ابو بكر مروزي حنبلي 1 / 163

ابو الجارود 1/334؛ 2/568؛ 3/164؛ 4/380؛ 5/24، 25، 28، 86

ابو جحيفه 2/468

ابو جعفر (احمد بن حسين بن عبد الملك) 3/24

ابو جعفر (احمد بن عيسى بن جعفر) 3/108

ابو جعفر (احمد بن محمّد بن عيسى اشعري) 3/25

ابو جعفر الأحول الهمداني 1/332؛ 2/185

ابو جعفر الأعور 2/185

ابو جعفر الباقر عليه السلام (ر. ك. : امام باقر - محمّد بن علي) 1/240، 506؛ 2/185، 343، 479؛ 3/109، 142، 147، 182،
183، 199، 200، 299، 300؛ 4/140، 208، 325، 326، 329، 363، 372، 374، 375، 376، 378، 379، 380، 478،
489، 504؛ 5/92، 133، 134، 142، 247، 250، 258، 265، 275، 461، 505، 508، 509، 513، 526، 527، 529

ابو جعفر بسطام 1/109

ابو جعفر بن علي الفزاري 2/545

ابو جعفر بن الهادي 4/284

ابو جعفر الجواد عليه السلام (ر. ك. : امام جواد - محمد بن علي) 3/92، 314؛ 5/229

ابو جعفر الدهان 3/218

ابو جعفر علي بن حسين بن موسى قمي 2/250

ابو جعفر القرشي الصيرفي 3/28

ابو جعفر القمي 3/238

ابو جعفر محمّد بن احمد طحاوي 1/160

ابو جعفر محمّد بن حسن بن فروخ صفّار 1/441؛ 5/12

ابو جعفر محمّد بن الحسن الطوسي (ر. ك. : شيخ طوسي) 1/250؛ 5/163

ابو جعفر محمد بن عثمان 1/ 66، 465

ابو جعفر محمد بن علي بن بابويه 1/ 249؛ 3/ 196، 215، 216

ابو جعفر محمد بن علي السروي المازندراني 3/ 45

ابو جعفر محمد بن موسى 1/ 66

ابو جعفر محمد بن يعقوب كليني (ر.ك: كليني - محمد بن يعقوب) 2/ 160، 202، 204، 206، 429، 553؛ 3/ 44؛ 4/ 309

ابو جعفر محمد الصوراني 3/ 109

ابو جعفر منصور 1/ 82

ابو جهل 5/ 545

ابو حاتم احمد بن حمدان رازي 1/ 150، 183؛ 2/ 229

ابو حازم قاضي 1/ 160

ابو حامد عمران بن موسى بن ابراهيم 3/ 197

ابو حامد محمد غزالي 5/ 386

ابو الحسن احمد بن يحيى منجم 1/ 167

ابو الحسن اشعري 1/ 131، 155، 156، 158؛ 4/ 68

ابو الحسن بن فرات 1/ 65، 95، 96، 97

ابو الحسن بن كبرياء نوبختي 1/ 106

ابو الحسن بن كثير نوبختي 1/ 44

ابو الحسن حمدويه بن نصر 4/ 205

ابو الحسن دقيقي 1/ 167

ابو الحسن الرضا عليه السلام (ر.ك: امام رضا - علي بن موسى) 1/ 279؛ 2/ 362، 445؛ 3/ 147، 191، 239، 306، 307، 309،

314؛ 4/ 17؛ 4/ 17؛ 181، 377

ابو الحسن شعراني 112 / 2

ابو الحسن عامري 386 / 5

ابو الحسن عبد الله بن احمد مغلس 168 / 1

ابو الحسن عبيد الله بن حسن كرخي 160 / 1

ابو الحسن العسكري عليه السلام (ر.ك: ابو محمد - امام عسكري - حسن بن علي) 197 / 4

ابو الحسن عقرايي 321 / 2

ابو الحسن علي بن احمد العقيني 185 / 2

ابو الحسن علي بن اسماعيل اشعري 306 / 5؛ 156 / 1

ابو الحسن علي بن عبد الله بن وصيف 205 / 3

ابو الحسن علي بن فرات 66 / 1

ابو الحسن علي بن محمد بن ابراهيم بن ابان رازي 197 / 4

ابو الحسن علي بن محمد بن موسى 66 / 1

ابو الحسن علي بن محمد السمرى 178، 174 / 2؛ 252، 208، 27 / 1

ابو الحسن علي بن محمد الفرات 108 / 1

ابو الحسن علي بن موسى قمي 160 / 1

ابو الحسن مارداني 14 / 1

ابو الحسن محدث 148 / 3

ابو الحسن محمد 114 / 3

ابو الحسن محمد بن احمد كاتب 162 / 1

ابو الحسن محمد بن اسدى كوفي 200 / 1

ابو الحسن الهادي عليه السلام (ر.ك: امام هادي - علي بن محمد) 515 / 5؛ 118، 115، 114 / 3؛ 280 / 1

ابو الحسين عليه السلام / 496؛ 2 / 200

ابو الحسين احمد ابن فارس 4 / 155

ابو الحسين احمد بن احمد كوفي 2 / 321

ابو الحسين احمد بن على بن سعيد الكوفي

ص: 619

ابو الحسين احمد بن يحيى راوندى 1 / 155

ابو الحسين بن معمر الكوفى 1 / 365، 366

ابو الحسين بن يونس 1 / 167

ابو الحسين خياط 1 / 156

ابو الحسين عبد الكريم بن عبد الله بن نصر بزاز 1 / 354

ابو الحسين عقراى 1 / 354

ابو الحسين على بن عباس 1 / 69

ابو الحسين على بن عباس نوبختى 1 / 106

ابو الحسين الكوفى 1 / 366

ابو حسين محمد 1 / 110

ابو الحسين محمد بسطام 1 / 110

ابو الحسين محمد بن جعفر اسدى 1 / 150

ابو الحسين معمر 1 / 365

ابو الحسين نورى 1 / 187

ابو الحسين يحيى بن حسن عبيدلى 1 / 176

ابو حفص نيشابورى 1 / 190

ابو حمزه 3 / 165؛ 4 / 329

ابو حمزه بطائى 5 / 21

ابو حمزه ثمالى 2 / 305؛ 3 / 38، 120، 141، 202، 205، 313؛ 4 / 375، 376؛ 5 / 25، 134، 247

ابو حنيفه 1 / 13، 159، 179؛ 2 / 199، 222،

281؛ 5 / 265، 310، 327، 501، 502

ابو حنيفه عثمان بن ثابت زوطى 1 / 159

ابو حيان توحيدى 2 / 379

ابو خالد الكابلى 5 / 461، 465، 473، 478، 479، 481، 482، 483، 484

ابو خالد الواسطى 3 / 118

ابو الخطاب 3 / 84، 303

ابو خلف سعد بن عبد الله اشعري قمى 1 / 175

ابو خيثمه احمد بن زهير 1 / 164

ابو الخير صالح بن سلمة 4 / 198، 487

ابو داوود سجستانى 2 / 198؛ 3 / 313، 314

ابو دلف 1 / 15

ابو دلف خزر جى 1 / 12

ابو دلف عجلى 1 / 80

ابو ذر 2 / 501، 537، 539؛ 4 / 362؛ 5 / 16، 17

ابو رافع 5 / 538

ابو ريحان بيرونى 1 / 111؛ 5 / 386

ابو ريه 2 / 312

ابو زرعه رازى 2 / 322

ابو زكريا يحيى بن يعقوب قادري شامى 5 / 498

ابو الزناد 2 / 305

ابو سادات مبارك 1 / 336

ابو السرايا 2/568؛ 3/112

ابو سعد آبي 1/120

ابو سعيد خدرى 1/499؛ 3/253؛ 5/23، 131

ابو سعيد عصفورى 5/21، 22

ابو سليمان حمد بن محمد بن ابراهيم بن خطاب بستى 2/323

ابو سليمان داوود 1/162

ابو سليمان داوود بن على اصفهانى 1/167

ابو سليمان داوود بن كوره قمى 1/441؛ 3/25

ص: 620

ابو سماعه 1 / 496

ابو سمينه محمد بن علي كوفي 3 / 28، 29، 92، 307، 310؛ 5 / 21، 22

ابو سهل اسماعيل 1 / 68

ابو سهل اسماعيل بن علي بن اسحاق 5 / 219

ابو سهل اسماعيل بن علي نوبختي 1 / 68، 99، 104، 174، 188

ابو سياره 5 / 476

ابو شاعر زنديق 2 / 570

ابو صالح منصور بن اسحاق بن احمد 1 / 120؛ 2 / 500

ابو الصباح الكناني 4 / 369؛ 5 / 288، 348

ابو الصدام 1 / 43، 376

ابو الصلاح حلبي 2 / 257؛ 4 / 130، 154؛ 5 / 231، 233

ابو طالب عليه السلام 273، 276، 277؛ 2 / 250؛ 3 / 202،

253؛ 4 / 415؛ 5 / 348، 540، 541

ابو طالب علي نژاد جويباري 3 / 221

ابو طاهر قرمطي 1 / 76؛ 2 / 231

ابو طاهر گناوي 1 / 180

ابو طفيل 5 / 19، 20، 21

ابو طيب يعقوب بن ياسر 3 / 115

ابو العاص بن ربيع بن عبد العزي قرشي عيشمي 3 / 143

ابو العباس 3 / 253؛ 4 / 208

ابو العباس احمد 1 / 66

ابو العباس احمد بن عمر بن شريح 162 / 1

ابو العباس احمد بن متوكل 63 / 1

ابو العباس احمد بن محمد بن بسطام 109 / 1

ابو العباس احمد بن محمد بن سعيد 441 / 1

ابو العباس احمد بن محمد بن موسى 66 / 1

ابو العباس احمد بن مقتدر 18 / 1

ابو العباس طالقاني 195 / 3

ابو العباس عبد الله بن محمد السفاح 81 / 1

ابو العباس محمد بن ابراهيم بن اسحاق الطالقاني 197 / 3

ابو عبد الله احمد بن ابراهيم صيمري 354 / 1

ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل 162 / 1

ابو عبد الله بن مسلم 120 / 1

ابو عبد الله جعفر بن زيد بن موسى الكاظم عليه السلام 110 / 3

ابو عبد الله الحاكم النيشابوري 446 / 2

ابو عبد الله حسين عليه السلام (ر.ك: امام حسين - حسين بن علي) 69 / 1؛ 115 / 3

ابو عبد الله حسين بن يزيد نوفلي 201 / 4

ابو عبد الله حسين نوبختي 106 / 1

ابو عبد الله ذهبي 455 / 2

ابو عبد الله شيعي 181 / 1

ابو عبد الله الصادق عليه السلام (ر.ك: امام صادق - جعفر بن محمد) 1 / 240، 368، 494، 495، 496، 497، 498، 506، 510؛ 2 / 51، 69، 140، 147، 152، 157، 158، 162، 166، 167، 227، 266، 296، 312، 313، 307، 308، 330، 345، 346 /

.327 ،325 ،324 ،322 ،318 ،315 ،208 ،195 ،180 ،176 ،175 ،173 ،169 ،168 ،143 / 4 ؛600 ،533 ،444 ،348
.92 / 5 ؛507 ،492 ،487 ،455 ،457 ،451 ،449 ،446 ،378 ،377 ،376 ،374 ،373 ،371 ،370 ،365 ،364 ،330 ،329
.246 ،177 ،174 ،149 ،135 ،119

ص: 621

249، 255، 266، 267، 289، 408، 424، 461، 501، 503، 507، 508، 509، 510، 511، 515، 516، 517، 518، 519،
520، 522، 523، 524، 526، 527، 528

ابو عبد الله مالك بن انس 1 / 160

ابو عبد الله محمد 1 / 164، 176

ابو عبد الله محمد بن احمد نسفي 1 / 184

ابو عبد الله محمد بن ادريس هاشمي 1 / 161

ابو عبد الله محمد بن اسماعيل البخاري 3 / 41

ابو عبد الله محمد بن شجاع ثلجي 1 / 159

ابو عبد الله محمد بن عباس 5 / 494

ابو عبد الله محمد بن علي 1 / 190

ابو عبد الله محمد بن كرام سجستاني 1 / 189

ابو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان 3 / 215

ابو عبد الله محمد بن يزيد واسطي 1 / 154

ابو عبد الله مرزباني 2 / 257

ابو عبد الله نوبختي 1 / 69

ابو عبد الرحمان الحذاء 3 / 308

ابو عبيد الله محمد بن عمران مرزباني خراساني 5 / 494

ابو عبيده (زياد بن عيسى) 3 / 152، 253؛ 4 / 455

ابو عبيدة حداء 3 / 152

ابو العتاهية 1 / 19؛ 5 / 543

ابو عثمان حيري 1 / 190

ابو عثمان دمشقى 387 / 2

ابو عثمان العبدى 375 / 4

ابو عقيل عيسى بن نصر 385 / 1

ابو على احمد 125 / 1

ابو على احمد بن عمر 493 / 5

ابو على احمد بن محمد مسكويه رازى 378 / 2

ابو على اشعري قمى 378، 364 / 4؛ 199 / 3؛ 275 / 2؛ 353 / 1

ابو على بسطام 109 / 1

ابو على الجازرى 544 / 2

ابو على جبائى معتزلى 523 / 2؛ 174، 157، 154 / 1

ابو على چغانى 125 / 1

ابو على حسن بن محبوب 23 / 3

ابو على الحسن بن محمد 215 / 3

ابو على طبرسى 89 / 5

ابو على محمد بن على بن مقله 93 / 1

ابو على محمد بن الياس 76 / 1

ابو على محمد بن يحيى 96 / 1

ابو عمارة 309 / 3؛ 240 / 1

ابو عمرو الأوزاعى 182 / 3

ابو عمرو الزبيرى 289، 267 / 5

ابو عمرو كشى 205 / 4؛ 39، 17 / 3

ابو عیسیٰ یهودی اہوازی 1 / 155

ابو غالب احمد بن محمد زراری 1 / 353، 424

ابو غالب رازی 1 / 218؛ 2 / 186؛ 3 / 20، 43

ابو الغنائم 3 / 133، 137، 169

ابو الفتح 2 / 379

ابو الفتح فضل بن جعفر 1 / 99

ابو الفتح کراچکی 4 / 130

ابو الفرج اصفہانی 1 / 27؛ 3 / 133؛ 5 / 543

ابو الفرج محمد بن اسحاق الوراق 3 / 44

ابو الفرج معافا بن زکریا 1 / 167

ابو الفضل جعفر بن معتضد 1 / 63

ص: 622

ابو الفضل محمّد بن الحسين قمى 132 / 1

ابو القاسم صلى الله عليه وآله (ر. ك : پیامبر - محمد - النبى) 307 / 2

ابو القاسم بلخى 175 / 1

ابو القاسم بن حسين بن موسى عليه السلام / 116

ابو القاسم جعفر بن احمد العلوى 184 / 2

ابو القاسم جعفر بن محمّد بن قولويه 1 / 249، 353؛ 2 / 14، 321

ابو القاسم جنيد بن محمّد بن جنيد 185 / 1

ابو القاسم حسين بن روح نوبختى 1 / 49، 53، 422، 465؛ 5 / 218

ابو القاسم سليمان بن احمد بن ايّوب طبرانى 5 / 494

ابو القاسم العرادى 167 / 1

ابو القاسم فردوسى 5 / 365

ابو القاسم القائم بامر الله بن مهدى علوى 1 / 76

ابو القاسم كعبى 2 / 523

ابو قره 3 / 185

ابو الليث 2 / 255

ابو مالك حضرمى 2 / 23؛ 5 / 466، 480

ابو المثنى احمد بن يعقوب قاضى 1 / 94

ابو محمّد 4 / 496

ابو محمّد الحسن عليه السلام (ر. ك : امام حسن مجتبى - حسن بن على) 1 / 280، 375، 376، 377، 378، 384، 386، 387؛ 2 /

222؛ 3 / 124، 125، 127؛ 4 / 376؛ 5 / 257

ابو محمّد حسن بن احمد مؤب 1 / 248؛ 3 / 205

ابو محمّد حسن بن موسى نوبختى 219 / 5

ابو محمّد عبد الله بن مغيرة البجلي 26 / 3

ابو محمّد عبد الله الدورى 250 / 1

ابو محمّد عسكرى عليه السلام (ر.ك: ابو الحسن - امام عسكرى) 349 / 5

ابو محمّد على بن معتضد 18 / 1

ابو محمّد غياث بن ابراهيم تميمى دارمى 15 / 3

ابو محمّد القاسم بن العلاء 197، 196 / 3

ابو محمّد هارون بن موسى تلعبرى 353 / 1

ابو مخلد 123 / 1

ابو المعالى محمّد بن محمّد ابراهيم الكلباسى 258 / 1

ابو المغرا 372 / 4

ابو المفضل محمّد بن عبد الله بن مطلب شيبانى 354 / 1

ابو مقدم هشام بن زياد 165 / 3

ابو منذر هشام بن محمّد سائب كلبى نساب 493 / 5

ابو منصور عبد الملك بن محمّد بن اسماعيل نيشابورى 495 / 5

ابو منصور محمّد بن محمّد ماترىدى 159، 158 / 1

ابو موسى اشعري 219 / 2، 495، 82 / 5، 306

ابو نصر بن نطى 57 / 3

ابو نصر محمّد بن محمّد بن طرخان اوزلغ 83 / 4

ابو نعيم الأنصارى الزيدى 185 / 2، 42 / 3

ابو نؤاس 19 / 1

ابو ولاد 3 / 297

ابو الوليد 2 / 331

ص: 623

ابو هاشم 13 / 5

ابو هاشم جبایی 155 / 1

ابو هاشم داوود بن قاسم جعفری 2 / 575؛ 3 / 19؛ 5 / 11، 246

ابو هاشم عبد السلام 153 / 1

ابو هذیل علاف 153 / 1

ابو هریره 2 / 305، 306، 307، 438، 496، 546

ابو هشام 12 / 5

ابو هلال عسکری 4 / 109؛ 5 / 495، 497

ابو الهیثم الدیناری 2 / 185

ابو یزید مخلّد بن کیداد 1 / 72

ابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل نوبختی 1 / 68، 99

ابو یعقوب سجستانی 1 / 185

ابو یوسف کندی 1 / 20؛ 2 / 387

أبی بن کعب 2 / 496؛ 5 / 166

اتکینسون 5 / 369

احسان سرخه ای 3 / 75

احمد ابن اسحاق 1 / 46

احمد باقریان 2 / 151

احمد برقی 1 / 177؛ 4 / 198

احمد بن ابراهیم 4 / 197

احمد بن ابو عبد اللّٰه برقی 3 / 31

احمد بن ابى زاهر ابو جعفر اشعري 2/ 320

احمد بن ابى عبد الله 3/ 306؛ 5/ 12، 13، 134

احمد بن ابى نصر بن نظى 1/ 224

احمد بن احمد كاتب كوفى 1/ 354؛ 2/ 200

احمد بن ادريس اشعري قمى 1/ 35، 37، 200، 246، 353، 446؛ 2/ 275، 360؛ 3/ 307

احمد بن اسحاق اشعري قمى 1/ 37، 38، 44، 45، 47، 48، 49، 133، 376؛ 3/ 245، 308، 309

احمد بن اسحاق بن سعد 1/ 240

احمد بن اسحاق قمى 1/ 38، 47

احمد بن اسماعيل 1/ 10، 120

احمد بن الحسن 3/ 301

احمد بن حسن بن وليد قمى 1/ 54

احمد بن حسن ماردانى 1/ 113، 116

احمد بن الحسين 3/ 245، 301

احمد بن الحسين ابن غضائرى 3/ 42

احمد بن حسين بن عبد الملك ازدي 3/ 24

احمد بن حسين بن الغضائرى 4/ 229

احمد بن حسين ماردانى 1/ 9

احمد بن حمزة بن يسع 1/ 49

احمد بن حنبل 1/ 158، 163، 165؛ 2/ 496؛ 4/ 382، 385

احمد بن خالد برقى 5/ 12

احمد بن رزق 3/ 326

احمد بن زياد بن جعفر الهمداني 184 / 2

احمد بن سعيد ابوالحسين الكوفي 201 / 2

احمد بن شعيب النسائي 2 / 446؛ 381 / 4

احمد بن صالح 85 / 1

احمد بن طاووس 2 / 162، 163

احمد بن طيب سرخسي 83 / 4

احمد بن عبد الله الأصبهاني 3 / 42

احمد بن عبد الله بن محمد 3 / 121

احمد بن عبد العزيز بن ابي دلف 1 / 117، 134

احمد بن عبدون 3 / 24

احمد بن عبيد الله الخصيبي 1 / 93

ص: 624

احمد بن عقده حافظ 2 / 167

احمد بن على [ابن نوح] 3 / 60

احمد بن على بن صعلوك 1 / 135

احمد بن على بن الصلت القمي 3 / 310

احمد بن على بن كوفي 1 / 218

احمد بن على بن محمّد بن عبد الله 3 / 107، 129

احمد بن على بن نوح سيرافي 2 / 321

احمد بن على التميمي 4 / 382

احمد بن على الحسني 3 / 171

احمد بن على الرملي 1 / 367

احمد بن على صعلوك 1 / 10، 121

احمد بن على العسقلاني 3 / 43، 45، 170

احمد بن على النجاشي 1 / 57، 137، 197، 227، 258، 345، 369، 392، 451، 485، 515؛ 3 / 43، 75، 102، 133، 219،

254، 343؛ 4 / 229

احمد بن على النسائي 3 / 43

احمد بن عمر بن ابي شعبة 3 / 245، 326

احمد بن عنبه 3 / 133

احمد بن عيسى 4 / 328

احمد بن عيسى بن جعفر 3 / 108

احمد بن عيسى العلوي 3 / 108، 129

احمد بن فارس 4 / 107، 133

احمد بن متوكل 1/ 18، 87

احمد بن محمد 1/ 39، 444، 495؛ 2/

307؛ 3/ 57، 123، 139، 223، 231، 233، 238، 245، 303؛ 4/ 364، 365، 369، 370، 372، 376، 377، 455

احمد بن محمد البرقي الكوفي 3/ 26، 171، 155؛ 4/ 154؛ 5/ 11، 494

احمد بن محمد بن ابي نصر 2/ 362

احمد بن محمد بن ابي نصر بن نبطي 1/ 499؛ 2/ 445؛ 3/ 26، 30، 223، 231، 240؛ 4/ 181، 321، 322؛ 5/ 122، 356

احمد بن محمد بن اسماعيل 3/ 125

احمد بن محمد بن خالد 1/ 35، 176؛ 2/ 531، 567، 570، 583، 595؛ 3/ 25، 29، 42، 45، 75، 119، 223، 232، 238،

241، 307؛ 4/ 229، 364، 370، 375، 376؛ 5/ 13

احمد بن محمد بن سعيد همداني 3/ 28، 110، 111

احمد بن محمد بن عاصم كوفي 1/ 200

احمد بن محمد بن عبد الله 3/ 122

احمد بن محمد بن عبدوس 1/ 109

احمد بن محمد بن علي كوفي 1/ 218

احمد بن محمد بن عيسى اشعري 1/ 35، 37، 200، 245، 246، 446؛ 2/ 22، 90، 567، 568؛ 3/ 28، 25، 29، 30، 44، 54،

56، 57، 58، 76، 95، 183، 223، 231، 238، 241؛ 4/ 204، 377؛ 5/ 459

احمد بن محمد بن عيسى بن عبيد اليقطيني 3/ 231

احمد بن محمد بن محمد بن سليمان الزراري 2/ 201

احمد بن محمد بن يحيى 4/ 201

احمد بن محمد العاصمي 3/ 214، 238

احمد بن محمد الفيومي 4/ 155

احمد بن محمد المقدس الأردبيلي (ر.ك: محقق اردبيلي) 2/111؛ 3/23، 239، 255؛ 5/12، 272

احمد بن محمد وبری خوارزمی 4/452

احمد بن محمد اليساری 2/576

احمد بن مسافر 1/121

احمد بن موسى بن جعفر عليهما السلام /137، 138

احمد بن موسى بن يعقوب بن إسحاق 1/367

احمد بن مهران 1/200؛ 2/320؛ 3/119؛ 5/111، 113

احمد بن وليد قمی 2/254

احمد بن هلال عبرتایی 1/173؛ 2/321؛ 3/123

احمد بن يحيى البلاذري 3/132

احمد بن يعقوب 1/96

احمد بن يعلى بن حمّاد 1/43، 376

شيخ احمد (خادم حرم شريف نبوي) 2/546

احمد خلف 1/150

احمد صدر حاج سيد جوادی 3/254

احمد قلقشندی 5/497

احمد ماردانی 1/14

احمد معز الدوله دیلمی 1/103

احمد معزوله دیلمی 1/76

ملاً احمد نراقی 1/217؛ 2/396

آية الله احمدی میانجی 2/516؛ 5/484

اخطل 540/5

ادريس بن عبد الله بن حسن بن امام حسن مجتبی علیه السلام / 80؛ 313 / 2

اذکوتکین بن اساتکین 1 / 116، 134

ارسطو 2 / 235، 383، 386، 387، 388، 393؛ 71 / 5؛ 383، 385، 386، 387، 389

ارقط (محمّد بن عبد الله السجّاد علیه السلام) 3 / 126

ارونسون 5 / 393

ازدی 5 / 112

اساتکین ترک 1 / 9، 116

اسامة بن زيد 2 / 545؛ 17 / 5، 18

استخری 1 / 131

استرآبادی 2 / 212

اسحاق 3 / 140

إسحاق عليه السلام / 177، 179

اسحاق بن ابراهيم ثقفی 3 / 36

اسحاق بن اسماعيل نيشابوری 3 / 197

اسحاق بن جرير بجلی 3 / 326

اسحاق بن جعفر عليه السلام / 3

اسحاق بن جعفر الصادق عليه السلام / 105، 108، 109، 129، 153، 155

اسحاق بن سليمان اسراييلي 5 / 495

اسحاق بن سوید بن هییره عدوی 2 / 317، 318

اسحاق بن عمار صيرفي 1 / 303، 496، 499؛ 2 / 575؛ 3 / 266، 326؛ 4 / 280، 426؛ 5 / 92

إسحاق بن محمد نخعي 3 / 92

إسحاق بن موسى الكاظم عليه السلام / 109، 129

اسحاق بن يعقوب 1 / 200؛ 3 / 209، 210

اسرافيل عليه السلام 4 / 220

اسفار بن شيرويه 1 / 11، 78، 122، 136

اسفرائيني 2 / 198

اسكافي ابن ابي عقيل 1 / 224

اسكندر 2 / 386، 388

ص: 626

اسماعيل عليه السلام / 510؛ 2 / 359؛ 4 / 179؛ 5 / 513

اسماعيل بن ابان / 2 / 319؛ 3 / 16

اسماعيل بن ابى زياد سكونى / 4 / 203

اسماعيل بن احمد / 1 / 118

اسماعيل بن اسحاق بن ابى سهل بن نوبخت / 1 / 68

اسماعيل بن جابر الجعفى / 3 / 234

اسماعيل بن جعفر صادق عليه السلام / 1 / 179، 223؛ 4 / 284

اسماعيل بن حماد الجوهري / 3 / 43

اسماعيل بن الخطاب / 3 / 20

اسماعيل بن عبد الخالق / 3 / 326

اسماعيل بن عبدالرحمن الجعفى / 3 / 234

اسماعيل بن كثير / 4 / 381

اسماعيل بن محمد الأرقط / 3 / 110

اسماعيل بن محمد بن اسماعيل / 3 / 125

اسماعيل بن محمد بن عبد الله بن السجاد عليه السلام / 3 / 109، 129، 300

اسماعيل بن موسى بن جعفر عليه السلام / 138

اسماعيل بن مهران / 4 / 206

اسماعيل بن همام / 3 / 326

اسماعيل پاشا بن محمد امين البغدادي / 3 / 46

اسماعيل الجعفى / 3 / 234؛ 5 / 362

اسماعيل سامانى / 1 / 119

اسماعیل مروزی الأزوارقانی 3 / 133

اسماء بنت ابی بکر 2 / 328

اسماء بنت عمیس 2 / 328؛ 3 / 135، 136، 141، 165، 168

اسید بن ثعلبه 3 / 141، 142

اسید بن صفوان 1 / 223

اسیدی 3 / 16

آیه اللہ اشتہاردی 2 / 77

اصبح بن نباته 2 / 361، 612؛ 3 / 312؛ 4

132 / 5، 342، 55 /

اصطنخری 1 / 17

اصغر غلامی 4 / 469

اصغر ہادی کاشانی 4 / 333

اصمعی 1 / 19

الأعرج 2 / 305

اف. اچ. برادلی 4 / 75

افلاطون 2 / 235، 382، 388؛ 4 / 69؛ 5 / 383، 385، 386

افندی 2 / 211

اقبال لاهوری 4 / 85

اقلیدس 2 / 235

اکبر فایدی 4 / 39

اکثم بن صیفی 2 / 386

اگوستين 30 / 4

الياس عليه السلام / 225

اليزابت همسر زكريا / 236

امّ احمد بن موسى الكاظم عليه السلام / 328؛ 3 / 116، 137، 138، 155؛ 5 / 350

امّ اسحاق بنت سليمان / 1 / 499؛ 2 / 328؛ 3 / 123، 140، 162

امّ اسلم / 3 / 136

امام باقر عليه السلام (ر. ك: ابو جعفر - محمد بن علي) / 1 / 113، 272، 278، 289، 334، 458، 495، 505، 508، 510، 511؛ 2 / 10، 123، 125، 129، 206، 227، 343، 455، 466، 478، 480،

ص: 627

.203 ،202 ،201 ،199 ،182 ،164 ،158 ،156 ،153 ،148 ،145 ،117 ،115 ،88 ،14 / 3 ؛611 ،610 ،609 ،530 ،481
4 ؛207 ،206

.343 ،341 ،327 ،291 ،286 ،280 ،279 ،248 ،144 ،141 ،140 ،139 ،136 ،128 ،127 ،88 ،57 ،45 ،44 ،40 ،11 /
.485 ،484 ،479 ،478 ،474 ،455 ،448 ،429 ،427 ،426 ،422 ،398 ،363 ،362 ،361 ،360 ،352 ،351 ،347 ،346
.48 ،47 ،45 ،42 ،40 ،30 ،28 ،27 ،25 ،24 ،22 ،16 ،15 ،14 / 5 ؛509 ،504 ،503 ،502 ،500 ،497 ،495 ،492 ،489
.311 ،288 ،264 ،257 ،232 ،229 ،226 ،222 ،175 ،173 ،130 ،129 ،110 ،86 ،85 ،78 ،67 ،66 ،64 ،63 ،59 ،52 ،51
.408 ،399 ،362 ،358 ،355 ،354 ،351 ،350 ،348 ،336 ،335 ،331 ،330 ،329 ،328 ،327 ،323 ،320 ،318 ،317
541 ،538 ،529 ،527 ،526 ،513 ،509 ،508 ،506 ،505 ،480 ،473 ،472 ،451 ،426 ،423 ،419 ،418 ،415 ،414

امام جواد عليه السلام (ر. ك: محمد بن علي) 1 / 41 ،272 ،280 ؛2 / 313 ،342 ؛3 / 20 ،21 ،26 ،27 ،28 ،29 ،32 ،88 ،114 ،119 ،122 ،123 ،126 ،150 ،151 ،160 ،183 ؛5 / 11 ،12 ،25 ،195 ،231 ،246

امام حسن مجتبي عليه السلام (ر. ك: ابو محمد - حسن بن علي) 1 / 277 ،281 ،328 ،421 ؛2 / 46 ،313 ،379 ،469 ،607 ؛3 / 35 ؛4 / 17 ،13 ،12 ،9 ؛5 / 362

امام حسين عليه السلام (ر. ك: ابو عبد الله - حسين بن علي) 1 / 9 ،21 ،25 ،26 ،278 ،281 ،328 ؛

.420 ،350 ،173 ،29 ،17 ،14 ،9 ،7 / 5 ؛362 ،330 ،276 / 4 ؛205 ،167 ،163 ،162 ،117 / 3 ؛610 ،607 ،379 ،46 /
501

امام خميني قدس سره / 482 ؛2 / 165 ،381 ،370 ،400 ،526 ،527 ؛3 / 22 ؛4 / 158 ،186 ؛5 /

177 ،334 ،390 ،395 ،469 ،477 ،479

امام رضا عليه السلام (ر. ك: ابو الحسن - علي بن موسى) 1 / 22 ،26 ،41 ،47 ،192 ،279 ،458 ،494 ؛2 / 206 ،229 ،251 ،313 ،343 ،349 ،350 ،358 ،368 ،476 ،478 ،608 ؛3 / 14 ،17 ،20 ،21 ،26 ،27 ،29 ،84 ،88 ،107 ،108 ،109 ،116 ،121 ،122 ،127 ،137 ،144 ،148 ،150 ،151 ،160 ،185 ،186 ،195 ،196 ،197 ،200 ،204 ،210 ؛4 / 43 ،70 ،141 ،151 ،171 ،172 ،274 ،278 ،322 ،477 ،487 ،488 ،495 ،504 ؛5 / 30 ،43 ،64 ،112 ،223 ،281 ،307 ،350 ،355 ،356 ،542

امام زمان عليه السلام (ر. ك: امام عصر - قائم - مهدي - ولي عصر) 1 / 33 ،35 ،38 ،46 ،48 ،49 ،50 ،51 ،150 ،180 ،233 ،252 ،281 ،338 ،372 ،373 ،375 ،388 ،390 ،466 ؛2 / 48 ،174 ،175 ،210 ،283 ،284 ،285 ،451 ؛3 / 83 ،117 ،207 ،209 ،210 ؛5 / 474

امام زين العابدين (سجّاد) عليه السلام (ر. ك: علي بن الحسين) 1 / 177 ،241 ،278 ؛2 / 331 ؛3 / 11 ،112 ،117 ،145 ،165 ،200 ،203 ،204 ،205 ؛4 / 126 ،138 ،301 ،346 ،354 ،361 ،419 ؛5 / 18 ،21 ،22 ،23 ،25 ،231 ،273 ،351 ،421

541، 529، 525، 479، 422

امام صادق عليه السلام (ر. ك: ابو عبد الله - جعفر بن محمد)

ص: 628

.329 ,303 ,302 ,301 ,298 ,296 ,291 ,289 ,283 ,282 ,278 ,274 ,268 ,192 ,181 ,179 ,169 ,147 ,41 ,25 /
.507 ,506 ,505 ,504 ,503 ,502 ,495 ,494 ,458 ,456 ,455 ,454 ,453 ,432 ,420 ,335 ,333 ,332 ,331 ,330
.315 ,314 ,313 ,289 ,233 ,229 ,227 ,224 ,223 ,163 ,132 ,64 ,46 ,11 / 2 ؛ 513 ,512 ,511 ,510 ,509 ,508
3 ؛ 611 ,607 ,600 ,575 ,568 ,536 ,519 ,473 ,461 ,412 ,411 ,386 ,379 ,359 ,348 ,347 ,346 ,345 ,344 ,316
.154 ,148 ,145 ,129 ,126 ,123 ,120 ,118 ,115 ,110 ,109 ,108 ,107 ,87 ,84 ,80 ,50 ,48 ,17 ,15 ,14 ,12 /
/ 4 ؛ 227 ,226 ,215 ,210 ,204 ,203 ,201 ,193 ,192 ,191 ,186 ,185 ,184 ,167 ,162 ,161 ,158 ,157 ,155
.16 ,14 / 5 ؛ 511 ,508 ,507 ,503 ,499 ,498 ,497 ,496 ,494 ,493 ,490 ,489 ,487 ,475 ,304 ,303 ,302 ,299
.114 ,112 ,103 ,100 ,87 ,85 ,67 ,66 ,64 ,63 ,61 ,59 ,56 ,55 ,53 ,52 ,47 ,42 ,39 ,37 ,31 ,30 ,29 ,20 ,17
.287 ,284 ,265 ,258 ,254 ,246 ,245 ,244 ,239 ,236 ,225 ,222 ,176 ,175 ,173 ,168 ,147 ,144 ,135 ,122
.348 ,347 ,340 ,339 ,338 ,337 ,336 ,334 ,331 ,330 ,329 ,328 ,326 ,324 ,320 ,317 ,312 ,311 ,310 ,298
.475 ,472 ,451 ,425 ,424 ,422 ,421 ,420 ,419 ,416 ,415 ,408 ,363 ,361 ,356 ,355 ,354 ,352 ,351 ,349
.520 ,519 ,518 ,517 ,516 ,515 ,514 ,513 ,512 ,511 ,510 ,509 ,508 ,507 ,506 ,505 ,504 ,503 ,502 ,501
548 ,547 ,544 ,543 ,542 ,541 ,540 ,538 ,528 ,527 ,526 ,525 ,524 ,523 ,522

امام عسكري عليه السلام (ر.ك: ابو محمد - حسن بن علي) 1 / 7 ، 14 ، 22 ، 25 ، 26 ، 27 ، 33 ، 35 ، 36 ، 38 ، 40 ، 42 ، 43 ، 46 ، 48 ، 50 ، 104 ، 113 ، 169 ، 170 ، 171 ، 172 ، 200 ، 231 ، 280 ، 350 ، 351 ، 373 ، 375 ، 377 ، 387 ، 390 ، 432 ، 463 ، 490 ؛ 2 / 490 ؛ 284 / 4 ؛ 209 ، 208 ، 199 ، 197 ، 150 ، 149 ، 148 ، 107 ، 83 ، 19 / 3 ؛ 595 ، 313 ، 303 ، 292 ، 230 ، 228 ، 222 ، 163 ، 47
424 ، 349 / 5

امام عصر عليه السلام (ر.ك: امام زمان - قائم - مهدي) 1 / 27 ، 33 ، 42 ، 48 ، 51 ، 203 ، 232 ، 233 ، 341 ، 371 ، 373 ، 374 ، 377 ، 378 ، 380 ، 381 ، 382 ، 383 ، 384 ، 386 ، 387 ، 388 ، 389 ، 390 ، 458 ، 467 ، 493 ؛ 2 / 47 ؛ 173 ، 169 ، 160 ، 159 ، 175 ، 176 ، 177 ، 178 ، 179 ، 181 ، 182 ، 184 ، 186 ، 261 ، 303 ، 554 ؛ 3 / 209 ، 201

امام علي عليه السلام (ر.ك: ابو الحسين - علي بن ابي طالب - امير مؤمنان) 1 / 328 ، 329 ، 333 ؛ 2 / 256 ، 258 ، 448 ، 458 ، 459 ، 466 ، 468 ، 469 ، 480 ، 490 ، 491 ، 492 ، 493 ، 494 ، 499 ، 528 ، 538 ؛ 3 / 104 ، 168 ؛ 4 / 14 ، 15 ، 28 ، 52 ، 92 ، 94 ، 298 ، 306 ، 326 ، 334 ، 343 ، 349 ، 350 ، 353 ؛ 5 / 11 ، 12 ، 25 ، 175 ، 177 ، 424

امام كاظم عليه السلام (ر.ك: ابو الحسن - موسى بن جعفر) 1 / 15 ، 279 ، 290 ، 331 ، 332 ، 494 ؛ 2 / 13 ، 47 ، 174 ، 226 ، 227 ، 229 ، 251

364، 86/4؛ 161، 156، 155، 154، 138، 137، 128، 122، 121، 108، 107، 26، 21، 17، 16، 15، 14/3؛ 570، 313
487؛ 30/5؛ 31، 57، 103، 112، 122، 225، 226، 236، 327، 350، 355، 359، 418، 543

امامه 3/144

امام هادي عليه السلام (ر.ك: علي بن محمد) 1/22، 35، 41، 45، 48، 77، 170، 178، 280؛ 2/313؛ 3/28، 29، 32، 91،
111، 114، 118، 119، 122، 128، 187، 188، 212؛ 4/279، 284

امامة بنت ابى العاص (زوجة امير المؤمنين عليه السلام) 2/328؛ 3/143، 168

امّ اسماعيل بن ارقط 2/328

امّ ايمن 3/137؛ 5/363

امّ البراء 3/144، 146

امّ البنين 1/279

امّ جعفر بنت حسن بن حسن عليه السلام / 165

امّ جعفر بنت الحسين بن موسى 3/116

امّ حرام بنت ملحان 2/329

امّ الحسن 2/328

امّ حسين بن موسى بن جعفر 2/328؛ 3/116، 139

امّ خالد 1/499

امراة الحسن الصيقل 2/328

امّ رومان والدة عائشة 2/329

امّ سلمه 1/499؛ 2/328، 492؛ 3/

135، 136؛ 4/316؛ 5/350، 351، 544

امّ سلمه بنت الصادق عليه السلام / 109، 129

أم سلمه بنت عبد العظيم الحسنی 119 / 3

أم سلمه (دختر امام باقر عليه السلام) 109 / 3

أم سلمة (ام محمد بن مهاجر) 328 / 2؛ 371 / 4

أم سليم الأنصارية 329 / 2

أم شريك العامرية 329 / 2

أم عبد الله بنت الحسين عليه السلام / 278؛ 162 / 3

أم العلاء الأنصارية 329 / 2

أم غانم 136 / 3

أم فروة / 1؛ 279؛ 5 / 348، 548

أم قيس بنت محصن الأسديّة 329 / 2

أم الكاظم عليه السلام (حميدة البربرية) 153 / 3

أم كلثوم / 1؛ 66

أم كلثوم بنت رسول الله صلى الله عليه وآله / 276؛ 3 / 137

أم كلثوم بنت عقبة بن ابي معيط 329 / 2

أم كلثوم (دختر سفير دوم) / 1؛ 44

أم محمد بن مهاجر / 1؛ 499

أم محمد (حميده) / 3؛ 153، 155

أم المؤمنین ماريه / 2؛ 256

أم الندى / 3؛ 144

أم ولد / 3؛ 108، 116، 137، 167

أم هانئ / 2؛ 328؛ 3 / 141، 142، 143؛ 5 / 351

امير احمد سامانی 1 / 120

امير محمد چغانی 1 / 125

امير مؤنان عليه السلام (ر. ك: ابو الحسين - امام على - على بن ابى طالب) 1 / 96، 267، 268، 274، 277، 289، 396، 421؛ 2 /
134، 256، 316، 347، 361، 379، 380، 385، 386، 413، 416، 423، 425، 534، 585، 600، 605، 612؛ 3 / 34، 121،
125، 144، 145، 146، 147،

ص: 630

.362، 361؛ 342، 292، 291، 276، 253، 171، 150، 147، 145، 115، 57، 49، 43 / 4؛ 237، 215، 202، 182، 181
.496، 494، 492، 484، 482، 452، 447، 443، 439، 401، 400، 398، 397، 393، 392، 386، 379، 375، 370، 365
.250، 239، 238، 235، 226، 225، 205، 198، 147، 144، 135، 93، 62، 49، 39، 26، 25، 11 / 5؛ 501، 498، 497
.539، 539، 537، 528، 523، 515، 512، 507، 506، 504، 500، 473، 428، 427، 362، 326، 320، 318، 304، 303
546

امير ناصرالدوله بن حمدان 1 / 53، 135

امير نصر بن احمد سامانى 1 / 124، 125، 184

اميمة بنت خالد بن سعيد بن العاص امّ خالد 2 / 329؛ 544 / 5

امين 1 / 351

ملاً امين استرآبادى 1 / 205، 421؛ 2 / 164

امين الإسلام طبرسى 5 / 57

امين حسين پورى 2 / 7

امين عاملى 5 / 57

علاّمه امينى (ر. ك: عبد الحسين امينى) 5 / 57، 390

امية بن على 2 / 321

انس 2 / 496

انس بن عياض 3 / 326

شيخ انصارى 1 / 403؛ 3 / 22، 102؛ 4 / 131، 133، 154؛ 5 / 246، 272، 274

انوشيروان 1 / 83؛ 2 / 386

اوزاعى 1 / 499

اوزن حسن (بنيان گذار سلسله آق قويونلو) / 129

اولمستد 4 / 86

اويس قرنى 4 / 442

اهورامزدا 5 / 409

ايوب 2 / 307

ايوب عليه السلام / 387

ايوب بن الحر 4 / 324

ايوب بن عائد طائي 2 / 318

ايوب بن عطية 3 / 308، 326

ايوب بن نوح 1 / 498

أم أيمن 4 / 374

باربارا تاكمن 5 / 393

باغر ترك 1 / 85

باقر قرباني زرين 5 / 537

باقطنائي 1 / 28

باقلاني 5 / 167

بايكيال 1 / 89

بايي بك 1 / 86

بجكم 1 / 102

علاّمه بحراني 2 / 168؛ 5 / 268

علاّمه بحر العلوم 2 / 227؛ 3 / 234

بخاري 2 / 141، 145، 147، 148، 198، 302، 303، 312، 313، 314، 316، 317، 320، 322، 331، 435، 457، 499، 547

بدر الاعجمي 1 / 94

بدر الدّین که ابو محمد سیّد حسن بن هادی موسوی 5 / 498

بدر غلام احمد بن الحسن 1 / 381

برزه بن سعید بن اسود 3 / 167

برسون 2 / 388

ص: 631

برقی (ر. ك: احمد بن محمد بن خالد برقی) 1 / 130، 255؛ 2 / 22، 54، 59، 90، 91، 275، 294؛ 3 / 56، 145، 160، 168،
211، 313

برنامس 2 / 388

برید بن معاویه 3 / 53؛ 4 / 479

بریده اسلمی 2 / 459

بریدی 1 / 76

بزرگمهر 2 / 386

بزنطی 2 / 163؛ 3 / 26، 27؛ 5 / 140

بسظام بن سابور 3 / 326

بشر بن مروان 5 / 196

بشیر 4 / 57

بشیر بن سعد 5 / 521

بشیر الدهان 4 / 373

بغا 1 / 85

بغدادی 2 / 497

بقراط 2 / 235

بکر بن صالح 2 / 25؛ 3 / 123، 296؛ 5 /

15، 17

بکر بن محمد ازدی 3 / 108، 308، 309

بکیر بن اعین 1 / 505؛ 2 / 565؛ 4 /

169، 372

بلاذری 1 / 134

بلاغی 5 / 57

بلال 3 / 165

بلطشصر 4 / 240

بلیس 4 / 478، 479

بن باز 2 / 546

بنت خفاف بن ایماء 2 / 329

بنیامین 4 / 239

بوچر 5 / 371

بوندھشن 4 / 84

بہاء الدین خرمشاہی 3 / 254

بہاء الدین محمد بن الحسین العاملی (شیخ بہایی)

1 / 431؛ 3 / 22، 226، 243، 255؛ 4 / 110، 153، 190

بہودی 3 / 261

آیة اللہ بہبہانی 3 / 166، 198

بہرام گور 1 / 128

بہز بن اسد 2 / 317

بیابانی اسکوی 4 / 506

بیہقی 3 / 124؛ 5 / 494

پروچاسکا 5 / 376

پریام شاہ تراوا 2 / 388

پیامبر صلی اللہ علیہ وآلہ (ر.ک: رسول اللہ - محمد بن عبد اللہ) 1 / 146، 145، 163، 200، 276، 277، 283، 284، 292، 296،
302، 304، 310، 317، 318، 320، 321، 328، 331، 332، 334، 396، 410، 431، 471، 502، 503، 504، 505، 511؛ 2
/ 19، 29، 38، 46، 107، 160، 161، 217، 218، 219، 220، 228، 236، 238، 255، 300، 301، 302، 305، 307، 312،
313، 319، 330، 331، 369، 375، 383، 384، 385، 386، 412، 422، 423، 424، 425، 455، 459، 464، 467، 470،
476، 481، 482، 485، 488، 490، 491، 493، 494، 495، 496، 497، 501، 502، 517، 519، 522، 524، 525، 528،
532، 538، 539، 540، 541، 542، 543، 544، 552، 557، 558، 562، 574، 578، 579، 585، 587، 588، 589

ص: 632

272، 248، 247، 90، 46، 45، 13 / 4؛ 201، 197، 181، 166، 156، 143، 135، 124، 104 / 3؛ 610، 609، 607، 603
، 17، 16، 15، 14، 12، 9، 7 / 5؛ 525، 512، 505، 479، 377، 371، 370، 369، 367، 366، 360، 359، 323، 316، 291
، 120، 119، 93، 85، 84، 83، 79، 66، 65، 63، 61، 60، 53، 52، 51، 50، 49، 47، 42، 39، 33، 31، 28، 27، 26، 20
، 238، 168، 149، 147، 144، 143، 138، 137، 136، 135، 133، 132، 131، 129، 128، 127، 126، 125، 124، 121
، 389، 386، 362، 360، 358، 356، 353، 352، 351، 347، 346، 345، 330، 323، 321، 320، 311، 281، 269، 248
، 515، 511، 504، 503، 492، 491، 467، 463، 443، 439، 438، 437، 436، 435، 427، 424، 421، 420، 415، 396
549، 545، 544، 541، 540، 528، 526، 525، 523، 522، 521، 520

پیرنیا 1 / 111، 126

تاج الملك قمی 1 / 132

ترمدی 2 / 198، 501

ترنت لات 5 / 375

علاّمه تستری 3 / 236، 244

تفتازانی 2 / 500

تفرشی 5 / 13

تلّعبیری 1 / 219، 236، 353، 429

تلید بن سلیمان 3 / 326

تنکابنی 1 / 477

توزون ترك 1 / 103

علاّمه تهرانی 1 / 477؛ 3 / 230

تیشتر (خدای باران) 5 / 409

ثابت 3 / 141

ثابت بن شریح 3 / 326

ثابت بن هرمز ابی المقدام 3 / 11

ثابت ثمالی 146 / 3

ثامر العمیدی 198 / 2

ثامر هاشم حبيب العمیدی 2 / 432؛ 3 /

219، 101

ثعلبة بن ميمون 3 / 307؛ 4 / 364

الثعلبي 2 / 448، 465

ثقفی 3 / 35

ثور بن زيد ديلي مدنی 2 / 319

ثور بن يزيد حمصی 2 / 319

جابر بن عبد الله انصاری 1 / 499؛ 2 /

307؛ 3 / 305؛ 4 / 325، 373، 375، 478؛ 5 / 14، 16، 24، 526

جابر بن يزيد جعفی 1 / 272؛ 3 / 38، 182، 183؛ 5 / 105، 526

جابری 2 / 381

جاحظ 1 / 20

جار الله زمخشری 2 / 523؛ 4 / 316، 456

جالينوس 2 / 235، 383، 387، 388؛ 5 / 386

الجامع بكار بن احمد 3 / 36

الجامع معمر بن راشد 3 / 13

جان ناس 4 / 74

جبرئيل عليه السلام / 277، 330؛ 4 / 55، 92، 220، 221، 232، 233، 236، 237، 241، 242، 244، 245، 246، 248، 252،
258، 259، 260، 316، 317، 319، 329، 365، 394، 402، 415، 435، 490، 495؛ 5 / 118، 121، 124، 127، 128،

،150 ،149 ،142 ،136 ،134 ،133 ،132 ،131

ص: 633

168، 177، 199، 201، 424، 513

جراح المدائني 3/ 327

جرجي زيدان 2/ 198

جرير 5/ 540

جرير بن عبد الله بجلي 3/ 23

جرير بن عبد الحميد 2/ 319

جرير بن عثمان حمصي 2/ 317

جريش بن احمد 1/ 13

جري فلاول 5/ 375

جربة ام عثمان 1/ 499

جعدي بن درهم 2/ 280

جعفر اسدي والبي 3/ 144

جعفر بن ابي طالب 2/ 609؛ 5/ 532، 539، 540

جعفر بن احمد بن متيل 1/ 49، 53

جعفر بن بشير 4/ 373

جعفر بن حسن المحقق الحلبي 4/ 154

جعفر بن زيد بن موسى الكاظم عليه السلام /

110، 127، 129

جعفر بن سماعة 3/ 307

جعفر بن عبد الله العلوي 3/ 110، 129

جعفر بن عثمان بن شريك 3/ 327

جعفر بن على النقى 170 / 1

جعفر بن على الهادى عليه السلام / 42

جعفر بن فضل / 66

جعفر بن المثنى / 313

جعفر بن محمّد عليه السلام (ر. ك: ابو عبد الله - امام صادق) 1 / 25؛ 2 / 314، 316؛ 3 / 198، 310؛ 4 / 205، 328، 360، 361، 369

جعفر بن محمّد بن جعفر بن حسن / 111

جعفر بن محمّد بن سماعة / 307

جعفر بن محمّد بن عبيد الله / 104

جعفر بن محمّد بن قولويه / 1239؛ 3 / 133

جعفر بن محمد بن متيل / 50

جعفر بن محمّد بن موسى / 66

جعفر بن محمد الحسنى / 311، 129

جعفر بن محمّد الصيقل / 108

آية الله جعفر سبحانى / 2151؛ 3 / 45؛ 4 / 76

جعفر سجّادى / 3254

شيخ جعفر كبير / 5165

جعفر كذاب / 146

جلال الدين سيوطى / 5495، 497

جلال الدين محدّث ارموى / 343؛ 5 / 204

جمال الدين ابى منصور الحسن بن زين الدين / 3255

جمال عبد الناصر 73 / 1

جميل بن دراج 3 / 26، 52، 239؛ 4 / 371

جميل بن صالح 3 / 308

جنيد 1 / 187

جواد دزفولي 5 / 498

جواد قیومی اصفهانی 3 / 41، 133

جواد مصطفوی 4 / 70

آية الله جوادى آملی 4 / 76؛ 5 / 392

جوهری 4 / 387، 391

جویا جهانبخش 4 / 433

جويرة 2 / 328

جهم بن صفوان 2 / 281

جيمز کلمن 5 / 368

ص: 634

جیمز مارتینو 75 / 4

چیستات (فرشته علم) 86 / 4

آیه الله حائری 470 / 5، 471

حاتم طایی 58 / 4؛ 542 / 5، 550

حارث بن کعب کوفی 168 / 3

حارث بن مغیره 17 / 3

حارث محاسبی 186 / 1

حافظ ابن جوزی 390 / 5

حافظ ابوذر هروی 304 / 2

حافظ شهابالدین ابوالفضل احمد بن علی 496 / 5

حاکم حسکانی 465 / 2، 469؛ 175 / 5

حاکم نیشابوری 175 / 5

حامد بن عباس 93 / 1، 107، 108، 188

حبابه الوالیه 328 / 2؛ 144 / 3، 145، 146، 200، 201؛ 352 / 5

حباسه 104 / 1

حبيب الله خویی 155 / 4

حبيب سجستانی 505 / 5

حجاج 18 / 5

دکتر حجّتی 319 / 4

حذیفه بن منصور 326 / 3

حرّ عاملی 392 / 5

شيخ حرّ عاملي 1/285؛ 2/123، 124، 127،

164، 173، 324؛ 5/258، 391، 395

حريز 3/235؛ 4/379

حريز بن عبد الله سجستاني 2/10، 163؛ 3

52، 58، 236 /

حريز بن عثمان 2/318

حسان بن عطيه محاربي 2/319

حسكاني 5/175

حسن بصري 1/499؛ 2/387، 500

الحسن بن ابي الحسين الفارسي 4/374

الحسن بن احمد المؤتب 3/197

حسن بن احمد المؤتب 3/195

حسن بن إسحاق بن جعفر الصادق عليه السلام 3/108

حسن بن بويه (ركن الدوله) 1/11، 125

حسن بن الجهم 2/565؛ 4/10، 59؛ 5/64

حسن بن حسن 2/313؛ 3/157

حسن بن حسن الأفطس 3/111

حسن بن حسن بن حسن عليه السلام /162

حسن بن حسن بن علي بن السجاد عليه السلام 3/111، 112، 129

حسن بن حسين العلوي 3/111، 112، 129

الحسن بن خالد 3/306

الحسن بن خفيف 1 / 200، 383

حسن بن ذكوان 2 / 319

الحسن بن راشد 3 / 246؛ 5 / 502

الحسن بن زياد 3 / 246

حسن بن زيد داعي كبير 1 / 77، 114، 115، 150

حسن بن زين الدين (ر.ك: الشهيد الثاني) 3 / 42، 316

حسن بن سعيد 3 / 32

حسن بن سليمان حلّي 1 / 249

حسن بن سماعه 2 / 172

حسن بن صالح 3 / 14، 309

الحسن بن العباس 3 / 303

حسن بن عباس بن حريش 1 / 500؛ 2 / 321؛ 3 / 92، 95، 96؛ 5 / 25

ص: 635

حسن بن عبد الله العسكري 155 / 4

حسن بن عبد الله لغوي 495 / 5

الحسن بن عبد الحميد 381 / 1

حسن بن عبيد الله 27 / 5

حسن بن علي عليه السلام (ر.ك: ابو محمد - امام حسن مجتبي) 1 / 277، 278؛ 3 / 115، 119، 147، 149، 162، 213، 246،
309؛ 4 / 370، 374، 379، 403، 423؛ 5 / 11، 131، 135، 147، 176، 177

الحسن بن عليّ ابي حمزة البطائني 205 / 4

حسن بن علي بطائني 196 / 4

حسن بن علي بن ابراهيم بن موسى بن جعفر عليه السلام 3 / 112، 129

الحسن بن علي بن ابي حمزة 4 / 195، 204

حسن بن علي بن حسن دينوري علوي 3 / 113

حسن بن علي بن داوود الحلّي 3 / 43

حسن بن علي بن عثمان بن السجّاد عليه السلام 3 / 112

الحسن بن علي بن علي بن الحسين 3 / 158

حسن بن علي بن عمر بن السجّاد عليه السلام / 113

الحسن بن علي بن فضّال 1 / 365، 499؛ 2 / 573؛ 3 / 25، 30، 313

الحسن بن علي بن يقطين 1 / 334

الحسن بن علي الحرّاني 4 / 153

الحسن بن علي الحلّي 3 / 170؛ 4 / 229

الحسن بن علي العلوي 1 / 383؛ 3 / 113، 130

حسن بن علي العماني 1 / 208

حسن بن على لؤلؤى 16/3

حسن بن على نيشابورى 107/3

حسن بن على وثناء 2/348، 349

حسن بن عميد 1/124

حسن بن عيسى بن محمد بن على بن جعفر الصادق عليه السلام / 113، 130

الحسن بن عيسى العربى 1/375

حسن بن فضال 3/23

حسن بن فضل بن زيد يمانى 1/200، 379

حسن بن فيروزان 1/78

حسن بن قاسم داعى صغير 1/122، 136

الحسن بن القاسم الرقام 3/197

حسن بن متيل 1/49

حسن بن محبوب (ر.ك: ابن محبوب) 1/303؛ 2/13، 172؛ 3/14، 23، 24، 26، 30، 57، 58، 59، 110؛ 4/23، 377

الحسن بن محمد 3/202، 246

الحسن بن محمد ابن جمهور 3/308

حسن بن محمد بن سماعة 3/91

حسن بن محمد بن عبيد الله بن حسين بن السجاد عليه السلام / 114، 130

حسن بن محمود 1/224

حسن بن مسلم 3/167

الحسن بن موسى الخشاب 3/199

حسن بن موسى نوبختى 1/104، 175؛ 2/172

حسن بن نصر قمي 49 / 1

حسن بن نصر 1 / 43، 44، 376

حسن بن يوسف الحلبي (ر. ك: علامه حلي) 3 / 42؛ 4 / 229

حسن تميم 2 / 381

حسن ركن الدوله ديلمي 1 / 124، 126، 136

ص: 636

حسن طارمی 74 / 3

شیخ حسن فرزند شهید ثانی 2 / 94؛ 3 / 261

حسن المثلث 3 / 124

حسن المثنی بن حسن علیه السلام / 123، 162

حسینین علیهما السلام / 143

حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤب 1 / 248؛ 3 / 195، 196، 197

حسین بن ابی سعید المکاری 3 / 298

حسین بن ابی العلاء 3 / 234، 306؛ 4 / 480

الحسین بن احمد 3 / 246

حسین بن إسحاق بن جعفر الصادق علیه السلام 3 / 108

حسین بن إسحاق بن موسى الكاظم علیه السلام 3 / 109

حسین بن اشکیب (خادم قبر) 1 / 37، 39

حسین بن حسن بن ابان 1 / 37

حسین بن حسن بن حسن علیه السلام / 165

حسین بن حسن بن حسن بن علی بن السجاد علیه السلام 3 / 111

حسین بن حسن الحسنی 3 / 114، 130

حسین بن حسن العلوی 3 / 114، 130

حسین بن حمدان 1 / 53، 94، 96

حسین بن خالد صیرفی 3 / 191، 234، 306، 309

حسین بن رزق اللہ 3 / 128

حسین بن روح نوبختی 1 / 27، 50، 51، 52، 66، 69، 98، 105، 108، 133، 390؛ 3 / 83

حسين بن زيد بن السجاد عليه السلام / 103، 105، 115، 117، 130

حسين بن سعيد اهوازي / 1 / 224؛ 2 / 67، 90، 342؛ 3 / 8، 20، 26، 27، 32، 33، 43، 46، 233

حسين بن شهاب الدين عاملي / 2 / 164

حسين بن عبد الله السعدي / 2 / 163

شيخ حسين بن عبد الصمد (پدر شيخ بهايي) / 1 / 264

الحسين بن عبيد الله / 3 / 199

حسين بن عبيد الله السعدي / 2 / 22

حسين بن عبيد الله غضائري / 2 / 321

حسين بن علوان / 4 / 424

حسين بن علي عليه السلام (ر.ك: ابو عبد الله - امام حسين) / 1 / 278؛ 2 / 330، 361، 609؛ 3 / 123، 145، 147، 149، 162،

165، 210، 313؛ 4 / 330، 365، 370، 374، 379، 403، 423؛ 5 / 27، 131، 135، 147، 176، 177، 351، 548

حسين بن علي بن بابويه / 1 / 50

حسين بن علي بن حسن بن حسن / 2 / 313؛ 3 / 48، 60

حسين بن علي العلوي / 3 / 115، 130

حسين بن علي قمي / 1 / 53

حسين البنفسج / 3 / 109

حسين بن قاسم بن عبد الله بن وهب / 1 / 93، 109

الحسين بن محمد الأشعري / 1 / 353، 384، 444، 495، 498؛ 3 / 202

الحسين بن محمد بن عامر / 1 / 240

حسين بن محمد بن عمران / 1 / 200، 245

حسين بن محمد المحقق الخوانساري / 3 / 255

حسين بن منصور حلاج 1/ 187؛ 2/ 238

حسين بن موسى بن جعفر عليه السلام / 50؛ 3/ 116، 130، 138، 139

حسين بن مياح 2/ 321

الحسين بن النضر الفهري 3/ 182، 183

حسين بن نعيم الصّحّاف 5/ 262

حسين بن يزيد نوفلي 3/ 92؛ 4/ 195، 200، 196، 201، 203

دكتور حسين محفوظ 2/ 208، 451

حسين النوري الطبرسي 3/ 344؛ 4/ 230

دكتور حسين همداني 1/ 183

حصين بن نمير واسطي 2/ 318

حفص بن البختري 1/ 240؛ 3/ 327؛ 5/ 424

حفص بن غياث 2/ 163؛ 4/ 318، 340؛ 5/ 42

حفصة بنت عمر بن خطاب 2/ 329

الحكم 4/ 361

حكم بن عبد الرحمان بن ابي نعيم بجلي 3/ 168

الحكم بن عتيبة 5/ 235

حكم بن مستورد 5/ 422

حكم بن مسكين 3/ 161، 162، 166

حكيم بن داوود 3/ 296

حكيمه 3/ 149، 150

حكيمه بنت موسى بن جعفر عليهما السلام / 328؛ 3/ 150، 151

حكيمة بنت الجواد عليه السلام / 328؛ 3 / 116، 128، 130، 148، 150

حلاج / 1 / 187، 188

الحلبي / 3 / 235، 237

حلبى / 3 / 13؛ 5 / 261

علامه حلي / 1 / 427، 475، 500؛ 2 / 162، 163، 187، 220، 260، 296، 396، 409، 444، 615؛ 3 / 14؛ 4 / 130، 197، 201، 205؛ 5 / 111، 231، 233، 267، 308، 480، 481

حمّاد / 1 / 444؛ 4 / 324، 379، 380

حمّاد بن ابي حنيفة / 3 / 310

حمّاد بن ابي طلحه / 3 / 327

حمّاد بن عثمان / 1 / 498؛ 3 / 13، 17، 26، 223، 235، 236، 237، 327؛ 4 / 208، 365، 370، 378

حمّاد بن عيسى / 1 / 494؛ 2 / 23؛ 3 / 17، 55، 57، 58، 223، 235، 236، 237؛ 4 / 208

حمادة بنت الحسن / 1 / 499

حمادة بنت الحسن اخت ابي عبيدة الحذاء / 2 / 328

حمّادة بنت رجاء / 3 / 152

حمد الله مستوفي / 1 / 14، 83، 112، 127

حمدان بن اشعث / 1 / 180

حمدان بن المعاني / 1 / 365

حمدان قرمط / 1 / 181

حمدان القلانسي / 3 / 60

حمدويه بن نصير / 4 / 205

حمران بن اعين / 1 / 335؛ 4 / 275، 340، 489، 508؛ 5 / 233

حمزة 2 / 609

حمزة بن عبد المطلب عليه السلام / 539،540

حمزة بن حسن اصفهاني 1 / 129

حمزة بن حسن بن حسن بن علي بن السجاد عليه السلام

ص: 638

حمزة بن علي بن زهرة العلوي الحسيني الحلبي 216 / 3

حمزة بن محمد الطيار 349 / 2

حمزة بن يسع بن عبد الله 130 / 1

حمصي رازی 271 / 5

حمويه 157 / 1

حميد احمدی جلفایي 189 / 4

حميد بن زياد 1 / 353، 2 / 91، 171، 275؛ 3 / 38، 90، 91

حميد حسين نژاد محمدآبادی 157 / 4

حميده بنت محمد بن ابى سعيد 3 / 153، 154، 155، 156، 167؛ 5 / 348، 355

الحميدى 2 / 304

حميرى 2 / 14، 90، 285، 286؛ 3 / 309

حيّان بن سراج 5 / 19، 20، 21

خاتم ابن اسماعيل 2 / 315

خالد 2 / 306

خالد البرقى 3 / 30

خالد بن الحجّاج 3 / 300

خالد بن سعيد بن اسود 3 / 167

خالد بن عبد الله 5 / 545

خالد بن قثم 2 / 491

خالد بن مخلد قطوانى 2 / 319

دکتر خالدی 2 / 442، 443، 448، 452، 457، 460، 461، 463، 467، 470، 478، 479، 482، 484، 489، 490، 492، 524،
525، 526، 528، 530، 531، 532، 533، 536، 538، 540، 541، 543، 544، 547

خدیجه علیها السلام / 276؛ 3 / 143؛ 4 / 316؛ 131، 545

خدیجه بنت عبد العظیم الحسنی 3 / 119

خدیجه بنت عمر بن السّجّاد علیه السلام / 328؛ 3 / 117، 120، 130، 156، 157؛ 5 / 352

خدیجه بنت محمّد ابی جعفر علیه السلام / 377

خسرو پرویز 1 / 118

خضر علیه السلام / 216، 217؛ 4 / 490؛ 5 / 11، 12، 13

خطیب بغدادی 2 / 322

خطیب خوارزمی 5 / 175

خلف بن حمّاد 3 / 115، 327؛ 4 / 365، 370

خلیل بن احمد فراهیدی 4 / 133، 154، 391

خلیل العبّدی 3 / 327

ملاً خلیل قزوینی 1 / 349، 355، 356، 363، 364، 367؛ 2 / 178، 180، 185، 186، 210، 211

خنساء بنت خدام 2 / 329

آیه الله خوئی 1 / 248، 365، 397، 405، 407

410، 414؛ 2 / 65، 213؛ 3 / 23، 124، 141، 226، 234، 235، 237، 239، 317، 318، 319، 320، 330، 336، 341؛ 5 /
41، 57، 79، 82، 90، 101، 102، 105، 107، 108، 109، 110، 113، 116، 117، 174، 176، 184، 196، 239، 464

465

خوّات بن جبیر انصاری 5 / 52، 394

خواجه حافظ شیرازی 4 / 265

خواجه نصیر الدین طوسی 1 / 158؛ 2 / 381، 392، 395؛ 4 / 68؛ 5 / 308، 386، 387، 388

خوانساری، 126 / 2، 178، 380؛ 482 / 5

ص: 639

خولة بنت قيس الأنصارية 2 / 329

خير الدين الزركلي 3 / 41

دارقطني 2 / 219

دارمي 3 / 16؛ 5 / 168

داعي صغير 1 / 11

داعي محمد بن زيد علوي 1 / 119

داعي مطلق 1 / 9

دانيال عليه السلام / 240، 419

داود بن ابي يزيد 3 / 327

داوود عليه السلام / 287؛ 2 / 412، 413، 433؛ 4 / 236، 419، 507

داوود اصفهاني 1 / 152

داوود بن حسن 3 / 157

داوود بن حصين 2 / 319؛ 3 / 327

داوود بن الزبير 2 / 545

داوود بن سرحان 3 / 327

داوود بن سليمان 3 / 327؛ 5 / 19

داوود بن عامر اشعري 1 / 37

داوود بن علي 3 / 327

داوود بن فرقد 3 / 327

داوود بن قاسم جعفري 1 / 272؛ 3 / 124

داوود بن كثير 4 / 330، 457

داوود بن كوره قمی 1/ 246، 2/ 446؛ 3/ 13؛ 3/ 25

داوود بن النعمان 4/ 372

دختر ابو يشكر 5/ 539

درست بن ابی منصور 3/ 327

درست الواسطی 4/ 372

دكارت 4/ 81

دلیل 1/ 85

دمیاطی 1/ 106، 157

دوفاکین زاده رومی 5/ 498

دهدار شیرازی 4/ 443

دیزج 1/ 26

دین یشت 4/ 86

دیوسیون 5/ 369

دیوید هیوم 4/ 80

ذبیح اللہ محلاتی 3/ 171

ذر بن عبد اللہ مرهبی 2/ 318

ذعلب یمانئ 4/ 171

دکتر ذهبی 2/ 489، 498

ذی الدمعة (حسین بن زید بن السجّاد) 3/ 115

ذی القرنین 4/ 489، 490

ذی یونغ 5/ 495

راتوس 370/5

رازی 378، 373/2

رازی قرطبی 522/2

راسل 383/5

الراضی بالله 109، 105، 102، 100، 76، 75، 69، 65، 64، 20، 18/1

راغب اصفهانی 597/2

رافع بن هرثمه 117، 116/1

راوندی 231/5

ربعی بن عبد الله بن جارود 327، 52/3

الربیع بنت معوذ الانصاریة 329/2

ربیع بن سلیمان 162/1

رجاء بن زیاد 152/3

الرحمان بن ابی نجران 378/4

ردیف 269/3

رزامی 16/3

ص: 640

رزین بیاع انماط 3 / 168

رسول جعفریان 3 / 75

رسول خدا صلی الله علیه و آله (ر. ک: ابو القاسم - پیامبر - محمد) 2 / 73، 147، 148؛ 3 / 85، 108، 120، 136، 143، 199،
201؛ 4 / 13، 226، 263، 287، 291، 303، 320، 325، 326، 362، 363، 364، 365، 370، 372، 373، 375، 377، 378،
379، 380، 410، 420، 458، 480، 482، 484، 485، 485، 491، 492، 493، 493، 495، 495، 496، 498، 500، 501،
502، 502، 504، 505، 508، 510؛ 5 / 148، 461

رضا بابایی 1 / 199

رضازاده ملک 5 / 181

رضا قربانی زرین 3 / 317

رضیه سادات سجادی 4 / 409

رفاعة بن موسى اسدی کوفی 3 / 16، 239

ملاً رفیعا 2 / 109

رفیع الدین نایینی 2 / 109

رقیه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله 276 /

رقیه بنت عبد الله بن عمرو 3 / 163

رقیة بنت عبد العظیم الحسنی 3 / 119

رکن الدوله 1 / 76، 125، 126

رملة بنت ابی سفیان 2 / 329

روح الأمين 4 / 232

روح القدس 4 / 232، 242

روزنهان 5 / 373

زبیده 1 / 20، 264، 474

- زراره بن اعين 1 / 495، 503 / 2؛ 125، 163، 420، 607 / 3؛ 199، 296 / 4؛ 326، 327، 363، 373، 378، 379، 504 / 5؛
22، 27، 355
- زرتشت پیامبر 4 / 85
- زرعة بن محمد 3 / 327
- زرعى بن محمد واقفى 3 / 292
- زرقانى 5 / 167
- زرّين كوب 1 / 70، 79، 108
- زفر بن اوس بصرى 5 / 518
- زكريا عليه السلام / 236
- زكريا بن آدم 1 / 47
- زكريا بن اسحاق 2 / 319
- زكريا بن عبد الله 3 / 327
- زكرياى رازى 1 / 184
- زهرا عليها السلام (ر. ك: فاطمه عليها السلام) 1 / 73؛ 2 / 462؛ 3 / 136، 164؛ 5 / 14، 15، 16، 160
- زهرا بهداني 5 / 301
- زهرة نريمانى 2 / 429
- زهري بن محمد بن مسلم بن شهاب 5 / 357
- زهير بن معاوية 3 / 165
- زياد ابو هشام 3 / 165
- زياد بن علاقة 2 / 331
- زياد بن عيسى 3 / 152

زياد بن مروان 327 / 3

زياد بن منذر 524 / 5

زيد بن علي بن الحسين عليه السلام / 70؛ 313 / 2، 595؛ 30 / 3، 115، 117، 118، 130

زينب بنت ابي سلمة 329 / 2

زينب بنت جحش 329 / 2

زينب بنت حسن بن حسن عليه السلام 162 / 3

زينب بنت رسول الله صلى الله عليه وآله 1 / 276؛ 3 / 143، 168

ص: 641

زينب بنت علي عليهما السلام / 162، 164، 165، 168

زينب الثقفية امرأة ابن مسعود / 2 / 329

زينب فواز العاملي / 3 / 169

زين الدين بن علي العاملي / 1 / 364؛ 4 / 154، 315

شيخ زين الدين عاملي سالم / 2 / 307

سالم بن سلمه / 4 / 322

سالم بن عبد الرحمان / 5 / 15

سالم بن عجلان / 2 / 319

سالم بن مكرم / 3 / 327

سالم الحنّاط / 5 / 92

سالمة (سلمى) مولاة ابي عبد الله عليه السلام / 328 / 3 / 158

سامسون / 4 / 235

آية الله سبحانه / 1 / 350، 410

سبزوارى / 5 / 481

سبيعة بنت الحارث الاسلمية / 2 / 329

سبيكه نوبيه / 1 / 280

سدّي / 2 / 500

سديد الدين حمصى رازى / 5 / 260

سدير صيرفى / 4 / 118، 457، 458؛ 5 / 229

سرّاد / 3 / 23

سرخاب / 1 / 79

السرى بن يزيد الخراسانى 545 / 2

سرى سقطى 185 / 1

سعد الإسكاف 320 / 4

سعد اشعري 1 / 44؛ 2 / 172

سعدان بن مسلم 240 / 1

سعد بن ابى خلف 327 / 3

سعد بن ابى وقاص 21 / 1

سعد بن عبد الله اشعري 1 / 35، 37، 40، 45، 46، 49، 513؛ 2 / 356، 357، 360؛ 3 / 61، 111، 113

سعد بن مسعود (عموى مختار ثقفى) 34 / 3

سعد الخير 5 / 78، 86

سعد الدين أبى 1 / 132

سعید بن اسود بن ابو البحتري 3 / 167

سعید بن جبیر 2 / 546

سعید بن سعدون عطار 5 / 495

سعید بن عبد الله 1 / 376

سعید بن عبد الرحمان 3 / 327؛ 4 / 426

سعید بن عبد الرحمان اعرج 1 / 246

سعید بن عبد الرحمان السمان 3 / 235

سعید بن عبید السمان 3 / 235

سعید بن عمر برزوعى 2 / 322

سعید بن عمرو بن اشوع 2 / 319

سعيد بن فيروز ابو البختری 2 / 319

سعيد بن كثير بن عفیر 2 / 319

سعيد بن هبة الله الراوندى 3 / 220

سعيد السمان 3 / 235

سعيد الشرتونى 2 / 151

سعيد المبقرى 2 / 306

سعيدة 2 / 328؛ 3 / 160، 162

سعيدة اخت محمد بن ابى عمير 2 / 328؛ 3 / 161، 166

سفّاح 1 / 25

سفيان 2 / 304، 546

سفيان بن السمط 2 / 444؛ 5 / 122

سفيان بن مصعب عبدى 5 / 548

ص: 642

سفیان ثوری 1 / 499؛ 2 / 412

سقراط 2 / 386، 388، 397، 410

سکونی 2 / 569؛ 3 / 92؛ 4 / 373، 374، 379

سکینه بنت الحسین علیه السلام 164 / 4؛ 391 / 4

سالار 2 / 257

سلام بن مسکین ازدی ابوروح بصری 2 / 319

سلامة بن محمد 1 / 278؛ 2 / 186

سلطان سلیم عثمانی 1 / 61

سلطان محمد پسر بایسنقر 1 / 129

سلطان مرادخان سوم 5 / 498

سلمان فارسی 1 / 21؛ 2 / 537، 539؛ 4 / 362؛ 5 / 11، 13، 16، 17، 39، 146، 177، 236، 521، 538

سلمة بن خطاب 2 / 320؛ 3 / 296؛ 4 / 372

سلیگمن 5 / 373

سلیمان علیه السلام 89، 287؛ 2 / 478، 412، 536؛ 4 / 138، 451، 478، 489، 490، 507؛ 5 / 226، 267، 337، 524

سلیمان انصاری 3 / 165

سلیمان بن احمد بن ایوب طبرانی 3 / 24

سلیمان بن احمد اللخمی الطبرانی 3 / 170

سلیمان بن جعفر 3 / 122

سلیمان بن حسن 3 / 157

سلیمان بن الحسن بن مخلد 1 / 93

سلیمان بن خالد 3 / 295

سليمان بن داوود 3 / 104، 157

سليمان بن عبد الله الديلمي 4 / 44؛ 5 / 104، 111

سليمان مروزي 4 / 274، 278

سليمان المسترق 3 / 313

سليم بن قيس 2 / 539؛ 5 / 17

سليم بن قيس بن سمعان 2 / 320

سليم بن قيس هلالى 2 / 537؛ 4 / 325؛ 5 / 17، 18، 39، 521

سليم الفراء 3 / 327

سماعة بن مهران 1 / 498، 499؛ 3 / 327؛ 5 / 29، 255

سميّه منتظر 4 / 7

سندی بن محمد البرّاز 3 / 61، 240، 327

سو استنلى 5 / 374

سودة بنت زمعة العامرية 2 / 329

سو ديويدي سو 5 / 374

سهروردي 4 / 158

سهل بن جمهور 3 / 113، 119

سهل بن زياد 1 / 246، 247، 495، 499؛ 2 / 23، 362، 370، 573، 574؛ 3 / 188، 300، 307؛ 4 / 365، 370، 372، 374، 379؛ 5 / 28

سهل بن زياد آدمي 1 / 37، 246

سهل بن زياد رازي 3 / 57

سهل بن عبد الله البخاري 3 / 132

سهل بن عبد الله تسترى 1 / 185، 187

سيويه 1 / 19

سيّد ابن طاووس حلّي 1 / 67، 408، 421، 475؛ 3 / 41، 216، 217

سيد ابوالفضل برقي 2 / 551، 552، 556، 568، 590، 591

سيّد احمد عاملي 4 / 212

سيّد اسماعيل حميري 2 / 258

سيّد بحر العلوم 1 / 252؛ 2 / 206

ص: 643

سید بدر الدین حسینی عاملی 2/97؛ 4/190، 212، 229

سید التابعین (اویس قرنی) 4/442

سید تفرشی 5/14

سید جلال الدین آشتیانی 4/157، 159، 161،

164، 166، 167، 169، 170، 171، 172، 173، 175، 177، 179، 180، 181، 183، 184، 185، 187

علامہ سید جلال الدین آشتیانی 4/158

سید جلیل تفرشی 5/12

سید جمال الدین محمد بن حسین طباطبائی یزدی حائری 5/498

سید جواد عاملی 5/478

سید حسن اسلامی 2/373

سید حسن حسینی 3/103؛ 4/187

آیة اللہ سید حسن صدر 1/493، 501؛ 2/380؛ 3/243

سید حسن مدرّسی طباطبائی 3/46

سید حسن موسوی خراسان 3/74

سید حسن موسوی عاملی کاظمی 5/496

سید حسین مدرّسی طباطبائی 3/76؛ 4/382

دکتر سید حسین نصر 5/377

سید حمزہ 1/14

سید رضا مؤدّب 1/349

سید رضی 5/251

سید ضیاء مرتضوی 1/261

سيّد عبد الاعلى سبزواری 471 / 5

سيد عبد الله شبر 180 / 2، 181

علامه سيّد عبد الحسين لاری 472 / 5

سيد علي بن طاووس 173 / 2؛ 169 / 5

سيّد علي رضا حسيني 190 / 4

سيّد علي شفيعی 453 / 1

سيّد قطب 522 / 2

دکتر سيّد کاظم طباطبائي 7 / 3

سيّد مجتبی برهانی 36 / 4

علامه سيّد محسن امين عاملی 357 / 1، 415؛ 14 / 3، 41، 156، 170، 205؛ 499 / 5

سيّد محسن حکيم 404 / 1

سيّد محمد باقر المحمودی 132 / 3

سيّد محمد باقر موحد ابطحي 76 / 3

السيّد محمد بن مرتضى الحسيني الزبيدي 622 / 2؛ 170 / 3

سيّد محمد تقی حکيم 307 / 4، 358، 381

سيّد محمد جواد شبيري 74 / 3، 75، 76، 91، 102، 262

سيّد محمد حسن حکيم 357 / 4

سيّد محمد حسين كظيمی 269 / 4

سيّد محمدرضا حسيني جلالی 114 / 2

سيّد محمد عاملی 268 / 5

سيّد محمد عمادی حائری 47 / 3، 75

سید محمد کاظم طباطبائی 339 / 2

آیة اللہ سید محمد محقق داماد 467 / 5

السید محمد مهدی بحر العلوم 3 / 44، 254

سید مرتضیٰ 1 / 21، 22، 196، 203، 209، 215، 217، 218، 219، 220، 224، 225، 257، 457؛ 2 / 161، 193، 201، 247،

259، 260، 344، 353، 526، 534؛ 3 / 43؛ 4 / 130، 460، 463؛ 5 / 54، 57، 75، 161، 163، 182، 224، 231، 243،

261، 268، 271، 280، 281، 308، 333

ص: 644

سید مرتضی رازی 4/85

سید مرتضی عسکری 1/462، 2/478، 2/220، 5/519؛ 5/171

السید مصطفی بن حسین التفرشی 3/46؛ 4/230؛ 5/32

سید منذر حکیم 4/357

آیة اللہ سید موسی شبیری زنجانی 2/

370؛ 3/75، 132، 333، 343؛ 5/103

السید مهدی الرجائی 3/41، 133

سید مهدی طیب 5/498

سید نعمت اللہ جزائری 4/191، 131، 230، 155

سید ہاشم بحرانی 2/466

سید ہبۃ اللہ بن محمد علی بن حسین حسینی 5/499

آیة اللہ سیستانی 2/126

سیف بن سلیمان مکی 2/319

سیف بن عمیرہ 3/231، 303؛ 4/369؛ 5/512

سیف بن لیث 5/257

سیمجور دواتی 1/122

سیوطی 2/488، 498، 499، 523؛ 4/385؛ 5/82

شائول 4/235

شادی نفیسی 4/187

شاطبی 2/489

شافعی 1/13؛ 2/199؛ 5/309

شاهك 85 / 1

شاه محمد اصطحباناتي 206 / 1

شبابه بن سوار 318 / 2

شبر 389 / 5

شبيصري 396 / 2

شبل بن عباد مكي 319 / 2

شراحة الهمدانية 180 / 5

شرف الدين قمي 132 / 1

شريف مرتضى 13 / 3

شريك بن عبد الله بن ابي نمر 319 / 2

شعبة 361 / 4؛ 307 / 2

علامه شعراني 198 / 5؛ 228، 223 / 4؛ 112 / 2

شعيب عليه السلام 416 / 2

شعيب بن اعين 327 / 3

شفتي 244، 243 / 3

شلمغاني 83، 13 / 3؛ 109 / 1

شمر 9 / 1

شيخ شمس الدين 411 / 1

شمس الدين محمد بن مكي 153 / 4

علامه شوشتری 500، 417، 410، 406 / 1

شهربانو 278، 241 / 1

شهرستانی 215 / 1

شهریار 278 / 1

شہید اول 50 / 1، 204، 473؛ 4 / 131، 153؛ 5 / 365، 482

الشہید الثانی 1 / 205، 251، 258، 349، 356،

451، 473، 485، 486؛ 2 / 207؛ 3 / 25، 42، 305؛ 4 / 131، 154؛ 5 / 267، 272، 334، 478، 481

شہید صدر 2 / 165

شہید فتح 2 / 313

آیة اللہ شہید مطہری 1 / 223، 332؛ 4 / 358

ص: 645

شبيبة بن نعامة 3 / 165

شيث بن آدم 1 / 8

شيخ حرّ عاملي 2 / 128؛ 5 / 287

شيرويه 1 / 278

شيطان 4 / 43، 50، 84؛ 5 / 335

صاحب بن عباد 1 / 12، 15

صاحبة الحصاة (حبابه والبي) 3 / 145

صادق حسن زاده 4 / 310

صاعد بربري اندلسي 3 / 153

آية الله صافي گلپايگاني 1 / 415؛ 4 / 111، 155، 474

صالح ابن يحيى مزني 2 / 320

صالح بن ابي حماد ابوالخير رازي 2 / 320؛ 4 / 195، 196، 197

صالح بن خالد 3 / 246، 327

صالح بن رزين 3 / 309

صالح بن سعيد 3 / 327

صالح بن سلمة ابي حماد الرازي 4 / 198

صالح بن السندي 4 / 373

صالح بن عقبة بن قيس بن سمعان 2 / 320؛ 3 / 327؛ 4 / 373

صالح بن محمد بن سهل همداني 1 / 47؛ 2 / 320

صالح بن ميثم 1 / 496؛ 3 / 146

ملاً صالح مازندراني 1 / 205؛ 2 / 101، 112، 614؛ 4 / 127، 131، 136، 148، 221، 477، 484، 491، 505؛ 5 / 141، 247.

426 ،425 ،424 ،417 ،339 ،338 ،335 ،334 ،323 ،319 ،315 ،310 ،302 ،301 ،252

صبح بن صبیح 327 / 3

صبح بن یحیی 327 / 3

صبح ابوالصبح 327 / 3

صحاك بن مزاحم 502 / 2

ملاصدرای ثانی 159 / 4

ملا صدرای شیرازی (صدر الدین محمد) 1 / 205 ، 271 ، 273 ؛ 2 / 94 ، 96 ، 101 ، 214 ، 396 ، 516 ، 614 ؛ 4 / 55 ، 72 ، 90 ، 92 ، 93 ، 148 ، 154 ، 158 ، 159 ، 164 ، 185 ، 186 ، 190 ، 209 ، 211 ، 212 ، 216 ، 218 ، 219 ، 220 ، 222 ، 228 ، 290

شیخ صدوق 1 / 1 ، 22 ، 38 ، 50 ، 51 ، 203 ، 208

209 ، 210 ، 219 ، 223 ، 224 ، 229 ، 230 ، 231 ، 232 ، 233 ، 234 ، 235 ، 236 ، 237 ، 238 ، 239 ، 240 ، 241 ، 242 ، 243 ، 244 ، 247 ، 248 ، 249 ، 250 ، 251 ، 252 ، 253 ، 254 ، 255 ، 256 ، 257 ، 259 ، 263 ، 268 ، 310 ، 319 ، 326 ، 327 ، 341 ، 372 ، 378 ، 389 ، 418 ، 420 ، 450 ، 491 ، 501 ، 507 ، 514 ؛ 2 / 5 ، 94 ، 97 ، 141 ، 164 ، 169 ، 184 ، 187 ، 193 ، 252 ، 253 ، 254 ، 255 ، 260 ، 303 ، 309 ، 340 ، 341 ، 350 ، 351 ، 352 ، 353 ، 354 ، 355 ، 356 ، 357 ، 358 ، 359 ، 360 ، 361 ، 362 ، 363 ، 365 ، 366 ، 367 ، 368 ، 369 ، 370 ، 405 ، 406 ، 407 ، 415 ، 421 ، 436 ، 476 ، 596 ، 617 ؛ 3 / 31 ، 34 ، 75 ، 98 ، 102 ، 111 ، 113 ، 137 ، 138 ، 138 ، 139 ، 142 ، 173 ، 174 ، 175 ، 176 ، 178 ، 181 ، 182 ، 182 ، 183 ، 183 ، 184 ، 185 ، 186 ، 187 ، 188 ، 189 ، 190 ، 191 ، 192 ، 194 ، 195 ، 195 ، 196 ، 197 ، 198 ، 199 ، 199 ، 200 ، 201 ، 201 ، 202 ، 202 ، 203 ، 204 ، 204 ، 205 ، 206 ، 207 ، 208 ، 208 ، 209 ، 210

ص: 646

.321 ،314 ،313 ،312 ،310 ،305 ،301 ،294 ،255 ،220 ،219 ،218 ،217 ،216 ،215 ،214 ،213 ،213 ،212 ،211
.209 ،209 ،208 ،207 ،192 ،186 ،171 ،166 ،155 ،154 ،153 / 4 ؛344 ،336 ،335 ،334 ،333 ،330 ،326 ،322
.315 ،307 ،284 ،279 ،205 ،203 ،202 ،193 ،179 ،178 ،163 ،161 ،150 ،108 ،88 ،57 / 5 ؛473 ،229 ،212 ،210
539 ،494 ،458

صديقه كبرى عليها السلام / 483 ،490

صفّار 2 / 45

صفوان بن مهران جمّال 1 / 246 ،335 ،505 ؛63 / 3 ؛516 / 5

صفوان بن يحيى 1 / 494 ؛163 / 2 ؛17 / 3 ؛20 ،23 ،63 ،115 ؛170 / 4

صفوانى 1 / 242

صفية بنت حبي 2 / 329

صفية بنت شيبه العبدرية 2 / 329

صلاح الدين ايوبى 1 / 80

دكتور صلاح عبد الفتّاح الخالدى 2 / 441 ،515

صيرفى 5 / 112

ضحاك 2 / 500

ضياء الدين عراقى 4 / 155

طالب بن ابى طالب 5 / 549

طلوت عليه السلام / 478

علّامه طباطبايى (ر. ك: محمّد حسين طباطبايى) 1 / 225 ؛2 / 348 ،362 ،449 ،525 ،526 ؛4 / 69 ؛71 ،75 ،79 ،118 ،140 ،155 ،157 ،158 ،159 ،161 ،163 ،164 ،165 ،167 ،169 ،171 ،173 ،174 ،175 ،177 ،183 ،184 ،185 ،186 ،187 ،191 ،213 ،215 ،230 ،233 ،255 ،256 ،257 ،258 ،259 ،261 ،262 ،263 ،265 ،290 ،328 ،351 ؛5 / 43 ،57

77

طبرانى 2 / 500

شيخ طبرسى 2/523؛ 4/456

طبرسى 4/319، 321، 391؛ 5/261، 271، 479

طبرى 1/47، 134، 164، 166؛ 2/448، 522، 500؛ 3/167؛ 4/245

طلحة 5/145

طلحة بن ابى طلحة 5/546

طلحة بن عبيد الله 3/123، 162

طلحجور 1/116

شيخ طوسى (ر.ك: محمد بن حسن الطوسى) 1/21، 22، 31، 34، 35، 36، 47، 56، 57، 66، 98، 106، 108، 138، 175،
176، 203، 208، 209، 216، 217، 220، 223، 224، 226، 230، 232، 233، 234، 235، 236، 238، 244، 245، 248،
250، 252، 253، 254، 258، 259، 263، 264، 285، 286، 297، 305، 306، 310، 311، 313، 319، 346، 354، 358،
364، 367، 369، 370، 389، 392، 418، 421، 426، 432، 436، 442، 445، 446، 450، 451، 469، 477، 485، 486،
501، 515؛ 2/15، 22، 23، 30، 67، 69، 82، 83، 84، 85، 86، 87، 89، 151، 152، 154، 164، 167، 186، 190، 191،
193، 201، 239، 247، 260، 261، 263، 264، 266، 270، 272، 293، 295، 296، 405، 407، 409، 428، 436، 481،
534، 548، 622؛ 3/8، 14، 22، 23، 24، 27، 28، 32، 34، 36، 37، 38، 39، 41، 42، 43، 44، 61، 74

ص: 647

،169 ،167 ،160 ،153 ،152 ،149 ،145 ،140 ،139 ،138 ،137 ،132 ،127 ،122 ،118 ،117 ،108 ،102 ،101 ،82 ،75
،205 ،204 ،201 ،198 ،197 ،153 ،131 ،130 / 4 ؛ 344 ،343 ،336 ،327 ،254 ،217 ،215 ،198 ،176 ،171 ،170
،111 ،110 ،109 ،108 ،107 ،104 ،101 ،88 ،77 ،69 ،57 ،56 ،55 ،50 ،32 / 5 ؛ 473 ،463 ،456 ،230 ،229 ،209 ،208
،293 ،292 ،281 ،280 ،279 ،271 ،267 ،261 ،213 ،195 ،186 ،185 ،180 ،153 ،152 ،128 ،127 ،126 ،113 ،112
533 ،494 ،489 ،488 ،483 ،482 ،458 ،342 ،341 ،333 ،308 ،295 ،294

علاّمه طهرانی 215 / 4

طیب بنت رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله / 276

طیبی 264 / 1

ظریف بن ناصح 2 / 11 ، 91

عائشه 2 / 305 ، 329 ؛ 5 / 127 ، 128

عاصم بن حمید 2 / 345 ؛ 3 / 26 ، 52 ، 141 ، 313 ؛ 4 / 168 ، 375

العالم علیه السلام / 447

عامر بن اسقع کنانی 5 / 20

عامری 5 / 387

عائشه 1 / 499 ؛ 2 / 329 ، 491 ، 495 ، 500 ؛ 3 / 165

عائشه دختر طلحه 3 / 165

عباد بن صهیب البصری 3 / 108

عباد بن عوام 2 / 319

عباس بن حسن 1 / 93 ، 94

عبّاس بن عامر 3 / 240

عباس بن عبد المطلب 2 / 491 ؛ 5 / 517 ، 539

عباس بن محمّد 1 / 20

عَبَّاس بن مُحَمَّد بن عَلِي بن عبد اللّٰه بن العبّاس 109 / 5

عَبَّاس بن موسى بن جعفر عليه السلام / 138

شيخ عبّاس القمّي 3 / 171، 229، 254

عَبَّاس المهلوس 3 / 109

عبد الأعلى بن اعين 2 / 533؛ 4 / 455

عبد الاعلى بن عبد الاعلى بصرى 2 / 319

عبد اللّٰه بن ابراهيم 3 / 247

عبد اللّٰه بن ابراهيم جعفرى 3 / 108، 156، 117، 157

عبد اللّٰه بن ابى شبيهه 5 / 493

عبد اللّٰه بن ابى ليبيد مدنى 2 / 319

عبد اللّٰه بن ابى نجيح مكى 2 / 319

عبد اللّٰه بن ابى يعفور 3 / 327

عبد اللّٰه بن احمد 2 / 230؛ 3 / 247، 296

عبد اللّٰه بن احمد باهلى 1 / 187

عبد اللّٰه بن ادريس 5 / 106

عبد اللّٰه بن اسحاق العلوى 2 / 330؛ 3 / 119، 130

عبد اللّٰه بن بحر 2 / 321

عبد اللّٰه بن بشر الخثعمي 4 / 455

عبد اللّٰه بن بكير 3 / 52، 86

عبد اللّٰه بن بهرام الدارمى 4 / 381

عبد اللّٰه بن جبله 2 / 575

عبد اللہ بن جعفر حمیری 1 / 35، 37، 45، 47، 48، 49، 52، 390؛ 2 / 172، 205؛ 3 / 14، 30، 38، 102، 216، 312؛ 4 / 197
312 / 3

عبد اللہ بن جعفر طیار 1 / 49؛ 3 / 110؛

ص: 648

عبد الله بن جندب 495 / 4

عبد الله بن الجنيد التفليسي 210 / 3

عبد الله بن الحسن 487 / 4؛ 313، 247 / 3

عبد الله بن حسن بن حسن عليه السلام / 119، 130، 162، 165

عبد الله بن حسن بن حسن بن علي بن السجاد عليه السلام / 111

عبد الله بن حسن العلوي 130، 120 / 3

عبد الله بن حسن المامقاني 45 / 3

عبد الله بن حسن المثنى 124 / 3

عبد الله بن حسين بن زيد بن السجاد عليه السلام / 3، 117، 120، 130

عبد الله بن راشد 22 / 5

عبد الله بن الزبير 304 / 2

عبد الله بن سالم اشعري حمصي 318 / 2

عبد الله بن سليمان 484 / 4

عبد الله بن سنان 411 / 1؛ 502، 347 / 2؛ 348، 17 / 3؛ 26، 187، 215، 216، 223، 225، 226، 227، 239؛ 176 / 4؛ 327،

246، 55 / 5؛ 380

عبد الله بن عامر 498 / 1

عبد الله بن عباس 487 / 2؛ 488، 17 / 5

عبد الله بن عبد الرحمان 320 / 2؛ 320، 247 / 3؛ 308، 28 / 5؛ 29

عبد الله بن عبد المطلب عليه السلام / 276؛ 415 / 4

عبد الله بن عجلان 93 / 5

عبد الله بن عدى الجرجاني 3 / 44

عبد الله بن علي بن الحسين عليه السلام / 115

عبد الله بن عمر 2 / 492

عبد الله بن عمر بن عثمان بن عفان 3 / 124

عبد الله بن عمرو 2 / 147

عبد الله بن عمرو ابو معمر 2 / 319

عبد الله بن عمرو بن عثمان 3 / 163

عبد الله بن عيسى بن عبد الرحمان بن ابي ليلى 2 / 319

عبد الله بن غالب 3 / 308

عبد الله بن غنم 5 / 545

عبد الله بن القاسم 3 / 247

عبد الله بن قاسم حارثي 2 / 320

عبد الله بن قاسم حضرمي 2 / 320

عبد الله بن الكواء الشكري 5 / 250

عبد الله بن لطيف التفليسي 3 / 210

عبد الله بن محمد 3 / 247

عبد الله بن محمد بن عبيد الله الخاقاني 1 / 93

عبد الله بن محمد بن عمر بن علي بن ابي طالب عليه السلام / 120، 130

عبد الله بن محمد حسن المامقاني 3 / 42، 170، 132، 254

عبد الله بن محمد كارياتي 1 / 189

عبد الله بن مسعود 2 / 147، 487، 488، 294 / 3؛ 171 / 5

عبد اللّٰه بن مسكان 3 / 12، 17، 52

عبد اللّٰه بن معتز 1 / 64، 95

عبد اللّٰه بن مغيرة البجلي 3 / 26

عبد اللّٰه بن مكتفي 1 / 75

عبد اللّٰه بن موسى بن جعفر عليه السلام / 121، 130

عبد اللّٰه بن وضاح 3 / 236

عبد اللّٰه بن وليد سمان 3 / 327

عبد اللّٰه بن وندا اميد 1 / 114

ص: 649

عبد الله بن يحيى 3/ 247، 306، 327

عبد الله بن يعقوب عنصري 2/ 172

عبد الله بن يوسف 2/ 305

عبد الله جبوري 5/ 493

عبد الله قرشي 5/ 501

عبد الله الكاهلي 3/ 152، 306

عبد الله مامقاني 2/ 181؛ 3/ 255، 316؛ 4/ 230

عبد الله المحض 3/ 124

عبد الله ميمون قداح قرمطي 1/ 150

عبد الله نعمه 2/ 380

شيخ عبد الله نعمة 4/ 154

عبد الحسين الأميني 3/ 44؛ 5/ 174

عبد الحسين خسروپناه 4/ 80

عبد الحسين الشبستري 3/ 44

عبد الحسين شرف الدين 2/ 312

عبد الحميد بن ابي العلا الأزدي 1/ 506

عبد الحميد بن عبد الرحمان بن اسحاق حماني 2/ 318

عبد الحميد طائي 3/ 53

عبد خير 2/ 459

عبد ربه عامر 1/ 495

عبد الرحمان بسطامي 5/ 497

عبد الرحمان بن ابى بكر 1 / 279

عبد الرحمان بن ابى عبد الله 1 / 283

عبد الرحمان بن ابى نجران 1 / 365، 499؛ 2 / 342؛ 3 / 57؛ 4 / 144

عبد الرحمان بن حجاج 3 / 154

عبد الرحمان بن حمّاد انصارى 3 / 129؛ 4 / 421

عبد الرحمان بن زيد 4 / 374

عبد الرحمان بن سالم 5 / 14، 15، 17

عبد الرحمان بن ضحّاك فهري 3 / 163

عبد الرحمان بن عوف 2 / 495؛ 5 / 82

عبد الرحمان بن كثير 2 / 320؛ 5 / 93، 116، 110

عبد الرحمان بن محمّد 1 / 76؛ 3 / 42

عبد الرحمان سيوطى 5 / 69

عبد الرحمان عتايقى 5 / 495

عبد الرحمان قيصر 4 / 140

عبد الرحيم الربّانى الشيرازى 3 / 41

عبد الرحيم قصير 5 / 287

عبد الرزّاق بن همام صنعانى 2 / 319؛ 3 / 13

عبد الرزاق كاشانى 2 / 523

الشيخ عبد الرسول الغفار 2 / 240، 592؛ 3 / 220

عبد الصمد بن بشير 3 / 327

عبد العزيز بن مسلم 3 / 194، 196، 197

عبد العزيز بن مهتدي 47 / 1

عبد العظيم بن عبد الله الحسني عليه السلام 14/1، 15، 149؛ 3/103، 105، 118، 119، 130

عبد العظيم زرقاني 310/4

عبد الفتاح الخالدي 442/2

عبد الكريم بن عمرو بن صالح خثعمي 2/321؛ 3/146

عبد الكريم بن محمد السمعاني 3/41

عبد الكريم بن نصر ابو الحسين 2/201

عبد الكريم شهرستاني 2/460، 468

عبد الله بن جعفر حميري 1/200

عبد المطلب عليه السلام 1/276؛ 5/502، 503، 546،

ص: 650

عبد الملك بن اعين 320 / 2

عبد الملك بن عتبه 327، 247 / 3

عبد الوارث بن سعيد تنورى 319 / 2

عبد الوهاب ثقفى 315، 306 / 2

عبيد الله بن ابى شعبة حلبى 236 / 3

عبيد الله بن احمد 248 / 3

عبيد الله بن الحسن بن الحسن بن هارون 327 / 4

عبيد الله بن حسين بن موسى عليه السلام 116 / 3

عبيد الله بن زياد 278، 9 / 1

عبيد الله بن سليمان 117، 66 / 1

عبيد الله بن عبد الله بن عتبة 518 / 5

عبيد الله بن عبد الله الدهقان 372 / 4

عبيد الله بن على 126 / 3

عبيد الله بن على حلبى 237، 12 / 3؛ 432 / 1

عبيد الله بن محمد الكلواذى 93 / 1

عبيد الله بن موسى عبسى 320 / 2

عبيد الله بن وليد 327 / 3

عبيد الله حلبى 163 / 2

عبيد الله المهدي 182، 181، 80، 72 / 1

عبيد بن زراره 265، 235 / 5؛ 364 / 4؛ 513 / 1

عبيد بن يحيى الثورى العطار 3 / 125

عثمان بن احمد 5 / 498

عثمان بن سعيد 1 / 27، 43، 45، 46، 47، 48، 172، 390، 422، 464

عثمان بن عفان 2 / 463؛ 4 / 361؛ 5 / 304، 518

عثمان بن عيسى 1 / 498، 499؛ 5 / 29

عثمان بن غياث بصرى 2 / 318

عثمان بن منذر 3 / 167

عدى بن ثابت انصارى 2 / 320

عروة بن زبير 2 / 318

عروة بن عبيد الله جهنى 3 / 168

عروة الوكيل قمى 1 / 37

عزرائيل عليه السلام 4 / 220

عزرمى 5 / 416

عزريا 4 / 239

عضد الدوله 2 / 379

عطا 2 / 500

عطاء بن ابى ميمون 2 / 319

عطاء بن السائب بن عبد الله بن الزبير 2 / 545

عطية بن سعد 2 / 502

عقبة بن بشير 4 / 372

عقبة بن خالد 5 / 526

عقرب بن ابى عقرب 548 / 5

عقيل بن ابى طالب 539 / 5

عكرمه مولى ابن عباس 306 / 2، 459، 500؛ 391 / 4 العلامه الحلبي 478 / 1؛ 42 / 3؛ 229 / 4

علان الرازي (دايي كليني) 208 / 3

العلاء 380 / 4

العلاء بن رزق الله 381 / 1

علاء بن رزين 48 / 3، 49، 52، 59، 60، 63؛ 373 / 4

علاء بن مقعد 327 / 3

علاء بن يحيى 327 / 3

علقمة بن وقاص الليثي 304 / 2

علم الهدى 201 / 2

ص: 651

شیخ علی آخوندی 263 / 3

علی ابن رئاب 53 / 3

علامہ علیاری تبریزی 224 / 3

علی اعتماد الدولہ 124، 123 / 1

علی اکبر غفاری 2 / 592؛ 3 / 44، 45، 75، 133، 169، 219، 220، 255، 316؛ 4 / 153، 154، 155، 381

علی اکبر مہدی پور 500 / 5

علی بن ابراہیم بن حسن 3 / 157

علی بن ابراہیم بن محمد 3 / 121

علی بن ابراہیم بن موسیٰ علیہ السلام 3 / 126

علی بن ابراہیم بن ہاشم 1 / 240؛ 3 / 55

علی بن ابراہیم بن ہشام 4 / 374

علی بن ابراہیم جعفری 3 / 187

علی بن ابراہیم عن محمد بن عیسیٰ 3 / 193

علی بن ابراہیم قمی 1 / 35، 200، 246، 353، 368، 446، 494، 495، 498، 514؛ 2 / 25، 170، 274، 291، 356، 357،

363 / 4؛ 308، 266، 233، 216، 215، 193، 187، 166، 120، 58، 56، 54 / 3؛ 575، 569، 568، 531، 552، 453، 452،

364، 371، 373، 378، 379، 380، 449؛ 5 / 459

علی بن ابراہیم الهاشمی 4 / 174

علی بن ابی حمزہ 3 / 110، 312؛ 4 / 56؛ 5 / 103

علی بن ابی حمزہ بطائنی 3 / 232، 234، 236

علی بن ابی حمزہ ثمالی 3 / 232، 234

علی بن ابی طالب علیہ السلام (ر. ک: ابو الحسنین - امام علی - امیر مؤمنان) 1 / 146، 147، 166، 168، 169، 177، 182، 206،

269، 396؛ 2 / 32، 45، 114، 233، 255، 256، 272، 307، 313، 317، 347، 361، 379، 385، 386، 428، 437، 443،

.482 ،479 ،477 ،476 ،475 ،474 ،473 ،472 ،470 ،469 ،468 ،467 ،465 ،459 ،458 ،457 ،453 ،450 ،448 ،444
.168 ،156 ،144 ،143 / 3 ؛612 ،609 ،587 ،539 ،538 ،537 ،528 ،513 ،506 ،499 ،495 ،494 ،493 ،492 ،491
.379 ،372 ،370 ،363 ،362 ،361 ،341 ،323 ،322 ،317 ،291 ،129 ،128 ،94 ،87 ،55 ،47 ،16 / 4 ؛203 ،202 ،199
.18 ،17 ،13 ،9 ،8 ،7 / 5 ؛502 ،498 ،495 ،493 ،489 ،482 ،458 ،452 ،443 ،439 ،423 ،403 ،396 ،395 ،393 ،391
.121 ،98 ،97 ،96 ،77 ،73 ،65 ،64 ،63 ،62 ،53 ،47 ،45 ،42 ،40 ،39 ،38 ،31 ،28 ،27 ،26 ،25 ،23 ،21 ،20 ،19
.250 ،247 ،201 ،189 ،180 ،177 ،176 ،174 ،160 ،158 ،153 ،150 ،148 ،147 ،145 ،144 ،143 ،132 ،131 ،128
.539 ،538 ،533 ،525 ،522 ،521 ،519 ،515 ،512 ،505 ،500 ،461 ،436 ،423 ،352 ،351 ،313 ،312 ،303 ،288
546 ،540

علي بن ابي القاسم بن زيد البيهقي 3 / 133

علي بن ابي الكرم محمّد الشيباني 3 / 169

علي بن احمد 1 / 248 ؛ 3 / 198 ، 210

علي بن احمد الأندلسي 3 / 170

علي بن احمد بشار 1 / 170

علي بن احمد بن عبد الرحمان التستري 3 / 218

علي بن احمد بن متيل 1 / 49

علي بن احمد بن محمّد 3 / 202 ، 211

ص: 652

علي بن احمد بن محمد بن عمران الدقاق 1 / 248، 254؛ 2 / 355؛ 3 / 183، 184، 185، 186، 188، 190، 191، 192، 193،
194، 195، 197، 205؛ 4 / 192، 208

علي بن احمد بن موسى 1 / 237، 247، 248؛ 3 / 181، 202

علي بن احمد قمي 1 / 45

علي بن اسباط 1 / 499؛ 2 / 320؛ 3 / 15، 119، 127، 312

علي بن إسحاق بن موسى الكاظم عليه السلام 3 / 109

علي بن اسماعيل 3 / 248، 305، 307

علي بن جعد 2 / 320

علي بن جعفر الصادق عليه السلام 3 / 103، 105، 109، 113، 122، 130

علي بن حاتم 1 / 366

علي بن الحاح مصطفى بوسنوي حفوي مستاري 5 / 497

علي بن حديد 2 / 573

علي بن حسان 2 / 320؛ 5 / 109، 117

علي بن حسان الواسطي 3 / 236

علي بن حسان هاشمي 5 / 116

علي بن الحسن 3 / 248

علي بن حسن بن حسن بن علي بن السجاد عليه السلام 3 / 111

علي بن الحسن بن رباط 3 / 199

علي بن الحسن بن فضال 2 / 68؛ 3 / 61، 86؛ 4 / 205، 207

علي بن الحسن الميثمي 3 / 213، 214

علي بن الحسين عليه السلام 1 / 239، 278؛ 2 / 330؛ 3 / 115، 148، 162، 164، 165، 248، 300، 306؛ 4 / 361، 379؛ 5 /

529، 525، 357، 351، 350

علي بن الحسين الأصبهاني 133 / 3

علي بن الحسين بن موسى بن بابويه 1 / 22، 37، 39، 50، 51، 52، 78، 216، 224، 236؛ 2 / 186

علي بن الحسين علم الهدى 4 / 153

علي بن الحسين المسعودي 3 / 169

علي بن حسين موسى علم الهدى 3 / 43

علي بن الحسين اليماني 1 / 379

علي بن الحكم 3 / 231؛ 4 / 369، 372؛ 5 / 177، 195، 196

علي بن حمزة بطائني 2 / 320

علي بن رئاب 3 / 17، 239

علي بن راشد 5 / 22

علي بن ريان 1 / 37

علي بن زهرة 3 / 216

علي بن زياد الصيمري 1 / 385

علي بن سائح 3 / 121

علي بن السري 4 / 315

علي بن سعيد 3 / 248

علي بن سليمان 3 / 248

علي بن سماعه 3 / 199

علي بن سيف 4 / 372

علي بن طحان 1 / 170

علی بن العباس 1/106، 246

علی بن عباس جرادینی رازی 1/246؛ 2/320

علی بن عبد اللہ وراق 1/248؛ 2/306، 307؛ 3/195، 197، 205، 209، 248؛ 5/108

ص: 653

علی بن عقبۃ بن قیس 115 / 4

علی بن عیسیٰ 95 / 1

علی بن عیسیٰ بن داوود بن جراح 93 / 1

علی بن عیسیٰ وزیر 188 / 1

علی بن کیسان 128 / 3

علی بن محمّد 1 / 28، 246، 247، 335، 353، 375 / 2؛ 330، 3 / 119، 124، 125، 127، 177، 184، 187، 191،
195، 207، 208، 248، 309، 330، 365، 370، 372، 374، 376 / 4؛ 197

علی بن محمّد برقعی 70 / 1

علی بن محمّد بن ابراهیم ابان 200 / 1

علی بن محمّد بن اسماعیل 125 / 3

علی بن محمّد بن الحسن 188 / 3

علی بن محمّد بن زبیر 36، 24 / 3

علی بن محمّد بن شيرة القاسانی 28 / 3

علی بن محمّد بن عبد الرحمان 217 / 3

علی بن محمّد بن عبد الرحمان التستری 217 / 3

علی بن محمّد بن علی بن عمر بن رباح 310 / 3

علی بن محمّد بن علی علوی حسنی 123 / 3

علی بن محمّد بن متیل 49 / 1

علی بن محمّد بن مسعدة ابی الحسن 365 / 1

علی بن محمّد بن موسیٰ بن الفرات 93 / 1

علی بن محمّد الدقاق 203 / 3

علي بن محمد سمري 1 / 27، 54، 374، 390، 422، 463، 465

علي بن محمد الصمري 1 / 174

علي بن محمد العلوي 3 / 123، 130، 169، 133

علي بن محمد القتيبي 4 / 198

علي بن محمد ماجيلويه 3 / 30

علي بن محمد مدائني 5 / 492

علي بن محمد المعروف بعلان 3 / 188، 189، 190

علي بن محمد الهادي عليه السلام 3 / 148

حاج ملا هادي سبزواري 4 / 158

علي بن محمد الهمداني 3 / 242

علي بن مديني 2 / 322

علي بن معبد 4 / 449

علي بن موسى الحلبي 3 / 41

علي بن موسى دقاق 1 / 218

علي بن موسى الرضا عليه السلام (ر. ك: ابو الحسن - امام رضا) 1 / 246؛ 3 / 138، 194

علي بن موسى كميداني 1 / 446

علي بن مهزيار 1 / 498؛ 2 / 67، 163؛ 3 / 26، 113، 296

علي بن ميمون 3 / 327

علي بن النعمان 3 / 231، 233

علي بن وهسودان 1 / 121

علي خازم 3 / 45

شیخ علی خراسانی حائری 498/5

علی سکندری 65/4

علی صدراپی خوبی 74/3

علی العلیاری التبریزی 254/3

علی المتقی بن حسام الدین الہندی 382/4

علی محمد البجاوی 46/3

علی معموری 273/2

علی ملکی میانجی 59/1

ص: 654

علي نصيري 2 / 593، 622

علي نقى خداياري 5 / 217

علي نمازي شاهرودي 3 / 45، 343

عليه رضاداد 3 / 7

عماد الدولة بن بويه 1 / 76

عمّار بن ابي الأحوص 3 / 300

عمار بن مروان يشكري 3 / 235؛ 4 / 375

عمّار بن موسى 5 / 419

عمار بن ياسر 1 / 9، 319؛ 4 / 276، 277

عمّار خارجي 1 / 72

عمّار السّاباطي 4 / 446

عمارة بن غزبة انصاري 3 / 165

عمر ابو حفص الرماني 3 / 327

عمر ابو حفص الزبالي 3 / 327

عمر الأشرف 3 / 113

عمران بن اعين 1 / 332

عمران بن حصين 2 / 459

عمران بن حطان 2 / 313

عمران بن علي ابي شعبه 3 / 237

عمران بن مسلم قيصر 2 / 319

عمران بن موسى 5 / 544

عمران بن ميثم 1/496؛ 3/146

عمر بن ابان 3/327

عمر بن ابي زائده 2/319

عمر بن اذينه 3/52؛ 4/363؛ 5/18

عمر بن ام سلمه 5/17

عمر بن حنظله 2/246، 247؛ 3/81، 227

عمر بن خطاب 1/22، 166، 499؛ 2/304، 435، 495، 498، 499، 500؛ 5/19، 58، 60، 81، 518، 519

عمر بن ذر 2/318

عمر بن سعد 1/9، 278؛ 3/310

عمر بن شمر بن يزيد جعفي 2/320

عمر بن عبد العزيز 2/321؛ 4/365، 370

عمر بن علي عليه السلام 3/107

عمر بن علي بن الحسين عليه السلام 3/156، 115

عمر بن يزيد 4/378؛ 5/475، 478

عمر رضا الكحالة 3/170

العمركي بن علي بوفكي 3/122

عمرو الأوزاعي 3/182، 183

عمرو بن ثابت 5/21

عمرو بن خالد 3/118

عمرو بن ذر 5/265

عمرو بن شمر 3/182، 183، 305؛ 4/373

عمرو بن العاص 438 / 2

عمرو بن عثمان ثقفى خزّاز 25 / 3، 249

عمرو بن مره 318 / 2

عمرو بن مسلم 365 / 1

عمرو بن هاشم 296 / 3

عمرو ليث 117 / 1

عمرو الملكى 187 / 1

عمير بن هانى دمشقى 319 / 2

عناق بنت آدم 506 / 5، 507

عناية الله بن على القهبائى 171 / 3

عوديد 239 / 4

عوف اعرابى بصرى 319 / 2

عياشى 291 / 2؛ 38 / 3، 142، 313

عيثم بن اسلم النجاشى 330 / 2

عيسى عليه السلام 509 / 1؛ 206 / 3؛ 235 / 4، 236، 242، 243، 244، 245، 252، 257، 421، 422،

ص: 655

237، 36، 25، 20 / 5؛ 478

عيسى بن السري 378 / 4

عيسى بن عبد الله بن محمد 3 / 121، 307؛ 61 / 5

عيسى بن عبد الله بن محمد بن عمر بن علي بن ابي طالب عليه السلام 3 / 105، 123، 131

عيسى بن عبد الرحمان 3 / 153

عيسى بن عثمان 3 / 168

العيناثي 5 / 389

غالب بن عثمان المنقري 3 / 327

غريب الخال 1 / 95

غزالي 2 / 401؛ 4 / 73، 358؛ 5 / 387، 390، 389، 391، 394

غلامحسين ابراهيمي ديناني 4 / 187

غلامعلي حدّاد عادل 3 / 74

غلامعلي عبّاسي 1 / 33

غياث بن ابراهيم 4 / 372

غياث بن ابراهيم بترى 3 / 16

غيلان دمشقي 2 / 280

فاتك (غلام يوسف بن ابي السّاج) 1 / 10، 121، 11

فاخته امّ هائي بنت ابي طالب الهاشميه 2 / 329

فارابي 4 / 71، 83

الفاضل التستري 3 / 306

فاضل الجواهري 3 / 42

فاضل مشهدى 239 / 1

فاضل مقداد 131 / 4

فاضل نراقى 217 / 1

فاضل هندى 268 / 5

فاطمه عليها السلام (ر. ك: زهرا) 1 / 276، 277، 281، 328؛ 2 / 134، 249، 313؛ 3 / 135، 143، 144؛ 4 / 362، 403، 423، 482، 484؛ 5 / 14، 24، 177، 235، 238، 361، 362

فاطمه الأسدى 105 / 5

فاطمه بنت اسد عليها السلام 2 / 328؛ 3 / 135، 136، 201؛ 4 / 415؛ 5 / 348

فاطمه بنت الحسين عليه السلام 2 / 328؛ 3 / 119، 123، 131، 162، 163، 164، 165، 313؛ 5 / 350

فاطمه بنت على عليه السلام 1 / 499؛ 2 / 328؛ 3 / 144، 167

فاطمه دختر اسد بن هاشم بن عبد مناف 1 / 277

فاطمه دختر عبد الله بن محمد الباقر عليه السلام 3 / 121

فاطمه صغرا بنت الحسين عليه السلام 3 / 162

فاطمه معصومه عليها السلام 1 / 38

فاطمه نبويّة بنت الحسين عليه السلام 3 / 162

فاطمه صغرا 3 / 167

فاطمة بنت قيس الفهرية 2 / 329

فتح الله نجارزادگان 2 / 441؛ 5 / 157

فتح بن يزيد جرجانى 3 / 120، 177، 314

فتحيه فتاحى زاده 1 / 489

فخر الدين الطريحي 4 / 154

فخر رازی 4/68، 288

فرّخ رنگرز 5/405

فردوسی 1/127

فرعون 2/479؛ 4/239؛ 5/523

فرفور یوس 2/388

فریزر 4/75

ص: 656

فضل بن جعفر 1 / 66

فضل بن جعفر بن موسى بن فرات 1 / 67، 93

الفضل بن الحسن الطبرسي 1 / 484

فضل بن دكين ابو نعيم 2 / 320؛ 3 / 13

فضل بن ربيع 1 / 20، 162

فضل بن سليمان 1 / 104

فضل بن شاذان نيشابوري 1 / 224، 294، 432، 494، 498؛ 2 / 163، 287؛ 3 / 19، 21، 90؛ 4 / 198، 199؛ 5 / 202

فضل بن عباس 5 / 548

فضل بن عبد الملك بقباق 2 / 227

الفضل الخزاز المدائني 1 / 377

فضيل بن يسار 1 / 506؛ 2 / 163؛ 4 / 180، 341؛ 5 / 505، 506

فطر بن خليفة كوفي 2 / 320

فلوتن 2 / 432

دكتور فهد رومي 2 / 489، 503

فيثاغورث 2 / 383، 388

فيروز آبادي 1 / 264؛ 2 / 597

فيروزان بن نعمان 1 / 79

فيض بن مختار 1 / 458

فيض كاشاني 1 / 204، 298؛ 2 / 116، 164، 215، 416، 617؛ 4 / 120، 155، 214، 215، 219، 220، 228، 230، 306،

320؛ 5 / 387، 389، 395، 458، 481، 543

فيومي 4 / 107

قائم عليه السلام (ر.ك: امام زمان - امام عصر - مهدي) 2 / 252؛ 3 / 203، 206، 212؛ 4 / 322؛ 5 / 24، 28، 465، 513

قائم آل محمّد (عج) 3 / 145

قائيل 5 / 519

قارون 2 / 387

قاساني 1 / 162

قاسم بن ابراهيم طباطبا حسني 1 / 178

قاسم بن إسحاق بن موسى الكاظم عليه السلام 3 / 109

قاسم بن بريد 3 / 53

قاسم بن حسن بن حسن بن علي بن السجاد عليه السلام 3 / 111

قاسم بن حسين بن زيد بن سجاد عليه السلام 3 / 117

قاسم بن رسول اللّٰه صلى الله عليه وآله 1 / 276

قاسم بن سيما فرغانى 1 / 104

قاسم بن عبد اللّٰه بن عمرو 3 / 163

قاسم بن علاء 1 / 378

القاسم بن محمّد 3 / 249

قاسم بن محمّد بن ابى بكر 1 / 279

قاسم بن محمّد جوهرى 2 / 320

القاسم بن مسلم 3 / 165، 197

قاسم جوادى 2 / 515

قاسم حسن پور 4 / 187

قاسم رسی 178 / 1

قاضی ابن البرّاج کراچی 257 / 2

قاضی ابو یعلیٰ حنبلی 21 / 1

قاضی بدر الدّین محمّد بن عبد اللّٰه شبلی حنفی

سبکی 496 / 5

قاضی تنوخی 257 / 2

قاضی سعید قمی 225 / 1

قاضی عبد الجبار معتزلی 155 / 1؛ 258 / 2، 500

قاضی علی دده 497 / 5

ص: 657

قاضي نعمان 13/3، 49، 50، 59، 60، 62، 63

قاضي نعمان محمد بن حيون مغربي 74/3

قاضي نعمان مغربي 48/3

قاضي نورالله شوشتری 1/53؛ 3/31

قاضي نورالله مرعشي 2/380

قاهر بالله 1/18، 69، 99، 105، 110

قباد 1/129

قتاده 1/499؛ 2/319؛ 5/545، 546

قتيبة 4/364، 370

قتيبة بن زياد 1/160

قتيبة بن سعيد 2/306

قتيبي 4/198

قرطبي 2/497، 498

قزويني 1/17

قسطلاني 2/147، 304

قسطنطين زريق 2/386

قشيري 2/523

قطب الدين رازي 4/69

قطب الدين الراوندي 3/219؛ 4/453

قمسارة بن لهراسف 1/128

قندوزي حنفي 5/175

قیس آل قیس 500 / 5

قیس بن ابو حازم بجلی 318 / 2

قیس بن ابی حازم 318 / 2

قیس بن منقذ حدادیه 542 / 5

قیس بن میسر 332 / 1

کاتب کوفی 218 / 1

کاتب نعمانی 218 / 1

کاتب الواقدی 169 / 3

کاستلو تیمونی 375 / 5

کاستلو جوزف 375 / 5

شیخ کاشف الغطاء 165 / 2؛ 307 / 4؛ 57 / 5

کاظم مدیرشانه چی 132 / 3

کاظم موسوی بجنوردی 42 / 3

کاکی بن نعمان 79 / 1

کامران فانی 254 / 3

کانت 384 / 5؛ 80 / 4

کبره بن منذر 167 / 3

کثیر عزة 548 / 5

کراجکی 161 / 2

کرّام 28 / 5

کرباسی 128 / 2

کرج 1 / 123

کردان نہر جور 1 / 102

کسائی 1 / 19

کسری پرویز 1 / 278

کشی 1 / 132؛ 3 / 7، 142، 145؛ 4 / 198، 207؛ 5 / 20، 24، 105، 109

کعب الاحبار 2 / 501

کلابادی 2 / 326

کلباتکین 1 / 87

کلباسی 1 / 240

کلبرگ 3 / 19

کلینی (ر. ک: ابو جعفر - محمد بن یعقوب) 1 / 1، 2، 7، 8، 9، 18، 22، 28، 29، 33، 34،

35، 36، 43، 46، 52، 55، 57، 59، 60، 61، 68، 69، 73، 74، 77، 84، 100، 103، 104، 107، 110، 114، 130، 131،
132، 133، 144، 145، 146، 149، 150، 152، 173، 176، 177، 191، 192، 193، 194، 199، 200، 201، 202، 203،

ص: 658

.230 .229 .224 .223 .222 .221 .220 .219 .218 .216 .215 .214 .213 .212 .210 .209 .208 .207 .206 .204
.251 .250 .249 .248 .247 .246 .245 .244 .243 .242 .241 .240 .239 .238 .237 .236 .235 .234 .232 .231
.273 .272 .271 .270 .269 .268 .267 .266 .265 .264 .263 .262 .261 .259 .257 .256 .255 .254 .253 .252
.298 .297 .296 .295 .294 .293 .291 .290 .289 .288 .287 .286 .285 .284 .283 .282 .281 .277 .275 .274
.323 .322 .321 .320 .319 .317 .316 .315 .314 .313 .312 .311 .310 .309 .304 .303 .302 .301 .300 .299
.353 .352 .351 .350 .349 .346 .341 .340 .338 .337 .336 .335 .334 .333 .329 .328 .327 .326 .325 .324
.408 .395 .390 .389 .387 .386 .373 .372 .371 .368 .367 .366 .364 .363 .362 .358 .357 .356 .355 .354
.434 .433 .431 .430 .429 .428 .426 .425 .424 .423 .422 .421 .420 .419 .418 .415 .414 .412 .411 .409
.465 .464 .463 .461 .460 .459 .454 .453 .450 .449 .448 .447 .446 .445 .444 .443 .442 .441 .440 .439
.497 .496 .495 .494 .493 .492 .491 .490 .489 .483 .482 .475 .474 .473 .471 .470 .469 .468 .467 .466
.17 .16 .15 .8 .7 .5 / 2 :514 .513 .511 .510 .509 .508 .507 .506 .505 .504 .503 .502 .501 .500 .499 .498
.51 .50 .49 .48 .47 .45 .41 .40 .39 .38 .37 .36 .35 .34 .33 .31 .30 .29 .28 .27 .26 .25 .24 .23 .22 .21 .18
.86 .85 .84 .83 .82 .80 .79 .78 .77 .76 .75 .74 .71 .70 .69 .68 .67 .66 .65 .64 .63 .62 .61 .60 .59 .54 .52
.116 .115 .114 .113 .112 .111 .110 .108 .106 .105 .103 .102 .101 .99 .98 .97 .96 .94 .92 .91 .90 .87
.139 .138 .137 .135 .134 .133 .132 .131 .130 .129 .128 .127 .126 .124 .123 .122 .121 .120 .118 .117
.184 .183 .175 .174 .173 .172 .171 .170 .169 .168 .167 .166 .165 .161 .160 .159 .149 .145 .144 .141
.214 .213 .212 .211 .207 .206 .205 .204 .203 .202 .201 .200 .198 .197 .196 .193 .188 .187 .186 .185
.245 .244 .243 .242 .241 .240 .239 .238 .235 .233 .232 .231 .230 .228 .225 .224 .218 .217 .216 .215
.285 .284 .283 .282 .279 .278 .277 .276 .275 .274 .273 .264 .260 .254 .252 .250 .249 .248 .247 .246
.321 .317 .312 .309 .307 .304 .303 .302 .301 .300 .299 .294 .293 .292 .291 .290 .289 .288 .287 .286
.356 .355 .354 .353 .352 .351 .349 .347 .346 .343 .342 .341 .340 .339 .337 .332 .330 .327 .326 .324
.405 .402 .399 .390 .378 .377 .376 .374 .373 .369 .368 .367 .366 .364 .363 .362 .360 .359 .358 .357
.430 .429 .427 .426 .425 .424 .423 .422 .421 .420 .419 .417 .416 .415 .414 .413 .411 .409 .407 .406
.11 .8 .7 / 3 :527 .522 .515 .490 .486 .478 .477 .460 .459 .456 .453 .452 .450 .446 .443 .442 .431

.107 ،105 ،100 ،99 ،98 ،97 ،96 ،95 ،94 ،93 ،92 ،91 ،90 ،89 ،78 ،77 ،60 ،59 ،57 ،54 ،53 ،50 ،47 ،40 ،39 ،31
.157 ،156 ،155 ،153 ،152 ،151 ،150 ،145 ،144 ،142 ،141 ،140 ،139 ،138 ،137 ،136 ،135 ،121 ،114 ،113
.187 ،186 ،185 ،184 ،183 ،182 ،181 ،178 ،177 ،176 ،175 ،174 ،173 ،168 ،167 ،166 ،165 ،164 ،162 ،160
.210 ،209 ،208 ،207 ،206 ،205 ،204 ،203 ،202 ،201 ،200 ،199 ،198 ،195 ،194 ،192 ،191 ،190 ،189 ،188
.334 ،333 ،331 ،324 ،323 ،322 ،314 ،313 ،305 ،260 ،238 ،233 ،218 ،217 ،216 ،215 ،214 ،213 ،212 ،211
.137 ،123 ،121 ،120 ،119 ،114 ،108 ،105 ،89 ،88 ،87 ،65 ،62 ،47 ،40 ،9 ،7 ،6 / 4 ؛342 ،340 ،338 ،337 ،335
.306 ،305 ،298 ،297 ،270 ،269 ،222 ،211 ،208 ،197 ،192 ،189 ،183 ،168 ،167 ،166 ،157 ،150 ،149 ،147
.383 ،377 ،371 ،367 ،365 ،350 ،348 ،347 ،345 ،343 ،342 ،341 ،340 ،337 ،336 ،320 ،316 ،310 ،309 ،307
.519 ،518 ،514 ،507 ،504 ،498 ،493 ،489 ،488 ،478 ،474 ،473 ،469 ،460 ،457 ،444 ،396 ،388 ،387 ،385
.57 ،55 ،53 ،52 ،51 ،49 ،48 ،47 ،45 ،43 ،41 ،40 ،39 ،38 ،34 ،33 ،30 ،27 ،22 ،14 ،12 ،11 ،8 ،6 ،5 / 5 ؛525 ،523
.196 ،195 ،177 ،176 ،174 ،163 ،162 ،161 ،157 ،138 ،114 ،112 ،111 ،86 ،75 ،68 ،67 ،66 ،65 ،64 ،63 ،59 ،58
.406 ،400 ،399 ،398 ،396 ،395 ،363 ،351 ،345 ،301 ،290 ،284 ،273 ،263 ،235 ،230 ،225 ،220 ،217 ،200
.462 ،460 ،459 ،458 ،457 ،452 ،451 ،450 ،449 ،448 ،447 ،446 ،445 ،444 ،441 ،440 ،439 ،438 ،435 ،420
541 ،538 ،537 ،480 ،476 ،475 ،473 ،465

کمالالدین عبد الرحمان بن محمد بن ابراهیم عتایقی 5 / 496

کمیت بن زید اسدی 5 / 547

الکنانی 3 / 312

کندی 4 / 71

کنفوسیوس 2 / 410

کهمس بن منهال 2 / 319

کیخسرو اسفندیار 5 / 181

کی پرکگارد 4 / 80

گرین 5 / 370

گلدزیهر آلمانی 2 / 432 ؛ 4 / 386

لایب نیتز 4 / 81

لبابة امّ الفضل 2 / 329

لوط عليه السلام 146 / 2

لويى ماسينيون 1 / 133

لييدوى فرويد 5 / 380

ليث بن بختري 3 / 327

ليلى بن نعمان 1 / 78

لؤلؤه (حميدة البربرية) 3 / 153

مادر امام عصر عليه السلام 3 / 208

مادر حضرت موسى عليه السلام 4 / 490

مازندرانى 4 / 213، 222

ماكان كاكى 1 / 11، 78، 122، 123، 124

مالبرانش 4 / 81

مالك 1 / 152؛ 2 / 199، 305

مالك بن اسماعيل ابوغسان 2 / 320

ص: 660

مالك بن انس 309 / 5؛ 15 / 3؛ 445، 315 / 2

علامه مامقانی 178، 177، 165 / 2؛ 406 / 1

309؛ 22 / 3، 109، 120، 126، 127، 128، 140، 146، 150، 151، 152، 154، 156، 160، 161، 165، 166، 224

مأمون 547 / 5؛ 204، 110 / 3؛ 351، 279، 26 / 1

مانی 235 / 2

ماوردی 542 / 5

مبّرع (موسی بن محمّد الجواد علیه السلام) 128 / 3

المتقی لله 103، 102، 75 / 1

متوکل عباسی 420 / 5؛ 594 / 2؛ 280، 151، 63، 61، 41، 26 / 1

مثنی حنّاط 53 / 3

مجاهد 391 / 4؛ 500 / 2

مجد الدین فیروزآبادی 547 / 5

مجد الملك قمی 132 / 1

علامه مجلسی (ر. ك: محمد بن باقر بن محمد تقی المجلسی) 1 / 56، 202، 205، 212، 213، 217، 223، 225، 227، 228، 240، 241، 258، 259، 271، 302، 306، 344، 346، 367، 368، 369، 370، 388، 393، 402، 421، 425، 436، 437، 449، 461، 473، 480، 484، 486، 487، 506؛ 2 / 16، 35، 92، 110، 120، 134، 168، 175، 179، 182، 183، 308، 324، 324، 451، 452، 484، 528، 573، 581، 593، 594، 595، 596، 597، 598، 599، 601، 602، 604، 605، 606، 607، 608، 609، 612، 614، 615، 618، 619، 620، 621، 622؛ 3 / 31، 32، 41، 132، 149، 170، 206، 257، 258، 260، 262، 264، 265، 266، 267، 291، 292، 295، 302، 305، 306، 337، 341؛ 4 / 70، 153، 191، 192، 195، 210، 212، 223، 224، 229، 230، 381، 390، 396، 401، 402، 404، 437، 451، 479، 483، 487؛ 5 / 41، 75، 142، 163، 169، 174، 183، 189، 227، 234، 253، 268، 269، 273، 283، 287، 309، 395، 419، 420، 425، 426، 427، 475، 476، 478، 483، 538، 546، 547، 548، 549

مجید رضایی 405 / 2

مجید معارف 317، 315 / 3

محدث استرآبادى 1/ 473؛ 2/ 176، 177، 207

محدث جزايرى 2/ 180، 181

محدث فيض 5/ 198، 204

محدث نيشابورى 2/ 180

محفوظ بن احمد 2/ 544

محقق اصفهانى 1/ 404

محقق بحرانى 2/ 89، 92

محقق حلى 1/ 224؛ 2/ 215، 258، 409؛ 3/ 23، 27، 45؛ 5/ 231، 272

محقق خوانسارى 3/ 226

محقق داماد 5/ 468

محقق شعرانى 4/ 209، 213، 215

محقق شوشترى 2/ 185

محقق كرکى 1/ 204؛ 5/ 478، 481

محقق نائينى 2/ 213

محقق همدانى 1/ 401؛ 5/ 467، 468

شيخ محلاتى 3/ 155

محمد صلى الله عليه وآله (ر. ك: ابو القاسم - پیامبر - رسول

ص: 661

خدا) 1 / 75، 105، 268، 278، 395؛ 2 / 300، 379، 384، 444، 496؛ 4 / 182، 227، 251، 292، 303، 322، 329، 379، 394، 402، 403، 404، 423، 495، 496، 507؛ 5 / 15، 19، 20، 21، 22، 25، 29، 36، 81، 95، 96، 97، 98، 118، 149، 168، 175، 177، 199، 201، 220، 233، 491، 505، 509، 511، 526، 540، 541

شیخ محمد ابو زهره 4 / 306، 307

محمد احسانی فر لنگرودی 5 / 193

محمد اسماعیل مارسین کاوسکی 1 / 309

محمد امین استرآبادی 1 / 493؛ 2 / 176، 177، 182، 183، 187، 212؛ 4 / 230

محمد امین بن محمد علی کاظمی 3 / 255

محمد باغستانی کوزه گر 5 / 435

محمد باقر بن محمد تقی لاهیجی 5 / 183

محمد باقر بن محمد تقی المجلسی (ر. ک: علامه

مجلسی) 1 / 56، 227، 258، 306، 344، 346، 369، 370، 393، 436، 437، 484، 486، 487؛ 2 / 622؛ 3 / 41، 132،

170؛ 4 / 153، 229، 230، 381

محمدباقر بهبودی 1 / 411؛ 3 / 44، 102، 315

شیخ محمدباقر کمره ای 2 / 209، 240؛ 4 / 290، 445، 446، 460، 461؛ 4 / 445

محمد باقر الموسوی الخوانساری 3 / 315

محمد بن ابراهیم 1 / 114؛ 3 / 127

محمد بن ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم 2 / 313

محمد بن ابراهیم بن مهزیار 1 / 377

محمد بن ابراهیم التیمی 2 / 304

محمد بن ابراهیم جعفری 3 / 107

محمد بن ابراهیم کوفی 3 / 115

محمد بن ابراهيم نعماني 1 / 218، 388، 442

محمد بن ابو القاسم راشدي 5 / 496

محمد بن ابي جعفر الشرف العبيدلي 3 / 132

محمد بن ابي جعفر قرشي 2 / 321

محمد بن ابي حمزه 1 / 496، 498

محمد بن ابيالرواد رواسي 3 / 218

محمد بن ابي سعيد بن عقيل 3 / 167

محمد بن ابي الصهبان 1 / 37

محمد بن ابي عبد الله 2 / 362

محمد بن ابي عمير بياع سايري 3 / 17، 22، 161، 166؛ 4 / 208

محمد بن ابيالقاسم الطبري 3 / 215

محمد بن ابي التّجم الخنجي 4 / 442

محمد بن احمد 3 / 249

محمد بن احمد ابن جنيد اسكافي 1 / 209

محمد بن احمد اشعري 3 / 61

محمد بن احمد بن جعفر قطان 1 / 45، 49

محمد بن احمد بن جعفر قمي 1 / 37

محمد بن احمد بن خاقان 3 / 60

محمد بن احمد بن عبد الله بن قضاة صفواني 1 / 442

محمد بن احمد بن متيل 1 / 49

محمد بن احمد بن مطهر 4 / 376

محمّد بن احمد بن يحيى اشعري 2/309؛ 3/33، 61، 240؛ 4/204

محمّد بن احمد الذهبي 3/42، 43، 46؛ 4/381

ص: 662

محمد بن احمد السناني 1 / 237، 247، 248

محمد بن احمد صفواني 1 / 218، 491

محمد بن احمد العلوي 3 / 124، 131

محمد بن احمد معتضد 1 / 99

محمد بن ارومه 2 / 321

محمد بن اسحاق 3 / 141، 249

محمد بن اسحاق بن جعفر الصادق عليه السلام 3 / 108

محمد بن اسحاق بن موسى الكاظم عليه السلام 3 / 109

محمد بن اسلم 4 / 365، 370

محمد بن اسماعيل البخاري 1 / 181، 184، 353، 441، 444، 445، 494، 498، 446 / 2؛ 41 / 3، 238، 243، 293، 304؛ 4 / 488، 381

محمد بن اسماعيل بن ابراهيم بن موسى الكاظم عليه السلام 3 / 125، 131

محمد بن اسماعيل بن بزيع 3 / 238

محمد بن اسماعيل بن جعفر صادق عليه السلام 1 / 179، 180

محمد بن اسماعيل بن موسى الكاظم عليه السلام 3 / 124، 131، 201

محمد بن اسماعيل العلوي 3 / 124، 131

محمد بن اسماعيل مازندراني حائري 2 / 179

محمد بن اسماعيل نيشابوري 2 / 275

محمد بن اورمة 5 / 107، 108، 116، 117

محمد بن اوس بلخي 1 / 89، 114

محمد بن بابويه 1 / 217، 224، 250؛ 2 / 212

محمّد بن بكر 249 / 3

محمّد بن بهادر الزركشي 69 / 5

محمّد بن جابر بن عباس نجفي 243 / 3

محمّد بن جحاده كوفي 320 / 2

محمّد بن جرير طبري 170 / 3؛ 165، 38 / 1

محمّد بن جعفر 115 / 1؛ 313 / 2؛ 3 / 3

153، 155، 249، 298، 299، 300؛ 361 / 4؛ 375

محمّد بن جعفر اسدي كوفي 200 / 4

محمّد بن جعفر بن احمد بن بطة 367 / 1

محمّد بن جعفر بن بطة 152 / 1

محمّد بن جعفر حميري 45، 42 / 1

محمّد بن جمهور عمي بصري 320 / 2

محمد بن جميل 327 / 3

محمّد بن حسان 250 / 3

محمّد بن حسن 175 / 1؛ 495، 120 / 3؛ 122،

184، 241، 242، 250؛ 372 / 4

محمّد بن حسن بن شمون 246 / 1؛ 247، 320 / 2؛ 28 / 5

محمّد بن حسن بن وليد 352 / 2؛ 355، 357

محمّد بن الحسن الحرّ العاملي 119 / 2؛ 151،

152، 154، 297، 428، 624؛ 41 / 3؛ 171، 255، 344؛ 230 / 4

محمّد بن الحسن السري 315 / 4

محمّد بن حسن صفار 1 / 37، 40؛ 2 / 40، 360؛ 3 / 30، 102، 170، 236؛ 5 / 12، 13

محمّد بن الحسن الطائى الرازى 1 / 246؛ 4 / 200

محمّد بن حسن الطوسى (ر.ك: شيخ طوسى) 1 / 196، 258، 259، 305، 306، 436؛ 2 / 151، 152، 154، 190، 191، 260،
270، 272، 295، 296، 428، 504، 548، 622؛ 3 / 41، 42، 43، 44، 74، 75، 101، 102، 132، 169، 170، 171، 254،
343، 344؛ 4 / 153، 229، 230؛ 5 / 32، 69، 90، 152

ص: 663

153، 185، 186، 292، 293، 294، 341، 342، 488، 533

محمد بن الحسين 1/246؛ 3/250؛ 4/373، 375

محمد بن الحسين بن ابي الخطاب 3/56، 312

محمد بن حسين بن زيد بن سجاد عليه السلام 3/125

محمد بن حسين بن سعيد صانع 2/320

محمد بن حسين بن علي 3/125

محمد بن حسين بهايي 4/153

محمد بن حسين عاملي بهايي 3/344

محمد بن حسين العلوي 3/125، 131

محمد بن حكيم 4/124، 378؛ 5/275

محمد بن حمزة العلوي 3/126، 131

محمد بن حمويه السويدي 1/377

محمد بن حنفيه 2/595؛ 3/168، 204؛ 5/20، 231

محمد بن خازم ابو معاوية ضرير 2/318

محمد بن خالد برقي 1/39؛ 3/312؛ 4/365، 370

محمد بن داوود 1/96

محمد بن داوود بن جراح 1/94، 95

محمد بن داوود ظاهري 1/107

محمد بن رائق 1/101

محمد بن ريان بن صلت 1/37؛ 5/424، 461

محمد بن زكريا رازي 1/120؛ 4/67، 83

محمّد بن زياد هانى ابو سفيان حمصى 250/3؛ 318/2

محمّد بن زيد 116/1، 117

محمّد بن زيد بن على 313/2

محمّد بن زيد الرزامى 119/3

محمّد بن زيد علوى 9/1

محمّد بن سائب كلبى 502/2

محمّد بن سالم 187/1؛ 250/3

محمّد بن سعد كاتب الواقدى 43/3، 169

محمّد بن سعيد الازرق 94/1

محمّد بن سليمان بن عبد الله ديلمى 330، 320/2؛ 122/3، 140، 311، 313؛ 451/4؛ 104/5، 111

محمّد بن سليمان كوفى 465/2

محمّد بن سنان 568/2؛ 210/3، 223، 225، 226، 227، 239؛ 375/4؛ 455؛ 105/5، 106، 229

محمّد بن سواء بصرى 319/2

محمّد بن سيرين 460/2

محمّد بن شهر آشوب مازندرانى 250/1؛ 182/5

محمّد بن صالح 72/1

محمّد بن طاهر بن عبد الله 115/1

محمّد بن طغج 76/1

محمّد بن عباس بن وليد 140/3

محمّد بن عبد الله بن جعفر حميرى 35/1، 48، 423؛ 250/3؛ 494/5

محمّد بن عبد الله بن حسن بن حسن عليه السلام 313/2

محمّد بن عبد الله بن زين العابدين عليه السلام / 109، 126، 131

محمّد بن عبد الله بن طاهر 1 / 85، 87

محمّد بن عبد الله بن عمر 3 / 165

محمّد بن عبد الله بن عمرو 3 / 163

محمّد بن عبد الله بن مالك قمى 1 / 37

ص: 664

محمّد بن عبد الله بن محمّد 3 / 121

محمّد بن عبد الله بن موسى عليه السلام 3 / 121

محمّد بن عبد الله حميرى 1 / 200؛ 2 / 14

محمّد بن عبد الله شيبانى 3 / 208

محمّد بن عبد الله الطهوى 3 / 149

محمّد بن عبد الله العلوى 3 / 110

محمّد بن عبد الجبار 1 / 495؛ 4 / 364، 378

محمّد بن عبد الحميد 3 / 298، 299، 300؛ 4 / 375

محمّد بن عبد الرحمان التستري 3 / 218، 250

محمّد بن عبد العزيز 3 / 250

محمّد بن عبد العظيم الحسنى 3 / 119

محمّد بن عبد الكريم بن احمد الشهرستانى 3 / 46

محمّد بن عبد الله بن شيبانى 1 / 218

محمّد بن عبدوس طرائقى 1 / 189

محمّد بن عبيد الله بن يحيى بن خاقان 1 / 93

محمّد بن عبيده 3 / 186

محمّد بن عثمان 1 / 49، 173، 390

محمّد بن عثمان بن سعيد 1 / 27

محمّد بن عثمان عمرى 1 / 48

محمّد بن على 1 / 25؛ 3 / 92، 123، 250، 307، 310؛ 4 / 376

محمّد بن على اردبيلى 2 / 592؛ 5 / 32

محمد بن علي الباقر عليه السلام (ر. ك: ابو جعفر - امام باقر) 3/ 142، 156، 157، 182، 183؛ 4/ 379

محمد بن علي البرقي 3/ 29

محمد بن علي بن ابراهيم بن موسى الكاظم عليه السلام 3/ 28، 126، 131

محمد بن علي بن ابي شعبه 3/ 12، 237

محمد بن علي بن احمد 5/ 497

محمد بن علي بن اسود 1/ 50

محمد بن علي بن بابويه 1/ 50، 209، 233، 241، 258، 259، 305؛ 3/ 75، 102، 171، 219، 220، 255، 344؛ 4/ 153،

155، 186، 229؛ 5/ 494

محمد بن علي بن بلال 2/ 321

محمد بن علي بن جعفر الصادق عليه السلام 127/ 131

محمد بن علي بن الحسين 2/ 363

محمد بن علي بن شاذان النيسابوري 1/ 384

محمد بن علي بن عاتكة 3/ 182، 183

محمد بن علي بن عبد الرحمان 3/ 112، 127

محمد بن علي بن عكاية التميمي 1/ 366؛ 3/ 182

محمد بن علي بن عيسى اشعري 1/ 37

محمد بن علي بن محبوب اشعري قمي 3/ 36

محمد بن علي بن معز 3/ 183

محمد بن علي بن معمر 1/ 364، 365، 366، 367؛ 3/ 182

محمد بن علي بن معمر ابو الحسين الكوفي حسن 1/ 366

محمد بن علي بن معن 3/ 182

محمّد بن علي شلمغانى 1 / 108، 173

محمّد بن علي صعلوك 1 / 11، 120، 122

محمّد بن علي الغروي الأردبيلي 3 / 170، 254

محمّد بن علي الكراجكى الطرابلسى 4 / 154

محمّد بن علي ماجيلويه 1 / 248؛ 3 / 199

محمّد بن علي الموسوى العاملى 3 / 255

ص: 665

محمّد بن عمران 3 / 251

محمّد بن عمر فخر رازی 3 / 132

محمّد بن عمر الكشّی 4 / 229

محمّد بن عمرو 3 / 251

محمّد بن عیسیٰ 1 / 240؛ 3 / 191، 214، 233، 240، 251، 299؛ 4 / 364، 370، 372، 378، 380

محمّد بن عیسیٰ بن عبد الله بن سعد بن مالك الأشعری القمی 5 / 104

محمّد بن عیسیٰ بن عبید 3 / 212؛ 4 / 199

محمّد بن عیسیٰ العبیدی 3 / 307

محمّد بن عیسیٰ یقطینی 2 / 321

محمّد بن الفرّج الرخجی 3 / 187، 188

محمّد البنفسج 3 / 109

محمّد بن فضل 1 / 190؛ 2 / 186

محمّد بن فضیل بن غزوان 2 / 320

محمّد بن فضیل صیرفی 5 / 25

محمّد بن فضیل یسار 3 / 309؛ 5 / 25، 112

محمّد بن فیض 1 / 298

محمّد بن القاسم 3 / 251

محمّد بن قاسم بن علی بن عمر 2 / 313

محمّد بن القاسم بن الفضیل 3 / 308

محمّد بن قولویه قمی 1 / 218

محمّد بن قیس 3 / 214، 251

محمد بن كثير 2 / 307، 546

محمد بن محمد ابراهيم الكلباسي 5 / 32

محمد بن محمد بن ابي سعيد 3 / 167

محمد بن محمد بن عصام الكليني 1 / 237، 247، 248؛ 2 / 355، 356؛ 3 / 182، 183، 186، 189، 190، 191، 194، 195،
197، 201، 203، 204، 205، 206، 207، 208، 209، 212، 213، 214

محمد بن محمد بن النعمان 1 / 138، 143، 226، 250، 258، 307، 344، 345، 346، 392؛ 2 / 254؛ 3 / 132، 133، 169،
219، 343؛ 4 / 153؛ 5 / 32

محمد بن محمد حصكفي دمشقي 5 / 497

محمد بن محمد عصام 3 / 187

محمد بن محمد الغزالي 4 / 382

محمد بن مرزم 3 / 327

محمد بن مروان 3 / 251؛ 4 / 371

محمد بن مسعود بن عياش سلمى سمرقندي 3 / 38؛ 5 / 109، 111، 365

محمد بن مسعود العياشي 4 / 205

محمد بن مسلم 1 / 495؛ 2 / 92، 163، 343؛ 3 / 47، 48، 49، 50، 51، 52، 53، 54، 55، 59، 61، 62، 63، 109، 126، 206؛
4 / 173، 325، 380، 488؛ 5 / 53، 229، 235

محمد بن المشهدي 3 / 220

محمد بن مظفر 1 / 124

محمد بن معتضد 1 / 18، 64

محمد بن مكي العاملي 5 / 365

محمد بن منصور الحلبي 3 / 101

محمد بن موسى 3 / 251

محمّد بن موسى بن متوكل 1/248؛ 3/195، 196، 197، 205، 312

محمّد بن مهاجر 4/371

محمّد بن ميكائيل 1/115

محمّد بن ناصر 2/544

محمّد بن نسان زاهري 2/320

ص: 666

محمد بن نصير نميري 2 / 222، 233

محمد بن الوليد 3 / 251

محمد بن وليد صيرفي شباب 2 / 320

محمد بن هادي عليهما السلام 1 / 170، 171

محمد بن هارون 1 / 119

محمد بن هارون ابو حامل الحضرمي 2 / 545

محمد بن هارون بن عمران الهمداني 1 / 385

محمد بن يحيى عطار اشعري قمي 2 / 274

محمد بن يحيى 1 / 246، 446، 495، 498؛ 3 / 54، 56، 58، 107، 113، 122، 183، 231، 238، 251، 298، 299، 300؛ 4 /

364، 369، 372، 373، 375، 376، 377؛ 5 / 12، 14، 195، 196

محمد بن يحيى بن عبد الله بن حسن 3 / 128

محمد بن يحيى الخراساني 3 / 240

محمد بن يحيى الخزاز 3 / 16، 232

محمد بن يحيى العطار 1 / 200، 353؛ 3 / 54، 232، 238

محمد بن يحيى قمي 3 / 55

محمد بن يزيد 3 / 252

محمد بن يعقوب كليني (ر.ك: ابو جعفر - كليني) 1 / 22، 28، 29، 34، 56، 197، 200، 216، 224، 227، 232، 235، 237،

238، 239، 245، 246، 247، 249، 250، 251، 252، 254، 259، 261، 265، 306، 310، 336، 344، 345، 346، 349،

358، 363، 364، 370، 371، 372، 392، 409، 420، 421، 422، 424، 436، 439، 452، 454، 459، 461، 474، 486،

490، 510، 515؛ 2 / 173، 178، 180، 193، 200، 201، 202، 211، 212، 214، 216، 274، 592؛ 3 / 101، 75، 102،

133، 146، 169، 174، 182، 183، 185، 196، 197، 189، 199، 211، 212، 213، 215، 216، 220، 254، 315، 344؛ 4 /

154، 187، 189، 374، 381؛ 5 / 70، 153، 186، 293، 365، 395، 403، 433، 453، 488، 534، 538، 552

محمد بن يوسف 1 / 276

محمد بن يوسف الشاشي 378 / 1

محمد بن يونس العاملي 387 / 1

محمد بهايي عاملي 316 / 3

محمد بياباني 105 / 4

الشيخ محمد تقى التستري 44 / 3، 254، 32 / 5، 499

محمد تقى ديارى بيدگلي 41 / 3

شيخ محمد جعفر خراساني كرباسي 124 / 2

شيخ محمد جواد بلاغي 174 / 5

محمد جواهرى 45 / 3

محمد حسن رباني 42 / 3

محمد حسن النجفي 254 / 3

آية الله شيخ محمد حسين اصفهاني 463 / 5

دكتور محمد حسين ذهبي 386 / 4

محمد حسين رخ شاد 186 / 4

آية الله شيخ محمد حسين نايني 414 / 1

محمد الديباج 155 / 3

محمد رضا جباري 45 / 3

محمد رضا جديدي نژاد 74، 45 / 3

محمد رضا زادهوش 491 / 5

محمد سروش محلاتي 457 / 5

محمد سعيد بن بسيوني زغلول 497 / 5

محمد سنایی زاهری 1/218

محمد سید وکیل 5/495

محمد صعلوک 1/10

محمد الطاهر ابن عاشور 5/69

محمد طاهر الخراسانی الکرباسی 2/127، 151

محمد الطقطقی 3/132

محمد عبده 2/381

محمد علی تسخیری 4/297

محمد علی سلطانی 2/551؛ 5/7

محمد علی المهدوی راد 3/102

محمد فاکر میبیدی 5/33

محمد کاظم رحمان ستایش 3/74

محمد کاظم شاکر 4/231

محمد کاظم محمودی 3/132

محمد محسن بن شاه مرتضیٰ 4/155، 230

محمد محسن بن علی المنزوی 2/622؛ 3/42، 254

ملاً محمد محسن فیض کاشانی 5/89

محمد مصری 5/495

محمد مقدّس اصفهانی 5/499؛ 4/297

محمد المهدی 1/351

محمد مهدی بحر العلوم 2/622

ملاً محمّد مهدى نراقى 396 / 2

محمّد نصر اصفهانى 151 / 2

آية الله محمّد واعظ زاده خراسانى 3 / 8، 44

آية الله محمّد هادى معرفت 4 / 319، 320، 457؛ 5 / 57، 69، 70، 174

محمود آلوسى 5 / 182

محمود فاضل يزدى 3 / 45

محمود كريميان 1 / 371؛ 5 / 73

دكتور محمود گلزارى 5 / 367

المحمودى 2 / 185

معى اللّين ابوزكريّا يحيى بن عمر شافعى 5 / 497

مختار احمد ندوى 5 / 493

مختار بن ابى عبيده 5 / 20

مختار ثقفى 3 / 34

مخلد بن حمزه 3 / 63

مدّرس (صاحب ريحانه الأدب) 1 / 208

المرتضى بالله 1 / 95

مردآويج 1 / 11، 76، 77، 78، 122، 123، 124، 136

مريقيون 2 / 235

مروان بن ابى حفصه 1 / 20

مروان بن الحكم 4 / 361

مرورود 1 / 236

مریم علیہا السلام 143/2؛ 236/4، 243، 490؛ 237/5، 528

مریم غفاری جاہد 345/5

المستعین 1/63، 84، 85، 86، 87، 88

المستکفی باللہ 1/75، 76، 103

المستملی 3/35

مستوفی 1/124

مسروق 2/305

مسعدة بن زیاد ربعی 3/14

مسعدة بن صدقه 2/321؛ 5/508

مسعودی 1/11، 64، 66، 85، 91، 115؛ 4/447

ص: 668

مسعودی (تاریخ نگار) 230 / 2

مسلم 2 / 305، 501

مسلم بن الحجاج القشیری النیسابوری 4 / 381

مسلم داوری 5 / 152

مسمع کر دین بصری 5 / 236، 461، 472، 475

مسیح علیه السلام (ر. ک: عیسی علیه السلام) 5 / 25

مشکینی 1 / 403

مصعب بن محمد 3 / 165

المطیع لله 1 / 76

معاذ بن جبل 2 / 219

المعافی بن زکریا 2 / 545

معاویہ بن ابی سفیان 1 / 21؛ 2 / 361، 457؛

3 / 144، 145؛ 4 / 43؛ 5 / 17، 514، 515، 518

معاویة بن عمّار 1 / 494، 498، 502؛ 3 / 296، 302، 327

معاویة بن وهب 4 / 377؛ 5 / 547

معبد جهنی 2 / 280

المعتز بالله 1 / 22، 63، 84، 86، 87، 88، 89، 93، 94، 115، 134

معتزلی 1 / 20

المعتصم 1 / 84، 86، 280

المعتضد بالله 1 / 18، 63، 66، 90، 91، 118، 117، 119، 134، 141؛ 2 / 198

المعتمد 1 / 70، 83، 84، 89، 90، 91، 115، 118، 134

معدّ بن عدنان 514 / 5

معلّى بن خنيس 424, 356, 354 / 5

المعلّى بن محمّد 1 / 444؛ 2 / 26؛ 3 / 91؛ 27 / 104, 106, 107

معمّر بن خلاّد 377 / 4

معمّر بن راشد صنعاني بصرى 13 / 3

معمّر بن يحيى 300 / 3

مغيرة بن شعبه 438, 331 / 2

المغيرة بن النعمان 546 / 2

مغيرة بن نوفل بن الحارث 144 / 3

مفضّل 99, 96 / 3

مفضل بن صالح ابو جميله اسدى 320 / 2

مفضّل بن عمر 1 / 332؛ 2 / 320؛ 5 / 425

المفوّض 90 / 1

الشيخ المفيد محمّد بن محمّد بن النعمان 1 / 21, 22, 67, 138, 143, 203, 204, 207, 208, 209, 210, 213, 215, 216,
217, 219, 220, 224, 225, 238, 249, 250, 251, 252, 258, 298, 307, 314, 315, 326, 327, 341, 344, 345,
346, 387, 392, 418, 420, 429, 455, 492, 515؛ 2 / 30, 82, 85, 97, 132, 133, 161, 164, 169, 187, 193, 207,
215, 219, 227, 232, 239, 247, 253, 254, 257, 260, 262, 291, 293, 295, 321, 343, 353, 409, 436, 451,
438, 437, 433, 153, 130 / 4؛ 343, 336, 334, 323, 219, 215, 169, 150, 137, 133, 132, 113 / 3؛ 623, 596,
460, 461, 462؛ 5 / 5؛ 8, 32, 75, 112, 113, 152, 153, 170, 178, 185, 187, 188, 189, 212, 213, 214, 217,
218, 219, 220, 221, 222, 223, 224, 227, 228, 230, 231, 232, 233, 234, 237, 238, 239, 240, 241, 242,
243, 244, 246, 252, 253, 259, 260

ص: 669

293، 293، 292، 292، 290، 289، 284، 282، 281، 280، 279، 278، 277، 276، 273، 271، 270، 267، 263، 261
552، 551، 550، 539، 533، 533، 395، 342، 308، 295، 295، 294، 294

المقتدر بالله 1 / 10، 18، 63، 64، 65، 67، 75، 92، 93، 94، 95، 96، 97، 98، 99، 100، 101، 102، 104، 106، 107،
109، 110، 121، 122، 135، 474؛ 275 / 2

مقداد 2 / 537، 539؛ 5 / 16، 17، 39، 146، 177، 241، 253، 272، 294، 299

مقداد بن عبدالله السيوري 4 / 153

مقدم بن معديكرب 5 / 206

مقدسي 1 / 13، 17

المكثفي 1 / 10، 63، 91، 92، 93، 103، 117، 118، 119، 120، 134

المنتصر لآل رسول الله 1 / 63، 79

منخل بن جميل كوفي 2 / 320؛ 5 / 105، 106

منذر بن عبيدة بن زيير 3 / 167

منذر بن محمد بن منذر بن سعيد بن ابي الجهم قابوسي 3 / 28

منصور 1 / 19، 25، 51، 82؛ 2 / 307، 500؛ 3 / 184، 193، 295؛ 4 / 115، 508

منصور بن يونس 3 / 266

منصور دوانقي 1 / 83؛ 3 / 120

منصور عباسي 1 / 17

منكر 5 / 529

منوچهر بن ايرج 1 / 8

منه اخت محمد بن ابي عمير 2 / 328؛ 3 / 161، 166

موسى عليه السلام 1 / 272؛ 2 / 416، 479، 536؛ 3 / 149، 206؛ 4 / 420، 489، 490؛ 5 / 19، 21، 36، 230، 511، 540

موسى ابن ابى حبيب 3 / 53

موسى بن إسحاق بن موسى الكاظم عليه السلام 3 / 109

موسى بن بغا 1 / 134

موسى بن بكر 3 / 296؛ 4 / 373؛ 5 / 543

موسى بن جعفر عليه السلام (ر.ك: ابو الحسن - امام كاظم) 1 / 36؛ 2 / 447؛ 3 / 96، 108، 115، 131، 137، 138، 153، 201،

278؛ 4 / 174، 283، 284، 365، 370، 476

موسى بن حسن بن عامر بن عبد الله اشعري 3 / 37

موسى بن حسين 3 / 61

موسى بن طلحة 3 / 107

موسى بن عبد الله بن موسى عليه السلام 3 / 121، 127؛ 4 / 426

موسى بن قاسم 3 / 122، 127

موسى بن القاسم بن معاوية بن وهب البجلي 3 / 27

موسى بن محمد بن اسماعيل 3 / 110

موسى بن محمد بن اسماعيل بن عبيد الله بن عباس بن علي عليه السلام 3 / 127، 131

موسى بن محمد بن قاسم بن حمزة بن موسى بن جعفر عليه السلام / 117، 128، 131، 150

موسى بن محمد الجواد عليه السلام 3 / 128

موسى بن محمد عجلي 3 / 119

شيخ موسى حائري 5 / 498

الموفق 1 / 63، 70، 87، 88، 90، 116، 134

مولا خليل بن غازي قزويني 2 / 173

ص: 670

آية الله مؤن 5 / 484

مونس خادم 1 / 10، 64، 95، 98

مونس خازن 1 / 95

مهتدي 1 / 63، 70، 84، 88، 89

مهدي عليه السلام (ر. ك: امام زمان - امام عصر - قائم) 1 / 2، 27، 28، 41، 43، 66، 83، 98، 104، 105، 133، 371، 377،
387، 390، 409، 422، 425، 441، 466؛ 2 / 45، 183، 326، 432، 433؛ 3 / 142، 143، 149، 150، 203، 209؛ 4 / 386

مهدي بن محمد الأسترآبادي 3 / 171

مهدي حسينيان قمي 1 / 395

مهدي عباسي 1 / 8؛ 5 / 18

مهدي قندي 1 / 229؛ 3 / 173

مهدي مهريزي 3 / 74

ملاً مهدي نراقي 2 / 381؛ 5 / 387

مهلب بن ابي صفره 3 / 21

مهلي وزير 2 / 379

ميدي 2 / 523

ميثم البحراني 4 / 154

ميرداماد 1 / 205؛ 2 / 380

مير داماد الأسترآبادي 3 / 41

ميرزا ابو الحسن شعراني 2 / 165

ميرزا ابوالمعالي الكباسي 3 / 243، 244

ميرزا استرآبادي 3 / 146

میرزا حسین نوری 1/ 434، 435، 479، 492؛ 2/ 164، 169، 176، 177، 181، 187، 208، 209، 321؛ 3/ 74، 258، 315؛ 4/ 394؛ 5/ 182، 498

میرزا رفیعا قزوینی 4/ 213؛ 5/ 245

میرزا عبد اللہ افندی 1/ 264

آیة اللہ میرزا علی ایروانی 5/ 477

میرزا محمّد صارم الدین اردستانی 5/ 498

میرزا محمّد علی مدرّس 2/ 181

میرزا مهدی آشتیانی 4/ 158

میرزای قمی 5/ 272، 478

میرزای نایینی 2/ 92

میکائیل علیہ السلام 4/ 220، 221، 233، 246

میمون بن قداح ایرانی 1/ 182

میمونة بنت الحارث الهلاليه 2/ 329

مؤنس خادم 1/ 99

مؤید الدین ابی طالب محمّد بن علی بن علقمی قمی 1/ 132

المؤید لدين الله 1/ 79، 88

نازوك 1/ 98

الناشي الاصغر 3/ 205

ناصر اموی 1/ 76

دکتر ناصر بن عبد اللہ القفاری 2/ 444

ناصر الدوله ابن حمدان 1/ 54، 72، 103، 135

ناصر صادقان 7/1؛ 299/2

ناصر كبير 1/77، 179

نافع بن ابى نعيم قارى 3/168

النبىّ صلى الله عليه وآله (ر.ك: پيامبر - محمد) 2/73، 146، 305، 306، 307، 446، 534، 546؛ 3/108، 113، 294، 313؛ 4
/318، 358، 372، 373، 374، 376، 377، 413؛ 5/52، 134، 135، 463، 467

نجاشى 1/34، 35، 39، 40، 206، 230، 232، 233، 234، 236، 244، 245، 246، 247، 311، 313، 349، 351، 354، 358،
365، 374، 426

ص: 671

277، 262، 200، 196، 91، 69، 67، 66، 26، 25، 24، 23، 15، 13، 11 / 2؛ 500، 473، 446، 445، 442، 430، 429
، 63، 61، 60، 59، 58، 51، 49، 48، 37، 34، 32، 28، 27، 25، 24، 22، 20، 12، 11، 7 / 3؛ 583، 340، 339، 321، 286
، 104، 102، 101، 26 / 5؛ 208، 205، 203، 202، 201، 199، 197 / 4؛ 327، 303، 236، 176، 152، 96، 95، 92، 91
538، 219، 218، 196، 112، 111، 110، 109، 108، 107، 105

شيخ نجفى 272 / 5

نجم الدين ابى القاسم جعفر بن الحسن 45 / 3

نحرير 349 / 5

نخعى كوفى 16 / 3

نراقى 394، 387، 268 / 5

نرجس 149 / 3

نسائى 198 / 2

نسبية ام عطية الأنصارية 329 / 2

نصر بن احمد سامانى 11 / 1، 76، 121

نصر بن حمدان 72 / 1

نصر بن الصباح 305 / 3

نصيرالدين محمّد بن محمّد بن حسن طوسى 324 / 2

نضر بن سويد الصيرفى 335 / 1؛ 327 / 3

النضر بن صباح البجلى 378 / 1

نعمانى 207 / 3؛ 242 / 1

نكير 529 / 5

نمرود 368 / 1

نوبختى 229 / 2

نوح عليه السلام 517/2؛ 136/4، 137؛ 520/5

نورالدين عتر 46/3

نوركراس 376/5

نوفل بن حارث بن عبد المطلب 143/3

نوفلى 569/2؛ 373/4، 374، 379

نولن 371/5

نويد 370/5

نهله غروى نائينى 135/3

نيزه زبرجدى 439/1

واثق 63/1

واحدى نيشابورى 316/4

واصل بن عطا 152/1

وايو (خدای باد) 409/5

وحيد بهبهانى 207/1، 399، 435، 461؛ 111/2، 308؛ 150/3

ورقاء بن عمرو يشكرى 318/2

ورقاء بن يزيد 111/3

الوشاء 577/2؛ 108/3

وشمگير 11/1، 76، 124، 125، 136

وصيف 85/1

وصيف بن سوارتكين 94/1

وليد بن وليد 544/5

وليد قصاب 5 / 495

ولى عصر (عج) 3 / 93

وهب 3 / 23

وهب بن خالد 2 / 315

وهب بن عبد مناف بن زهرة بن كلاب 1 / 276

وهب بن منبه يمانى 2 / 319

وهب بن وهب ابو البختري 2 / 321

وهسودان 1 / 79

ص: 672

هابیل 519/5

هادی حجّت 257/3

هادی ربّانی 74/3

هارون علیه السلام 149/3؛ 19/5، 21، 511

هارون بن سعید عجللی 481/4

هارون بن غریب 98/1

هارون بن مسلم 14/3

هارون بن موسی 364/1، 365، 366

هارون بن موسی اعور نحوی 319/2

هارون بن موسی بن احمد التلعکبری 365/1

هارون بن موسی تلککبری 364، 219/1

هارون الرشید 19/1، 20، 25، 80، 83، 130، 162، 279؛ 197/2؛ 128/3

هاشم معروف الحسنی 215/2؛ 523/5، 546

هانری کرین 206/1؛ 205/2، 216

هربرت اسپنسیر 75/4

هرمز چهارم 118/1

هشام 296/3؛ 34، 35/2

هشام بن حکم 1؛ 223، 332؛ 287/2، 344، 570، 571، 595؛ 17/3، 19، 187، 191، 338؛ 48/4، 56، 86، 91، 96،

143، 449، 450؛ 458/5، 459، 480

هشام بن زیاد 165/3

هشام بن سالم 368/1؛ 344/2؛ 595؛ 187/3؛ 365/4؛ 370؛ 135/5؛ 149، 177، 193، 194، 195، 196

هشام بن سليم 1 / 332

هشام بن عبد الله دستوائي 2 / 319

هشام بن عبد الملك 3 / 17، 117

هگل 4 / 80

هند بنت ابي امية بن المغيرة المخزومية 2 / 329

الهندي 3 / 240

هوسرل 4 / 80

هوشنگ پيشدادی 1 / 8

هوكسما 5 / 371

هيتمی 2 / 220

ياسر خادم الرضا عليه السلام 3 / 304

ياقوت بن عبد الله الحموي 1 / 14، 83، 106، 113؛ 3 / 45

يحيى عليه السلام 2 / 535؛ 4 / 235، 236

يحيى البرّاز 4 / 457

يحيى بن ابي شعبة حلبی 3 / 327

يحيى بن ابي يعلى 3 / 165

يحيى بن اكثم 5 / 231

يحيى بن الحجاج 3 / 304

يحيى بن حسين بن زيد بن سجاد عليه السلام 117 / 117

يحيى بن حسين بن قاسم 1 / 178

يحيى بن حمزه حضرمی 2 / 319

يحيى بن زكريا بن شيبان 27 / 3

يحيى بن زيد 1 / 15؛ 2 / 313

يحيى بن سعيد الأنصاري 2 / 304، 314

يحيى بن صالح وحافظي 2 / 318

يحيى بن عبد الله بن حسن بن الحسن عليه السلام / 313؛ 3 / 105، 128، 131

يحيى بن عبد الله بن محمد 3 / 121

يحيى بن عمر علوي 1 / 85

يحيى بن القاسم 3 / 236

يحيى بن مبارك 2 / 575

ص: 673

يحيى بن معمر العطار 4/373

يحيى بن هرثمة بن اعين 1/280

يحيى علوى 1/85

يحيى المحدث 3/115

يزدگرد 1/278

يزيد بن عبد الله 1/381

يزيد بن عبد الملك 3/163

يعقوب بن اسحاق 1/37؛ 2/594

يعقوب بن جعفر جعفرى 2

346/3؛ 108/3؛ 5/359

يعقوب بن سالم احمر كوفى 3/15

يعقوب بن شعيب 3/325

يعقوب بن عبد الرحمان 2/306

يعقوب السراج 2/307

يعقوب ليث صفارى 1/70، 72

يعقوبى 1/83، 130

يليق 1/99

يوستينوس 4/78

شيخ يوسف بحراني 2/164؛ 3/261؛ 4/381

يوسف البحراني

يوسف بن ابى السّاج 1/10، 120، 121

يوسف بن احمد البحراني 2/ 622؛ 3/ 315

يوسف بن عبد الله بن عبد البر 5/ 69

يوسف بن عبد الله القرطبي المالكي 3/ 169

يوسف بن عمر 3/ 30

يوسف عليه السلام 2/ 412؛ 3/ 206؛ 4/ 239

يوشع عليه السلام 4/ 235

يونس عليه السلام 3/ 206

يونس 2/ 225؛ 4/ 363، 378، 380، 413

يونس بن ظبيان 2/ 320؛ 3/ 84، 93

يونس بن عبد الرحمان 1/ 224، 294، 432، 502؛ 2/ 163؛ 3/ 17، 18، 19، 20، 42، 90، 163، 193، 338

يونس بن يعقوب 3/ 160؛ 4/ 455؛ 5/ 422

يهودا 4/ 239

ص: 674

اسلام 1 / 1؛ 11، 12، 13، 15، 16، 19، 22، 24، 30، 34، 39، 58، 59، 60، 61، 67، 69، 73، 74، 77، 78، 80، 84، 85، 90، 91، 100، 111، 112، 113، 114، 127، 131، 139، 140، 143، 144، 145، 146، 152، 155، 165، 168، 176، 182، 185، 188، 193، 200، 201، 206، 207، 209، 224، 225، 226، 228، 309، 310، 313، 314، 315، 316، 320، 322، 323، 325، 337، 341، 344، 345، 347، 351، 368، 395، 401، 457، 466، 467، 473؛ 2 / 220، 240، 327، 433، 467، 567؛ 3 / 103، 104؛ 4 / 29، 30، 31، 69، 71، 74، 76، 80، 82، 88، 298، 317، 335، 341، 361، 379، 397، 398، 399؛ 5 / 15، 20، 21، 56، 77، 84، 118، 130، 218، 248، 264، 265، 275، 276، 277، 278، 283، 284، 285، 287، 288، 303، 306، 311، 312، 322، 324، 326، 334، 336، 337، 346، 347، 354، 361، 377، 385، 386، 391، 394، 401، 407، 408، 413، 415، 435، 436، 484، 485، 490، 492، 520، 522، 525

اسماعیلیه 1 / 72، 74، 78، 80، 81، 144، 169، 179، 181؛ 2 / 197؛ 3 / 207

اشاعره 1 / 144، 156؛ 2 / 17؛ 5 / 233، 306

امامیه 1 / 20، 67، 68، 98، 99، 104، 105، 107، 110، 145، 147، 150، 151، 152، 155، 169، 171، 172، 173، 174، 175، 176، 177، 178، 180، 188، 191، 193، 194، 200، 204، 206، 207، 208، 209، 210، 216، 217، 218، 219، 220، 223، 234، 257، 261، 265، 336، 349، 352، 356، 368، 403، 419، 421، 422، 425، 427، 433، 434، 455، 459، 493؛ 2 / 172، 173، 209، 257، 451، 483، 503؛ 3 / 13، 21، 32، 33، 35، 98؛ 4 / 200؛ 5 / 218، 231، 239، 240، 242، 252، 258، 260، 276، 308، 386، 395

انقطاعیه 1 / 171

اهل سنت 1 / 8، 13، 20، 21، 52، 81، 106، 146، 148، 151، 154، 156، 157، 158، 159، 161، 162، 163، 167، 169، 177، 188، 192، 194، 195، 201، 202، 209، 211، 212، 224

.474 ،465 ،459 ،453 ،448 ،447 ،440 ،402 ،369 ،341 ،336 ،334 ،326 ،324 ،320 ،319 ،318 ،312 ،296 ،225
.290 ،283 ،282 ،277 ،276 ،273 ،262 ،245 ،239 ،202 ،199 ،198 ،136 ،135 ،109 ،75 ،11 ،9 ،7 / 2 ؛504 ،475
.346 ،343 ،335 ،333 ،332 ،330 ،327 ،326 ،325 ،324 ،323 ،317 ،316 ،315 ،303 ،302 ،301 ،300 ،299 ،294
.450 ،449 ،448 ،447 ،446 ،445 ،442 ،441 ،439 ،438 ،437 ،436 ،435 ،433 ،432 ،429 ،411 ،368 ،364 ،350
.479 ،476 ،474 ،473 ،471 ،470 ،468 ،467 ،466 ،465 ،462 ،459 ،458 ،457 ،456 ،455 ،454 ،453 ،452 ،451
.528 ،526 ،525 ،523 ،522 ،502 ،499 ،498 ،496 ،494 ،491 ،490 ،488 ،487 ،486 ،485 ،484 ،482 ،481 ،480
.15 ،14 / 3 ؛620 ،619 ،614 ،607 ،596 ،589 ،579 ،569 ،559 ،558 ،557 ،555 ،553 ،551 ،545 ،544 ،542 ،539
.161 ،128 ،127 ،82 ،81 ،80 ،61 ،59 ،57 ،55 ،46 ،44 ،17 / 5 ؛441 ،412 ،361 ،359 ،233 / 4 ؛92 ،86 ،85 ،84 ،21
545 ،501 ،420 ،390 ،310 ،309 ،304 ،302 ،301 ،207 ،205 ،204 ،180 ،178 ،175 ،166

جارودیه 2 / 568

جبریون 1 / 151 ،152

جریریه 1 / 144 ،165

جعفریه 1 / 170

حنابله 1 / 13 ،20 ،62 ،75 ،105 ،107 ،144 ،157 ،159 ،162 ،163 ،164 ،166 ؛2 / 198 ،281

حنفیه 1 / 13 ،14 ،17 ،144 ،151 ،159 ،160 ،161 ،189 ؛2 / 197 ،198 ؛5 / 501

خاصّه 1 / 264 ؛3

21 / 186 ،302

خوارج 1 / 70 ،72 ،146 ؛2 / 361 ؛5 / 77 ،218 ،276 ،303

داوودیه 1 / 168

دهریون 2 / 289

رافضیه 1 / 169 ؛4 / 288

زرتشتیان 1 / 12 ،13 ؛4 / 83 ،84 ،85

زعفرانی 1 / 13

زنداقه 1 / 188 ؛2 / 289

زيديه 1 / 73، 74، 77، 144، 150، 162، 169، 177، 179، 207، 2، 197، 252، 3 / 14، 29، 35، 118، 4 / 481، 5 / 24،

218

سلفيان 2 / 444، 503

شافعيه 1 / 13، 14، 17، 107، 144، 151، 158، 161، 162، 17 / 2، 197، 3 / 15

شيعه 1 / 1، 8، 14، 20، 22، 23، 24، 26، 29، 30، 34، 39، 47، 52، 56، 58، 66، 68، 96، 98، 103، 104، 105، 107،

108، 110، 113، 131، 132، 133، 146، 147، 148، 149، 154، 156، 161، 162، 163، 167، 168، 169، 171، 172،

173، 174، 175، 176، 177، 178، 180، 182، 184، 188، 193، 194، 195، 200، 201، 202، 203، 204، 206، 207،

208، 209، 210، 211، 212، 214، 219، 223، 225، 226، 228، 229، 230، 231، 234، 245، 257، 264، 265، 284،

285، 309، 310، 312، 314، 315، 316، 317، 318، 319، 320، 321، 322، 323، 325، 326، 327، 328، 329، 331،

332، 334، 335، 336

ص: 676

.397 .396 .395 .390 .373 .369 .355 .354 .353 .352 .350 .349 .346 .345 .342 .341 .340 .339 .338 .337
.451 .449 .448 .447 .445 .441 .440 .432 .430 .429 .427 .425 .420 .419 .414 .408 .407 .405 .401 .399
.11 .10 .7 .5 / 2 :492 .490 .482 .481 .475 .474 .473 .471 .470 .468 .467 .466 .460 .459 .458 .454 .453
.115 .111 .110 .93 .92 .91 .90 .88 .82 .78 .75 .68 .66 .62 .51 .48 .39 .37 .34 .30 .29 .22 .21 .14 .13 .12
.204 .203 .199 .197 .195 .193 .188 .187 .179 .174 .170 .167 .165 .164 .162 .161 .160 .159 .149 .116
.259 .258 .257 .256 .255 .254 .253 .252 .250 .248 .241 .240 .233 .232 .223 .222 .216 .209 .208 .207
.303 .301 .300 .299 .296 .294 .293 .292 .291 .290 .288 .287 .286 .285 .282 .276 .274 .273 .264 .263
.368 .367 .363 .358 .353 .348 .343 .340 .337 .336 .335 .333 .332 .330 .327 .324 .323 .319 .316 .315
.448 .447 .444 .443 .442 .439 .438 .437 .436 .435 .434 .433 .432 .430 .429 .406 .405 .380 .379 .375
.525 .524 .523 .522 .517 .486 .485 .484 .483 .482 .476 .471 .467 .466 .465 .464 .463 .452 .451 .450
.560 .559 .558 .557 .554 .553 .552 .551 .548 .544 .537 .536 .534 .533 .532 .531 .530 .528 .527 .526
.12 .7 / 3 : 621 .620 .619 .618 .615 .605 .604 .593 .588 .587 .586 .583 .581 .579 .577 .573 .569 .561
.87 .86 .65 / 4 :258 .222 .173 .118 .114 .113 .105 .104 .90 .89 .86 .77 .50 .49 .40 .38 .35 .31 .21 .19 .16
.442 .440 .390 .384 .367 .366 .359 .358 .357 .288 .285 .274 .264 .233 .228 .208 .194 .191 .179 .157
.91 .90 .89 .88 .83 .80 .75 .74 .68 .59 .57 .55 .49 .46 .43 .37 .34 .31 .24 .17 .16 .10 .9 .8 .7 / 5 :480 .462
.239 .207 .205 .196 .194 .193 .188 .182 .181 .180 .177 .163 .161 .149 .140 .128 .103 .101 .100 .98
.501 .483 .482 .481 .470 .462 .460 .458 .457 .451 .438 .406 .395 .389 .364 .309 .302 .301 .290 .271
538

.103 .98 .75 .67 .65 .64 .59 .55 .53 .43 .42 .41 .31 .28 .27 .26 .24 .22 .21 .20 .15 .14 .13 .8 .7 / 1 شيعيان
.318 .317 .316 .315 .312 .235 .234 .233 .203 .200 .180 .172 .171 .169 .168 .155 .151 .113 .110 .105
.39 .38 .30 .17 .12 .11 .10 .9 / 2 :442 .439 .389 .386 .374 .373 .372 .352 .341 .337 .332 .331 .329 .319
.227 .218 .216 .212 .209 .208 .203 .199 .195 .186 .184 .167 .166 .127 .124 .109 .70 .64 .49 .48 .46
.288 .287 .286 .285 .284 .283 .280 .276 .275 .273 .257 .245 .239 .236 .233 .232 .231 .230 .229 .228
.522 .439 .437 .436 .432 .431 .430 .380 .364 .354 .343 .324 .321 .316 .315 .294 .293 .292 .291 .290
.85 .81 .80 .31 .21 / 3 :608 .606 .587 .585 .582 .577 .562 .560 .559 .555 .554 .553 .551 .536 .526 .525
.79 / 4 :196 .188 .136 .119 .118 .105 .97 .93 .90 .87

86، 297، 357، 366، 437، 481، 482، 484؛ 5/7، 8، 9، 16، 17، 23، 27، 30، 31، 103، 161، 234، 237، 257، 281،
348، 381، 423، 472، 475، 476، 483، 501

صوفیان 1/185، 187، 188؛ 2/69، 238، 410، 411؛ 5/183، 386، 389

طاحانیہ 1/170

ظاہریہ (داوودیہ) 1

144، 167 /

عامہ 1/264؛ 2

146، 262؛ 3/13، 21، 39، 186، 294، 302 /

عسکریہ 1/169

غالیان 2/568؛ 3

18 / 4/440؛ 5/224 /

فطحیان 1/499؛ 2/31، 46، 574؛ 3/86

قدریہ 2/319

قرامطہ 1/70، 71، 100، 179، 180؛ 2/231، 280؛ 3/207

قطعیہ 1/171

کرامیہ 1/151، 189

کیسانیہ 2/252؛ 3/204؛ 4/273، 274؛ 5/20

ماتریدیہ 1/144، 158

مالکیہ 1/20، 144، 158، 160، 161؛ 2/198

مجوسیان 1/298؛ 4/85

محمّدیہ 1/170

مُرَجَّئہ 2/281، 318؛ 5/218، 240، 252، 303، 304، 327

مزدایی 4/84

مسلمانان 1/9، 13، 19، 62، 72، 113، 144، 147، 163، 210، 309، 310، 320، 351، 468؛ 2/9، 64، 87، 217، 221، 229، 231، 234، 237، 238، 246، 279، 306، 315، 367، 374، 375، 402، 412، 424، 432، 444، 516، 517، 519، 522، 524، 525، 526، 540، 542، 554، 557، 558، 559، 560، 561، 583، 584، 585، 586، 587، 588، 589، 608، 616؛ 3/136، 243؛ 4/80، 82، 83، 86، 233، 315، 336، 360، 435، 454؛ 5/19، 21، 24، 50، 58، 119، 161، 278، 302، 304، 327، 415، 437، 470، 474، 549

مسیحیان 1/20، 51؛ 2/198، 410؛ 4/232، 233، 234، 251

معتزلہ 1/144، 151، 152، 153، 154، 157، 162، 163، 166، 178؛ 2/17، 288؛ 4/86، 176؛ 5/218، 234، 239، 240، 254، 259، 260، 276، 305

مفوضہ 5/224

ملا متیہ 1/189، 190

ناصریان 1/96؛ 2/317

ناووسیہ 1/499؛ 2/252

نجاری 1/13؛ 2/198

نصارا 2/432؛ 4/83، 348؛ 5/167

نقیسیہ 1/170

واقفیہ 1/499؛ 2/252، 575؛ 3/16، 18، 38، 90، 91؛ 4/205، 206؛ 5/23، 31

یونسیہ 3/18

یہود 1/20، 182؛ 2/198، 432، 433، 457، 612؛ 4/83، 240، 251، 277، 278، 348، 398، 399؛ 5/21، 167

فهرست جمعیت ها و قبیله ها

(5)

فهرست جمعیت ها و قبیله ها

آل ابراهیم علیه السلام 171/5، 222

آل ایوب 1/80

آل بابویه 1/107

آل باذوسبان 1/74، 78

آل باوند 1/112

آل بویه 1/12، 15، 59، 60، 61، 74، 75، 76، 77، 78، 100، 103، 108، 110، 114، 123، 124، 126، 133، 207، 315

316، 344، 389؛ 2/276

آل جُستان 1/77، 78

آل جعفر 4/323

آل حمدان 1/75، 80

آل رسول الله صلی الله علیه و آله 3/164، 168

آل زبیر 3/160، 161

آل زیار 1/74، 78، 125

آل سامان 1/79، 118، 125

آل طباطبا 1/73، 75

آل عباس 1/18

آل علی علیه السلام 1/70

آل عمران 5/171

آل فرات / 1 / 64، 65، 66، 106، 110

آل محمد صلى الله عليه وآله / 1 / 105؛ 2 / 172، 265، 610، 612؛ 3 / 128، 199؛ 4 / 303، 329، 375، 379، 395؛ 5 / 171،
222، 277

آل مسافر / 1 / 74، 78

آل نوبخت / 1 / 65، 75، 107؛ 5 / 260، 270

آل يعفر / 1 / 81

ائمہ عليهم السلام / 1 / 13، 14، 22، 26، 27، 41، 47، 133، 149، 193، 202، 242، 298، 374، 375، 391، 418، 432، 450،
503، 507؛ 2 / 233، 249، 258، 364، 413، 481، 605، 606، 607، 608؛ 3 / 26، 104، 105، 146، 197، 200، 201،
210، 325؛ 4 / 136، 150، 151، 166، 173، 284، 298، 326، 366، 400، 413، 415، 424، 433، 472، 476، 477،
479، 480، 481، 482، 483، 484، 485، 486، 487، 488، 489، 491، 493، 493، 494، 496، 497، 498، 499،
504، 512؛ 5 / 7، 38، 53، 57، 85، 100، 115، 128، 136، 162، 163، 176، 223، 224، 228، 229، 231، 232، 233،
234، 235، 237، 263، 301، 318، 323، 346، 347، 349، 354

ص: 679

483, 482, 480, 472, 469, 468, 467, 463, 462, 459, 458, 425, 421, 364

ائمہ زيديه 4 / 483

ائمہ بني رسي 1 / 81

اخباريان 1 / 163, 213, 223; 2 / 162, 164,

177, 183, 560, 619; 3 / 222, 260, 317, 318, 320, 328, 336, 337, 341; 4 / 390, 443

اخشيديان 1 / 66, 67, 74, 100

اخوان الصفايي 4 / 84

ادريسيان 1 / 73, 74, 75

اساتيد صدوق 1 / 237; 3 / 174

أسراى اهل بيت عليهم السلام 3 / 124

اصحاب ائمہ عليهم السلام 2 / 163, 168, 595; 3 / 26, 40, 106, 319, 334, 339

اصحاب ابى حنيفه 1 / 17

اصحاب اثر 2 / 223

اصحاب اجماع 3 / 18, 20, 21, 26, 228, 339; 4 / 206, 208

اصحاب اعراف 5 / 355

أصحاب الباقر عليه السلام 3 / 300, 309

أصحاب الحديث 1 / 216

اصحاب الراى 1 / 159; 2 / 223

أصحاب الرضا عليه السلام 3 / 313

أصحاب الصادق عليه السلام 3 / 300, 308

أصحاب المعصومين عليهم السلام 3 / 296

أصحاب النبي صلى الله عليه وآله 143/2

أصحاب الهادي عليه السلام 300/3

اصحاب امامان عليهم السلام 344/2؛ 321/3، 324، 328

اصحاب امام باقر عليه السلام 11/3، 14، 117، 119، 141، 145، 146؛ 207/4

اصحاب امام جواد عليه السلام 20/3، 29

اصحاب امام حسن عليه السلام 145/3، 146

اصحاب امام حسن عسكري عليه السلام 118/

اصحاب امام حسين عليه السلام 145/، 146

اصحاب امام رضا عليه السلام 575/؛ 20/3، 27، 29، 127، 145، 146، 238؛ 201/4، 206؛ 195/5، 204

اصحاب امام سجّاد عليه السلام 117/، 120، 145، 146

اصحاب امام صادق عليه السلام 458/؛ 20/3، 21، 119، 120، 122، 123، 125، 126، 145، 146،

152، 161، 166؛ 196/5

اصحاب امام كاظم عليه السلام 20/، 26، 122، 145، 146، 160

اصحاب امام هادي عليه السلام 28/

اصحاب امير المؤمنين عليه السلام 145/

اصحاب باديه نشين پیامبر صلى الله عليه وآله 542/

اصحاب بدر 2/ 499

اصحاب پیامبر صلى الله عليه وآله 457/، 499، 537، 541؛ 141/3، 144

اصحاب حديث 1/ 199

اصحاب حضرت قائم عليه السلام 197/

اصحاب خاص امام صادق عليه السلام 15/

اصحاب خاص امام عسکری علیہ السلام / 38

اصحاب دواوین 1 / 95

اصحاب شافعی 1 / 17

اصحاب عیاشی 3 / 108

اصحاب فتوا 1 / 224

ص: 680

اصحاب کلیسا 2/ 410

اصحاب مشتمه 4/ 249

اصحاب میمنه 4/ 249

اصولیان 1/ 208، 215؛ 3/ 222، 317، 320،

328؛ 4/ 194؛ 5/ 268

اعراب 1/ 10، 13، 70؛ 4/ 392، 454؛ 5/ 353

اعراب بنی عجل 1/ 79

اعقاب حسین بن موسی علیه السلام 116/

اغلیان 1/ 74

امامان علیهم السلام / 39، 41، 178، 275، 296، 332، 396، 400، 412، 413، 418، 425، 427، 429، 432؛ 2/ 10، 11، 20، 27، 29، 32، 36، 39، 40، 46، 60، 61، 68، 70، 108، 118، 119، 149، 166، 252، 256، 277، 292، 391، 464، 465، 465، 536، 576، 585؛ 3/ 21، 81، 84، 85، 88، 90، 96، 97، 99، 136، 321، 340؛ 4/ 54، 61، 151، 184، 273، 286، 306، 333، 343، 365، 424، 433، 434، 435، 437، 440، 445، 448، 459، 462، 463، 469، 471، 474، 475، 478، 479، 502، 504، 506، 512؛ 5/ 7، 8، 9، 10، 11، 12، 23، 24، 25، 27، 30، 31، 62، 73، 224، 226، 228، 230، 231، 234، 236، 237، 247، 279، 290، 396، 422، 427، 438، 451، 504

امامان آل محمد صلی الله علیه و آله / 438

امامان اسماعیلی 1/ 181

امام زادگان 3/ 103، 104، 105، 106

امام زادگان راوی 3/ 103، 107، 129

امرای ساجیان 1/ 120 امرای مشهور شیعی آل حمدان 1/ 135

امویان 1/ 24، 61، 74، 82، 100، 113؛ 3/ 164؛ 5/ 21، 24

انبیا علیهم السلام / 38، 142، 148؛ 3/ 181؛ 4/ 10، 54، 60، 180، 324، 337، 371، 410، 417، 493، 494، 496

اندیشمندان اسلامی 4/ 81، 341

انصار 3 / 157؛ 5 / 145، 360

اولاد فاطمه عليها السلام / 105

اهالى فارس 3 / 208

اهالى كلين 1 / 237

اهالى كوفه 3 / 32

أهل آبة 1 / 383

اهل آوه 1 / 53

اهل الحديث 1 / 208

أهل المدينة 1 / 14، 377

اهل بربر 3 / 153

اهل بيت عليهم السلام / 150، 192، 202، 261، 275، 408، 415، 420، 450، 455، 457، 459، 460، 468، 471، 504؛ 2 /

9، 27، 29، 37، 38، 40، 48، 49، 50، 52، 63، 66، 115، 118، 161، 193، 195، 197، 199، 205، 211، 214، 216،

223، 224، 225، 229، 232، 233، 244، 245، 246، 247، 250، 256، 260، 261، 264، 266، 299، 312، 313، 315،

317، 319، 369، 434، 437، 464، 465، 467، 470، 472، 473، 475، 476، 477، 484، 499، 523، 524، 525، 599،

605، 606، 607، 609، 611، 619، 622؛ 3 / 21، 35، 96، 103، 197، 268؛ 4 / 40،

.366, .365, .364, .363, .362, .361, .360, .357, .305, .288, .285, .272, .245, .172, .166, .158, .151, .150, .117, .93, .84
.506, .503, .500, .496, .489, .481, .478, .473, .404, .400, .399, .396, .384, .383, .377, .374, .372, .371, .370, .369
.407, .406, .405, .350, .324, .220, .202, .194, .176, .173, .149, .139, .135, .124, .122, .85, .16 / 5; .512, .511, .507
547, .538, .510, .428, .426, .424, .408

اهل حديث 1 / 62

اهل ري 1 / 13, 17, 118

اهل سنت 4 / 68

اهل عراق 2 / 331

اهل قم 1 / 33, 53; 3 / 37

اهل مدينه 3 / 154; 5 / 352

اهل نجران يمن 5 / 359

اهل يمن 5 / 514

الهي دانان مسيحي 4 / 234

ايرانيان 2 / 386; 4 / 84, 85

بازرگانان مدينه 5 / 548

بازماندگان آل پیامبر صلی الله عليه وآله / 162, 164

بانوان حرم امام كاظم عليه السلام / 139

بانوان خاندان پیامبر صلی الله عليه وآله / 168

بانوان صدر اسلام 3 / 136

بانوان فاضل 3 / 156

باوندیان 1 / 74

برامكه 1 / 20

برجسته ترین عالمان جهان اسلام 4/ 157

بُرسی ها 1/ 28

بریدیان 1/ 74، 100، 101، 103

بزرگان آل علی علیه السلام / 25

بزرگان بغداد 3/ 95

بزرگان رجال شیعه 3/ 23

بزرگان غیر عرب 3/ 154

بزرگان قم 3/ 95

بصریان 1/ 153

بغدادیان 1/ 85، 87

بنو فضال 3/ 84

بنی الاخیضر 1/ 74

بنو اسرائیل 2/ 478، 479، 613؛ 4/ 44، 235، 236، 239، 329، 395، 399؛ 5/ 338

بنو الحسن 4/ 483

بنو امیه 2/ 315؛ 3/ 30؛ 5/ 255

بنو بسطام 1/ 109

بنو حمدان 1/ 76

بنو زیاد 1/ 74، 81

بنو سعد 2/ 163

بنو عباس 1/ 40، 60، 62، 76، 77، 82، 87، 114، 133، 135؛ 2/ 315

بنو فرات 1/ 28

بنو مدرار 74 / 1

بنو موسی 74 / 1

بنو نوبخت 174 / 1

بنو هاشم 3 / 120، 297؛ 5 / 524

بنو یعفر 74 / 1

بویان 77 / 1

پادشاهان ایرانی 5 / 524

پادوسپانان 78 / 1

پژوهشگران 2 / 90

پسران بویه 1 / 125

ص: 682

پسینیان 77 / 2

پیامبران علیهم السلام / 155؛ 2 / 18، 24، 108، 252، 256، 391، 414، 462، 535، 571، 572؛ 3 / 135؛ 4 / 55، 76، 137، 149، 150، 233، 234، 242، 248، 249، 256، 257، 265، 270، 311، 434، 453؛ 5 / 225، 237، 396

پیشوایان اسلام 386 / 2

پیشوایان دین 82 / 4

پسینیان 77 / 2

تابعیان 2 / 438، 449، 459، 470، 486، 489، 500؛ 4 / 245

تاریخ نویسان 1 / 275

تجربه گرایان 4 / 98

تراجم نگاران 1 / 275

ترکان 1 / 9، 27، 60، 61، 62، 63، 64، 85، 86، 87، 88، 89، 119

تفسیرنگاران شیعه 4 / 386

جادوگران 4 / 240

جامع نویسان پیش از کلینی 3 / 9، 11

جامع نویسان سده ها و دهه های پیشین 3 / 40

جستانیان 1 / 74

جنّ 3 / 138

جوانیون 3 / 114

حاکمان شمال آفریقا 1 / 74

حاکمان طارم زنجان 1 / 74

حاکمان علوی 1 / 112

حدیث پژوهان 2 / 471

حدیث شناسان 3 / 9، 228

حکام ری 1 / 7

حکام نریز 1 / 74

حمدانیان 1 / 74، 100؛ 2 / 276

حواریون 4 / 240

خاندان آل ابی شعبه 3 / 12

خاندان آل فرات 1 / 75

خاندان ابی دلف 1 / 79

خاندان بابویه 1 / 50

خاندان بزرگ شیعی «ابی الجهم» 3 / 28

خاندان بسطام 1 / 109

خاندان بنی دلف 1 / 80

خاندان حسنی 3 / 118

خاندان شیعی آل فرات 1 / 99

خاندان عبد المطلب 5 / 549

خاندان فرات 1 / 65

خاندان مهران 1 / 118

خاندان نوبختی 1 / 104

خاندان وحی 4 / 359

خاندان هارون 5 / 23

خاندان یعقوب 237 / 4

خاورشناسان 12 / 1

خلفای پیامبر 245 / 2

خلفای راشدین 488 / 2

خلفای عباسی 1 / 21، 24، 27، 53، 151، 351؛ 481 / 4

الخلفاء الراشدین 487 / 2

خواهران محمد بن ابی عمیر 3 / 162، 166

داعیان اسماعیلی 183 / 1

دانشمندان اسلامی 4 / 324

دانشمندان اواخر قرن سوم هجری 3 / 38

دانشمندان اهل سنت 3 / 35؛ 4 / 228

دانشمندان رجالی 3 / 228

ص: 683

دانشمندان زیدی قرن چهارم 2 / 466

دانشمندان شیعی 2 / 470، 498

دانشمندان عامه 5 / 80

دانشمندان علم رجال 3 / 33

دانشمندان علوم قرآنی 5 / 34، 55

دانشمندان غیر اسلامی 4 / 324

دانشمندان کوفه 3 / 35

دانشمندان لغت شناس 4 / 73

دانشمندان متقدم شیعه 3 / 321

دانشمندان مسلمان 4 / 88

دانشوران شرق جهان اسلام 3 / 39

دانشوران شیعه 2 / 21، 88

دخترهای امام موسی کاظم علیه السلام / 137

دلفیان 1 / 74، 75، 80، 134

دیلیمان 1 / 76، 124

دیوانیان 1 / 66

راویان 2 / 34، 435، 573، 576، 581؛ 3 / 87، 88، 92، 136؛ 4 / 194، 196، 200، 202

راویان احادیث 2 / 161

راویان امام حسن علیه السلام / 168

راویان امام رضا علیه السلام / 151

راویان امام کاظم علیه السلام / 160

راویان امامی مجهول / 3 / 123، 126، 127

راویان امیرالمؤمنین علیه السلام / 146

راویان ثقہ / 3 / 114، 117، 121

راویان حدیث / 2 / 323؛ 3 / 105

راویان حدیث امام صادق علیه السلام / 140، 152، 166

راویان حسن / 3 / 106، 109، 111، 112، 113، 114، 115، 118، 121، 123، 124، 125

راویان حضرت زهرا علیها السلام / 165

راویان رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ / 141

راویان زیدی مذهب / 3 / 11

راویان صدوق / 3 / 39

راویان ضعیف / 3 / 338

راویان فاسد المذهب / 3 / 93

راویان مجهول / 3 / 125

راویان موثق امام جواد علیه السلام / 28

راویان موثق امام صادق علیه السلام / 14، 15، 16

راویان موثق امام کاظم علیه السلام / 16

راویان موثق کوفہ / 3 / 26

راویان مهمل / 3 / 114، 119، 120، 128

رجال امامیہ / 2 / 170

رجال شناسان / 3 / 17، 23، 27، 29

رجال شناسان شیعه / 3 / 11، 30

رجالین 2/532، 565، 573، 575، 594، 595؛ 3/92، 93، 100، 221؛ 4/195، 208

رجالین امامیه 3/26

رجالین اهل سنت 3/11

رجالین متقدم 4/202

رضویون 3/128

رمالان 4/240

روادیان 1/74

رومیان 2/234، 386؛ 4/279

زنان بزرگوار شیعه 3/200

زنان راوی 2/327، 328؛ 3/135، 136، 144، 151؛ 5/351، 352

زنان صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله 136/

زنان کوفه 3/164

زندان هاشمیه 3/120

ص: 684

سادات 2/257؛ 3/104

سادات آل طباطبا 1/74، 81

سادات حسنی 1/77، 80، 114، 177

سادات معاصر امام جواد علیه السلام / 123

سالاریان 1/78

ساسانیان 1/10

سامانیان 1/59، 60، 74، 77، 100، 113، 114، 118، 119، 124، 126، 133، 138، 351

سپاه اموی 3/117

سپاهیان عباسی 1/85

سفرای صاحب الزمان علیه السلام / 174

سفیران امام 2/213

سلاجقه 1/113

سلسله جدید عباسی 1/18

سلسله صفویه 4/442

سیره نویسان 1/350

شارحان 2/110؛ 4/190، 210، 212، 213، 214، 215، 401، 403

شارحان اصول کافی 4/120

شارحان فلسفه ارسطو 4/71

شارحان معاصر 4/453

شارحان نهج البلاغه 4/447، 452

شاگردان امام صادق علیه السلام / 315؛ 3/24

شاگردان برجسته امام محمد باقر علیه السلام / 48

شاگردان عیسی 4 / 240

شاگردان کلینی 1 / 238

شخصیت های برجسته کوفه 3 / 12

شرح حال نگاران 3 / 20

شرح حال نویسان 3 / 19

شرطه الخمیس 3 / 146

شروانشاهان 1 / 74

شیعیان ری 3 / 78

صاحبان خرد 4 / 46، 74

صاحبان عقل سلیم 4 / 48

صفاریان 1 / 74

طالع بینان 4 / 240

طاهریان 1 / 74، 114، 115

طایفه ربیعہ 1 / 80

طبقه اول زوات حدیث 3 / 106

طرفداران واقفہ 3 / 26

طولونیان 1 / 74

عارفان 5 / 386

عالمان آل محمد علیهم السلام / 246

عالمان اخلاق اسلامی 5 / 385

عالمان برجسته شیعی 209 / 2

عالمان حنبلی 528 / 2

عالمان دینی 343 / 4

عالمان شیعه 1 / 213؛ 2 / 528؛ 3 / 261؛ 4 / 288؛ 5 / 307

عالمان معتزلی 257 / 2

عبّاسیان 1 / 7، 19، 20، 21، 24، 25، 41، 59، 61، 63، 68، 72، 75، 82، 83، 84، 86، 90، 91، 92، 116، 117، 182، 315،

329؛ 2 / 197، 279، 432؛ 3 / 110؛ 5 / 21، 24

عرب 3 / 154؛ 4 / 108، 373

عرفا 5 / 385

عشایر بکر بن وایل 1 / 80

عقل گرایان 4 / 98

علمای امامیه 2 / 172

علمای اهل سنت 3 / 21؛ 4 / 359

ص: 685

علمای بزرگ رجال 7/3

علمای بصره 2/233

علمای حنفی 1/160

علمای رجال 2/570؛ 4/383؛ 5/25

علمای شافعی 1/162

علمای شیعه 3/21، 4/87، 4/359، 412

علمای صحابه 2/474

علمای علم اصول 4/358

علمای قرن نهم هجری 1/387

علمای متأخر 4/444

علمای متقدم 3/334

علویان 1/25، 27، 59، 60، 61، 73، 74، 75،

77، 78، 79، 82، 85، 113، 114، 115، 122، 133، 149، 150، 165، 178، 351؛ 2/257؛ 5/7

غزنویان 1/113

فارسیان 1/278؛ 4/279

فاسد المذهب ها 3/90

فاطمیان 1/66، 73، 74، 75، 80، 181

فرزانگان ایران 4/85

فرزندان ائمه علیهم السلام 104/

فرزندان امام جواد علیه السلام 148/

فرزندان امام سجاد علیه السلام 115/

فرزندان امام صادق علیه السلام / 153

فرزندان امام کاظم علیه السلام / 139

فرزندان بهرام چوبینه / 118

فرزندان حسن علیهم السلام / 149

فرزندان حسین علیهم السلام / 149؛ 4 / 426؛ 5 / 27

فرزندان دختر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله / 25

فرشتگان / 4 / 50، 244، 252، 258، 259، 286، 291، 319، 489، 510؛ 5 / 29، 234

فرغانیان / 1 / 87

فقههای اسلامی / 4 / 95

فقههای امامی / 2 / 262

فقههای برجسته کوفه / 3 / 12

فقههای بزرگ امامیه / 5 / 113

فقههای شیعه / 5 / 457

فقیهان / 1 / 13؛ 2 / 89، 111، 198، 214، 223،

257؛ 3 / 33، 221، 261

فقیهان عامّه / 1 / 295

فلاسفه / 4 / 69، 77، 139، 290؛ 5 / 383

فلاسفه یونان / 2 / 621

فهرست نگاران شیعه / 3 / 176

فیلسوفان غربی / 4 / 98

قرآن پژوهان / 4 / 310

قریش 4/322؛ 5/122، 350، 503، 545، 549

قمیون 1/36، 42، 43، 45، 49، 458؛ 3/30، 122؛ 4/201، 202؛ 5/13

قوم صالح علیه السلام / 134

قوم لوط علیه السلام / 395؛ 5/133، 508

قوم یونس علیه السلام / 279، 280

کنگریان 1/74، 75

کیانیان 1/127

گیلانی ها 1/124

لشکر معاویه 3/35

لغت شناسان 4/66، 73، 391

مأموران منصور 3/157

متألهان مسیحی 4/78

متفکران یونانی مآب 4/78

ص: 686

متکلمان 2/17، 34، 63، 106، 235، 282، 288، 289، 292، 395؛ 4/77، 289، 441، 460؛ 5/268

متکلمان آل نوبخت 5/218، 241

متکلمان اشعری 1/269

متکلمان امامیه 3/205؛ 4/84، 273، 433؛ 5/253

متکلمان شیعی قرن سوم 5/307

متکلمان عقل گرای 5/385

متکلمان قرن هفتم هجری 5/308

محدّثان 1/8، 36، 41، 148، 152، 164، 207، 212، 213، 214، 222، 223، 320، 336، 349، 368، 409، 433، 448، 490، 491، 493، 500، 501؛ 2/9، 21، 29، 46، 136، 159، 161، 187، 196، 197، 203، 205، 206، 209، 210، 235، 240، 241، 263، 292، 315، 317، 339، 340، 351، 406، 407، 411، 427، 474، 483، 491، 553، 558، 584، 616، 618، 619، 620؛ 3/33، 38، 86، 108، 115، 185، 221، 258، 261، 328؛ 4/203، 226، 441، 473؛ 5/234، 237، 259

محدّثان بزرگ مدینه 3/126

محدّثان عقل گرای بغداد 3/19

محدّثان قم 3/18، 30، 97

محدّثان متأخر 3/175، 215

محدّثان مکتب عقل گرای بغداد 3/18

محقّقان 1/74، 210، 211، 231، 233، 240، 312، 313، 316، 319، 336، 338، 357، 395، 396، 397، 419، 428، 448، 465، 480؛ 2/161، 374، 451، 561، 568؛ 3/10، 307؛ 4/85، 190، 194، 198، 210، 215، 221، 319، 359، 444، 456، 462؛ 5/169، 368

مدّرسان 4/462

مردم ری 1/14، 15

مردم کوفه 3/117، 164

مستشرقان 2 / 432

مشاهیر کرامیہ 1 / 189

مشاهیر محدثان شیعہ 3 / 105

مشایخ ابن محبوب 3 / 24

مشایخ حدیث 4 / 166

مشایخ حدیث بخاری 2 / 316

مشایخ قمی 1 / 36

مشایخ کلینی 2 / 167، 170؛ 3 / 25، 54، 114، 238

مشایخ کوفہ 3 / 38

مصنّفان 2 / 374؛ 3 / 38، 40، 334

معاصران امامان علیہم السلام / 400

معاصران امام جواد علیہ السلام / 126

معاصران امام رضا علیہ السلام / 32

معصومان علیہم السلام / 199، 201، 206، 207، 223، 262، 266، 268، 387، 388، 397، 411، 433، 499؛ 2 / 17، 19، 29، 48،

112، 170، 184، 212، 248، 249، 301، 364، 365، 376، 405، 466، 485؛ 3 / 135، 136، 138، 177، 222، 314،

319، 323، 324، 337، 338، 342؛ 4 / 82، 88، 184، 353، 384، 446، 474؛ 5 / 9، 75، 160، 164، 174، 317، 345،

347، 416، 418، 500

معمّرين 3 / 38

ص: 687

مفسران 2 / 161، 235، 435، 441، 442، 462، 463، 468، 470، 473، 483، 485، 489، 500، 521، 522، 523، 532،
538، 558، 584، 610؛ 4 / 226، 233، 243، 244، 456؛ 5 / 33، 270

منجّمان 4 / 240

موالی بنو اسلم 3 / 15

مورّخان 1 / 118؛ 3 / 10

مهاجران 2 / 610؛ 5 / 145

ناسخان 2 / 36؛ 4 / 214

نایبان امام عصر علیه السلام / 172، 217

نایبان امام معصوم 2 / 203

نوبختیان 1 / 69؛ 2 / 291؛ 5 / 5، 217، 218،

219، 220، 221، 224، 232، 233، 234، 239، 240، 242، 243، 244، 251، 273، 277، 278، 289، 290، 308

نویسندگان اسماعیلی 1 / 185

نویسندگان سده هشتم هجری 1 / 77

نویسندگان قدیمی واقفیه 2 / 172

نویسندگان مغازی 3 / 13

واژه شناسان عرب 4 / 67

وضّاعان 2 / 438

هاشمیان دربند 1 / 74

همسران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله / 492

هندیان 2 / 386؛ 5 / 410

ياران حسين بن روح 1 / 108

ياران هشام 5 / 459

يونانين 2 / 386؛ 4 / 85

ص: 688

(6)

فهرست مکان ها

آبه 1 / 132

آذربایجان 1 / 10، 74، 78، 111، 120، 121، 126، 127، 378

آشتیان 1 / 130

آفریقا 1 / 72، 74، 76، 80، 160، 182

ابله 1 / 70

ابهر 1 / 10، 121، 125

اراک 1 / 79، 128

ارجان 3 / 110، 129

اردبیل 1 / 10، 121

ارمنیه 1 / 120

اروپا 4 / 88

استان جلیل 4 / 236

استرآباد 2 / 251

اسحاق آباد ری 1 / 125

اصفهان 1 / 30، 76، 77، 112، 123، 124، 125، 127، 128، 129، 130، 135، 177، 200، 226، 307، 339، 346، 484،

487؛ 3 / 35، 114، 121؛ 4 / 154؛ 5 / 499

اقیانوس اطلس 1 / 19

امپراتوری روم 1 / 60

امريکا 375 / 5

انبار 87 / 1

اندلس 100، 76، 74 / 1

اورشليم 240 / 4

اهواز 32 / 3؛ 101، 70 / 1

ايالت سنڌ هندوستان 23 / 3

ايتاليا 377 / 5

ايران 1 / 12، 14، 16، 29، 59، 60، 62، 63، 66، 70، 72، 74، 75، 77، 78، 79، 80، 98، 103، 108، 110، 111، 113،
114، 118، 119، 123، 126، 127، 128، 129، 130، 131، 132، 137، 138، 139، 140، 141، 142، 143، 165، 174،
178، 179، 180، 185، 186، 187، 195، 196، 207، 224، 228، 233، 239، 312، 315، 316، 339، 340، 344، 473؛ 2
495 / 5؛ 104 / 3؛ 519 /

ايران باستان 85، 84 / 4

ايران شهر 84 / 4

ايلاق 251 / 2؛ 236 / 1

باب الكوفه 233 / 1

باب جبرئيل 157 / 3

ص: 689

بابل 1 / 110

بادوریا 1 / 87

بارگاہ کریمہ اہل بیت 1 / 36

بازار وڑاقان 3 / 24

بانکیپور ہند 5 / 183

بحرین 1 / 71، 76، 180

بخارا 1 / 119، 122؛ 3 / 129

بخش خاوری راہ مسگران 1 / 23

بربر 3 / 153

برقہ 3 / 30

بروجرد 1 / 128

بصرہ 1 / 22، 54، 70، 71، 74، 76، 88، 101، 153، 154، 156، 160، 165، 185، 279، 315، 454؛ 2 / 231، 280؛ 3 / 110

بعلبک 1 / 235؛ 2 / 170

بغداد 1 / 1، 7، 8، 13، 17، 18، 19، 20، 21، 22، 23، 24، 27، 29، 30، 31، 34، 43، 44، 46، 47، 53، 59، 60، 61، 62، 67، 69، 76، 81، 82، 83، 84، 85، 86، 87، 88، 89، 90، 91، 92، 93، 95، 96، 97، 98، 99، 100، 101، 102، 103، 104، 105، 106، 107، 108، 109، 110، 115، 117، 126، 131، 134، 140، 141، 142، 149، 151، 152، 153، 154، 155، 156، 157، 158، 160، 163، 165، 166، 167، 180، 182، 185، 186، 187، 188، 196، 201، 202، 203، 204، 206، 207، 208، 228، 232، 233، 234، 235، 236، 237، 238، 239، 279، 280، 310، 313، 315، 327، 336، 349، 351، 352، 376، 380، 422، 423، 425، 440، 441، 459، 464، 473؛ 2 / 169، 170، 171، 174، 178، 196، 197، 201، 203، 231، 238، 275، 276، 280، 282؛ 3 / 11، 18، 19، 38، 94، 116، 125، 129، 137، 138، 139؛ 4 / 309؛ 5 / 218، 253، 289، 454، 497، 547

بقعہ چہل اختران 3 / 128

بقیع 1 / 278

بلخ 1/190، 236؛ 2/251

بمبئی 5/493

بهبهان 3/110

بيت الحكمة 2/197

بيت المقدس 3/104؛ 5/51، 497

بيروت 1/29، 31، 32، 56، 137، 138، 139، 140، 141، 142، 143، 195، 196، 197، 226، 227، 258، 305، 306، 307،
310، 327، 340، 341، 344، 345، 346، 369، 370، 392، 393، 436، 451، 452، 484، 485، 486، 515؛ 2/622؛ 3/
41، 42، 43، 44، 45، 46، 101، 102، 132، 169، 170، 171، 219، 254، 315؛ 4/154؛ 5/69،
70، 71، 152، 153، 154، 186، 187، 188، 189، 190، 191، 192، 212، 213، 214، 215، 216، 292، 295، 296، 297،
298، 341، 342، 343، 402، 403، 433، 453، 454، 455، 488، 489، 490، 493، 497، 498، 499، 531، 532، 533،
534، 551، 552، 553

بين النهرين 1/72، 80، 103؛ 3/13

پادوسپان شمال 1/127

پاکستان 2/519

ترکستان 1/62

تفرش 1/130

تقلیس 2/170، 201

ص: 690

تهران 1 / 110؛ 2 / 592؛ 3 / 42، 43، 44، 45، 74، 75، 101، 102، 132، 133، 169، 171، 220، 254، 315، 343، 344؛ 4 / 153، 154، 155، 186، 187، 230، 381؛ 5 / 70، 153، 154، 157، 185، 186، 187، 188، 189، 190، 191، 192، 197، 212، 213، 214، 215، 293، 294، 295، 296، 297، 298، 299، 341، 342، 343، 365، 401، 402، 403، 433، 453، 488، 489، 490، 500، 530، 531، 532، 533، 534، 535، 551، 552، 553

جاده قم به تهران 1 / 34

جاسب 1 / 131

جباء 1 / 70

جبل 1 / 70

جرجان 1 / 236؛ 2 / 251

جرجرائیه 1 / 70

الجزیره 1 / 185

جندی شاپور 1 / 19

جنوب جزيرة العرب 1 / 81

جهان اسلام 4 / 86، 158

جیحان 5 / 424

جیلاباد 1 / 123

چین 2 / 410

حجاز 1 / 74، 126

حجر اسماعیل 5 / 416

حجر الاسود 1 / 180، 510؛ 2 / 231؛ 5 / 231، 512، 513

حرمین شریفین 3 / 17

حسن آباد 1 / 34

حلب 1 / 74، 80؛ 3 / 12، 207

حلوان 1 / 98، 125

حوزه ری 3 / 77

خانه امام عسکری علیه السلام / 208

خاورمیانه 1 / 80

خراسان 1 / 10، 11، 22، 74، 76، 111، 112، 116، 117، 118، 119، 120، 122، 124، 159، 185، 189، 190، 233، 234،

239؛ 2 / 280؛ 3 / 343؛ 5 / 386

خرم آباد 1 / 128

خوزستان 1 / 70، 74، 76، 77، 123، 127

خوینرس 4 / 84

دار السلام 1 / 17

دامغان 1 / 122، 123، 124

دانشگاه الأزهر 2 / 381

دجله 1 / 85، 95، 109؛ 5 / 424

دروازه باب الکوفه 1 / 464

دروازه شماسیه 1 / 87، 99

دروازه شهر سیستان 1 / 72

دلیجان 1 / 131

دماوند 1 / 121

دمشق 1 / 139، 235، 237، 471؛ 2 / 170؛ 3 / 46، 162، 168؛ 4 / 381؛ 5 / 176، 189، 215، 341، 454، 493، 551

ديار بكر 3/ 13

ديلم 1/ 77، 78، 79، 111، 114، 119، 122؛ 3/ 29، 128

ديلمان 1/ 103

دينور 3/ 125

رامهرمز 1/ 70

ربيعه 1/ 76

ص: 691

رگ 1/111

رودان 1/82

رودبار منجیل 1/78

روستای کلین 1/34

روسیه 1/60

ری 1/7، 8، 9، 10، 11، 12، 13، 14، 15، 16،

18، 34، 36، 55، 59، 60، 76، 77، 79، 110، 111، 112، 113، 114، 115، 116، 117، 119، 120، 121، 122، 123،
124، 126، 128، 150، 151، 185، 200، 231، 232، 233، 234، 235، 252، 351؛ 2/17، 196، 203، 251، 275، 276؛
3/57، 119، 125؛ 4/309، 5/406، 547

ریاض 5/186، 187، 281، 283، 478، 495، 496، 530

لاریجان 1/116

زرنج سیستان 1/189

زمزم 5/517

زنجان 1/10، 120، 121، 122، 123، 125، 128

زندان سندی بن شاهک 1/279

ساجیان 1/74

سارایوو 5/493

ساروق 1/79

سامان 1/118

سامرا 1/22، 36، 41، 42، 44، 52، 83، 84، 86، 87، 88، 89، 90، 91، 95، 280؛ 3/209

ساوه 1/131، 135

سایبان بنی ساعده 521 / 5

سر پل ذهاب 1 / 98، 125

سرخس 1 / 236؛ 2 / 251

سرزمین های شرقی خلافت عباسی 2 / 276

سکّة الموالی 1 / 15

سلجماسه 1 / 181

سمرقند 1 / 39، 118، 158، 236؛ 2 / 251؛ 3 / 39

سناباد 1 / 279

سیحان 5 / 424

سیرجان 3 / 110، 129

سیستان 1 / 74

شام 1 / 66، 71، 74، 76، 103، 126، 134، 180، 189، 207، 454؛ 3 / 124

شبه جزیره عربستان 5 / 436

شبه قاره هند 1 / 60

شرق باستان 4 / 86

شعب ابی طالب 1 / 276

شمال آفریقا 1 / 72، 103

شمال ایران 1 / 74

شمال بین النهرین 1 / 72

شمال عراق 2 / 276

شهر رقه 1 / 109

شهر لکهنو 5/ 495

شیراز 3/ 109

صحراهای ساباط نهروان 1/ 83

صفین 3/ 202

طارم 1/ 78

طالقان 1/ 11، 116، 122؛ 2/ 313

طبرستان 1/ 9، 11، 16، 30، 73، 74، 75، 76، 77، 78، 79، 103، 111، 114، 115، 116، 117، 118، 119، 122، 123،

124، 125، 140، 141، 149، 150، 165، 166، 179، 351؛ 3/ 29، 114،

ص: 692

128، 119

طيس 3/ 116

طغرودا 1/ 128

طوس 1/ 279، 379

عبادان 1/ 70

عراق 1/ 21، 47، 70، 71، 77، 82، 90، 98، 100، 111، 112، 123، 124، 126، 128، 129، 149، 154، 159، 160، 173،

174، 180، 181، 185، 454، 471؛ 2/ 170، 330، 331، 519؛ 5/ 351

عربستان 2/ 519

غرب جهان اسلام 3/ 207

فارس 1/ 71، 76، 77، 123، 124، 279، 384، 393؛ 3/ 110، 129

فخ 3/ 123

فدك 1/ 75

الفرات 5/ 424

فرا رود 1/ 159

فراهان 1/ 79، 130؛ 3/ 127

فرغانه 1/ 236؛ 2/ 251

فيد 2/ 251

قاهره 1/ 61؛ 3/ 169؛ 5/ 71، 185، 189، 191، 292، 294، 296، 341، 343، 454، 493، 497، 552، 553

قبر حضرت فاطمه معصومه عليها السلام / 39

قريش 5/ 541

قزوين 1/ 10، 11، 119، 120، 121، 122، 123، 124، 125، 128

قم 1 / 1، 14، 30، 31، 33، 34، 35، 36، 38، 39، 40، 41، 42، 44، 45، 46، 47، 49، 51، 52، 53، 54، 55، 56، 57، 58، 59، 60، 64، 96، 107، 110، 112، 117، 121، 122، 123، 124، 125، 126، 127، 128، 129، 130، 131، 132، 133، 134، 135، 136، 137، 138، 139، 140، 141، 142، 143، 149، 152، 178، 195، 196، 197، 200، 202، 203، 204، 206، 208، 216، 226، 227، 228، 234، 236، 237، 258، 259، 305، 306، 307، 312، 315، 340، 341، 344، 345، 346، 352، 369، 370، 379، 392، 436، 437، 440، 441، 449، 451، 452، 457، 478، 484، 485، 486، 487، 492، 493، 493، 451، 151، 170، 251، 275، 276، 280، 351، 367، 429، 526، 567، 592، 622؛ 3 / 18، 25، 29، 30، 32، 34، 38، 41، 42، 43، 44، 45، 46، 57، 74، 75، 76، 77، 101، 102، 121، 128، 132، 133، 169، 170، 171، 219، 220، 254، 255، 315، 316، 343، 344؛

4 / 36، 153، 154، 155، 186، 187، 229، 230، 381؛ 5 / 22، 27، 32، 69، 70، 71، 107، 116، 152، 153، 154، 155، 160، 169، 171، 175، 176، 180، 181، 185، 186، 187، 188، 189، 190، 191، 192، 198، 200، 204، 205، 212، 213، 214، 215، 216، 244، 292، 293، 294، 295، 296، 297، 298، 299، 341، 342، 343، 365، 401، 402، 403، 433، 453، 488، 489، 490، 530، 531، 532، 533، 534، 535، 551، 553

کاشان 1 / 124، 128، 131، 135

کاشغر 1 / 62

ص: 693

کاظمین 1/28؛ 3/220

کتاب خانه تیموریّه 5/493

کتاب خانه سیّدناصر حسین 5/495

کتاب خانه شخصی میرزا عبد اللّٰه افندی 5/496

کتاب خانه مرکزی آستان قدس رضوی 2/176

کتاب خانه موزه بریتانیا 5/494

کجور 1/114

کربلا 1/26، 278؛ 2/610؛ 3/162، 164

کرج 1/79، 128

کرج ابودلف 1/79

کردستان 1/126

کرمان 1/76، 77، 124؛ 3/115

کعبه 1/48، 510؛ 2/135، 231؛ 3/

167؛ 5/513، 517

کلین 1/36، 55، 200، 231

کوفه 1/9، 34، 80، 81، 82، 85، 97، 98، 131، 165، 167، 177، 200، 201، 206، 236، 278، 352، 379، 440، 441،

454؛ 2/231، 251، 275؛ 3/12، 14، 15، 25، 28، 29، 35، 38، 111، 114، 117، 118، 129، 164، 216

کوه ابوقبیس 5/513

کوه حرا 4/316

کوه صفا 5/351

کویت 5/292، 493

گرگان 1/76، 77، 78، 79، 103، 117، 118، 119، 122، 123، 125، 127

گلپایگان 1/128

گیلان 1/179

لیدن 5/495

مازندران 1/78، 123

ماوراء النهر 1/62، 74، 76، 118

محل دباغان 1/24

محلّه کرخ 1/22، 23

محلّه ماترید سمرقند 1/158

محلّه موالی ری 3/119

مداین 1/21؛ 3/34

مدینه 1/22، 41، 160، 211، 236، 276، 278، 279، 280، 454؛ 2/251، 501، 610؛ 3/109، 113، 123، 127، 137،

162، 163؛ 4/361، 372؛ 5/21، 348، 351، 475، 495

مراکش 2/519؛ 3/110

مرقد امام حسین علیه السلام 26/

مرکز جهان اسلام 3/207

مرورود 2/251

مسجد الحرام 2/252

المسجد النبى صلى الله عليه وآله 147؛ 4/373

مسجد جامع مرو 3/194

مسجد زيد بن صوحان 3/216

مسجد سهله 216/3

مسجد صعصعه 217/3

مسجد قبا 526/5

مسجد لؤلؤ 2/200، 321

مسجد نفظويه النحوى 2/200، 321

مسكو 5/365

مشكو 1/124

مشكويه (دو منزلي ري) 1/11

مشهد 1/32، 197، 203، 226، 227، 236، 239، 243، 249، 250، 250، 370، 484، 515؛ 2/251؛

ص: 694

382، 229، 186، 154، 153 / 4؛ 343، 255، 169، 42 /

مصر 1 / 61، 66، 67، 73، 74، 76، 77، 103، 104، 165، 180، 181، 184، 190، 207، 336، 375، 393؛ 3 / 108، 114،
124، 129، 163؛ 5 / 103، 155، 167، 371، 424، 429، 494، 495، 498، 514، 524، 540، 542، 546، 550

مضرا 1 / 76

مغرب 1 / 72، 73، 76، 80، 178، 181، 281، 282؛ 3 / 110؛ 5 / 355

مغرب اقصی 1 / 73

مقام ابراهیم 1 / 510

مقبره «باب الكوفه» 4 / 309

مقبره دو امام عسکری علیه السلام / 149

مکہ 1 / 20، 29، 180، 189، 211، 236، 276، 277، 355، 375، 454، 485؛ 2 / 185، 231، 251، 610؛ 3 / 111؛ 4 / 304،
361، 372؛ 5 / 348، 514

منطقه خوار ری 1 / 9

منی 4 / 449

موزه بریتانیا 5 / 496

موصل 1 / 72، 74، 76، 95، 103

موطأ 2 / 282

مهران 5 / 424

میافارقین 3 / 13

ناصره 4 / 236

نجف 3 / 43، 45، 102، 132، 133، 169، 170، 171، 219، 315، 344؛ 4 / 229، 230؛ 5 / 153، 154، 191، 213، 214،
216، 297، 343، 490، 530، 532

نعمانیه 1 / 70

نوقان 279 / 1

نهر الشاش 424 / 5

نهر الهند 424 / 5

نهر بلخ 424 / 5

نهر عيسى 24 / 1

نیشابور 1 / 79، 110، 122، 143، 189، 190، 196، 224، 236، 263، 352، 440، 441؛ 2 / 251، 275، 282، 3 / 111

نیل مصر 424 / 5

نیمور 1 / 131

نینوا 1 / 110؛ 2 / 171

واسط 1 / 70

هلند 3 / 42

همدان 1 / 98، 117، 124، 128، 236؛ 2 / 251

هند 1 / 19، 156؛ 2 / 519

یزد 1 / 128

یمامه 1 / 76، 80

یمن 1 / 71، 73، 74، 81، 103، 139، 162، 178، 179، 180، 181، 207، 454؛ 2 / 501؛ 3 / 13؛ 4 / 493؛ 5 / 18، 352

ینبع 4 / 426

یونان 1 / 152، 156، 183؛ 2 / 373؛ 5 /

386

ص: 695

فهرست زمان ها

آخر رجب 255 ق 1 / 89

آخر ماه صفر سال 277 / 491

آغاز بعثت 317 / 4

آغاز قرن سوم هجری 283 / 2؛ 395 / 5

آغاز قرون وسطا 88 / 4

ازدواج حضرت خدیجه علیها السلام / 545

انتشار آرای صوفیانه حلاج 107 / 1

انقلاب علویان 27 / 1

اواخر دوران دوم عباسی 68، 99 / 1

اواخر سال 234 ق 3 / 23

اواخر سده چهارم هجری 80 / 1

اواخر سده سوم 72، 80، 185 / 1

اواخر غیبت صغرا 209 / 1

اواخر قرن اول 145 / 1

اواخر قرن چهاردهم هجری 73 / 1؛ 116 / 5

اواخر قرن دوم 25 / 3

اواخر قرن سوم هجری 39، 180، 440، 36 / 3؛ 83 / 4

اواخر قرن هفتم هجری 448 / 1؛ 167 / 2

اواخر قرن یازدهم هجری قمری 3 / 228

اواسط قرن چهارم 2 / 233

اواسط قرن دوم هجری 2 / 233؛ 5 / 116

اوایل سده پنجم هجری 1 / 67

اوایل سده چهارم 1 / 72

اوایل سفارت حسین بن روح 1 / 252

اوایل شعبان 316 ق 1 / 11، 122

اوایل غیبت کبرا 11 / 209

اوایل قرن چهارم هجری 1 / 39؛ 2 / 204؛ 4 / 83

اوایل قرن سوم 3 / 27

اوایل قرن ششم 1 / 164

اوایل قرن یازدهم 1 / 448

ایام تشریق 5 / 29

ایام الجاهلیة 4 / 373

ایام حج 3 / 185

ایام عباسیان 1 / 73

ایام غیبت صغرا 11 / 69، 74

ایام قیام ابوالسرایا 3 / 111

بعد از شهادت امام حسین علیه السلام 7 /

بعد از عروج مسیح 4 / 240

بعد سبعة أيام من وفاة رسول الله صلى الله عليه وآله 182 /

بعد وفات رسول اللّٰه صلى الله عليه وآله / 199

بيستم ربيع الاوّل 295 ق / 1 / 94

بيستم شوّال سال 1791 / 279

بيست و سوم ماه رمضان 4 / 318

ص: 696

پایان جمادی الآخر در سال 2541 / 280

پایان ذی القعدة سال 2201 / 280

پایان سده سوم هجری 2 / 40؛ 5 / 219

پایان عصر امامت 1 / 47

پایان غیبت صغرای امام عصر علیه السلام / 232

پایان قرن سوم هجری 4 / 82

پایان نیمه دوم قرن دوم هجری 1 / 332

پس از رحلت ابو محمد علیه السلام / 149

پس از رحلت امام عسکری علیه السلام / 149

پس از رحلت امام هادی علیه السلام / 46

پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله / 144؛ 3 / 181؛ 4 / 83

پس از قتل عثمان 5 / 507

پس از قتل مقتدر 1 / 64، 68

پنج سال پس از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله 1 / 277

پنجم جمادی الاول 322 ق 1 / 99

پیش از سال 347 ق 1 / 236

تاریخ ولادت امام زمان علیه السلام / 207

ثلث اول سده چهارم هجری 1 / 126، 133

جشن آبانگان 5 / 410

جشن آناهیتا 5 / 410

جمعه 3 / 139

جنگ اُحد 2 / 500؛ 20 / 5، 546

جنگ بدر 2 / 500؛ 5 / 545

جنگ خندق 2 / 500؛ 5 / 52

جنگ صفین 2 / 221

چهار سده نخست 3 / 97

چهارم آبان 5 / 410

چهل سال پیش از بعثت 1 / 276

حادثه عاشورا 3 / 124

حادثه یازدهم سپتامبر 2001 م 5 / 375

حمله سپاهیان قرامطه به غرب عراق 1 / 98

حمله مغول 1 / 128

خلافت یزید بن معاویه 1 / 278

درگذشت ابو بکر 5 / 19

دوران الراضی 1 / 69

دوران امامان علیهم السلام 1 / 331

دوران امام هادی علیه السلام 1 / 229

دوران بنی امیّه 1 / 113

دوران جاهلیت 5 / 353

دوران حکومت عبّاسیان 1 / 7، 24

دوران حیات امام حسن عسکری علیه السلام 1 / 205

دوران خلافت معتمد 1 / 26

دوران دوم عباسی 85 / 1

دوران رنسانس 380، 377 / 5

دوران سلسله صفویان 2 / 213؛ 5 / 387

دوران غیبت صغریا 7 / 8، 26، 104، 133؛ 2 / 205، 431

دوران مأمون 2 / 235

دوران مهدی عباسی 2 / 234

دوران نجاشی 3 / 26

دوران یزید 5 / 350

دوره آل بویه 1 / 12

دوره اموی 1 / 13

دوره پایانی خلافت حضرت علی علیه السلام / 35

دوره دوم وزارت ابن فرات 1 / 104

دوره سوم خلافت عباسیان 1 / 103

دوره صفویه 1 / 335؛ 2 / 173

دوره عباسیان 2 / 198

دوره غیبت صغریا 1 / 49، 373؛ 3 / 78

دوره قراقویونلوها 1 / 129

دوم صفر 120 ق 3 / 117

ذی حجه 136 ق 1 / 82

ذی حجه 299 ق 1 / 96

ذی قعدة 295 ق 1 / 93

ربيع الأول سال عام الفيل 1 / 276

ص: 697

21 ربيع الاول 329 ق1 / 125

رجب سال 2141 / 280

رجب 256 ق1 / 89

رمضان سال 255 ق1 / 70

روز بيعت با عمر 5 / 19

روز پنج شنبه 3 / 139؛ 5 / 180

روز ترويه 3 / 154

روز جمعه 1 / 276؛ 3 / 9، 4 / 194؛ 5 / 248؛ 5 / 180

روز جنگ موته 5 / 522

روز دوشنبه دهم محرم 1 / 278

روز دهم ماه آبان 5 / 410

روز ساباط (جنگ معاويه با امام حسن عليه السلام) 3 / 35

روز عاشورا 31 / 215

روزگار امامان عليهم السلام / 82، 86

روزگار امام باقر عليه السلام / 88

روزگار امام صادق عليه السلام / 87، 90

روزگاران خلافت مقتدر 1 / 21

روزگار مأمون 3 / 110

روزگار محقق حلي 3 / 27

روزگار هشام بن عبدالملك 3 / 17

روز ولادت امام زمان عليه السلام / 177

روز هشتم ذی حجّه 3 / 154

زمان الصادق علیه السلام / 313

زمان امام حسن عسکری علیه السلام / 14، 40؛ 2 / 229

زمان امام رضا علیه السلام / 145

زمان امام محمّد باقر علیه السلام / 14، 15

زمان امام هادی علیه السلام / 594

زمان امیر المؤمنین علیه السلام / 289

زمان پیامبر صلی الله علیه و آله / 219، 292

زمان حضرت سلیمان علیه السلام / 138

زمان حکومت المستعین / 1 / 85

زمان حکومت عبّاسیان / 1 / 21

زمان حکومت محمود غزنوی / 1 / 189

زمان حکومت هارون / 2 / 235

زمان حمله اسکندر / 1 / 128

زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله / 81

زمان خلافت سقّاح / 1 / 7

زمان سید بن طاووس / 3 / 259

زمان شهادت امام حسن عسکری علیه السلام / 7

زمان شهادت حسین علیه السلام / 164

زمان شهید ثانی / 3 / 25

زمان صفویه / 1 / 203

زمان عمر 2 / 501

زمان غیبت 4 / 114، 116

زمان غیبت صغرا 1 / 41، 51، 54، 68

زمان قائم علیه السلام / 579

زمان قیام منتقم خون حسین علیه السلام / 210

زمان مأمون 3 / 112

زمان محمدین ثلاثه 3 / 319

زمان معتصم 1 / 83

زمان معتضد 1 / 21، 72

زمان معتمد 1 / 84

زمان مقتدر عباسی 1 / 65

زمان وزارت حامد بن عباس 1 / 97

زمان هارون الرشید 1 / 129، 181؛ 2 / 276؛ 3 / 128

سال 3551 / 233

سال 2603 / 142

سال 1284 / 483

سال 2605 / 351

سال پنجاه قمری 3 / 143

سال تناثر نجوم 1 / 232، 235

سال چهارم هجری 5 / 350

ص: 698

سال چهلم هجرت 1 / 277

سال دویمت هجری 3 / 11

سال صد و بیست و نه هجری 2 / 174

سال 272 ق 1 / 9

سال 275 ق 1 / 9، 14

سال 22 ق 1 / 10

سال 289 ق 1 / 10، 18، 63

سال 295 ق 1 / 10

سال 296 ق 1 / 10، 53، 63

سال 304 ق 1 / 10

سال 310 ق 1 / 10

سال 311 ق 1 / 10

سال 313 ق 1 / 11

سال 316 ق 1 / 11

سال 319 ق 1 / 11

سال 323 ق 1 / 11

سال 125 ق 1 / 15

سال 280 ق 1 / 16، 84

سال 281 ق 1 / 16

سال 145 ق 1 / 17، 83

سال 256 ق 1 / 18

سال 279 ق 1 / 18

سال 320 ق 1 / 18

سال 322 ق 1 / 18، 64، 69، 72

سال 329 ق 1 / 19، 234

سال 317 ق 1 / 21

سال 245 ق 1 / 23

سال 292 ق 1 / 23

سال 315 ق 1 / 23

سال 268 ق 1 / 23

سال 270 ق 1 / 24

سال 236 ق 1 / 26

سال 328 ق 1 / 34

سال 290 ق 1 / 40

سال 278 ق 1 / 63

سال 325 ق 1 / 69

سال 326 ق 1 / 69

سال 334 ق 1 / 76

سال 363 ق 1 / 76

سال 250 ق 1 / 77

سال 255 ق 1 / 77

سال 251 ق 1 / 85

سال 253 ق1 / 88

سال 254 ق1 / 88

سال 381 ق1 / 233، 252

سال 306 ق1 / 234

سال 310 ق2 / 171

سال 145 ق2 / 197

سال 260 ق2 / 200، 230

سال 327 ق2 / 275

سال 1419 ق2 / 526

سال 183 ق3 / 15

سال 297 ق3 / 38

سال 310 ق3 / 90

سال 240 ق3 / 109

سال 190 ق3 / 115

سال 134 ق3 / 115

سال 200 ق3 / 115

سال 120 ق3 / 117

سال 145 ق3 / 120

سال 181 ق3 / 125

سال 148 ق3 / 126

سال 296 ق3 / 128

سال 256 ق 3 / 128

سال 190 ق 3 / 137

سال 152 ق 3 / 140

ص: 699

سال 117 ق 167 / 3

سال 365 ق 205 / 3

سال 271 ق 205 / 3

سال 328 ق 309 / 4

سال 1998 م 375 / 5

سال 1912 میلادی 183 / 5

سال های آغازین سده چهارم 219 / 5

سال های آغازین میلاد پر برکت امام عصر علیه السلام 169 / 2

سال های پایانی سده سوم هجری 81 / 3

سال های 282 ق 72 / 1

سال 256 هجری 9 / 1

سال 329 هجری 178 / 2

سال 61 هجری 610 / 2

سال 110 هجری 163 / 3

سال هفتم هجرت 544 / 5

سده پنجم 67 / 2

سده سوم 67 / 2

سده های چهارم 441 / 4

سده های سوم و چهارم هجری 537 / 5

سده چهارم هجری 130 / 1؛ 83 / 4

سده دوازده 181 / 2

سده دوم هجری 1 / 72؛ 3 / 28، 86

سده سوم هجری 1 / 73، 79؛ 2 / 206؛ 3 / 93

سده نخست هجری 5 / 304

سده هفتم 3 / 89

سده یازده 2 / 181

سقیفه 5 / 437

سنة ثمان و عشرين و مائة 4 / 483

سه سده نخست 3 / 89

سی سال پس از عام الفیل 1 / 277

شب 21 رمضان 4 / 318

شب قدر 4 / 319، 320، 500

شب معراج 2 / 500

ششم جمادی الاولی 322 ق 1 / 100

ششم ذی قعدة 850 ق 5 / 496

ششم رجب سال 1831 / 279

شعبان سال 329 ق 1 / 201، 465

شوال سال 1481 / 278

شورش افغانان 4 / 442

شورش بجمک 1 / 102

شورش قرامطه 1 / 71

شورش هارون بن عبد الله شاری خارجی 1 / 72

شهادت اميرالمؤمنين عليه السلام / 143، 144؛ 318 / 4

شهر رمضان / 2؛ 111، 144 / 3؛ 168، 318 / 4، 341، 376

شهور سنة ثلاث و خمسين و خمسمائة / 3؛ 215

صدر اسلام / 2؛ 502

صفر سال 2031 / 279

صفر 267 ق / 1؛ 70

ظهور امام زمان (عج) / 4؛ 20

ظهور نظام امير الامرايى / 1؛ 100

عيد الله المهدى / 1؛ 73

عصر ائمه اهل بيت عليهم السلام / 136

عصر امامت / 2؛ 168

عصر امير المؤمنين عليه السلام / 200

عصر ايلخانان / 1؛ 113

عصر پيشداديان / 1؛ 127

عصر تيموريان / 1؛ 129

عصر جاهلى / 5؛ 437، 542

عصر حضور سفيران / 2؛ 200

عصر خاتم الانبيا صلى الله عليه وآله / 500

عصر روشنگرى / 4؛ 80

ص: 700

عصر زندگانی کلینی 7 / 1

عصر سوم عباسی 61 / 1

عصر سیّد بن طاووس 615 / 2

عصر شیخ طوسی 24 / 3

عصر شیخ کلینی 33 / 1

عصر ظهور 475 / 5

عصر علامه حلّی 478 / 1

عصر غیبت 471 / 5

عصر غیبت صغری 169 / 2، 490، 206، 191، 48، 36 / 1

عصر کلینی 289، 161 / 2، 59 / 1

عصر مأمون 152 / 1

عصر مدرّس 380 / 5

عصر معتصم عباسی 62 / 1

عصر نزول قرآن 339 / 4

عصر یونان 410 / 2

عهد جدید 233 / 4

عهد حضرت رسول صلی الله علیه و آله 436، 170، 60 / 5، 384 / 5

عهد دیالمه 113 / 1

عهد رسول الله صلی الله علیه و آله 171 / 1

عهد مأمون 162، 62 / 1

عهد مقتدر 10 / 1

عهد هارون 62 / 1

عید فطر 29 / 5؛ 210 / 3؛ 289 / 1

عید قربان 29 / 5؛ 210 / 3؛ 289 / 1

غارت معاویه 177 / 1

غارت های قرامطه 180 / 1

غدیر خم 467، 17 / 5

فاجعه حمله مغول 112 / 1

فتح عراق 21 / 1

فتنه حسین بن منصور حلاج 107 / 1

فتنه شلمغانی 108 / 1

فتنه فاطمیان 207 / 3

فرا رسیدن عصر غیبت 42، 41 / 1

قبل از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله 145 /

قبل از 328 ق 129 / 3

قرن 21 هجری 32 / 4

القرن السابع الهجری 478 / 1

قرن اول هجری 583، 161 / 2؛ 185 / 1

قرن پنجم 481، 158 / 4؛ 162 / 1

قرن چهاردهم 503 / 2

قرن چهارم هجری 385 / 5؛ 116 / 3؛ 238 / 2؛ 219، 12 / 1

قرن دوازدهم 449 / 1

قرن دوم 12 / 3

قرن دهم میلادی 12 / 1

قرن سوم 238 / 2

قرن شانزدهم 81 / 4

قرن ششم 460 / 2

قرن ششم 158 / 4

قرن نوزدهم 81 / 4

قرن های سوم و چهارم 14 / 1

قرن هجدهم 81، 80 / 4

قرن هشتم 220 / 2

قرن هفتم 36 / 3؛ 215 / 2

قرن هفدهم 81 / 4

قرن یازدهم هجری 2 /

389 / 5؛ 10 / 3؛ 324

قرون وسطا 77 / 4

قیام حسن بن زید داعی کبیر 78 / 1

قیام شلمغانی 110 / 1

قیام صاحب الزنج 152 / 1

قیام ناصر اطروش 79 / 1

قیام و شورش علیه امویان 81 / 1

قیام های سادات 73 / 1

قیام های علویان 1 / 61

ص: 701

قیام یحیی علوی 1 / 84

کودتای عبد الرحمان الآریانی 1 / 73

لحظه ای قبل از مرگ موسی علیه السلام / 235

لیلة القدر 4 / 280، 341، 501؛ 5 / 526

مات ابراهیم بن النبی صلی الله علیه و آله / 331

ماجرای غدیر 2 / 456

ماه رجب 3 / 217

ماه رمضان 1 / 44، 277، 283، 502؛ 2 / 94، 145، 185؛ 4 / 320؛ 5 / 277

ماه رمضان سال 1951 / 280

ماه رمضان سال بدر 1 / 277

ماه محرم سال 61 هجری 1 / 278

محرم سال 307 ق 1 / 10

محرم سال 251 ق 1 / 85

مرگ ابو بکر 5 / 20

مقطع میانی سده سوم هجری 1 / 85

موت اسماعیل بن جعفر علیه السلام / 284

موت اسماعیل پسر امام صادق علیه السلام / 273

موت سیّد محمّد بن الجواد علیه السلام / 284

میانه سده هشتم هجری 1 / 79

میانه سده هفتم 1 / 84

میانه قرن دوم 3 / 14

میانہ قرن سوم / 274، 279

نصف من شعبان سنة خمس و خمسين و مائتين / 3 / 207

نیمہ اول سدہ چہارم / 1 / 34، 61، 84

نیمہ اول قرن سوم ہجری / 1 / 114؛ 3 / 25

نیمہ اول قرن ہشتم / 1 / 112

نیمہ دوم سدہ سوم / 1 / 118؛ 2 / 68؛ 3 / 90

نیمہ دوم قرن اول / 2 / 280

نیمہ دوم قرن چہار دہم میلادی / 5 / 377

نیمہ دوم قرن دوم ہجری / 2 / 282

نیمہ دوم قرن سوم ہجری / 1 / 65، 145

نیمہ ذی الحجّہ سال 2121 / 280

نیمہ سدہ چہارم / 1 / 73

نیمہ سدہ دوم / 1 / 67

نیمہ سدہ سوم ہجری / 1 / 60، 84

نیمہ نخست قرن چہارم / 1 / 207

واقعه «ذی قار» / 1 / 80

واقعه کربلا / 3 / 162، 167

وفات محمد بن عثمان عمّری / 1 / 252

ہزارہ پس از ہجرت / 2 / 213

ہفتم شعبان 255 ق / 1 / 89

ہنگام رحلت امام صادق علیہ السلام / 159

هنگام شهادت حسين عليه السلام / 350

هنگام ولادت امام جواد عليه السلام / 151

هنگام ولادت امام زمان عليه السلام / 149

ص: 702

فهرست شعرها

- ا یا ضربه من تقی ما أراد بها *** إلا ليلغ من ذی العرش رضوانا 2 / 313
- ا کرده ای تأویل حرف بکر را *** خویش را تأویل کن، نی ذکر را 4 / 446
- ا عدد رسول الله واعدد بعده *** أسد الإله وثالثا عبّاسا 5 / 539
- الا زعمت بالغيب إلا أحبّها *** إذا أنا لم يكرم علیّ کریمها؟ 5 / 548
- أنت الامام الذی نرجو بطاعته *** يوم النّجاة من الرحمن غفرانا 5 / 539
- افانق بضأنك - یا جریر - فانما *** متتک نفسک فی الخلاء ضلالا 5 / 540
- ا وقد علمت بالغيب ان لن اودّها *** إذا هی لم يكرم علیّ کریمها 5 / 549
- ب بآل مُحَمَّدٍ عُرِفَ الصَّوَابُ *** وَفِي آيَاتِهِمْ نَزَلَ الْكِتَابُ 4 / 434
- ب الم تعلموا أنّا وجدنا محمدا *** نبيا كموسى خطّ في أول الكتب 5 / 540
- ب أنا ابن ذی الحوضين عبد المطلب *** وهاشم المطعم في العام السّغب 5 / 546
- ب فرو جودی بدمعك المسكوب! 5 / 548
- ب قد كان بعدك انباءً وهنبئةٌ *** لو كنت شاهدها لم يكثر الخطب 5 / 550
- ب يا ربّ اّمّا يغزون بطالب ***
- في مقنّبٍ من هذه المقانب 5 / 549
- د معدن مردمی و کان کرم شاه بلاد *** ری بود، ری که چوری، در همه عالم نبود 1 / 112
- د فیض روح القدس آر باز مدد فرماید *** دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می کرد 4 / 265
- د کس ندانست که منزلگه مقصود کجاست *** این قدر هست که بانگ جرسی می آید 4 / 463
- د نردبان آسمان است این کلام *** هر که زین بر می رود آید به بام 4 / 454

- د که را از پس پرده ، دختر بود *** اگر تاج دارد ، بداختر بود 354 / 5
- د هنیئا مریئا یا خدیجة قد جرت *** لك الطیر فیما كان منك بأسعد 545 / 5
- ر أئی یومی من الموت افر *** یوم ما قدر ام یوم قدر 361 / 2
- ر أتزعم أنك حرم صغیر *** وفیک انطوی العالم الأكبر 443 / 4
- ر لقد عجبوا لآل البیت لما *** آتاهم علمهم فی جلد جفر 481 / 4
- ر إذا ما عزمت الیأس الفیته الغنی *** إذا عرفته النفس والطمع الفقر 542 / 5
- ر و منّا امام المتّقین محمّد *** و حمزة منّا والمهدّب جعفر 540 / 5
- ع فلا یعدون سرّی و سرّک ثالثا *** الا کلّ سرّ جاوز اثین شائع 542 / 5
- ل لقد علموا انّ ابننا لا مکذّب *** لدینا ولا یعبا بقیل الا باطل 541 / 5
- ل و إذا بلیت ببذل وجهک سائلا *** فابذله للمتکرّم المفضال 543 / 5
- م از جمادی مُردم و نامی شدم *** وز نما مردم ز حیوان سر زدم 265 / 4
- م الا انّ النساء خلقتن شتی *** فمهنّ الغنیمه والغرام 544 / 5
- م وانّ غلاما بین کسری و هاشم *** لا کرم من نیطت علیه التمانم 541 / 5
- ن بفرمود عهد قم و اصفهان *** نهاد بزرگان و جای مهان 127 / 1
- ن ز گرگان وری و قم و صفاهان *** ز خوزستان و کوهستان و ازان 127 / 1
- ن این سخن پایان ندارد، باز ران *** تا نمایم از قطار کاروان 462 / 4
- ن فانّ یک - یا امیم - علیّ دین *** فعمران بن موسی یستدین 543 / 5
- ن ما تتقم الحرب الشمس منی *** بازل عامین حدیث السنّ 546 / 5
- ن وینحر بالزّوراء منهم لدی الضّحی *** ثمانون الفا مثل ما تنحر البدن 547 / 5
- ه نردبان هایی است پنهان در جهان *** پایه پایه، تا عنان آسمان 454 / 4
- ه ان عادت العقرب عدنا لها *** وکانت النعل لها حاضره 548 / 5

ه انعى الوليد بن الوليد ***أبا الوليد فتى العشيره 544 / 5

ه متى آته يوما لإطلب حاجةً ***رجعت إلى اهلى ووجهى بمائه 542 / 5

ى أخلص الله لى هواى فما اغ ***رق نزعا ولا تطيش سهامى 547 / 5

ص: 704

فهرست نام کتاب های موجود در متن

(9)

فهرست نام کتاب های موجود در متن

آثار البلاد 13 / 1

آداب النفس 5 / 389، 402

آسیا در برابر غرب 5 / 401

آسیب شناسی روانی 5 / 401

آشنایی با برخی مباحث در کلام اسلامی 4 / 36

آشنایی با علوم اسلامی 5 / 383، 401

آن سوی صوفی گری 2 / 151

آینه پژوهش 3 / 75، 76

آیین و اندیشه در دام خودکامگی 4 / 100

آینه پژوهش 2 / 156

آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن 4 / 331؛ 5 / 91

ابطال الاقیاس 1 / 167

ابطال التقليد 1 / 167

ابکار الأفكار فی اصول الدین 5 / 292

اتجاهات التفسیر فی القرن الرابع عشر 2 / 503

اتقان سیوطی 2 / 446، 499

الاتقان فی علوم القرآن 4 / 331؛ 4 / 355؛ 5 / 69

اثبات القیاس و الاجتهاد 1 / 160، 162

إثبات الوصية للإمام على بن أبي طالب عليه السلام / 169

الإثنا عشرية 2 / 151

الاجتهاد و الأصول 1 / 207

الاجماع فيالفقه على مذهب ابى جعفر 1 / 155، 167

أجود التقريرات (تقريرات أصول آية الله ميرزای نائينى) 2 / 151

الاحتجاج 1 / 482؛ 3 / 294؛ 5 / 132، 152

احكام القرآن 1 / 160، 161؛ 5 / 70

احياء العلوم 2 / 401؛ 5 / 380، 387، 391

إحياء علوم الدين 4 / 100؛ 5 / 386، 387

احياء العلوم غزالى 5 / 390

اخبار الأوائل 5 / 495

أخبار الأوائل و مؤنس أرباب الفضائل 5 / 498

الأخبار الدخيلة 1 / 410، 413

اخبار الزينبات 1 / 176

أخبار صاحب فنج 3 / 121

اخبار الفواطم 1 / 176

الإخبار فى أخبار القرامطة فى الاحساء و الشام و العراق و اليمن 2 / 266

أخبار القائم 3 / 208

ص: 705

أخبار المختار بن أبي عبيد الثقفي 2 / 263

أخبار المدينة 1 / 176

أخبار يحيى بن عبد الله بن حسن 3 / 121

اختصار كتاب الأوائل 5 / 496

الإختصاص 2 / 256

اختلاف الحديث 3 / 19

اختلاف علماء الامصار (اختلاف الفقهاء) 1 / 166

اختيار معرفة الرجال (رجال الكشي) 2 / 151، 262؛ 3 / 41، 101، 169، 198، 343؛ 5 / 32، 152

الأخلاق 5 / 403

اخلاق دينى در انديشه شيعى 2 / 151

اخلاق ناصرى 2 / 381؛ 2 / 400؛ 5 / 380، 386، 388، 391، 395، 401

اخلاق نيكوماخوس 2 / 388

الأدب 3 / 19

اراده خداوند از دیدگاه شيخ مفيد 4 / 186

أربع رسائل كلامية 4 / 153

الأربعمئة مسألة فى ابواب الحلال والحرام 3 / 48، 60، 62

الأربعون حديثاً 4 / 153

الإرشاد 1 / 418؛ 3 / 132، 169

الإرشاد إلى قواطع الأدلة فى اصول الاعتقاد 5 / 292

إرشاد السارى لشرح صحيح البخارى 2 / 151

الإرشاد فى معرفة حجج الله على العباد 2 / 256، 261؛ 5 / 292

إرشاد المفيد 3/ 294

إرشاد المؤمنين إلى معرفة نهج البلاغة المبي 4/ 464

الأرض و التربة الحسينية 2/ 191

الأركان فى دعائم الإيمان 2/ 261

أزهار الجمائل فى وصف الأوائل 5/ 498

أسباب النزول 4/ 316، 331

الاستبصار فيما اختلف من الأخبار 1 / 203، 204، 221، 235، 258، 263، 285، 310، 319، 417، 447، 460، 463، 469،
472؛ 2 / 183، 191، 266؛ 3 / 10، 24، 74، 82، 101، 153، 222، 343؛ 5 / 482

الاستحسان 1/ 157

الاستيعاب فى معرفة الأصحاب 2/ 266، 460؛ 3 / 169

الاستيفاء فى الامامة 1 / 174

أسد الغابة فى معرفة الصحابة 3 / 169

اسفار 4 / 163، 165

أسفار الأربعة 4 / 69، 100، 186

اسناد كامل الزيارات 5 / 113

اشوزرتشت 5 / 409

الاشهاد 1 / 176

الإصابة فى تمييز الصحابة 2 / 266؛ 5 / 544

اصل ابى شعبة الحلبي 3 / 12

الاصلاح 1 / 183، 185

اصل مسعدة بن زياد 3 / 14

أصول الحديث علومه و مصطلحه 4 / 431

أصول الحديث و أحكامه فى علم الدراية 2 / 190؛ 4 / 431

أصول الشرع 1 / 184

اصول علم الرجال بين النظرية و التطبيق 5 / 152

الأصلى فى الأنساب 3 / 132

ص: 706

أضواء على السنّة المحمّدية 2 / 312

الاعتقاد 2 / 252، 255، 266

الاعتقادات في دين الإمامية 1 / 208، 210؛ 3 / 177، 219؛ 5 / 152

الاعتماد في شرح واجب الاعتقاد 4 / 153

اعجاز القرآن في نظمه و تأليفه 1 / 154

إعجاز القرآن الكريم 4 / 293

الأعلاق التقيسه 5 / 493

اعلام الاحياء باغلاط الاحياء 5 / 390

إعلام السنن 2 / 323

اعلام النبوة 1 / 183، 184

أعلام النساء في عالمى العرب و الإسلام 3 / 170

إعلام الورى 1 / 484؛ 3 / 34

الأعلام الهادية الرفيعة في اعتبار الكتب الأربعة 3 / 343

أعيان الشيعة 1 / 369، 415؛ 3 / 41، 155، 170، 205

الافصاح 2 / 255

إقامة الدلائل على معرفة الأوائل 5 / 496

الإقبال الأعمال الحسنة 1 / 41، 216، 218، 366، 369

الإقتصاد إلى طريق الرشاد 2 / 266

الإقتصاد الهادى إلى طريق الرشاد 2 / 261؛ 4 / 153؛ 5 / 292

أقرب الموارد 2 / 151

اكبر الغفارى 5 / 403

إكليل المنهج فى تحقيق المطلب 2/ 124، 125، 151

الأكمال 2/ 185

إكمال الدين 3/ 310

الأصول العامة للفقہ المقارن 4/ 358، 381

الأصول المقارن 4 / محمد تقى الحكيم، 308

الألفين 2/ 396

الالفين الفارق بين الصدق و المين 5/ 292

الأمالى 1/ 366؛ 2/ 256؛ 3/ 177، 181، 182، 183، 187، 188، 194، 195، 196، 198، 219؛ 4/ 36؛ 5/ 152، 292

الأمالى صدوق 2/ 251

الأمالى طوسى 2/ 263، 622؛ 3/ 198

الأمالى مفيد 2/ 259؛ 5/ 133، 328

الإمام الصادق والمذاهب الأربعة 1/ 484

الإمامة والتبصرة من الحيرة 1/ 52، 154، 490؛ 3/ 91

الإمامة و كيفية الاجماع 1/ 156

امراء هستى در حكومت چهارده معصوم عليهم السلامبر جميع موجودات 4/ 464

أمل الآمل 3/ 41

الانتصار 1/ 156، 168؛ 2/ 257، 266

انجيل 2/ 519؛ 4/ 264، 318، 320، 480، 507؛ 5/ 225

أنساب الأشراف 3/ 41، 132

الانصاف ابن قبه رازى 1/ 155

الانصاف فى الامامة 1/ 175

الانقطاع الى الله جلّ اسمه 1 / 187

انموذج محاسن الوسائل في علم (معرفة) الأوائل 5 / 498

الأنوار البهية 4 / 514

أنوار التنزيل و أسرار التأويل 4 / 266

أنوار الملكوت في شرح الياقوت 5 / 295

ص: 707

الأوائل 5 / 493

أوائل ابن حجام 5 / 494

أوائل اسراييلي 5 / 495

أوائل الإشتباه 5 / 494

أوائل برقي 5 / 494

أوائل حميرى قمى 5 / 494

الأوائل شوشترى 5 / 499

أوائل شيخ صدوق 5 / 494

الأوائل طبرانى 5 / 494

أوائل مرزبانى 5 / 494

أوائل المقالات 4 / 153، 437، 464؛ 5 / 217، 218، 221، 227، 241، 243، 276، 295

أوائل المقالات فى المذاهب و المختارات 2 / 256، 267

اوستا 1 / 111

اوصاف الأشراف 5 / 387، 392

الأوليات فى أوائل الحوادث و المخترعات من العلوم و الصناعات 5 / 499

أوهام المعتزله 1 / 158

الاهليجة 1 / 365

اهمية الحديث عند الشيعة 2 / 191

الإيجاز فى الفرائض 2 / 262

ايضاح البرهان 1 / 157، 167؛ 3 / 13، 48

ايضاح الفوائد فى شرح إشكالات القواعد 5 / 295

إيمان أبي طالب 2/ 255

الإيمان و الكفر 2/ 151

بازشناسی منابع اصلی رجال شیعه 3/ 74

بحار الأنوار 1/ 38، 40، 56، 204، 212، 227، 239، 258، 339، 340، 344، 367، 369، 436، 473، 480، 484؛ 2/ 16، 46، 116، 120، 121، 122، 160، 164، 186، 191، 296، 428، 484، 485، 505، 597، 606، 609، 610، 611، 612، 613، 620، 621، 622؛ 3/ 41، 132، 170، 206؛ 4/ 36، 153، 159، 186، 192، 267، 331، 381، 406، 514؛ 5/ 70، 132، 135، 142، 153، 227، 295، 400

بحث در آثار و افکار و احوال حافظ 2/ 267

بحران دنیای متجدد 5/ 401

بحوث فی علم الرجال 1/ 484

بداية الحكمة 4/ 159، 186

بررسی تطبیقی و تحلیلی صحیح بخاری و کتاب کافی 2/ 157

بررسی حجیت مراسیل ابن ابی عمیر 3/ 41

البرهان فی تفسیر القرآن 4/ 266، 331؛ 5/ 69

برهان قاطع 4/ 100

برهان قاطع 4/ 73

بصائر الدرجات 1/ 484؛ 2/ 40، 41، 45، 59، 90، 226، 465، 466، 467، 480، 481، 505؛ 3/ 102، 170؛ 4/ 451، 465، 514؛ 5/ 295

بعض ما خلف فيه الشافعي العراقيين في احكام القرآن 1/ 160

بهج الصبغة في شرح نهج البلاغ 4/ 465

بهجة الآمال 1/ 484؛ 3/ 254

البيان 1/ 178؛ 3/ 29؛ 4/ 331؛ 5/ 79

بيان الفرق بين الصدر و القلب و الفؤد و القب و اللب 1 / 190

البيان فى تفسير القرآن 4 / 293، 406؛ 5 / 69، 90، 152، 292

ص: 708

پژوهش های قرآن و حدیث 3 / 41

پژوهشی پیرامون مفردات قرآن 4 / 465

پژوهشی تطبیقی در احادیث بخاری و کلینی 2 / 192

پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه 3 / 315

پژوهشی در زمینه کتاب کافی و مؤلف آن 2 / 190

پنجاه فیلسوف بزرگ از تالس تا سارتر 4 / 100

التاج 1 / 155

تاج العروس 1 / 484؛ 2 / 622؛ 3 / 170؛ 4 / 355

تاریخ الأخلاق 2 / 401

تاریخ الأدب العربی 2 / 267

تاریخ الإسلام 2 / 267

تاریخ تشیع در ایران 2 / 152

تاریخ تمدن اسلام 2 / 267

تاریخ جامع ادیان 4 / 100

تاریخ خانقاه در ایران 2 / 152

تاریخ الرسل و الملوک 1 / 165

تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم 2 / 190

تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی تا اواسط قرن پنج 4 / 101

تاریخ فلسفه در اسلام 4 / 101

تاریخ فلسفه در قرون وسطی و رنسان 4 / 101

تاريخ فلسفه اسلامى 267 / 2

تاريخ القرآن 4 / 319، 331، 355

تاريخ قم 1 / 127، 129، 130

التاريخ الكبير 2 / 314؛ 3 / 41

تاريخ مدينة دمشق 1 / 258؛ 2 / 267؛ 3 / 219

التاريخ و اخبار الشعراء 1 / 164

تاريخ يعقوبى 1 / 176

تأويلات القرآن 1 / 158

تأويل الآيات الظاهرة 5 / 131

التأديب 1 / 52

تأويل الآيات 5 / 153

تأويل مختلف الحديث 4 / 513

تبصرة العوام فى معرفة مقالات الأنام 2 / 267، 465

التبصير فى الدين و تمييز الفرقة الناجية عن الفرق الهالكى 4 / 293

تبصير المتبين فى التحرير المستبين 1 / 337

التبيان 2 / 522؛ 5 / 292

التبيان فى اخبار البلدان 1 / 39

التبيان فى تفسير القرآن 4 / 355، 465؛ 5 / 69، 152

التبيان فى علوم القرآن 2 / 261

التبيين لأسماء المدلسين 3 / 41

التبيين عن اصول الدين 1 / 157

تثبيت الامامة 1 / 178

تجريد الاعتقاد 5 / 308

تجزيه و تحليل و طراحي سيستم 4 / 355

تحرير الأحكام الشرعية على مذهب الإمامية 2 / 152

التحرير الطاوسي 3 / 42

التحرير و التنوير 5 / 69

تحرير الوسيله 5 / 70

تحف العقول 1 / 388، 392، 482؛ 3 / 198؛

ص: 709

التذکر بأصول الفقه 1 / 219

التذكرة 2 / 256

تذكرة الأئمة 5 / 183

تذكرة الأولياء 2 / 152

تذكرة الحفاظ 3 / 42

تذكرة العلماء 1 / 484

تذكرة الفقهاء 5 / 295

تراثنا 2 / 156

تربيت عقلائی 4 / 62

ترجمه و شرح اصول الكافی 2 / 267

ترجمه محمد بن اسماعیل المبدوة فی بعض أسانید الكافی 3 / 243

ترجمه مفاتیح الغیب 4 / 406

تصحیح اعتقادات الإمامیة 1 / 208، 210؛ 2 / 189، 255، 267؛ 4 / 293؛ 5 / 243، 295

تصحیح الآثار 1 / 159

تعبیر الرؤا /

239، 244، 490؛ 2 / 277

التعریف علی الزیدیة 1 / 175

التفسیر أبی شعبة حلبی 3 / 12

تفسیر الباطن 5 / 117

تفسیر برهان 4 / 293

تفسير التبيان 5/ 88

تفسير التحرير و التنوير 4/ 266

تفسير الثعلبي 5/ 132، 153

تفسير خسروي 5/ 357، 365

تفسير الرازي 2/ 152؛ 5/ 292

تفسير روح المعاني 5/ 182

تفسير الرؤا 11/ 201

تفسير الصافي 4/ 308، 331؛ 5/ 89، 141، 153

تفسير الطبري 5/ 126، 127

تفسير العياشي 4/ 293، 514؛ 5/ 142، 295، 365

تفسير القرآن العظيم 4/ 266، 406

تفسير القمي 1/ 484؛ 2/ 452، 453، 522، 525؛ 5/ 70، 105

تفسير كبير 4/ 293

تفسير كنز الدقائق 5/ 295

تفسير مجمع البيان 5/ 89، 153

تفسير مناهج البيان 5/ 286

تفسير الميزان 5/ 77، 120، 126

تفسير نمونه 5/ 70

تفسير نور الثقلين 4/ 266

التفسير و المفسرون 4/ 406؛ 5/ 243؛

التفصيل في الرد على اهل الافك و التضليل 1/ 157

تفصيل وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة 2 / 152

التقريب بين المزنى و الشافعى 1 / 162

تقريب المعارف 5 / 295

التكليف شلمغانى 2 / 284

تلبس ابليس 5 / 390

تلخيص الشافى 2 / 261

تلخيص المقباس 5 / 70

تمهيد الأصول 2 / 261؛ 5 / 295

تمهيد الأوائل و تلخيص الدلائل 5 / 295

التمهيد فى علوم القرآن 4 / 355، 406؛ 5 / 69

التمهيد لما فى الموطأ 5 / 69

تنبيهات حول مبدأ و معاد 4 / 293

ص: 710

التنبيه فى الامامة 1 / 174

تنزيه الأنبياء 2 / 258

تنقيح المقال فى علم الرجال 2 / 191، 267؛ 3 / 42، 132، 170، 244، 254؛ 4 / 153

التوحيد 1 / 189، 210، 258؛ 2 / 252، 339، 340، 350، 356، 357، 358، 359، 360، 363، 365، 367، 368، 370، 594؛

3 / 176، 182، 183، 184، 185، 186، 187، 188، 189، 190، 191، 192، 193، 194، 219، 307؛ 4 / 153، 171، 186،

192، 208، 209، 210، 212، 213، 214، 215، 225، 229، 293، 514

توحيد الإمامية 4 / 293، 514؛ 5 / 295

التوحيد صدوق 5 / 247

التوحيد ماتريدى 1 / 158

تورات 2 / 519؛ 4 / 264، 318، 320، 426، 480، 507

توضيح نهج البلاغة 4 / 465

تهذيب الأحكام 1 / 203، 204، 221، 263، 285، 310، 319، 366، 369، 417، 421، 436، 447، 451، 460، 463؛ 2 / 30،

82، 83، 84، 86، 87، 152، 183، 201، 260، 261، 271، 325، 405، 407، 409، 422، 428؛ 3 / 10، 24، 42، 60، 61،

63، 74، 75، 84، 102، 153، 222، 254، 294، 296، 322؛ 4 / 209، 229، 458

تهذيب الأحكام فى شرح المقنعة 3 / 170، 343

تهذيب الأخلاق 2 / 373، 374، 376، 378، 379، 380، 381، 382، 383، 384، 387، 389، 390، 391، 393، 397، 398،

399، 400، 401، 402، 403؛ 5 / 386

تهذيب الأخلاق و تطهير الأعراق 4 / 62؛ 5 / 386

تهذيب الاصول 5 / 153

تهذيب الأنساب 3 / 112، 126، 132

تهذيب التهذيب 3 / 170

تهذيب الكمال فى أسماء الرجال 3 / 42

تهذيب الكمال فى أسماء النساء 3 / 170

ثواب الأعمال 2/ 251، 267؛ 3/ 177، 194، 219؛ 4/ 207

جامع أحاديث الشيعة 5/ 392، 403

جامع الأحاديث للجامع الصغير وزوائده و الجامع الكبير 4/ 266

جامع الأخبار أو معارج اليقين في أصول الدين 4/ 355

جامع الآثار 3/ 19، 20

جامع الأصول 1/ 336؛ 2/ 267

الجامع بزئطى 3/ 26، 27

جامع البيان (تفسير الطبرى) 1/ 165؛ 4/ 266؛ 5/ 153

الجامع لأحكام القرآن 5/ 69

جامع حلبى 3/ 13

جامع الرواة 2/ 592؛ 3/ 140، 170، 239، 244، 254؛ 5/ 12، 32

جامع السعادات 2/ 381، 396، 401؛ 5/ 380، 387، 395

الجامع الصغير 3/ 19، 35، 36

جامع الفقه والأحكام 3/ 28، 35، 36

الجامع فى انواع الشرايع 2/ 91؛ 3/ 38

الجامع فى الحديث 3/ 27

الجامع فى الحديث (اشعرى) 3/ 33، 34

ص: 711

الجامع فى الحلال و الحرام 25 / 3

الجامع فى الرجال 132 / 3

الجامع فى سائر أبواب الحرام و الحلال 91 / 2؛ 7 / 3، 11

جامع فى الفقه 178 / 1؛ 7 / 3، 11، 28

الجامع فى الفقه (اشعرى قمى) 36 / 3

الجامع فى الفقه (زيد بن محمد) 29 / 3

الجامع الكبير 153 / 1

الجامع الكبير فى الفقه 7 / 3، 34، 35، 36

جامع المقاصد فى شرح القواعد 296 / 5

جامع المقال 229 / 3، 230؛ 4 / 431

جامع المقال فيما يتعلّق بأحوال الحديث و الرجال 229 / 3

جامعيّة قرآن 465 / 4

جاويدان خرد (الحكمة الخالدة) 2 / 379، 386

جاىگاه قرآن كريم در فرايند استنباط فقهي 406 / 4

الجرح و التعديل 42 / 3

جلسات دروس رجال 343 / 3

جمل العلم و العمل 261 / 2

الجمل و العقود 262 / 2

الجمل و النصره لسيد العترة فى حرب البصرة 256 / 2

جمهرة أنساب العرب 170 / 3

جمهور افلاطون 2 / 383، 397

الجنائز 1 / 161

جوابات أهل الموصل 3 / 343؛ 5 / 153

جوابات أهل اليقين 1 / 187

جواب القاساني 1 / 162

جواب مسائل ابيالقاسم حسن بن عبد الله طبرسي من أهل قم 1 / 178

جوامع الآثار 3 / 19

جوامع الجامع 5 / 296

الجواهر الحسان في تفسير القرآن 5 / 69

جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام 2 / 152؛ 3 / 154، 254؛ 5 / 70، 296، 481

حاشيه مكاسب 5 / 477

حاشيه نهاية الأصول 1 / 403

الحاشية على أصول الكافي 2 / 152؛ 4 / 229

حاشية مجمع الفائدة والبرهان 2 / 152

حبل المتين 2 / 268

حجاج القرآن 1 / 161

الحجّة في الامامة 1 / 178؛ 3 / 29

الحدائق الناضرة 1 / 286؛ 2 / 89، 153، 190، 622؛ 4 / 381؛ 5 / 293

الحدود والاشتباه 1 / 181؛ 3 / 11، 19

حديث شناسي 2 / 622

حديث ضعيف و چگونگی تعامل با آن بر پایه رویکرد قدما 2 / 157

الحقائق 5 / 387

حقائق الأصول 1 / 404

حقائق التأويل في متشابه التنزيل 5 / 296

الحقائق في محاسن الأخلاق 5 / 387، 403

الحقّ المبين 1 / 185

الحقّ النير 1 / 185

حقيقة الإيمان 5 / 268، 296

حقّ اليقين 5 / 296

حقّ اليقين في معرفة اصول الدين 5 / 296

الحكايات 2 / 255

الحكمة الخالدة 2 / 386

ص: 712

الحكمة المتعالية فى الأسفار العقلية الأربعة 4 / 62

الحلال و الحرام 3 / 122

حلية الأولياء 2 / 460

خاتمة مستدرك الوسائل 2 / 192، 268؛ 3 / 74، 315؛ 5 / 153

خبر واحد 1 / 160

خداوندان انديشه سياسى 5 / 401

خدمات متقابل اسلام و ايران 1 / 224

الخرائج و الجرائح 3 / 219

خردگرایی در قرآن و حديث 4 / 36

الخصال 2 / 251، 268؛ 3 / 199، 200، 219، 313؛ 4 / 153، 355؛ 5 / 293

خطب اميرالمؤمنين عليه السلام 197 /

الخفيف فى أحكام شرايع الاسلام 1 / 166

خلاصة الأقوال 1 / 426، 484؛ 3 / 42؛ 4 / 197، 229؛ 5 / 32، 111

خلاصة عبقات الأنوار 4 / 466

خلاصة محاسن الوسائل فى علم (معرفة) الأوائل 5 / 496

الخلاف 1 / 203؛ 2 / 262

خلق القرآن 1 / 156

الخوض فى علم الكلام 1 / 157

الدلائل إلى معرفة الأوائل 5 / 497

دلائل الإمامة 3 / 170

دلائل النبوة 1 / 161

دائرة المعارف بزرگ اسلامى 2 / 268؛ 3 / 42

دائرة المعارف تشيع 3 / 254

دائرة المعارف فارسى 2 / 268

دانش دراية الحديث 3 / 42

دانش نامه جهان اسلام 2 / 153؛ 3 / 74

دايرة المعارف بزرگ اسلامى 5 / 365

دايرة المعارف تشيع 4 / 101

ديستان مذاهب 5 / 183

درآمدى بر فراز و فرود مدرن 5 / 401

دراسات فى الحديث و المحدثين 2 / 268

الدراية 1 / 485

دراية الحديث 3 / 132

درك رفتار نابه هنجار 5 / 374

درّ المنشور 4 / 294؛ 5 / 82، 152، 167، 171، 186، 454، 515

الدر المنشور فى التأويل بالمأثور 4 / 266

الدرّ المنشور فى طبقات ربات الخدور 3 / 169

الدرّ المنظوم من كلام المعصوم 1 / 205

دعائم الإسلام 5 / 296

الدعوة المنجيّه 1 / 184

دفاع عن الكافى 2 / 429، 430، 434، 439

دقائق الخيال 1 / 187

الديياج الوضى فى الكشف عن أسرار كلام الوصى (شرح نهج البلاغة) 4 / 466

دين و چشم اندازهاى نو 4 / 101

دين و نظم طبيعت 5 / 377؛ 5 / 401

الديوان 2 / 259

ديوان حافظ 4 / 466

ديوان كثر عزة 5 / 549

ذبايح أهل الكتاب 1 / 249، 251، 258؛ 3 / 219

ذخيرة العالم و بصيرة المتعلم 2 / 259

الذخيرة فى علم الكلام 2 / 259؛ 5 / 293

ص: 713

الذريعة إلى أصول الشريعة 1 / 219، 477، 485؛ 2 / 258، 268، 380، 622؛ 3 / 36، 42، 254

ذكر أخبار إصبهان 3 / 42

ذكر مجلس الذي جرى له بين يدي ركن الدولة 3 / 177

الذكرى 1 / 50، 421

الرجال 1 / 176، 201؛ 2 / 262؛ 5 / 152

الرجال ابن داوود 2 / 268؛ 3 / 43، 170؛ 4 / 197، 229

الرجال ابن الغضائري 3 / 42، 101؛ 4 / 207، 229؛ 5 / 32

رجال اسانيد و طبقات الكافي 2 / 326

الرجال البرقي 3 / 42، 171؛ 4 / 229

رجال سيد بحر العلوم 2 / 622

رجال صحيح البخارى 2 / 326

رجال الطوسى 1 / 34، 37، 43، 57، 236، 258، 264، 305، 354، 355، 358، 364، 369، 382، 392، 440، 451، 455،

459، 485؛ 3 / 132، 171؛ 4 / 229، 331؛ 5 / 114، 153

رجال الكشى 1 / 207؛ 3 / 41، 230؛ 4 / 198، 205، 206، 229

رجال النجاشى 1 / 34، 35، 37، 39، 40، 48، 52، 57، 60، 68، 100، 104، 108، 137، 173، 194، 197، 206، 207، 227،

232، 233، 235، 237، 245، 246، 248، 258، 313، 345، 351، 354، 355، 358، 365، 369، 375، 392، 440، 442،

446، 451، 459، 460، 461، 462، 464، 473، 485، 498، 500، 515؛ 2 / 153، 190، 268؛ 3 / 43، 75، 102، 133،

219، 254، 343؛ 4 / 229، 332؛ 5 / 32، 154، 296

الرحا و الدولاب 1 / 181

ردّ الأدلة للكعبى 1 / 158

الرد على ابن راوندى 1 / 156

الردّ على ابن شرشير 1 / 168

الردّ على ابي عيسى الضريير 1 / 168

الردّ على داود فى ابطال القياس 1 / 162

الردّ على الشافعى فى مسألة الخمس و غيره 1 / 161

الردّ على الطاطرى فى الامامة 1 / 174

الردّ على عيسى بن ابان 1 / 162

الردّ على الغلات 1 / 174؛ 3 / 18، 19

الرد على القرامطة 1 / 151، 201، 239، 244، 313، 490؛ 2 / 277؛ 3 / 207

الردّ على محمّد بن حسن 1 / 161

الردّ على المخالفين 1 / 167

الردّ على المعتزلة فى الوعيد و المنزلة بين المنزلين 1 / 156

الردّ على من زعم انّ النبىّ صلى الله عليه و آله كان على دين قومه 1 / 39

رسائل الأئمّة عليهم السلام / 201، 244، 239، 371، 372، 389، 422، 490؛ 2 / 277؛ 3 / 198، 210، 212

رسائل اخوان الصفا 1 / 183

الرسائل الرجالية 1 / 240، 258؛ 5 / 32

رسائل الشريف المرتضى 2 / 259، 268؛ 3 / 43؛ 4 / 153، 466؛ 5 / 154، 296

رسائل الشهيد الأوّل 4 / 153

رسائل الشهيد الثانى 1 / 258

الرسائل العشر 2 / 190، 268

رسائل فى دراية الحديث 2 / 190

ص: 714

رساله شرح حديث علوى (چاپ شده در : مجموعه رساله هاى حكيم سبزوارى) 62 / 4

رساله عددیه 323 / 3

رساله على بن الحسين بن موسى بن بابويه 13 / 3

رسالة البصير فى معالم الدين 166 / 1

الرسالة الثانية 15 / 1

رساله حول خبر ماریه 256 / 2

الرسالة شافعی 162 / 1

رساله فى آل أعین 43 / 3

رساله فى حديث «نحن معاشر الأنبياء لا نورث» 256 / 2

الرعاية لحال البداية فى علم الدراية 315 / 3

الرواشح السماوية فى شرح الأحاديث الامامية 1 / 205، 2 / 339؛ 4 / 431؛ 2 / 189

روان شناسى اجتماعى 401 / 5

روان شناسى مرضى از كودكى تا بزرگسالى 401 / 5

روان شناسى نابه هنجار و زندگى نوین 5 / 368، 401، 402

روان شناسى نابه هنجارى در جهان متغیر 5 / 370

روح فلسفه قرون وسطى 101 / 4

روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم والسبع المثانى 4 / 266

روش فهم حديث 153 / 2

روضات الجنات 1 / 357؛ 2 / 125، 126، 153، 190، 380؛ 3 / 315

روض الجنان 523 / 2

الروضه 211 / 2

الروضة البهيّة في شرح اللّمة الدمشقيّة (شرح اللّمة) 2 / 153

روضة المتّقين 1 / 402؛ 2 / 153، 191، 622؛ 3 / 293، 343؛ 4 / 514

رياحين الشريعة در ترجمه دانشمندان بانوان شيعه 3 / 171

الرياض 1 / 184

رياض السالكين 5 / 296

رياض العلماء 1 / 264، 306، 355، 356، 357، 363، 364، 370، 460، 485؛ 2 / 189، 211، 268

رياض المسائل في بيان أحكام الشرع بالدلائل 2 / 153

رياضة العقول 2 / 261

رياضة النفس 5 / 390

رى باستان 2 / 268

ريحانه الأدب 1 / 208؛ 2 / 192

زاد المعاد 4 / 466

زبدة البيان في أحكام القرآن 5 / 296

زبدة الرّسائل في معرفة الأوائل 5 / 498

الزبور 4 / 318، 507

الزكاة 3 / 19

الزمرّد 1 / 155

زمينه روان شناسى 5 / 369

زمينه روان شناسى 5 / 402

زندگانی مولانا جلال الدين محمد 4 / 466

الزهد 3 / 43

الزينة 1 / 183

الزينة فى الكلمات الاسلامىة العربىة 1 / 184

سبك شناسى دانش رجال الحديث 1 / 411

السراثر 3 / 101؛ 5 / 293

ص: 715

سرّ الحيات 2 / 230

سرّ السلسلة العلوية 3 / 132

السعادة و الاسعاد فى السيرة الإنسانية 5 / 386

سعد السعود 4 / 466

سفينة البحار و مدينة الحكم و الآثار 3 / 171

سلامة القرآن من التحريف و تفنيد الافتراءات على الشيعة 5 / 154

سلسلة مؤلفات الشيخ المفيد 2 / 268

سنن ابن ماجه 1 / 465

سنن أبى داود 1 / 465؛ 2 / 269؛ 4 / 266

سنن الترمذى 1 / 465؛ 2 / 283، 452، 622؛ 4 / 266

السنن الدارقطنى 2 / 269

سنن الدارمى 4 / 381

السنن الكبرى وفى ذيله الجوهر النقى 4 / 266

سنن النسائى 1 / 465؛ 2 / 446؛ 4 / 381

السنة فى الشريعة الإسلامية 4 / 381

سير أعلام النبلاء 3 / 43؛ 4 / 360، 381

سير نابخردى 5 / 393، 402

السيرة الحلبي 4 / 466

السيرة النبوية 4 / 381

الشافى 2 / 179، 183، 191، 211، 258، 259، 269، 344؛ 5 / 293

شاه نامه 5 / 354، 365

الشجرة المباركة 3 / 132

شرائع الأحكام 2 / 409

شرائع الاسلام فى مسائل الحلال و الحرام 5 / 296

شرائع الايمان 1 / 365

شرح الاصول الخمسة 5 / 297

شرح اصول كافي (مازندرانى) 1 / 205؛ 2 / 153؛ 4 / 72، 154، 229، 294، 355، 406؛ 5 / 133، 134، 296، 301، 417،
424

شرح اصول الكافي (كمره اى) 4 / 294

شرح اصول الكافي (ملاً صدرًا) 4 / 154، 158، 186، 294

شرح الأصول من الكافي 4 / 63

شرح التعرف لمذهب التصوف 2 / 269

شرح جمل العلم و العمل 5 / 297

شرح جنود عقل و جهل 2 / 400

شرح جهل حديث 2 / 381، 397

شرح حديث جنود عقل و جهل 2 / 396؛ 5 / 390، 402

شرح الشرح 2 / 263

شرح عقائد الصدوق (تصحيح الاعتقاد) 2 / 269

شرح العقيدة المذهبية 2 / 258

شرح المقاصد 5 / 297

شرح منظوم 4 / 294

شرح المواقف 2 / 153؛ 4 / 513؛ 5 / 297

شرح نهج البلاغه 1/177؛ 4/466؛ 5/297

الشروط الكبير و الصغیر 1/160

شریعت در آئینه معرف 4/101

الشریف المرتضی 2/269

شناخت نامه حضرت عبد العظیم حسنی و شهر ری 2/269

شواهد التنزیل 2/460

الشهاب فی الشیب و الشباب 2/259

الشیخ الكلینی البغدادی و كتابه الكافی 1/248؛ 2/153، 189، 430؛

ص: 716

63 / 4؛ 219، 101 / 3

شيعه در اسلام 4 / 101

الشيعه الكرام لعلوم الإسلام 2 / 380

الصفاني (شرح أصول الكافي) 2 / 178، 179، 183، 191، 211، 269، 321

الصفاني في تفسير القرآن 4 / 467

صبح الأعشى 5 / 497

الصحاح 2 / 154؛ 3 / 43

الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية 4 / 36

الصحاح العربية 4 / 101

صحاح اللغة 4 / 406

صحف إبراهيم 4 / 480، 496

صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان 4 / 266

صحيح البخاري 1 / 201، 202، 322، 465؛ 2 / 5، 7، 135، 136، 138، 139، 140، 142، 143، 145، 146، 147، 149، 150، 154، 220، 283، 299، 300، 301، 302، 303، 304، 306، 309، 312، 313، 314، 317، 318، 319، 320، 322، 323، 324، 325، 326، 327، 328، 329، 331، 332، 333، 334، 336، 367، 435، 438، 451، 457، 458، 459، 468، 499، 502، 509، 514، 546، 547، 549، 603، 614، 619، 622؛ 4 / 294، 381؛ 5 / 58، 70، 81، 82، 154، 180، 194، 215

صحيح البخاري بشرح الكرمانى 2 / 154

صحيح الكافي 1 / 475؛ 2 / 190؛ 3 / 102، 261، 291، 292، 315، 338

صحيح مسلم 1 / 465؛ 2 / 135، 245، 283، 322، 325، 446، 450، 451، 453، 457، 459، 470، 501، 509، 546، 603، 622؛ 4 / 267، 381؛ 5 / 70، 81، 82، 154

صحيفه سجاده 1 / 206؛ 2 / 472؛ 4 / 355؛ 5 / 159

الصراط المستقيم 1 / 387، 392

صفات الشيعة 3 / 177، 219

الصلوة 3 / 19

الصواعق المحرقة على أهل الرفض والضلال والزندقة 2 / 269

صيانة القرآن من التحريف 4 / 406؛ 5 / 70، 154

الضعفاء والمتروكين 3 / 43

طاسين الازل والجواهر الاكبر 1 / 188

طبقات 2 / 380

طبقات ابن سعد 2 / 460

طبقات اعلام الشيعة 2 / 269

طبقات الصوفية 2 / 154

الطبقات الكبرى 3 / 43، 169؛ 5 / 544

طب منصورى 1 / 120

طلب و اراده 4 / 186

طهارة الأعراق 2 / 400؛ 5 / 391

طيف الخيال 2 / 259

عاصمة الدولة العباسيين 2 / 269

عجالة المعرفة فى اصول الدين 5 / 297

عدم سهو النبى 2 / 255

العدّة فى أصول الفقه 1 / 432؛ 2 / 263؛ 4 / 229؛ 5 / 69

عذاب القبر 1 / 189

العرشية 4 / 63

العروة الوثقى 90 / 5

عقل و استنباط فقهه 101 / 4

عقل و اعتقاد دين 102 / 4

ص: 717

عقل و وحى در قرون وسطى 4 / 102

العقيدة الطحاوية 1 / 160

العقيدة 2 / 68

العلل 2 / 322، 323؛ 3 / 295، 300

علل الأخبار 4 / 209

علل الحديث 3 / 19

علل الشرائع 2 / 251، 269؛ 3 / 102، 176، 187، 198، 202، 203، 204، 210، 211، 219؛ 5 / 133، 154، 297

العلل الكبير 3 / 19

علم اخلاق اسلامى 5 / 402

علم اصول (مرحله اول و دوم) 4 / 102

علم الحديث و دراية الحديث 2 / 192

علم الهى امام (مجموعه درس گفتارها) 4 / 513

علوم حديث 2 / 157؛ 2 / 540؛ 3 / 75، 76؛ 4 / 431

علیّ اول... 5 / 500

عمدة الطالب 3 / 148، 171

عمدة عيون صحاح الأخبار فى مناقب إمام الأبرار 5 / 297

عمدة القارى 2 / 614

عنوان الرسائل فى معرفة الأوائل 5 / 497

عنوان السفراء المذمومون 1 / 47

عوائد الأيام 5 / 297

عوالى اللئالى 1 / 250؛ 5 / 132، 154

العين 36 / 4

عيون الأخبار 209 / 4

عيون أخبار الرضا عليه السلام / 189، 251، 269، 623؛ 3 / 171، 177، 189، 190، 191، 195، 197، 199، 200، 205، 219؛

4 / 154، 294؛ 5 / 297

عيون الحكم والمواعظ 36 / 4

العيون والمحاسن 2 / 255

الغارات 1 / 177؛ 3 / 43

الغدير 3 / 44؛ 5 / 390

الغدير في الكتاب و السنة و الأدب 4 / 466

غور الحكم ودرر الكلم 4 / 63، 356

غور الفوائد ودرر القلائد 2 / 259

غريب الحديث 1 / 164

غنائم الأيام في مسائل الحلال و الحرام 5 / 297

الغنوصية في الإسلام 4 / 466

الغيبة نعماني 1 / 207، 388، 491؛ 2 / 185، 190، 261، 269؛ 3 / 101، 207

الغيبة والحيرة 1 / 52

الفائق في رواية و أصحاب الإمام الصادق عليه السلام 3 / 44

فتوحات 4 / 443

الفخرى في أنساب الطالبين 3 / 133

فرائد الأصول 3 / 102؛ 4 / 154؛ 5 / 297

فرج المهموم 5 / 297

فرق الشيعة 1/175؛ 2/270

فرقه های اسلامی 2/270

فروع الكافي 3/102

فروع ولایت در دعای ندبه 4/514

الفروق 1/190

فرهنگ علوم فلسفی و کلامی 4/63

فرهنگ معارف اسلامی 3/254

فصل الخطاب 4/394، 406؛ 5/154، 182

فصل نامه علوم حدیث 3/343

فصل نامه فقه 3/44

ص: 718

فصل نامه نقد و نظر 4 / 103

فصوص 4 / 443

الفصول الفخرية 3 / 133

الفصول المختارة 2 / 255، 270؛ 5 / 32، 243، 293

الفصول المهمة 2 / 119، 154؛ 5 / 287، 293

فضائح المعتزله 1 / 155

الفضائل 1 / 166

فضائل الأشهر الثلاثة 3 / 220

فضائل الشيعة 3 / 177، 220

فضائل القرآن 4 / 207

فضائل القرآن ابن ضريس 2 / 460

فضل القرآن 3 / 19

فضيحة المعتزله 1 / 156

فقه الرضا عليه السلام / 404

فقه القرآن 5 / 131، 154

الفقه المكمل 3 / 8، 20، 26، 28

فلسفه اخلاق 5 / 402

فلسفه دين در قرن بيست 4 / 102

فلسفه غرب 5 / 383

الفوائد المسكّية في الفوائد المكيّة 5 / 497

الفوائد الحائرية 1 / 399، 435

الفوائد الرجالية 2/ 270؛ 3/ 44، 254

الفوائد الرضوية 3/ 254

الفوائد المدنية 2/ 154، 176، 189، 270؛ 4/ 230

الفهرس ابن نديم 2/ 460

الفهرست 2/ 154؛ 3/ 44، 61، 101، 169، 254، 328، 344؛ 4/ 203، 204، 207، 230، 332؛ 5/ 32، 152، 293

الفهرست ابن نديم 2/ 198، 460؛ 5/ 218

فهرست أسماء مصنّفى الشيعة 3/ 75، 133

الفهرست طوسى 1/ 34، 232، 367، 392، 426؛ 2/ 262، 270؛ 3/ 36، 75؛ 5/ 107، 112

فى تحريم الفقّاع 2/ 262

فى ظلال نهج البلاغة 4/ 467

فى وجوب الجزية 2/ 262

قاعدة لا ضرر ولا ضرار 2/ 125، 154

قاموس الرجال 1/ 406؛ 2/ 190؛ 3/ 44، 244، 254؛ 5/ 32

قاموس قرآن 4/ 63

القاموس المحيط 2/ 623

القدرية و المرجئة نشأتها و أصولها و موقف السلف منهما 2/ 154

قرآن 1/ 206، 465؛ 2/ 11، 19، 20، 30، 32، 40، 49، 50، 64، 96، 115، 116، 123، 135، 148، 149، 165، 166، 182،
200، 213، 220، 236، 242، 243، 244، 253، 255، 259، 261، 281، 289، 291، 292، 294، 302، 317، 321، 327،
334، 339، 346، 349، 350، 364، 365، 366، 367، 384، 389، 390، 407، 412، 429، 432، 436، 437، 438، 439،
441، 442، 443، 444، 445، 447، 451، 452، 457، 458، 460، 461، 462، 463، 464، 465، 467، 468، 469، 470،
472، 473، 474، 475، 476، 477، 479، 480، 481، 482، 483، 484، 485، 486، 487، 488، 489، 490، 496، 497،
498، 499، 502، 503، 505، 517، 518، 519، 521، 522، 523، 524، 525، 527، 528، 529، 531، 532، 533، 535،
540، 541، 542، 543، 544، 557، 558

.588 ،587 ،586 ،585 ،584 ،583 ،582 ،580 ،576 ،575 ،574 ،573 ،572 ،571 ،569 ،568 ،565 ،564 ،563 ،561
.275 ،274 ،264 ،260 ،258 ،255 ،244 ،232 ،83 / 4 ؛615 ،612 ،611 ،610 ،609 ،604 ،603 ،602 ،601 ،590 ،589
.335 ،334 ،333 ،327 ،324 ،322 ،321 ،318 ،315 ،312 ،311 ،310 ،307 ،306 ،305 ،304 ،302 ،299 ،298 ،281
.394 ،390 ،386 ،363 ،360 ،352 ،351 ،350 ،349 ،348 ،346 ،345 ،344 ،343 ،342 ،341 ،340 ،339 ،337 ،336
.44 ،42 ،41 ،40 ،39 ،38 ،34 ،33 ،25 ،5 / 5 ؛496 ،490 ،485 ،483478 ،476 ،475 ،456 ،436 ،435 ،412 ،409 ،399
.85 ،84 ،83 ،82 ،81 ،80 ،79 ،78 ،77 ،75 ،74 ،73 ،66 ،60 ،59 ،58 ،57 ،56 ،55 ،54 ،53 ،52 ،51 ،50 ،49 ،48 ،46
.131 ،130 ،129 ،128 ،127 ،126 ،125 ،124 ،123 ،122 ،121 ،120 ،119 ،118 ،115 ،101 ،94 ،91 ،89 ،88 ،87 ،86
.163 ،162 ،161 ،160 ،159 ،158 ،157 ،153 ،150 ،149 ،148 ،146 ،144 ،143 ،139 ،138 ،137 ،136 ،135 ،133
.183 ،182 ،181 ،180 ،179 ،178 ،177 ،176 ،175 ،174 ،173 ،172 ،171 ،170 ،169 ،168 ،167 ،166 ،165 ،164
.262 ،256 ،244 ،239 ،238 ،237 ،232 ،211 ،209 ،206 ،205 ،203 ،201 ،200 ،199 ،198 ،194 ،193 ،189 ،184
.441 ،425 ،416 ،406 ،400 ،396 ،392 ،389 ،386 ،357 ،346 ،340 ،331 ،316 ،306 ،301 ،299 ،285 ،279 ،272
448

قرآن پژوهی خاورشناسان (دو فصل نامه تخصصی قرآن) 4/ 356

قرآن در اسلام 4/ 406

قرآن در قرآن 4/ 406

القرآن والعقل 2/ 523

قرآن هرگز تحریف نشده 5/ 154

قرب الإسناد 1/ 48 ،365 ،366 ؛2/ 90 ؛3/ 102 ،295 ،309 ؛4/ 513

قصص الأنبياء 3/ 220

قصص العلماء 1/ 217 ،477

قواعد الأحكام 2/ 409

قواعد التحديث من فنون مصطلح الحديث 4/ 431

قواعد المرام في علم الكلام 2/ 154 ؛4/ 154 ؛5/ 297

القواعد والفوائد في الفقه والاصول والعربية 5/ 293

الكافي 1/ 1 ،2 ،7 ،8 ،28 ،29 ،34 ،36 ،43 ،44 ،46 ،52 ،56 ،144 ،146 ،147 ،150 ،173 ،176 ،177 ،190 ،191 ،193 ،

.224 .223 .222 .221 .220 .218 .214 .213 .211 .210 .207 .206 .205 .204 .203 .202 .201 .199 .197 .194
.252 .250 .249 .247 .245 .244 .243 .242 .241 .240 .239 .238 .237 .236 .235 .232 .229 .227 .226 .225
.289 .288 .286 .277 .274 .272 .271 .268 .267 .266 .265 .263 .262 .261 .259 .257 .256 .255 .254 .253
.321 .320 .319 .318 .316 .313 .311 .310 .309 .306 .304 .302 .301 .300 .298 .296 .295 .293 .291 .290
.344 .341 .340 .339 .338 .337 .336 .335 .334 .333 .332 .331 .329 .328 .327 .326 .325 .324 .323 .322

ص: 720

.367 .366 .364 .363 .362 .361 .360 .359 .358 .357 .356 .355 .354 .353 .352 .351 .350 .349 .346 .345
.411 .410 .409 .408 .397 .395 .392 .390 .389 .388 .387 .384 .383 .378 .375 .373 .372 .371 .370 .368
.435 .434 .433 .431 .430 .429 .425 .424 .423 .422 .421 .420 .419 .418 .417 .416 .415 .414 .413 .412
.462 .461 .460 .459 .454 .453 .452 .450 .449 .448 .447 .446 .445 .444 .443 .442 .441 .440 .439 .436
.483 .482 .480 .479 .478 .477 .476 .475 .474 .472.473 .471 .470 .469 .468 .467 .466 .465 .464 .463
.510 .509 .508 .507 .505 .504 .503 .502 .501 .500 .499 .498 .496 .494 .493 .492 .491 .490 .489 .486
.41 .40 .36 .35 .34 .31 .27 .26 .24 .21 .20 .19 .18 .17 .16 .15 .11 .8 .7 .5 .0/ 2 ;515 .514 .513 .512 .511
.81 .80 .79 .78 .77 .76 .75 .74 .73 .72 .71 .70 .69 .68 .67 .66 .64 .63 .62 .61 .60 .59 .54 .50 .49 .47 .45
.112 .110 .109 .108 .107 .104 .100 .99 .98 .97 .95 .94 .93 .92 .91 .90 .89 .88 .87 .86 .85 .84 .83 .82
.133 .132 .131 .130 .129 .128 .127 .126 .125 .124 .123 .122 .121 .120 .119 .118 .117 .116 .115 .114
.165 .164 .162 .161 .160 .159 .155 .154 .150 .149 .148 .147 .146 .144 .143 .139 .138 .136 .135 .134
.186 .184 .183 .182 .181 .180 .179 .178 .177 .176 .175 .174 .173 .172 .171 .170 .169 .168 .167 .166
.214 .213 .212 .211 .210 .209 .208 .207 .206 .205 .204 .202 .201 .200 .198 .196 .193 .189 .188 .187
.246 .245 .244 .243 .242 .241 .240 .239 .238 .235 .233 .231 .228 .227 .226 .225 .224 .217 .216 .215
.280 .279 .278 .277 .276 .275 .274 .273 .270 .265 .264 .260 .257 .254 .253 .252 .250 .249 .248 .247
.308 .307 .304 .303 .302 .301 .300 .299 .296 .295 .294 .292 .290 .289 .288 .287 .286 .285 .284 .283
.342 .341 .340 .336 .333 .332 .330 .329 .328 .327 .326 .325 .324 .323 .321 .320 .317 .316 .312 .309
.369 .368 .367 .366 .364 .362 .360 .359 .358 .357 .356 .355 .354 .353 .351 .349 .348 .346 .345 .343
.409 .408 .407 .406 .405 .403 .401 .399 .398 .397 .393 .390 .382 .377 .376 .375 .374 .373 .371 .370
.106 .105 .103 .102 .101 .100 .99 .97 .95 .93 .89 .77 .57 .50 .49 .47 .39/ 3 ;416 .415 .413 .412 .411
.176 .174 .173 .169 .155 .133 .120 .119 .118 .117 .116 .115 .114 .113 .112 .111 .110 .109 .108 .107
.202 .201 .200 .199 .198 .196 .195 .194 .193 .192 .191 .189 .187 .186 .185 .184 .183 .182 .181 .178
.240 .238 .231 .223 .222 .220 .217 .216 .214 .213 .212 .211 .210 .209 .208 .207 .206 .205 .204 .203
.294 .292 .291 .290 .268 .267 .266 .265 .264 .263 .262 .261 .260 .259 .258 .257 .254 .244 .243 .242
.320 .319 .317 .315 .311 .295

.8 .7 .6 .5 / 4 :344 .342 .341 .340 .339 .338 .337 .336 .335 .334 .333 .331 .330 .328 .324 .323 .322 .321
.57 .56 .55 .54 .53 .52 .51 .50 .49 .48 .47 .46 .45 .44 .43 .42 .41 .40 .39 .36 .33 .29 .20 .18 .17 .14 .10
.100 .97 .96 .95 .94 .93 .92 .91 .90 .89 .88 .87 .86 .82 .77 .72 .71 .70 .68 .67 .66 .65 .63 .62 .59 .58
.136 .135 .134 .131 .129 .128 .127 .126 .125 .124 .123 .120 .119 .114 .113 .111 .108 .106 .105 .101
.175 .174 .173 .172 .170 .169 .168 .167 .159 .158 .157 .154 .150 .148 .147 .144 .143 .141 .138 .137
.213 .212 .211 .210 .208 .204 .203 .196 .195 .192 .191 .190 .189 .187 .185 .181 .180 .179 .177 .176
.257 .253 .252 .251 .250 .249 .248 .247 .246 .245 .233 .232 .231 .228 .225 .222 .220 .219 .215 .214
.292 .291 .287 .286 .285 .284 .282 .281 .280 .279 .276 .275 .274 .273 .271 .270 .269 .267 .265 .264
.327 .325 .324 .323 .322 .320 .318 .315 .311 .310 .309 .308 .307 .306 .305 .299 .298 .297 .295 .294
.350 .349 .348 .347 .346 .345 .344 .343 .342 .340 .339 .338 .337 .336 .335 .334 .333 .330 .329 .328
.379 .378 .377 .376 .375 .374 .371 .370 .369 .368 .367 .366 .365 .364 .363 .357 .356 .353 .352 .351
.404 .402 .401 .400 .398 .397 .396 .395 .394 .393 .392 .391 .388 .387 .386 .385 .384 .383 .381 .380
.462 .460 .458 .457 .455 .449 .448 .447 .446 .445 .444 .440 .433 .431 .430 .429 .413 .409 .407 .405
.6 .5 / 5 :491 .490 .488 .487 .485 .483 .482 .480 .479 .478 .477 .476 .475 .474 .473 .471 .470 .469 .463
.63 .62 .61 .60 .57 .56 .55 .54 .53 .52 .51 .49 .48 .47 .46 .45 .43 .42 .41 .39 .38 .37 .34 .33 .31 .11 .8 .7
.139 .138 .135 .133 .129 .122 .114 .111 .98 .95 .92 .91 .87 .85 .78 .75 .74 .73 .70 .68 .67 .66 .65 .64
.170 .169 .164 .163 .162 .161 .160 .159 .158 .157 .154 .153 .150 .149 .148 .144 .143 .142 .141 .140
.217 .215 .213 .207 .205 .200 .198 .197 .196 .195 .194 .193 .186 .184 .178 .177 .176 .175 .174 .173
.247 .246 .245 .244 .239 .238 .237 .236 .235 .234 .233 .232 .231 .230 .229 .228 .225 .224 .222 .220
.289 .288 .287 .284 .283 .282 .279 .275 .274 .267 .265 .264 .263 .262 .258 .256 .254 .252 .249 .248
.345 .342 .340 .339 .338 .337 .334 .328 .326 .325 .323 .318 .316 .311 .310 .302 .301 .293 .291 .290
.407 .406 .405 .403 .400 .398 .397 .395 .393 .392 .391 .367 .365 .363 .358 .354 .352 .351 .347 .346
.447 .443 .442 .435 .433 .430 .427 .426 .425 .424 .423 .422 .421 .420 .419 .418 .415 .413 .412 .408
.508 .506 .504 .503 .502 .501 .500 .492 .491 .488 .486 .474 .473 .465 .460 .459 .457 .453 .451 .449
.515 .514 .513 .512 .510 .509

516، 517، 518، 519، 520، 522، 523، 524، 525، 526، 527، 528، 537، 538، 539، 540، 541، 542، 543، 544،
545، 546، 547، 548، 549، 550، 552

الكافي في الفقه 4/ 154

الكافي في مقالة المطليبي (شافعي) 1/ 167

الكافي و تأويلاته الباطنية 2/ 503

الكامل 2/ 230

كامل الزيارات 1/ 219، 353؛ 2/ 14، 15، 155؛ 3/ 133، 296؛ 5/ 109، 110

الكامل في التاريخ 1/ 465؛ 2/ 270؛ 4/ 356

الكامل في ضعفاء الرجال 3/ 44

كتاب ابليس و جنوده 1/ 35

كتاب الإثنا عشرية 2/ 123

كتاب الاحتجاج حميري 1/ 35

كتاب أخلاق المؤمن 3/ 27

كتاب الأدب و هب البجلي 3/ 27

كتاب الارض حميري 1/ 35

كتاب الأشربة (حسين بن سعيد) 3/ 33

كتاب اقبال ثقفى 3/ 36

كتاب الآداب (و المروءات) 1/ 246

كتاب الأوائل اصفهاني 5/ 499

كتاب الاوائل حميري 1/ 35

كتاب الأوائل دينورى مصرى 5/ 494

كتاب الأوائل راشدى 496 / 5

كتاب الأوائل شيبانى 493 / 5

كتاب الأوائل عطار 495 / 5

كتاب الأوائل مدائنى 492 / 5

كتاب الأوائل و الأواخر 499 / 5

كتاب الأيمان و النذور (حسين بن سعيد) 32 / 3

كتاب الأيمان والنذور وهب البجلي 27 / 3

كتاب بسم الله الرحمن الرحيم 185 / 1

كتاب تاريخ فلسفه غرب 390 / 5

كتاب التأديب القاسانى 28 / 3

كتاب التجارات والاجارات (حسين بن سعيد) 32 / 3

كتاب التفسير (ابن محبوب) 23 / 3

كتاب تفسير القرآن (حسين بن سعيد) 33 / 3

كتاب التقيّة (حسين بن سعيد) 33 / 3

كتاب التمهيص 297 / 5

كتاب التنبيه فى الإمامة 219 / 5

كتاب الجامع وهب البجلي 27 / 3

كتاب الجمل 28 / 3

كتاب الجنائز (بكار بن احمد) 36 / 3

كتاب الحج (اشعري) 37 / 3، 38

كتاب الحج (بكار بن احمد) 36 / 3

كتاب الحج (حسين بن سعيد) 32 / 3

كتاب الحج القاساني 28 / 3

كتاب الحج وهب البجلي 27 / 3

كتاب الحدود (ابن محبوب) 23 / 3

كتاب الحدود (حسين بن سعيد) 33 / 3

كتاب الحدود وهب البجلي 27 / 3

كتاب الحقوق حميري 35 / 1

كتاب حقوق المؤمنين وفضلهم (حسين بن سعيد) 33 / 3

كتاب الحلال والحرام (ثقفى) 36 / 3

كتاب خانه ابن طاووس 44 / 3

كتاب الخمس (حسين بن سعيد) 33 / 3

كتاب الدعاء (حسين بن سعيد) 33 / 3

ص: 723

كتاب الدييات (ابن محبوب) 23 / 3

كتاب الدييات (حسين بن سعيد) 33 / 3

كتاب الدييات وهب البجلي 27 / 3

كتاب الرحمة (كه همان كتاب الوضوء است) (اشعري) 37 / 3

كتاب الرد على السلمانية 246 / 1

كتاب الرد على الغلاة (حسين بن سعيد) 33 / 3

كتاب روان شناسى نابه هنجارى 375 / 5

كتاب الزكاة (اشعري) 38 / 3

كتاب الزكاة (بكار بن احمد) 36 / 3

كتاب الزكاة (حسين بن سعيد) 32 / 3

كتاب الزكاة (حماد) 58 / 3

كتاب الزكاة وهب البجلي 27 / 3

كتاب الزهد (حسين بن سعيد) 33 / 3

كتاب الزيارات (حسين بن سعيد) 33 / 3

كتاب سليم بن قيس هلالى 2 / 124، 126، 155؛ 5 / 199

كتاب السماحة والبلدان حميرى 35 / 1

كتاب السماء حميرى 35 / 1

كتاب السهو 19 / 3

كتاب الشرايع 19 / 3

كتاب الشهادات وهب البجلي 27 / 3

كتاب الصقيين 28 / 3

كتاب الصلاة 5 / 298

كتاب الصلاة (البيجلي) 3 / 26

كتاب الصلاة (حريز) 3 / 80

كتاب الصلاة (حسين بن سعيد) 3 / 32

كتاب الصلاة (القاساني) 3 / 28

كتاب الصلاة (وهب البيجلي) 3 / 27

كتاب الصوم (حسين بن سعيد) 3 / 32

كتاب الصيام (وهب البيجلي) 3 / 27

كتاب الصيد و الذبائح (حسين بن سعيد) 3 / 33

كتاب الضياء و النور 3 / 37

كتاب الطبائع و النقض على قائلين بها 1 / 153

كتاب الطلاق (ابن محبوب) 3 / 23

كتاب الطلاق (اشعري) 3 / 37

كتاب الطلاق (حسين بن سعيد) 3 / 32

كتاب الطلاق (وهب البيجلي) 3 / 27

كتاب الطهارة 2 / 155

كتاب الطهارة (بكار بن احمد) 3 / 36

كتاب العتق (ابن محبوب) 3 / 23

كتاب العتق و التدبير و المكاتبه (حسين بن سعيد) 3 / 32

كتاب العين 4 / 154، 407؛ 5 / 70

كتاب الغارات 3 / 28

كتاب الغيبة 3 / 209

كتاب الغيبة والحيرة 1 / 48

كتاب الفرائض (ابن محبوب) 3 / 23

كتاب الفرائض (اشعري) 3 / 37

كتاب الفرائض (حسين بن سعيد) 3 / 33

كتاب الفضائل (اشعري) 3 / 37

كتاب في الحلال و الحرام 3 / 14

كتاب في الخلافة 1 / 176

كتاب القرآن 1 / 168

كتاب مبوب في الحلال و الحرام 3 / 7، 12

كتاب مبوب في الحلال و الحرام (احمر كوفي) 3 / 15

كتاب مبوب في الحلال و الحرام (اسيدى بصرى) 3 / 15

ص: 724

كتاب المبوّب فى الحلال و الحرام (سمعان مدنى) 15 / 3

كتاب مبوّب فى الفرائض 7 / 3، 16

كتاب المثالب (حسين بن سعيد) 33 / 3

كتاب المروّة (حسين بن سعيد) 33 / 3

كتاب المسائل 49 / 3، 53، 60، 62

كتاب المسائل بزنى 27 / 3

كتاب المسائل (محمّد بن مسلم) 59 / 3

كتاب المشيخة 23 / 3

كتاب المعرفة (ثقفى) 35 / 3

الكتاب المعروف بالجامع 13 / 3

كتاب مقدس 267 / 4

كتاب المكاسب (حسين بن سعيد) 33 / 3

كتاب الملاحم (حسين بن سعيد) 33 / 3

كتاب المناقب (حسين بن سعيد) 33 / 3

كتاب من لا يحضره الفقيه 1 / 203، 204، 237، 238، 247، 259، 263، 310، 319، 417، 418، 433، 460، 463، 472، 482،
507، 515؛ 2 / 7، 11، 78، 79، 80، 81، 83، 87، 94، 155، 177، 183، 212، 252، 270، 282، 285، 296، 325، 356،
363، 370، 405، 406، 407، 408، 409، 415، 417، 421، 422، 426، 428، 617؛ 3 / 10، 31، 34، 44، 75، 98، 102،
171، 176، 211، 212، 213، 214، 220، 222، 255، 294، 296، 321، 322، 326، 333، 334، 344؛ 5 / 458

كتاب النكاح 19 / 3

كتاب النكاح (ابن محبوب) 23 / 3

كتاب النكاح (حسين بن سعيد) 32 / 3

كتاب النكاح وهب البجلي 27 / 3

كتاب النوادر 1/ 245؛ 2/ 90؛ 3/ 44

كتاب النوادر (ابن محبوب) 3/ 23

كتاب النوادر احمد بن محمد عيسى اشعري 3/ 33

كتاب النوادر بزظى 3/ 27

كتاب النهروان 3/ 28

كتاب الوصايا (اشعري) 3/ 37

كتاب الوصايا (حسين بن سعيد) 3/ 33

كتاب الوضوء (البعلى) 3/ 26

كتاب الوضوء (حسين بن سعيد) 3/ 32

كتاب الوضوء وهب البعلى 3/ 27

كتاب يوم و ليلة 3/ 19

كتب ثلاثون 3/ 20، 27، 37

كسر الصنم 2/ 551، 583

الكشاف (تفسير) 4/ 332

الكشاف عن حقائق التنزيل 4/ 267، 467؛ 5/ 294

كشف الحيرة 1/ 491

كشف الضنون عن أسامى الكتب و الفنون 4/ 513

كشف الغطاء 5/ 90

كشف الغمة فى معرفة الأئمة 2/ 155

كشف اللثام 5/ 298

كشف المحجبة 1/ 408، 421

كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد 5 / 298

كشف المهجة لثمره المهجة 2 / 190

الكشف و البيان في تفسير القرآن 4 / 267

كفاية الأثر 3 / 208

كفاية الأصول 2 / 270

كلام جديد در گذر اندیشه ها 4 / 63، 102

كليات علوم اسلامي 4 / 358، 381

ص: 725

كليات في علم الرجال 1/ 410؛ 2/ 190؛ 3/ 45

الكلينى فى إعلان مدرسة اهل البيت 2/ 240

الكلينى وتأويلاته الباطنية 2/ 441، 442، 521

كمال الدين 1/ 52، 210، 372، 378، 389، 392؛ 2/ 185، 189، 252، 270؛ 3/ 107، 171، 176، 195، 197، 200، 201،

204، 206، 207، 208، 209، 210، 212، 220؛ 4/ 209، 294

كنز جامع الفوائد 5/ 131

كنز العمال 2/ 503؛ 4/ 37، 267، 356، 382

كنز الفوائد 4/ 154

الكنى والألقاب 2/ 191؛ 4/ 467

الكواكب المشرفة 3/ 133

كيمياء سعادت 5/ 386، 387

گزیده الكافى 2/ 190؛ 3/ 261

گفتار در روش راه پروردن عقل 4/ 102

گلشن راز 2/ 396

اللامع 1/ 181

لباب الأنساب 3/ 133

لبّ اللباب 4/ 431

لسان العرب 4/ 154، 294، 407، 513؛ 5/ 34، 70، 76، 154

لسان الميزان 1/ 465؛ 2/ 271؛ 3/ 45

لطائف المعارف 5/ 495

اللطيف 1/ 166

لطيف القول 1 / 166

لغت نامه دهخدا 2 / 271

لمحات في الكتاب والحديث والمذهب 2 / 155

اللمعة الدمشقية 1 / 157؛ 5 / 357، 365

اللوامع الإلهية في المباحث الكلامية 5 / 294

لوامع صاحبقرانيه (المشتهر بشرح الفقيه) 2 / 271؛ 3 / 265، 293، 315

لؤلؤة البحرين في الإجازات و تراجم رجال الحديث 2 / 190

لؤلؤة البحرين في الاجازة لقرتي العين 3 / 315

ماجراى فكر فلسفى در جهان اسلام 4 / 102، 187

ما قيل فى الأئمة من الشعر 1 / 201، 244؛ 2 / 277؛ 3 / 205

ما لا يسع المكلف الإخلال فيه 2 / 261

ما يعلل و ما لا يعلل 2 / 261

مباحث فى علوم القرآن 4 / 332

مبدأ و معاد 4 / 63

المبسوط 2 / 189، 262

المبسوط فى شواهد الموطأ 1 / 161

المبسوط فى الفقه 1 / 161

المبسوط فى فقه الإمامية 1 / 203؛ 5 / 294

متشابه القرآن و مختلفه 4 / 438، 467؛ 5 / 298

المتعة 3 / 110

التمسك بحبل آل الرسول 1 / 208

متن تجدید نظر شده راهنمای تشخیص و آماری اختلال های روانی 402 / 5

المثالب 182 / 5

مثنوی معنوی 267 / 4

مجالس المؤمنین 53 / 1

المجدی فی أنساب الطالبیین 169، 148، 133 / 3

المجروحین 271 / 2

ص: 726

مجمع البحرين 4/ 102، 154

مجمع البيان فى تفسير القرآن 2/ 522؛ 4/ 267، 332، 407، 467؛ 5/ 71، 90، 298

مجمع الرجال 3/ 171؛ 5/ 154

مجمع الزوائد 5/ 127، 154

مجمع الفائدة والبرهان 3/ 255؛ 5/ 298

المحاسن 1/ 39، 176، 177، 421؛ 2/ 22، 54، 59، 60، 90، 91، 155، 224، 271، 275، 294، 623؛ 3/ 29، 30، 31، 45،

56، 75؛ 4/ 154؛ 5/ 247

محاسن الوسائل فى (إلى) علم (معرفة) الأوائى 5/ 496

المحاسن والمساوى 5/ 494

محاضرة الأوائى و مسامرة الأواخر 5/ 497

المحاكمة بين شرح الاشارات (چاپ شده در ذيل الإشارات و التبيهاات 4/ 102

المحجة البيضاء 5/ 387

المحجة البيضاء فى إحياء الاحياء 5/ 403

المحجة البيضاء فى تهذيب الإحياء 5/ 387

المحرر الوجيز فى تفسير الكتاب العزيز 4/ 267

محصل أفكار المتقدمين و المتأخرين من العلماء و المتكلمى 4/ 102

المحصول 1/ 184

مختصر بصائر الدرجات 1/ 249؛ 3/ 34

مختصر عمل يوم و ليلة 2/ 263

مختصر المصباح 2/ 263

المختلف 1/ 427

مختلف الشيعة 5 / 298

المخلص فى الكلام 2 / 259

مدارك الأحكام فى شرح شرائع الإسلام 3 / 255؛ 5 / 298

مدارك العروة 2 / 155

المدخل إلى دراسة الحديث والسنة 4 / 431

المدخل إلى علم الأصول 2 / 271

مدخل إلى علم الفقه عند المسلمين الشيعة 3 / 45

المدخل إلى علم الأصول 2 / 218

المدخل إلى مذهب الطبرى 1 / 167

مدينة العلم 2 / 183

مذاهب التفسير الإسلامى 4 / 407

مذاهب و كرايش هاى اسلامى 2 / 271

مرآة العقول 1 / 204، 205، 227، 240، 259، 271، 291، 294، 302، 303، 306، 339، 368، 370، 388، 393، 421، 425، 437، 460، 461، 462، 465، 470، 478، 486، 487؛ 2 / 6، 35، 110، 134، 155، 167، 168، 169، 173، 175، 179، 191، 210، 213، 218، 220، 271، 308، 324، 336، 451، 452، 511، 528، 573، 593، 595، 597، 598، 599، 600، 601، 604، 605، 607، 612، 613، 614، 615، 618، 619، 620، 621، 623؛ 3 / 257، 258، 260، 262، 263، 265، 268، 292، 315؛ 4 / 63، 191، 195، 196، 210، 223، 230، 407، 437، 451، 467، 514؛ 5 / 75، 142، 154، 269، 298، 475

المراجعات 2 / 271

مراحل اخلاق در قرآن 5 / 402

مرآة العقول فى شرح أخبار آل الرسول 1 / 449

المرشد 3 / 34

ص: 727

مروج الذهب 1 / 11، 22، 31، 63، 64، 65، 66، 70، 71، 75، 76، 80، 81، 85، 86، 88، 89، 90، 91، 92، 93، 99، 100،
102، 115، 117، 137؛ 4 / 447

مروج الذهب و معادن الجواهر 2 / 271

المزار 1 / 243؛ 3 / 133، 215، 216، 217

المزار ابن المشهدى 3 / 178، 218، 220

المزار شهيد اول 3 / 218

المزار الكبير 1 / 249

المزنى 1 / 168

مسئلتين خالف عليها الشافعى 1 / 167

المسائل 3 / 122

مسائل ابن البراج 2 / 262

المسائل الإلياسية 2 / 262

مسائل حرجة فى فقه المرأة 1 / 411

مسائل الرجال 3 / 27

المسائل السروية 4 / 467؛ 5 / 294

المسائل الصاغانية 2 / 255

مسائل العسكريات 1 / 153

المسائل العكبورية 2 / 255؛ 4 / 437، 460، 467

مسائل على بن جعفر عليه السلام 13 / 13

مسائل محمّد بن مسلم 3 / 47

مسارّ الشيعة فى مختصر تواريخ الشريعة 2 / 256

مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام 5 / 298

مسألة التقريب بين أهل السنة و الشيع 4 / 294

مسألة فى الإرادة 2 / 255

مسألة فى العمل بخبر الواحد 2 / 263

المستثبت 1 / 175

المستدرك 1 / 434، 435

مستدركات علم رجال الحديث 3 / 45، 133

مستدرك سفينة البحار 2 / 192

المستدرك على الصحيحين 4 / 356

مستدرك الوسائل 1 / 419، 472، 479؛ 2 / 164، 168، 169، 173، 175، 177، 181، 187، 192، 284، 296، 324، 623؛ 3 /

344؛ 4 / 230، 308

المسترشد 1 / 155، 175، 178

المستصفى فى علم الأصول 4 / 358، 382

المستطرفات 5 / 543

مستند الشيعة فى أحكام الشريعة 5 / 298

المسلك فى أصول الدين 4 / 154؛ 5 / 294

مسند ابن حنبل 4 / 382

مسند أبى يعلى 4 / 382؛ 5 / 127

مسند أحمد 2 / 271؛ 2 / 283؛ 4 / 267، 294، 332؛ 5 / 71

مسند البراز 5 / 127

المسند الجامع المعلن 4 / 267

مشارك الشموس 255 / 3

مشاركات كاظمى 230 / 3

مشرق الشمسين 1 / 431؛ 2 / 271؛ 3 / 255، 316، 344؛ 4 / 432

مشكاة الأنوار فى غرر الأخبار 37 / 4

مشيخه 3 / 8، 23

مشيخه ابن محبوب 3 / 24، 25

المصاحف ابن ابى داوود 2 / 460

مصادقة الإخوان 3 / 177، 220

مصباح الزائر 3 / 216

مصباح الفقيه 1 / 401

ص: 728

مصباح المتهجّد 1/366، 370؛ 2/263؛ 3/215، 216، 217

مصباح المنهاج [قسم] الاجتهاد و التقليد 2/156

المصباح المنير 4/155

مصباح الهداية فى اثبات الولاية 3/198

مصحف على عليه السلام / 321، 323

مصحف فاطمه عليها السلام / 480، 482، 483، 484

المصنّف من الأحاديث والآثار 5/493

المضاربه ثلجى 1/159

مطارحات فى الفكر و العقيدة 2/156

معادن الجواهر و نزهة الخواطر فى علوم الأوائل 5/499

معارج القدس فى مدارج معرفه النفس 5/386

معارج نهج البلاغه 4/467

المعارف 5/493

معالم الدين 3/217

معالم العلماء 2/156؛ 3/45؛ 4/332

معالم المدرستين 2/191، 519

معانى الأخبار 2/251؛ 3/177، 184، 189، 190، 202، 203، 220؛ 4/155، 514؛ 5/134، 155، 298

المعتبر 3/27

المعتبر فى شرح المختصر 1/224؛ 3/27، 45؛ 5/294

معجم أحاديث الإمام المهدي 3/206

معجم الأوائل فى تاريخ العرب و المسلمين 5/499

معجم البلدان 45 / 3

معجم رجال الحديث 1 / 365، 410، 412؛ 2 / 190، 272؛ 3 / 45، 133، 171، 220، 230، 244، 255، 316، 317، 318، 320، 336، 341، 342، 344؛ 4 / 230؛ 5 / 155

معجم الشعراء 542 / 5

معجم الفروق اللغوية 4 / 155

المعجم الكبير 3 / 24، 170

معجم مصطلحات الحديث و لطائف الأسانيد 4 / 432

معجم مصطلحات الرجال و الدراية 3 / 45

المعجم المفهرس لألفاظ أحاديث بحار الأنوار 3 / 102

معجم المقاييس اللغة 4 / 37، 155، 356، 470؛ 5 / 76، 155

المعجم الوسيط 3 / 45، 171

معراج السعادة 2 / 401

معرفت امام 4 / 294، 513

معرفت حجّت خدا 4 / 155

معرفت فطرى خدا 5 / 298

المعرفة 1 / 177

معرفة الحديث 1 / 411

معناشناسى و روش شناسى تأويل 4 / 407

المغنى 2 / 258، 272

المغنى من الحجاج 2 / 258

مفاتيح 1 / 435

مفاتيح الغيب (تفسير كبير) 71 / 5

مفاخر اسلام 190 / 2

مفتاح الفلاح في عمل اليوم و الليلة من الواجبات و المستحبات و الآداب 272 / 2

المفصح 261 / 2

ص: 729

المفيد من معجم رجال الحديث 3 / 45

المقالات 1 / 158

مقالات الاسلاميين و اختلاف المصلين 1 / 157؛ 2 / 272؛ 5 / 298

المقالات الخمس 1 / 355

المقالات في أصول الديانات 2 / 230

المقالات في المذاهب و المختارات 2 / 269

مقاتل الطالبيين 3 / 118، 133

المقالات و الفرق 1 / 175

مقاييس اللغة 4 / 108، 513

مقباس الهداية 1 / 406؛ 3 / 45، 316؛ 4 / 230، 432

مقتل أبي عبد الله عليه السلام / 263

مقتل امير المؤمنين على عليه السلام / 176

مقتل الحسين عليه السلام / 176

مقدمه ابن خلدون 4 / 513

مقدمه اى بر سير تفكر در قرون وسط 4 / 102

مقدمه اى بر فقه شيعه 4 / 382

مقدمه أصول الكافي 2 / 191

مقدمه فتح البارى في شرح صحيح البخارى 2 / 317

مقدمه في المدخل إلى علم الكلام 2 / 261

المقنع 2 / 253؛ 3 / 177، 220

المقنعة 2 / 82، 83، 85، 86، 87، 256، 409، 428؛ 5 / 294

مقياس الهداية 3 / 255

مكارم الأخلاق 1 / 482

المكاسب 3 / 122

مكتب حديثي قم 3 / 45

مكتب در فرآيند تكامل 2 / 156؛ 4 / 273، 295، 468

مكتب ها و فرقه های اسلامي در سده های میانه 5 / 298

الملل و النحل 1 / 215؛ 2 / 156، 272؛ 3 / 46؛ 4 / 295

المنار 4 / 407

مناسك الحج 2 / 262

مناقب آل أبي طالب 4 / 468

مناقب ابن مغازلي 5 / 169

المناقب خوارزمي 2 / 460

مناهج البيان 4 / 514؛ 5 / 299

مناهج اليقين في اصول الدين 5 / 299

مناهل العرفان 4 / 310، 332، 407؛ 5 / 71

منتخب الأثر 1 / 415

منتخب البصائر 3 / 311

المنتظم 5 / 390

منتقلة الطالبيه 3 / 133

منتقى الجمال 1 / 449؛ 2 / 94، 156، 615؛ 3 / 228، 255، 261، 316

منتهى المطلب 4 / 102؛ 5 / 299

منتهى المقال فى أحوال الرجال 2 / 181، 191

المنجد 4 / 63

منطق و معرفة از نظر غزالي 5 / 402

منظومه ويس و رامين 1 / 127

المنقذ من التقليد 5 / 294

من وحى القرآن 5 / 71

منهاج البراعة فى شرح نهج البلاغة 4 / 155، 468

منهاج السنة 2 / 444

منهاج الكرامة 2 / 444

ص: 730

منهج الاستدلال على مسائل الإعتقاد عند أهل السنّة والجماع 4 / 295

المنهج الرجالي 1 / 407

منهج الصادقين 2 / 523

منهج المقال (الرجال الكبير) 3 / 171

منهج النقد في علوم الحديث 3 / 46؛ 4 / 432

منية المرید 4 / 356

المواعظ 1 / 187

مواظ العارفين 1 / 187

المواقف 2 / 156

موسوعة الأحاديث و الآثار الضعيفة والموسوعة 2 / 526

موسوعة حياة الصحابيّات 3 / 171

الموسوعة الرجالية 3 / 244

الموضح عن جهة اعجاز القرآن 2 / 259

الموضوعات ابن جوزي 2 / 544

الموضوعات في الآثار و الأخبار 1 / 411

موطأ 2 / 445؛ 3 / 15؛ 5 / 71

المهذب 5 / 294

مهر تابان 4 / 259، 267

ميراث حديث شيعه 3 / 74

ميراث مكتوب شيعه از سه قرن نخستين هجرى 3 / 46، 76

الميزان 2 / 523، 532؛ 4 / 157، 159، 191، 254، 262

ميزان الاعتدال 46 / 3

ميزان حكمت (مجموعه سخنرانی ها و مقالات «همایش ملی ميزان حكمت») 187 / 4

ميزان الحكمة 4 / 103، 356

ميزان الحكمة با ترجمه فارسى 4 / 37

ميزان العمل 2 / 395

الميزان فى تفسير القرآن 4 / 103، 155، 230، 267، 332، 356، 407؛ 5 / 70، 153، 294

المؤمن 3 / 46

الناسخ و المنسوخ 5 / 70

الناصریات 2 / 258

النافع يوم الحشر 5 / 294

نامه آستان قدس 3 / 8

نبراس الضیاء و تسواء السواء 4 / 295

النصرة 1 / 185

نضد القواعد الفقهيّة على مذهب الامامية 5 / 299

نظريه های روان درمانی 5 / 402

نقد الرجال 3 / 46؛ 4 / 230؛ 5 / 12، 32

نقد و بررسی مکاتب اخلاقی 5 / 402

نقد و فهم حدیث از دیدگاه علامه طباطبائی در الميزان 4 / 187

نقدی بر تهافت الفلاسفه غزالی 4 / 159

النقض 1 / 12، 14

نقض (بعض مثالب التواصب فى نقض بعض فضائح الروافض 4 / 468

النقض على ابن جنيد في اجتهاده بالرأى 1 / 219

النقض على ارسطاطاليس في الكون و الفساد 1 / 153

النقض على الخالدي في الارحاء 1 / 155

نقض كتاب عبيد الله بن طالب 1 / 162

نقض كتاب المدلسين على الكرابيسي 1 / 160

نقل القرآن 1 / 155

النكت الاعتقادية 2 / 255

ص: 731

النكت فى مقدمات الأصول 2 / 255

نوادى (اشعرى) 3 / 25

النوادى ثلجى 1 / 159

نوادى الحكمة 1 / 458؛ 2 / 309؛ 3 / 34

نور البراهين 4 / 155، 191، 230

نور التقليل 4 / 332

نهاية الحكمة 4 / 103

النهاية 5 / 482

نهاية الأفكار 1 / 404؛ 4 / 155

نهاية الاقدام فى علم الكلام 5 / 299

نهاية الحكمة 4 / 159، 187، 295

نهاية الدراية (شرح الوجيزة) 1 / 404؛ 2 / 125، 189؛ 4 / 432

النهاية فى غريب الحديث 4 / 37

النهاية فى مجرد الفقه والفتاوى 1 / 203؛ 2 / 262، 272

نهج البلاغه 1 / 203، 206، 482؛ 2 / 472، 585؛ 3 / 294؛ 4 / 37، 87، 392، 407، 447، 452، 468؛ 5 / 155

نهج الحق و كشف الصدق 5 / 299

واژه هاى دخيل در قرآن مجيد 4 / 103

الوافى 1 / 68، 139، 204، 205، 226، 240، 285، 286، 289، 294، 297، 298، 307، 339، 346، 444، 461، 487؛ 2 /

116، 117، 118، 119، 156، 272، 409؛ 3 / 10؛ 4 / 155، 230، 407؛ 5 / 89، 141، 153، 197، 294، 458

الوجيزة فى علم الدراية 4 / 432

الوسائل (الرسائل) إلى معرفة (مسامرة) الأوائل 5 / 497

وسائل السائل إلى معرفة الأوائل 5 / 494، 497

وسائل الشريعة 1 / 220، 239، 285، 297، 307، 366، 367، 370، 426، 447، 452، 475، 479، 487، 515؛ 2 / 116، 119، 120، 132، 161، 163، 164، 173، 183، 189، 201، 228، 272، 297، 324، 409، 421، 422، 428، 616، 624؛ 3 / 171، 255، 344؛ 4 / 230، 308، 513؛ 5 / 299، 391، 392، 395، 403

الوسيلة إلى نيل الفضيلة 5 / 294

وفود العرب إلى النبي صلى الله عليه وآله 28 /

وفيات الأعيان 4 / 513

ولاية كلى 4 / 468

الولاية التكوينية بين القرآن والبرهان 4 / 468

الولاء 1 / 168

الهداية 2 / 253؛ 3 / 177، 220

هداية الأبرار إلى طريق الأئمة الأطهار 2 / 189

هداية المحمدين إلى طريقة المحمدين 3 / 229، 239، 255

هدى السارى (مقدمة فتح البارى شرح صحيح البخارى) 2 / 156

هدية الأحاب 2 / 191

هدية العارفين 3 / 46

هرمنوتيك 4 / 103

هزار گفتار 1 / 187

هستى از نظر فلسفه و عرفان 4 / 187

يادنامه مجلسى 3 / 74، 75

الياقوت 4 / 155؛ 5 / 233

الياقوت فى علم الكلام 5 / 294

ينابيع المودة لذوى القربى 4 / 514

ص: 732

فهرست تفصیلی

فهرست اجمالی 5

تأملی در باب حجّت اصول «الکافی» 7

چکیده 7

منابع و مآخذ 32

مسئله نسخ، در کتاب «الکافی» و دیدگاه کلینی 33

چکیده 33

مقدمه 33

الف . معنای نسخ 34

حقیقت نسخ 36

تفاوت نسخ با تخصیص و بدا 37

ب . ضرورت آگاهی به دانش نسخ 38

ج . اقسام نسخ 40

1 . اقسام نسخ به لحاظ ناسخ 40

یک . نسخ قرآن به قرآن 41

توقیت حکم 48

دو . نسخ قرآن به سنت 49

سه . نسخ سنت به قرآن 49

چهار . نسخ سنت به سنت 53

2 . اقسام نسخ به لحاظ منسوخ 54

يك . نسخ حكم بدون نسخ تلاوت 54

دو . نسخ تلاوت بدون نسخ حكم 55

ص: 733

- سه. نسخ حکم همراه با نسخ تلاوت 58
- د. عالمان به نسخ 59
- هـ. تأویل ناسخ و منسوخ 61
- چند نکته 61
- جمع بندی 62
- منابع و مآخذ 69
- صیانت قرآن از تحریف در احادیث «الکافی» 73
- چکیده 73
- مقدمه 74
- یک. کلیات (مفاهیم) 76
- الف. معنای لغوی تحریف 76
- ب. معنای اصطلاحی تحریف 76
1. تحریف معنوی آیات قرآن کریم 77
2. تحریف به معنای تغییر در برخی حروف و حرکات 78
3. تحریف به معنای زیاد شدن چیزی به قرآن اصلی (قرآن نازل) 79
4. تحریف به معنای کم شدن چیزی از قرآن نازل 79
- ج. استدلال بر ردّ تحریف قرآن 83
1. وعده الهی در حفظ قرآن کریم، به عنوان ذکر نازل گشته 83
2. حدیث ثقلین و حواله دادن پیامبر صلی الله علیه و آله امتش را جهت رستگار شدن به 84
3. عرضه احادیث به قرآن، به عنوان معیار نقد 85
4. روایاتی که مضمون آنها کامل بودن قرآن موجود در عصر ائمه علیهم السلام است 85

5 . اتفاق علمای بزرگ شیعه بر عدم تحریف قرآن 88

بررسی روایات مورد بحث «الکافی» 91

1 . حدیث اول 92

2 . حدیث دوم 92

3 . حدیث هفتم 93

4 . حدیث دوازدهم 93

5 . حدیث پانزدهم 93

6 . حدیث هجدهم 93

7 . حدیث چهارم 94

8 . حدیث هفتم 94

ص: 734

اصل احادیث 94

1 . حدیث ہشتم 95

2 . حدیث بیست و سوم 95

3 . حدیث بیست و پنجم 95

4 . حدیث بیست و ششم 95

5 . حدیث بیست و ہفتم 95

6 . حدیث سی و دوم 96

7 . حدیث چهل و سوم 96

8 . حدیث چهل و پنجم 96

9 . حدیث چهل و ہفتم 97

10 . حدیث پنجاہ و ہشتم 97

11 . حدیث پنجاہ و نہم 97

12 . حدیث شصتم 98

13 . حدیث شصت و چہارم 98

بررسی و نقد روایات 98

الف . سند روایات 99

مباحث رجالی 101

حدیث اول 101

حدیث دوم 104

حدیث سوم 104

حدیث چہارم و پنجم 106

حدیث ششم 106

حدیث ہفتم 106

1 . معلیٰ بن محمد 107

2 . محمد بن اورمہ 107

3 . علی بن عبد اللہ 108

4 . علی بن حسن 109

5 . عبد الرحمان بن کثیر 110

حدیث ہشتم 110

حدیث نہم 111

حدیث دہم 111

ص: 735

- حدیث یازدهم 113
- حدیث دوازدهم 113
- حدیث سیزدهم 114
- نتیجه گیری 114
- ب. مفهوم روایات 118
1. دوگونه بودن نزول قرآن 119
2. نزول قرآن، همراه تفسیر و تأویل 120
- یک. دیگر روایاتی که در این باب آمده است 136
- دو. در تعارض بودن غیر از این معنا، با برخی از مسلمات دین 136
- سه. فهم مؤلف کتاب «الکافی» از این احادیث 138
- چهار. فهم علمای بزرگ و شارحان کتاب «الکافی» از این احادیث 140
- چند یادآوری 143
- حسن ختام 151
- منابع و مآخذ 152
- تأملی در احادیث تحریف نمای «الکافی» 157
- چکیده 157
- درآمد 158
- واژه تحریف در لغت و اصطلاح 158
- سیر اندیشه تحریف ناپذیری قرآن 159
- سلامت قرآن از تحریف در «الکافی» 161
- بررسی دسته اول روایات 163

1. قرآن ، معیار نقد اندیشه ها و روایات 164
2. دشواری ها در سرشت احادیث 165
3. ساختار قرآن و شیوه آموزه های وحی 165
4. سیره صحابه در نگارش شرح تفسیری در متن مصحف 167
5. درك گونه های وحی 168
6. شناخت واژگان کلیدی در احادیث 170
7. جامع نگری در احادیث 174
- بررسی دسته دوم روایات 177
- منابع و مأخذ 185
- نقی برداشت تحریف از صحیححه هشام در «الكافی» 193
- چکیده 193

ص: 736

الف . متن و اسناد حدیث 195

ب . پاسخی مبتنی بر پژوهش در نسخ حدیث 197

1 . نسخی با عبارت «سبعة آلاف آية» 197

2 . نظریه تقریبی بودن عدد 198

3 . درنگی بر این نظریه 198

ج . پاسخی مبتنی بر تحقیق در مفاد حدیث 200

1 . حمل بر معنایی اعم از وحی قرآنی و وحی بیانی 201

یک . نمای اجمالی این تأویل 201

دو . نمای تفصیلی تأویل 201

2 . تأویل حدیث در گفتار برخی محدثان 202

یک . گفتار شیخ صدوق 203

دو . گفتار محدث ارموی 204

سه . گفتار محدث فیض 204

3 . سایر شواهد نزول وحی بیانی 205

یک . شواهد قرآنی 205

دو . شواهد حدیثی 206

د . پاسخ مبتنی بر تدقیق در مبانی حجیت حدیث 207

1 . عدم حجیت هر حدیثی با ظواهر معنایی اش 208

2 . منع شذوذ حدیث از حجیت آن 208

3 . دلایل بی اعتباری اخبار شاذ 210

يك . عدم جریان أصالة عدم السهو 210

دو . مرجعیت کتاب و سنت و عقل و وجدان 210

منابع و مأخذ 212

بررسی آرای کلامی اختلافی شیخ مفید با نوبختیان با تکیه بر احادیث «الکافی» 217

چکیده 217

درآمد 218

الف . استحقاقی یا تفضلی بودن نبوت و امامت 221

ب . ولایت والیان ائمه علیهم السلام ، به نص است یا اختیار؟ 223

ج . معرفت امامان به همه صناعات و زبان ها 224

1. آگاهی امام از زبانی خاص 225

2. آشنایی امام به کتاب های آسمانی پیشین و علوم و سخنان پیامبران 225

ص: 737

3. عمومات دال بر دامنه فراگیر و گسترده دانش امام 226
4. آگاهی امامان از زبان دیگر موجودات زنده 226
5. امامان ، به عنوان حجّت خدا و شاهد او بر خلق، جامع تمامی کمالات 226
- د . ظهور معجزات و اعلام بر دست ائمه علیهم السلام 228
1. آگاهی های ائمه علیهم السلام از امور غیبی 229
2. دارا بودن اسم اعظم توسط ائمه علیهم السلام 229
3. مطیع بودن همه چیز برای ائمه علیهم السلام 229
4. وجود آیات پیامبران در نزد امامان علیهم السلام 230
- 230 5. نشان دادن معجزه توسط امام برای اثبات امامت خود 230
6. وقوع معجزات از ائمه علیهم السلام 231
- ه . ظهور معجزات به دست افراد منصوب ائمه علیهم السلام اعم از خواص ، سفیران و ابواب 232
- و . شنیدن سخن فرشتگان ، بدون دیدن خود آنها توسط امامان علیهم السلام 234
- ز . احوال پیامبران و امامان ، پس از وفات 237
- ح . گردآوری و تدوین قرآن 238
- ط . وعد و وعید 239
- ی . معرفت و طاعت کفّار 243
1. بسیاری از کفّار به خدای متعال شناخت دارند 244
2. کفّار ، در بسیاری از افعال ، مطیع خدا هستند 248
3. کفّار ، بر این معرفت و طاعت ، در دنیا پاداش می بینند 248
- ك . احباط و تکفیر 252
- 1 . تکفیر 254

2 . احباط 257

ل . موافات 259

م . گناهان صغیره و کبیره 269

ن . اسما و احکام 275

دیگر اختلافات 288

جمع بندی 289

منابع و مأخذ 292

حقیقت ایمان و کفر در «شرح أصول الکافی»، از منظر ملا صالح مازندرانی 301

چکیده 301

درآمد 301

الف . پیشینه تاریخی بحث ، در میان فرقه ها 302

ص: 738

1. خوارج 303
 2. مرجئه 303
 3. معتزله 305
 4. اشاعره 306
- ب. تبیین مفهوم ایمان 306
1. ایمان در لغت 306
 2. ایمان از دیدگاه عالمان شیعی 307
 3. دیدگاه برخی از عالمان اهل سنت 309
- ج. حقیقت ایمان در روایات، از منظر ملاحظه مازندرانی 310
- د. ارتباط ایمان و عمل، از منظر شارح 315
1. استناد به آیات 315
 2. استناد به روایات 316
 3. تأثیر عمل، در تکامل ایمان 319
 4. جمع بندی و داوری 321
- هـ. ارتباط ایمان و گناه 323
1. دیدگاه ملاحظه مازندرانی 324
 2. دسته بندی روایات 325
 3. جمع روایات 330
- و. تبیین مفهوم کفر 332
1. کفر در لغت 332
 2. کفر در دیدگاه دانشوران 333

3 . مفهوم کفر در روایات ، از نگاه شارح 334

يك . کفر جحود 334

دو . کفر نعمت 337

سه . کفر به معنای ترك دستور خداوند 338

چهار . کفر به معنای براءت جستن 340

منابع و مأخذ 341

جلوه مسائل زنان، در «الكافی» 345

چکیده 345

مقدمه 346

الف. انواع زنان 347

1. زنان باایمان 347

ص: 739

2. زنان مورد اعتماد 349
3. زنان راوی 351
- ب. سفارش به مردان در رفتار با زنان 352
1. گرامی داشت زنان 352
2. نحوه انتخاب همسر 354
3. مسئله کنیزان 356
4. دوری جستن از زنان 357
- ج. عملکرد زنان 359
1. پیشگامی زنان 359
2. حضور در کنار مردان 360
3. تساوی زنان و مردان 361
- نتیجه گیری 363
- منابع و مأخذ 365
- به هنجاری و نابه هنجاری رفتار در روان شناسی معاصر و مقایسه آن با طبقه بندی «الکافی» 367
- چکیده 367
- الف . درآمد 367
- ب . ملاک های نابه هنجاری رفتار در روان شناسی 368
- ج . آشفتگی و ناهماهنگی 374
- د . در جستجوی علّت ها 376
- هـ . گذری به آفاق دیگر 380
- 1 . به هنجاری و نابه هنجاری در اخلاق 381

2 . دیدگاه فیلسوفان 383

3 . عالمان اخلاق اسلامی و آثار آنها 385

گروه اول 387

گروه دوم 389

4 . اخلاق در جوامع حدیثی 391

و . «الکافی» : مبانی انسان شناسی و طبقه بندی صفات و رفتار 393

منابع و مآخذ 401

الف . فارسی 401

ب . عربی 402

ج . انگلیسی 403

نگاهی به طبیعت در احادیث «الکافی» 405

ص: 740

چکیده 405

درآمد 406

الف . اهمیت محیط زیست 407

ب . چستی طبیعت 411

ج . تأثیر طبیعت بر زندگی انسان 413

د . طبیعت ، وسیله آگاه سازی انسان 422

هـ . بحران های زیست محیطی و کژی های معنوی انسان 423

و . فساد بر روی زمین 426

ز . علل بحران های زیست محیطی 428

1 . تغییر دیدگاه معرفتی آدمیان در برخورد با محیط زیست 428

2 . مصرف گرایی 429

ح . رابطه اجرایی نشدن احکام الهی با محیط زیست 430

ط . آمار روایات «الکافی» در باب طبیعت 430

منابع و مأخذ 433

آرمان شهر شیعی از منظر کلینی 435

چکیده 435

درآمد 436

تلاش کلینی 438

الف . جهان بینی کلینی 438

ب . وصف وضع موجود 439

ج . ویژگی های تکوینی شهروندان در آرمان شهر دینی و پیامدهای آن 440

د . مسئولیت شهروندان آرمان شهر دینی 444

1 . آموختن علم دینی 444

یک . اثبات حجّت 445

دو . ثبوت تکلیف 445

سه . کوتاهی عمر 445

چهار . ناپذیرفته بودن تأخیر در آموزش 445

2 . انجام دادن آگاهانه، باورمندانه و روشن بینانه مسئولیت ها 446

هـ . تصویر کلینی از جامعه جاهلی 446

یک . فقدان شناخت نسبت به کار خود 446

دو . فقدان شناخت هدف 446

سه . فقدان اطمینان به کار و هدف 447

ص: 741

چهار . فقدان ایمان و تصدیق 447

1 . ویژگی های شهروند تردیدگر ، در نگاه کلینی 447

2 . راه برون رفت از شهر جاهلی و حرکت به سوی آرمان شهر دینی 449

و . گردآوری و تنظیم مرام نامه آرمان شهر شیعی 450

منابع و مأخذ 453

ثقة الاسلام کلینی و مسئله مالکیت 457

چکیده 457

درآمد 458

الف . مالکیت حقیقی امام بر همه موجودات 462

ب . مالکیت امام بر اراضی موات 464

ج . نظریه مالکیت طولی امام 466

د . نظریه ولایت تصرّف 468

ه . نظریه ولایت حاکم 470

نظریه مالکیت عامّ امام 473

نقد و بررسی نظریه 477

منابع و مأخذ 488

نخستین ها در «الکافی» 491

چکیده 491

مقدمه 492

کتاب های در موضوع «نخستین» 492

نخستین ها 500

شیوه کار 500

یک. نخستین قیاس کننده 501

دو. نخستین معتقد به بداء 502

سه. نخستین ایمان آورنده به پروردگار 503

چهار. نخستین فرشته مؤمن 504

پنج. نخستین فرشته ولایت مدار 505

شش. نخستین پیامبر 505

هفت. نخستین تصدیق کننده راستگو 505

هشت. نخستین تکذیب کننده دروغگو 506

نه. نخستین سرکش 506

ده. نخستین عوامل سرکشی 507

ص: 742

- یازده. نخستین کافر 508
- دوازده. نخستین گرایش به همجنس 508
- سیزده. نخستین واردشونده به بهشت 508
- چهارده. نخستین وحی به حضرت محمد صلی الله علیه و آله 509
- پانزده. نخستین جمله کتب آسمانی 509
- شانزده. نخستین اجابت 509
- هفده. نخستین اجابت کننده دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله 511
- هجده. نخستین اجابت کننده دعوت منادی در آخر زمان 512
- نوزده. نخستین بیعت کننده با مهدی علیه السلام 512
- بیست. نخستین حج گزاران 513
- بیست و یک. نخستین تعمیرکننده کعبه 514
- بیست و دو. نخستین ممانعت در اجرای مراسم حج 514
- بیست و سه. نخستین توبیب حرم 514
- بیست و چهار. نخستین تلبیه گو 515
- بیست و پنج. نخستین کسی که حقش را غصب کردند؛ ولی صبر کرد 515
- بیست و شش. نخستین دعوت کننده به خود 516
- بیست و هفت. نخستین ساقی 516
- بیست و هشت. نخستین پوشنده نعلین 517
- بیست و نه. نخستین موی سفید 517
- سی. نخستین تغییردهنده واجبات 517
- سی و یک. نخستین کسی که شهادت برده را نپذیرفت 518

سی و دو. نخستین جداکننده دو شاهد 519

سی و سه. نخستین بناکننده آتشکده 519

سی و چهار. نخستین ظلم کنندگان به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله 519

سی و پنج. نخستین فراخوان در روز قیامت 520

سی و شش. نخستین سازنده کشتی 520

سی و هفت. نخستین بیعت کننده با ابوبکر 520

سی و هشت. نخستین پی کننده اسب 522

سی و نه. نخستین تریدکننده 522

چهل. نخستین پوشنده کفش صاف 523

چهل و یک. نخستین رنگ ها در لباس 523

چهل و دو. نخستین خورنده شکر 524

ص: 743

- چهل و سه. نخستین نماز واجب 524
- چهل و چهار. نخستین مسجد 525
- چهل و پنج. نخستین مخلوق 526
- چهل و شش. نخستین هدیه به مؤمن 526
- چهل و هفت. نخستین عمل مورد محاسبه 527
- چهل و هشت. نخستین عمل مورد پاداش 527
- چهل و نه. نخستین خوراک برای گشودن افطار 527
- پنجاه. نخستین نیکی پدر به فرزند 528
- پنجاه و یک. نخستین خوراک برای نفاس 528
- پنجاه و دو. نخستین پرسش خداوند 528
- پنجاه و سه. نخستین محکومیت در قیامت 528
- پنجاه و چهار. نخستین پرسش نکیر و مُنکر 529
- منابع و مأخذ 530
- بررسی اشعار کتاب «الکافی» 537
- چکیده 537
- مقدمه 537
- اشعار 539
- جمع بندی 550
- منابع و مأخذ 551
- فهرست ها 555
- فهرست آیات 557

فهرست احادیث.....580

فهرست اعلام.....613

فهرست ادیان، فرقه ها و مذاهب.....675

فهرست ادیان، فرقه ها و مذاهب.....675

فهرست جمعیت ها و قبیله ها.....679

فهرست مکان ها.....689

فهرست زمان ها.....696

فهرست شعرها.....703

فهرست نام کتاب های موجود در متن.....705

فهرست تفصیلی.....733

ص: 744

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

